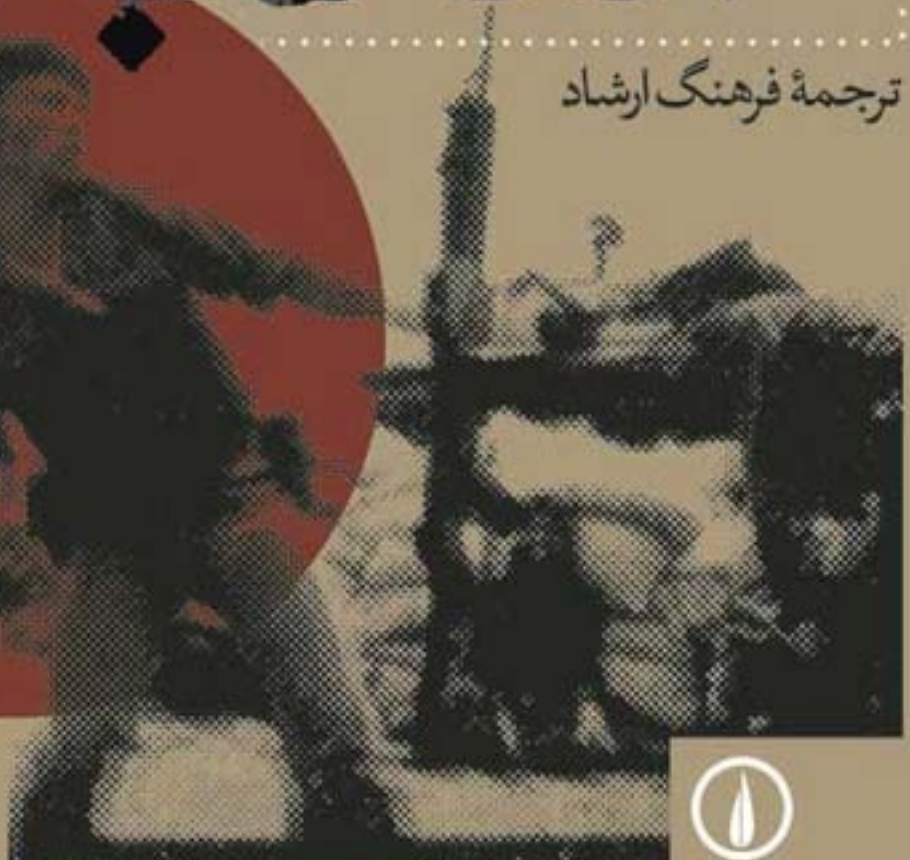


Download from: aghalibrary.com

جان فورن

نظریہ پیردانی انقلاب

ترجمہ فرهنگ ارشاد



نظریه پردازی انقلاب‌ها

جان فورن

نظریه پردازی انقلاب‌ها

ترجمه

فرهنگ ارشاد



نشرنی

Foran, John

فارن، جان

نظریه‌پردازی انقلاب‌ها / جان فورن؛ ترجمه فرهنگ ارشاد. - تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
ص ۳۹۲

ISBN 964-312-314-6

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Theorizing revolutions.

عنوان اصلی:

واژه‌نامه.

نمایه.

کتابنامه: ص. ۳۵۷-۳۷۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

چاپ سوم: ۱۳۸۶.

۱. انقلاب. الف. ارشاد، فرهنگ، ۱۳۲۰ - مترجم. ب. عنوان.

۳۰۳/۶۴

HM ۲۸۱ / ف ۲۵

۱۳۸۲

۸۲-۱۲۷۱۶ م

کتابخانه ملی ایران



نشر نی

تهران، خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۵، کد پستی ۱۵۹۷۹۸۵۷۴۱

تلفن: ۲ و ۸۸۹۱۳۷۰۱، صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵

www.nashreny.com

دفتر فروش: خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸

تلفن: ۹ و ۸۸۰۰۴۶۵۸، فکس: ۸۸۰۰۸۲۱۱

کتابفروشی: خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹

تلفن ۸۸۹۰۱۵۶۱

John Foran

جان فورن

Theorizing Revolutions

نظریه‌پردازی انقلاب‌ها

Routledge, 1996

ترجمه فرهنگ ارشاد

• چاپ سوم ۱۳۸۶ تهران • تعداد ۱۱۰۰ نسخه • قیمت ۴۶۰۰ تومان

• لیتوگرافی غزال • چاپ الوان • ناظر چاپ بهمن سراج

ISBN 964-312-314-6

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۳۱۴-۶

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۹	پیش‌گفتار مترجم
۱۵	مقدمه (جان فورن)

بخش اول. مرز ساختارها

فصل اول. رویکردهای دولت-محوری دربارهٔ انقلاب‌های اجتماعی:

۲۷	نقاط قوت و ضعف یک سنت نظری (جف گودوین)
۲۸	چهار گونه تحلیل دولت-محوری
۳۱	نقاط قوت تحلیلی رویکردهای دولت-محوری انقلاب
۳۹	برخی انتقادهای عمومی بر رویکرد دولت-محوری
۴۳	محدودیت‌های رویکردهای دولت-محوری
۴۶	وضعیت انقلاب کوبا
۴۹	نتیجه‌گیری
۵۰	یادداشت‌ها

فصل دوم. نظریه‌های ساختاری دربارهٔ انقلاب (تیموتی ویکام - کراولی)

۶۱	نظریه‌پردازی ساختاری و شقوق مختلف آن
۶۹	نظریه‌های ساختاری پدیده‌های انقلابی
۹۱	نتیجه‌گیری
۹۳	یادداشت‌ها

۱۰۶	فصل سوم. کارگزاران انقلاب
۱۰۶	ستیزه‌نخبگان و بسیج توده‌ای از مدیچی تا یلسین (ریچارد لاکمن)
۱۱۱	نظام واحد نخبگان متحد
۱۱۲	انقلاب در شرایط وجود ساختارهای نخبگی متغیر
۱۱۴	نظام باثبات نخبگان چندگانه
۱۱۸	بالاگرفتن ستیزه‌نخبگان
۱۲۴	تأثیر انقلاب بر ستیز نخبگان و ساختارهای اجتماعی
۱۳۰	نتیجه‌گیری
۱۳۵	یادداشت‌ها

۱۴۲	فصل چهارم. افزایش جمعیت و بحران‌های انقلابی (جک گلدستون)
۱۴۵	افزایش جمعیت و بحران‌های سیاسی در تاریخ
۱۴۷	فشارهای جمعیتی و نارسایی‌های نهادی
۱۶۱	نتیجه‌گیری
۱۶۲	یادداشت‌ها

بخش دوم. بازنگری فرهنگ و کارگزاری

۱۶۷	فصل پنجم. انقلاب در جهان واقعی
۱۶۷	بازنگری کارگزاری (اریک سلین)
۱۶۹	مختصری در باب کارگزاری و فرهنگ
۱۷۱	کارگزاری: اندیشه‌ها، آرمان‌ها و یادگیری
۱۷۲	فرهنگ: داستان‌های مقاومت و طغیان
۱۷۴	پیوند کارگزاری و فرهنگ: عرصه اجتماعی سیاست
۱۷۶	خاطره جمعی و سیاست نمادی
۱۷۹	نتیجه‌گیری
۱۸۰	یادداشت‌ها

۱۸۵	فصل ششم. جنسیت و انقلاب‌ها (والتین م. مقدم)
۱۸۶	شکل‌گیری انقلاب
۱۸۹	انقلاب‌ها و خواست‌های زنان

فهرست مطالب ۷

۱۹۰	انقلاب‌ها و پیامدهای جنسیتی: سنخ‌شناسی و چارچوب آنها
۱۹۲	الگوی انقلاب «زن در خانواده»
۱۹۶	انقلاب الجزایر
۱۹۸	انقلاب ایران
۲۰۰	انقلاب در اروپای شرقی
۲۰۲	الگوی انقلاب‌های زنان
۲۱۲	نتیجه‌گیری: انقلاب، تشکیل دولت و جنسیت
۲۱۴	یادداشت‌ها
فصل هفتم. نژاد و فرایند انقلاب‌های امریکایی (کریستوفر مک‌اولی)	
۲۲۱	نژاد در مناطق مختلف امریکا
۲۲۳	نژاد و انقلاب‌های ضداستعماری
۲۲۷	سرخ‌پوستان امریکایی و جنگ هویت در انقلاب مکزیک
۲۳۵	رنگ انقلاب کوبا
۲۴۲	دورگه‌های آفریقایی-سرخ‌پوستی، خودمختاری و انقلاب نیکاراگوئه
۲۵۱	نتیجه‌گیری
۲۵۷	یادداشت‌ها
فصل هشتم. گفتمان‌ها و نیروهای اجتماعی	
۲۶۷	نقش فرهنگ و مطالعات فرهنگی در بازشناسی انقلاب‌ها (جان فورن)
۲۶۸	فرهنگ پژوهی / پژوهش‌های فرهنگی
۲۷۰	انقلاب و فرهنگ
۲۷۲	گفتمان‌ها و نیروهای اجتماعی: رهیافتی دیگر
۲۷۴	مسئله ریشه‌ها [ی انقلاب]
۲۷۹	مسئله پیامدها
۲۸۶	نتیجه‌گیری
۲۸۷	یادداشت‌ها
فصل نهم. جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی انقلاب‌های اجتماعی کشورهای جهان سوم	
۲۹۸	چرا اندکی از انقلاب‌ها پیروز شده و بسیاری شکست خورده‌اند (جان فورن)
۲۹۹	نظریه‌هایی درباره انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم

۳۰۲	نتایج
۳۳۶	نتیجه‌گیری
۳۳۹	یادداشت‌ها
۳۴۹	واژه‌نامه انگلیسی-فارسی
۳۵۳	واژه‌نامه فارسی-انگلیسی
۳۵۷	کتابنامه
۳۷۹	نمایه

شکل‌ها

۷۰	شکل ۱.۲. ساختار و تصادف در رویکردهای فرهنگی و اجتماعی انقلاب
۱۰۸	شکل ۱.۳. الگویی از ستیزه‌نخبگان و انقلاب
۱۰۹	شکل ۲.۳. سنخ‌شناسی موارد مقایسه‌شده
۱۴۷	شکل ۱.۴. فهرست کشورها، با نرخ سالانه افزایش جمعیت ۳ درصد و بیشتر در ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱
۱۴۸	شکل ۲.۴. جمعیت و بحران‌های سیاسی
۱۹۱	شکل ۱.۶. انقلاب‌ها برحسب پیامدهای جنسیتی: نوع سنخ‌شناسی
۲۸۶	شکل ۱.۸. تأثیر فرهنگ در ساختن انقلاب‌ها

جدول‌ها

۳۰۳	جدول ۱.۹. علل انقلاب‌های کشورهای جهان سوم: جدول واقعیت‌های بولین (۰ = نشانه نبودن، ۱ = نشانه بودن آن واقعیت)
۳۰۵	جدول ۲.۹. ریشه‌های انقلاب‌های اجتماعی موفق جهان سوم
۳۱۰	جدول ۳.۹. ریشه‌های انقلاب‌های (اجتماعی) ضداستعماری
۳۱۶	جدول ۴.۹. الف. انقلاب‌های اجتماعی وازگون‌شده: به قدرت رسیدن
۳۱۹	جدول ۴.۹. ب. انقلاب‌های اجتماعی وازگون‌شده: فروافتادن از قدرت
۳۲۳	جدول ۵.۹. انقلاب‌های اجتماعی نافرجام
۳۲۸	جدول ۶.۹. انقلاب‌های سیاسی

پیش‌گفتار مترجم

در این پیش‌گفتار می‌کوشیم پس از معرفی کوتاه شخصیت علمی گردآورنده این مجموعه، با توجه به نقاط قوت و ضعف کتاب، پیشاپیش به نقد اجمالی آن پردازیم. گرچه ممکن است این روش مترجم خود قابل نقد باشد که پیش از آنکه خواننده کتاب مجال مطالعه آن را داشته باشد، او را وادار به مطالعه نقد کتاب کرده‌ایم! در هر حال، به نظر می‌رسد با نقد این‌گونه آثار امکان بهره‌گیری و افزایش آگاهی دانشجویان نسبت به مفاهیم گسترده جامعه‌شناختی بیشتر فراهم می‌شود.

جان فورن، جامعه‌شناسی تحلیل‌گر است که برای دانش‌پژوهان ایرانی ناشناخته نیست. فورن درجه دکترا خود را در جامعه‌شناسی به سال ۱۹۸۴ از دانشگاه کالیفرنیا شهر برکلی گرفته است. پایان‌نامه او در زمینه تحولات اجتماعی در خاورمیانه در چارچوب مطالعات تطبیقی-تاریخی و بر اساس نظریه وابستگی بوده است. علاوه بر این قلمرو، جان فورن به موضوع‌هایی چون توسعه و جهانی‌شدن، مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخی، به‌ویژه مسائل مربوط به مناطق خاورمیانه و امریکای لاتین علاقه‌مند است و در این زمینه‌ها پژوهش‌هایی انجام داده و آثاری منتشر کرده است. پیش از کتاب حاضر، تحقیق مفصل او درباره ایران تحت‌عنوان: مقاومت شکننده: تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ تا انقلاب به فارسی برگردانده و منتشر شده است. وی در سال‌های اخیر و پس از انتشار کتاب حاضر، مقام استادی (پروفسوری) جامعه‌شناسی را در دانشگاه کالیفرنیا شهر سانتا باربارا^۱، به‌دست آورده است. اشاره می‌کنم که معرفی نویسنده بر اساس اطلاعاتی است که وی

۱. دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در ۹ شهر این ایالت وسیع و پرجمعیت شعبه دارد، که هرکدام به‌صورت دانشگاهی مستقل و بعضاً معروف، به فعالیت‌های علمی مشغول‌اند؛ گو این‌که با یکدیگر ارتباط دارند و از برخی سیاست‌های کلی آموزشی

در ژانویه ۲۰۰۱ در پاسخ نامه مترجم ارسال داشته است. از جان فورن، سه کتاب با عنوان‌های زیر منتشر شده است:

۱. یک قرن انقلاب: جنبش‌های اجتماعی در ایران - مجموعه مقالات

A Century of Revolution: Social Movements in Iran, edited volume, University of Minnesota, Press, 1994.

۲. مقاومت شکننده: تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ تا انقلاب

Fragile Resistance: Social Transformation in Iran From 1500 to the Revolution, Westview, 1993.

این کتاب به همت دکتر احمد تدین، به فارسی برگردانده شده و در سال ۱۳۷۷ به وسیله مؤسسه انتشارات رسا منتشر شده است.

۳. نظریه‌پردازی انقلاب‌ها (کتاب حاضر)

Theorizing Revolutions, Routledge, 1997.

فورن حداقل سه تألیف و گردآوری دیگر هم در دست تهیه داشته که احتمالاً یکی دو مورد آنها تاکنون منتشر شده است. علاوه بر کتاب‌های گفته شده، تاکنون بیش از ۴۰ مقاله از این نویسنده جامعه‌شناس منتشر شده که حدود نیمی از آنها مربوط به ایران است. چنانکه، برخی از آثار و گفتار او در نشریات تخصصی و عمومی ایران ترجمه شده و به چاپ رسیده است. نویسنده، به زبان‌های انگلیسی و فرانسه کاملاً مسلط است؛ زبان اسپانیایی را خوب می‌داند؛ زبان‌های آلمانی و فارسی را نیز در حد کافی دانسته و می‌تواند از منابع موجود در این زبان‌ها به خوبی استفاده کند.

و اما از مزایای کتاب حاضر که متن اصلی آن به زبان انگلیسی نوشته شده، این است که نثری روان دارد. منظور ما از روان بودن این نیست که مطالب با بیانی شیوا و ادبی ارائه شده و در زیبایی‌شناسی کلام قابل طرح است، بلکه در حد اثری تحلیلی و نظری از بیانی روشن و خالی از ابهام برخوردار است و مترجم امیدوار است توانسته باشد روشنی مطلب را به خوانندگان منتقل کند. دیگر اینکه مقالات کتاب حاصل کار هشت نویسنده است که هر یک با دیدگاهی مشخص و بر محور موضوعی متفاوت به بررسی انقلاب پرداخته‌اند. صرف نظر از اینکه، خواننده با دیدگاه و تحلیل یک‌ایک نویسندگان کتاب موافق باشد یا نباشد، تحلیل مقوله انقلاب بر محور متغیرهای گوناگون (مانند نژاد، قومیت، جنسیت، جمعیت، و...) و با بررسی نمونه‌ها و موارد متعدد، با دیدگاه‌های کم‌وبیش متفاوت، کاری درخور توجه است و می‌تواند از انقلاب یک تصویر نظری جامع‌تر به خواننده ارائه دهد.

نکته برجسته و قابل توجه کتاب این است که بیشتر نویسندگان بر اهمیت فرهنگ، کارگزاران و کنشگران فعال در شکل‌گیری و موفقیت و پایداری انقلاب نظر داشته‌اند و اینکه این اثر در نوع خود شکل و جهت‌گیری موضوعی مشخصی دارد و خواننده را کمتر دچار ابهام و کلی‌گویی می‌کند، خود، مزیتی به‌شمار می‌آید. شاید ذکر این نکته برای دانشجویان خالی از فایده نباشد که، احتمالاً تنها آن کوشش علمی می‌تواند به نتایجی منطقی و قابل توجه بینجامد که بر اساس یک دیدگاه نظری معین و جهت‌گیری فکری مشخص به تحلیل یک مقوله یا واقعیت پردازد؛ و افقی نیز که محقق به این ترتیب در پیش می‌گیرد و نظر خواننده را به آن جلب می‌کند، خالی از ابهام و قابل تأمل خواهد بود. خوب است دانشجویان ما نیز این روش علمی و مقبول را جدی بگیرند و بدانند که تحلیل علمی یک مقوله بدون تکیه بر یک چارچوب نظری مشخص و جهت‌گیری آرمانی معین امکان‌پذیر نیست، چه این جهت‌گیری فکری با نظر ما موافق باشد یا نباشد، در هر صورت برای خوانندگان آموزنده است. ذهن تحلیلی و استدلالی جان فورن در سامان‌دهی و کارگردانی تهیه این اثر تأثیری قابل توجه داشته؛ مقاله او در مدخل کتاب، مقاله پایانی، و به‌ویژه نتیجه‌گیری جامع و رسای او بر ارزش کتاب افزوده است.

با وجود مزایای بالا، در مطالعه مقدماتی کتاب نسبت به آن موضعی نقادانه و جدی‌تر داشتم تا جایی که گاهی در اقدام به ترجمه کتاب دچار تردید می‌شدم. ولی تشویق و تحریک برخی دوستان دانشور، به‌ویژه مدیریت محترم نشر نی، و نیز با توجه به نقاط قوتی که پیش از این برشمردم، تصمیم مرا در ادامه کار راسخ کرد؛ در حالی که باب نقد بر روی همه و از جمله مترجم باز است. همواره به دانشجویان توصیه می‌شود که هر اثر و نظر را با برداشتی نقادانه مطالعه و ارزیابی کنند. مهم این است که نقد ما بر پایه معیارها و اصولی باشد که مورد پذیرش علم و تحقیق است. از آنجا که سنت نقادی هنوز در جامعه ما جایگاه اصلی خود را نیافته، این معیارها و اصول هم بر همگان روشن نیست. شاید حداقل معیار کلی این باشد که در نقد یک اثر، لازم است، هم نقاط قوت و هم نقاط ضعف آن با موضعی استدلالی و منصفانه در نظر گرفته شود. روشن است، نقد کار دیگران خالی از مسئولیت نیست. از این رو، مقدم بر معیاری که ذکر شد، نقاد باید در حد آگاهی و تخصصی که دارد، به ارزیابی یک اثر پردازد و بکوشد که در نقد دچار سلیقه، هیجان و گرایش‌های شخصی، قومی، گروهی، و جنسیتی نشود. ما هنوز در نقد علمی در مرحله‌ای خام قرار داریم. گرچه آیین نقد در فرهنگ و معرفت تاریخی ما چندان بی‌سابقه نیست، ولی این سلوک به دلایلی توسعه نیافته است. شاید تا اندازه‌ای به دلیل نارسایی‌های نظام آموزشی و تقلیدی و محافظه‌کاربودن آن است که نقد همراه با زمان توسعه نیافته است؛ و نیز شاید دلیل اصلی یا انگیزه تردیدآمیز من برای ادامه کار از این ملاحظات متأثر بوده است. چرا که با دیدگاه برخی نویسندگان مقاله‌های کتاب موافق نبودم. اصولاً ما و حتی بسیاری از نخبگان ما، اعم از کارگزاران فکری و اجرایی، بیشتر گرفتار چارچوب‌های فکری

خود هستیم و هستند، و اگر هم در عالم نظر پذیرای تفکر مخالف خود باشیم، در عمل به اندیشه مخالف مجال جولان نمی‌دهیم. درحالی‌که دانشجو با مطالعه نقادانه و تطبیقی اندیشه‌های متعارض می‌تواند استقلال فکری و دیدگاه استدلالی و آرمانی خود را بیابد. اگر ما معلم‌ها نمی‌توانیم معیارهای نقادی را به دانشجو بدهیم، یا اینکه بسیاری از معیارها چیزی نیستند که به دیگران القا شوند، حداقل لازم است ضرورت جست‌وجو و دستیابی به آنها را به دانشجو گوشزد کنیم. ترجمه کتاب حاضر را از این رو مفید دیدم که شاید زمینه‌ای مناسب برای نقد علمی مقوله انقلاب باشد، که به عقیده بعضی صاحب‌نظران، مهم‌ترین موضوع جامعه‌شناختی است. پروفیسور جان فورن نیز در جملات پایانی فصل اول و آخرین جملات فصل پایانی کتاب، با فروتنی به سنگینی کاری که انجام داده است اشاره کرده و خوانندگان را به نقد کتاب دعوت کرده است.

ما جامعه‌ای هستیم که در دوران زندگی کنونی مان یا حداقل در نیمه دوم سده بیستم یکی دو جنبش انقلابی را تجربه کرده‌ایم. از این رو انتظار داریم کسانی که درباره انقلاب قلم زده و تحلیل ارائه می‌دهند، حداقل اندکی نیز آگاهی تجربی و بی‌واسطه از انقلاب داشته باشند. اما چنین به نظر می‌رسد که نویسندگان مقاله‌های این کتاب، تنها در فضایی روشنفکرانه و کتابخانه‌ای به تحلیل انقلاب‌ها پرداخته و کمتر تجربه عملی در این زمینه داشته‌اند. شاید به همین دلیل، موضعی روشنفکرانه و بعضاً محافظه‌کارانه بر کتاب سنگینی می‌کند. نقد کلی دیگری که می‌توان مطرح کرد، این است که نویسندگان کتاب تا اندازه‌ای بین فرهنگ و ایدئولوژی (که ما در کتاب به صورت آرمان‌گرایی ترجمه کرده‌ایم) تمایز قائل شده و در شکل‌گیری و تداوم انقلاب، سهم بیشتر را به فرهنگ و به‌ویژه فرهنگ سیاسی داده‌اند. درحالی‌که، چنانچه به درستی درک کرده باشم، تمایز بین فرهنگ و ایدئولوژی چندان میسر نیست، جز اینکه ممکن است آنها را به صورت مقوله‌های کل و جزء در نظر گرفت. نکته‌ای که انتظار می‌رفت در فصل آغازین کتاب مطرح شود، تعریف پایه یا قراردادی فرهنگ، نخبگی، و مفاهیمی از این دست است. گرچه این مفاهیم در لابه‌لای فصول و مطالب کتاب کم‌وبیش تعریف شده، ولی بیشتر به‌طور غیرمستقیم یا مبتنی بر نظر شخصی نویسندگان مقالات است و برای کل کتاب حالت معیاری و مبنایی ندارد. مهم‌تر اینکه از مفهوم محوری انقلاب، تعریفی پایه ارائه نشده است. از همین رو مشاهده می‌شود که بعضی رویدادها به‌عنوان جنبش انقلابی یا خود انقلاب معرفی شده که پذیرش آن برای برخی پژوهشگران مشکل است. مثلاً، چگونه می‌توان تحولات اروپای شرقی، به‌ویژه با پیامدهای بعدی آن، یا جریان قدرت‌گرفتن مصطفی کمال پاشا در ترکیه را به‌طور علمی الگویی انقلابی دانست؟ گو اینکه اگر در یکی از مقالات کتاب، اقدامات کمال آتاتورک - تنها به دلیل اینکه با فمینیسم موافق بوده - و اصلاحات او به‌عنوان انقلاب معرفی شده، ولی جان فورن در اشاره‌ای کلی ترکیه را از مواردی می‌شمارد که دوران معاصر را بدون انقلاب سپری کرده است.

بعضی نکات دیگر در کتاب وجود دارد که چون تأثیر ایدئولوژی را در جهت‌گیری انقلاب‌ها دست‌کم گرفته، خواه‌ناخواه برخی لغزش‌ها را به‌دنبال آورده است. برای نمونه، جف گودوین، که از چشم‌انداز ساختمان‌گرایی (دیدگاهی به‌موازات پسانوگرایی) انقلاب را نظریه‌پردازی می‌کند، در تحلیل و ارزیابی انقلاب کوبا، که عمدتاً به اتکای یک منبع (کتاب پرز-استابل^۱) صورت می‌گیرد، بحث او به‌سویی کشیده می‌شود که خواننده احساس می‌کند گودوین و پرز-استابل برای باتیستا - دیکتاتور معروف کوبا - دلسوزی می‌کنند و قدری نسبت به او گرایش مثبت دارند: «اگر باتیستا در سال ۱۹۵۸ کمی از سازش‌ناپذیری خود می‌کاست، انقلاب واقع نمی‌شد؛ و با نقل قول مستقیم از پرز-استابل می‌خوانیم: «متأسفانه، زمانی که انقلاب به اوج خود رسید، باتیستا سازش‌ناپذیرتر شد؛ قضاوت آنها از حد تحلیل‌های پوزیتیویستی گلدستون هم فراتر رفته و از اینکه باتیستا سر عقل نیامده، تأسف می‌خورند. این‌گونه تأسف خوردن می‌تواند ناشی از عواطف مردم عوام باشد، ولی یک تحلیل‌گر باید به‌خوبی بداند که اگر باتیستا چنین و چنان می‌کرد، دیگر باتیستا نبود؛ و از این‌رو قضاوتی ساده‌اندیشانه و غیرعلمی است. همچنین گلدستون درحالی‌که مقاله‌ای قابل توجه دربارهٔ تأثیر تغییرات جمعیتی در بروز یا تسریع روند انقلاب ارائه می‌دهد، در قضاوتی بسیار کوتاه از شرایط ایران سال ۱۳۳۲، به اشتباه امریکا در حمایت از شاه اشاره می‌کند، ولی دلیل او نمونه‌ای بارز از عذر بدتر از گناه است، زیرا بلافاصله می‌نویسد این اشتباه به نتیجه‌ای ناگوار برای ایالات متحدهٔ امریکا انجامید! درحالی‌که طرفداری امریکا از شاه و مخالفت با مصدق، ناگوارترین نتیجه را بر مردم ایران تحمیل کرد و نه ایالات متحده. به این ترتیب اگر گلدستون الگوی بیره‌ای صنعتی آسیای جنوب شرقی را نمونهٔ ایده‌آل دانسته عجیب نیست، عجیب این است که جان فورن نیز، با وجود اینکه تحلیل خود را به اتکای نظریهٔ وابستگی کاردوزو و فالتو ارائه می‌دهد، همین قضاوت را دارد، گویی نسبت به تحلیل‌هایی که دربارهٔ «وابستگی جدید»^۲ ارائه می‌شود، بی‌تفاوت مانده‌اند.

با این وصف تکرار می‌کنم که مطالعهٔ کتاب را از آن جهت سودمند دانستم که نویسندگان مقالات، شکل‌گیری و تحقق انقلاب‌ها را ناشی از عوامل و متغیرهایی گوناگون می‌دانند، که تاکنون نسبت به بعضی از آنها کم‌توجه بوده‌ایم. همچنین مقالاتی مانند مقاله‌های جان فورن و اریک سلین به‌حد کافی آموزنده هستند. این را نیز باید افزود که در پایان کتاب بیش از ۵۰۰ فقره منبع ارزشمند معرفی می‌شود که مجموعه‌ای مهم از تحلیل‌های انقلاب را با خود دارد؛ و نیز با همهٔ اینها، باید تصدیق کرد که ارائهٔ نقدی عالمانه و منسجم از این کتاب، نیاز به وقت و مطالعهٔ بیشتر و استفاده از منابعی غنی‌تر دارد، که امید دارم خوانندگان ژرف‌اندیش این مهم را برعهده گرفته و به نقد کتاب پردازند. در پایان، ذکر دو نکتهٔ کوتاه را دربارهٔ روش ترجمهٔ این کتاب لازم می‌دانم. تمام یادداشت‌ها و

ارجاع‌ها در متن اصلی کتاب در پایان هر مقاله آمده است. بنابراین، هرچه در پانوشت صفحات کتاب آمده از مترجم و یکی دو مورد از ویراستار است، که در همین جا از ایشان به‌خاطر بازخوانی تمامی کتاب و ویرایش عمدتاً ادبی و نوشتاری ایشان سپاسگزاری می‌شود. درضمن، تلفظ و املاي اسامی افرادی در پانوشت صفحات کتاب آمده است که در فهرست منابع پایان مقاله‌ها نیامده و مأخذ مراجعه نبوده است. به‌عبارت‌دیگر، نظر بر این بوده که تکرار تلفظ صحیح نام افرادی که در فهرست منابع آمده، در پانوشت لازم نیست، آن‌هم تنها به این دلیل که پانوشت‌ها بیش از حد شلوغ نشده و تمرکز فکری خواننده از میان نرود.

ف.ا.

مقدمه

جان فوزن

آیا دوره انقلاب به سر آمده؟ آیا عمر آن در سال ۱۹۸۹ به پایان رسید؟ آیا به طور کلی، انقلاب تاریخی طولانی را پشت سر گذاشته است؟ به نظر نمی‌رسد در مناطقی مانند ساحل غربی [رود اردن] و غزه، مکزیک (چیاپاس)، الجزایر یا پرو، ضرورتاً این دوران به سر آمده باشد. شاید هم انقلاب در بسیاری مناطق دیگر (مصر؟ زئیر؟) پشت دروازه‌های شان باشد. شاید گفتمان انقلاب در حال تغییر است؛ ممکن است خاستگاه‌ها و کانون‌های بین‌المللی در حال جابه‌جایی باشد (با واگذاری حکومت اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری دموکراسی‌ها در امریکای لاتین)؛ شاید کنشگران و فعالان انقلاب در حال عوض شدن هستند (با فعال‌تر شدن زنان و اقلیت‌های قومی، گو اینکه هر دو گروه از دیرباز در فعالیت‌های انقلابی سهمیم بوده‌اند، و این کتاب نیز گویای همین موضوع هست). همه اینها می‌تواند به احتمال درست باشد. در هر حال، انقلاب تا پایان تاریخ با ما خواهد بود، چیزی که هست - به فرض پذیرش گفته فرانسیس فوکویاما^۱ - از نظر پنهان است.

تنها مطالعه ژرف تاریخی و بررسی گسترده جغرافیایی می‌تواند آینده انقلاب‌ها را روشن سازد. به همین دلیل است که برداشت‌های نظری و علمی مختلف را در این کتاب بررسی کرده‌ایم. عنوان کتاب بیانگر منظور ماست: می‌خواهیم با توجهی دقیق‌تر بر نوآوری‌های نظری، مباحث علمی را درباره انقلاب‌ها بررسی کرده، برداشت‌ها و رویکردهای جدید و نوظهور را دریافته و آنها را به‌طور نظری و تجربی گسترش دهیم، قلمرو علوم مختلف را درنوردیده و مرزهای آنها را کم‌رنگ‌تر کنیم. بیشتر ما به‌عنوان جامعه‌شناس در تهیه این کتاب همکاری کرده‌ایم، ولی خوب می‌دانیم این اثر در

قلمرو علوم اجتماعی است که دامنه‌ای بین رشته‌ای دارد. به‌علاوه، در مطالعه دقیق متون مربوط به انقلاب‌ها از دهه ۱۹۷۰ به این سو، نمی‌توان کار جامعه‌شناسان و مجلات آنها را نادیده گرفت (این وضعیت نشان می‌دهد که فعالیت مزبور، زمینه بین رشته‌ای گسترده‌ای را فرا گرفته، و مجموعه مقالات حاضر هم بر این امر گواهی می‌دهد). در این کتاب دامنه گسترده‌ای از علوم شامل جامعه‌شناسی، تاریخ، سیاست، مطالعات قومی، جنسی، فرهنگی و جمعیت‌شناسی، در مقیاسی محدودتر به کار گرفته شده است. رویکردهای نظری متفاوت شامل دیدگاه‌های دولت-محوری، نظریه‌های ساختاری، تحلیل‌های نظام جهانی، الگوهای نخبگی، نظریه‌های جمعیت‌شناختی و فمینیسم، در این کتاب به‌طور منظم دنبال شده است.

هر فصل این کتاب که بحث خود را در چارچوب یکی از رشته‌ها و با چشم‌انداز فوق دنبال می‌کند، باب یک نظریه بنیادی را باز می‌کند و تا جایی که میسر است به تحلیل موارد تجربی می‌پردازد. به نظر ما نمی‌توان فعالیت‌های نظری و عملی را به‌طور جداگانه پیش برد: در عین حال که برای بررسی و روشن کردن ویژگی‌های هر یک از موارد، باید از نظریه استفاده کرد، بررسی‌های زمینه‌ای تاریخی و تطبیقی، بهترین راه برای کشف و بهره‌گیری از دستاوردهای نظری است. کتاب حاضر در دو بخش تنظیم شده است: بخش نخست، بر اهمیت رویکردهای ساختاری تأکید نموده و بخش دوم، بر تأثیر بی‌چون و چرای فرهنگ و کارگزاری نظر دارد. خوب می‌دانیم که این تقسیم‌بندی طبیعی ساختگی دارد و بسیاری از ما درصدد برهم‌زدن این دوگانگی به شیوه‌های مورد نظر خود هستیم (برای مثال، سیر فکری ویکام - کراولی به نگرش ساختاری نزدیک شده و گودوین به تأثیر فرهنگ و حکومت در کنار یکدیگر توجه دارد؛ رویکرد ساختاری لاکمن به مقوله کارگزاری نزدیک می‌شود و من کوشیده‌ام مباحث فرهنگی را با اقتصاد سیاسی بیامیزم). اما، باز هم این تقسیم‌بندی بی‌فایده نیست و حداقل این که هر پژوهشگر انقلاب باید با آن توافق ظاهری داشته باشد. بالاخره، اگر پژوهشگران نسل بعدی، ترکیب تازه‌ای بیابند که بار مستقل رهیافت‌های گوناگون را چنان بازشناسد که پیوند بهتری بین آنها برقرار کند، چشم‌اندازی را که بسیاری از نویسندگان این کتاب معرفی کرده‌اند، درک نموده و پیش خواهند برد.

مخاطب‌های ما همین نسل آینده هستند: از قبیل جامعه‌شناسان، تاریخ‌دانان، پژوهشگران علوم سیاسی، صاحب‌نظران اجتماعی، برنامه‌ریزان (۲) و انقلابیون (۱) - یعنی کسانی که می‌خواهند مرزها و افق‌های مطالعه انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی را بشناسند، یا آنها که کنجکاو و علاقه‌مند هستند بدانند مسیر اصلی و دقیق چیست و چگونه می‌توان آن را گسترش داد. منابعی که استفاده کرده‌ایم باید در اختیار دانشجویان بالاتر دوره کارشناسی قرار گیرد؛ نظریه‌های بنیادی به کار گرفته شده، باید مورد توجه پژوهشگران سطوح مختلف دانشگاهی باشد؛ امیدواریم مثال‌هایی که به کار گرفته‌ایم، نظریه‌ها را برای دانشجویان قابل فهم‌تر کرده و برای استادان آنها قانع‌کننده باشد. سرانجام، توجه

خوانندگان را به فهرست منابع این کتاب جلب می‌کنیم که در نوع خود مجموعه‌ای کامل، جامع و به‌هنگام است. امیدواریم خوانندگان مختلف کتاب، از مطالب ارائه‌شده خوشنود شوند و بحث را به راهی بکشانند که به آستانه‌ی دوردست نظریه‌پردازی انقلاب‌ها برسیم.

بخش اول کتاب، نظریه‌پردازی ساختاری در باب انقلاب را دنبال می‌کند. از زمان انتشار کتاب راهگشای تدا اسکاچ‌پل، به‌نام دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی^۱ (۱۹۷۹)، پژوهشگران با فاصله‌گیری یا نقد اثر او، نظریه‌های ساختاری را رویکرد گزیده‌ای دانسته‌اند. دستاوردهای نظری و تجربی این رویکرد، در آثار نویسندگان تحلیل شده است و این روال به‌ویژه در آثار نویسندگان این بخش کتاب دیده می‌شود. من کوشیده‌ام نخستین «بررسی‌کننده» هریک از فصل‌های این کتاب باشم (امیدوارم پیش‌داوری‌های من، به‌عنوان گردآورنده مقاله‌ها و تدوین‌کننده کتاب، با آشنایی من با این مطالب جبران شود).

جف گودوین، با بحثی کوتاه و دلپذیر، و بر پایه‌ی رویکردهای دولت-محوری انقلاب باب گفت‌وگو را باز کرده است. وی پس از طرح ماهرانه‌ی شقوق مختلف - نظریه‌های استقلال دولت، رویکرد توان دولت، دیدگاه فرصت‌شناسی سیاسی، و نگرش ساختمان‌گرایی^۲ دولت - نقاط قوت آنها را با تیزبینی ارزیابی می‌کند. وی با نادیده گرفتن نقدهای مسلمی که بر این شیوه نگرش وارد است، بر دیگر جنبه‌های معتبر آن تکیه کرده و برای حل نقاط ضعف این سلسله رویکردها می‌کوشد تا قلمرو و چشم‌انداز مفهوم «دولت» را آن‌چنان گسترش دهد که روابط و تأثیرهای آن بر ساختارها و کنشگران دیگر - عرصه بین‌المللی، جامعه مدنی، و فرهنگ سیاسی - را شامل شود. او در این راه، ادعایی علیه نظریه‌های فراساختگرایی و پسانوگرایی درباره‌ی ماهیت قدرت مطرح می‌کند تا بتواند از مرزهای محلی گذشته و به هسته مرکزی دولت و حکومت راه یابد. وی، همچنین برای پاسخ‌گویی به بعضی ابهام‌های عمده در مطالعه انقلاب‌ها، پیشنهادهایی ارائه می‌دهد: چرا انقلاب‌های اجتماعی پدیده‌های «نویی» هستند؟ چرا تا این حد به «قدرت» دولت ارتباط دارند؟ چرا سقوط حکومت‌ها برای موفقیت انقلاب مهم است؟ چه عواملی زمان و مکان انقلاب را تبیین می‌کند؟ چرا آرمان‌های انقلابی مخاطره‌آمیز، در بسیج کردن توده‌های مردم موفق می‌شوند؟ در پایان فصل، همه این پرسش‌ها در بحث انقلاب کوبا مطرح می‌شود. نتیجه‌گیری این مقاله شاید بهترین طرح درباره‌ی نقش‌های چندگانه دولت در ایجاد و تجزیه و تحلیل انقلاب‌ها باشد.

۱. *States and Social Revolutions*، این کتاب با عنوان فوق توسط آقای مجید روئین‌تن به فارسی ترجمه و در سال

۱۳۷۶ به‌وسیله انتشارات سروش منتشر شده است.

۲. *Constructionism*، بدیهی است دیدگاه ساختمان‌گرایی با مکتب ساختگرایی یا ساختارگرایی (*Structuralism*)

تیموتی ویکام-کراولی نیز افق چشم‌اندازهای ساختاری انقلاب را دنبال می‌کند. او مانند گودوین، در نظریه پردازی انقلاب و به‌طور کلی در نظریه اجتماعی، به‌جای پرداختن به دیدگاه فراساختگرایی، از نگرش ساختمان‌گرایی به‌شدت طرفداری می‌کند. او نیز مانند گودوین، قلمرو بحث خود را آن‌چنان گسترش می‌دهد و اصلاح می‌کند که فرایندهای اجتماعی را دربرمی‌گیرد، و به‌این ترتیب، دوگانگی مزاحم قانونی را در نظریه اجتماعی از بین می‌برد. به‌جای آن، نظریه‌های ساختاری اجتماعی را با نظریه‌های مبتنی بر کارگزاری و فرهنگی، در کنار هم نهاده تا طرح تازه‌ای از پهنه انقلاب را ارائه دهد. وی درمی‌یابد که دیدگاه ساختارگرایان و فرهنگ‌گرایان تا اندازه زیادی به‌دنبال هم [و مکمل] یکدیگر هستند، به این معنی که ساختارگرایان همواره به علل انقلاب توجه داشته و فرهنگ‌گرایان به پیامدهای آن اندیشیده‌اند. او خردمندانه نتیجه‌گیری می‌کند که ساختارگرایان و فرهنگ‌گرایان (و به‌عبارتی دیگر، نظریه اراده‌گرایی در برابر نظریه توافقی) هیچ‌کدام به‌تنهایی به نتیجه نمی‌رسند، بلکه نظریه‌ها باید سازوکارهای عملی روابط علی خود را مشخص سازند یا این‌که فرایندهای اجتماعی و تاریخی در این زمینه «میانجی‌گری» کنند. روش دیگری که به کمک آن می‌توان بحث‌های موردنظر ویکام-کراولی را تفسیر کرد، این است که بینیم ساختارگرایان و فرهنگ‌گرایان چه نکات مهم - و درعین حال متمایز - را درباره انقلاب مطرح کرده و به مطالعه آن می‌پردازند (برای نمونه، روایت‌های لین هانت^۱ و ویلیام سیوول^۲ را درباره انقلاب فرانسه، با گزارش‌های علی و کلان تدا اسکاچپل مقایسه کنید). نکته پایانی قابل طرح این است که برخی نظریه پردازان، واژه‌هایی به کار می‌برند که به واژه‌های ویکام-کراولی کاملاً نزدیک است، ولی رابطه علی نظریه‌هایشان با او کاملاً فرق دارد (برای نمونه، آثار جفری پیج^۳، و تدا اسکاچپل را با نظریه نظم جهانی، و مقاله مرا با مقاله فورست کلبرن^۴ مقایسه کنید). این امر مستلزم کوشش بیشتری برای طرح‌ریزی جدید قلمرو مطالعه انقلاب، در محورهای متفاوت با ویکام-کراولی است.

بحث ریچارد لاکمن که درباره نخبگان و توده‌هاست، بدون این‌که به طبقات اجتماعی و دولت کاری داشته باشد، مقوله انقلاب‌ها را در بعضی روش‌های منحصربه‌فرد دسته‌بندی می‌کند. بحث او بیشتر به کارگزاری‌ها، به‌ویژه آنها که ساختاریافته‌تر هستند، مربوط می‌شود (برای مقایسه، مقاله ویکام-کراولی در بخش اول کتاب یا مقاله من و اریک سلین را در بخش دوم مطالعه کنید). لاکمن با مقایسه‌های زوجی بارز، درباره اهمیت حضور نخبگان در کنار توده‌ها به‌عنوان کنشگران و فعالان [انقلاب]، بحث روشنی ارائه داده و در آن الگوهای از خیزش و موفقیت انقلابی را برحسب

1. Lynn Hunt

2. William Sewell

3. Jeffery Paige

4. Forrest Colburn

ترکیب‌های متفاوت، از وحدت یا تضاد نخبگان و مشارکت یا عدم مشارکت توده‌ها مطرح می‌کند. وی درمی‌یابد که نخبگان منفرد و درعین حال متحد، از چالش‌های انقلابی و گاه‌به‌گاه توده‌ها که ممکن است روی دهد، در امان هستند، ولی در مواردی مانند سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ در اروپای شرقی شکست می‌خورند. این بحث که جنبش توده‌ها فقط با حضور گروه‌هایی از نخبگان به موفقیت می‌رسد، به کمک تحلیل جنگ‌های داخلی و انقلاب انگلستان و فرانسه تشریح شده است. این مقاله با مطرح کردن عامل تعیین‌کننده انشعاب داخلی بین نخبگان قدیم و جدید مالی، بازرگانی و مالکان زمین، و جنبش موفقیت‌آمیز توده‌ها به کمک نخبگان جدید، درک ما را از انقلاب ۱۷۸۹-۱۷۹۵ فرانسه متحول می‌سازد. نظریه ساختاری نخبه‌محوری لاکمن درباره انقلاب‌ها با بیانی ظاهراً متناقض در ارتباط با علت‌ها و پیامدهای انقلاب، برای دولت (حداقل تا پیش از سده بیستم) نقش اندکی قائل است. مثل اثر چارلز تیلی^۱، تمام مطالب تطبیقی این مقاله از مصداق‌های اروپایی استخراج شده، گو این‌که قلمرو زمانی بسیار گسترده‌ای را شامل می‌شود ولی ممکن است تصور شود کشورهای جهان سوم، وضعیت متفاوتی دارند. همچنین در این مقاله، با توجه به حرکت‌های انقلابی در ایتالای سده چهاردهم یا انگلستان ۱۶۴۹، درباره محدودیت‌های عمل انقلاب بحث می‌شود. نتیجه، طرح نظریه‌ای درباره موفقیت یا شکست کنشگران [انقلاب] در دسترسی به قدرت و تأثیرهای ساختاری «موفقیت» است. سرانجام، بحث مفیدی درباره تأثیر جنگ در مبارزه‌های بین انقلابیون و محافظه‌کاران و حفظ وضع موجود دارد.

مقاله گلدستون بر اساس کار قبلی او درباره طغیان و انقلاب‌های مختلف در اوایل عصر جدید تا سده بیستم، به ویژه در کشورهای جهان سوم، تهیه شده است. وی برای متمایز کردن رویکرد خود از جبرگرایی جمعیت‌شناختی کوشش زیادی می‌کند، اما می‌خواهد تأثیر جمعیت‌شناختی بر انقلاب را، به وساطت نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تشریح کند. در نظریه پردازی‌های مطالعه انقلاب‌ها، جمعیت‌شناسی هم مانند جغرافیا و ارتباطات به فراموشی سپرده شده است. گلدستون نمونه‌های گوناگون انقلاب در جهان را مطالعه کرده و به کمک یک دسته عوامل کلیدی پیوندهای بین جمعیت و بحران‌های سیاسی را بررسی می‌کند. عوامل کلیدی مزبور عبارت‌اند از: کاهش در توانایی دولت برای اداره جامعه، از خودبیگانگی کنشگران نخبه، فعال شدن جنبش توده‌ها، که در آن مردم شهرنشین و جوانان به‌طور کلی سهم برجسته‌ای در شکل‌گیری پیامدهای انقلاب دارند. مقاله گلدستون، درعین حال که کوشش دارد در دام‌های متداول گفتمان جمعیت نیفتد، مضامین سیاست‌گذاری روشنی را درباره دولت مطرح کرده و بر این اساس، تفسیر روشنگرانه‌ای برای عناصر رادیکال سال‌های پایانی سده بیستم فراهم می‌کند.

در بخش دوم کتاب، توجه نویسندگان به مقوله کارگزاری و فرهنگ متمرکز شده است. در این بخش، نویسندگان استدلال می‌کنند که مقوله‌های فوق زمینه اصلی مطالعه انقلاب‌ها و به‌طور کلی نظریه‌های اجتماعی هستند. شاید بحث‌های اخیر افرادی مانند اریک سلین و فورست کلبرن در باب انقلاب در این کتاب، بسیار مختصر مطرح شده باشد. افکار جدید اریک سلین با گفتاری درباره مسئله و مطلب موردنظر او، بخش دوم کتاب را آغاز می‌کند. دو فصلی که گردآورنده این کتاب نوشته است، می‌کوشد همین بحث را دنبال کند. دو مقوله دیگری که نسبتاً جدید هستند و به‌طور روزافزونی در تحقیقات اجتماعی وارد شده‌اند، مقوله‌های قومیت و جنسیت هستند. اکنون، همراه با جریان شتابنده تکمیل و ترمیم شاخه‌های جاافتاده و با سابقه علمی، این دو موضوع هم‌رفته‌رفته وارد ادبیات انقلاب‌ها می‌شوند.

اریک سلین در بحثی هیجان‌انگیز - و مهم - کارگزاری و اندیشه، یا کنشگران و ذهنیات آنها را به‌عنوان محور مطالعه انقلاب مورد توجه مجدد قرار می‌دهد. وی به فراسوی رویکرد «افزایش و جنبش»^۱ نظر می‌کند تا کارگزاری را مورد مطالعه قرار دهد، گو این‌که (فقط) به یک موضوع «تعیین‌کنندگی کنشگر» بسنده می‌کند. سؤال او این است که چگونه می‌توان با ایجاد مسیر تازه‌ای در ادبیات انقلاب، مردم را به عقب برگرداند. پاسخ او بر حول محور اندیشه‌های رهبران انقلابی و چگونگی پذیرش (یا عدم پذیرش) آنها از سوی مردم می‌گردد. با پیوند دادن آنها به هم، «جریان‌های فکری» مناسبی برای احیای شورش در ظرف زمان و مکان، شکل می‌گیرد. علاوه‌براین، سستی اصطلاح «فرهنگ» در مقوله‌های قابل تأمل «خاطرات جمعی»، «سیاست نمادی» و «فرهنگ سیاسی» بازسازی شده و از بین رفته است. سلین بر پایه اقتباس از اسکاچ‌پل در بحث وندل فیلیس^۲، تأکید دارد چنانچه مردم حکایت‌های قابل توجهی را با طرح‌های جذاب و نیروبخش بازگو نکنند، انقلاب در نمی‌گیرد. نتیجه کلی و بسیار مؤثر این مقاله طرح دوباره توجه به موضوع‌های موجود در ذهن و نظر مردم است که می‌خواهند به وسیله آنها تحول ژرف اجتماعی به‌وجود آورند. سپس وال مقدم^۳ قلمرو پژوهشی متداول انقلاب را گسترش داده تا مطالعات مربوط به زنان و انقلاب را دربرگیرد. وی تداوم بی‌توجهی به متغیر جنسیت را در نظریه‌های انقلاب گوشزد می‌کند (نقدی که بر همه ما که سایر مقاله‌های کتاب را نوشته‌ایم نیز وارد است). وی بحث مهمی را بر پایه دو مدل نظری جنسیت مطرح می‌کند که پژوهشگران انقلاب در سیر زمان و مکان انجام داده‌اند: یکی مدل «زن وابسته به خانواده» است که می‌کوشد خواست‌ها و آمال زنان را با موقعیت‌های پدرسالاری فرهنگی و اجتماعی پیوند بزند و دیگری، الگوی آزادی زنان در انقلاب‌های

1. add and stir

2. Vendell Phillips

3. Val Moghadam

سوسیالیستی است که با انقلاب روسیه شروع شد و در آن برابری جنسی بیش از تفاوت جنسی مورد توجه بوده است. انقلاب فرانسه به شکل متناقضی، پیشرو مدل زن در خانواده بود که انقلاب‌های مکزیک، الجزایر، ایران، و اروپای شرقی در قرن بیستم از آن پیروی کرده‌اند. در همه این موارد، زنان در شکل‌گیری انقلاب نقش مهمی داشته‌اند ولی از آنجا که آرمان‌های حکومت‌های جدیدالتأسیس بر تفاوت جنسی تأکید داشته‌اند، نوعی واپس‌نگری صورت گرفته است. برعکس موارد فوق، در روسیه، چین، کوبا، یمن جنوبی، ویتنام، نیکاراگوئه و برخی کشورهای دیگر، با وجود این‌که سازمان‌های مستقل زنان در انقیاد دولت بوده است، زنان به حقوق رسمی و واقعی بیشتری رسیده‌اند. استنباط او از این دو الگوی مختلف، و استدلال او درباره این‌که توجه به بُعد جنسیت در انقلاب امری ضروری است، زمینه‌ای را باز می‌کند که در تحلیل‌های آینده باید رابطه بین جنسیت، طبقه، دولت و فضای جهانی را در درک علت‌ها و پیامدهای انقلاب در نظر گرفت.

کرایس مک‌اولی^۱، باب تازه‌ای را می‌گشاید و مروری خردمندانه بر روابط میان توسعه‌نیافتگی، نژاد، و انقلاب، در طول ۲۰۰ سال تاریخ کشورهای امریکایی به عمل می‌آورد که از جنگ‌های داخلی اوایل سده نوزدهم آغاز شده و تا ظهور انقلاب‌های مکزیک، کوبا، و نیکاراگوئه در طول قرن بیستم ادامه می‌یابد. مشارکت ارادی گروه‌های مختلف نژادی در این موارد و پیامدهای بی‌حاصلی که اغلب برای آنها پیش آمده است، کنار هم گذاشته شده و این بی‌حاصلی، معلول و مرتبط با واقعیت‌های نژادپرستی این جوامع شناخته شده است. همان‌گونه که پدرسالاری به‌مثابه پاشنه آشیل تشخیص داده شده، نژادپرستی نیز کوشش‌های انقلابیون را برای نشان دادن دنیای خودشان، و در مسیر برابری خواهی دچار مشکل کرده است. به‌تازگی، درباره این دوگونه نابرابری ساختاری، بازاندیشی‌های پراکنده‌ای در حوزه تحقیق به‌طور ناقص شروع شده است. مک‌اولی و مقدم، به ترکیب متغیرهای نژاد، طبقه و جنسیت در چارچوب مبارزه و بازاندیشی درباره آن اشاره کرده‌اند.

حرکت دیگر در این مجموعه و در قلمرو نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، در حوزه مطالعات فرهنگی صورت گرفته است. در تکمیل بحث گودوین و ویکام-کراولی در بخش اول، که درباره رهیافت‌های دولت-محوری و ساختاری و تفاوت ظریف آنها مطرح شده، موضوع اصلی مقاله من در فصل هشتم این است که فرهنگ نمی‌تواند عامل تبیین‌کننده اصلی در این دورهیافت باشد. اگر آنها فرهنگ، شبکه روابط اجتماعی، و طبقه را به‌عنوان متغیرهای مستقل و کلیدی در این زمینه می‌دانند، به‌نظر من، دولت، ساختار اجتماعی و روابط بین‌المللی متغیرهای اصلی را تشکیل می‌دهند. آیا ما در یک نقطه به هم می‌رسیم؟ تقریباً [بلی]. گودوین بیشتر «چارچوب» رویکرد فرهنگی را

در نظر دارد، و من بیشتر متأثر از بینش‌های مطرح‌شده در مطالعات فرهنگی هستم. ویکام-کراولی، فرهنگ هر جامعه را خاص آن جامعه می‌داند، بنابراین اهمیت زیادی به آن نمی‌دهد. من می‌خواهم یک تعادل عملی بین کیفیت انتزاعی و حالت منحصربه‌فرد فرهنگ، و به عبارتی دقیق‌تر، فرهنگ سیاسی بیابم. در فصل هشتم علت‌ها و پیامدهای چند انقلاب بررسی و دسته‌بندی شده است. این مقاله شامل شرح کوتاهی از رویدادهای فرانسه، کوبا، نیکاراگوئه، السالوادور، ایران، و اروپای شرقی است. ما هر سه اعتقاد داریم فرهنگ چیزی نیست که در فضایی بیرون از محیط اجتماعی شناور باشد. همچنین باور داریم که ساختار و فرایند به یک اندازه مهم هستند، و نیز می‌دانیم که در فرایند انقلابی، منابع و سازمان‌ها، عوامل روشنگری برای درک اثربخشی فرهنگ سیاسی هستند.

در فصل نتیجه‌گیری، کوشیده‌ام یک مدل چندعلیتی را درباره منشأ انقلاب‌های اجتماعی کشورهای جهان سوم ترسیم کنم. این مدل، نکات بسیاری را که نویسندگان مقاله‌های این کتاب مهم دانسته‌اند، روشن می‌کند، و شامل عواملی مانند نقش دولت، ساختار و فرهنگ و کارگزاری، ساختار نظام جهانی و تنظیمات محلی می‌شود. در این مدل مشاهده می‌کنیم که طبقه (همراه با نژاد و جنسیت) عامل اصلی درک ساختار اجتماعی است، و تأکید دارد که انقلاب‌ها در کشورهای جهان سوم علل اقتصادی مهمی دارند و نیز برای درک و به جریان انداختن انقلاب‌ها، فرهنگ سیاسی عامل اجتناب‌ناپذیری است. در این مدل، تکنیک جدید بولین^۱ به کار گرفته شده که او هم از چارلز راگین^۲ اقتباس کرده است و تیم ویکام-کراولی آن را در مطالعه خود به کار برده تا دلایل موفقیت چند انقلاب در کشورهای جهان سوم و شکست بسیاری دیگر را در دسترسی به قدرت ارزیابی کند. در این مدل، مثل تلاش ویکام-کراولی، گلدستون و دیگران، هدف تدوین مدل یا نظریه‌ای بوده است که بتوان به کمک آن، موارد متعددی از انقلاب‌ها را تبیین کرد و در راه درک جامع‌تر نظریه انقلاب گامی برداشت.

خواننده هوشمند این مقدمه و کل کتاب، درخواهد یافت که نویسندگان این کتاب درباره بسیاری از موضوع‌هایی که برای درک انقلاب لازم است، توافق نظر ندارند. در واقع هیچ‌یک از جنبه‌های انقلاب‌ها - ریشه‌ها، فرایندها، کنشگران و پیامدها - در پرتو یک نظریه جامع مورد ارزیابی و مطالعه تطبیقی قرار نگرفته است. مطالعه انقلاب‌ها در مرحله‌ای است که اکنون موارد مسلم گذشته تا اندازه‌ای سست شده است؛ و از سوی دیگر، درباره یک چارچوب الگو و نمونه هم، هنوز یک توافق نظری به دست نیامده است. بدیهی است برای درک روشن اهمیت نسبی کارگزاری در مقایسه با ساختار، فرهنگ در برابر اقتصاد سیاسی، طبقه در برابر نخبگان و توده‌ها، و نیز درباره جایگاه نژاد و جنسیت در تصویر انقلاب، بحث‌ها هنوز ادامه دارد. اهمیت یافتن روزافزون این موضوع‌ها در

1. Boolean analysis

2. Charles Ragin

مباحث نسل کنونی پژوهشگران، خود یک انقلاب فکری به شمار می آید. همچنین کار ما، فراخوانی برای تولید، یا دست کم کوششی برای ترکیب پیشرفته تر عناصر تحلیلی گوناگون به شمار می آید.

آیا به چنین ترکیبی دست یافته ایم؟ بی تردید خیر. اما به عقیده من، بسیاری از گام های نخستین را برداشته ایم و ممکن است نسل بعد گام های سودمندتری بردارد. با توجه به پیچیدگی موضوع و تنوع مقوله های تاریخی، نظریه پردازی انقلاب، بیش از پیش یک وظیفه جمعی شده است. در موقعیتی که اکنون قرار داریم، وضع یک نظریه واحد میسر نیست. با وجود این، امیدواریم توانسته باشیم مسیر اصلی آن را مطرح کرده باشیم، که این مسیر در فضایی فکری قرار دارد و بحث های نظری دامنه دار، با درهم شکستن مرزهای رشته های مختلف علمی درهم آمیخته است. در مجموع، شما خوانندگان قاضی نهایی موفقیت کار ما در این کتاب و راه جستن به سوی آن افق هستید. منتظریم که از بازتاب نظر شما درباره کتاب آگاه شویم و گفت و گوی مستمر درباره همه این موضوع ها ادامه یابد. امیدواریم شکوفه های تفسیر بسیاری (هزار شکوفه؟) بدمد و بگذارید این تبادل نظر ادامه یابد تا به ژرفای نظری هر موضوع برسیم.

بخش اول

مرز ساختارها

رویکردهای دولت-محوری دربارهٔ انقلاب‌های اجتماعی: نقاط قوت و ضعف یک سنت نظری

جف گودوین^۱

رویکردهای نظری دولت-محوری، که موضوع بحث مقاله حاضر است، شامل بعضی از قوی‌ترین ابزار تحلیلی است که اکنون تحلیل‌گران انقلاب‌های اجتماعی از آنها استفاده می‌کنند. در حالی که مفاهیم فراساختگرایی رایج امروز درگیر بسیاری پرسش‌های بنیادی است. چنانکه خواهیم دید، برخی تحلیل‌های فرهنگی رایج و همچنین توجهی که هم‌اکنون به «جامعه مدنی» معطوف شده، کارآمدتر هستند. ولی [رویکردهای دولت-محوری] برای حل معماهای کلیدی که در مطالعه انقلاب‌های اجتماعی متمایز هستند، از همه سودمندترند (۱) (در اینجا یادآوری می‌کنیم که رویکردهای دولت-محوری را به این دلیل با حالت جمع به کار می‌بریم که تنها یک چشم‌انداز دولت-محوری وجود ندارد، بلکه رویکردهای متعدد و هم‌پوشی را مطرح می‌کند، که ما هم در اینجا به آنها خواهیم پرداخت). البته تحلیل‌های دولت-محوری هم مانند هر سنت نظری، نقاط کور و محدودیت‌های خودش را دارد که به آنها نیز می‌پردازیم. خوشبختانه این محدودیت‌ها چشم‌انداز تلفیقی منسجم‌تری را دربارهٔ انقلاب‌های اجتماعی و عمل جمعی پیش روی ما قرار می‌دهد.

به‌طور کلی سنت نظری دولت‌گرایی چیست؟ تمامی رویکردهای دولت-محوری مورد نظر ما، بر مجموعه ویژه‌ای از سازوکارهای علی، «تمرکز» یا تأکید دارد و منظور از این سازوکارها فرایندهایی است که دولت‌ها (خارجی و داخلی) به کمک آنها پدیده‌های اقتصادی، فرهنگی، حمایتی، و حتی

۱. Jeff Goodwin، در دانشگاه نیویورک کار می‌کند و مقالاتی چند دربارهٔ انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی نوشته، و کتابی را با عنوان دولت و انقلاب در سال ۱۹۹۸ انتشار داده است.

روان‌شناسی اجتماعی را شکل داده، بارور می‌کنند، یا از شکل‌گیری آنها جلوگیری می‌کنند. نظریه‌پردازان دولت-محوری بر این باور هستند که این سازوکارها در بعضی موارد تحلیلی قوی‌تر و از جهت علت‌یابی مهم‌تر از (یا گاهی مکمل) بعضی فرایندهای علی دیگری هستند که در این زمینه به کار گرفته می‌شوند. از جمله این فرایندها، نظریه‌هایی است که بر طبقه اجتماعی، جامعه مدنی، فرهنگ یا روان‌شناسی اجتماعی تأکید دارند. بنابراین، دیدگاه‌های دولت-محوری به‌طور آگاهانه یک‌سویه هستند.

رویکردهای دولت-محوری، به دلیل همین خصیصت یک‌سویگی، برای درک انقلاب‌های اجتماعی بسیار ارزشمند هستند. به این علت که انقلاب‌ها به‌خودی‌خود (و حداقل تا اندازه‌ای) به‌طور فوق‌العاده، یک پدیده دولت-محور هستند. همان‌گونه که چارلز تیلی اشاره می‌کند «در انقلاب‌ها متغیرهای گوناگون دخالت دارند، درحالی‌که همه آنها شامل انتقال قهرآمیز قدرت از دولتی به دولت دیگرند، و از این رو هر بحث کارآمد در باب انقلاب، باید در بین عوامل مختلف به این نکته توجه داشته باشد که دولت‌ها و کاربرد زور، چگونه به‌تبع زمان و مکان و شرایط اجتماعی تغییر می‌کنند».^(۲)

در آغاز، باید خاطر نشان کنم که من به‌عنوان پژوهشگری بی‌طرف به تدوین این فصل پرداخته‌ام. تحقیق تجربی من درباره شورش‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، اساساً دولت-محوری بوده است.^(۳) پس باید بی‌پرده بر این باور باشم که رویکردهای دولت-محوری انقلاب‌های اجتماعی واقعاً پرتوان است! گو این که کوشش می‌کنیم محدودیت‌های گوناگون این دیدگاه را نیز شناسایی کنیم.^(۴) پس از بحث درباره نقاط قوت رویکردهای دولت-محوری انقلاب‌های اجتماعی، به اقتضای بحث، نقاط ضعف عمده تحلیل‌های دولت-محوری را بررسی خواهیم کرد. سپس برخی منابع نظری موجود را برای تکمیل بحث معرفی می‌کنیم.^(۵) همچنین، می‌خواهیم با بررسی انقلاب کوبا به‌عنوان یک نمونه، برخی نقاط قوت و ضعف رویکردهای دولت-محوری را بیازماییم. پیش از تحلیل نقاط قوت رویکردهای دولت-محوری انقلاب‌های اجتماعی، ترجیح می‌دهم بحث خود را با شناسایی انواع صورت‌های تحلیل دولت-محوری شروع کنم. درک تنوع دیدگاه‌های دولت-محوری برای ارزیابی مزایا و محدودیت‌های این سنت نظری اهمیت دارد.

چهار گونه تحلیل دولت-محوری

نظریه دولت-محوری در چهار روایت متمایز تشریح شده است: دولت-استقلال، دولت- توانایی، دولت- فرصت‌یابی سیاسی، و دولت- ساختمان‌گرایی.^۱ اما بر اثر قصور طرفداران و منتقدان نظریه

۱. در این چهار مورد که همه به‌صورت دو مفهومی هستند و با خط تیره از یکدیگر جدا شده‌اند، منظور تفکر درباره رابطه

دولت-محوری در تشخیص این چهار روایت متفاوت - و حتی غفلت از وجود آنها - سردرگمی زیادی در بحث‌ها ایجاد شده است. به علاوه، چون تک‌تک دولت‌ها در نظام بین‌المللی وجود دارند، هر کدام از این رویکردها برای خود دارای ابعاد داخلی و جغرافیایی هستند.

دیدگاه دولت-استقلال که اغلب با سه رویکرد دیگر ادغام می‌شود، در برابر طبقهٔ اجتماعی مسلط، به‌طور کلی جامعهٔ مدنی یا دیگر دولت‌ها، بر متغیر استقلال مأموران دولتی یا «مدیران دولتی» تأکید دارد. (۶) طبق این دیدگاه که از جامعه‌شناسی ماکس ویر اقتباس شده است، سیاست‌مردان، دیوان‌سالاران، و مقام‌های نظامی ممکن است هویت، علاقه، و آرمان‌گرایی و (در نهایت) جهت‌گیری عملی خود را به راهی سوق دهند که با روش گروه‌های سازمان‌یافته در جامعهٔ مدنی یا مقام‌های رسمی دیگر دولت‌ها، تفاوت بسیار داشته باشد. شاید نتوان آنها را به‌عنوان نمایندگان سرمایه‌داران قدرتمند، گروه‌های هم‌سود، «ارادهٔ عامه»، یا قدرت‌های مطلق خارجی تصور کرد. در واقع، ممکن است گاهی علاقه‌های مأموران دولتی در انباشت منابع (مثلاً از طریق مالیات) و بسیج جمعیت (مثلاً برای جنگ با حکومتی دیگر) با علاقه‌های گروه‌های اجتماعی قدرتمند (و از جمله طبقهٔ مسلط) تضاد داشته باشد، بدون این‌که بحثی از عوامل خارجی باشد. تضاد آشکار بین مقام‌های دولتی از یک سو، و نخبگان اقتصادی یا گروه‌های فعال از سوی دیگر را نوعاً به‌عنوان شاهدهی از این دیدگاه معرفی می‌کنند.

رویکرد دوم دولت-محوری، که آن‌هم از ویر اقتباس شده، بر توانایی (یا ناتوانی) بالفعل مادی و سازمانی مأموران دولتی در اجرای موفقیت‌آمیز تصمیم‌گیری‌های سیاسی‌شان تأکید دارد، حتی به توانایی رویارویی دولت با عوامل قدرتمند در جامعهٔ مدنی یا دیگر دولت‌ها توجه دارد. این دیدگاه بر تغییرات مربوط به منابع مالی دولت‌ها، قدرت نظامی، دستاوردها (یا «نفوذ») سازمانی در جامعهٔ مدنی - که مایکل مان آن را «قدرت زیربنایی» دولت‌ها نام نهاده (۷) - توجه عمده دارد. عوامل تعیین‌کنندهٔ این تغییرات شامل عقلانیت سازمانی یا دیوان‌سالاری نهادهای دولتی و نیز میزان تهدیدی می‌شود که دولتی از دولت دیگر تحمل می‌کند تا جایی که ملزم به آمادگی جنگی می‌گردد (بعضی دولت‌ها هم منابع کمکی و تخریبی قابل توجهی از سایر دولت‌ها دریافت می‌دارند و به‌عبارت دیگر، وضعیت یک دولت در نظام بین‌المللی دولت^۱، توانایی‌های آن دولت را به‌قوت تحت‌تأثیر قرار می‌دهد (۸)). گرچه این دیدگاه، یعنی رویکرد دولت-توانایی، نوعاً همراه با دیدگاه دولت-استقلال عمل می‌کند، ولی به‌هرحال، این دو دیدگاه از لحاظ تحلیلی با هم متفاوت هستند.

بین هر کدام از آن دو مفهوم است. از این رو ترجیح دادیم که به جای عبارت «استقلال دولت»، از ترکیب «دولت-استقلال» و مانند آن استفاده شود. از سوی دیگر، از لحاظ رسم‌الخط، خط تیره کوتاه بین دو کلمه گویای آن است که منظور اصطلاح ترکیبی از آنها است و باید به‌عنوان یک مفهوم واحد در نظر گرفته شود.

در نهایت، شاید مسئولان دولتی هدف‌های بسیار متفاوتی از نخبگان اقتصادی یا دولت‌های دیگر داشته باشند و از این رو، برای اجرای سیاست‌های مطلوب خود از توانایی کافی برخوردار نباشند. به عبارت دیگر، استقلال دولت، ضرورتاً دلالت بر توانایی دولت ندارد، و نیز عکس آن درست است.

رویکرد سوم دولت - محوری به این نکته توجه دارد که تمایل و جهت‌گیری آشکار دولت یا «نظام حکومتی»، چگونه بر توانایی گروه‌های فعال تأثیر می‌گذارد تا آنها را به عمل جمعی و اثرگذاری بر سیاست دولت وادارد. (۹) مطابق این رویکرد، نکته‌ی خاص این است که برای اقدام مردم به عمل جمعی و تأثیرگذاری بر خط‌مشی دولتمردان، تحقق «فرصت‌های سیاسی» (که معمولاً خود گروه‌های فعال می‌کشند آن را بسازند یا بپرورانند) - همراه با اموری مانند نارضایتی و سازمان‌دهی - امری لازم تلقی می‌شود. (۱۰) بر اساس این رهیافت، در پایین‌ترین سطح، دولت باید ابزار کافی یا تمایل چندانی به سرکوب خشونت‌بار این گروه‌ها نداشته باشد؛ همچنین ممکن است این گروه‌ها بتوانند در صورت انشعاب دستگاه دولتی، با یک بخش آن متحد و همدست شوند، که این امر خیلی به آنها کمک می‌کند. (۱۱) عامل جغرافیای سیاسی نیز سهم مهمی دارد. برای مثال، ممکن است بعضی گروه‌ها با دولت‌های خارجی پیمان اتحاد ببندند و منابع مهمی از آنها دریافت کنند؛ همچنین جنگ‌های بین‌المللی و فزون‌خواهی‌های امپریالیستی اغلب بحران‌های سیاسی ایجاد می‌کنند که خود باعث به وجود آمدن فرصت‌های غیرمنتظره برای بسیج سیاسی می‌شوند. (۱۲)

رویکرد چهارم همان است که تداوم اسکاچ‌پل به آن رهیافت «توکویل‌گرایی»^۱ می‌گوید و در آن بر چگونگی تأثیر دولت در شکل‌دادن به هویت‌ها، پیوندهای اجتماعی، آرمان‌ها، و حتی عواطف کنشگران در جامعه مدنی توجه دارد. (۱۳) به نظر من، این جالب‌ترین برداشت از رویکرد دولت‌گرایی است، که اغلب در نظریه دولت - محوری به فراموشی سپرده شده یا با دیدگاه فرصت‌یابی سیاسی ادغام می‌شود. پیشنهاد من این است که این رویکرد را دیدگاه دولت-ساختمان‌گرایی بنامیم. (۱۴) در این رویکرد، راه‌هایی بررسی می‌شود که طی آنها دولت‌ها به ساختن و پرداختن جنبه‌های مختلف جامعه مدنی کمک می‌کنند، در حالی که (به غلط) تصور می‌شود این کارها به کلی بیرون از حیطه عمل دولت انجام می‌گیرد. (۱۵) به عبارت دیگر، در این رویکرد - برخلاف رویکرد فرصت‌یابی - بحث بر سر این نیست که آیا یک دولت یا نظام حکومتی باید فرصت‌ها و انگیزه‌هایی برای حرکت گروه‌های انسانی هم‌فکر در شبکه‌های ارتباطی موجود فراهم کند، بلکه رویکرد ساختمان‌گرایی دولت، بر چگونگی کنش‌های دولت‌های خارجی یا داخلی تأکید دارد که به‌طور آگاهانه، عملی و منطقی، پیش از هر چیز، باعث بروز بعضی نارضایتی‌های جمعی، هیجان‌ها، هویت‌ها، آرمان‌ها، و فعالیت‌های جمعی (و نه دیگر فعالیت‌ها) می‌شود. (۱۶)

نقاط قوت تحلیلی رویکردهای دولت-محوری انقلاب

فایده این رویکردهای نظری گوناگون درباره فهم انقلاب‌های اجتماعی تا چه اندازه است؟ در بحثی که پیش رو داریم، می‌خواهیم بر سودمندی این رویکردها در حل مسائل عمده‌ای تأکید کنیم که در بررسی انقلاب‌های اجتماعی جایگاه متمایزی دارند.

مرکزیت قدرت دولت و فروپاشی دولت

می‌توان بحث را با این پرسش آغاز کرد که: چرا انقلاب اجتماعی، برخلاف بسیاری از ستیزه‌های اجتماعی دیگر، یک پدیده به‌ویژه «نوین» است؟ به عبارت دیگر، چرا در طول سده‌های نوزدهم و بیستم، انقلاب‌های اجتماعی مکرری در جهان روی داده، ولی تا پیش از سده هفدهم هیچ‌گاه این واقعه روی نداده است؟ این معما به «شرایط وجودی» انقلاب مربوط می‌شود - منظور، شرایط ضروری و زمینه‌ساز وقوع انقلاب‌های اجتماعی است (که فقط در یکی دو قرن گذشته وجود داشته است). دیدگاه دولت-محوری یک راه‌حل قانع‌کننده برای این پرسش فراهم می‌کند و آن نظام بین‌المللی دولت است. به عبارت دیگر، تا دولت‌ها وجود نداشته باشند، انقلابی هم وجود نخواهد داشت. این قضیه بنیادی، که بارها از زبان چارلز تیلی تکرار شده است، معمولاً از سوی تحلیل‌گران انقلاب نصادیده گرفته می‌شود و تقریباً برای تمامی پژوهشگران انقلاب‌ها، از جمله مارکسیست‌ها، فرهنگ‌گرایان، و خود پیروان دیدگاه دولت-محوری، امری مسلم فرض شده است.

به عبارت دیگر، از دیدگاه دولت-محوری، این امر فراتر از یک راه و رسم کلی و واضح است که کتاب یا مقاله‌ای، مثلاً درباره انقلاب «فرانسه»، «روسیه» یا «کوبا» نوشته شود. در واقع (همان‌گونه که رویکرد دولت-توانایی گواهی می‌دهد) پیش از این‌که دولت‌های ملی منسجمی وجود داشته باشند (۱۷)، بروز انقلاب‌های اجتماعی، به آن صورتی که ما امروزه می‌شناسیم - خواه به صورت یک فرایند تحولی رادیکالی، یا به شکل یک منبع شاخص قدرت سیاسی، یا آرمان اخلاقی - امری غیرممکن است. یعنی تا پیش از عصر جدید، یک نهاد با قدرت زیربنایی کافی وجود نداشت که بتواند تنظیمات اجتماعی گسترده‌ای را به‌طور بنیادی به وجود آورد. دولت منسجم ملی [فراگیر] این مهم - و فکر کردن درباره آن - را میسر ساخت (در واقع، انقلابیون اغلب خودشان دولتی را تنظیم می‌کنند تا جامعه را بازسازی کند). بنابراین، گرچه ستیز اجتماعی، پیشینه تاریخی‌ای به قدمت بشریت دارد، واقعیت و اندیشه تحول ریشه‌ای [مثلاً انقلاب] یک «جامعه»، «ملت» یا «مردم» - یعنی تنظیمات اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی یک جمعیت بزرگ - عمری در حد نظام دولت به مفهوم نوین دارد، که نخست در اروپا ریشه گرفت و سپس به جاهای دیگر جهان سرایت کرد یا مورد تقلید قرار گرفت.

این تحلیل، بی‌درنگ پاسخ دیگری را برای مسئله مورد نظر فراهم می‌کند. چرا جنبش‌های انقلابی، برخلاف دیگر انواع جنبش‌های اجتماعی، قبضه کردن یا سرنگون کردن قدرت دولتی را هدف خود قرار می‌دهند؟ اگر تحلیل قبلی درست باشد، کسانی که می‌خواهند به شکل رادیکالی جامعه‌های نوینی را شکل دهند، به‌طور مسلم باید به دولت توجه داشته باشند (اگر آنها به دولت توجه نداشته باشند، بی‌شک، دولت به آنها توجه خواهد داشت!). به عبارت دیگر، دولت عمده‌ترین «مقررات» را (چنانچه لازم باشد با خشونت) به اجرا درمی‌آورد (به صورت قانونی یا غیرقانونی)، زیرا ابزار اصلی فشار در اختیار اوست. بنابراین، هرگونه تغییر ریشه‌ای در مقررات، مستلزم دسترسی به قدرت دولتی، یا درحقیقت نیازمند بازسازی آن است. به عبارت دیگر، دولت‌ها به دلیل داشتن قدرت زیربنایی بالقوه و بالفعل، ضرورتاً آماج قیام‌های انقلابی قرار می‌گیرند (گرچه این، تنها هدف انقلابیون نیست).

باید یادآوری کرد که از این نظر، تحلیل‌گران دولت-محوری و مارکسیست‌ها نگرش مشترکی نسبت به انقلاب‌ها دارند، گو این‌که مارکسیست‌ها تأکید دارند که مبارزه طبقه‌ای، نیروی محرکه انقلاب‌هاست. لنین می‌نویسد: «در هر انقلاب، پرسش اصلی دربارهٔ اقتدار دولت است.» (۱۸) به نظر او، وظیفهٔ نیروهای انقلابی صرفاً این نیست که قوانین را تغییر دهند یا متصدیان حکومتی را عوض کنند، بلکه باید ویژگی‌های ساختاری دولت را تغییر دهند - یعنی نوع کاملاً متفاوتی از قدرت به وجود آورند - که به تبع آن، جامعه بتواند به‌طور کلی تغییر کند. (۱۹) پری اندرسون نیز یادآوری می‌کند:

یکی از اصول اولیه و بنیادی ماتریالیسم تاریخی [این است] که مبارزهٔ مادی بین طبقات، در نهایت در سطح جامعه، از جنبهٔ سیاسی - و نه اقتصادی یا فرهنگی - حل و فصل می‌شود. به عبارت دیگر، تا زمانی که طبقات وجود دارند، این ایجاد و انهدام دولت‌هاست که تغییرات بنیادی را در روابط تولیدی قطعی می‌کند. (۲۰)

منظور این است که جنبش‌های موفق انقلابی حداقل باید بتوانند قدرت دولتی را «به‌چنگ آورند». به این ترتیب، طبق تعریف، دولت قبلی باید سرنگون شود، زیرا اگر دولت قبلی در برابر چالش انقلابی پابرجا بماند، انقلابیون در واقع در به‌دست آوردن قدرت لازم برای ایجاد تغییر ریشه‌ای و کلی در جامعه شکست خورده‌اند. (۲۱)

اما هنوز هم یک معمای حل‌ناشده باقی مانده است: چرا در انقلاب‌ها، برخلاف شکل‌های دیگر اعتراض اجتماعی، باید دولت از هم بپاشد، فرو ریزد، یا تسلیم انقلاب شود؟ این نکته که فروپاشی دولت‌ها، فرصت‌های لازم برای ایجاد تغییرات تمام‌عیار را فراهم می‌کند، بارزترین نکته‌ای است که در همهٔ تحلیل‌های دولت-محوری انقلاب به چشم می‌خورد. این مسئله کانون توجه آثاری مثل تحقیق مهم دولت-محوری تدا اسکاچ‌پل - دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی - است. (۲۲) در واقع، اسکاچ‌پل نه تنها

یک رویکرد فرصت‌یابی سیاسی را برای تشریح شورش‌های طبقه‌ای که خواهان تغییر است به کار می‌گیرد و انقلاب فرانسه، چین و روسیه را تحلیل می‌کند، بلکه دیدگاه تحلیلی دولت و استقلال را هم به این منظور به کار می‌گیرد تا بحران‌های سیاسی را که به وجود آورندهٔ چنین فرصت‌هایی هستند، تشریح نماید. درحقیقت، یکی از جنبه‌های جالب توجه‌تر ادعاهای اسکاچ‌پل در کتاب مزبور، این است که آنچه وقوع انقلاب‌های فرانسه، روسیه، و چین را میسر ساخت، به وسیلهٔ انقلابیون ساخته و پرداخته نشد، بلکه ستیزه‌های بین طبقات مسلط و مقامات دولتی بود که مستقیم یا غیرمستقیم چنین بحران‌هایی را به وجود آورد و به این وسیله، گاهی چندین سال بعد، برای طبقات شورشی پایین‌تر جامعه و انقلابیون خود آگاه فرصت‌هایی به وجود آمد - منظور اسکاچ‌پل، ستیزه‌هایی است که از طریق رقابت ژئوپولیتیکی به وجود آمده یا تشدید شده است.

با روشن شدن خاستگاه و زمینه‌های این‌گونه بحران‌های دولتی و مشخص کردن فرصت‌های سیاسی که در این بحران‌ها به وجود می‌آید، رویکرد دولت-محوری می‌تواند ما را در پاسخ‌دادن به معمای دیگری کمک کند: چرا، چه وقت و در کجا انقلاب‌های اجتماعی روی می‌دهند؟ دانش‌پژوهان باید کمابیش توجه داشته باشند که مردم در فقیرترین جوامع و در مواقع سختی و مشقت طغیان نمی‌کنند و حتی زمانی و در جایی که مردم طغیان می‌کنند و جنبش‌های انقلابی سهمگین صورت می‌گیرد، همیشه نمی‌توانند زمام حکومت را به‌چنگ آورند - مگر هنگامی که بتوانند از فرصت‌هایی که برای سرنگونی دولت فراهم شده، بهره بگیرند.

در اینجا باید فایدهٔ محدود مفاهیم فراساختگرایی قدرت، حداقل برای تحلیل انقلاب، روشن شده باشد. (۲۳) درحقیقت، هر نگرش قدرت که «غیرمتمرکز»، غیرخشونت‌آمیز، محلی، گذرا و متداول باشد، از درک این تفاوت متمایز که قدرت متمرکز دولت (یا سرنگونی آن) می‌تواند فرایندهای اجتماعی گوناگون، و از جمله انقلاب‌های اجتماعی ایجاد کند، بازمی‌ماند. همچنین این دیدگاه، که خود دولت صرفاً یک «تبلور نهادی» یا «یک همبستگی نهادی در مناسبات قدرت» است و به‌طور طبیعی و بنیادی «محلی» است، از درک استقلال سیاسی و توانایی‌های متمایز دولت بازمی‌ماند و نیز نقش قدرت دولت را در ساختن و بازسازی دست‌کم می‌گیرد و مناسبات قدرت را در درجهٔ اول، «محلی» می‌کند. (۲۴)

شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی

بدیهی است که قدرت دولت یا فروپاشی آن، به‌تنهایی نمی‌تواند بیانگر وقوع (یا پیش‌بینی‌کنندهٔ) انقلاب اجتماعی باشد. تحلیل‌گران می‌خواهند بدانند جنبش‌های ویژهٔ اجتماعی چرا و چگونه می‌توانند از این بحران‌ها بهره گرفته و عملاً قدرت را به‌چنگ آورند. (۲۵) از این گذشته، یک جنبش انقلابی سازمان‌یافته، شاید وجود نداشته، یا این‌که نفوذ کافی یا «قدرت رهبری» در جامعهٔ مدنی را

نداشته باشد، تا بتواند از فرصت‌های سیاسی موجود بهره‌گیری کند. در چنین حالتی، به کمک نیروهای باقی‌مانده از نظام حکومتی قبل، یا با یاری میانه‌روهای سیاسی که از هر تحول ریشه‌ای در دولت و جامعه پرهیز می‌کنند - اگر بتوانند - قدرت دولت را بازسازی می‌کنند.

در اینجا، دوباره پیشنهاد می‌کنم که دیدگاه دولت-محوری برای ما ابزار تحلیلی لازم را فراهم می‌کند. زیرا اگرچه رویکرد دولت-محوری (چنانکه خواهیم دید) نظریه‌پردازی مناسبی برای فعالیت جمعی ندارد، ولی باز هم به حل معمای زیر کمک می‌کند: چرا بعضی از گروه‌هایی که برنامه آرمان ویژه انقلابی و نیز دست‌مایه راهبردی رادیکال دارند، می‌توانند پشتیبانی وسیع مردمی به دست آورند؟ (۲۶) رویکردهای دولت-محوری حداقل پنج شیوه کار یا صفت مشخص را خاطر نشان می‌کند که به ایجاد قدرت رهبری جنبش‌های انقلابی کمک می‌کند؛ این عوامل به‌طور «تراکمی» تأثیر علی دارند، یعنی یک جنبش انقلابی پیشگام تا جایی توسعه می‌یابد که این عوامل، خصوصیات یک دولت فرضی را معین کنند.

۱. سرپرستی یا پشتیبانی دولت از تنظیمات اجتماعی و اقتصادی غیرمردمی. در بعضی جامعه‌ها، تنظیمات اقتصادی و اجتماعی - به‌ویژه آنهایی که به کار و زندگی مردم مربوط می‌شود - ممکن است بسیار غیرعادلانه به‌نظر برسد (که انگار چندان هم تقدیری و از روی بداقبالی نیست). اما تا زمانی که مقام‌های دولتی می‌توانند چنین تنظیماتی را حفاظت و اداره کنند - به‌نظر نمی‌رسد از طریق قوانین حقوقی، نظارتی، مالیاتی، سربازگیری و درنهایت با اعمال زور - عمل جمعی یا انقلاب میسر شود. ممکن است مردم، بعضی مدیران و مسئولان، یا تمامی سلسله‌مراتب مدیریتی را به دلیل گرفتاری‌هایی که برای آنها ایجاد کرده‌اند مورد سرزنش قرار دهند، ولی باز هم کل دولت به چالش نمی‌افتد (حتی اگر مخالفین، سازمان‌یافته باشند و زمینه سیاسی مناسبی نیز وجود داشته باشد)، مگر این‌که بین دولت و این مدیران و مسئولان، ارتباطی نمادی و مشهور وجود داشته باشد (البته، خود این امر که یک دولت منفور مجبور شود بعضی سازمان‌ها و نهادها را حمایت کند، موجب تضعیف مقبولیت آن نهادها و سازمان‌ها می‌شود).

به این دلیل، «طبقات حاکم» که مستقیماً حکومت نمی‌کنند، شاید بیش از آنهایی که در دستگاه حکومتی هستند، از آسیب در امان باشند. اگر عوامل دیگر ثابت فرض شوند، ممکن است آن ابعادی از استقلال دولت که متأثر از طبقه حاکم اقتصادی است، در برابر انقلاب ایستادگی کند. در چنین مواردی، ممکن است اقدام‌های اعتراض آمیز ضدنخبگی مانند اختلاس، تمارض، خرابکاری، آشوب، اعتصاب و تظاهرات بروز کند، گرچه این اعمال به‌ندرت از مرزهای محلی و منطقه‌ای فراتر می‌رود و نمی‌تواند تهدیدی جدی و مستقیم علیه یک دولت قوی باشد. (۲۷) در این صورت، به‌نظر ما طغیانگران را نمی‌توان در زمره انقلابیون به‌شمار آورد، مگر این‌که به‌طور جدی علیه دولت مبارزه کنند.

اما دولت‌هایی که در جهت رفع یا مهار بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی گام برمی‌دارند، از آنهایی که همچنان بر بی‌عدالتی‌ها دامن می‌زنند، بیشتر آماج تقاضای سیاسی (یا انقلابی و مانند آن) قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، دولت‌هایی که به سرعت به اصلاح سازمان‌های غیرمردمی می‌پردازند که سال‌ها از آن حمایت می‌کرده‌اند، شاید نتوانند یک چالش انقلابی را فروشانند، حتی ممکن است چنین اصلاح‌ها یا حتی اندیشه اصلاح، نشانه‌ای از ضعف دولت انگاشته شده و در نتیجه، به حرکت انقلابی شتاب دهد. می‌توانیم این وضعیت را با اصطلاح [زیست‌شناسی و پزشکی] بیان کنیم که «نشانگان بیماری هرچه کوچک‌تر باشد، بیماری دیرتر بروز می‌کند». چنانکه توکویل می‌نویسد: «خطرناک‌ترین لحظه برای یک حکومت، زمانی است که تصمیم می‌گیرد روش خود را اصلاح کند... [نارضایتی‌هایی] که به ناچار با شکیبایی تحمل می‌شده، به محض این‌که اندیشه‌رهایی از آن به ذهن‌ها خطور کند، آن نارضایتی تحمل‌ناپذیر می‌شود.»^۱ (۲۸)

به‌طور خلاصه، اعتراض‌ها و نارضایتی‌ها ممکن است «سیاسی شود»، (یعنی در چارچوبی قرار گیرد که فقط در سطح دولت قابل حل باشد)، و از آن پس مبنایی برای عمل جمعی یا انقلابی می‌شود، و این فقط زمانی است که دولت آن شرایط اقتصادی و اجتماعی‌ای را پشتیبانی و اداره کند که باعث نارضایتی شده است. یادآوری می‌کنیم که این همان مبحث دولت-ساختمان‌گرایی است: در این زمینه، عملکردهای دولت باعث ایجاد یک جهت‌گیری راهبردی متمایز در بین گروه‌های ناراضی جامعه مدنی می‌شود.

۲. عدم دسترسی گروه‌های معترض، به قدرت و منابع دولتی. وقتی گروه‌های ناراضی مطالباتی از دولت دارند، اگر شرایطی فراهم شود که این گروه‌ها در حد مطلوبی در قدرت و نفوذ دولت سهیم شوند یا مطمئن شوند که می‌توانند چنین سهمی داشته باشند، امکان کمی وجود دارد که به فکر سرنگونی دولت (یا بازسازی ریشه‌ای آن) باشند. درحقیقت، چنانچه گروه‌هایی که قدرت و نفوذ سیاسی خود را به ناحق محدود شده می‌بینند، اگر به منابع دولتی دسترسی پیدا کنند یا در مشاوره‌های سیاست‌گذاری مشارکت کنند، بسیار امکان دارد که از اعمال هرگونه اقدام ریشه‌ای که برنامه کار یا آرمان آنها را هدایت می‌کند، پرهیز کنند. درواقع «مشارکت» سیاسی گروه‌های فعال، و از جمله طبقه کارگر انقلابی، موجب غیررادیکال شدن این گروه‌ها می‌شود. (۲۹) زیرا این گروه‌ها، چنین آمیزشی را به‌عنوان نخستین گام در کسب نفوذ و منابع بیشتر تلقی می‌کنند؛ درهرحال، امکان کمی وجود دارد که موقعیت نسبتاً سهل سهیم شدن در حکومت را با عملکردهای «عهدشکنانه» غیرقانونی به‌خطر اندازند.

۱. تمامی این قسمت از گفتار الکسی دو توکویل (از کتاب او به نام نظام حکومتی قدیم و انقلاب فرانسه) از سوی همین مترجم به فارسی برگردانده شده و در کتاب زیر انتشار یافته است: کوزر و روزنبرگ (گردآورندگان)، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی، نشر نی، ۱۳۷۸، صص ۵۹۲-۵۹۳.

سهیم شدن در نظام سیاسی، این اندیشه را تضعیف می‌کند که دولت، ابزاری اصلاح‌ناپذیر و در اختیار یک طبقه یا دسته محدودی است و باید به‌طور بنیادی بازنگری شود. توکویل استدلال می‌کند که طبیعت انحصارطلب و مطلق‌گرای فرانسوی، نوعی فرهنگ سیاسی به‌وجود آورد که خصیصه اصلی آن در کل جریان انقلاب، ایجاد یک آرمان‌شهر بود، گو این‌که شرایط اجتماعی فرانسه، برحسب معیارهای اروپایی آن زمان، مساعد شده بود. (۳۰)

بنابراین، نظام‌های حکومتی باز و مردمی و همچنین حکومت‌های اقتدارگرای غیرانحصارطلب (مثلاً حکومت‌های عامه‌پسند^۱) هیچ‌یک در معرض جنبش‌های انقلابی قرار نمی‌گیرند، بلکه برعکس، محروم کردن مداوم گروه‌های مخالف فعال از دسترسی به قدرت دولتی، امکان دارد که آنها را به‌سوی یک رویکرد یا برنامه انقلابی سوق دهد - یعنی آنها را در وضعیت برخوردارهای ستیزه‌جویانه، فراقانونی، و حتی مبارزه مسلحانه و در جهت سرنگونی دولت قرار دهد. گذشته از این، چنین انحصارطلبی‌هایی، به‌خودی‌خود تفکر بیهوده‌بودن سیاست‌های قانون‌سالار و قانون‌باورانه را اشاعه می‌دهند (یعنی با قانون بازی می‌کنند). نظام‌های حکومتی اقتدارگرا و انحصارطلب، خودشان زمینه ترویج اقدام‌های جمعی رادیکال را فراهم می‌کنند: آنها که در مسیر اقدام‌های جمعی و مخالفت ریشه‌ای قرار می‌گیرند، روی به افق خوشبختی دارند، زیرا بخش عظیمی از مردم، آنها را واقع‌بین‌تر و بالقوه، مؤثرتر از سیاستمداران میانه‌رو می‌دانند که به نفوذ خود امید چندانی ندارند. (۳۱) زیرا در سده بیستم، هر جنبش انقلابی پرتوان در یک فضای انحصارطلبانه رشد کرده است، مانند بلشویک‌ها در روسیه، کمونیست‌ها در چین و ویتنام، جنبش ۲۶ ژوئیه کاسترو در کوبا، یا ائتلاف گسترده گروه‌های مخالف با شاه ایران، و جنبش‌های چریکی امریکای مرکزی.

به‌یاد داشته باشیم که این بحث، جنبه‌های فرصت‌سیاسی و دولت-ساختمان‌گرایی را با هم دارد. رویکرد فرصت‌یابی سیاسی، تأکید بر این دارد که چگونه کمبود فرصت‌های روزمره برای دخالت در سیاست‌گذاری دولت، بعضی گروه‌ها و افراد را به‌سوی فعالیت‌های سیاسی رادیکالی می‌کشاند. در اندیشه دولت-ساختمان‌گرایی، تکیه بر این است که اعمال انحصارطلبانه دولت، مقبولیت و موجه‌بودن فعالیت‌های سیاسی رادیکالی یا هویت جمعی [علیه دولت] را تقویت می‌کند.

۳. خشونت ناسنجیده و کم‌توان دولت علیه بسیج گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی مخالف. مقابله خشونت‌آمیز ناسنجیده دولت علیه گروه‌ها و شخصیت‌های بسیج‌شده، مانند انحصارطلبی سیاسی است و می‌تواند باعث تقویت اعتبار و توجیه و ترویج این اندیشه شود که باید دولت را با خشونت متقابل «درهم شکست» و آن را از بنیاد بازسازی کرد. گروه‌هایی که به‌طور جدی، آماج حمله دولت قرار می‌گیرند، ممکن است برای دفاع طبیعی از خود، مسلح شوند یا به گروه‌هایی بپیوندند که

دسترسی به اسلحه دارند. اگر مقابله خشونت‌بار دولت، توان فرسا نباشد، ممکن است قهر ناسنجیده دولت، به عقب‌نشینی منتهی شود و رشد فزاینده شورش عمومی به وسیله جنبش‌های مسلحانه، پشتیبانی گسترده‌تر مردمی را در پی داشته باشد. (۳۲) بنابراین، شاید موفقیت گروه‌های انقلابی، صرفاً به دلیل جهت‌گیری آرمانی آنها نباشد، بلکه به این دلیل باشد که در بعضی موارد می‌توانند از مردم در برابر دولت، حمایت کنند. بسیاری از تحقیق‌هایی که درباره انقلاب‌ها به عمل آمده، گویای آن است که گروه‌ها هنگامی به راه کارهای نظامی‌گری و مبارزه مسلحانه روی می‌آورند که تلاش‌های قبلی آنها برای تغییر اوضاع از طریق قانونی، شدیداً سرکوب شده باشد. (۳۳)

خشونت کور و ناسنجیده دولت، مانند انحصارطلبی سیاسی، باعث تقویت اعتبار و گسترش آرمان‌های انقلابی می‌شود؛ منظور ایدئولوژی‌هایی است که بازسازی ریشه‌ای دولت و نیز جامعه را در نظر دارد. گذشته از این، در جوامعی که دست مردم ناراضی از هرگونه فرصتی برای جبران بی‌عدالتی‌ها کوتاه است، و مردم حتی به خاطر صرفاً یک بدگمانی سیاسی کشته می‌شوند، فکر چند اصلاح جزئی به ذهن کسی خطور نمی‌کند. مردم، چنین جامعه‌ای را مستلزم بازسازی بنیادی می‌دانند. به عبارت دیگر، نظام‌های حکومتی انحصارطلب، ناخواسته قدرت رهبری رادیکال‌ترین مخالفان اجتماعی خود را پرورش می‌دهند؛ منظور از مخالفان اجتماعی، تندروان مذهبی، زاهدان وارسته، مبارزان سوسیالیست، و ملی‌گرایان رادیکال است که عقیده دارند جامعه آنها به‌طور کلی دچار انحطاط شده و اصلاح‌ناپذیر است و ضرورتاً باید از طریق کاربرد خشونت، بازسازی شود. (۳۴)

۴. ضعف امکانات سیاست‌گذاری و قدرت زیربنایی. بر پایه رویکرد فرصت‌یابی سیاسی، موضوع اصلی این نیست که یک دولت تا چه اندازه ظالم و مقتدر است - و جامعه تحت سلطه، چگونه آن را تحمل می‌کند - بلکه همواره تا زمانی که دولت بتواند دشمنانش را با بی‌رحمی سرکوب کند، می‌تواند قدرت خود را حفظ نماید. چنین دولتی ممکن است دشمنان زیادی - از جمله انقلابیون - داشته باشد، ولی تا زمانی که قدرت قهری دولت، سرسختانه باقی بماند، از دشمنان کاری ساخته نیست. چنانچه توانایی‌های سیاست‌گذاری و قدرت زیربنایی دولت به‌طور جدی دچار ضعف شود یا تعادل جغرافیایی خود را از دست دهد، ممکن است مدت‌ها پیش از فروپاشی دولت، تعداد افراد انقلابی افزایش یافته و حتی سازمان‌دهی شوند. جنبش‌های چریکی، نوعاً در مناطق حاشیه‌ای و به‌ویژه در مناطق کوهستانی، زمینه‌ای برای موفقیت دارند، زیرا دولت کنترل ضعیفی بر منطقه دارد یا اصلاً کنترلی ندارد. برای نمونه، جنبش کمونیستی چین در مناطق حاشیه شمال‌غرب قدرت کافی یافت؛ جنبش کاسترو در کوبا در سیرا مائسترا^۱ تمرکز قدرت پیدا کرد؛ و چریک‌های مسلح

السالوادور در کوهستان‌های شمال کشور مستقر شدند. (۳۵) اگر نیروهای انقلابی با دولت یا ارتشی روبه‌رو باشند که نفوذ خود را به علت فساد و ضعف انسجام دیوان‌سالاری از دست داده، بخت به‌طور مضاعف با نیروهای انقلابی یار خواهد بود. این وضعیت اغلب با دخالت و تصمیم‌گیری گروه‌های حاکم یا مستبدانی به‌وجود می‌آید که از کودتا می‌ترسند. (۳۶) در چنین وضعیت‌هایی، انقلابیون می‌توانند باعث فروپاشی دولت شده یا سیر فروپاشی آن را شتاب دهند. انقلابیون این کار را تنها با فشار عملیات مستقیم نظامی انجام نمی‌دهند، بلکه از ستیزه‌شدید بین طبقات مسلط و دولت (و به‌ویژه استبدادهای شخصی) و نیز بین دولت و حامیان خارجی آنها سود می‌جویند. علاوه بر ناامنی عمومی که به‌وسیله انقلابیون به‌وجود می‌آید، این‌گونه ستیزه‌ها نیز ممکن است با رکود اقتصادی همراه باشد که باعث بحران‌های مالی دولتی می‌شود و سیر فروپاشی دولت را شتاب می‌دهد. (۳۷)

۵. فساد و قوانین سلیقه‌ای که باعث ازخودبیگانگی، ضعف و انشعاب نخبگان ضدانقلاب می‌شود. نکاتی که مطرح شد، نشان می‌دهد که حکومت‌های خودکامه، یا دیکتاتوری‌های موروثی نوین، در برابر حرکت‌های انقلابی بسیار آسیب‌پذیر هستند. در واقع چنین نظام‌های حکومتی‌ای، نه فقط خودشان زمینه شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی کارآمد را فراهم می‌کنند، بلکه هنگامی هم که این جنبش‌ها شکل می‌گیرد، نمی‌توانند در برابر آن دفاع کنند. برای نمونه، بعضی از آنها عبارت‌اند از: نهاد سلطنت مطلقه در چین، روسیه و ایران، و دیکتاتوری‌های دیاز^۱ در مکزیک، چیانگ^۲ در چین، باتیستا در کوبا، سوموزا در نیکاراگوئه و چائوشسکو در رومانی. (۳۸) این‌گونه دیکتاتوری‌ها هم مانند نظام‌های حکومتی کوچک مستقل، از طرفداران صمیمی اندکی برخوردار هستند. آنها همچنین ممکن است با قدرت دیکتاتوری خود، برخی از مقام‌های لشکری و کشوری و نیز بخش گسترده‌ای از جامعه، از جمله لایه‌های متوسط و حتی نخبگان طبقات پایین را از خود بیگانه کنند. از آنجا که دیکتاتورها، نخبگان اقتصادی و نظامی را دشمن اصلی خود می‌دانند و با وجود این‌که آنها هم در مواضع ضدانقلابی با دیکتاتور همسو هستند، ممکن است حاکم دیکتاتور در پی تضعیف و تفرقه آنها برآید. بنابراین، با تضعیف نخبگان ضدانقلاب، دیکتاتورها نادانسته در انقیاد انقلابیون قرار می‌گیرند، زیرا این نخبگان، یا آن‌چنان ضعیف می‌شوند که نمی‌توانند مخالفت مؤثری با انقلابیون بکنند، یا دیکتاتور را معزول کرده، با ایجاد اصلاحات در حکومت از وقوع انقلاب جلوگیری می‌کنند.

همه دیکتاتورها در کنترل نیروی نظامی خود و نخبگان رقیب مهارت یکسانی ندارند. بی‌کفایتی و ناتوانی آنها در این زمینه، نشانه‌ای از شخصیت آنها نیست، ولی ممکن است در جلوگیری از

انقلاب اجتماعی تأثیر قطعی داشته باشند. زیرا چنانچه نخبگان نظامی یا غیرنظامی بتوانند از فساد جلوگیری کرده و دیکتاتور را کنار بزنند، شاید بتوانند اصلاحات دموکراتیک انجام دهند و به این ترتیب، بسیاری از تقاضاهای انقلابیون را به تدریج کم‌رنگ کنند (این وضعیت، دقیقاً در فیلیپین روی داد که عزل فردیناند مارکوس را همراه داشت). (۳۹)

به طور کلی، بعضی دولت‌ها نه فقط جنبش‌های انقلابی را درهم می‌شکنند و سپس فرصت‌های سیاسی‌ای به وجود می‌آورند تا جنبش‌های قدرتمند انقلابی را از درون خالی کنند، بلکه همین دولت‌ها راه دیگری را هم در پیش می‌گیرند: نارضایتی‌های عمومی را سیاسی می‌کنند، راه را بر اصلاحات صلح‌آمیز می‌بندند، مردم را به استفاده از اسلحه برای دفاع از خود وامی‌دارند، جهت‌گیری‌های آرمان‌گرایانه و هویت‌خواهی به وجود می‌آورند و برای انقلابیون فضای سیاسی اندکی فراهم می‌کنند تا مردم ناراضی را سازمان‌دهی کنند و نخبگان ضدانقلاب و از جمله سرکردگان ارتش را تضعیف کنند. در نتیجه، نادانسته زمینه را برای رشد نفوذ جنبش‌های رادیکال فراهم می‌کنند. امیدوارم توانسته باشم با روشن کردن فرایندهای سرنگونی دولت و حرکت انقلابی مردم، ثابت کنم که رویکرد دولت-محوری راهی نسبتاً کارآمد برای تبیین انقلاب‌های اجتماعی است.

برخی انتقادهای عمومی بر رویکرد دولت-محوری

بدیهی است که بر دیدگاه دولت-محوری هم مانند هر سنت نظری دیگری، نقدهایی وارد است. ولی اعتراض‌های گوناگونی که مستقیماً بر این جهت‌گیری نظری می‌شود، از لحاظ منطقی بسیار نامتوازن هستند. پیش از این که برخی نقدهای مستدل‌تر را مطرح کنیم، به تعدادی از آنهایی می‌پردازیم که بر فرض‌های بی‌اساس بنا شده یا کاملاً غیرمستدل هستند. چهار مورد از این نقدها که قابل پاسخ‌گویی هستند عبارت‌اند از:

۱. جامعه‌ها بیش از این که تحت تأثیر دولت‌ها باشند، بر آنها اثر می‌گذارند یا حداقل اثری معادل دولت‌ها دارند. (۴۰) این نگرش کلی و نسبتاً مبهم، ترکیبی از رویکردهای دولت-استقلال و دولت-توانایی را زیر سؤال می‌برد، و آن دیدگاهی است که تمامی دولت‌ها را از جامعه مدنی، جدا می‌داند و آنها را توانا می‌بیند که هر سیاستی را که می‌خواهند اعمال کنند. (۴۱) بدیهی است که این نگرش ارزش بحث کردن دارد، ولی معلوم نیست که بسیاری از نظریه‌پردازان دولت-محوری از آن دفاع کنند. نظریه‌پردازان دولت-محوری در واقع عموماً تأکید دارند که استقلال و توانایی دولت، امری بالقوه و متغیر است، و عقیده ندارند که آنها امری مسلم و از قبل تعیین شده‌اند. علاوه بر این، چنانکه دیدیم تحلیل‌گران دولت-محوری به طور دقیق به چگونگی تأثیر سرنگونی دولت و نیز دولت‌های سست‌بنیاد، بر شکل‌گیری فرایندهای مهم اجتماعی، و از جمله شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی توجه دارند.

همچنین به نظر می‌رسد این انتقاد، تحلیل دولت-محوری را با نوعی جبرگرایی سیاسی مبهم که برای «جامعه» هیچ‌گونه استقلال تحلیلی قائل نیست (۴۲)، اشتباه می‌گیرد. در دیدگاه دولت-محوری، کمتر کسی است که عقیده داشته باشد دولت تنها نهاد یا عامل عمده است، یا اینکه بر این باور باشد که دولت‌ها خودشان در شکل‌گیری و محدودیت‌های‌شان، بالقوه تحت تأثیر هیچ عامل اجتماعی‌ای قرار نمی‌گیرند. در واقع ممکن و گاهی هم مفید است که تحلیل‌های دولت-محوری با برخی تحلیل‌های دیگر - مثل تحلیل طبقاتی - به هم آمیخته شود. (۴۳)

۲. مقام‌های دولتی، معمولاً کنشگران مستقلی نیستند، بلکه نوعاً پاسخ‌گوی تقاضاهای طبقه مسلط یا (گاهی اوقات) نظامیان طبقه پایین هستند. این انتقاد - که اصولاً از سوی مارکسیست‌ها مطرح می‌شود - بیان محدودتری از انتقاد قبلی است و ادعا دارد این مقتضیات طبقه است که بیش از همه، تعیین‌کننده سیاست‌گذاری دولت است. (۴۴) همچنین، بحث مزبور مانند انتقاد قبلی یک جنبه رویکرد دولت - محوری را به چالش می‌کشد؛ تمامی دولت‌ها از مقتضیات طبقات اجتماعی مستقل هستند (و بنابراین، هرگز از طبقات اثر نمی‌پذیرند). باید گفت این ادعایی است که شاید تعداد کمی از تحلیل‌گران موافق آن باشند. در واقع، منطقی است که گفته شود ارتباط بین دولت‌ها و طبقات، امری است که به اقتضای زمان و مکان متغیر است.

دو نکته دیگر در مورد این انتقاد قابل ذکر است: نخست، معمولاً این انتقاد در جریان بحث‌های پیچیده و مفصل درباره اهمیت نسبی کنشگران طبقه و دولت در تدوین سیاست‌های دولت پیش می‌آید. (۴۵) در هر سوی این مجادله‌ها [طبقه یا دولت] می‌توان متقاعدکننده‌ترین بحث در ارتباط با تنظیم یا تفسیر واقعیت‌ها یا مراحل مختلف رویدادها را یافت. هیچ‌کدام از این استدلال‌ها نمی‌گویند که باید عناصر تشکیل‌دهنده این استدلال از قبل نادرست بوده باشد، بدون آنکه به پیشینه واقعی و تاریخی آنها مراجعه کند. به عبارت دیگر، زمینه‌های نظری این عقیده که ممکن است دولت تحت تأثیر فشار طبقه‌ای نباشد، در این بحث‌ها به‌طور جدی مورد چالش قرار نگرفته است. آنچه مورد ایراد است، استقلال نسبی عوامل و کنشگران دولت بر حسب زمان و مکان است (مانند سیاستمداران دموکرات در کنگره آمریکا در دهه ۱۹۳۰).

نکته دوم: حتی اگر برخی جنبه‌های خصلت طبقه‌گرای^۱ سیاست‌گذاری‌های دولت به شکلی متقاعدکننده تثبیت شده باشد، باز هم نادیده گرفتن و غفلت از دیدگاه دولت-محوری یقیناً پشیمانی به‌بار می‌آورد. در واقع، تفکر دولت-استقلال می‌تواند علت اولیه اتخاذ چنین سیاست‌هایی را به‌خوبی تبیین کند (مثلاً ممکن است بعضی مقام‌های دولتی در موقعیتی باشند که منافع طبقه سرمایه‌دار را به‌طور کلی، بهتر از بعضی سرمایه‌داران ویژه، ارزیابی کنند). (۴۶) به‌علاوه، رویکرد

1. class-biased

دولت- توانایی می‌تواند در درک این امر راهگشا باشد که کدام سیاست‌های طبقه‌ای دولت - اگر هم وجود داشته باشد - می‌تواند در عمل به اجرا درآید. همچنین، رویکرد سیاسی - فرصت [مسامحتاً فرصت‌یابی سیاسی] می‌تواند به ماکمک کند تا دریابیم که آیا طبقات یا گروه‌های دیگر هم می‌توانند علیه چنین سیاست‌هایی به پا خیزند (از این بابت، بین این‌که آیا هریک از سرمایه‌داران راه و روش یکسانی را در پیش می‌گیرند یا اینکه دولت - گاهی با خشونت - قوانینی را در جهت تقویت خواست‌های آنها به کار می‌گیرد، تفاوت زیادی وجود دارد). تحلیل دولت- ساختمان‌گرایی هم برای درک چگونگی سازمان‌یابی و قدرت‌یابی عوامل طبقه‌گرا مفید است.

۳. تحلیل دولت-محوری، به‌عنوان جنبه‌ای از مکتب ساخت‌گرایی، ضرورتاً نسبت به ابعاد فرهنگی و هدف‌گرایی (و از جمله راهبردی) کنش اجتماعی بی‌توجه است. ادغام رویکرد دولت-محوری با آن نوع از «ساخت‌گرایی» که هدف‌دار بودن عامل انسانی را بی‌اهمیت می‌شمارد، باعث ابهام اصولی می‌شود. (۴۷) در واقع تحلیل‌های دولت‌گرایی، ممکن است به همان اندازه که به خصالت غیرشخصی «ساختاری» متکی باشد، بر کنش‌ها و سیاست‌گذاری‌های عمال دولتی تأکید داشته باشد (که بی‌تردید هر دو مهم هستند). برای مثال، حسابگری عقلایی متصدیان دولتی (و عمل آنها) محور تحلیل برخی مطالعات دولت-محوری است. (۴۸)

این استدلال که تحلیل‌های دولت-محوری از تحلیل جدی فرهنگ ناتوان هستند، فقط تا اندازه‌ای درست است (۴۹) (تربخش بعدی کتاب این نکته مهم مطرح شده است). این مسئله که بیشتر تحلیل‌گران دولت-محوری، به دلیل فراموش کردن باورهای مشترک سیاستمداران و مقام‌های دولتی، به‌عنوان «ساختارگرا» یا «ابزارگرا» به‌شمار می‌آیند، کیفیتی اتفاقی است نه الزامی. برای نمونه، یک مطالعه مهم دولت-محوری با عنوان سیاست هسته‌ای: انرژی و دولت در ایالات متحده، سوئد و فرانسه (۱۹۹۰) (۵۰)، تألیف جی. ام. جاسپر^۱ را نام می‌بریم. در این اثر بر روش‌هایی بیشتر تأکید شده که آرمان‌ها و «سبک سیاست» مقام‌های دولتی و سیاست‌گذاری دولت را شکل می‌دهد. اگر این اثر، مقام‌های دولتی را بیش از اینکه محاسبه‌گران عاقل یا بازیچه دست نیروهای بیگانه بداند، کنشگران فرهنگی به‌شمار آورد، همچنان تحلیلی دولت-محوری انجام داده است. همان‌گونه که جاسپر تأکید دارد، اعمال دولت «همیشه و همواره» اعمال فرهنگی بوده است. (۵۱)

همچنین، بنابر استدلال موجه رابرت ووثنوو^۲، می‌توان اشاعه و نهادی شدن آرمان‌ها را از دیدگاه دولت-محوری تبیین کرد. (۵۲) وی اشاره می‌کند، برای درک این‌که چگونه آرمان‌های رادیکالی و برنامه‌های راهبردی بین توده‌های مردم شایع می‌شود، نمی‌توان از رویکرد دولت- ساختمان‌گرایی صرف نظر کرد.

۴. چون «جامعه‌ها» و «دولت‌ها» در وضعیت یکدیگر مداخله می‌کنند، تمایز دقیق بین آنها غیرقابل قبول و بی‌اهمیت است. این نقد که شاید شالوده‌ای‌ترین برخورد علیه رویکرد دولت-محوری است، به‌طور کامل در مقاله تیموتی میشل (۵۳) بحث شده است. وی خاطر نشان می‌سازد که «مرزهای دولت نامشخص است و عناصر اجتماعی از هر سو در آن نفوذ کرده است. در نتیجه، تعیین مرزهای بین جامعه و دولت بسیار دشوار است». (۵۴) میشل این امر را «مشکل مرزی» می‌داند و برای مثال به این نکته اشاره می‌کند که لایه‌های بالایی جامعه گاهی اوقات روی بعضی از نهادهای دولتی تسلط دارند و به این ترتیب تشخیص قدرت دولت از قدرت اقتصادی یا طبقه‌ای چنین گروه‌هایی میسر نیست. وی نتیجه‌گیری می‌کند که «دولت را نباید... به‌مثابه کارگزار، ابزار، سازمان، یا ساختاری دانست که در جایگاهی متفاوت و مخالف با دشمنی به‌نام جامعه قرار دارد». (۵۵) وی حتی فایده بحث تحلیلی و تمایز مفهومی بین دولت و جامعه را زیر سؤال می‌برد.

این یک بحث مسئله‌دار است. نخست این‌که، تسلط طبقه بالاتر بر بعضی سازمان‌های دولتی، خصلت دولتی بودن آنها را برهم نمی‌زند. واقعیت این است که سازمان‌های دولتی (برخلاف سازمان‌های دیگر) بر یک خشونت انحصاری مشروع تکیه دارند. درحقیقت، این وضعیت است که سازمان‌های دولتی را مثل «ابزاری» در دست طبقات بالاتر می‌نمایاند؛ ولی میشل نتیجه‌گیری می‌کند که این‌گونه تبیین‌کردن، درست نیست.

به‌نظر من، بحث میشل روشن‌گر نکته‌ای است که مارگارت آرچر، در زمینه دیگری، با عنوان «ادغام مرکزی» مطرح کرده است. (۵۶) آرچر این اصطلاح را به کار می‌گیرد تا مطالعاتی را مشخص سازد که، با اجتناب از جبرگرایی فرهنگی یا «ساختاری»، این نکته را تثبیت کند که ایدئولوژی‌ها و ساختار اجتماعی آن‌چنان به هم نزدیک هستند و درهم تنیده‌اند که «هیچ راهی برای جداکردن عناصر اساسی وجود ندارد». (۵۷) میشل به همین ترتیب این فرض را مسلم می‌داند که چون جامعه‌ها و دولت‌ها این اندازه به هم نزدیک و آمیخته‌اند، بررسی روابط متقابل آنها نیز غیرممکن است.

«مسئله مرزها» را که میشل مطرح می‌کند، یک واقعیت آشکار است، و تحلیل‌گران اجتماعی اغلب مفاهیم دولت و جامعه را به شیوه‌های مسئله‌آمیزی تبدیل به شیء می‌کنند. البته درک این نکته سودمندتر (و جالب‌تر) است که نهادهای اساسی، گاهی اوقات بیش از اینکه ویژگی‌های تحلیلی مشترک جامعه و دولت را از خود بزدایند، آنها را در خود حفظ می‌کنند. اما میشل در عمل و کاملاً ناخودآگاه، عباراتی از قبیل «دولت فرانسه»، «اعمال دولت» و «مناسبات جامعه-دولت» را به کار می‌برد. به عبارت دیگر، وی در گفتار خود، به اهمیت اجتناب‌ناپذیر تمایز مفهومی بین جامعه و دولت گواهی می‌دهد. (۵۸)

محدودیت‌های رویکردهای دولت-محوری

گرچه انتقادهای کلی از دیدگاه دولت-محوری، در نهایت فایده چندانی ندارد، اما رویکردهای دولت‌گرا نیز محدودیت‌های خودشان را دارند. در اینجا برخی نارسایی‌های جدی نظری در تحلیل‌های دولت-محوری را بررسی می‌کنیم و به بعضی از منابع نظری می‌پردازیم که می‌تواند این نارسایی‌ها را برطرف کند. شناخت کامل این نارسایی‌ها نه فقط محدودیت تحلیل‌های دولت-محوری در تشریح قضایا را مشخص می‌کند، بلکه تبیین رویکردهای دولت-محوری را از انقلاب‌ها واضح‌تر می‌سازد.

برای تحلیل‌گران جنبش‌های انقلابی (یا اقدام‌های جمعی دیگر)، مسئله بنیادی تحلیل دولت-محوری این است که منابع غیردولتی یا غیرسیاسی، سه عامل مهم را که بار تبیینی مستقل دارند، در نظر نمی‌آورند. آن سه عامل عبارت‌اند از: شبکه‌های ارتباطی^۱ (از جمله شکل‌بندی طبقه‌ای و جامعه مدنی به‌طور کلی)؛ منابع مادی؛ و باورها و گفتمان‌های جمعی (شامل نارضایتی‌ها، راهبردها، هویت‌ها و مانند آن). (۵۹) نیاز به یادآوری نیست که ارتباط بالقوه و مهم بین سازمان‌های اجتماعی، منابع و فرهنگ از یک سو و اقدام جمعی (انقلابی یا غیر آن) از سوی دیگر، قضیه پراهمیتی است. خوشبختانه منابع نظری پرتوانی در اختیار داریم که می‌توانند این ارتباط را بیان کنند. برای مثال، تأثیر سازمان اجتماعی و پیوند شخصیت‌ها بر فرایند قیام‌ها، به‌طور جدی مورد توجه «تحلیل‌گران شبکه‌های اجتماعی» قرار گرفته است. (۶۰) این دانشوران بر اهمیت قاطع شبکه‌های اجتماعی در جذب افراد، در جریان هویت‌یابی‌های جمعی و حفظ آن و شرکت آنها در جنبش‌های اجتماعی و حتی در مجامع سیاسی وسیع‌تر (و بنابراین، تأمین نیاز مادی اساسی، در بعضی موارد) تأکید کرده‌اند. همچنین، تحلیل‌گران شبکه اجتماعی، درباره چگونگی تأثیر پیوندهای اجتماعی، گاهی اوقات در شکل دادن سازمان‌های رسمی، و کمک آنها در فراهم کردن زیربنای ارتباطی اقدام‌های جمعی عملی، توجه خاص نموده‌اند. این روش‌ها را کسانی هم که به اهمیت جامعه مدنی - یعنی فعالیت‌های ارتباطی اجتماعی داوطلبانه - توجه دارند، درک کرده و آن را نوعی سازوکار گفتمان دموکراتیک و به‌عنوان مانعی در برابر ستمگری دولت‌ها به‌شمار آورده‌اند. همین نکات را هم مارکسیست‌هایی که به اعمال جمعی مبنی بر پایگاه طبقه‌ای توجه دارند، شایان اهمیت دانسته‌اند. (۶۱)

بر اساس این چشم‌اندازها، آنهایی که انگیزه‌ای قوی برای فعالیت در تغییرات اصلاح‌طلبانه یا

۱. associational networks، از این اصطلاح ترکیبی در صفحات بعد مکرراً استفاده می‌شود. ظاهراً منظور، شبکه‌های ارتباطی است که به وسیله مجامع رسمی و به‌ویژه غیررسمی به‌وجود می‌آید. از این رو گاهی به‌صورت ارتباط‌های اجتماعی یا مجمعی یا انجمنی ترجمه شده است.

حتی انقلابی دارند، و نیز آنها که خود را در شرایط سیاسی ای می‌بینند که می‌توانند یا انگیزه دارند که چنین راه‌هایی را بیمایند، اگر با شبکه‌های گسترده و مناسب اجتماعی، ارتباط نداشته باشند و از هم‌فکری دیگران برخوردار نشوند، نمی‌توانند کارایی مؤثری داشته باشند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت چنانچه این شبکه‌ها وجود نداشته باشند، به نظر می‌رسد ساختارها و فرصت‌یابی سیاسی «مناسب» کاری از پیش نمی‌برند.

تحلیل‌گران دولت-محوری می‌توانند به روشی منطقی مقابله کرده و بگویند که شبکه‌های اجتماعی به تبع ساختار و سیاست دولت است که سیاسی و رادیکال شده یا گاهی در همان زمان به وجود می‌آیند. وانگهی، شبکه‌های اجتماعی هم از آسمان به زمین نمی‌آیند. متأسفانه، تحلیل‌گران شبکه ارتباطی، طرفداران «جامعه مدنی»، و مارکسیست‌ها، اغلب راه‌هایی را که اقدام‌های دولت، باعث شکل‌گیری سازمان‌های داوطلبی و محافل سیاسی شده (یا از شکل‌گیری آنها جلوگیری می‌کنند) به دست فراموشی می‌سپارند. این مجمع‌ها یا انجمن‌ها، نوعاً در مناسبات طبقه‌ای، قومی، شبکه‌های گسترده خویشاوندی، اجتماع‌های مذهبی، محله‌های شهری و روستایی ریشه دارند - و باز هم شبکه‌های اجتماعی دیگری وجود دارند که به‌طور کلی یا جزئی، بر اثر اعمال دولت، شکل نمی‌گیرند. شبکه‌ها و فعالیت‌های مجعی، خاستگاه و پویایی ویژه خودشان را دارند که باید به اقتضای خودشان تحلیل شوند. مثلاً، انقلابیون ممکن است بر اثر راه و روالی که خود در پیش می‌گیرند، پیوندهای خود را با مردم گسترش داده یا از بین ببرند. به این دلایل، دیدگاه دولت-محوری در زمینه شبکه‌های مجعی جامعه مدنی، ذاتاً محدودیت دارد.

نفوذ بالقوه مستقل منابع مادی بر روی اقدام‌های جمعی، به وسیله نظریه پردازانی که رابطه بین منابع و حرکت مردم، و فرایندها و شرایط سیاسی را تبیین می‌کنند (۶۲) و نظریه پردازان گزینش عقلایی (۶۳)، به تفصیل شرح داده شده است. همه این نظریه پردازان (به راه‌های مختلف) نشان می‌دهند که حتی گروه‌های بسیار منسجم و درهم‌تنیده هم چنانچه منابع پولی و انواع منابع زیربنایی و فنی - مانند وسایل ارتباطی و ترابری و اسلحه و مسکن مناسب و غیره - برای ادامه فعالیت و برانگیختن مردم به همیاری آنها در اختیار نداشته باشند، ممکن است در انجام عمل جمعی ناتوان باشند. به عبارت دیگر، حتی گروه‌های منسجم و همبسته که ظاهراً فرصت، و به عمل جمعی علاقه دارند، چنانچه منابع مالی مناسب در اختیار نداشته باشند، ممکن است قادر به انجام عمل جمعی مؤثری نباشند. از این جهت ممکن است عمل جمعی (اعمال انقلابی یا غیرانقلابی) به این منابع بسیار بیشتر از زمینه‌های سیاسی محرک، بستگی داشته باشد.

دسترسی گروه به منابع مادی، عموماً به میزان وابستگی آن به شبکه‌ها و نهادهای معین اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند؛ ترکیب طبقه‌ای چنین گروهی نیز شایان اهمیت است. با این همه، دسترسی به منابع دولتی برای ایجاد حرکت سیاسی - حتی برای انقلابیونی که به‌طور جدی رویاروی دولت قرار

دارند - می‌تواند دارای اهمیت زیاد باشد. مثلاً کسانی که از سازمان‌های نظامی دولتی فرار می‌کنند، اغلب اسلحه خود را هم همراه می‌برند. جنگاوران چریکی، معمولاً اسلحه‌های خود را از طریق حمله به پادگان‌های نظامی دورافتاده یا پاسگاه‌های دولت به دست می‌آورند. گرچه بعضی از گروه‌های انقلابی از منابع دولت‌های خارجی برخوردار می‌شوند - که این یکی از راه‌هایی است که نظام بین‌المللی دولت (و به ویژه، رقابت‌های متأثر از شرایط جغرافیایی-سیاسی) به مبارزه‌های انقلابی توجه دارد. اما میزان کمک‌های خارجی به انقلابیون، اغلب از سوی طرفداران آنها، بزرگ‌نمایی می‌شود (۶۴)، چنانکه در مورد مبارزه انقلابی در مکزیک، ویتنام، الجزایر، و افغانستان این ارقام، برجسته نشان داده شده است (که مسلماً قطعی نیست). (۶۵)

سرانجام، تأثیر بالقوه مستقل باورها، هویت‌ها، و برنامه‌های راهبردی عمل جمعی، به وسیله صاحب‌نظران «فرایندهای قالب‌بندی»^۱، مانند دیوید اسنو، و رابرت بن‌فورد و همکاران‌شان، به قوت شناخته شده است. (۶۶) این نظریه پردازان با الهام از اثر مهم گافمن (۶۷)، استدلال می‌کنند که واقعیت «عینی» فقط هنگامی غیر عادلانه شناخته می‌شود (یا قابل شناخت است) و قابل اصلاح به شمار می‌آید که به وسیله گفتمان‌ها و نظام‌های فرهنگی ویژه، به این صورت تعبیر یا قالب‌بندی شود. چنانچه چارچوب‌های جمعی موجود راه را بر چنین تعبیری ببندند - حتی واقعیتی که یک ناظر خارجی آن را نامعقول و اصلاح‌شدنی بداند - باز هم عمل جمعی برای اصلاح این واقعیت به جایی نمی‌رسد. در واقع، گروه‌هایی که به منابع مناسب دسترسی دارند و به این ترتیب، ظاهراً فرصت و علاقه آن را دارند که تحولی در وضعیت خود به وجود آورند، بدون یک قالب شناختی مناسب، چنین کاری نخواهند کرد (یا در حقیقت نمی‌توانند بکنند).

همان‌گونه که مشاهده شد، تأکید دیدگاه دولت-محوری بر این است که اعمال، پذیرش و اشاعه یک برنامه عمل جمعی مبارزاتی یا یک آرمان و هویت انقلابی ویژه، ممکن است عمدتاً تحت تأثیر اقدام‌های دولتی، شکل بگیرد. «چارچوب‌های» انقلابی، آرمان‌ها، راهبردها و فرهنگ‌ها، مانند شبکه‌های اجتماعی یا منابع مادی، از آسمان فرو نیفتاده‌اند. متأسفانه، نظریه قالب‌بندی و شکل‌های دیگر تحلیل فرهنگی، اغلب فرایندهای سیاسی معینی را که موجب شکل‌گیری باورها و گفتمان‌های جمعی و اشاعه آنها می‌شود، نادیده می‌گیرند - که اینها نوعاً و کاملاً ناخواسته از پیامدهای اعمال دولت هستند.

سرانجام، آرمان‌های انقلابی و برنامه‌های راهبردی، مثل شبکه‌های جمعی، از انواع روابط اجتماعی و نظام‌های فرهنگی ریشه می‌گیرند که همه اینها ناشی از اعمال دولت نیستند. چنین آرمان‌هایی، برنامه‌کاری اساسی خود را دارند که باید به‌طور جدی مورد توجه قرار گرفته و

به اقتضای خودشان تحلیل شوند (مثلاً، انقلابیون مارکسیستی و بنیادگرایان اسلامی، بازسازی بنیادی جوامع را به راه‌های متفاوتی انجام می‌دهند). به این دلایل است که دیدگاه دولت-محوری در نگرش به فرهنگ و ایدئولوژی - مثل شبکه‌ها و منابع - محدودیت اساسی دارد.

وضعیت انقلاب کوبا

نقاط قوت و ضعف دیدگاه محوری را می‌توان به کمک بعضی مطالعه‌های مقایسه‌ای انقلاب‌های اجتماعی امریکای لاتین بررسی کرد. از جمله این بررسی‌ها، می‌توان آثار رابرت دیکس، تیموتی ویکام - کراولی، جان بوث و توماس واکر را نام برد. (۶۸) این تحقیق‌ها کوشیده‌اند ضمن به کارگرفتن مستقیم رویکردهای متفاوت دولت-محوری و اغلب با تأیید آنها (و نیز با استفاده از رویکردهای نظری دیگر) این نکته را روشن کنند که طی دهه‌های اخیر، از میان جنبش‌های رادیکال این منطقه فقط در کوبا و نیکاراگوئه توانستند قدرت را در اختیار بگیرند. مهم‌تر این‌که به نظر من، نقاط قوت و ضعف دیدگاه دولت-محوری در مطالعه‌ای موردی از انقلاب کوبا، به خوبی روشن می‌شود - یک تحلیل غیرجدلی که به هیچ وجه نمی‌خواهد چشم‌انداز نظری دولت - محوری (یا هر دیدگاه دیگری) را نقد کند.

ماری فلی پرز - استابل در کتاب خود با عنوان انقلاب کوبا: ریشه‌ها، روند، و میراث آن، به طور کلی، گزارشی چندعلتی و مستدل از انقلاب ارائه می‌دهد، هرچند در آن «اهمیت طبقات اجتماعی را در سرنگونی [حکومت] قدیمی کوبا و برپا کردن انقلاب برجسته می‌داند» (۶۹) (پرز - استابل می‌گوید گرچه تحت تأثیر اسکاچ پل و چارلز تیلی بوده، اما خود را در مطالعه متون مربوط به انقلاب‌ها، مشغول نساخته است). (۷۰) در واقع طبق گزارش پرز - استابل، دو عاملی که «با تأثیر متقابل بر یکدیگر، کوبا را در برابر انقلاب ریشه‌ای حساس ساخت» عبارت بودند از ضعف طبقه اقتصادی (بورژوازی) و قدرت نسبی طبقه عامه مردم که هر دو تا اندازه‌ای متأثر از آرمان ملی‌گرایی رادیکالی بودند. (۷۱) البته پرز - استابل به دو عامل علی دیگر هم اشاره دارد که حداقل تا اندازه‌ای، شاخص ویژگی دولت کوبا بود: یکی آنچه وی «حکومت میانجی» می‌نامد (یعنی ضعف استقلال دولت کوبا از حکومت ایالات متحده و شرکت‌های بزرگ امریکایی)، و دیگری «بحران اقتدار سیاسی» تقریباً مزمین دولت دیکتاتوری ژنرال باتیستا در دهه ۱۹۵۰ بود. (۷۲)

بنابراین، پرز - استابل می‌خواهد ضرورت وجود و همچنین نارسایی رفتار دولت پیش از انقلاب کوبا را به صورت عوامل مستقل علی انقلاب کوبا به اثبات برساند. منظور وی این است که تأثیرپذیری دولت از جغرافیای سیاسی، وضعیت دولت و بحران مشروعیت که موجب بروز کودتای باتیستا در سال ۱۹۵۲ شد، یک فرصت مناسب سیاسی را برای وقوع انقلاب فراهم کرد. همچنین به نظر او، تحلیل‌گران باید قدرت (و ایدئولوژی) طبقات اجتماعی کوبا را در درک علت وقوع

انقلاب ریشه‌ای در نظر داشته باشند. وی عقیده دارد اگر بحران دهه ۱۹۵۰ متأثر از ضعف بورژوازی کوبا و قدرت گروه‌های مردمی مخالف و افراطی دولت نبود، بحران کوبا به انقلاب اجتماعی منتهی نمی‌شد.

اما قضیه جالب‌تر از این است. بحث پرز-استابل گویای آن نیز هست که ضعف شدید نیروهای سیاسی میانه‌رو و محافظه‌کار در آستانه انقلاب و پیوند بخش‌های مردمی با فیدل [کاسترو]، جنبش ۲۶ ژوئیه و ارتش به پاخاسته، قبل از هر چیز نتیجه اعمال دیکتاتوری باتیستا بود. به عبارت دیگر، وی در بحث خود درباره بالاگرفتن قدرت طرفداران فیدل کاسترو، از برخی رویکردهای دولت-ساختمان‌گرایی استفاده می‌کند.

برای مثال، پرز-استابل مکرراً می‌گوید «مقاومت باتیستا در برابر تقاضای انتخابات، نیروی مخالف میانه‌رو را تضعیف و جنبش ۲۶ ژوئیه را تقویت کرد» و به‌طور کلی باعث «تقویت کسانی شد که استدلال می‌کردند فقط با مبارزه مسلحانه باید با حکومت باتیستا به مبارزه برخاست» (۷۳) درحقیقت، مخالفان میانه‌رو و نیز حزب کمونیست - که از ابتدا، فیدل را یک «شورشگر» و «ماجراجو» می‌دانست - چون دریافتند که «همه راه‌های مبارزه در برابر باتیستا بی‌نتیجه است، طغیان مسلحانه را تأیید کردند» (۷۴) سپس پرز-استابل چگونگی انزجار بخش‌های گسترده طبقه عوام و حتی اعضای طبقه اقتصادی [بورژوازی] بر اثر سرکوب شدید و برملاشدن فساد دستگاه باتیستا را خاطرنشان می‌سازد. وی اشاره می‌کند بسیاری از ثروتمندان کوبایی، با پرداخت ۵ تا ۱۰ میلیون پزو به مبارزان مسلح، از قیام حمایت کردند. درحقیقت، نظر پرز-استابل این است که «سرانجام همه کوبایی‌ها» در اول ژانویه ۱۹۵۹ پشتیبانی خود از فیدل و مبارزه مسلحانه را اعلام کردند و به این ترتیب، «طبقه اقتصادی هم به جشن پیروزی انقلاب پیوست» (۷۵)

پرز-استابل عقیده دارد چنانچه باتیستا اندکی از سازش‌ناپذیری خود می‌کاست، شاید از انقلاب جلوگیری می‌کرد: «ژنرال می‌توانست به انتخابات آزاد و سالم رضایت دهد، و هنگامی که Cosme de la Torriente به جنبش‌گفتمان مدنی انجامید، یا زمانی که کلیسای کاتولیک در سال ۱۹۵۸ این جریان را بازنگری کرد، اگر در سال ۱۹۵۸ به یک حکومت موقتی تن درمی‌داد» (۷۶) [از انقلاب جلوگیری می‌شد]. اما متأسفانه، زمانی که مبارزه علیه او به اوج رسید، باتیستا سازش‌ناپذیرتر شد» (۷۷)

همچنین اگر ارتش کوبا، نوعی حکومت موقت را به‌جای باتیستا می‌گمارد، ممکن بود از وقوع انقلاب جلوگیری کند، چنانکه ایالات متحده چنین طرحی داشت و به آن امیدوار بود (۷۸)؛ یا اگر نیروهای مسلح به‌طور قطعی، حرکت چریک‌ها در سیرا مائسترا را کنترل می‌کردند، باز هم از انقلاب جلوگیری می‌شد. اما فساد و سیاسی‌شدن ارتش کوبا زیر سلطه باتیستا، باعث انشعاب و

تضعیف این نهاد شد. پرز- استابل به کودتای ناموفق، به رهبری سرهنگ رامون بارکین^۱، و مهم‌تر از آن به قیام نیروی دریایی علیه باتیستا در سپین‌فیوگوس^۲ نیز اشاره کرده است. (۷۹) وی همچنین به شکست حمله دولت علیه شورشیان در تابستان ۱۹۵۸ اشاره دارد، گو این‌که وی می‌توانست درباره دلیل این شکست حرف‌های بیشتری داشته باشد. این حمله ثابت کرد که نیروهای مسلح کوبا، به‌طورکلی نه تصمیم و نه توانایی آن را داشتند که جنگ ضدشورشی مؤثری را اداره کنند، و به‌این‌ترتیب سرنوشت باتیستا رقم زده شد. برای مثال، شاید در همین زمینه است که پرز- استابل به انتصاب سیاسی یک افسر به فرماندهی ارتش در استان اورینت شمالی اشاره می‌کند، که ارتقای مقام او باعث آزرده‌گی خاطر افسران باسابقه شد، و هم او بود که از درگیر شدن با شورشیان خودداری کرد. (۸۰) لوئیس پرز اشاره می‌کند، «در پایان تابستان»

ارتش به‌سادگی از جنگ خودداری کرد. ترک جنگ و به مخالفین پیوستن، رفتاری فراگیر شد. واحدهایی که از جنگ کناره گرفتند، دست‌افزار راحتی برای ستون‌های چریکی شدند... فرماندهان نظامی محلی، اغلب بدون یک شلیک تسلیم شدند. بعضی از آنها هم میدان را ترک کرده و به مخالفان پیوستند. (۸۱)

پرز- استابل نتیجه‌گیری می‌کند که «در نهایت قدرت ارتش، باتیستا را شکست نداد». (۸۲) به‌طورکلی، این واقعیت که نه معترضین می‌توانستند در همه نقاط کشور حضور داشته باشند و نه می‌شد از حمایت عمومی جلوگیری کرد، نتیجه اصلی خصیصه و تصمیم‌گیری‌های دیکتاتوری باتیستا و نیروی مسلح کوبا بود.

به‌این‌ترتیب، تحلیل پرز- استابل کارایی دیدگاه دولت- محوری را در فهم انقلاب کوبا به‌روشنی ثابت می‌کند. وی نشان می‌دهد که نظام حکومتی باتیستا، نه فقط زمینه و فرصت سیاسی مناسبی را برای انقلاب کوبا فراهم کرد، بلکه عملاً موجب ضعف نیروهای نظامی و مدنی‌ای شد که با انقلاب ریشه‌ای مخالف بودند، و ندانسته مردم را در پیوستن به جریان فیدلی ترغیب کرد. به‌عبارت‌دیگر، بنا به استدلال پرز- استابل، وحدت (و آرمان) نیروهای طبقاتی در کوبا، بر اثر ماهیت حکومت باتیستا، شکل استوار خود را یافت.

از سوی دیگر، بحث پرز- استابل درباره انقلاب کوبا، به بعضی محدودیت‌های چشم‌انداز محض دولت- محوری نیز اشاره دارد. مثلاً ضعف بورژوازی کوبا را نمی‌توان به‌راحتی، نتیجه سیاست‌های دولت قلمداد کرد، بلکه این امر (در میان عوامل گوناگون) ریشه در تمایز تاریخی منافع

1. Ramón Barquin

۲. Camilo Cienfuegos، از رهبران چریکی مخالف باتیستا و از دوستان فیدل کاسترو بود که پس از پیروزی انقلاب در یک حادثه هوایی کشته شد.

بین صنعتگران نوحاسته و صنعت [ستی] شکر دارد. (۸۳) به علاوه، نفوذ فراگیر معترضین طرفدار فیدل، که بی تردید با خصلت جریان باتیستایی تقویت شد، همه، نتیجه عملکرد هوشمندانه معترضین و اعتقاد راسخ آنها به مبارزه مسلحانه و خودسامانی کوبا بود. (۸۴) به گفته پرز-استابل، فیدل «با شخصیت استوار، دلسوزی، وقار و... و برنامه سیاسی اصلاح ملی‌گرایانه‌ای» که داشت، توانست از آغاز «اذهان مردم کوبا را تسخیر کند». (۸۵) در واقع، ملی‌گرایی رادیکالی که خواست بسیاری از مردم کوبا شد، نتیجه ساده وابستگی تاریخی دولت به ایالات متحده نبود، بلکه به دلیل اقتصاد و مناسبات طبقه‌ای بهره‌کش و غیرعادلانه‌ای هم بود که تا اندازه‌ای به وسیله دولت تقویت شده بود. (۸۶) کتاب پرز-استابل در مجموع بیانگر این است که تبیین مناسب انقلاب کوبا، نه فقط مستلزم بررسی وضعیت دولت پیش از انقلاب و تأثیر آن بر جامعه مدنی است، بلکه لازم است نقش مستقل مناسبات طبقه‌ای، فرهنگ عمومی، طبیعت و عملکرد نیروهای انقلابی که شبکه گسترده‌ای از حامیان و طرفداران فعالی را فراهم کرد، تحلیل شود.

نتیجه‌گیری

دیدگاه دولت-محوری به دلیل نارسایی‌های گوناگونی که دارد، نمی‌تواند به تنهایی تبیینی کامل (و پیش‌بینی دقیقی) از ظهور و خصلت عمل جمعی، و از جمله جنبش‌های انقلابی ارائه دهد. این نارسایی‌ها دلالت بر دیدگاه ترکیبی قدرتمندی از انقلاب و عمل جمعی دارد. بدیهی است چنین دیدگاهی باید تأثیر شبکه‌های اجتماعی، منابع جنبش، فرایندهای قالب‌بندی، و نیز ساختار و عملکرد دولت را یک‌جا در نظر بگیرد. البته، شبکه‌ها، منابع، و فرهنگ را نمی‌توان به‌سادگی به‌عنوان «متغیرهای مستقل» در تحلیل‌های دولت-محوری گنجانند. زیرا همان‌طور که رویکرد دولت-ساختمان‌گرایی تأکید دارد، همه این عوامل خودشان کمابیش تحت تأثیر فرایندهای دولت-محوری هستند.

به نظر من، تا تدوین یک دیدگاه ترکیبی درباره انقلاب‌ها و عمل جمعی، که به آن نیاز مبرم داریم، هنوز باید تلاش کنیم. (۸۷) اما تا زمانی که این نظریه شکل نگرفته، شاید رویکرد دولت-محوری تنها دیدگاه قدرتمند برای تحلیل انقلاب‌های اجتماعی باشد و هر دیدگاه کارآمدتر از محتوای این سنت نظری بهره بگیرد. در واقع، توجه دقیق این شیوه نظری به سرنگونی دولت و حرکت انقلابی، نکات زیادی را در باب انقلاب به ما می‌آموزد و می‌تواند ما را در پاسخ‌گویی به بعضی مسائل که در تحلیل‌های اجتماعی پیش می‌آید، کمک کند.

یادداشت‌ها

۱. منظور من از انقلاب اجتماعی، تحولی بنیادی و نسبتاً سریع است که نه فقط در نهادهای دولتی صورت می‌گیرد، بلکه از میان تنظیمات گوناگونی که بر مردم تابع آن نهادها حکومت می‌کند، نهادهای اقتصادی، فرهنگی، و جمعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به نظر من، جنبش انقلابی، برحسب هدف‌های آگاهانه اجتماعی-انقلابی‌ای که دارد، جنبش اجتماعی به‌شمار می‌رود.

2. Charles Tilly, *European Revolutions, 1492–1992* (Oxford: Blackwell, 1993), p. 5.

۳. ر.ک.: مقاله‌های نویسنده:

J. Goodwin, "Old Regimes and Revolutions in the Second and Third Worlds: A Comparative Perspective," pp. 575–604 in *Social Science History*, vol. 18, no. 4 (Winter 1994); "Why Guerrilla Insurgencies Persist, or the Perversity of Indiscriminate State Violence," paper presented at the 1993 annual meetings of the American Sociological Association, Miami Beach; "Colonialism and Revolution in Southeast Asia: A Comparative Analysis," pp. 59–78 in Terry Boswell, editor, *Revolution in the World-System* (Westport: Greenwood Press, 1989); *State and Revolution, 1945–1991* (Cambridge: Cambridge University Press, 1998); Jeff Goodwin and Theda Skocpol, "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World," pp. 489–507 in *Politics and Society*, vol. 17, no. 4 (December 1989); and John Foran and Jeff Goodwin, "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition Fragmentation, War, and the Limits of Social Transformation," pp. 209–47 in *Theory and Society*, vol. 22, no. 2 (April 1993).

۴. در این زمینه ر.ک. به:

J. Goodwin, "Toward a New Sociology of Revolutions," pp. 731–66 in *Theory and Society*, vol. 23 (1994); and Mustafa Emirbayer and Jeff Goodwin, "Network Analysis, Culture, and the Problem of Agency," pp. 1411–54 in *American Journal of Sociology*, vol. 99, no. 6 (May 1994).

۵. در این فصل می‌خواهیم مناسبات تحلیل‌های دولت-محوری را برای درک ریشه‌ها یا علت‌های انقلاب‌های اجتماعی، و همچنین شکل‌گیری جنبش‌های قدرتمند انقلابی را به بحث بکشیم. این را هم باید به‌خاطر داشت که چشم‌اندازهای دولت‌گرایی برای تبیین پیامدهای درازمدت انقلاب‌ها نیز به کار گرفته شده است. برای نمونه، ر.ک. به:

Theda Skocpol, *States and Social Revolutions: A Comparative Study of France, Russia, and China* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), part two; and Foran and Goodwin, "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua."

رویکردهای دولت-محوری دربارهٔ انقلاب‌های اجتماعی: ۵۱

6. See Peter Evans, *Embedded Autonomy: States and Industrial Transformation* (Princeton: Princeton University Press, 1995); Michael Mann, *The Sources of Social Power*, vol. 2: *The Rise of Classes and Nation-States, 1760–1914* (Cambridge: Cambridge University Press, 1993); Skocpol, *States and Social Revolutions*; Ellen Kay Trimberger, *Revolution from Above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt, and Peru* (New Brunswick: Transaction, 1978); Otto Hintze, *The Historical Essays of Otto Hintze*, edited by Felix Gilbert (New York: Oxford University Press, 1975); and Katharine Chorley, *Armies and the Art of Revolution* (Boston: Beacon Press, 1973 [1943]).
7. Mann, *The Sources of Social Power*, vol. 2.
قدرت زیربنایی، به‌خصوص به «توانایی نهادی یک دولت مرکزی، مستبد یا غیرمستبد، در کنترل مناطق مختلف کشور و به‌کارگرفتن منظم تصمیم‌گیری‌های آن دولت» مربوط می‌شود. همان منبع، ص ۵۹؛ همچنین ر.ک. به:
P. Evans, *Embedded Autonomy*; and Joel S. Migdal, *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World* (Princeton: Princeton University Press, 1988).
8. See Randall Collins, “Prediction in Macrosociology: The Case of the Soviet Collapse,” pp. 1552–93 in *American Journal of Sociology*, vol. 100, no. 6 (May 1995); Charles Tilly, *Coercion, Capital, and European States, AD 990–1992*, revised edition (Cambridge: Blackwell, 1992); and Hintze, *Historical Essays*.
۹. این رویکرد بر دو تمایز عمده استوار است که چارلز تیلی مطرح کرده است: تمایز بین دولت (یعنی سازمانی که ابزارهای اصلی اعمال فشار بر یک جمعیت معین را در اختیار دارد) از یک‌سو، و دستگاه سیاسی کشور (یعنی دولت به اضافه گروه‌های «عضوبیتی» که با دولت در تماس روزمره هستند) از سوی دیگر، و تمایز بین توانایی انجام عمل جمعی، که تیلی آن را «بسج» نامیده است (یعنی کمیّت منابع، از جمله نیروی کار و مهارت‌ها، که در کنترل گروهی است) از یک‌سو، و عمل واقعاً جمعی از سوی دیگر. ر.ک. به:
C. Tilly, *From Mobilization to Revolution* (Reading, MA: Addison-Wesley, 1978), chapter three.
۱۰. سیدنی تارو در تعریف «ساختار فرصت سیاسی» می‌گوید: «جنبه‌های مختلف محیط اجتماعی که در مردم انگیزه ایجاد می‌کند تا با تأثیرگذاری بر پیش‌بینی آنها نسبت به پیروزی یا شکست، دست به عمل جمعی بزنند». ر.ک. به:
Sidney Tarrow, *Power in Movement: Social Movements, Collective Action and Politics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994), p. 85.

«مفهوم ساختار» در اینجا پیچیده است. علاوه بر این، کنش‌های کوتاه‌مدت دولت، می‌تواند مثل خصوصیات «ساختاری» درازمدت دولت، کارساز باشد.

11. See Tarrow, *Power in Movement*; and Herbert P. Kitschelt, "Political Opportunity Structures and Political Protest: Anti-Nuclear Movements in Four Democracies," pp. 57–85 in *British Journal of Political Science*, vol. 16 (January 1986).

12. See Collins, "Prediction in Macrosociology;" Tilly, *European Revolutions*; Paul Kennedy, *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500 to 2000* (New York: Random House, 1987); Skocpol, *States and Social Revolutions*; and Chorley, *Armies and the Art of Revolution*.

۱۳. البته این رهیافت، با توجه به کاربرد سلطه‌آمیز الکسی دو توکویل، نام‌گذاری شده است. ر. ک.: کتاب توکویل:

The Old Regime and the French Revolution, translated by Stuart Gilbert (New York: Doubleday, 1955), and in *Democracy in America* (New York: Modern Library, 1981). See Skocpol, "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research," in Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, editors, *Bringing the State Back In* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985), p. 21.

۱۴. این برچسب با توجه به تفکر معروف «ساختمان‌گرایی اجتماعی» به وجود آمده، و این اندیشه را می‌رساند که بعضی از پدیده‌های اجتماعی از طریق نمادهای فرهنگی و گفتمانی (مانند ناراضایتی‌ها، مسائل اجتماعی، و هویت‌های جمعی) شناخته می‌شود، یا تعریف و حتی تولید می‌گردد. من نمی‌خواهم اندیشه ساختمان‌گرایی دولت را به تأثیرهای فرهنگی یا گفتمانی دولت محدود کنم. چنانکه پس از این مطرح کرده‌ام، سازمان و اعمال دولت – که فقط به‌طور جزئی گفتمان دارد – به یکسان کارساز است.

۱۵. برای مثال، یک شرکت «خصوصی» نمی‌تواند در خارج از محدوده نظم قانونی که دولت به وجود می‌آورد، موجودیت پیدا کند. شکل شرکت، مثل حقوق مالکیت متعلق به آن، به وسیله نهادهای قانونی تعیین و تقویت می‌شود.

16. See Pierre Birnbaum, *States and Collective Action: The European Experience* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988); Ira Katznelson, "Working-Class Formation and the State: Nineteenth-Century England in American Perspective," pp. 257–84 in Evans, Rueschemeyer, and Skocpol, *Bringing the State Back In*; and Robert Wuthnow, "State Structures and Ideological Outcomes," pp. 799–821 in *American Sociological Review*, vol. 50 (1985).

۱۷. تیلی، دولت‌های ملی «منسجم» (یعنی دولتی وسیع، تمایز یافته، اداره مناطق سرزمینی ناهمگون، و ادعای ارائه نظام واحد مالی، پولی، قضایی، قانون‌گذاری، نظامی و فرهنگی برای شهروندان آن دولت) را از دولت‌های «غیرمنسجم» متمایز می‌کند (منظور حکومت‌های پاره‌پاره مثل شهرهای تحت سلطه

روحانیت اسقفی و قلمرو پیش روی آن، یا... ترکیبی از انواع واحدهایی که هرکدام تمایز و استقلال خاص خودش را دارد). ر.ک. به:

Tilly, *European Revolutions*, pp. 31, 35.

یادآوری این‌که، دولت‌های «ملی» ضرورتاً همان نهاد «ملت-دولت» نیستند که این نهاد ترکیبی از هویت‌های مذهبی یا قومی همگونی است (که بسیار کمیاب است). ر.ک. به:

Tilly, *Coercion, Capital, and European States*, pp. 2–3.

18. Lenin, "The Dual Power" [1917], in Robert C. Tucker, editor, *The Lenin Anthology* (New York: Norton, 1975), p. 301.

19. Ibid., pp. 301–302.

20. Anderson, *Lineages of the Absolutist State* (London: Verso, 1974), p. 11; emphasis in original.

۲۱. از سوی دیگر، این نکته منکر این نمی‌شود که گاهی ممکن است انقلابیون تحولاتی ریشه‌ای در بخش‌هایی از کشور به وجود بیاورند که تحت کنترل مؤثر آنهاست، بدون این‌که حکومت مرکزی سرنگون شده باشد.

22. See also Skocpol, *Social Revolutions in the Modern World* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994).

فروپاشی دولت‌ها را جک گلدستون نیز مورد تأکید قرار داده است:

Jack Goldstone's *Revolution and Rebellion in the Early Modern World* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1991).

گرچه گلدستون تبیینی را ارائه می‌دهد که با استدلال اسکاج‌پل (که تأکید بر فشارهای جمعیتی دارد) کاملاً متفاوت است، وی در این نکته با اسکاج‌پل اشتراک نظر دارد که زمانی که دولت‌ها از نظر مالی و نظامی قدرتمند باقی بمانند، انقلاب از پایین به موفقیت نمی‌رسد. ر.ک. به:

Randall Collins, "Maturation of the State-Centered Theory of Revolution and Ideology," pp. 117–28 in *Sociological Theory*, vol. 11, no. 1 (March 1993). See also Chorley's classic study, *Armies and the Art of Revolution*.

23. See especially Michel Foucault, *Discipline and Punish: The Birth of the Prison* (New York: Vintage, 1979), and *The History of Sexuality*, vol. 1, *An Introduction* (New York: Vintage, 1990) and Timothy Mitchell, "The Limits of the State: Beyond Statist Approaches and their Critics," pp. 77–96 in *American Political Science Review*, vol. 85, no. 1 (March 1991).

24. Foucault, *History of Sexuality*, vol. 1, pp. 93, 96.

۲۵. بنابراین، من با رانالد کالینز موافق نیستم که گاهی در نوشته‌هایش چنین می‌نماید که سرنگونی دولت‌ها به‌خودی‌خود باعث تحریک جنبش‌های انقلابی یا بسیج مردمی می‌شود. ر.ک. به:

Randall Collins, "Prediction in Macro-sociology," p. 1561; "Maturation of the State-Centered Theory," p. 119, and "The Romanticism of Agency / Structure Versus the Analysis of Micro/Macro," *Current Sociology*, vol. 40, no. 1 (Spring 1992), p. 82.

۲۶. من انگاره برنامه عمل یا فعالیت جمعی را از تیلی (در کتاب از بسیج تا انقلاب) اقتباس کرده، و مفهوم فعالیت‌گرایی مخاطره‌آمیز را از مقاله زیر وام گرفته‌ام:

Doug McAdam, "Recruitment to High-Risk Activism: The Case of Freedom Summer," pp. 64–90 in *American Journal of Sociology*, vol. 92 (1986).

۲۷. چنانکه جیمز اسکات استدلال می‌کند، مبارزه طبقه‌ای «از پایین»، حتی زمانی که نابرابری‌ها، تمایزهای طبقه‌ای، و پاره‌فرهنگ‌ها مخالف بسیار شدید باشد، باز هم به‌ندرت از شکل خاص و محلی خود فراتر می‌رود. ر.ک. به:

James C. Scott, *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts* (New Haven: Yale University Press, 1990).

28. Tocqueville, *The Old Regime*, p. 177.

29. See Mann, *The Sources of Social Power*, vol. 2, chapter eighteen; Reinhard Bendix, *Nation-Building and Citizenship* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1977); and Selig Perlman, *A Theory of the Labor Movement* (Philadelphia: Porcupine Press, 1979 [1928]).

۳۰. توکویل، رژیم سابق (*Regime The Old*)، فصل اول از بخش سوم کتاب. من در جای دیگر شرح داده‌ام که گرایش مخالفان اروپای شرقی به سوسیالیسم اصلاح شده یا «سوسیالیسم با چهره انسانی»، که در سال ۱۹۸۹ به مخالفت عمومی با تمامی کمونیسم و موافقت با سرمایه‌داری دموکرات [مردمی] انجامید، نمونه روشنی از بحث توکویل درباره رد تدریجی [یک اندیشه] است:

J. Goodwin, "Old Regimes and Revolutions in the Second and Third World."

31. See Goodwin and Skocpol, "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World;" Seymour Martin Lipset, "Radicalism or Reformism: The Sources of Working-Class Politics," pp. 1–18 in *American Political Science Review*, vol. 77 (1983); and Samuel P. Huntington, *Political Order in Changing Societies* (New Haven: Yale University Press, 1968).

32. See Goodwin, "Why Guerrilla Insurgencies Persist," T. David Mason and Dale A. Krane, "The Political Economy of Death Squads: Toward a Theory of the Impact of State-Sanctioned Terror," pp. 175–98 in *International Studies Quarterly*, vol. 33 (1989); and Ted Robert Gurr, "Persisting Patterns of Repression and Rebellion: Foundations for a General Theory of Political Coercion," pp. 149–68 in Margaret P.

- Karns, editor, *Persistent Patterns and Emergent Structures in a Waning Century* (New York: Praeger, 1986).
33. See Marifeli Pérez-Stable, *The Cuban Revolution: Origins, Course, and Legacy* (New York: Oxford University Press, 1993); John A. Booth and Thomas W. Walker, *Understanding Central America*, second edition (Boulder: Westview Press, 1993); John Walton, *Reluctant Rebels: Comparative Studies of Revolution and Underdevelopment* (New York: Columbia University Press, 1984); and Benedict J. Kerkvliet, *The Huk Rebellion: A Study of Peasant Revolt in the Philippines* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1977).
34. This argument is nicely developed in Tim McDaniel, *Autocracy, Modernization, and Revolution in Russia and Iran* (Princeton: Princeton University Press, 1991), chapter seven.
35. See Eric R. Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century* (New York: Harper & Row, 1969); and Jenny Pearce, *Promised Land: Peasant Rebellion in Chalatenango, El Salvador* (London: Latin America Bureau, 1985).
36. See McDaniel, *Autocracy, Modernization, and Revolution*, chapter two; and Timothy P. Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolutions in Latin America: A Comparative Study of Insurgents and Regimes Since 1956* (Princeton: Princeton University Press, 1992), chapters eight and eleven.
37. See John Foran's Chapter 9 in this volume on the comparative-historical sociology of Third World social revolutions.
38. See Goodwin, "Old Regimes and Revolutions in the Second and Third Worlds;" John Foran, "A Theory of Third World Social Revolutions: Iran, Nicaragua, and El Salvador Compared," pp. 3–27 in *Critical Sociology*, vol. 19 (1992); Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*; McDaniel, *Autocracy, Modernization, and Revolution*; Farideh Farhi, *States and Urban-Based Revolutions* (Urbana and Chicago: University of Illinois Press, 1990); Goodwin and Skocpol, "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World;" Jack A. Goldstone, "Revolutions and Superpowers," pp. 34–48 in Jonathan R. Adelman, editor, *Superpowers and Revolutions* (New York: Praeger, 1986); and Robert H. Dix, "Why Revolutions Succeed and Fail," pp. 423–46 in *Polity*, vol. 16, no. 3 (Spring 1984).
39. See Richard Snyder, "Explaining Transitions from Neopatrimonial Dictatorships," pp. 379–99 in *Comparative Politics*, vol. 24 (July 1992).

40. Joel S. Migdal, Atul Kohli, and Vivienne Shue, "Introduction: Developing a State-in-Society Perspective," in their jointly edited *State Power and Social Forces: Domination and Transformation in the Third World* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994), p. 2.
۴۱. مثلاً میگدال این جریان را توضیح می‌دهد که نظریه‌های دولت-محوری «با طرح این مسئله که چنانچه سازمان دولت برای ادارهٔ جامعه، به حد کافی قدرتمند و منسجم نباشد، مقابله می‌کنند». وی یادآوری می‌کند که این فرض، به خصوص برای جامعه‌های آفریقایی، مانند سنگال، که به طور آشکار دولت ضعیفی دارند، خالی از اشکال نیست:
- J. S. Migdal, "The State in Society: An Approach to Struggles for Domination," in *State Power and Social Forces*, p. 20.
42. See Kohli and Shue, "State Power and Social Forces: On Political Contention and Accommodation in the Third World," in *State Power and Social Forces*, p. 303.
- به یقین، تعداد کمی از نظریه‌های دولت-محوری (از قبیل تحلیل برن باوم و کیت شل) گاهی اوقات به ورطهٔ جبرگرایی سیاسی می‌لغزند، اما این به طور منطقی و اجتناب‌ناپذیر جزو تحلیل‌های دولت-محوری نیست!
43. See Skocpol, *States and Social Revolutions*; and Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*.
44. See Paul Cammack, "Bringing the State Back In?" pp. 261–90 in *British Journal of Political Science*, vol. 19 (1989).
45. See, for example, Michael Goldfield, "Worker Insurgency, Radical Organization, and New Deal Labor Legislation," pp. 1257–82 in *American Political Science Review*, vol. 83, no. 4 (December 1989), and Theda Skocpol and Kenneth Finegold's response, "Explaining New Deal Labor Legislation," pp. 1297–304 in *American Political Science Review*, vol. 84, no. 4 (December 1990).
۴۶. این موضع نیکوس پولاتزاس در مشاجرهٔ معروف او با رالف میل‌بند است.
47. See Youssef Cohen, *Radicals, Reformers, and Reactionaries: The Prisoner's Dilemma and the Collapse of Democracy in Latin America* (Chicago: University of Chicago Press, 1994), chapters two and three.
- این ابهام، احتمالاً ناشی از جدال اسکاچ‌پل در برابر جنبه‌های «اراده‌گرایی» بحران‌های سیاسی انقلابی است (دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، فصل اول). اما این جدل مستقیماً در برابر این دیدگاه قرار گرفت که چنین بحران‌هایی آن‌گونه که در روسیه، فرانسه، و چین روی داده است، معلول کنش‌های انقلابیون عصبی و / یا شورشیان لایه‌های پایینی جامعه بود؛ برای اسکاچ‌پل، این بحث مثل این است که سوابق تاریخی واقعی را [مثل یک مخروط] بر رأس آن نگاه داشته باشند (چنانکه خود ما هم این اعتقاد را

داریم). به هر حال، اسکاج پل هرگز و در هیچ‌جا، پرسشی دربارهٔ اهمیت بالقوهٔ کارگزار انسانی به این ترتیب، مطرح نکرده است.

48. See Margaret Levi, *Of Rule and Revenue* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1988).

49. See Roger Friedland and Robert R. Alford, "Bringing Society Back In: Symbols, Practices, and Institutional Contradictions," in Walter W. Powell and Paul J. DiMaggio, editors, *The New Institutionalism in Organizational Analysis* (Chicago: University of Chicago Press, 1991), especially 235–8.

50. James M. Jasper, *Nuclear Politics: Energy and the State in the United States, Sweden, and France* (Princeton: Princeton University Press, 1990).

51. See also Peter A. Hall, *Governing the Economy: The Politics of State Intervention in Britain and France* (New York: Oxford University Press, 1986); and Frank Dobbin, *Forging Industrial Policy: The United States, Britain, and France in the Railway Age* (New York: Cambridge University Press, 1994).

اندیشهٔ این‌که فرهنگ در مقابل ساختار قرار دارد، ناشی از خطای فهم بسیار ناقص از «ساختگرایی» است. فرهنگ به‌خودی‌خود، «نظام» یا «ساختار»ی فرافردی و پابرجاست، که به همان اندازهٔ ساختارهای «اجتماعی»، برای رفتار اجتماعی می‌تواند ایجاد مانع کند. ر.ک. به:

Clifford Geertz, *The Interpretation of Cultures* (New York: Basic Books, 1973); and Emirbayer and Goodwin, "Network Analysis, Culture, and the Problem of Agency."

52. Wuthnow, "State Structures and Ideological Outcomes," and *Communities of Discourse: Ideology and Social Structure in the Reformation, the Enlightenment, and European Socialism* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1989).

53. Mitchell, "The Limits of the State."

54. Ibid., p. 88.

55. Ibid., p. 95.

56. Archer, *Culture and Agency* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988).

۵۸. میشل به روشنی نظر ما را به «قدرت انتظام‌یافته» متمرکز می‌کند که بنابر استدلال او تمایز دولت - جامعه را به‌عنوان یک «معلول متافیزیکی» به وجود آورده است. "Limits of the State," p. 94. این بحث باز هم همان «مسئلهٔ مرزی» را به‌شکلی تازه مطرح می‌کند، چرا که اغلب خیلی مشکل است که مرز اعمال انتظام‌یافته و غیرانتظام‌یافته را مشخص کرد. در اینجا هم به نظر من، وی دربارهٔ یک تمایز تحلیلی صحبت می‌کند که در عالم واقعیت، مبهم است.

۵۹. همچنین، رویکردهای دولت-محوری، فرایندهای مستقل اجتماعی - روان‌شناختی، از جمله نقش عمل جمعی را نادیده می‌گیرند. از این بابت، این رویکردها هم با سنت‌های نظری دیگر جامعه‌شناسی، و

از جمله آن چشم‌اندازهایی که در تحقیقات جنبش‌های اجتماعی به کار می‌روند، تفاوت بارزی ندارند. ر.ک. به:

Mustafa Emirbayer and Jeff Goodwin, "Symbols, Positions, Objects: Rethinking Network Analysis," paper presented at the International Conference on Social Networks, London (1995).

60. See Peter Bearman, *Relations into Rhetoric: Local Elite Social Structure in Norfolk, England, 1540–1640* (New Brunswick: Rutgers University Press, 1993); Roger V. Gould, "Multiple Networks and Mobilization in the Paris Commune, 1871," pp. 716–29 in *American Sociological Review*, vol. 56, no. 6 (December 1991); Doug McAdam, "Recruitment to High-Risk Activism;" and David A. Snow, Louis A. Zurcher, Jr., and Sheldon Ekland-Olson, "Social Networks and Social Movements: A Microstructural Approach to Differential Recruitment," pp. 787–801 in *American Sociological Review*, vol. 45, no. 5 (1980).

۶۱. از جمله تازه‌ترین آثار دربارهٔ جامعهٔ مدنی عبارت‌اند از:

Robert D. Putnam, *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy* (Princeton: Princeton University Press, 1993); and Jean L. Cohen and Andrew Arato, *Civil Society and Political Theory* (Cambridge, MA: MIT Press, 1992).

مطالعات اخیر دربارهٔ مارکسیسم و منابع تحلیل طبقه دربارهٔ انقلاب و فعالیت جمعی بسیار است. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

Jeffery M. Paige, *Agrarian Revolution: Social Movements and Export Agriculture in the Underdeveloped World* (New York: Free Press, 1975); Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century*; and Barrington Moore, Jr., *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World* (Boston: Beacon Press, 1966).

62. See Tarrow, *Power in Movement*; Doug McAdam, *Political Process and the Development of Black Insurgency, 1930–1970* (Chicago: University of Chicago Press, 1982); Tilly, *From Mobilization to Revolution*; and John D. McCarthy and Meyer N. Zald, "Resource Mobilization and Social Movements: A Partial Theory," pp. 1212–41 in *American Journal of Sociology*, vol. 82 (1977).

63. See Mancur Olson, *The Logic of Collective Action* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1965); and Samuel L. Popkin, *The Rational Peasant: The Political Economy of Rural Society in Vietnam* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1979).

64. See the discussion in Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*, chapter five.
65. See the case studies in Jack A. Goldstone, Ted Robert Gurr, and Farrokh Moshiri, editors, *Revolutions of the Late Twentieth Century* (Boulder: Westview Press, 1991); Friedrich Katz, *The Secret War in Mexico: Europe, the United States, and the Mexican Revolution* (Chicago: University of Chicago Press, 1981); and Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century*.
66. David A. Snow and Robert D. Benford, "Master Frames and Cycles of Protest," pp. 133–55 in Aldon D. Morris and Carol McClurg Mueller, editors, *Frontiers in Social Movement Theory* (New Haven: Yale University Press, 1992); and David A. Snow, E. Burke Rochford, Jr., Steven K. Worden, and Robert D. Benford, "Frame Alignment Processes, Micromobilization, and Movement Participation," pp. 464–81 in *American Sociological Review*, vol. 51 (August 1986).
67. Erving Goffman, *Frame Analysis: An Essay on the Organization of Experience* (New York: Harper & Row, 1974).
68. Dix, "Why Revolutions Succeed and Fail;" Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*; and Booth and Walker, *Understanding Central America*.
69. Pérez-Stable, *The Cuban Revolution*, p. 8.
70. *Ibid.*, pp. 184–5, note 16.

۷۱. همین مأخذ، ص ۷. گرچه پرز-استابل، در متن کتاب مکرراً از آرمان‌گرایی ملی رادیکال یاد کرده و گویی می‌خواهد آن را به‌عنوان عامل تحلیلی مستقلی مطرح کند، ولی در عمل، ملی‌گرایی رادیکال را به‌عنوان علت مستقل انقلاب، فهرست نکرده است.

۷۲. همین مأخذ. پرز-استابل دو عامل دیگر را در فهرست علل انقلاب نام برده است، که عبارت‌اند از: توسعه بر محور صنعت شکر، و دیگری توسعهٔ ناموزون. به‌نظر می‌رسد عوامل مزبور فقط به‌طور غیرمستقیم با انقلاب اجتماعی ارتباط دارند. این دو عامل، یقیناً تأثیری شدید بر طبقه و شکل‌گیری دولت کوبا داشته‌اند، اما با وجود این‌که آنها از خصوصیات ویژهٔ این جزیره (حداقل) از قرن نوزدهم

می‌لادی بوده‌اند، نمی‌توانیم بفهمیم چرا انقلاب اجتماعی کوبا در سال ۱۹۵۹ اتفاق افتاد و پیش از آن روی نداد. وانگهی، «توسعه ناموزون» از خصوصیات بسیاری از کشورهای موسوم به جهان سوم است، درحالی‌که در بسیاری از آنها هرگز چیزی شبیه انقلاب اجتماعی روی نداده است.

73. Ibid., pp. 9, 56. See also 57.

74. Ibid., p. 69.

75. Ibid., pp. 62, 63.

76. Ibid., p. 58.

77. Ibid., p. 57.

78. See Jules R. Benjamin, *The United States and the Origins of the Cuban Revolution: An Empire of Liberty in an Age of National Liberation* (Princeton: Princeton University Press, 1990), chapter six.

79. Pérez-Stable, *The Cuban Revolution*, p. 56. See also Ramón L. Bonachea and Marta San Martín, *The Cuban Insurrection, 1952–1959* (New Brunswick: Transaction, 1974), pp. 63–4, 147–52.

شورش سبین فیوگوس را «افسران نیروی دریایی» برپا کردند، زیرا از انتصاب‌های باتیستا ناراضی بودند. این افسران که در بالاترین سطوح خدمات نظامی منصوب شدند، فارغ‌التحصیل دانشکده نیروی دریایی نبودند. همان مأخذ، ص ۱۴۷.

80. Bonachea and San Martín, *The Cuban Insurrection*, pp. 231, 262.

81. Luis A. Pérez, Jr., *Cuba: Between Reform and Revolution* (New York: Oxford University Press, 1988), p. 309.

82. Pérez-Stable, *The Cuban Revolution*, p. 57.

83. Ibid., chapter one.

84. Ibid., pp. 58–9.

85. Ibid., p. 53.

86. Ibid., pp. 3–5.

۸۷. کتاب قدرت و جنبش اثر تارو، بی‌تردید می‌خواهد چنین بحثی را دنبال کند. من اعتقاد دارم این کتاب بحث چندانی درباره پویایی‌های اجتماعی-روانشناختی کنش جمعی ندارد. برای طرحی متفاوت از چنین نظریه‌ای که ظاهراً می‌خواهد مباحث روان‌شناسی اجتماعی را از نو مطرح کند، ر.ک. به:

Emirbayer and Goodwin, "Symbols, Positions, Objects."

نظریه‌های ساختاری دربارهٔ انقلاب

تیموتی ویکام - کراولی^۱

نظریه پردازی ساختاری و شقوق مختلف آن

نظریهٔ ساختاری چیست؟

شک نیست که استعارهٔ «ساختار» از مقوله‌های قدیمی جامعه‌شناسی است، و بی‌تردید مفهوم ساختار - به موازات مفهوم فرهنگ - در کانون مباحث جامعه‌شناختی قرار داشته و موضوع محوری این علم است. یادآوری می‌کنیم مطلبی که در همهٔ تحلیل‌های ساختاری، غالباً و مکرراً، زمینهٔ اصلی بحث قرار می‌گیرد، شناخت صفات ویژهٔ واحدهای مورد مطالعه نیست، بلکه چنانکه می‌دانیم، ارتباط بین واحدهاست که محور تحلیل‌های ساختاری است. بنابراین، هر تحلیل ساختاری از پدیده‌های اجتماعی، معمولاً به ارتباط‌های بین گروه‌های اجتماعی - با تعریف‌های متفاوت - به‌عنوان عنصر اصلی نظریه‌پردازی دربارهٔ چنین پدیده‌هایی توجه دارد.

تحلیل‌های ساختاری فراوانی وجود دارد. اما دربارهٔ کلمهٔ «نظریه» چه می‌توان گفت؟ آنچه امروز از نظریه برداشت می‌شود، در واقع «فرانظریه»^۲ است، چنانکه این همه صفحه‌های نشریه‌های علمی

۱. Timothy P. Wickham-Crowley، استاد جامعه‌شناسی و دستیار مدیر مرکز پژوهش‌های امریکای لاتین در دانشگاه جورج تاون. وی صاحب آثار متعددی دربارهٔ انقلاب است و آخرین کار پژوهشی او دربارهٔ تحلیل توسعه‌یافتگی و کم‌توسعه‌یافتگی در دنیای جدید است. وی می‌کوشد مشترکات تحلیل ساختاری بین نظریه‌های جامعه‌شناختی و قرائت‌های مختلف از مارکسیسم و فمینیسم را نشان دهد.

که به بحث درباره نظریه تخصیص یافته، درحقیقت، گفته‌هایی درباره گفته‌های دانش‌پژوهان دیگر است؛ و آنچه دلمشغولی همه ما نظریه‌پردازان است، این است که به‌جای مطالعه جهان اجتماعی، گویی به جنگی در خلأ بر سر شکل‌های درست گفتمانی و زیبایی پرداخته‌ایم (برای نمونه، مردم‌شناسی امروز چنین است). علوم اجتماعی که شکاکیتی سازمان‌یافته [شکاکیت علمی] بوده، جای خود را به کاری شبیه فال‌گیری مشکوک^۱ داده است. بیشتر بحث‌هایی که درباره «نظریه» می‌شود، بسیار ذهن‌گرایانه، نسبی‌گرا و برداشت‌گرایانه (واژه‌تراشی کاملاً ناخوشایند) است، که نظریه‌پردازی درباره جهان [اجتماعی] را به فراموشی سپرده است. یک کار مناسب از سوی تحلیل‌گران اجتماعی این است که به‌جای خیال‌بافی و فال‌گیری، از جامعه‌شناسی معرفت بهره‌گیری کنند. با نگاهی صمیمانه و غیرتقلیدی می‌توان پی برد که جماعت روشنفکر^۲ - حداقل در حوزه علوم اجتماعی - کسانی هستند که گفتمان، زبان و نظریه‌پردازی نوجوی^۳، برای آنها به‌صورت اقدامی در جهت کسب درآمد، اعتبار حرفه‌ای، و ارتقای مرتبه درآمدی است. در چنین فضایی، دلمشغولی کنونی [روشنفکران] با فرانظریه و فلسفه‌بافی پایان‌ناپذیر پسانوگرایی، شاید بتواند شرایط مناسب شغلی، ارتقا و شهرت فردی فراهم کند، ولی در مطالعه جامعه به جایی نمی‌رسد. (۱)

ممکن است گمان رود که بر اساس معیارهای نوجویی نظری، برداشت من نسبت به نظریه، کهنه‌پرستانه است. در اینجا درحالی‌که نمی‌خواهم با دیدگاه خاص جورج هومنز^۴ فقید مخالفتی داشته باشم، اما از این جهت با او موافق هستم که وظیفه نظریه، تبیین‌کردن است، و نظریه مربوط به یک پدیده، تبیینی از آن پدیده است. (۲) بنابراین، ابزار تبیینی یک نظریه ساختاری در مورد پدیده‌ای معین، همانا مفاهیم و متغیرهای [آن پدیده] است. به این ترتیب، نظریه‌های ساختاری درباره پدیده‌های انقلابی باید فقط، یا حداقل به‌طور عمده، به جنبه‌های ساختاری نظم اجتماعی توجه داشته باشد.

ساختار انقلاب یا فرایند انقلاب

ساختارهای اجتماعی فعالیت‌های رایج انسانی، بین‌گروهی، خود مرکب از فرایندهای جاری روزمره

۱. در متن انگلیسی از واژه omphaloskepsis استفاده شده، که شاید ساده‌ترین معنای آن «ناف‌بینی شکاکانه» باشد. ظاهراً به‌نظر می‌رسد در کاربرد این واژه، منظور بسیار ساده همان ناف انسان باشد که احتمالاً فال‌گیران شیاد به چنین کاری دست می‌زده‌اند، چنانکه نویسنده هم در یکی دو سطر بعد در متن، از عبارت «ناف ما» استفاده کرده و این نشانه انتقاد شدید نویسنده نسبت به علوم اجتماعی بحران‌زده امروزی غرب و طرح نگرش‌های پسانوگراییانه و مانند آن است. اضافه می‌کنیم که در اسطوره‌شناسی اروپایی، اصطلاح ناف عالم یا مرکز عالم هستی هم مطرح است، چنانکه Omphalos، سنگ‌گردی بوده در معبد آپولون، که از دوران باستان آن را ناف عالم یا مرکز عالم می‌دانستند.

2. academic community

3. neophilic

4. George Homans

زندگی هستند. بنابراین، مدل «فرایند» ساده‌اندیشانهٔ انقلاب را نمی‌توان مثل برابر نهادی [آنتی‌تزی] از نظریه‌های ساختاری انقلاب قرار داد. از جمله فرایندهایی که دانشمندانی را فعالانه به خود مشغول داشته و آنها نظریه‌های ساختاری گسترده‌ای را از انقلاب ارائه داده‌اند (هرچند غیرکامل) عبارت‌اند از: (۱) فرایندهای وحدت‌بخش یا انسجام‌آفرین، که منجر به تقویت توانایی‌های مردم در اقدام به کنش جمعی می‌شود؛ (۲) ستیزه، با توجه خاص به ستیزه: الف) بین طبقه‌های اجتماعی، ب) بین دولت‌ها، به ویژه به صورت جنگ، پ) بین دولت‌ها و طبقه‌های اجتماعی، به ویژه بر سر موضوع‌هایی مانند مالیات‌گیری / مصرف و دسترسی به مقام‌های سیاسی؛ (۳) فرایندهای بهره‌کشی از نیروی کار در چارچوب ستیزه‌های مذکور، که خود به توزیع مالکیت، به ویژه مالکیت غیرمنقول مربوط می‌شود؛ (۴) تجارتی‌کردن فعالیت اقتصادی، به معنای نفوذ نیروهای بازار در آن دسته فعالیت‌ها که تاکنون تحت چنین نفوذی نبوده است؛ و (۵) استعمار، یعنی گسترش نفوذ یک دولت و دست‌اندازی بر مردم، به طوری که سلطهٔ سیاسی آن با اقتدار حکومت خانگی شباهتی ندارد. باید خاطرنشان ساخت که هر کدام از این فرایندها، بیانگر ارتباط‌های ساختاری بین واحدهای اجتماعی است، و به ویژگی‌های آن واحدها چندان اعتنایی ندارد.

چنین فرایندهایی، به وجود آورنده و / یا توصیف‌کنندهٔ برخی ویژگی‌های ساختاری نظم اجتماعی هستند. اگر از جهت مفهومی، گسترده‌ترین سطوح مقیاس کلان تا سطوح خردتر را در نظر بگیریم، می‌توان به ترتیب، حداقل موارد زیر را از هم تمیز داد: (۱) ساختارهای نظم جهانی بازرگانی، امور مالی، و سرمایه‌گذاری بین‌المللی؛ (۲) الگوهای رقابت، ستیزه (یا همبستگی) و همکاری بین دولت‌ها؛ (۳) روابط دولت-طبقه در درون جامعه‌ها، به ویژه از طریق مالیات‌گیری، حکومت، سلطه، و دسترسی به قدرت دولتی؛ (۴) الگوهای ستیزه (یا همبستگی) طبقه‌ای، قومی، مذهبی و شاید جنسی؛ و (۵) روابط بین سازمان‌های رسمی، از جمله سازمان‌های جنبش اجتماعی تا جامعه، که شبکه‌های اجتماعی، واسط بین آنهاست.

با وجودی که ساختار و فرایند را در بحث بالا با هم آمیختیم، اما چنین ادغامی هرگز بیان‌نهایی قضیه نیست، زیرا عناصر گستردهٔ تاریخی و تصادفی بسیاری در رفتار واقعی آدمیان دخالت می‌کند. در جای دیگر، این بحث را پیش کشیده‌ایم که توسعهٔ نظریه‌های جاری انقلاب، ممکن است با کم‌رنگ‌کردن رویدادها و اعمال اتفاقی و عمده‌دانستن الگوهای ساختاری انجام پذیرد، یا برعکس آن. (۳) در این مقاله می‌خواهیم این نکته را توصیف و ژرف‌کاوی کنیم. برای فهم انقلاب، نظریه‌هایی که به جای عوامل فرهنگی، بر عوامل اجتماعی تکیه می‌کنند، روی پیوستاری قرار می‌گیرند که در یک سوی آن مناسبات ساختاری پایدار رفتار انسانی، و سوی دیگر آن، تحولات و رویدادهای کوتاه‌مدت رفتار انسانی قرار دارد. به عبارت دیگر، یک طرف آن «کنش اجتماعی» و طرف دیگر آن «کارگزاری اجتماعی» جای دارد (که این دو واژه ریشهٔ لاتینی واحدی دارند). (۴)

گرچه در قسمت بعدی مقاله این الگوها را «تشریح» می‌کنیم، در اینجا به‌طور خلاصه اشاره می‌کنیم که نظریه‌های بهم تدا اسکاچ‌پل و جفری پیچ، برخلاف تفاوت‌های بنیادی‌ای که با هم دارند، در یک طرف این پیوستار قرار می‌گیرند. شرح داستان‌گونه ماجراهای انقلابی، که روش معمول تاریخ‌دان‌هاست، به‌ویژه آنها که به گفته فرناند براودل^۱ به تاریخ وقایع‌نگار (آن‌هم کوتاه‌مدت) علاقه دارند، در سمت دیگر پیوستار قرار می‌گیرد. طرفداران نگرش «تاریخ طبیعی» انقلاب، مانند جورج پتی و کرین بریتون^۲ به قطب کنشی پیوستار نزدیک‌تر هستند و آثار من بیشتر به قطب ساختاری نزدیک است. نظریه‌پردازی‌هایی مانند چارلز تیلی و جک گلدستون، به دلایلی که پس از این شرح خواهیم داد، شاید در حد وسط این پیوستار جای بگیرند.

دیدگاه ساختاری در برابر دیدگاه فرهنگی انقلاب

اسکاچ‌پل و نقدهایی که بر او شده

ممکن است پرسیده شود، رویکرد فرهنگی انقلاب با رهنمودهای اجتماعی-ساختاری چه تفاوتی دارد. گرچه تعریف‌های متعددی از فرهنگ شده، ولی دیدگاه‌های کلاسیک علمی-اجتماعی عموماً فرهنگ را به‌عنوان مجموعه‌ای از باورهای مشترکی می‌دانند که رفتار بشر را نظم می‌دهد. در این عبارت تعریفی، کلمه «باورها» معنای گسترده‌ای دارد که هم شامل معرفت‌شناختی و هم رهنمودهای اخلاقی و زیبایی‌شناختی می‌شود. بدیهی است مرجع‌های نهادی مانند ایدئولوژی‌های سیاسی، قواعد هنجاری-خویشاوندی، و باورهای مذهبی دربارهٔ امور مقدس و فوق‌طبیعی از زیرمجموعه‌های مسلم آن هستند. با وجود این، فضاهای باوری نهادی شده در جنبه‌های اقتصادی، فرهنگ احساسی (زیبایی‌شناختی) و حقوق را نیز شامل می‌شود. از آنجا که این باورها در خلأ اجتماعی شناور نیستند، و بین اعضای گروه‌های اجتماعی جریان دارند - در تعریف، حتی برای شکل‌های متنوع درون‌گروهی نیز مجاز است - نظریه‌های فرهنگی پدیده‌های اجتماعی، به‌دلیل همین امر به خصوصیات فرهنگی درون‌گروه‌های اصلی و فرعی (و نه مناسبات بین‌گروه‌ها) و به روش‌هایی توجه دارند که بتوانند تفاوت‌ها و شباهت‌های بین پدیده‌های اجتماعی که ما را فراگرفته‌اند، تبیین کنند. پس از این مقدمه، اجازه دهید به بررسی تبیین انقلاب‌ها پردازیم.

اکنون یک گروه فزایندهٔ مخالف‌خوان، که انتقادشان معمولاً متوجه اثر اصلی تدا اسکاچ‌پل (دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی) است (۵)، قدرتمندانه علیه نظریه‌های ساختاری انقلاب برخاسته، و در هر تفسیر موجه از پدیده‌های انقلابی، به‌دنبال عناصر تقلیل‌ناپذیر فرهنگی می‌گردند. بسیاری از این نظریه‌پردازان، به‌ویژه ویلیام سیوول و لین هانت، توجه خود را تنها به ویژگی‌های درونی فرهنگی

1. Fernand Braudel

2. George Pettee / Crane Brinton

انقلاب فرانسه معطوف داشته و افرادی مانند اسکاچ‌پل را به باد انتقاد می‌گیرند که در انجام این کار ناموفق بوده‌اند. (۶) سیوول با توجه به آرمان و گرایش آشکاری که به بازگشت به زبان روایتی دارد، راسخ‌تر و جدی‌تر به نقد برخاسته است. تک‌نگاشت معروف هانت، با تحلیل‌های اساساً ساختاری (و آماری) او از توزیع اجتماعی و مکانی معرف‌های تجربی انقلابی‌گری (به گونه‌ای مبهم) به نمادهای فرهنگی و سخنوری توجه کرده است. در مقدمه و در نتیجه‌گیری، بدون هیچ تردیدی، جنبه‌های فرهنگی را اصل و جنبه‌های ساختاری را فرع قرار داده است. دانش‌پژوهانی که درباره امریکای لاتین بررسی می‌کنند، با «مکتب فرهنگی فرانسه» هم‌نوا شده، که نامدارترین آنها اریک سلین و فورست کلبرن هستند. (۷) اگرچه دانشوران پیش از آنها - از جمله جک گلدستون و جف گودوین - به‌طور چشمگیری به نظریه‌پردازی ساختاری نزدیک شده‌اند، گو این‌که همین‌ها هم با تحلیل‌های فرهنگی انقلاب، هم‌صدایی کرده‌اند. بر اساس این تفاوت‌ها و تغیرات، دو دسته نظریه‌پرداز را می‌توان تشخیص داد و در جدول ۱.۲. در یک نمودار جای داد. (۸)

با این چندصدایی مؤثر و هماهنگی که همراه با نوای مخالف‌خوان وجود دارد، چگونه نظریه‌های ساختاری انقلاب می‌تواند در برابر این انتقادهای روی پای خود بایستد؟ اسکاچ‌پل به انتقادهای سیوول و هانت پاسخ داده و با این‌که زمینه بحث‌های تفسیری را فراهم کرده، هنوز هم از دیدگاه ساختاری - فرایندی خود از انقلاب فرانسه به‌وضوح طرفداری نموده است. در مقابل دیدگاه سیوول (و همچنین خانم هانت) که معتقدند ایدئولوژی نوین انقلابیون فرانسوی، اصل مطلب انقلاب فرانسه بود، اسکاچ‌پل ضمن مخالفت شدید، عقیده دارد آرمان‌گرایی خودانگیخته‌ای که ژاکوین‌ها آفریده بودند، با اصطلاحات سنتی فرهنگ رایج بین گروه‌های مختلف جامعه فرانسوی هم‌نوایی نداشت. (۹) وی خاطر نشان می‌سازد بسیاری از اصطلاحات فرهنگی آن زمان فرانسه، که اغلب در تعارض آشکار با یکدیگر بودند، و همچنین تحلیل محتوایی یک آرمان جدید - اندیشه ژاکوینی با روایت‌های متفاوت - برای تبیین فرایندهای بین‌گروهی و الگوهای رایج انقلاب فرانسه ناکافی است. به‌علاوه، به‌نظر من، اسکاچ‌پل کوشش نمی‌کند نکته‌ای را که قبلاً اریک وولف، جیمز اسکات و حتی خودش مطرح کرده‌اند بیشتر باز کند، یعنی این‌که: قیام مستقل دهقانان روستایی که انسجام نظام اربابی را درهم شکست و علیه تصرف غیرعادلانه زمین به‌راه افتاد و به‌تنهایی می‌توانست توجیه‌کننده واژه «انقلاب» در رویدادهای سال ۱۷۸۹ فرانسه باشد، در مجموعه اندیشه روشنگرانه و خودساخته و خودانگیخته ژاکوین‌ها جایی نداشت و در واقع بسیار شبیه شورش‌های گذشته دهقانی برای حفظ مبانی معیشتی کشاورزی - دهقانی بود. (۱۰) به‌عقیده وولف و اسکاچ‌پل، همین انتقاد شدید را می‌توان در مورد تحلیل‌هایی به‌کار برد که درباره قیام‌های دهقانی در روسیه، مکزیک، بولیوی، و ویتنام و انقلاب‌های مانند آن ارائه شده است.

با توجه به فرایندهایی که به سرنگونی دولت فرانسه (و روسیه و چین) انجامید، می‌توان مطالب

انتقادی بیشتری علیه چشم‌انداز فرهنگی ارائه داد: برای نمونه، فقر مالی روزافزون ناشی از فشارهای سنگین نظامی از سوی همسایگان قدرتمند، در روسیه، در طول جنگ جهانی اول بسیار طاقت‌فرسا بود. در مورد چین و روسیه، این نکته که انقلابیون به رهبری آرمان‌های کمونیستی توانستند با آگاهی، نظام گذشته را براندازند، خنده‌آور است؛ در فوریه ۱۹۱۷ که شورش غذا و تخریب پادگان‌ها باعث فرو ریختن نظام حکومتی شد، بلشویک‌ها هنوز مخفی بودند و لنین هم در سوئیس در بازداشتگاه به سر می‌برد. (۱۱) در چین، در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۲، هنگامی که دودمان حکومتی متوجه فرو ریخت، مائو تسه‌تونگ دوران کودکی خود را می‌گذراند و حزب کمونیست هنوز شکل نگرفته بود. اسکاچ‌پل با قوت استدلال می‌کند که این دو رویداد - یعنی فروپاشی دولت و قیام دهقانی - را نمی‌توان با تکیه بر قصد آگاهانه یک گروه محدود انقلابی و آرمان‌خواه تحلیل کرد. بر این اساس است که وی منظور خود را با بیان خاص خودش، زیر عنوان «بی‌هدف‌ها در سطح کلان» (۱۲) توصیف می‌کند. به علاوه، چون این دو رویداد، علت‌های بنیادی انقلاب هستند، فرهنگ (یا خرده‌فرهنگ) ویژه فعالان فرانسوی، روسی و چینی برای تبیین پیامدهای انقلاب، اهمیت چندانی در این ماجرا ندارد.

بحث اسکاچ‌پل در پاسخ‌گویی به انتقادهای سیوول و هانت (۱۳)، با تلفیق دو زمینه جالب توجه ارائه می‌شود. نخست، به نظر می‌رسد سیوول و هانت می‌خواهند با توجه به مقوله‌های ایدئولوژی، گفتمان، مباحث سیاسی عمومی و به‌طور کلی نوآوری‌های فرهنگی (از قبیل تقویم جدید فرانسه که مدت کوتاهی رواج داشت)، ویژگی‌های بنیادی - یا ویژگی‌های انحصاری - رویدادهای [انقلاب] فرانسه را به بحث بکشند. اسکاچ‌پل در پاسخ به آنها، همواره تأکید دارد که باید فرصت‌ها و محدودیت‌های ساختاری‌ای را تحلیل کرد که انقلابیون آرمان‌گرا باید بر سر آنها مبارزه می‌کردند. از این رو، اگر هانت بسیج نظامی موفقیت‌آمیز مردم در مبارزه را، برحسب فرهنگ جدید سیاسی - انقلابی فرانسویان مورد بحث قرار می‌دهد، اسکاچ‌پل تداوم این عملیات نظامی را پس از انقلاب در دوران ناپلئون به بحث می‌کشد و موقعیت مردم را برحسب فشارهای هجوم خارجی (محدودیت‌ها) و نیز تحریک اجتماعی بارز سربازان (فرصت‌ها) در ارتش نوین شهروندی (به‌طور کلی، صرف نظر از نتایج صرفاً نظامی جنگ علیه دشمنان گوناگون خارجی) مورد توجه قرار می‌دهد. به یاد داشته باشیم که هر دو جنبه‌ای از خصوصیات ساختاری هستند: اولی به ستیزه‌های بین دولت‌ها، و دومی به فرصت‌های بی‌سابقه در سازمان رسمی‌ای [ارتش] اشاره دارد که قبلاً «ناممکن» بوده است. (۱۴) یک پژوهشگر علاقه‌مند به مطالعات تطبیقی، ممکن است در مواردی خارج از محدوده فرهنگی فرانسه، نمونه‌هایی از سازمان‌یابی نظام‌های انقلابی نوین را که با بسیج نظامی توده‌ای (با استفاده از دعوت به خدمت) شکل گرفته، بازشناسی کند. موارد عمده از این نمونه عبارت‌اند از: روسیه، کوبا، ایران، و نیکاراگوئه. از آنجا که اغلب حمله نظامی و/یا فشار خارجی و

بسیج نظامی توده‌های انقلابی همراه هم تحقق یافته است، چرا باید برای چنین الگوی سازمان‌یافته‌ای در مورد فرانسه، به دنبال تبیین ویژه فرهنگی باشیم؟ باید دانست که تعارض‌های بین برنامه‌های آرمان‌گرایانه انقلابیون، و فشارهای ساختاری داخلی و خارجی، نه تنها در بحث‌های تحلیل‌گران مختلف آمده، بلکه موضوع اصلی مطالعه تطبیقی انقلاب‌های پس از جنگ، در کتاب گرایش انقلابی در کشورهای فقیر اثر فورست کلبرن^۱ است.

دومین زمینه بحث، مرزهای بسیار ویژه زمانی دارد: تقریباً تمامی بحث در این زمینه، به حوادثی تخصیص داده شده که پس از سرنگونی نظام حکومتی سابق روی داده است، و نیز به کنش‌هایی عنایت دارد که رهبران جدید انقلاب از خود بروز داده‌اند. بررسی موارد عملی به این شکل، ما را به تجربه‌ای «چشمگیر» می‌رساند: منتقدان «فرهنگی» و نظریه‌پردازان «ساختاری»، یکی بحث دیگری را دنبال می‌کند. رویکردهای فرهنگی انقلاب عمدتاً به این توجه دارند که انقلابیون پس از این که به قدرت می‌رسند، چه کارهایی برای جامعه انجام می‌دهند، در صورتی که رویکردهای ساختاری بیشتر به این اهمیت می‌دهند که اساساً انقلابیون چگونه به این موقعیت می‌رسند.

بهترین گواه این قضیه، مباحثی است که نظریه‌پردازان فرهنگی و ساختاری، در آثارشان مطرح می‌کنند. برای نمونه، بررسی «فرهنگی» سلین با عنوان انقلاب‌های نوین در امریکای لاتین^۲، به بحث درباره منابع، و سرانجام سیاست‌گذاری‌های انقلابی می‌پردازد. حاکمان جدید ممکن است در تعقیب و کسب دو هدف آرمانی و جذب حمایت مردم برای استحکام بخشیدن و/یا نهادی کردن ساختمان دولت تلاش کنند (یا نکنند). سلین کاری ندارد که نخستین علت وقوع انقلاب در بولیوی، کوبا، نیکاراگوئه، و گرنادا^۳ چیست. فورست کلبرن در کتاب گرایش انقلابی مروری بر تاریخ پنجاه سال گذشته کرده و می‌خواهد بداند چرا کشتی دولت‌های انقلابی جدید (با همه تفاوت‌هایی که دارند) در حل مسئله وابستگی، تشکیل دولت، آرام کردن جنبش مردم، جنگ و اجرای سیاست‌گذاری‌های خود، به گِل می‌نشینند. برعکس اینها، از دید اسکاچپل، جک گلدستون، جف گودوین، اریک وولف و خود من، باید به جای پرداختن به ترکیب سیاست‌گذاری‌های انقلابی، علت‌های وقوع انقلاب را به‌طور عمده بررسی کرد. کتاب گلدستون، انقلاب و شورش در آستانه عصر نوگرایی جهان^۴، خصیصه‌ای استثنایی هم دارد که این قاعده را ثابت می‌کند: در تحلیلی که جهت‌گیری بارز نظری آن، متوجه واقعیت فشارهای دوره‌ای جمعیتی، بحران‌های مالی، بسیج توده‌ها و ساختار رقابت و تحرک نخبگان است، گلدستون تحلیل‌های فرهنگی را فقط در فصلی مطرح می‌کند که به بحث درباره

1. Forrest Colburn, *The Vogue of Revolution in Poor Countries*, 1994.

2. E. Selbin, *Modern Latin American Revolutions*, 1993.

3. Grenada

4. J. Goldstone, *Revolution and Rebellion in the Early Modern World*, 1991.

نوسازی جامعه پس از فروپاشی دولت می‌پردازد. (۱۵)

این دودستگی در مطالعه انقلاب که بین دو گروه نظریه‌پردازان پیش آمده، ما را به یاد مطلبی می‌اندازد که رابرت مرتون با عنوان «مواد راهبردی تحقیق» از آن یاد می‌کند. این دیدگاه‌ها واقعاً به این امید دنبال می‌شوند که به کشفی سودمند بینجامند. (۱۶) در بحث ما نیز بهتر است به آن عنوان «مواد راهبردی نظری» بدهیم، زیرا بعضی موضوع‌ها برای نظریه فرهنگی فایده بیشتری دارند، و موضوع‌هایی دیگر، موادی را برای نظریه‌پردازان ساختاری فراهم می‌کنند. نظریه‌پردازان فرهنگی، به این دلیل رویدادهای پس از انقلاب را کانون توجه خود قرار می‌دهند که قدرت ایدئولوژی در بازسازی نظم اجتماعی، زمانی بیشترین کارایی را دارد که بی‌نظمی حاکم است و دولت و جامعه هردو در تغییر و هرج و مرج هستند. (۱۷) باید اشاره کنیم که از این نظر کارگزاری انسانی هم در رویکرد فرهنگی اهمیت عمده می‌یابد، زیرا کنش‌های انقلابیون که به وسیله مجموعه‌ای از ایدئولوژی‌ها راهبری می‌شود، در تحقق رویدادهای انقلابی سخت مؤثر است. حتی نظریه‌پردازان ساختاری، درباره جنبه‌های ساختاری جریان‌ها و فرایندهای پس از انقلاب کنجکاوی کمتری کرده‌اند، که البته تدا اسکاچ‌پل و سوزان اکستاین در این زمینه مستثنا هستند. (۱۸)

از سوی دیگر، هر پژوهشی که رویکرد فرهنگ توأم با کارگزاری [انسانی] را دنبال کرده، تا پدیده‌های انقلابی - از قبیل سرنگونی دولت، قیام دهقانی و پیامدهای انقلاب - را بررسی کند، که معمولاً نظریه‌پردازان ساختاری به آن توجه دارند، به زودی به وادی مقایسه کشیده می‌شود. می‌توانیم موارد چندگانه‌ای از بررسی‌های زمانی و مکانی درباره این پدیده‌های اجتماعی را معرفی کنیم. از این رو، پژوهشی که با توسل به «فرهنگ» خاص یک ملت یا جنبه «روایتی»، تشریح نمونه‌های واحد را در پیش می‌گیرد، سرانجام به بحث «منحصربه‌فردی» تبدیل می‌شود که معمولاً به وسیله تاریخ‌نگاران محلی ارائه می‌شود (اما گاهی هم، ممکن است رویکردهای فرهنگی - ساختاری بر این محدودیت‌ها غلبه کنند. برای نمونه، به بحث من درباره آثار جیمز اسکات و تیموتی مک‌دانیل در صفحات ۷۲-۷۸ این کتاب مراجعه کنید). بنابراین، عقب‌نشینی کردن یعنی عدول از تمامی قلمروهای نظریه‌پردازی علوم اجتماعی، که در حقیقت پشت‌کردن به روش مقایسه‌ای هم هست، یعنی روشی که در بررسی‌های مفهومی، به بیش از یک مصداق توجه دارد. (۱۹)

بازنمایی قلمرو نظریه انقلابی

بحث اسکاچ‌پل / سیوول که با گفته‌های قبلی من همسو است، می‌تواند ما را در بازنمایی قلمرو تبیین‌های مختلف انقلاب یاری دهد. مثلاً پیوستار فرهنگی سوئیدلر که از سنت و برداشت عمومی ساختی تا آرمان‌گرایی‌های روشنگر و نوآور را دربرمی‌گیرد، موازی با پیوستار پیشنهادی من است که یک حد آن ساختارهای اجتماعی و حد دیگر آن رویدادها و اعمال تصادفی است. اگر رویکرد

سویدلر را با اصطلاح‌شناسی دوگانه اسکاچ‌پل تلفیق کنیم، شاید بتوان تفاوت‌های مفهومی اصطلاح‌های فرهنگی ساختمان‌درا در برابر آرمان‌گرایی‌های فعال موجود، تشخیص داد (آن‌هم با برداشتی ظریف‌تر و محدودتر از آرمان یا ایدئولوژی). به‌جای دو پیوستار موازی، تقاطع این دو پیوستار باعث به‌وجود آمدن یک دستگاه محور مختصات چهارربعی می‌شود که از یک جهت باورهای «فرهنگی» تا رفتار «اجتماعی» را شامل می‌شود و از جهت دیگر از موارد الگویی بسیار ساختمان‌درا (مثل گویش‌های فرهنگی و ساخت‌های اجتماعی) تا موارد عمدتاً تصادفی، گزینشی و کارگزاری-محوری (مانند آرمان‌ها و کنش‌های اجتماعی) را دربرمی‌گیرد. جایگاه نظریه‌پردازان مختلف انقلاب را که در این فصل از آنها گفت‌وگو می‌شود، در این نمودار چهاربخشی نشان داده‌ام (شکل ۱.۲)، و توجه من درباره‌ی جای دادن آنها روی این نمودار مایه‌ی اصلی تحلیل من در این مقوله، از بالا تا پایین است. هرچه به سمت بالاتر نمودار نگاه کنیم به نظریه‌هایی می‌رسیم که بیشتر و بیشتر به متغیرهای ساختاری توجه دارند، و هرچه به سمت پایین‌تر نظر افکنیم، بیشتر و بیشتر به نظریه‌هایی می‌رسیم که بر محور رویدادها، کارگزاری‌ها و گزینش‌ها تدوین می‌شوند. نظریه‌هایی که بر شرایط رفتاری و مشهود تبیین‌کننده انقلاب تأکید دارند، در طرف راست این نمودار و نظریه‌هایی که بر تبیین‌های آرمان‌گرایانه و باورمند متکی هستند، در طرف چپ قرار دارند. (۲۰) نظریه‌پردازی که دیدگاه تبیینی او در آثارش تابع مقتضیات زمانی است، ممکن است دو مدخل جداگانه در این نمودار داشته باشد (مانند گودوین)؛ نظریه‌پردازانی هم که در بحث خود، رویدادهایی مانند فروپاشی دولت پیش از انقلاب و کسب قدرت مخالفان، تا سیاست‌گذاری‌های پس از انقلاب را تشریح می‌کنند نیز به همین‌گونه است.

نظریه‌های ساختاری پدیده‌های انقلابی

نظریه‌پردازان انقلاب چه نکاتی را (باید؟) بررسی کنند؟

چنانکه مشاهده کردیم، بیشتر مباحث مربوط به مطالعه انقلاب - و نه تمامی مباحث - در «رویکردهای» گوناگون یا در کار «نسل ما» یا گروه‌های مختلف نویسندگان مطرح شده است، زیرا نویسندگان کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون به‌طور دقیق و خاص مشخص نکرده‌اند که کدام جنبه فرایند انقلاب را به کمک رویکرد موردنظر خود می‌خواهند تشریح کنند. بنابراین، پیش از این که بدانیم کدام رویکردها با یکدیگر در تعارض و تضاد هستند، باید گفت که همه آنها تلاش می‌کنند، پدیده واحدی به نام انقلاب را تشریح و تبیین کنند.

در اینجا می‌خواهیم چهار پرسش را مطرح کنیم که نکات بسیار مهمی هستند و «نظریه‌های

ساختار		اجتماعی	
مک‌دانیل (فرهنگ‌گرا)	ویکام-کراولی	نظریه محرومیت نسبی (RD / م.ن)	تئلی
اسکات والترن	فرهی فوزن کلیرن (بعد) گودوین (۲) مک‌دانیل (نوگرا) وولف	نظریه‌های «تاریخ طبیعی» نظریه‌های «محرک آغازگر»	
	اکستاین اسکاچ‌پیل (ایران) اسکاچ‌پیل (۱) نظریه نظام جهانی مارکس گلدستون (قبل)		
	گلدهستون (بعد) کلیرن (قبل)		
	هانت سیورل		
فرهنگی	تصادف		

شکل ۱.۲. ساختار و تصادف در رویکردهای فرهنگی و اجتماعی انقلاب

انقلاب، درحقیقت به آنها توجه داشته یا باید داشته باشند، گو این‌که هیچ‌یک از رویکردهای انقلاب، یک‌جا به هر چهار پرسش نمی‌پردازد. نخست، می‌خواهیم این چهار پرسش را بررسی کنیم. توجه داشته باشیم که این پرسش‌ها فراتر از حد توصیف می‌رود و ما را به سوی تبیین الگوهایی فرامی‌خواند؛ به‌علاوه، هرکدام از این پرسش‌ها ما را متوجه تجزیه و تحلیل پیامدهای مختلف و ازجمله پیامدهای منفی می‌کند.

۱. منابع نارضایتی مردم چه هستند (در مقایسه با گروه‌های اجتماعی راضی، در زمان‌ها و مکان‌های دیگر)؟ بیشتر نویسندگانی که آثار آنها را مطالعه کرده‌ایم، بر این باورند که اعتراض‌ها و نارضایتی‌های شدید، باید با خیزش عمومی مردم که با انقلاب همراه می‌شود، رابطه داشته باشد. اسکاچ‌پل تنها کسی است که در این باره قویاً تردید دارد، زیرا معتقد است چنین رویکردی، یک امر ثابت (مانند نارضایتی دهقانی) را به صورت یک متغیر در نظر می‌گیرد. وی همچنین درباره ضرورت تأثیر بازرگانی کردن سرمایه‌داری - امپریالیستی، در ایجاد این‌گونه نارضایتی‌های تغییرپذیر، تردید دارد. (۲۱)

۲. چه عواملی گروه‌های اجتماعی (یا گروه‌های جزئی) را به‌طور فعال به قیام وادار می‌کند (یا نمی‌کند)؟ به یاد داشته باشیم که مسئله نارضایتی‌ها را می‌توان و باید به‌طور تحلیلی از بود یا نبود قیام جدا کرد. چنانکه خواهیم دید، در تشریح نظریه‌های واقعی انقلاب، تفکیک تحلیلی این امر کار مشکل‌تری است.

۳. کدام جامعه، انقلاب اجتماعی موفق دارد و کدام یک ندارد؟ در اینجا می‌خواهیم از تعریف مشخصی که تدا اسکاچ‌پل فراوان به کار برده، کمی عدول کنیم. وی عقیده دارد انقلاب‌های اجتماعی را باید برحسب «تغییرات سریع و شالوده‌ای در ساختار طبقاتی و دولت یک جامعه تعریف کرد و این‌گونه انقلاب‌ها، همواره با قیام [توده‌ای] طبقه پایین همراه است، یا اصولاً همین توده‌ها به سهم خود انقلاب را به راه می‌اندازند». (۲۲) گرچه این پرسش به یقین محور اصلی مطالعه انقلاب‌هاست، اما معمولاً بخش دوم این پرسش فراموش می‌شود: دانش پژوهان برای این‌که تأثیر مجموعه علت‌هایی را بررسی کنند که باعث بروز انقلاب می‌شوند و نبودشان به تغییرات غیرانقلابی می‌انجامد، کمتر به موارد منفی انقلاب پرداخته‌اند. (۲۳)

۴. چه عواملی می‌توانند همانندی‌ها و تفاوت‌های سیاست‌گذاری‌های دولت و تحولات اجتماعی را که منجر به دست‌به‌دست‌شدن انقلابی قدرت می‌گردد، تبیین کنند؟

این موضوع کمتر از سه پرسش قبل مورد توجه قرار گرفته، و من تنها یک بحث تفسیری ژرف و ساختاری در این باره سراغ دارم که آن هم به وسیله تدا اسکاچ‌پل مطرح شده است. (۲۴)

بدیهی است نکات قابل توجه در مطالعه انقلاب، منحصر به همین چند مورد نمی‌شود، چنانکه در اینجا می‌توان به سادگی به بعضی تحلیل‌های فرهنگی اشاره کرد. چهار نکته فوق را به این دلیل مطرح کردیم که در تشریح رویکردهای ساختاری، به ویژه با روش کدگذاری‌های دوتایی (بله/خیر) درباره پیامدهای قیام‌ها و انقلاب‌ها، زمینه گسترده‌ای را پیش روی ما می‌گذارد. بی‌تردید، این چهار نکته در فهم انقلاب‌ها اهمیت بنیادی دارد، ولی توصیف‌های دقیق سیول، هانت، تیلی و دیگران از رویدادهای هیجان‌انگیز انقلاب فرانسه، تقریباً «خالی از محتوای» این نکات است. می‌توان همین قضاوت را درباره تاریخ‌نگاری دقیق انقلاب‌ها گفت. آثاری از قبیل توصیف هانت درباره فرانسه، تحلیل مختصر برینگتون مور از روسیه و تشریح چارلز تیلی از موضع ضدانقلابی وندي^۱ در فرانسه، به دلیل این‌که روایتی غنی را به خدمت گرفته و توجه کافی در تبیین نسبتاً دقیق تغییرات به کار برده‌اند، به‌طور طبیعی باعث رضایت خاطر می‌شود. (۲۵) اگر بخواهیم استعاره یا تمثیلی در این باره به کار ببریم، می‌توان گفت نظریه‌های ساختاری، چگونگی شکل‌گیری «ظرف» انقلاب را به خوبی بیان می‌کنند، ولی کمتر می‌توانند درباره طعم «معجون» انقلابی که ظرف را پر کرده ما را آگاه کنند. با وجود این، متأسفانه نمی‌توانیم بیش از این درباره روشنگری نظریه‌های ساختاری ادامه دهیم.

نظریه ساختاری و نارضایتی‌های جامعه

نارضایتی‌های توده‌ای

نظریه‌های ساختاری اعتراض‌ها را باید با رویکردهای پیش از آن، که بیشتر به ته‌نشست‌های نارضایتی‌ها توجه داشته مقایسه کرد، یا با نظریه‌هایی که فرایندهای کلان اجتماعی را بدون وساطت ساختاری روابط بین گروهی و مستقیماً به زیان روان‌شناسی نارضایتی تفسیر می‌کنند. هر دو رویکرد، شبیه رویکردی است که تامپسون در تحلیل نقادانه شورش جمعی، رویکرد «تشنجی» (عضلاتی) نام نهاده است، و به هجو از «معدنچی انگلیسی قرن هجدهمی یاد می‌کند که وقت پاسخ به محرک‌های اولیه اقتصادی، کف دستش را به معده‌اش می‌کوبید». این واقعه در جریان آشوب‌های غذا/گندم روی داد و تامپسون با ظرافت نظر خواننده را به آن جلب می‌کند (۲۶) (باید به خاطر داشت که انتقاد تامپسون به شدت و آشکارا متوجه نظریه‌هایی است که از نگرش ساختاری بیگانه‌اند). نظریه‌هایی که به ته‌نشست‌های کوتاه‌مدت انقلاب توجه دارند چندان زیاد نیستند، گرچه رویکردهای «تاریخ

۱. Vendée، استانی در غرب فرانسه است، که در سال‌های ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۶ مرکز شورش سلطنت‌طلبان در برابر جمهوری اول فرانسه بود.

طبیعی؛ در این زمینه، معمولاً این‌گونه «محرک‌های آغازگر» را در فهرست رویدادهای موردنظر خود می‌آورند. (۲۷) چنانکه بررسی‌ها و اندیشه‌های دقیق دربارهٔ خشونت گواهی می‌دهد، چنین ته‌نشست‌هایی فقط زمانی قابل بررسی هستند که واکنش‌های ناگهانی اجتماعی به‌دنبال داشته باشند (مانند آشوب زاغه‌نشینان ایالات متحده بر اثر بعضی دستگیری‌ها و پس از حکم رُذنی کینگ^۱). اگر پس از این تغییرات ناگهانی، ده‌ها - اگر نه صدها - حادثه روی ندهد، توجه کسی را به خود جلب نمی‌کند. برای مثال به شهرها و مناطقی توجه کنید که همین محرک‌ها، چنین واکنش‌هایی را به‌دنبال نداشته است. به‌رحال، چنین رویکردهایی موضوع بحث ما نیست، و از این‌رو نیازی به ادامهٔ آن نمی‌بینیم.

اما برعکس دو رویکرد قبلی، رویکرد محرومیت نسبی (RD / م. ن)^۲ انقلاب، برای مدتی طولانی، کاربرد چشمگیری داشته است. محور اصلی رویکرد محرومیت نسبی (RD) این قضیه است که فاصلهٔ فزایندهٔ بین پاداش‌ها (اجتماعی) / توانایی‌ها / شرایط زندگی و خواست‌های (فرهنگی) مردم / انتظارات / ادعاهای اخلاقی می‌تواند منجر به ناخشنودی شده و در نتیجه به انفجار اعتراض توده‌ای بینجامد. طبق تفسیر بسیار متداولی که به کمک منحنی معکوس J به‌عمل می‌آید، انفجار زمانی روی می‌دهد که بین انتظار ادامهٔ بهبودی زندگی که بر اثر رونق اقتصادی طولانی‌مدت ایجاد شده، با شرایط واقعی پاداش‌گیری، فاصله بیفتد. (۲۸) این نظریه از همان زمان که شهرت یافت، از سوی مخالفان در معرض انتقاد شدید قرار گرفت؛ و به‌نظر من اصولاً به‌دلیل نداشتن روشی مشخص برای اندازه‌گیری محرومیت نسبی (RD) بر روی محورهای مختصات بوده است. از این‌رو از اهمیت این نظریه در تبیین انقلاب به‌شدت کاسته شده است. مؤثرترین ضربه به این نظریه ناشی از این فرض ساده است که نارضایتی‌ها به‌طور بی‌واسطه به شورش منجر می‌شود. گفتهٔ تروتسکی به‌روشنی مؤید این وضعیت است که «وجود محرومیت محض، دلیل کافی برای بروز شورش نیست، اگر چنین بود، می‌بایست تودهٔ مردم همواره قیام کنند» (۲۹) به‌این ترتیب، همان‌طور که تیلی می‌گوید (۳۰)، توانایی سازمانی و همهٔ انواع محدودیت‌های ساختاری-نهادی و همچنین فرصت‌های مؤثر برای بروز شورش، کم‌رنگ شده یا به‌کلی فراموش می‌گردد. مدت‌ها بعد در نظریه‌پردازی انقلاب، جای خالی تمام فضاها (اجتماعی، که در نظریهٔ محرومیت نسبی (RD) وجود داشت، با فعالیت‌های سازمان‌یافتهٔ اتحادیه‌ها، صنف‌ها، جنبش‌های دهقانی، انقلابیون زیرزمینی و سازمان‌های چریکی، نخبگان و نیز خود دولت و از جمله سازمان‌های ارتشی، پُر شد.

عموماً پژوهشگران، دربارهٔ نارضایتی‌های توده‌ای، سرچشمه (ها)، روش (ها) و شیوه (های) بروز آن، به جست‌وجوی روش‌های نظام‌مند دیگری پرداختند. در تحلیل خود من دربارهٔ دهقانان و

پشتیبانی (یا عدم پشتیبانی) آنها از جنبش‌های چریکی در امریکای لاتین از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۹۰، بحثی با عنوان «فرهنگ‌های طغیانگر» مطرح شده که من آن را از مطالعه استقرایی پیشینه طولانی طغیان‌های تاریخی علیه حکومت‌ها و نخبگان زمین‌دار در بعضی مناطق کشورهای مزبور استخراج کرده‌ام. چنانکه برای مثال می‌توان گفت تمرکز بیش از اندازه انقلابیون کوبایی در منطقه دوردست شرق جزیره [کوبا] - یعنی استان اورینت - ریشه در شرایط تاریخی اوایل سده نوزدهم دارد که نشانه‌های کمی از آن در جاهای دیگر کشور دیده می‌شود. به عقیده من چنین الگوهایی را نمی‌توان با تقلیل‌گرایی، در ستیزه طبقه‌ای یا تحول طبقه‌ای ریشه‌یابی کرد، بلکه می‌تواند متغیر مستقلی به‌شمار آید که ما را در درک تغییرات پشتیبانی دهقانان از انقلابیون این یا آن منطقه کمک کند. (۳۱)

پافشاری بر این‌که این‌گونه طغیانگری، ریشه فرهنگی دارد، ادعایی «لجاجت‌آمیز» است و می‌خواهد این قضیه را با وضعیت‌های اجتماعی-جغرافیایی یا ساختاری-محلی، بی‌ارتباط قلمداد کند. (۳۲)

بسیاری از تحلیل‌ها به قوت گویای آن است که رفتارهای فرهنگی می‌تواند مکمل تحلیل‌های ساختاری نارضایتی‌ها باشد. به علاوه، گفته می‌شود تحلیل‌های فرهنگی از جهت ماهیت - آن‌هم با استتاج از شباهت‌ها و نه از تفاوت‌ها - می‌تواند در درک اعمال فرهنگی دهقانی، از قبیل «سکوت» نسبی یا «مقاومت» نسبی در برابر موضع نخبگان [قدرتمند]، به‌صورت یک عامل فرااجتماعی^۱، به ماکمک کند.

«مکتب» نظری «اقتصاد اخلاقی» نیز توجه ما را به بعضی عناصر فرهنگی ایجاد نارضایتی در شهر و روستا جلب می‌کند. اما رویکرد متفاوت این نظریه به فشارهای معیشتی - در بعضی مناطقی که تحت فشارهای ویژه اقتصادی-سیاسی هستند (برای نمونه در بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰) بر طبقات و گروه‌های اجتماعی ویژه‌ای تحمیل می‌شود - چشم‌اندازی را مطرح می‌کند که از لحاظ زمانی و مکانی با نظریه محرومیت نسبی (RD) تفاوت دارد. نظریه اقتصاد اخلاقی، رویکردهای ساختاری و فرهنگی را به یکدیگر پیوند زده، و ترکیبی جدایی‌ناپذیر ایجاد می‌کند. شالوده‌های هنجاری اقتصاد اخلاقی - با مقدم شمردن معیشت و نیازهای محلی - معیارهای فرهنگی مشخص و اغلب ریشه‌داری هستند که آتش خشم و مبانی نارضایتی را به وجود می‌آورند و زمانی بروز می‌کنند که هنجارهای مزبور درهم شکسته می‌شود. هر دو جریان قابل طرح در اقتصاد اخلاقی، یعنی شورشیان/ قیام‌کنندگان شهری و روستایی، واکنشی در برابر گسترش سلطه نیروهای اقتصاد بازار به‌شمار می‌آیند؛ نیروهایی که معیشت و بقای مردمی را که به وسیله سازوکارهای سنتی اقتصادی تأمین

۱. transsocietal، که بهتر بود «فرا جامعه‌زیستی» ترجمه می‌کردیم. ظاهراً منظور این است مردمی که در یک منطقه زندگی می‌کنند، متأثر از عوامل زیستی-اجتماعی نیرومند تشکیل‌دهنده محیط زیست هستند، و بررسی‌های فرهنگی آن محیط، با توجه به شباهت‌ها و مصداق‌های فراتر از شرایط زیستی-اجتماعی یک اجتماع معین، دامنه بحث را فراتر از حالت خاص آن اجتماع می‌برد.

می‌شود، به‌خطر می‌اندازند. (۳۳) بنابراین، بازاری‌کردن، فرایند مسلطی است که طی آن دو نظام و اصول اقتصادی در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند و این فرایند به‌طور ساختاری قابل فهم است. اکنون دانش‌پژوهان پیرو دیدگاه‌های مختلف، به‌شکل متفاوتی به این مبحث روی آورده‌اند و از نظریهٔ اقتصاد اخلاقی فاصله گرفته‌اند و معمولاً دو قضیه را به‌هم پیوند می‌دهند: (۱) نارضایتی مردم از بازاری‌کردن اقتصاد «حمایتی» که تاکنون رواج داشته است؛ (۲) فرایند بازاری‌شدن، معمولاً در معرض دخالت بازارهای سرمایه‌داری بین‌المللی است.

در کتاب شورشیان ناراضی اثر جان والتون، که روایتی از نظریهٔ اقتصاد اخلاقی است و من آن را بررسی کرده‌ام، بحث می‌شود که دو فرایند محرک، یعنی تجارتی‌کردن بازار جهانی و استعمار (نو)، باعث بروز سه‌گونه طغیان شبیه به هم می‌شود. والتون همچنین، به ریشه‌یابی چنین مقاومت توده‌ای توجه دارد که نمودی بی‌کم‌وکاست از «ملی‌گرایی فرهنگی» است و در طبقات پایین ناراضی جامعه بروز می‌کند و نمونهٔ آن در فیلیپین، کنیا و کلمبیا روی داده است. به‌این ترتیب، پاسخ فرهنگی- ملی والتون با تعارض بین تقدم روحیهٔ اخلاقی یا تقدم روحیهٔ معیشت درهم گره خورده است. (۳۴) بحث والتون دربارهٔ عناصر فرهنگی، که من هم با او موافقم، با ادعای رویکرد اقتصادی- اخلاقی اسکات، هردو بر موارد مشابه فرااجتماعی، در شکل‌هایی از پاسخ فرهنگی به نارضایتی نظر دارند (از این جهت، نگرش آنها با اندیشهٔ «فرهنگ‌های طغیانگر» که من مطرح کرده‌ام و ممکن است در شرایط اجتماعی متفاوت روی دهد، شباهت دارد). تشخیص این شباهت‌ها - در دوران نارضایتی دهقان‌ها و شورش در بولیوی، ویتنام و (به‌طور مختصر) در اندونزی و فیلیپین (۳۵)، یا به‌صورت «طغیانگران ناراضی» در شکل‌هایی متفاوت در کلمبیا، کنیا و فیلیپین - بی‌تردید نشانه‌ای از وجود جریان‌های موازی ساختاری است. در هر صورت، جریان‌های مشابه فرااجتماعی، با نظریه‌ها، گفتمان‌ها و آرمان‌گرایی‌های ناشی از خردگرایی نوین، که نظریه‌پردازان فرهنگی فرانسه به ما ارائه می‌دهند، بسیار تفاوت دارد.

راه دیگر بررسی محرک‌های کنش جمعی، که به‌وسیلهٔ طبقه‌های خشمگین پایین جامعه در قبال تجارتی‌کردن یا استعمار (نو) بروز می‌کند، این است که این وضعیت‌ها را به‌عنوان جنبش‌های نامنظمی در درون نظام جهانی بنگریم. راه ژرف‌تر دیگر، ارتباط‌دادن این‌گونه الگوهای تجارتی‌کردن بین‌المللی با انقلاب‌ها، این است که فعالیت و/ یا موفقیت انقلاب را به دوره‌های اقتصاد جهانی (منحنی کندراتیف) یا تغییر در الگوهای رهبری جهانی نسبت دهیم. (۳۶) در هر حال، برخلاف رویکرد اسکات یا والتون، نظریه‌پردازان نظام جهانی وزن عناصر فرهنگی را بسیار کم می‌شمارند و اغلب به‌صورت عوامل و مقوله‌های فرعی به آنها نگرسته‌اند و در عوض بر ساختارها و فرایندهای روابط اقتصاد جهانی تأکید دارند.

نارضایتی‌های نخبگان حاشیه‌نشین

برخلاف تبیین‌های گوناگونی که درباره نارضایتی‌های توده‌ای در طبقه‌های پایین ارائه شده، بیشتر رویکردهای ناب فرهنگی و تصادفی، می‌خواهند نارضایتی‌ها را با تأکید بر ایدئولوژی‌های آگاهانه و خصمانه و گاهی خیال‌پردازانه نخبگان حاشیه‌نشین و از جمله انقلابیون تبیین کنند. به همین دلیل است که افرادی مانند سیوول و هانت، توجه خود را به سخنرانی‌ها، نمادها، گفتمان‌ها، و «اشعار»ی معطوف داشته‌اند که رهبران انقلابیون به‌طور آگاهانه و فعال، در دوران قبل و در حین جوشش انقلابی ارائه کرده‌اند. بنابراین آنها هردو، سیاست رویدادهای انقلابی و گزینش‌های مورد علاقه انقلابیون را نشانه رفته‌اند. (۳۷) واژه جالب توجه «جوشش» متعلق به دورکیم، شاخص‌ترین جامعه‌شناس مثبت‌گرا است و می‌تواند ما را به درک جامعه‌شناختی ژرف‌تر و حتی فضا‌های خلاق پرهیجانی رهنمون شود که در آنها انقلابیون می‌کوشند مواضع مخالف خود علیه نظام حکومتی قبلی و دیدگاه‌شان درباره نظام جدید را بیان کنند. (۳۸)

فورست کلبرن در کتاب گرایش انقلابی، با پذیرش مبانی فکری هانت، دارنتون، فوره، و شاما، خود را با مکتب فرهنگی هم‌نوا می‌کند و سپس مانند آنها به بحث درباره احیای سیاست‌های انقلاب می‌پردازد. اما بحث درباره آرمان‌گرایی‌های سوسیالیستی، به هدف احیا لطمه می‌زند (بدون این که کوچک‌ترین لطمه‌ای به بسیاری از نقاط قوت کتاب خود بزند). زیرا کلبرن شخصاً به جمع‌آوری اطلاعات مفید و مستند درباره ظهور آرمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی در بین روشنفکران تحصیل‌کرده دانشگاهی کشورهای جهان سوم، به‌ویژه آنهایی می‌پردازد که مستقیم یا غیرمستقیم زیر نفوذ دانش‌آموختگان اروپایی هستند. (۳۹)

این نتیجه‌گیری، هماهنگی زیادی با یافته‌های من در کتاب چریک‌ها و انقلاب در امریکای لاتین (۱۹۹۲) دارد که همه، زمینه فکری خود را از الوین گلدنر و کارل مانهایم گرفته‌ایم. (۴۰) مانهایم، گلدنر، و نیز خود من به مجموعه‌ای از واقعیت‌های جامعه‌شناختی توجه داشته‌ایم: ما شاهد تولید ساختمان یک فرهنگ خصمانه و سوسیالیستی میان روشنفکران دانشگاه‌دیده در اروپا و کشورهای جهان سوم بوده‌ایم. این نکته را کارلوس رائگل با عبارتی روشن بیان داشته که «در یک دانشگاه امریکای لاتین، متهور بودن و بدعت‌گذاری، معادل 'انقلابی بودن' است. چنانکه در حوزه علمی ایرلند، هر طلبه‌ای که کاتولیک پرشوری باشد، آدمی جسور و بدعت‌گذار به‌شمار می‌آید». (۴۱) باید افزود که این جریان منجر به شکل‌گیری فزاینده جناح چپ یقه‌سفید شده که در بهترین حالت، رابطه‌ای عمیقاً بی‌ثبات با چپ سنتی‌ای دارد که به نارضایتی‌های اقتصادی طبقه کارگر متکی است. (۴۲) بنابراین، هر تحلیل علمی که انقلابی‌گری (و نیز دانشگاهی‌بودن) روشنفکران را به‌صورت

کارگزاری ناب و خودساخته و خودشکرفا می‌داند، ظاهراً دچار تفکر خود-پنداری شده است. این‌گونه انقلابیون روشنفکر و مخالفت‌جوی را که در بهترین شکل در وادی گفتمان، نمادها و سخنرانی‌ها عمل می‌کنند، بدله‌گوی انگلیسی «طبقات و راج» نام نهاده است. از این جهت، گویی آنها در همه‌جا عنصری دانشگاهی هستند - درست همان لنگرگاه «فرهنگ گفتمان نقادانه» که گلندر از آن بحث می‌کند - اما نمی‌توان چنین گفتمان‌هایی را آفرینشی فارغ از وابستگی‌های اجتماعی دانست و نیز نمی‌توان این گفتمان‌ها و سخنرانی‌ها را زیربنای فلسفی و غیرمادی محکمی برای همه تحلیل‌ها به‌شمار آورد. (۴۳) گلندر پیش از این هم، به چنین نارسایی‌ای در بیانیه کمونیستی مارکس و انگلس اشاره کرده و توصیه می‌کند در هر تحلیل جامعه‌شناختی، باید به آن بخش از بورژوازی پرداخت که ناگهان واقعیت اصلی را می‌بیند و به کلی از طبقه حاکم می‌بُرد و با جهت‌گیری انقلابی طبقه کارگر هم‌نوا می‌شود. به گفته گلندر، تحلیل آنها صرفاً خیال‌پردازانه است، مثل «سکوتی است که پشت شیشه مخفی شده» و در همان وضعیتی است که مارکسیسم به‌طور ناگهانی به بن‌بست خودفهمی رسید. (۴۴)

بین (باز) تولید ساختماند روشنفکران انقلابی، که در بحث‌های گلندر، کلبون و من آمده است از یک‌سو، و اندیشه خودآفرینی آرمان‌گرایی که مکتب فرهنگی فرانسوی آن را ارائه داده، از سوی دیگر، یک وادی خاکستری وجود دارد. به این دلیل است که تحلیل جان فورن در این کتاب با توجه به تأکید او بر «فرهنگ‌های سیاسی مقاومت»، بیشتر به دسته دوم نزدیک است، و مقاله او چیزی بیش از توصیف مطالبی است که قبلاً به نظم علمی درآمده است. به همین ترتیب، فریده فرمی بر اهمیت انقلاب «ایدئولوژی» تأکید دارد (هرچند وی از ایدئولوژی، نه به‌عنوان منظومه‌ای از اندیشه‌ها، بلکه به‌صورت یک «فرایند اجتماعی»، آن‌هم به‌طور مبهم بحث می‌کند، و با این کار واژه‌شناسی آشفته‌تری را در مبحثی به کار می‌گیرد که خود هم‌اکنون دچار آشفتگی است). او همچنین تأثیر این‌گونه آرمان‌ها [همان ایدئولوژی] و جنبش‌های آرمان‌گرا را در شکل‌دهی پیامدها و رفتارهای انقلابی در ایران و نیکاراگوئه مسلم می‌داند، البته در سطحی وسیع‌تر و در جامعه سرمایه‌داری پیرامونی [وابسته] با ساختار (غیرمعمول؟) طبقه‌ای و نظام سیاسی موجود در آنها. با وجود این، وی با روشی روشن‌تر از فورن، این ایدئولوژی‌های خلاق را در وضعیت‌های خاص تاریخی این دو کشور ریشه‌یابی می‌کند. سرانجام، تحلیل تیم مک‌دانیل از «فرهنگ‌های طغیان» به یک دسته همانندی‌های (کاملاً ساختاری) در موقعیت روشنفکران حاشیه‌نشین در شرایط پیش از انقلاب ایران و روسیه اشاره می‌کند، که روشنفکران را به موضع انقلابی «سوق می‌دهد». مهم‌تر این‌که وی، صرف‌نظر از محتوا و محدوده‌های تفکر ملی، شیعی‌گری و بلشویسم، مضمون‌های آرمانی مشابهی مانند نخبه‌گرایی، دوگانگی، معرفت برتر، رسالت تحول تاریخی، کل‌گرایی، اهمیت آگاهی و شهادت را بررسی می‌کند. بنابراین، تحلیل وی از فرهنگ در مقایسه با مکتب فرهنگی

فرانسوی، ساختاری‌تر است اما همراه با مباحث تحلیلی در مورد فرایندهای نوگرایی که مشخص‌کننده انقلاب‌های روسیه و ایران است، نوعی جهت‌گیری فرایندی را در پیش می‌گیرد که باعث می‌شود بحث کلی وی دو جایگاه متفاوت را در شکل ۱.۲ داشته باشد. (۴۵)

نظریه ساختاری و شورش‌های توده‌ای

امروزه ارزش تحلیل‌های مارکسیستی از انقلاب‌ها، فقط به‌خاطر فاصله گرفتن از گرایش‌های «مارکسیستی قالبی» است. (۴۶) مهم‌ترین و بارزترین کار استثنایی‌ای که از مارکسیسم سنتی پیروی می‌کند، کتاب انقلاب ارضی (۱۹۷۵) اثر جفری پیچ است. این اثر، نخست ساختارهای طبقه روستایی را بر اساس منابع درآمد کشاورزان (مزدبگیری یا ملکی) در ترکیب با منابع درآمد غیرکشاورزی (سرمایه‌ای یا ملکی) تعریف می‌کند و جدول چهارگانه‌ای شامل انواع مختلف ساختار طبقه روستایی ارائه می‌دهد. سپس، نوع پنجمی را معرفی می‌کند که شامل کارگران مزدبگیر در مقابل نخبگان زمین‌دار است، و آن را نیز به دو گروه فرعی کشاورز سهم‌بر و طبقه کارگران مهاجر تقسیم می‌کند. به این ترتیب، وی به تبعیت از آن پنج نوع (و نه انواع دیگر) پنج شکل متفاوت عمل جمعی را پیشنهاد داده است و این الگوها را در قالب یک تحلیل آماری جهانی توضیح می‌دهد. سپس به تشریح مطالعاتی پرداخته که درباره کشورهای پرو، آنگولا، و ویتنام انجام شده و طی آن چهارگونه «عملیات» تاریخی-زمینه‌ای را، باز هم به کمک شواهد منظم آماری، شرح داده است. با توجه به مقاله حاضر، پیچ پیش‌بینی و استدلال می‌کند که کارگران سهم‌بر کشاورز به کنش جمعی سوسیالیستی، و کارگران مهاجر به کنش جمعی ملی‌گرایی انقلابی گرایش پیدا می‌کنند. (۴۷) فرض پیوند وضعیت (طبقه‌ای) ساختاری با منافع متفاوت طبقه‌ای، و نیز با شکل‌های متفاوت کنش جمعی، به‌یقین نمودی از گزینش عقلایی (یعنی مادی) است، ولی منبع تغییر - انگیزش اساساً ساختاری است نه روان‌شناختی. (۴۸)

توانایی‌ها و فرصت‌ها

با وجودی که تدا اسکاچ‌پل یکی از منتقدان قدرتمند کتاب پیچ است، در بحث کنونی ما، اثر او نیز در شمار آثار ساختاری قرار می‌گیرد. چرا که به تبیین شورش‌های دهقانی - انقلابی یا غیر آن - می‌پردازد. اساسی‌ترین نکته این است که اسکاچ‌پل، خشم دهقانی را به‌مثابه کوششی مفروض [توانایی مشروط به یک عامل دیگر]^۱ می‌داند، و با تحلیل‌های نظری که خیزش مردم را برحسب

۱. اسکاچ‌پل خشم دهقانان را به شرطی مؤثر می‌داند که دهقانان امکان همبستگی و متحدشدن را داشته باشند (متن ترجمه فارسی دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، صص ۱۳۸-۱۴۰).

نارضایتی‌های فزاینده تبیین می‌کنند، مخالف است. به نظر او چنین رویکردی، مقوله ثابت [مفروض] شرایط دهقانی را به صورت متغیری تبیینی به کار می‌گیرد. در واقع، وی نظریه‌ای درباره شورش دهقانی طراحی می‌کند که در آن توانایی طغیان کردن و فرصت طغیان کردن با هم در نظر گرفته می‌شود. (۴۹)

توانایی طغیان کردن از سوی طبقات پایین، حاصل تلفیق انسجام ساختاری داخلی و استقلال ساختاری خارجی در برابر قدرت نخبگان است. اسکاچ‌پل این تحلیل را در بررسی انقلاب ایران به کار می‌گیرد. به عقیده او در این کشور مخالفت انقلابیون شهری با شاه، ریشه در خودمختاری و انسجام ساختاری بازاریان داشت که به وسیله آیین‌ها و باورهای مذهبی مشترک و برخاسته از امواج نوخاسته تشیع تقویت گردید. (۵۰) بدون چنین وضعیتی، طبقات پایین توانایی اندکی در ایجاد طغیان داشتند. در همین مورد در جامعه روستایی چین آمیزه طبقه‌ای قدرت طایفه‌ای و الگوهای بازاری محلی باعث کاهش انسجام و استقلال دهقانان روستایی شد. فقدان این انسجام و استقلال، شورش دهقانی را برای چند دهه «به عقب انداخت» تا این که به حرکت آوردن بخشی از مردم روستایی چین از طریق یک «چتر ساختاری» میسر شد و در سایه آن مقاومت دهقانی توانست بروز کند. (۵۱) رویکرد اسکاچ‌پل به یقین، متأثر از آموزه‌های معلم او برینگتون مور است که عقیده داشت شورش دهقانی در جایی بروز می‌کند که شرایط «آسیب دیده اما خاموش» دهقانی، مجالی برای عرض اندام پیدا کند (چنانکه در تاریخ طغیانی و آشوب زده روسیه و چین نوروی داد). (۵۲) در مقاله خود من با عنوان «چه عواملی دهقانان را به قیام وامی دارد؟»، کوشش شده است با ادغام اندیشه‌های اسکاچ‌پل و مور درباره آسیب دیدگی و انسجام توأم با خودمختاری، وضعیت‌های تاریخی‌ای را شرح بدهیم که در آنها طغیان دهقان در جایی فراگیر می‌شود و در جایی دیگر نمی‌شود. این رویکرد را می‌توان با مبحث کشاورزان انقلابی سهم‌بر و کارگران مهاجر پیچ تلفیق کرد که انسجام گسترده آنها، مانند کارگران کارخانه، ناشی از وضعیت مزدبگیری آنهاست. در آن مقاله بحث این است که عوامل محرک خارجی مقاومت، در جایی به صورت یک عنصر ساختاری مؤثر می‌افتد که انسجام و / یا خودمختاری به ضعف گراییده، یا این که به صورت عاملی شتاب دهنده عمل می‌کند. (۵۳)

درباره رویکرد توانایی، بعضی صاحب نظران توجه خود را به شبکه‌های سازمانی معطوف داشته و آنها را عناصری کارآمد که می‌تواند در تحریک افراد به فعالیت انقلابی مؤثر افتد، تشخیص داده‌اند. (۵۴) بعضی دیگر عضویت و اشتغال سازمانی را به عنوان یک روش دیگر برای پیش‌بینی جهت‌گیری کنشگران طبقه پایین و متوسط در وضعیت‌های انقلابی و در فرصت‌های انقلابی مؤثر دانسته‌اند. (۵۵)

به نظر اسکاچ‌پل، فرصت طغیان زمانی فراهم می‌شود که دستگاه سرکوب که اجتماع دهقانی را «از حرکت باز داشته»، از میان برداشته شود و منبع فشار فلج گردد. هنگامی که چنین فرصتی دست

دهد، طبقات ناراضی پایینی می‌توانند با تمام توانایی وارد عمل شوند. (۵۶) از این جهت است که در نظریه اسکاچ‌پل، تضعیف دستگاه سرکوب، به‌ویژه سرکوب دولتی، جای عامل «نارضایتی فزاینده» را در نظریه‌های محرومیت نسبی و اخلاق اقتصادی می‌گیرد و ما را در تشخیص زمان و ظهور عملی خیزش مردم یاری می‌دهد. او برای مثال، در تحلیل از رویدادهای تاریخی روسیه در سال ۱۹۰۵، نتیجه می‌گیرد که تضعیف دولت زمانی تحقق یافت که ارتش تزار در جنگ با ژاپن در شرق آسیا به‌شدت شکست خورد. امتیازات تزار هم‌که با فشار اسلحه در برابر طغیانگران شهری و روستایی حفظ شده بود، پس از بازگشت ارتش از میدان جنگ و تضعیف قدرت دولت از بین رفت.

دولت و طغیانگران

هنگامی که قدرت دولت به‌شکل موقتی رو به ضعف می‌رود، یک عامل اقلیمی هم‌تراز با آن، وضعیت مناطقی از کشور، به‌ویژه مناطق مرزی، حاشیه‌ای و نواحی صعب‌العبور است که دولت همیشه در آن مناطق ضعیف بوده است. اریک وولف در تحلیل‌های خود دو ادعای متفاوت را مطرح می‌کند: یکی این‌که وی مدعی است «دهقانان متوسط» در مبارزه‌های دهقانی سده بیستم نقش عمده‌ای داشته‌اند. گو این‌که پژوهش‌های بعدی ادعای او را تأیید نمی‌کند، ولی ادعای دیگر او، که «تحرک تاکتیکی» [عملی] دهقانی، بیشترین تأثیر را بر طغیان‌های آنها دارد، بسیار قابل قبول است. (۵۷) اندیشه اسکاچ‌پل درباره دهقانان خودمختار، بازتاب روشنی از این دیدگاه است، چنانکه تحلیل من درباره پیوند موجه اشغالگران، به‌ویژه در مناطق مرزی، با جنبش‌های چریکی انقلابی مصداق دیگری از این نکته است. (۵۸) جف گودوین در نوشته‌هایش این نکته را به بهترین صورت روشن کرده است. گودوین که مفهوم «قدرت زیرینایی» را از مایکل مان وام گرفته، عقیده دارد میزان این‌گونه قدرت در مناطق مختلف کشور تفاوت دارد، چنانکه قدرت دولت در مناطق صعب‌العبور ضعیف‌تر است و گودوین چنین وضعی را برای تبیین شکل‌گیری و ظهور شورش در بعضی نقاط و عدم بروز آن در مناطق دیگر به کار می‌گیرد. به‌علاوه، در مناطقی که دولت نظارت و مدیریت مؤثری ندارد ولی می‌تواند جمعیت‌های محلی را مرعوب کند، چنین مناطقی قرارگاه «شورشیان فعال» و جنبش‌های چریکی می‌شود، یعنی جنبش‌هایی که طرفداران فزاینده‌ای دارند و برای مدتی دوام آورده، اما هنوز به مرحله‌ای نرسیده‌اند که بتوانند قدرت دولت را قبضه کنند. (۵۹)

اگر دسترسی موقتی به قدرت زیرینایی دولت بتواند تبیین‌کننده احتمالی طغیان‌های منطقه‌ای باشد، شاید ساختار دولت هم به‌خودی‌خود بتواند مشوق گسترش دامنه شورش باشد. اسکاچ‌پل در پیروی از برینگتون مور عقیده دارد که «دیوان‌سالاری ارضی» نیز می‌تواند به سهم خود دامنه طغیان‌ها را گسترش دهد، زیرا جامعه دهقانی، هم‌زمان، هم تابع خواست‌های دولت و هم تابع نخبگان زمین‌دار است. هر جا که نخبگان زمین‌دار در اجرای وظایف دولتی نفوذ داشته و بتوانند

قدرت آن را، به‌ویژه در اعمال سرکوب فلج کنند، فرصت طغیان [دهقانی] دوچندان می‌شود. (۶۰) گودوین و اسکاج‌پل گفته‌اند «رشد ائتلاف انقلابی» به‌ویژه در جامعه‌ای تحقق می‌یابد که زیر سلطه نظام‌های حکومتی انحصارطلب یا حکومت‌های اقتدارگرایی باشد که از نظر سازمانی ضعیف هستند. (۶۱)

به‌عنوان مخالفت با این دیدگاه‌های قوی ساختاری که درباره شرایط تسهیل‌کننده شورش عملی است، شاید بتوان به رویکرد چارلز تیلی، درباره منازعه انقلابی اشاره کرد که بیشتر رویکردی فرایندی است و از این‌رو به قطب تصادفی پیوستار ما نزدیک است. من در اینجا روی واژه «منازعه» تاکید می‌کنم، زیرا تیلی استدلال روشنی دارد که «ما نمی‌توانیم پیامدهای انقلابی را پیش‌بینی کنیم، بلکه فقط می‌توانیم وضعیت‌های انقلابی را پیش‌بینی کنیم؛ و از این‌رو باید بحث تحلیلی خود را بیشتر بر چگونگی ظهور چالش‌های منظم پیگیر در برابر حکام زورمند (یعنی منازعه انقلابی) متمرکز سازیم. (۶۲) به این دلیل است که وی توصیه می‌کند که باید به فرایندهای سیاسی توجه مستمر داشت، زیرا ستیزه‌های سیاسی (که منازعه انقلابی نوع ویژه‌ای از آن است) از طریق آنها شکل می‌گیرد و بروز می‌کند. از آنجا که تیلی پیامدهای انقلابی را مانند معماهایی می‌داند که راه‌حل علمی ندارند و از این‌رو آنها را از بحث خود کنار می‌گذارد، بنابراین، از تحلیل‌گرانی فاصله می‌گیرد که فکر می‌کنند پیامد انقلاب – به‌صورت تحول‌های عظیم سیاسی و اجتماعی (برخلاف نظر تیلی) – موضوعی است که نیاز به بررسی دقیق علمی و جداگانه دارد. (۶۳)

تیلی در آخرین کتابش با عنوان انقلاب‌های اروپایی از ۱۴۹۲ تا ۱۹۹۲ (۱۹۹۳)، که تاریخی طولانی را پی‌گیری می‌کند، این اندیشه را با قوت و به‌روشنی دوباره به کار می‌گیرد. بد نیست محور فکری این کتاب و بخش عمده‌ای از اثر قبلی او را مرور کنیم. تیلی که دولت و شکل‌گیری دولت موردنظر خود را مثل «جرم سازمان‌یافته» تلخیص و مفهوم‌سازی می‌کند، عقیده دارد در شکل‌گیری دولت‌ها فرایندهایی است که طی آنها، اطاعت و تعهدسپاری مردم کشور [به دولت] نیز شکل می‌گیرد، و اینها را باید به‌صورت فرایندهای تصادفی بازشناخت. (۶۴) به‌نظر تیلی آنچه را که بسیاری از دانش‌پژوهان به‌عنوان «مشروعیت» و «مشروعیت‌بخشی» مطرح می‌کنند، هرگز ساختار محکمی نداشته است، و نیز به ذهن کسی هم نمی‌آید که تیلی در تحلیل‌های علی خود، اصطلاحی مانند «قدرت رهبری» [هژمونی] را برای تشریح قدرت دولت و نفوذ بر مردم به کار گرفته باشد. (۶۵) بلکه به‌نظر او باید تعهدسپاری به چنین نظم‌ها و دستورهایی را به‌مثابه یک فرایند «ساختاری‌کردن»^۱ وقفه‌ناپذیر مورد بررسی قرار داد. (۶۶) بر پایه برداشت او از دولت و مردم، می‌توان منظور او را از حضور متداول «منازعان انقلابی» در طول تاریخ پانصدساله اروپا درک کرد. طرح پژوهشی وی نیز

شامل دوره‌های متعدد «وضعیت‌های انقلابی» می‌شود و این دوره‌ها وقتی پیش می‌آید که گروه‌های اصلی جامعه، خود را با گروه‌های متنازع درگیر کرده و حکام، تمایل یا توانایی سرکوب این منازعان را نداشته باشند. حدود ۲۰ درصد از این دوره پانصدساله را می‌توان در تاریخ روسیه، فرانسه و کشورهای پایین^۱ مشخص کرد و تقریباً ۲۵ درصد از آن، تاریخ جزایر بریتانیا شامل «اغتشاش‌های» ایرلندی‌هاست که حاکمان انگلیسی مرتب با آن مواجه هستند؛ و نزدیک به یک‌سوم این دوران در شبه‌جزیره ایبری [اسپانیا و پرتغال]، بالکان و مجارستان به این شکل سپری شده است. (۶۷)

نظریه‌های ساختاری و انقلاب‌های اجتماعی موفق

در کتاب انقلاب و شورش در آستانه عصر نوگرایی جهان، تألیف جک گلدستون، بحث اصلی، سرنگونی دولت‌هاست و به این ترتیب، با مطالعه این کتاب به هسته اصلی همه نظریه‌های انقلاب نزدیک می‌شویم. چنانکه گلدستون هم مانند تیلی به روشنی بیان داشته، سرنگونی دولت‌ها در همه موارد، ضرورتاً شامل همه معرف‌های لازم برای رویداد ویژه‌ای نیست که آن را نمونه «انقلابی» کامل می‌دانند. گلدستون با معرفی هشت شرط [لازم برای تشخیص انقلاب] که می‌تواند در هر جامعه‌ای در یک زمان معین تحقق یابد، در واقع خدمت بزرگی به دانش‌پژوهان کرده است. اگر همه هشت شرط به وقوع پیوندد، کمتر کسی درباره تحقق یک انقلاب اجتماعی تردید به خود راه می‌دهد. اگر بعضی از آن هشت شرط محقق شود، بحث‌های عمیق‌تری درباره کاربرد عمومی چنین واژه‌ای پیش می‌آید، اما بهتر است که ما همان کلیت گفتمان را دنبال کنیم و نیروی خود را برای بحث درباره ماهیت‌گرایی انقلاب «حقیقی» در برابر مدعیان تلف نکنیم. به همین دلیل است که گلدستون موارد متعددی را مطرح می‌کند که تمامی آن هشت معیار را ندارند، ولی همچنان قابل توجه و بررسی هستند. (۶۸)

نظریه جمعیت‌شناختی - ساختاری گلدستون درباره سرنگونی دولت‌ها، مانند نظریه تیلی است، به این ترتیب که توجه عمیقی به فرایندهای درازمدت می‌کند و در اینجا همان افزایش (ادواری) جمعیت^۲ است که به عنوان «نخستین محرک» بنیادی سرنگونی دولت به حساب می‌آید. افزایش

۱. Low Countries، نامی است جمعی برای کشورهای بلژیک، لوکزامبورگ و هلند.

۲. ظاهراً منظور همان نظریه ساده مراحل افزایش یا انتقال جمعیتی است که می‌گوید جمعیت کشورها در یک الگوی عمومی، طی چهار مرحله به شرایط نوین توسعه‌یافتگی می‌رسد: مرحله اول، مرحله توسعه نیافتگی قدیم که در آن زایش و مرگ نرخ بالایی دارند و یکدیگر را خنثی می‌کنند و تعادل جمعیت حفظ می‌شود؛ مرحله دوم، با مصرف آنتی‌بیوتیک‌ها و رعایت اصول اولیه بهداشتی، نرخ مرگ و میر کاهش یافته ولی نرخ زایش همچنان بالاست و بحران جمعیت بالا می‌گیرد؛ مرحله سوم، بر اثر آموزش و بالارفتن آگاهی، کم‌کم نرخ زایش هم پایین آمده و بحران جمعیت رو به کاستی می‌گذارد؛ مرحله چهارم، نرخ پایین زایش و مرگ، تعادل نوینی را در جمعیت ایجاد می‌کند. شاید منظور گلدستون، وقوع انقلاب در همان مقاطع بحرانی جمعیت باشد.

جمعیت به‌نوبهٔ خود موجب تشدید (۱) بحران مالی دولت و (۲) رقابت نخبگان، به‌ویژه بر سر مقام‌های دولتی می‌شود. سپس گلدستون، این دو را با عامل (۳) یعنی استعداد بسیج توده‌ای درهم می‌آمیزد. هرکدام از این سه میزان، شامل آمیزه‌ای از جنبه‌های ساختاری (از جمله الگوهای روابط بین‌گروهی) با فرایندهای مشخص تاریخی هستند که «فشار» بر دولت را افزایش می‌دهند. در صورتی که این سه مورد برای رسیدن به نتیجهٔ مؤثر کافی نباشد، گلدستون برای هر رویداد [انقلابی] در اروپا، یک مقیاس عددی سه‌بخشی دربارهٔ فشارهای سیاسی در مقیاس پسی^۱ تنظیم می‌کند که شامل مقیاس‌های کمی فشار مالی، تحرک/رقابت و استعداد بسیج عمومی است. وی سپس چنین بحث می‌کند که در مقطع زمانی سرنگونی دولت‌ها یا خیزش اجتماعی توده‌ای، مقیاس پسی به اوج خود می‌رسد - این برای نظریه‌پردازی دقیق دربارهٔ موارد منفی و تبیین‌های متفاوت، بسیار مهم است - و در واقع پس از سرنگونی دولت، یا درست همراه با تشکیل دولت جدید به پایین‌ترین میزان می‌رسد. به این ترتیب، رویکرد گلدستون به یک مسئلهٔ ذاتی نظریه‌پردازی ساختاری، که انتقادی چند هم دربارهٔ آن شده، پاسخ می‌دهد. سؤال این است: نظریه‌های ساختاری ناب، چگونه می‌توانند زمان دقیق انقلاب‌های اجتماعی را محاسبه کنند؟ مدل گلدستون، برخلاف سایر مدل‌ها، برای چنین پرسشی، روش پاسخ‌دهی را آماده کرده است. (۶۹)

نظریهٔ مارکس دربارهٔ انقلاب، مانند نظریهٔ غیرمارکسیستی گلدستون، به «فشار» درازمدت و بر بستر یک جریان مستمر زیرساختاری نارضایتی توجه دارد. رویکرد مارکس نسبت به پیش‌بینی پیامدهای انقلاب، به گونهٔ مبهمی بر نقطهٔ تلاقی دیدگاه‌های «نارضایتی فزاینده» که در نظریهٔ محرومیت نسبی و نظریهٔ اخلاقی-اقتصادی مشاهده می‌شود، و یک نظریهٔ ناب ساختاری، متکی است. تأکید خاص متون کلاسیک دربارهٔ استحالهٔ بهره‌کشی شدید و فقر - اندیشهٔ معروف فقیرکردن - به آگاهی طبقه‌ای و سپس به خیزش انقلابی، به‌خودی‌خود راه شکل‌گیری سازمانی انقلاب را نشان نمی‌دهد. بنابراین، دیدگاه اصلی جیمز دیویس که نظریهٔ محرومیت نسبی را عمدتاً متأثر از مارکسیسم (و نیز دیدگاه توکویل) می‌داند، خالی از حقیقت نیست. (۷۰) گو این‌که دیدگاه مارکس را به‌عنوان یک نگرش ساختاری، بهتر می‌توان درک کرد، زیرا به نقش محوری ستیزهٔ طبقه‌ای بین بورژوازی و پرولتاریا، به‌عنوان «نیروی محرکهٔ ساختاری» انقلاب توجه دارد. در هر صورت، چنانکه همهٔ نظریه‌پردازان مهم انقلاب می‌دانند، این الگوی انقلاب، برای رسیدن به یک انتقال واقعی و انتقال به سوسیالیسم - ولو پس از یک مرحلهٔ گذار - به ابهام از عهده برمی‌آید، درحالی‌که بخش عمده‌ای از صاحب‌نظران عقیده دارند انقلاب تحت تأثیر عملکرد قاطع گروه‌های افزارمند شهری و به‌ویژه دهقانی در خیزش‌های توده‌ای است که از آغاز، جهت‌گیری انقلابی پیدا می‌کند.

۱. pounds (pressure) per square inch (psi)، واحد فشار بر اینچ مربع است.

به عقیده قاطع (اما فرضی) آلان نایت، مورخ مکزیک، تدا اسکاچ‌پل به‌عنوان نظریه پرداز ساختاری افراطی رویدادهای انقلابی مشهور شده و بیشتر به تحلیل نظری «قدرت مرکزی» پرداخته است. (۷۱) چون بحث پایه‌ای او، گاه‌به‌گاه به‌طور گمراه‌کننده‌ای تلخیص شده، در اینجا لازم است به کمک تقسیم‌بندی‌هایی که اسکاچ‌پل در جداولی تنظیم کرده است (۷۲)، بحث او به‌شکلی صحیح‌تر تلخیص شود. بر اثر شرایط توسعه نابرابر تاریخی، اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و رقابت بین دولت‌ها، بعضی دیوان‌سالاری‌های ارضی زیر چرخ‌های انقلاب اجتماعی قربانی شده‌اند. در تحلیل‌های اسکاچ‌پل، دیوان‌سالاری‌های ارضی عامل یا علت دوم به‌شمار می‌آیند، و از جنبه سیاسی شامل نظام‌های سلطنتی مطلقه می‌شوند که تا اندازه‌ای به‌طور دیوان‌سالاری و از طریق مالیات‌گیری اغلب با اقتصاد ارضی عقب‌افتاده‌ای اداره می‌شوند و همواره با تنش‌های بین اجتماع‌های دهقانی و مالکان زمین روبه‌رو هستند. انقلاب‌ها در جامعه‌هایی اتفاق افتاده که خیزش گسترده دهقانی به‌دنبال سقوط یا فلج شدن دولت روی داده است. اینها دو «علت» هستند که اسکاچ‌پل برای انقلاب معرفی می‌کند، اما آن «رویدادها» منشأ ساختاری دارند. دولت‌ها بر اثر فشارهای بین‌المللی که عموماً به‌شکل جنگ (ها) بروز می‌کند، سقوط می‌کنند. این امر همراه با ورشکستگی مالی دولت بر اثر سلطه طبقه مالک در دستگاه اداری است که بالقوه مانعی در برابر اصلاحات مالی / مالیاتی هستند. در روسیه، فشار جنگ جهانی اول آن قدر شدید بود که دولت سقوط کرد، بدون این‌که نیازی به «فلج شدن» آن به‌وسیله مالکان و سردمداران محلی باشد. ببینید اسکاچ‌پل چگونه ادعاها و عوامل «غیرارادی» را در تحلیل خود می‌آورد: بی‌تردید، نه قدرت‌های خارجی و نه طبقات بالای جامعه، خواستار وقوع انقلاب در فرانسه، روسیه و چین بودند، گو این‌که عملکرد آنها خواه‌ناخواه در وقوع انقلاب مؤثر بوده است. حتی قیام‌هایی که ناشی از آرمان‌گرایی‌های نو «ارادی» و هدفدار انقلابیون خودساخته نبوده، باز هم علت‌های ساختاری داشته‌اند، و این علت‌ها مربوط به ترکیب انسجام و خودمختاری دهقانی می‌شود که قبلاً بحث شد. چنانچه این دو دسته علت بنیادی محقق نشود، دیوان‌سالاری ارضی از پایین قربانی انقلاب نمی‌شود و اسکاچ‌پل چنین مقایسه‌هایی را در تحلیل‌های (اغلب فراموش‌شده) خود درباره ژاپن، پروس، آلمان (۱۸۴۸)، انگلستان و روسیه (۱۹۰۵) مفصل دنبال کرده است.

گودوین نیز نظریه‌های ماهرانه و ساختاری دولت-محوری را پرورش داده است که هم جنبش‌های قدرتمند انقلابی را تحلیل می‌کند (که پیش از این بحث شد) و هم به ظهور (یا عدم ظهور) پیامدهای انقلابی می‌پردازد (ر.ک. فصل اول این کتاب). در تبیین‌های او همواره علل زیر دارای نقش عمده هستند: ۱) ساختار ویژه نظام‌های حکومتی؛ ۲) ماهیت اتحاد و اختلاف نخبگان دولتی (گودوین شماره ۱ در شکل ۱.۲). گودوین در جامع‌ترین اثر جدید خود، در مورد چهار انقلاب در جنوب شرقی آسیا، پس از جنگ جهانی دوم (ویتنام، مالایا، اندونزی، و فیلیپین) و چهار

انقلاب در امریکای مرکزی از حدود ۱۹۷۰ به این سو (نیکاراگوئه، گواتمالا، السالوادور، و هندوراس) تحقیق کرده است. در این هشت مورد، عموماً جنبش‌های گسترده انقلابی ضداستعماری یا چپ‌گرا روی داده، اما فقط در مورد نخست هرکدام از این دو گروه، در نهایت انقلاب اجتماعی به‌بار آمده است. وی با دقت به رویدادها و فرایندهای تاریخی توجه داشته و با مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌ها، الگوی قابل قبولی را معرفی می‌کند که طبق آن، نه چندوچون جنبش و نه حضور یا عدم حضور یک عنصر نظامی قوی «خارجی» می‌تواند برای ایجاد انقلاب بسنده باشد. بلکه جنبش‌های انقلابی فقط در دو حالت قدرت گرفته‌اند: یکی زمانی که قدرت‌های استعماری، به‌جای همکاری غیرمستقیم با قدرتمندان محلی، تصمیم گرفته‌اند که مستعمره را خودشان اداره کنند (مثل ویتنام) و دوم، زمانی که جنبش‌های انقلابی امریکای لاتین، به‌جای رویارویی با یک حکومت مردم‌سالار یا دستگاهی غیرشخصی، دیوان‌سالار و اقتدارگرا، با یک حکومت شخصی و موروثی از نوع نوین (یا «سلطنتی») و نظامی به‌شدت اقتدارگرا سروکار داشته‌اند. گودوین و اسکاچ‌پل سپس این بحث را بازتر کرده و با گسترش دادن مقایسه تفاوت‌ها و شباهت‌ها در کشورهای دیگر، یک الگوی منسجم ساختاری را در مورد موانع / امکانات انقلاب معرفی می‌کنند. (۷۳) سرانجام، با وجود توجه دوباره‌ای که گودوین به تحلیل «فرهنگ» نموده و در بررسی ما از انقلاب مورد توجه قرار گرفته است (گودوین شماره ۲ در شکل ۱.۲)، تحلیل نوآورانه او از سرنگونی انقلابی نظام‌های حکومتی در اروپای شرقی، باز هم نگرشی ساختاری دارد که با هوشمندی، تحلیل‌های قبلی خود را گسترش می‌دهد. بحث او به‌ویژه هنگامی قابل توجه است که به بررسی ساختار غیرعادی و پیامدهای «سوسیالیسم نوموروثی» چائوشسکو می‌پردازد، موردی که به انقلاب اجتماعی خشنی در رومانی انجامید، درست برخلاف کشورهای دیگر منطقه که تحول صلح‌آمیزی را پشت‌سر گذاشتند. (۷۴)

من در کار خود، به موازات تحلیل گودوین (و اسکاچ‌پل)، به تحلیل آسیب‌پذیری نظام‌های حکومتی نوموروثی در برابر انقلاب پرداخته‌ام و اصطلاح نه‌چندان دقیق ولی هشداردهنده «مافیاگرایی» را مطرح کرده‌ام. در کتاب چریک‌ها و انقلاب در امریکای لاتین، کار من کمتر از اسکاچ‌پل و گودوین، جنبه خالص اجتماعی (در مقابل فرهنگی) و ساختاری (در مقابل تصادفی) دارد، گرچه هنوز هم در همان «سنت» [ساختاری] جای دارد، ولی آن اصطلاح [مافیاگرایی] هم چندان خام نیست. کتاب من به این دلیل کمتر حالت خالص اجتماعی و ساختاری دارد که برای محرک‌های انقلابی در ایجاد جنبش‌های انقلابی موجود در بسیاری کشورها، نقش مؤثری قائل است. چنین حرکت‌هایی در امریکای لاتین، به‌طور ساختاری از طریق سرنگونی دولت و همراه با انسجام و خودمختاری طبقه پایین صورت نگرفته است (اما همانندی‌های بارزی با تحلیل اسکاچ‌پل از فعالیت حزب کمونیست چین در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ دارد). گرچه جنبش‌ها را نمی‌توان به‌طور کامل تصادفی دانست، چرا که نیروی محرکه شکل‌دهنده جنبش‌ها در یک مقطع تاریخی معین در

امریکای لاتین، یعنی زمانی تحقق یافت که رفتارهای فرهنگی فعالان سیاسی تحصیل کرده دانشگاهی تحت تأثیر انقلاب کوبا بود. (۷۵) نکته مهم‌تر این‌که، جنبش‌ها در حالت کلی و گسترده هم تصادفی نیستند، زیرا قدرت گسترش و رشد آنها به ویژگی‌های ساختاری اجتماع‌های دهقانی بستگی دارد که در جست‌وجوی راهی برای فعال‌شدن هستند، تا به گفته تیلی مبارزان واقعی در برابر دولت شوند، یعنی زمانی که آرمان‌گرایی [ایدئولوژی] مطرح می‌شود، شرط [یا عامل] دهقانی نقش خود را از دست می‌دهد. این تحلیل از سوی دیگر فرهنگی هم هست، زیرا چنین شرطی، مربوط به وجود یا عدم وجود «فرهنگ طغیانگر» در بین گروه‌های دهقانی است. سرانجام در امریکای لاتین، جنبش‌های انقلابی فقط در جایی قدرت گرفتند که جنبش‌های چریکی در برابر رژیم‌های مافیایی باتیستا در کوبا و سوموزا در نیکاراگوئه مقاومت کردند و نیروی نظامی ایالات متحده حمایت خود را از این رژیم‌ها قطع کرد. همچنین، تحلیل جبری بولین - که به آن تحلیل کیفی مقایسه‌ای (QCA) ^۱ می‌گویند - از شرایط ایجاد انقلاب (یا عدم ایجاد آن)، نشان می‌دهد که اگر هر یک از این شرایط به‌تنهایی در نظر گرفته شود، نه نوع نظام حکومتی و فعالیت چریکی و حمایت پرتوان دهقانی از چریک‌ها و قدرت نظامی، و نه میزان حمایت نظامی خارجی [از دولت] می‌تواند چنین نتایجی را به‌بار آورد. (۷۶)

جان فورن مقاله مفصلی در این کتاب ارائه داده است تا انقلاب اجتماعی، انقلاب ضداستعماری، انقلاب معکوس، انقلاب نافرجام (مثلاً در السالوادور)، انقلاب سیاسی (مثلاً در چین، ۱۹۱۱)، و فقدان انقلاب را شرح دهد. مطالعات مربوط به موارد منفی، که شامل حالت فقدان انقلاب هم می‌شود، بحث‌های او را تقویت می‌کند. دیدگاه فورن بیشتر ساختاری است، زیرا مثل گودوین و من، به انواع نظام‌های شخصی - اقتدارگرا توجه داشته است، همچنین به نوع ساختاری انقلاب به‌عنوان «توسعه وابسته» نظر دارد. اما سپس، تحلیل او به‌سوی مقوله فرهنگ و تصادف (در شکل ۱.۲). گرایش پیدا می‌کند، زیرا موضوع «فرهنگ‌های سیاسی مقاومت» و نیز بروز فرایندهایی (که تا اندازه‌ای هم ساختاری هستند) از قبیل کساد اقتصادی و فرصت‌های باز نظام جهانی را هم در نظر می‌گیرد. (۷۷)

نظریه‌های ساختاری و تحول‌های پس از انقلاب

چنانکه گفته شد، مکتب فرهنگی فرانسه توجه خود را به رویدادهایی معطوف داشته که پس از سقوط دولت به‌وقوع پیوسته است، و نیز اشاره شد که این به سهم خود یک تصمیم‌گیری راهبردی نظری است. هر دانش‌پژوهی هم که تاکنون شیفته امپریالیسم نظری تبیین‌های خالص جامعه‌شناختی

نبوده است، به سوی نمایش‌های خالص‌گزینه‌ها، کنش‌ها و رویدادهای انقلابی کشیده می‌شود، گویی می‌خواهد دنیا را زیر و رو کند. تا انقلاب اکتبر، چه کسی می‌توانست به دنبال اتومبیل درستهٔ لنین که عازم ایستگاه فنلاند بود نرود و تحت تأثیر تهدیدهای بی‌امان او نسبت به حکومت کرنسکی^۱ و رفقاییش قرار نگیرد؟ چه کسی، با هر نوع جهت‌گیری سیاسی، می‌توانست تحت تأثیر راهپیمایی طولانی مائو در سرتاسر چین و سپس اقدام او در جنبش انقلابی روستاییان قرار نگیرد؟ از این رو است که دعوت ویلیام سیوول به بازگشت به مطالعهٔ داستانی انقلاب، یا علاقهٔ شدید لنین هانت به شعرسرایی دربارهٔ تصورات و زبان انقلابی نفوذ زیادی دارد، و همین نیرو بود که بسیاری از ما را از آغاز به مطالعهٔ انقلاب علاقه‌مند کرد.

بدیهی است نظریه‌های ساختاری در تبیین جهت‌گیری و بافت تغییرات اجتماعی و سیاست‌گذاری‌های دوران پس از انقلاب، وظیفهٔ مشکل‌تری دارند. می‌توان در این باره از آثار متقدم، که اکنون تحت عنوان رویکرد «تاریخ طبیعی» انقلاب دسته‌بندی می‌شود کمک گرفت - کمکی بی‌واسطه از منابعی که کمتر به آنها مراجعه می‌شود. یکی از آنها کالبدشکافی انقلاب اثر کرین بریتون است که نخستین بار در سال ۱۹۳۸ منتشر شد. (۷۸) کار بریتون را بسیاری از کارشناسان، بررسی و نقد کرده‌اند (۷۹)، ولی این آثار انتقادی، عناصری را به فراموشی سپرده‌اند که نه تنها برای بنانهادن یک تبیین نظری تأثیر عمده دارند، بلکه از لحاظ نقد جهت‌گیری‌های «فرهنگ‌گرایی» و بازگشت به متون داستانی ملی و فرایندهای انقلابی سودمند هستند.

با وجود این که نقدهایی از سوی صاحب‌نظران اجتماعی بر کتاب بریتون شده و آن را «بسیار تاریخی» دانسته‌اند (۸۰)، اما نفوذ گستردهٔ وی (همچنین جورج پتی و لایفورد ادواردز^۲) به این خاطر بوده است که بررسی خود را با توجه به وقایع تاریخی چندین انقلاب شروع کرده و از بین آنها، فرایندهای موازی انقلابی را تشخیص داده‌اند، مثلاً بریتون چنین شرح می‌دهد که پس از سرنگونی نظام حکومتی گذشته (۱) گرایش میانه‌رو (در میان گرایش‌های مخالف دولت) می‌خواهد که قدرت را در کوتاه‌مدت به دست آورد، اما در برابر مخالفت نیروهای چپ قدرتمند قرار می‌گیرد؛ (۲) به حضور وضعیت قدرت دوگانه در فضای رقابت حکومتی تن می‌دهد؛ (۳) سپس نوبت به کودتای افراطیون می‌رسد؛ (۴) منجر به استقرار حکومت اقتدارگرا (دوران بگیر و ببند) می‌شود و در نهایت جامعه با فرسودگی به سوی (۵) دوران «ترمیدور»^۳ یا فروخفتن جوشش انقلابی تحت سلطهٔ دیکتاتوری (ولو آرام) می‌رود. (۸۱) اگر بپذیریم که بریتون از این طریق الگوهای موازی گسترده‌ای را مطرح می‌کند، او به این ترتیب، «حالت کلی» ای را که سیوول و دیگران در مقابله با تبیین‌های کلی

۱. Kerensky، الکساندر فتودورویچ کرنسکی، نخست‌وزیر حکومت موقت روسیه تا سرنگونی حکومت وی به دست بلشویک‌ها به رهبری لنین در اکتبر ۱۹۱۷.

ارائه داده‌اند بی‌اهمیت نشان می‌دهد.

دو مورد آموزنده را می‌توان در اینجا ذکر کرد: یکی اثر روشنگر لین هانت است و این بحث را مطرح می‌کند که سرایت «توطئه» در فعالیت‌های انقلابی فرانسه، منجر به شکل‌گیری «علائق» توطئه‌گری در بین ضدانقلابیون شد تا به این وسیله عملکرد انقلاب را خنثی کنند. خانم هانت سپس این وضعیت را با مبارزه هشداردهنده عمومی ارتباط می‌دهد که بعداً به صورت ترورهای افسارگسیخته روپیری درآمد. [در سده بیستم] چنین وضعیت‌هایی در تاریخ فعالیت‌های استالینی و مائویی، برای ریشه‌کن کردن دشمنان خود از جامعه، به‌حدی علنی بوده است که ذکر آن نه چندان سودمند است و نه نیاز به ارائه سند و مدرک دارد. همچنین می‌توان الگوی مشابهی را در انقلاب اولیه انگلستان مشاهده کرد که همراه با جنگ‌های داخلی بین تندروان و میانه‌روها بود و قبضه کردن قدرت به وسیله تندروان و خارج کردن آن از دست میانه‌روها را به همراه داشت. همچنین ترورها (از جمله اقدام‌های کرامول علیه ایرلندی‌ها) و کوشش برای از میان برداشتن حتی آن دسته از چپ‌های افراطی که نتوانستند خود را با شرایط جدید وفق دهند (از قبیل دیگرها^۱ و کواکرها^۲) و نیز تمرکز قدرت، همراه با ترور، به وسیله اقتدار شدیداً تمرکزگرای جدید کرامول و شورای ارتش، از جنبه‌های بارز آن بود.

مورد دوم، اثر ویلیام سیوول است که بحث اهمیت عظیم ایدئولوژی را در به‌وجود آوردن جنبه‌های منحصربه‌فرد انقلاب فرانسه مطرح می‌کند. وی به ایدئولوژی‌های رایج دوران نظام حکومتی قبلی و نیز گروه‌های انقلابی اشاره کرده تا بداند آیا اینها منحصر به فرانسه بوده‌اند؟ گو این‌که چنین الگویی در رساله قدیمی بریتون، که بیش از نیم قرن از عمر آن می‌گذرد، به‌صورتی منسجم بررسی شده است. سیوول در بحثی درباره «بازسازی ایدئولوژیک زندگی اجتماعی» با علاقه زیاد به تشریح نظام متری [دهمی] و به تقویم جدید فرانسه می‌پردازد. (۸۲) ولی بریتون در سال ۱۹۳۸، بحث «جنون انقلابی تغییر نام‌گذاری» را با ظرافت مطرح نموده و هم‌صدا با نویسندگان یک قرن گذشته – مانند توکویل – یادآوری می‌کند که تغییرات ناشی از آرمان‌گرایی، جزء جدایی‌ناپذیر تمرکز قدرت بوده که همیشه به دنبال هر انقلاب صورت گرفته و تا وقوع رویدادهای ۱۹۸۹ اروپای شرقی تکرار شده است. (۸۳) اگر کتاب سیوول را در مقایسه تطبیقی با کتاب بریتون قرار دهیم، تجربه مهمی به دست می‌آوریم: بریتون موارد مشابه بسیاری را مشاهده می‌کند، درحالی‌که سیوول فقط آنها را خلاقیت آرمان‌گرایانه، عمل نوگرا، و بی‌همتا «می‌بیند». بریتون به ده‌ها رویداد موازی در دوران قبل و بعد از انقلاب فرانسه استناد می‌کند. بریتون با منتزع کردن خصایص زیان‌مندی، قراین و محتوای خاص امور، به این نتیجه می‌رسد، درحالی‌که هنوز [به گفته خودش] به آنها اشاره می‌کند.

چنین تلاش‌های علمی را می‌توان به‌مثابه محدودهٔ یک تحلیل توأم با گمان [علمی] تلقی کرد، نه یک متن توصیفی ساده و داستانی.

به این ترتیب، بریتون اهرمی [یا گوه‌ای] از «تعمیم‌های تجربی» فراهم می‌کند تا دری را بگشاید که دانشوران دیدگاه «بی‌همتایی- فرهنگی- ایدئولوژیکی» کوشیده‌اند بر روی خود ببندند تا از ویروس نظریهٔ عمومی مصون باشند. اریک سلین، با وجود تأیید نظریه‌های فرهنگ و کارگزاری خودش، در کتاب انقلاب‌های نوین در امریکای لاتین کمابیش کاری مانند بریتون انجام می‌دهد. وی محتوای ویژهٔ سیاست‌گذاری‌های انقلابی در بولیوی، کوبا، نیکاراگوئه، و گرنادا را انتزاع کرده و پیشنهاد می‌کند سیاست‌هایی که این نظام‌ها دنبال کرده‌اند را می‌توان به کمک دو رهنمود انسجام‌بخشی (از طریق گسترش حمایت متقابل نظام و مردم) و نهادی‌کردن (شکل‌دادن سازمان دولت جدید) درک کرد. وی می‌کوشد تا در دام این یا آن تفکر نیفتد چون می‌خواهد موقعیت هر رژیم را به‌طور مستقیم تحت‌تأثیر یکی از این دو اندیشه ارزیابی کند، و این موقعیت‌ها را به میزان کمی یا زیادی توانایی در انسجام‌بخشی و نهادی‌کردن در درون نظام جدید حکومتی نسبت می‌دهد. برخلاف این انتزاع‌ها، سلین خودش را مستقیماً با رویدادهای هر ملت [مورد مطالعه] درگیر می‌کند و به‌قوت استدلال می‌کند که ما سیاست‌گذاران و سیاست‌گزینی‌ها را جدی می‌گیریم.

فورست کلبرن در کتاب گرایش انقلابی در کشورهای فقیر، با بریتون و نظریه‌پردازان ساختاری نزدیکی بیشتری دارد. وی با تأکید بر این‌که آرمان‌های سوسیالیستی رهبران انقلابی جدید، نمی‌توانند موارد بنیادی مثل ساختارهای اقتصادی داخلی و بین‌المللی، جنگ‌ها و تهاجم‌ها، تأسیس دولت‌های جدید (مثل سلین) و ادارهٔ امور ملی را نادیده بگیرند، جنبه‌های معمایی دنیای سیاسی انقلابی پس از جنگ را مطرح می‌کند. به نظر او، در این جهان طرح‌های آرمانی (و شاید اجتناب‌ناپذیر) سوسیالیستی/کمونیستی گسترده، برای حل چنین معماهایی همواره با موانع ساختاری (و نسبتاً غیرقابل رفع) برخورد می‌کنند و در رسیدن به هدف‌های گسترده‌تر باز می‌مانند. کلبرن که ما را به مطالعهٔ دقیق‌تر سیاست‌های انقلاب توصیه می‌کند، کامل‌تر از هر دانش‌پژوه دیگری، ثابت می‌کند که رفع موانع ساختاری پی‌ریزی سوسیالیسم را نمی‌توان با طرفداری افراطی از ایدئولوژی‌ها (یا فقط با تغییر نام آنها) آرزو کرد.

جای تعجب است، کلبرن که در این کتاب مدعی وابستگی خود به مکتب فرهنگی فرانسوی شد، به‌جای آن به توصیف محدودیت‌های ایدئولوژی در انقلاب می‌پردازد، و عجیب‌تر این‌که کار خود را با اثر اسکاچ‌پل مقایسه می‌کند. اسکاچ‌پل با عباراتی شبیه بحث کلبرن، می‌کوشد تا پیامدهای متفاوت انقلاب روسیه و چین را بازشناسد و به‌سرعت نتیجه‌گیری می‌کند که «گزینه‌های رهبری برای تبیین این ناهمگونی‌ها کافی نیست» و نمی‌کوشد تا علل ناهمگونی این پیامدها را در «میراث ساختاری نظام حکومتی قبلی» جست‌وجو کند. (۸۴) این پیامدها، صرفاً شکل‌گیری نظام‌های

حکومتی کمونیستی در این دو کشور نیست، بلکه منظور تفاوت‌های بارزی است که بین تأکید دولت شوروی بر صنعتی‌شدن همراه با توسعه شهرنشینی، به اتکای اضافه‌تولید جامعه دهقانی، و توجه دولت چین از ۱۹۵۸ به کشاورزی، صنایع سبک و سیاست برابری‌خواهی و گرایش آشکار به مردم روستایی وجود دارد. وی این تفاوت‌ها را به کمک تفاوت‌های ساختاری تبیین می‌کند که حاکمان جدید انقلابی با آن روبه‌رو هستند و عبارت‌اند از: (۱) سطح بالای توسعه شهری و صنعتی و راه‌آهن پیشرفته روسیه؛ (۲) کنترل بیشتر حکومت مرکزی بر زندگی اقتصادی و انسجام بیشتر روستایی در روسیه قبل از انقلاب در برابر سست‌شدن اقتدار مرکزی و ساختاری-اجتماعی فراگیر در روستاها که عمدتاً پیش از انقلاب در چین وجود داشته است؛ و (۳) بلشویک‌های روسی از طریق به حرکت درآمدن طبقه کارگر شهرنشین و با حمایت کمی از روستاییان بر سر کار آمدند، درحالی‌که برخلاف آن در چین، ارتش سرخ به اتکای حمایت روستاییان از راهپیمایی بزرگ، رشد پیدا کرد. این شرایط ساختاری و فرایندی (به حرکت درآوردن مجدد مردم) برای حاکمان جدید، هم فرصت‌ها و هم موانعی فراهم کرد که آنها می‌بایست با موانع مبارزه و با فرصت‌ها خود را سازگار می‌کردند. جالب توجه این‌که اسکاچ‌پل بسیار بیشتر از کلبرن و حتی سلین به تفاوت سیاست‌های حاکمان جدید توجه داشته و به روشنی تأکید می‌کند که باید این سیاست‌گذاری‌ها، در فراسوی اصطلاحات آرمان‌گرایانه دیده شوند. پس از بررسی وسیع ما از «جهش عظیم به جلو» و «انقلاب فرهنگی» [در چین]، و سپس سیاست مئا کولپا^۱ یا بازگشت سنگین از آن سیاست‌گذاری‌ها تقریباً از سال ۱۹۷۸ به این سو، شاید این پیشنهاد اسکاچ‌پل زیر سؤال برود که می‌خواست به جای تأکید بر شباهت‌ها، تمایز گسترده بین این دو روند تاریخی را آشکار کند، درست همان‌طور که نقادان محافظه‌کار از آغاز چنین موضعی داشتند. با وجود این، تفاوت‌های اساسی که گاه‌به‌گاه بین آنها وجود داشته است قابل انکار نیست، و اسکاچ‌پل قویاً عقیده دارد که گزینه‌های آرمان‌گرایانه، نیروی محرک قاطعی برای تبیین این تفاوت‌ها نبوده است. در کارهای اخیر که جان فورن و جف گودوین، در تشریح رویدادهای پس از انقلاب در ایران و نیکاراگوئه انجام داده‌اند، رویکرد مشابهی چه از لحاظ روش و چه محتوا، دنبال شده است. (۸۵)

سرانجام، سوزان اکستاین برای مدتی، کوشش گسترده‌ای در تحلیل ساختاری تأثیر انقلاب بر زندگی مردم امریکای لاتین داشته است. وی در آثار خود، با توجهی دقیق و خستگی‌ناپذیر، به تفصیل و با روش تطبیقی گسترده، به مطالعه پیامدهای انقلاب در جامعه‌هایی پرداخته که انقلاب کرده‌اند. (۸۶) اکستاین در مقاله‌ای تبیینی، مدل تحلیلی چشمگیری را به کار برده تا دستاوردهای مثبت پس از انقلاب را در مکزیک، بولیوی، کوبا، و پرو بررسی کند، و این کشورها را با موارد متناظری

۱. mea culpa، به زبان اسپانیولی یعنی «من بی‌گناهم»، و هرچه انجام داده‌ام به نیت حق و حقیقت بوده است.

که در آنها انقلاب روی نداده است (به ترتیب) برزیل، اکوادور، جمهوری دومینیکن، و کلمبیا مقایسه می‌کند. سپس به تجزیه و تحلیل داده‌هایی می‌پردازد، تا با توجه به نحوه توزیع زمین، توزیع درآمد، وضعیت بهداشت و تغذیه، شرایط تاریخی-ساختاری گوناگونی را بازشناسی کند که در کیفیت عملکرد [انقلاب] مؤثر بوده‌اند. آن جنبه‌ها و شرایط عبارت‌اند از: بود یا نبود انقلاب، وضعیت کشور (نوع وابستگی) در اقتصاد جهانی، مبانی طبقه‌ای قیام مردم، نوع انقلاب از بالا (فقط پرو) یا از پایین، انقلابی که به استقرار سوسیالیسم (فقط کوبا) انجامیده یا در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری صورت پذیرفته، وضع مالکیت دولتی یا خصوصی پس از انقلاب، عصر تاریخی و چگونگی سیر زمانی انقلاب. تحلیل و برداشت‌های او آن‌چنان دقیق است که به سختی می‌توان نتیجه‌گیری او را رد کرد (مگر این‌که کسی بخواهد بعضی تغییرات آماری کوتاه‌مدت آن را به نقد بکشد که در این صورت، برداشت متفاوتی از مقاله خواهد شد). نتیجه‌گیری‌های او گسترده و پیچیده است و از هیچ فرضیه‌ای، پیشاپیش و بدون تجزیه و تحلیل داده‌ها دفاع نکرده است. گذشته از این‌گونه تشریح، این مقاله و مجموعه آثار او دربارهٔ انقلاب، حامل این پیام است که همهٔ انقلاب‌ها، به اقتضای توانایی‌شان در بهسازی جامعه، با موانع ساختاری واقعی روبه‌رو می‌شوند، ولی در عین حال برخی تحولات اجتماعی در پی دارند که به سختی ممکن است وضع سابق برگشت نماید. (۸۷)

نتیجه‌گیری

از آنجا که همواره می‌خواهیم از بحثی که می‌شود نتیجه‌ای به دست آید، لازم می‌دانم به نکات اصلی بحث، نگاه دوباره‌ای بیندازیم. کافی است مانند مارک تواین بگوییم در گزاره‌های مربوط به مرگ «نظریه‌پردازی ساختاری» انقلاب، و در رویارویی با فرایند ناب یا نظریهٔ فرهنگ-کارگزاری، عموماً گزاره‌گویی شده است. همچنین یکی از مزایای روش‌شناختی نظریه‌پردازی دقیق ساختاری، در تحلیل موارد منفی مشاهده می‌شود، چنانکه در بحث آگاهی‌دهندهٔ اکستاین آمده است، گو این‌که در آثار برینگتون مور، اسکاچ‌پل، گلدستون، گودوین، فورن و خود من هم می‌توان این موارد را مطالعه کرد. نظریه‌ها و نظریه‌پردازی‌هایی که از پرداختن به ویژگی‌های رویدادهای انقلابی یک ملت در نظریه‌پردازی عمومی، دوری می‌گزینند، از نظر اعتبار علمی، خود را به مباحث بی‌حاصلی مشغول می‌کنند. هنگامی که داده‌ها و رویدادهای اجتماعی معینی را برای مطالعه برمی‌گزینیم و مفاهیمی را برای بحث در این باره پیش می‌گیریم، به کار نظریه پرداخته‌ایم. فقط زمانی که به تشریح داستانی-مرحله‌ای چنین رویدادهایی می‌پردازیم، که شامل روال‌های منظم علی است، به صورت بسیار مشخص‌تر به نظریه‌پردازی روی آورده‌ایم. بنابراین، حتی زمانی که به مضرات نظریه اشاره می‌کنیم، که در نوشته‌های دیگران آمده است، باز هم نظریه‌پردازی می‌کنیم. چنانکه جان مینارد کینز گفته است، پژوهندگانی که فکر می‌کنند خود را از فلسفه (بخوانید نظریهٔ ساختاری) رها کرده‌اند، در

همان حال خود را برده بعضی فلاسفه قبل می‌کنند. (۸۸)

همچنین حقیقت این است که دیدگاه‌های «فرهنگی» ملی خاص در باب انقلاب، تقریباً به حل مطمئن مسئله خود نخواهد رسید، زیرا همواره $n=1$ است [هر مورد فرهنگی، خاص و یگانه است]. در این صورت، یک نظریه‌پرداز انقلاب فرانسه، فقط می‌تواند درباره «فرانسوی بودن» انقلاب فرانسه ما را آگاه کند، به همان‌گونه که یک نظریه‌پرداز فرهنگ انگلیس، می‌تواند ویژگی‌های «انگلیسی وار» انقلاب انگلیس در دهه ۱۶۴۰ را درک کند. (۸۹) اما ویژگی‌های خاص «فرهنگی» مردم یا انقلابیون، به سختی می‌تواند بیانگر این باشد که چرا انقلاب در جایی روی می‌دهد و در جای دیگر روی نمی‌دهد، یا چرا در یک زمان اتفاق می‌افتد و در زمانی دیگر خیر. زیرا روشن است که در کلیت رده‌بندی انواع فرهنگ‌ها تغییرات زیادی وجود دارد و کمتر می‌توان برای پرسش‌های مهم درباره تکرار منظم رویدادها، زمینه‌های متفاوت فرهنگی نارضایتی‌های عمومی، خیزش طبقه پایین، و تغییرات انقلابی - اجتماعی قدرت، پاسخی پیدا کرد. به این دلایل، نظریه‌های ساختاری - فرایندی، هنوز هم تا مدت‌ها، بهترین راهنمای موجود است.

با وجود این، توانایی‌های نظریه فرهنگ - کارگزاری، در درک عمیق‌تر تأثیر جنبش‌های آگاهانه، آرمان‌گرایی‌های جدید، و حتی سیاست‌گذاری‌های همگرا و واگرا از سوی نظام‌های حکومتی پس از انقلاب، قابل توجه است. البته نظریه‌های افرادی مانند جک گلدستون، با امتیازهایی که دارند، می‌توانند عمیقاً به درک بعضی وضعیت‌های ساختاری - تاریخی کمک کنند، زیرا در آنها چنین آرمان‌هایی برای بازسازی جامعه، قدرت یافته است. (۹۰) در همین زمینه است که گلدستون و فورست کلبرن، هر دو نظریه‌پرداز که بر ارزش دیدگاه‌های فرهنگی در سیاست‌گذاری‌های پس از انقلاب تأکید دارند، در پایان به موانع ساختاری که در مسیر چنین سیاست‌گذاری‌هایی وجود دارد، رسیده‌اند. هنگامی که جنبه‌های موازی انقلاب‌ها که به وسیله بریتون معرفی شده، یا ناهمگرایی بین روسیه و چین که اسکاچ‌پل مطرح کرده، و دستاوردهای اقتصادی - اجتماعی - و محدودیت آنها - را که اکستاین در انقلاب‌های امریکای لاتین دیده، بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که آن موانع ساختاری چه وزنی پیدا می‌کنند. در اینجا باید گفت که نظریه‌های ساختاری و جنبه‌های تحلیلی آنها، صرف‌نظر از حساسیتی که به وسیله نقادان آنها برانگیخته شده، احتمالاً هنوز هم می‌توانند بحث فضای اجتماعی دوران پس از انقلاب را گسترش دهند و مورد استفاده قرار گیرند.

یادداشت‌ها

۱. به‌عنوان یکی از موارد شاخص و استثنائاً راهگشا در متون پسانوگرایی، ر.ک. به:
Pauline Marie Rosenau, *Post-Modernism and the Social Sciences* (Princeton: Princeton University Press, 1992).
دربارهٔ محدودیت‌های برداشت‌گرایی، هنوز هم مقالهٔ زیر از روشن‌ترین بیان در این زمینه برخوردار است:
Robert K. Merton, "Insiders and Outsiders: A Chapter in the Sociology of Knowledge," pp. 9–47 in *American Journal of Sociology*, vol. 78, no. 1 (July 1972).
برای مطالعه دربارهٔ چپ‌گرایی روشنفکران و دلمشغولی مشروط آنها به‌طور ساختاری در گفتمان، ر.ک.: اثر کلاسیک زیر:
Alvin W. Gouldner, *The Future of Intellectuals and the Rise of the New Class* (New York).
در ارتباط با آثاری که به‌طور نقادانه به شالوده‌ریزی اجتماعی نظریه‌پردازان (پسانوگر) معاصر پرداخته‌اند، ر.ک. به:
David Lehman, *Signs of the Times: Deconstruction and the Fall of Paul de Man* (New York: Poseidon, 1991), chapter three; Ernest Gellner, *Postmodernism, Reason, and Religion* (London: Routledge, 1992), pp. 29–49.
2. George C. Homans, "Bringing Men Back In," *American Sociological Review*, vol. 29, no. 6, 1964, pp. 809–18.
3. T. P. Wickham-Crowley, *Exploring Revolution: Essays in Latin American Insurgency and Revolutionary Theory* (Armonk: M.E. Sharpe, 1991), pp. 176–180.
۴. می‌دانیم که نخستین مبنای تمایز این دو واژه، کشش‌های نظری بین دو قطب نظم و کنش است، که جفری الکساندر در دو منبع زیر بر آن تأکید داشته است:
Jeffrey C. Alexander, *Theoretical Logic in Sociology*, 4 vols. (Berkeley: University of California Press, 1983), and *Twenty Lectures: Sociological Theory Since World War II* (New York: Columbia University Press, 1987).
من با نظر الکساندر موافق نیستم و فکر می‌کنم اینها رویکردهای متفاوتی نیستند، بلکه شاید بتوان آنها را فقط به‌عنوان «پیش‌فرض» در نظر داشت. تصور من بر این است که نویسندگان این مباحث، فرض‌هایی را برای تبیین پدیدهٔ انقلاب به آزمون می‌برند، از این‌رو به‌طور اصولی امکان ابطال آنها هم وجود دارد.
5. Theda Skocpol, *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).
[این کتاب توسط آقای مجید روئین‌تن به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات سروش در سال ۱۳۷۶ منتشر شده است].

۶. برای مطالعه دربارهٔ اختلاف نظر آنها، ر.ک. به:

William H. Sewell, Jr., "Ideologies and Social Revolutions: Reflections on the French Case," *Journal of Modern History*, vol. 57, no. 1, 1985, pp. 57–85.

Lynn Hunt, *Politics, Culture, and Class in the French Revolution* (Berkeley: University of California Press, 1984).

چهار فصل از شش فصل کتاب خانم هانت در زمینه‌های مختلف گفت‌وگو می‌کند، ولی همهٔ آنها بحثی ساختاری هستند و عنوان این قسمت: «جامعه‌شناسی سیاست» گویای جهت‌گیری ساختاری آن است. نویسندگان دیگری که از همین جرگه هستند عبارت‌اند از: رابرت دارنتون (R. Darnton)، سیمون شاما (S. Schama) و فرانسوا فوره (F. Furet).

7. Eric R. Selbin, *Modern Latin American Revolutions* (Boulder: Westview Press, 1993); Forrest D. Colburn, *The Vogue of Revolution in Poor Countries* (Princeton: Princeton University Press, 1994).

8. Jack Goldstone, *Revolution and Rebellion in the Early Modern World* (Berkeley: University of California Press, 1991).

فصل پنجم کتاب فوق، به‌لحاظ معرفی گلدستون (بعد). جف گودوین پایان‌نامهٔ دکترای خود را در دانشگاه هاروارد به راهنمایی اسکاچ‌پل گذراند، و پایان‌نامهٔ او ترکیبی از تحلیل‌های دولت-محوری را با نظریهٔ ساختاری روشنی در زمینهٔ شکست و موفقیت انقلابی دنبال کرد. مقایسه کنید پایان‌نامهٔ دکترای او با عنوان «دولت‌ها و انقلاب‌ها در کشورهای جهان سوم: تحلیلی مقایسه‌ای» که در سال ۱۹۸۸ در دانشگاه هاروارد انجام شد، و سپس مقالهٔ او با عنوان «استعمارگرایی و انقلاب در آسیای جنوب شرقی: تحلیلی مقایسه‌ای» در منبع زیر:

Terry Boswell, ed., *Revolution in the World System* (Westport: Greenwood Press, 1989), and J. Goodwin and T. Skocpol, "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World: A Comparative Analysis," *Politics and Society*, vol. 17, no. 4, 1989, pp. 489–509.

همهٔ این کارها استدلال روشنی است برای این‌که ما گودوین ۱ را در شکل ۱۰۲ جایگزین کنیم. اما مقالهٔ اخیر وی نمونهٔ روشنی از تحلیل فرهنگی مطالعهٔ انقلاب است:

J. Goodwin, "The New Sociology of Revolutions," *Theory and Society*, vol. 23, no. 6, 1994, pp. 731–766.

این مقاله باعث شد که او را در جایی دیگر هم جایگزین کنیم: «گودوین ۲».

9. Theda Skocpol, "Cultural Idioms and Political Ideologies in the Revolutionary Reconstruction of State Power: A Rejoinder to Sewell," pp. 86–96 in *Journal of Modern History*, vol. 57, no. 1 (March 1985), pp. 88–92.

استفادهٔ سیوول از «ایدئولوژی»، نتیجهٔ نفوذ دیدگاه کلیفورد گیرتز بر فرهنگ/ایدئولوژی است. تعریف

لویی آلتوسر فیلسوف مارکسیست از ایدئولوژی، در جهت تعریف معیاری جامعه‌شناختی از فرهنگ نیز به همین‌گونه است. در هردو مورد، چنین تعریفی از ایدئولوژی، فقط باعث آشفتگی پایان‌ناپذیر در تبادل نظر بین نظریه‌پردازانی می‌شود که دو معنای جزئی و گسترده از ایدئولوژی را با هم می‌آمیزند. برای مطالعه تعریف آلتوسر از ایدئولوژی (بخوانید: فرهنگ)، ر.ک. به:

Alex Callinicos, *Althusser's Marxism* (London: Pluto Press, 1976), pp. 60–6; see also Clifford Geertz, "Ideology as a Cultural System," pp. 193–233 in his *The Interpretation of Cultures* (New York: Basic Books, 1973).

۱۰. برای بررسی عمده درباره سنت، ر.ک. به:

Eric R. Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century* (New York: Harper & Row, 1969), chapter 7, especially 293–6; James Scott, "Hegemony and the Peasantry," in *Politics and Society*, vol. 7, no. 3 (1977), pp. 267–96, and *The Moral Economy of the Peasant* (New Haven: Yale University Press, 1976).

منبع اخیر درباره عمده‌ترین پایه‌های درک جنبه‌های اقتصادی فرهنگ روستایی بحث می‌کند. برای اطلاع بیشتر درباره رویدادهای انقلاب در روستاهای فرانسه، ر.ک. به:

Skocpol, *States and Social Revolutions*, especially 114, 118–28; Barrington Moore, *Social Origins of Dictatorship and Democracy* (Boston: Beacon Press, 1966), pp. 70–101 (especially on tensions between the aims of the urban sans-culottes and the peasants); and Victor V. Magagna, *Communities of Grain: Rural Rebellion in Comparative Perspective* (Ithaca: Cornell University Press, 1991), chapter five and *passim*.

11. Barrington Moore, Jr., *Injustice: The Social Bases of Obedience and Revolt* (White Plains: M. E. Sharpe, 1978), chapter ten.

12. Skocpol, "Cultural Idioms," pp. 86–7; my emphasis.

13. Theda Skocpol, "Reconsidering the French Revolution in World-Historical Perspective," pp. 53–70 in *Social Research*, vol. 56, no. 1 (Spring 1989).

برای مطالعه بیشتر درباره موضوع بسیج برای جنگ نیز ر.ک. به:

Theda Skocpol, "Social Revolutions and Mass Military Mobilization," *World Politics*, vol. 40, no. 2, 1988, pp. 147–168.

۱۴. در اینجا من ترجیح می‌دهم «بخوانم»، تحلیل‌های ساختاری «در» سبک بیانی اسکاچ‌پل، که تصور می‌کنم با دیدگاه وی در این بحث و در آثار دیگر او سازگاری دارد.

۱۵. ر.ک.: فصل پنجم کتاب گلدستون (*Revolution and Rebellion*)؛

Theda Skocpol, *Social Revolutions in the Modern World* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994), p. 336.

16. Robert K. Merton, "Three Fragments from a Sociologist's Notebooks: Establishing the Phenomenon, Specified Ignorance, and Strategic Research Materials," in *Annual Review of Sociology*, vol. 13 (1987), pp. 1–28.
۱۷. یک اثر مهم که دیدگاه مرا متبلور [تلخیص و تعبیر؟] کرده، سوئیدلر است (گرچه نظم مطلوبی ندارد): Ann Swidler, "Culture in Action: Symbols and Strategies," pp. 273–86 in *American Sociological Review*, vol. 51, no. 2 (April 1986);
- گرچه سوئیدلر دیدگاهی کاملاً عملی‌ای از فرهنگ به کار گرفته و پردازش می‌کند و آن را به صورت یک جعبه ابزار می‌نمایاند، ولی فرهنگ را به نحوی دقیق، آن‌چنان‌که در بیشتر الگوهای زندگی باثبات دیده می‌شود، از «فهم عامه» و از «سنت» جدا ساخته و این دو را از «ایدئولوژی» متمایز می‌کند، زیرا ایدئولوژی می‌تواند در زندگی، بی‌ثباتی ایجاد کند، و سپس آن را همچنان نگه دارد. اما برخلاف نظریه‌پردازانی مثل خودش، سوئیدلر باب این بحث را باز می‌گذارد: آیا چنین ایدئولوژی‌هایی آگاهانه ایجاد شده‌اند و به صورت شکلی از فرهنگ درمی‌آیند و باعث «ثبات» بیشتر می‌شوند یا خیر (صص ۲۸۰–۲۸۱)؟ فروانداختن چنین گونه‌هایی در «ایدئولوژی» مثل آلتوسر، کاری بیهوده برای یک تحلیل‌گر دقیق است. بحث سوئیدلر کاملاً همسو با تمایزی است که اسکاچ‌پل بین «اصطلاح‌های فرهنگی» و «ایدئولوژی» مطرح می‌کند.
۱۸. ر.ک.: اسکاچ‌پل، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، بخش دوم، انکار تأثیر قطعی رهبری سیاسی و ایدئولوژی را به عنوان عاملی مستقل، اعلام می‌کند (صص ۱۶۴–۱۷۱) و همچنین ر.ک.: اثر قبلی او و منابع زیر:
- Skocpol, "Old Regime Legacies and Communist Revolutions in Russia and China," pp. 284–315 in *Social Forces*, vol. 55, no. 2 (December 1976). See also Susan Eckstein, "The Impact of Revolution on Social Welfare in Latin America," pp. 43–94 in *Theory and Society*, vol. 11 (1982), and "The Impact of the Cuban Revolution: A Comparative Perspective," pp. 503–34 in *Comparative Studies in Society and History*, vol. 28 (July 1986).
۱۹. به عنوان دیدگاهی مشابه، ر.ک. به: Goldstone, *Revolution and Rebellion*, pp. 50–60؛ همچنین برای رد گفته سیوول و انتقادهای بعدی، ر.ک. به:
- Skocpol, *Social Revolutions in the Modern World*, pp. 326–34.
۲۰. می‌توان این شبکه تقسیم‌بندی را برعکس کرد. در هر صورت، من خودم به عنوان یک نظریه‌پرداز ساختارگرا ترجیح می‌دهم در ربع بالایی - سمت راست قرار بگیرم، جایی که علم جبر از همه بی‌ابهام‌تر است.
21. Skocpol, *States and Social Revolutions*, pp. 114–15, and her "What Makes Peasants Revolutionary?" pp. 351–75 in *Comparative Politics*, vol. 14 (April 1982), especially 370–1.

22. Skocpol, *States and Social Revolutions*, p. 4.

کلمه [توده‌ای] به جای واژه اصلی اسکاچ‌پل یعنی «طبقه» گذاشته شده تا انقلاب‌های مبتنی بر نارضایتی قومی یا شورش‌های عوام را هم دربرگیرد.
۲۳. از جمله منابعی که موارد منفی و مثبت را به دقت بررسی کرده‌اند عبارت‌اند از:

Skocpol, *States and Social Revolutions*;

Goodwin, "States and Revolutions in the Third World," "Colonialism and Revolution in Southeast Asia," Goodwin and Skocpol, "Explaining Revolutions"; Goldstone, *Revolution and Rebellion*.

در این اثر گلدستون، نوع منفی به‌طور مشخص شامل موارد حرکت‌های ملی‌گرا، به‌ویژه در دوره‌های زمانی غیرانقلابی ملت‌هایی می‌شود که در گذشته سرنگونی دولت را تجربه کرده‌اند. همچنین ر. ک.: کتاب خود من، به‌ویژه فصل‌های ۸، ۱۱ و ۱۲:

Guerrillas and Revolution in Latin America: A Comparative Study of Insurgents and Regimes Since 1956 (Princeton: Princeton University Press, 1992);

همچنین ر. ک.: مقالهٔ جان فورن، فصل ۹ همین کتاب.

۲۴. ر. ک.: کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، قسمت دوم، و مقالهٔ «میراث‌های نظام‌های قبلی» اثر اسکاچ‌پل. در قسمت اول کتاب اسکاچ‌پل – تحلیل علی انقلاب‌های اجتماعی – منابع تحقیقی بسیاری دیده شده، ولی در تحلیل ساختاری وی از تفاوت‌ها/ شباهت‌های راه‌های پس از انقلاب، کمتر نکتهٔ تازه‌ای مطرح شده است. همچنین ر. ک.: دنبالهٔ بحث من و مرور کوتاه گلدستون در کتاب انقلاب و شورش.

25. Hunt, *Politics, Culture, and Class*; Moore, *Injustice*;

به‌ویژه ر. ک.: فصل ۱۰ کتاب برینگتون مور که زمینهٔ کلی بحث کتاب را مطرح کرده است.

Charles Tilly, *The Vendée* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1964).

همچنین، صرف‌نظر از نقدی که سیوول از نظریه‌پردازی تطبیقی اسکاچ‌پل دارد، به‌لحاظ جنبه‌های داستان‌پردازی و توصیفی در کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، اسکاچ‌پل را می‌ستاید. همچنین ر. ک.: به:

Skocpol, *Social Revolutions in the Modern World*, pp. 329–33.

چارلز راگین هم از سر لطف، کتاب چریک‌ها و انقلاب تألیف مرا مطالعه کرده و دریافته است که در این کتاب، تبیین دقیق و توصیف داستانی پرباری به هم آمیخته شده است. ر. ک.: به:

Charles Ragin, *Contemporary Sociology*, vol. 22, no. 2 (March 1993), pp. 190–1.

26. E. P. Thompson, "The Moral Economy of the English Crowd in the Eighteenth Century," pp. 76–136 in *Past and Present*, no. 50 (February 1971), p. 78.

27. See, for example, Crane Brinton, *The Anatomy of Revolution*, revised and expanded edition (New York: Vintage, 1965), chapter three.

همچنین برای مطالعهٔ بحث «ته‌نشست‌ها» در مقابل «پیش‌شرط‌ها»ی انقلاب ر. ک.: کلبرن، گرایش

انقلابی. کتاب اسملسر، اثری کلاسیک درباره‌ی کنش جمعی است که «رویدادهای تهنستی» را به صورت عوامل علی محدود مورد توجه قرار می‌دهد:

Neil J. Smelser, *Theory of Collective Behavior* (New York: Free Press, 1962).

۲۸. عمده‌ترین اثر برای این «مکتب» عبارت است از:

James C. Davies, "Toward a Theory of Revolution," pp. 5–19 in *American Sociological Review*, vol. 27, no. 1 (February 1962); and Ted Robert Gurr, *Why Men Rebel* (Princeton: Princeton University Press, 1970).

۲۹. برگرفته‌شده از تاریخ انقلاب روسیه اثر تروتسکی که در اینجا از مایکل کیمبل اقتباس شده است:

Michael S. Kimmel, *Revolution: A Sociological Interpretation* (Philadelphia: Temple University Press, 1990), p. 91.

باید اشاره کنم که نوشته‌های بعدی گور در این باره، به‌طور اساسی از نظریه محرومیت نسبی، به روایت سال ۱۹۷۰ این نظریه، فاصله گرفته است.

30. Charles Tilly, *From Mobilization to Revolution* (Reading, MA: Addison-Wesley, 1978); see also Skocpol, *States and Social Revolutions*, pp. 8–10, 14–16.

31. Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*, pp. 130–7, 246–50, 304–11:

اصطلاح «فرهنگ‌های طغیان» به وسیله مک‌دانیل (McDaniel) به کار گرفته شده و به بحث درباره‌ی بروز انقلاب‌گرایی در بین روشنفکران روسی و ایرانی، و انتقال قسمتی از این گرایش بین توده‌ها پرداخته است.

Tim McDaniel, *Autocracy, Modernization, and Revolution in Russia and Iran* (Princeton: Princeton University Press, 1991), chapter seven.

۳۲. درباره‌ی این نکته، ر.ک. به:

Ann Swidler, "Culture in Action," pp. 277–8, and my *Guerrillas and Revolution*, pp. 130–1.

۳۳. برای مطالعه درباره‌ی فرایندهای شهری، ر.ک. به:

Thompson, "Moral Economy of the English Crowd;"

و برای مطالعه درباره‌ی فرایندهای روستایی، ر.ک. به:

Scott, "Hegemony and the Peasantry," and *The Moral Economy of the Peasant*.

Karl Polanyi's foundational work, *The Great Transformation* (Boston: Beacon Press, 1944).

34. John Walton, *Reluctant Rebels: Comparative Studies of Revolution and Underdevelopment* (New York: Columbia University Press, 1984).

به‌ویژه فصل پنجم این کتاب که محور آن بحث درباره‌ی «تبیین وضعیت‌های انقلابی» است.

35. Scott, *The Moral Economy of the Peasant*, especially chapter five.

۳۶. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ چنین تحلیل‌هایی، ر.ک. به:

David Kowalewski, "Periphery Revolutions in World System Perspective," pp. 76–99 in *Comparative Political Studies*, vol. 24, no. 1 (April 1991).

37. Sewell, "Ideologies and Social Revolutions," Hunt, *Politics, Culture, and Class*, introduction and part one, "The Poetics of Power."
38. Emile Durkheim, *Selected Writings*, edited and with an Introduction by Anthony Giddens (Cambridge: Cambridge University Press, 1972), pp. 228–32.

دورکیم در واقع این واژه را برای بعضی رویدادهای سال ۱۷۸۹ به همین روال به کار می‌برد.

39. Colburn, *The Vogue of Revolution*, x, pp. 9–17, 20–35, 89–96.

برخلاف کسانی که پیامدهای انقلابی را از طریق «علل» آرمان‌گرایی تبیین می‌کنند، کلبرن این امر را چندان مهم نمی‌داند و می‌گوید: «رواج فرهنگ روشنفکرانه‌ای که با انقلاب — مارکسیسم — لنینیستی — سوسیالیسم به جوش آمده، به تنهایی نمی‌تواند انقلاب‌های متعددی را در کشورهای فقیر، پس از جنگ جهانی دوم تبیین کند، و مهم‌تر این‌که ترکیب کشورهایی را که انقلاب را تجربه کرده و تجربه نکرده‌اند مشخص نماید.»

40. Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*, pp. 23–5, 30–7, 213–15, 327–39; Karl Mannheim, *Ideology and Utopia* (New York: Harcourt, Brace & World, 1936), pp. 153–64; Gouldner, *The Future of Intellectuals*, pp. 53–73.

41. Carlos Rangel Guevara, *The Latin Americans: Their Love-Hate Relationship with the United States* (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1977), p. 214.

چنانکه ما نهایتاً نیم‌قرن پیش اشاره کرده‌است، روشنفکران معمولاً می‌خواهند خود را مخالف جریان‌های اجتماعی جاری نشان دهند:

Karl Mannheim, "The Problem of Generations," in his *Essays in the Sociology of Knowledge*, edited by Paul Kecskemeti (London: Routledge & Kegan Paul, 1952), p. 318.

۴۲. برای مطالعهٔ یک تحلیل مناسب دربارهٔ چپ‌گرایی سنتی روشنفکران و ظهور گستردهٔ چپ نو «یقه سفید»، ر.ک. به:

Seymour Martin Lipset, *Political Man: The Social Bases of Politics*, second edition (Baltimore: Johns Hopkins, 1981), pp. 332–71, 503–21.

۴۳. مقایسه کنید تحلیل مرا با:

Randall Collins, "Maturation of the State-Centered Theory of Revolution and Ideology," pp. 117–28 in *Sociological Theory*, vol. 11, no. 1 (March 1993), pp. 122–3;

که در اینجا دربارهٔ عوامل تعیین‌کنندهٔ فرهنگی تحولات پس از انقلاب، اقتباس شده از جک گلدستون را

مورد بحث و نقد قرار می‌دهد. برای بحثی سودمند دربارهٔ محدودیت‌های نظریهٔ اجتماعی مبتنی بر گفتمان، ر.ک. به:

Gellner, *Postmodernism, Reason, and Religion*; and Charles Tilly's review essay, "Domination, Resistance, Compliance... Discourse," pp. 593–602 in *Sociological Forum*, vol. 6, no. 3 (September 1991).

44. Karl Marx and Friedrich Engels, *The Marx-Engels Reader*, second edition, edited by Robert C. Tucker (New York: W. W. Norton, 1978), p. 481; Gouldner, *The Future of Intellectuals*, p. 58.

45. John Foran, "The Comparative-historical Sociology of Third World Revolutions," Chapter 9 in this volume; Farideh Farhi, *States and Urban-Based Revolutions* (Urbana and Chicago: University of Illinois Press, 1990), especially chapter four; McDaniel, *Autocracy, Modernization, and Revolution*, pp. 185–202.

۴۶. که متأسفانه این واژه بسیار مناسب، به وسیلهٔ سی. رایت میلز ابداع شد.

C. Wright Mills, in *The Marxists* (New York: Dell, 1962).

47. Jeffery M. Paige, *Agrarian Revolution: Social Movements and Export Agriculture in the Underdeveloped World* (New York: Free Press, 1975)

بحث وی، به ویژه دربارهٔ همبستگی‌های گستردهٔ آماری بین انواع الگوهای ساختاری و فراوانی‌های کنش جمعی، هنوز هم در برابر هر نقد منتشرشده‌ای، آسیب‌ناپذیر مانده است. برای کسانی که تصور می‌کنند پیچ از پیش‌بینی‌های نظری خود به خوبی حمایت نکرده است، ر.ک. به:

Margaret Somers and Walter Goldfrank, "The Limits of Agronomic Determinism: A Critique of Paige's *Agrarian Revolution*," pp. 443–58 in *Comparative Studies in Society and History*, vol. 21 (July 1979), and Skocpol, "What Makes Peasants Revolutionary?", pp. 354–9.

به‌عنوان یک چالش آماری قوی در برابر یافته‌های پیچ، که متأثر از توصیهٔ اسکاج‌پل دربارهٔ توجه به زمینه‌های سیاسی است، ر.ک. به:

Leslie Anderson and Mitchell A. Seligson's analysis of a Costa Rican data set in "Reformism and Radicalism among Peasants: An Empirical Test of Paige's *Agrarian Revolution*," pp. 944–72 in *American Journal of Political Science*, vol. 38, no. 4 (November 1994).

دربارهٔ کوشش پیچ برای گسترش دادن الگوی منطق انقلاب ملی‌گرا به گواتمالا، و نقد وی بر مستقدان نظری او، ر.ک. به:

Paige, "Social Theory and Peasant Revolution in Vietnam and Guatemala," pp. 699–737 in *Theory and Society*, vol. 12, no. 6 (November 1983).

نظریه‌های ساختاری درباره انقلاب ۱۰۱

به‌عنوان کوششی در جهت ترکیب‌کردن بین دیدگاه پیچ، و نظر منتقدان او درباره رادیکالیسم دهقانی و دیگر نظریه‌های انقلاب در بحثی کلی، ر.ک.: کتاب من با عنوان چریک‌ها و انقلاب، فصل‌های ۶، ۷ و ۱۰ و کتاب دیگر من، کشف انقلاب، فصل‌های ۶ و ۷.

۴۸. پیچ بحث خود را در محمل منطق ساختار/ منافع/ کنش دنبال کرده و در این باره در فصل اول کتابش دقت زیادی به‌خرج می‌دهد.

49. Skocpol, *States and Social Revolutions*, pp. 114–15.

50. Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution," pp. 265–83 in *Theory and Society*, vol. 11, no. 2 (May 1982); reprinted in her *Social Revolutions in the Modern World*.

برای مطالعه بیشتر درباره کارکرد و گسترش اندیشه‌های مربوط به انسجام و خودمختاری، ر.ک.: فصل ۶ کتاب من، کشف انقلاب.

51. Skocpol, *States and Social Revolutions*, pp. 147–54, 252–62.

52. Moore, *Social Origins of Dictatorship and Democracy*, p. 460 and all of chapter nine.

53. Wickham-Crowley, *Exploring Revolution*, chapter six.

۵۴. کار قبلی تیلی، اطلاعات مهمی در این باره می‌دهد، از جمله کتاب او:

Tilly, *From Mobilization to Revolution*;

و همچنین منطق اسکاچ‌پل در کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی. هانت رویکرد شبکه را در فصل ششم کتاب خود، سیاست، فرهنگ، و طبقه، مطرح کرده و من نیز در کتاب کشف انقلاب، فصل چهارم و در کتاب چریک‌ها و انقلاب، صص ۱۳۸–۱۵۳ و ۲۵۰–۲۶۱ چنین بحثی را دنبال کرده‌ام.

۵۵. عمده‌ترین کتابی که از جهت معرفی مزایای تحلیل‌های سازمانی نسبت به طبقه مورد اقتباس قرار گرفته عبارت است از:

Mark Traugott, *Armies of the Poor: Determinants of Working-Class Participation in the Parisian Insurrection of June 1848* (Princeton: Princeton University Press, 1985).

من هم بحثی مشابه ولو محدود، درباره کارکنان نظامی در کتاب کشف انقلاب، صص ۱۵۸–۱۶۱ مطرح کرده‌ام، و در فصل چهارم دهقانان، شبکه آنان، و پاسخ‌های آن به جنبش چریکی تحلیل شده است.

۵۶. ر.ک.: اسکاچ‌پل، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، فصل سوم و مقاله وی تحت عنوان «چه چیزی دهقانان را انقلابی می‌کند؟»، به‌عنوان منسجم‌ترین بحث. مقاله بعدی وی، اندیشه‌ای را تبیین می‌کند و سپس گسترش می‌دهد که جنبش‌های منظمی که به وسیله گروه‌هایی مانند چریک‌ها صورت گرفته، می‌تواند «جانشینی کارکردی» در غیاب انسجام و خودمختاری فراهم کند.

57. Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century*, "Conclusion."

58. Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*, chapters six and ten, and *Exploring Revolution*, chapters six and seven.

59. Jeff Goodwin, "The New Sociology of Revolutions,"

گودوین این مقاله را در بررسی و نقد کتاب من نوشته است. همچنین ر.ک.: مقاله منتشر نشده‌ او: "Why Insurgencies Persist, or the Perversity of Indiscriminate State Violence" «چرا شورشیان پافشاری می‌کنند و چرا دولت به خشونت کور دست می‌زند». من در این باره رابطه قدرت زیربنایی» را که در مقاله اول مطرح شده با «ترور دولتی» که در مقاله دوم عنوان شده مطرح کرده‌ام، ولی گودوین چنین رابطه‌ای را بین آنها نمی‌یابد، ولی به نظر من منطقی می‌نماید که این دو را با هم جمع کنیم.

60. Skocpol, *States and Social Revolutions*, especially the summary tables on 155–57.

61. Goodwin and Skocpol, "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World," p. 495; see also pp. 495–7.

۶۲. این روایت را با مناسب‌ترین نام در مقاله‌ای آورده است:

Charles Tilly, "The Bourgeois Gentilshommes of Revolutionary Theory," pp. 153–8 in *Contention*, vol. 2, no. 2 (Winter 1993), p. 157; also "In Search of Revolution," pp. 799–803 in *Theory and Society*, vol. 23, no. 6 (December 1994).

در بحثی خصوصی، تیلی نظر خود را درباره «استقلال جزئی» وضعیت‌ها و پیامدها تا اندازه‌ای تغییر داد، و از این رو باز هم دیدگاه ما نیاز به تبیین متفاوتی دارد.

۶۳. از نظر او، چون قدرت به گروه سیاسی جدیدی منتقل می‌شود (که تاکنون در قدرت سهیم نبوده)، از این رو، «پیامد انقلابی» هم متغیری است که باید به کمک واژه‌های سیاسی تعریف شود. بنابراین، پیامد را نمی‌توان برحسب واژه‌های اجتماعی، اقتصادی، و تحولات فرهنگی که در پی انتقال قدرت می‌آید، تعریف کرد. تیلی به این موارد ویژه، به صورت انواع متغیرهایی توجه دارد که در درون «پیامدهای انقلابی» قابل درک هستند و نیاز به تبیین جداگانه دارند. از نظر بسیاری تحلیل‌گران و از جمله خود من، این وضعیت به فروغلتیدن کانون‌های شورش در یکدیگر، کودتا، جنبش‌های تجزیه‌طلبی، انقلاب‌های اجتماعی (به مفهوم بسیار محدود اسکاچ‌پل)، و تبدیل آنها به یک مقوله واحد کلی، و به همه مسائل این معضل دلالت دارد. ر.ک.: کتاب من: *Exploring Revolution*, pp. 163–167.

64. Charles Tilly, "War Making and State Making as Organized Crime," pp. 169–91 in Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, editors, *Bringing the State Back In* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).

۶۵. چارلز تیلی در مقاله‌ای با عنوان «Domination, Resistance, Compliance» بحث خود را به روشنی تا حد یکایک کنشگران (فردی و جمعی) تقلیل داده و به صورت یک دوپبین سیاسی «برنامه‌های کار افراد را در بین موانع مختلف جست‌وجو می‌کند... [چون] اعمال قدرت شامل ایجاد موانع و اعطای پاداش می‌شود» (ص ۶۱). وی با پذیرش این موضع از هر تحلیل‌گری که اعتقادی به قدرت ایدئولوژی و قدرت رهبری دارد فاصله می‌گیرد و می‌کوشد تا آگاهی‌های باطل را با هم تلفیق کند و حتی از جیمز اسکات [که تحت تأثیر او است] فاصله می‌گیرد، زیرا پیروان او ممکن است در صورت ضرورت به طور جمعی یا راهبردی، گفتمان‌های («فرهنگی») مسلط را طرح‌ریزی کنند، در عین حال که گفتمان خاص

نظریه‌های ساختاری دربارهٔ انقلاب ۱۰۳

خودشان – گفتمان مجزا، هیجانی و شورشی – را و دیدگاه خود از جهان را برای خود حفظ می‌کنند.
مقایسه کنید با:

James C. Scott, *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts* (New Haven: Yale University Press, 1990).

۶۶. ساختاری‌گری (structuration) واژهٔ زشت اما مفیدی است که از آنتونی گیدنز اقتباس شده است.

67. Charles Tilly, *European Revolutions, 1492–1992* (Oxford: Basil Blackwell, 1993), pp. 43–51, 104–41, 233–48.

68. Goldstone, *Revolution and Rebellion*, pp. 10–12.

۶۹. همین منبع، فصل دوم، به ویژه صص ۱۴۱–۱۴۸ که psi را برای اولین بار به کار برده و در مقابل مخالفان از آن دفاع می‌کند. همچنین صص ۱۵۶–۱۶۹ و ۲۸۱–۳۱۸ و ۳۸۴–۴۱۵ را مطالعه کنید. مقیاس پسی (psi) وی بیشتر کیفی است و برای تحلیل سه مورد انقلاب در آسیا به کار گرفته شده است.

70. Davies, "Toward a Theory of Revolution," pp. 5–8.

[توضیح: مقالهٔ دیویس توسط همین مترجم به فارسی ترجمه شده است: کوزر و روزنبرگ، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی، ترجمهٔ فرهنگ ارشاد، نشر نی، ۱۳۷۸، صص ۶۰۹–۶۱۷.]

71. Alan Knight, *The Mexican Revolution*, vol. 1, *Porfirians, Liberals, and Peasants* (Lincoln: University of Nebraska Press, 1986), pp. 314–15, 559 note 386.

تشریح نایت از واژهٔ اشاره‌شده گویای آن است که هیچ مناسبتی با بحث اسکاچ‌پل ندارد. اسکاچ‌پل به‌طور مسلم فکر می‌کند کنش‌های دهقانی، «جنبش‌های اصیل عامیانه» هستند (و برای آرمان‌گرایان انقلابی هیچ حرف تازه‌ای ندارند)، و نیز در مفروضات مربوط به «آگاهی باطل» دهقانی هیچ جایگاهی ندارند، و به‌این ترتیب فکر می‌کند نارضایتی طولانی‌مدت و مادی دهقانی سرانجام باعث می‌شود به کوچه و خیابان بریزند.

72. Skocpol, *States and Social Revolutions*, pp. 155–7.

73. Goodwin, "States and Revolutions in the Third World,"

این مقالهٔ گودوین زیر چاپ است.

Goodwin, "Colonialism and Revolution in Southeast Asia;" Goodwin and Skocpol, "Explaining Revolutions."

برای مطالعهٔ دیدگاه‌های قبلی دربارهٔ آسیب‌پذیری نظام‌های نوموروئی، ر.ک. به:

Jack Goldstone, "The Comparative and Historical Study of Revolutions," pp. 187–207 in *Annual Review of Sociology*, vol. 8 (1982); and Robert H. Dix, "Why Revolutions Succeed and Fail," pp. 423–46 in *Polity*, vol. 16, no. 3 (Spring 1984).

For a more recent and expansive treatment, see Jack Goldstone, "Revolutions in Modern Dictatorships," pp. 70–77 in his edited work, *Revolutions: Theoretical*,

Comparative, and Historical Studies, second edition (San Diego: Harcourt Brace Jovanovich, 1993).

74. Jeff Goodwin, "Old Regimes and Revolutions in the Second and Third Worlds: A Comparative Perspective," pp. 575–604 in *Social Science History*, vol. 18, no. 4 (Winter 1994).
75. *Guerrillas and Revolution*, pp. 31–3; the concept of "cultural repertoires" was elaborated by Charles Tilly, *From Mobilization to Revolution*, pp. 151–8, 224–5.
76. Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution in Latin America, passim*, especially chapter twelve.

برای دریافت پاسخی مفید به این بحث، ر.ک.: مقاله جان فورن و دیگر منابع زیر:

John Foran, "Revolutionizing Theory/Theorizing Revolutions," pp. 65–88 in *Contention*, vol. 2, no. 2 (Winter 1993), pp. 78–87; Jeff Goodwin's review, pp. 922–4 in *American Journal of Sociology*, vol. 98, no. 4 (January 1993), and also his "Toward a New Sociology of Revolutions." Theda Skocpol, *Social Revolutions in the Modern World*, pp. 308–11.

۷۷. ر.ک.: فصل نهم این کتاب، «جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم».

۷۸. برینتون تاریخ‌دانی است که تخصص ویژه‌ای در تاریخ انقلاب فرانسه دارد و مطالب زیادی را درباره ژاکوبین‌ها منتشر کرده است.

79. See, for example, Goldstone, "The Comparative and Historical Study," and Skocpol, *States and Social Revolutions*, pp. 37–8.

80. Skocpol, *States and Social Revolutions*, p. 37.

81. Brinton, *The Anatomy of Revolution*, chapters five through eight.

82. Sewell, "Ideologies and Social Revolutions," *passim*, especially 77–8.

83. Brinton, *The Anatomy of Revolution*, chapter seven (quote on 178).

84. Skocpol, "Old Regime Legacies," p. 288.

85. John Foran and Jeff Goodwin, "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition Fragmentation, War, and the Limits of Social Transformation," pp. 209–47 in *Theory and Society*, vol. 22, no. 2 (April 1993).

۸۶. برای مطالعه‌ای توصیفی، تطبیقی و آماری که هنوز هم روشن‌ترین بحث را درباره شرایط خاص کوبا ارائه می‌دهد، ر.ک. به:

Eckstein, "The Impact of the Cuban Revolution."

87. Eckstein, "The Impact of Revolution on Social Welfare in Latin America."

در مقاله‌های دیگری از خانم اکستاین درباره موانع و دستاوردهای واقعی بحث شده است. از این بابت

ر.ک.: دو مقالهٔ دیگر او:

“Capitalist Constraints on Cuban Economic Development,” pp. 253–74 in *Comparative Politics*, vol. 12, no. 3 (April 1980), and “Comment on ‘Revolution and the Rebirth of Inequality,’ by Kelley and Klein,” pp. 724–7 in *American Journal of Sociology*, vol. 84, no. 3 (November 1978).

88. David Hackett Fischer, *Historians' Fallacies: Toward a Logic of Historical Thought* (New York: Harper & Row, 1970), xii for the Keynes quote and, on the unavoidability of generalizing, p. 103.
89. I borrow those terms in quotations from writings by Gertrude Himmelfarb.
90. Goldstone, *Revolution and Rebellion*, chapter five.

کارگزاران انقلاب

ستیزه‌نخبگان و بسیج توده‌ای از مدیچی تا یلسین

ریچارد لاکمن^۱

انقلاب‌ها را اغلب با توجه به مجموعه وسایل و هدف‌های آنها، و استحاله‌های اجتماعی و سیاسی چشمگیری که در ضمن و در پی بسیج نیروهای توده‌ای روی می‌دهد، تعریف می‌کنند. دانش‌پژوهان برای درک این‌که چرا توده‌ها وارد عمل می‌شوند، و برای تبیین این‌که نیروهای مردمی چگونه با نخبگان کنش و واکنش برقرار می‌کنند تا نتایج ساختاری و آرمانی انقلاب را به‌بار آورند، به مقایسه این‌گونه رویدادهای تاریخی می‌پردازند. اگر حوزه دید خود را به آن‌سوی مرزهای انقلاب‌های بزرگ جدید [پس از رنسانس] گسترش دهیم، خواه‌ناخواه وضوح تعریف‌های انقلاب و مقایسه آنها کم‌رنگ می‌شود. در گذشته، و به‌ویژه در سده‌های پیش از ۱۷۸۹ [انقلاب فرانسه]، توده‌ها در گروه‌های انبوه و اغلب با خشونت زیاد به حرکت درمی‌آمدند، ولی تأثیر اندکی بر روابط اجتماعی در جنبه‌های مختلف می‌گذاشتند. در سال‌های اخیر، شاهد سرنگونی نظام‌های سیاسی ظاهراً باثبات و سخت‌گیری در اروپای شرقی بوده‌ایم که به‌وسیله تظاهرات وسیع خیابانی، ولی کم‌سازمان‌یافته و غیرخشن، صورت گرفته است. این موارد، ظاهراً با وسایلی ضعیف، هدف‌های تحولی ژرف را در پی داشته است.

در این مقاله، می‌خواهیم تعریف‌هایی را که تاکنون از انقلاب شده کنار بگذاریم، و قلمرو تحلیل

۱. Richard Lachmann، در دانشگاه ایالتی آلبانی در نیویورک (SUNY) جامعه‌شناسی تدریس می‌کند. او نویسنده کتاب‌های از ملک اربابی تا بازار: تحول ساختاری در انگلستان، ۱۵۳۶-۱۶۴۰ (۱۹۸۷) و سرمایه‌داران در مقابله با خودشان: ستیز نخبگان و تحولات اروپا (۱۹۹۷) است.

خود را آن قدر گسترش دهیم که دامنه گسترده‌ای از فعالیت‌ها و تحول‌های سیاسی را دربرگیرد، خواه با حرکت توده‌ها همراه بوده یا نبوده، و تحول ساختاری کمتر یا بیشتری را در پی داشته باشد. می‌خواهیم ثابت کنیم ساختار روابط نخبگان، بهترین مبنا برای سنخ‌شناسی انقلاب‌هاست، زیرا شدت ستیزه بین نخبگان می‌تواند در میزان اثربخشی کنش توده‌ای تعیین‌کننده باشد. در این فصل، کوشش می‌کنیم با قراردادن انقلاب‌های بزرگ در محدوده تاریخی وسیع‌تر و با مطالعه نظری دقیق کنش متقابل ستیزه‌های نخبگان و بسیج توده‌ها، به بررسی و درک اهمیت انقلاب‌ها بپردازیم.

انقلابیون و دانش‌پژوهان کمتر توانسته‌اند تأثیرهای کوتاه‌مدت سیاسی و بلندمدت ساختاری کنش انقلابی توده‌ای را ارزیابی کنند، زیرا انگاره انقلاب دو فرایند را با هم می‌آمیزد که با هم موازی هستند و فقط گاهی اوقات با هم کنش متقابل دارند: این دو فرایند، یکی ستیز نخبگان و دیگری حرکت‌های گاه‌به‌گاه توده مردم است. بسیج توده‌ای اغلب هنگامی روی می‌دهد که بین نخبگان ستیزه شدید وجود دارد. کنش توده‌ای فقط هنگامی پیامدهای ساختاری دارد که غیرنخبگان بتوانند بر جریان ستیزه نخبگان اثر بگذارند، وگرنه پیامد ساختاری آن قابل پیش‌بینی نیست. (۱) تأثیرهای ساختاری بلندمدت کنش انقلابی توده‌ای را می‌توان با مقایسه مبانی سازمانی قدرت نخبگان در قبل و بعد از انقلاب و شکل‌های سلطه سیاسی و بهره‌کشی اقتصادی نخبگان از غیرنخبگان (که به وسیله آن سازمان‌ها میسر می‌شود) ارزیابی کرد. (۲)

در شکل ۱.۳. الگویی را تنظیم کرده‌ایم که در آن روابط بین ستیزه نخبگان و کنش انقلابی توده‌ای، و تأثیر هر دو عامل بر ساختار اجتماعی، تلیخیص شده است. جامعه‌ها یا به وسیله یک گروه واحد نخبگان، یا اغلب به وسیله گروه نخبگان چندگانه اداره می‌شوند. در چنین شرایطی، ستیز نخبگان در محدوده‌های «عادی» روی می‌دهد و ممکن است باعث دست‌به‌دست شدن منابع و قدرت از یکی به دیگری شود، ولی آن‌چنان نیست که تداوم وجودی هیچ گروه نخبگی را تهدید کند، یا حرکت مهمی از غیرنخبگان را برانگیزد. در جریان ستیزه عادی نخبگان، نظام‌های ثابت سلطه سیاسی و اقتصادی بهره‌گیری نخبگان از غیرنخبگان، همچنان پابرجای باقی می‌ماند.

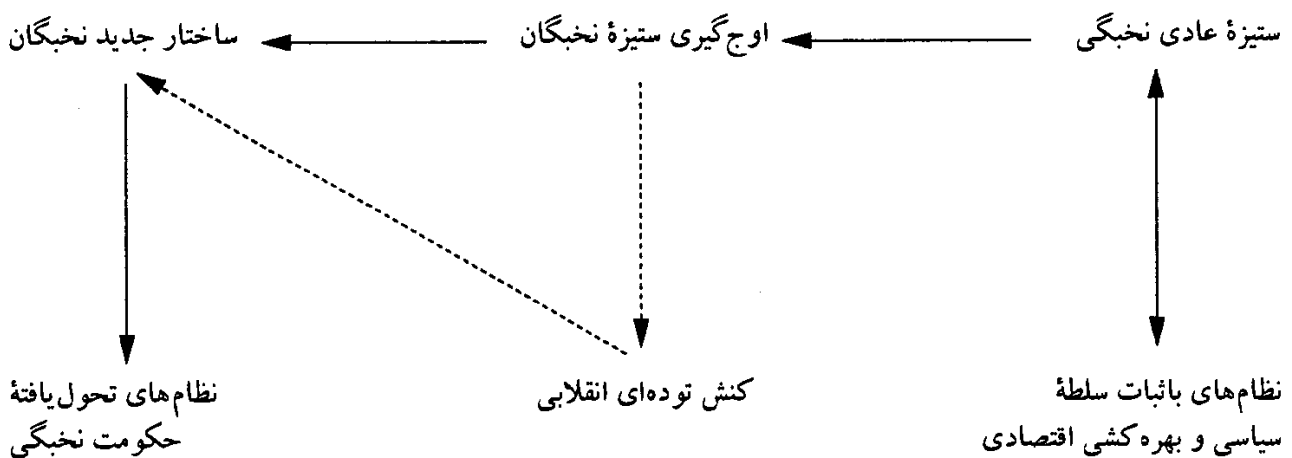
در بین نخبگان یک جامعه، اگر رقیبان بتوانند پایه سازمانی گروهی نخبه رقیب را به‌طور جزئی یا کلی متلاشی کنند و آن گروه نخبه و قدرت نهادی آن را در درون ساختار سازمانی نخبگان رقیب به اطاعت وادارند، هویت مستقل آن گروه نخبه (نخبگی آن) به‌خطر می‌افتد. همچنین، غیرنخبگان می‌توانند رابطه بهره‌کشی خود با یک یا چند گروه نخبگان را به‌خطر انداخته و به این ترتیب توان متأثر آن گروه نخبه را در حفظ مبانی سازمانی و منافع خویش از بین ببرند. این‌گونه چالش غیرنخبگان در برابر یک گروه نخبه، فقط زمانی به‌طور واقعی مؤثر می‌افتد که آن گروه در برابر حمله نخبگان رقیب قرار داشته باشد. غیرنخبگان می‌توانند برنامه‌ها و آرمان‌هایی را مستقل از هم‌پیمان‌های خود دنبال کنند. در هر صورت، غیرنخبگان هم مانند نخبگان، آدم‌های احمق و

بی‌هدفی نیستند؛ آنها هنگامی وارد عمل می‌شوند که بخت را در دستیابی به هدف‌های خود، موافق ببینند. غیرنخبگان زمانی معترض می‌شوند که امواج ستیزه بین نخبگان بالا گرفته و فرصت‌ها و دستاویزهایی ایجاد شده که مخاطرات کنش جمعی را توجیه می‌کنند.

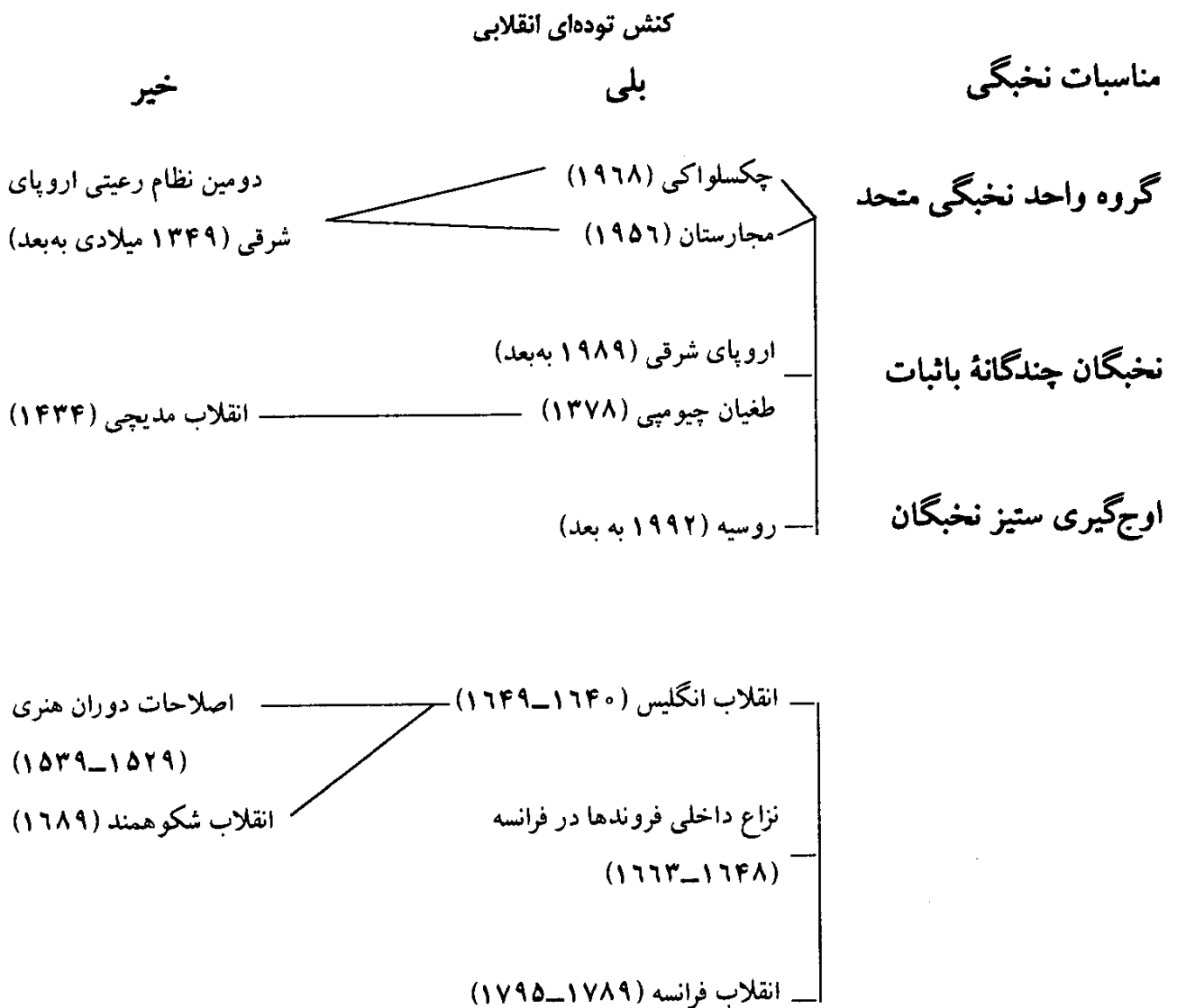
اگر بسیج توده‌ای عملی شود (که در شکل ۱.۳ احتمال وقوع آن به صورت نقطه چین مشخص شده) می‌تواند بر پیامد ستیزه نخبگان، تأثیر انقلابی داشته باشد. ساختار جدید نخبگان که به وسیله انقلاب توده‌ای شکل می‌گیرد، با ساختاری که فقط از طریق ستیزه نخبگان به وجود می‌آید متفاوت است. همچنین نظام‌های تحول‌یافته، سلطه سیاسی و بهره‌کشی اقتصادی (یعنی سازمان‌هایی که به وسیله نخبگان اداره می‌شوند و از غیرنخبگان بهره‌کشی می‌کنند) برحسب این‌که فقط حاصل ستیز نخبگان باشند یا محصول ترکیب ستیز نخبگان و بسیج توده‌ای، با یکدیگر متفاوت هستند.

می‌خواهیم قضایای فوق را در این فصل بررسی کنیم. چنین کاری را با مقایسه‌های زوجی [زیر بلی / خیر] انجام داده‌ایم. شکل ۲.۳. شمای کلی این بحث را فراهم می‌کند. در اینجا نمونه‌های نسبتاً معدودی را بررسی کرده‌ایم که شامل سه حالت است: جوامع تحت حاکمیت یک گروه نخبگان متحد (یک ساختار اجتماعی که بیش از همه به تصویر مارکسیستی حکومت طبقه حاکم نزدیک است)؛ حالت عمومی‌تر، حاکمیت مجموعه باثبات نخبگان چندگانه؛ و حالت سوم، زمانی است که ستیز نخبگان بالا می‌گیرد، و من فکر می‌کنم این حالت بیشتر به کنش انقلابی توده‌ای می‌انجامد. می‌خواهیم به این مقایسه پردازیم که چرا در بعضی موارد در زمان‌هایی کنش انقلابی توده‌ای روی می‌دهد، و در بعضی موارد - در هر سه حالت مناسبات نخبگی - این وضعیت بروز نمی‌کند.

بحث خود را با بررسی تطبیقی کشورهای اروپای شرقی آغاز می‌کنیم که طی شش قرن از یکدیگر جدا بودند، ولی زیر حکومت نظام واحد نخبگان متحد قرار گرفتند (هرچند نخبگان قرن



شکل ۱.۳. الگویی از ستیزه نخبگان و انقلاب



توضیح: خطوط پر، نشانه مقایسه بین رویدادهایی است که در این فصل به آنها می‌پردازیم.

شکل ۲.۳. سنخ‌شناسی موارد مقایسه‌شده

چهاردهم با نخبگان قرن بیستم تفاوت کلی داشتند). در قرن چهاردهم، نخبگان متحد نظام رعیتی را دوباره بر جمعیت عظیم دهقانان خاموش تحمیل کردند. در مجارستان ۱۹۵۶ و چکسلواکی ۱۹۶۸ نظام نخبگان متحد، توده مخالف حکومت خود را سرکوب کردند. سپس این انقلاب‌های شکست‌خورده را با انقلاب‌های اروپای شرقی در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۰ و از هم گسیختن اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ مقایسه می‌کنیم. در همه این موارد بسیج توده‌ای واقعیت یافت، هرچند مسیرهای تحول ساختاری نظام نخبگان در اتحاد شوروی با آن وضعیت در سایر کشورهای اروپای شرقی به صورت متفاوت روی داد. همه این کشورها در دهه ۱۹۸۰ تحت حکومت نظام واحد نخبگان متحد بودند. سپس در بیشتر کشورهای اروپای شرقی، نخبگان متحد به صورت نظام نخبگان چندگانه متحول شدند، گو این‌که در پایان دهه ۱۹۸۰ نظام باثباتی داشتند. در آن وضعیت، پایان یافتن

سیطره رهبری [هژمونی] شوروی بر اروپای شرقی همراه با حرکت توده‌ای در این کشورها، تأثیر بسیار متفاوتی بر وضعیت اتحاد شوروی گذاشت. در شوروی، نخبگان متحد، به مجموعه نخبگان چندگانه تقسیم شدند که شدیداً با یکدیگر مخالفت داشتند، تا این‌که قضیه به پروسترویکای گورباچف انجامید.

مقایسه سوم و چهارم از جهت منطق، با مقایسه قبلی همسان بود. همه آنها برای حفظ ساختار نسبتاً باثبات روابط نخبگان شکل گرفتند، گرچه در بعضی از آنها کنش انقلابی توده‌ای وجود داشت و در بعضی وجود نداشت. موارد دسته سوم شامل نمونه‌هایی از تحولات دوران رنسانس فلورانس است: طغیان چیمپی^۱ در ۱۳۷۸ بالاگرفت، و سپس در سال ۱۴۳۴ خاندان مدیچی^۲ قدرت را قبضه کردند. در هر دو مرحله، نظام باثباتی متشکل از نخبگان چندگانه وجود داشت، که زمینه‌ای مشخص برای اثربخشی کنش توده‌ای بر ستیزه نخبگان و بر ساختار اجتماعی بود، و نیز نمونه‌ای از تأثیر تعیین‌کننده تقسیم نخبگان بر محدوده مشارکت عملی غیرنخبگان بود.

در قسمت چهارم این فصل، انقلاب انگلیس در سال‌های ۱۶۴۰ تا ۱۶۴۹ را که غیرنخبگان در آن نقش عمده‌ای داشتند با دو مورد دیگر از ستیز نخبگان مقایسه می‌کنیم که با کنش انقلابی توده‌ای همراه نبودند: یکی، اصلاحات هنری [هشتم] در ۱۵۴۰ و دیگری انقلاب شکوهمند^۳ سال ۱۶۸۸ است. این مقایسه ما را در تجزیه و تحلیل دو جریان کمک می‌کند که طی آنها کنش انقلابی توده‌ای می‌تواند بر اختلاف شدید بین نخبگان چندگانه اثر گذاشته و آن را تغییر دهد و نیز این را تبیین کند که چرا بالاگرفتن ستیزه نخبگان همیشه با حرکت توده‌ای همراه نیست.

در پایان، انقلاب فرانسه در سال‌های ۱۷۸۹-۱۷۹۵ را با مبارزه فروندها^۴ در ۱۶۴۸ تا ۱۶۵۳ و نیز با انقلاب انگلیس مقایسه می‌کنیم. در هر سه مورد، بسیج توده‌ای انقلابی به وقوع پیوست، ولی تأثیر این مشارکت در هر مورد با مورد دیگر تفاوت عمده داشت. این مقایسه، اهمیت ساختار ویژه گروه نخبگان را روشن می‌کند، چرا که این ساختار، زمینه‌ای را فراهم می‌کند که کنش توده‌ای به صورت نیروی علی وارد عمل شود.

ما آگاهانه نمی‌خواهیم انقلاب را به‌عنوان جریانی تعریف کنیم که منجر به تعویض «دولت» می‌شود. زیرا معمولاً چنین رسم شده که دولت را به‌صورت مقصود و مقیاس انقلاب به کار ببرند. نظام واحد دولت-ملت عمری طولانی ندارد. تا سده هجدهم در کشورهای اروپایی، هر دستگاه

۱. Ciompi rebellion، شورش پشم‌زان فلورانس که برای نخستین بار حکومت کارگری را در فلورانس به وجود آورد و به گفته ویل دورانت از جمله دموکراتیک‌ترین حکومت‌ها در تاریخ فلورانس بود. دوران قدرت این حکومت تا سال ۱۳۸۲ دوام آورد (ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد پنجم: رنسانس، ترجمه تقی‌زاده و صارمی، ۱۳۷۱، صص ۸۲ و ۸۳).

2. Medici

3. Glorious Revolution

4. French Frondes

سازمانی نخبگی، خود را دولت-گونه‌ای می‌دانست و سلطه خود را بر بخش‌هایی از مملکت اعمال می‌نمود (و معمولاً سلطه آنها بر قسمت‌هایی از مملکت همپوشی داشت). با توجه به ظهور نظام‌های دولت اروپایی، شاهان و دستگاه‌های سازمانی آنها، هسته‌ای برای شکل‌گیری دولت بود. تا پیش از سال ۱۷۸۹، اهمیت انقلاب‌ها بستگی به تأثیر در تحول روابط بین نخبگان و دستگاه سازمانی آنها داشت، و کشتن یا تعویض «رئیس دولت» موردنظر نبود. این فصل، در اندیشه تعریف انقلاب نیست، بلکه می‌خواهد باب تحقیق را به ارتباط بین پیامدهای انقلابی و تغییر در رهبری یا سازمان سیاسی بکشانند. (۳)

نظام واحد نخبگان متحد

نظام نخبگان یگانه، که نمونه‌های معدودی را شامل می‌شود، چنانچه از مزاحمت نخبگان رقیب در امان باشد، در تسلط و بهره‌کشی از غیرنخبگان آزادی عمل بسیار زیادی دارد. نمونه برجسته‌ای از تحولات اجتماعی که گروه واحدی از نخبگان متحد را به وجود آورد، موردی است که پس از مرگ سیاه^۱ در سال ۱۳۴۹، نظام رعیت‌داری را در اروپای شرقی، از نو رواج داد. رویارویی اربابان با کمبود نیروی دهقانی و مبارزه‌جویی بالقوه آنها با تصرف‌کنندگان زمین که خواهی‌نخواهی بهره مالکانه و درآمد اربابان را کاهش می‌داد، مالکان زمین اروپای شرقی را واداشت که موانع دشواری را در برابر جابه‌جایی دهقانان ایجاد کنند، و این وضعیت به اربابان امکان داد تا مقررات کاری بیشتری را بر دهقانان تحمیل کنند.

اربابان سراسر اروپا که نمی‌خواستند کمبود درآمد خود را بر اثر حادثه مرگ سیاه تحمل کنند، نیاز به سازوکارهای شبه‌دولتی داشتند تا بتوانند از تحرک دهقانان جلوگیری کنند. به نظر من، پادشاهان و روحانیون، نخبگان مجزایی از یکدیگر نبودند، زیرا از سازمان‌های مستقل مناسبی برخوردار نبوده و از مجموعه‌های اربابی پیروی می‌کردند. در نتیجه، اربابان زمین‌دار در اعمال سازوکارهای قانونی و نظامی آزادی داشته و می‌توانستند مثل قائم‌مقام دولت، مستأجرین زمین [کشاورزان] خود را به حالت رعیت بازگردانند، و از این طریق درآمد بیشتری از سهم دهقانان به اربابان انتقال یافت، و این امر به‌ویژه در مورد کشاورزان فرانسوی و انگلیسی که پس از حادثه مرگ سیاه درآمد بالایی داشتند، قابل توجه بود. (۴)

آیا در برابر نظام یگانه نخبگان متحد، کنش انقلابی توده‌ای می‌تواند شکل بگیرد؟ برنر، موفقیت اربابان اروپای شرقی را در تحمیل فشار بر دهقانان، ناشی از انسجام جمعی سست دهقانی

۱. Black Death، طاعون مرگباری که در طول قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) سراسر آسیا و اروپا را دربرگرفت و در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۵۰ به اروپا رسید و تا سال ۱۳۸۲ متناوباً برمی‌گشت.

می‌داند. (۵) به گفتهٔ مبهم برنر، دهقانان به این دلیل اتحاد کافی نداشتند که حقوق زیاد و مستمری از اربابان دریافت می‌داشتند، درحالی‌که اربابان می‌توانستند مثل سده‌های پیش، مهاجرهایی را از مناطق پرجمعیت، به‌جای آنها به کار گمارند. تفسیر برنر از سوی تاریخ‌دانان اروپای شرقی مورد انتقاد قرار گرفته است، زیرا آنها در مطالعات خود، برخی انسجام‌های دهقانی مستحکم را در اروپای شرقی یافته‌اند و از این رو بازگشت نظام رعیت‌داری را به نیروهای بازار و تغییرات جمعیتی نسبت می‌دهند. (۶)

درستی یا نادرستی تفسیر برنر یا متقدان او فراتر از بحث این مقاله است. اجتماع‌های دهقانی در اروپای شرقی، چه آنها که مجموعه‌های متحدی بودند و چه آنها که انفرادی عمل می‌کردند، همه دوباره به حالت رعیتی درآمدند، اما دهقانان فرانسوی و انگلیسی، صرف‌نظر از میزان انسجام گروهی، به چنین وضعیتی گرفتار نشدند. تفاوت وضعیت، ارتباطی به ساختار دهقانی نداشت، بلکه نتیجهٔ سازمان‌یابی نخبگان بود. در انگلیس و فرانسه ساختار چندگانهٔ نخبگان، مانع کنترل مالکان زمین بر نیروی کار دهقانی می‌شد که بتوانند مالیات و بهرهٔ عشریهٔ خود را همچنان حفظ کنند. (۷) برخلاف پادشاهان و روحانیون اروپای شرقی، نخبگان خودمختار درباری و روحانی در انگلیس و فرانسه، آزادی دهقانی را [در تبعیت از اربابان و مالکان زمین] حمایت و محافظت کردند تا دسترسی مستقیم خود به مالیات و بهرهٔ عشریه را برقرار نگه دارند. (۸) وحدت و تحرک دهقانی در درون و بین قسمت‌های مختلف اروپای شرقی و غربی متفاوت بود، ولی نخبگان اروپای غربی چندگانه بودند و با یکدیگر ستیزه داشتند، درحالی‌که در شرق یگانگی خود را حفظ کردند. در شرق، اعتراض دهقانی علیه نظام یگانهٔ نخبگان متحد، به نتیجه‌ای نرسید، ولی در غرب که نخبگان چندگانگی داشتند، حرکت‌های دهقانی، حتی آنها که ضعیف بودند، امتیازهای عمده‌ای گرفتند.

انقلاب در شرایط وجود ساختارهای نخبگی متغیر

مخالفت با نظام‌های یگانهٔ نخبگان متحد در اروپای شرقی در دوران پس از شیوع طاعون، به‌طور محلی و گاه‌به‌گاه روی می‌داد، اما از جنگ جهانی دوم به این سو، کنش انقلابی توده‌ای در آن منطقه شکل عمومی‌تری گرفت. در مجارستان سال ۱۹۵۶ و چکسلواکی سال ۱۹۶۸ که موج مخالفت در برابر نظام یگانهٔ نخبگان متحد بلند شد، حرکت توده‌ای مردم به نتیجه نرسید. ولی در همان اروپای شرقی، در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۰ و در شوروی ۱۹۹۰-۱۹۹۱، که توده‌ها با نخبگان چندگانه به چالش برخاستند، بسیج آنها مناسبات اجتماعی را تغییر داد. این تفاوت، ناشی از قوت و سازمان‌دهی حرکت توده‌ای نبود. شورش مجارها در سال ۱۹۵۶، در مقایسه با حرکت مردم اروپای شرقی در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۰، بسیار سازمان‌یافته‌تر، و شرکت‌کنندگان در اعتراض‌ها بسیار جدی‌تر بودند، و حتی شدت آن بیش از سه دههٔ بعد بود.

استحاله اساسی در دهه ۱۹۸۰ در اروپای شرقی، در ساختار نخبگان روی داد. پیش از آن، اروپای شرقی به وسیله نظام یگانه نخبگان متحد اداره می شد که می توانست در برابر احزاب کمونیست «ملی گرا» ایستادگی کند. کادرهای این احزاب شامل مدیران اداری، بنگاه های صنعتی و دیگر مؤسسه هایی بود که بر جمعیت غیرنخبگان تسلط داشته و از آنها بهره برداری می کردند. آن نخبگان یگانه با نظام نخبگی یگانه حاکم بر شوروی همبستگی داشتند، که این پیوند فراهم کننده نیروی نظامی و تدوین کننده ایدئولوژی مشروعیت نخبگان حاکم بر کشورهای اروپای شرقی بود. در هنگامه ای که شورش مردم بالا گرفت، نخبگان حاکم همچنان بر وحدت داخلی و همبستگی جدایی ناپذیر از حکام شوروی پافشاری می کردند. حتی در مواردی که نخبگان حاکم به طور انفرادی به شورشیان پیوستند، نتوانستند به کمک آنها سازمانی تشکیل دهند که از نخبگان جدید پاسداری کند. اتحاد بنیادی فراملی بین نخبگان شوروی و اروپای شرقی، زمانی آشکار شد که شوروی با دخالت نظامی در مجارستان در سال ۱۹۵۶ و چکسلواکی در سال ۱۹۶۸، افراد جدیدی را یافت که جانشین نخبگان محلی طغیانگر کند. تغییر گماشتگان حتی در سطوح بالای حکومتی، نتوانست نظام سلطه سیاسی و بهره کشی اقتصادی را از هم بپاشد، و ثابت شد که بی نتیجه ماندن کنش انقلابی توده ای به این دلیل بود که ساختار اجتماعی، زیر سلطه نظام یگانه ای از نخبگان متحد بوده است.

در دهه ۱۹۸۰ دو تحول عمده در ساختار نخبگان اروپای شرقی روی داد: یکی این که در دوران حکومت گوریباچف، حمایت نظامی اتحاد شوروی از نخبگان کمونیست آن منطقه متوقف گردید و کنترل سازمان های مستقل اقتصادی و سیاسی هر ملت، به دست نخبگان آنجا سپرده شد. دوم این که، قسمتی به دلیل توقف حمایت شوروی و قسمتی هم به دلیل واکنش نشان دادن در مقابل بحران های اقتصادی، یگانگی نخبگان هر کشور دچار چنددستگی شد. نخبگانی که کنترل سازمان های تولیدی را در دست داشتند، به فکر تغییر موضع سیاسی خود افتاده و از سرمایه خصوصی طرفداری کردند تا کمونیسم را با تغییراتی زنده نگه دارند تا شاهد مرگ آن نباشند.

با انشعاب نخبگان در سال های ۱۹۸۹-۱۹۹۰، چالش غیرنخبگان در مقایسه با دهه های قبل، پیامدهای بسیار متفاوتی داشت. حکومت های قبلی و قانون اساسی برچیده شد (بنا به تعریف چارلز تیلی (۱۹۹۳)، انقلابی صورت گرفت) و ساختارهای جدیدی برای اداره امور اقتصادی و سلطه سیاسی به وجود آمد. شکل ۲.۳. وضعیت نخبگان چندگانه در اروپای شرقی سال ۱۹۸۹ و ثبات پس از آن، و نیز ویژگی های اتحاد شوروی را به عنوان کانون ستیزه آشکار بین نخبگان نشان می دهد. ثبات بیشتر کشورهای اروپای شرقی، بازتاب تقسیم قدرت بین نخبگان دولتی و نخبگان اقتصادی، تثبیت مرزهای بین حق مالکیت صاحبان جدید سرمایه های سابق دولتی و نیز سرمایه گذاران خارجی و همبستگی نهادهای دولتی گذشته (به کمک سازوکارهایی که موضع اعضای سابق حزب های

کمونیست سابق را تعیین می‌کرد) در داخل ساختار جدید دولتی بود. اما نخبگان روسی همچنان در کنترل مالکیت فردی یا دولتی و سازمان غیرنخبگان، با یکدیگر اختلاف دارند. مدیران دولتی و کارگزاران شوروی سابق و نظام جدید روسیه، هنوز هم بر سر قدرت و منابع موجود با یکدیگر اختلاف دارند. (۹)

بدیهی است حرکت‌های توده‌ای در روسیه و سایر کشورهای اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ و پس از آن، از طغیان‌های پس از دوران مرگ سیاه، و شورش‌های دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیار مؤثرتر بود. این حرکت‌ها باعث شد که نخبگان دوگانه یا چندگانه جای نخبگان حزبی را بگیرند (هرچند در بعضی کشورها این احزاب با اعضای بیشتری به حیات خود ادامه دادند). گذشته از این‌که عموم مردم از این تحولات خشنود باشند یا نه، بسیج آنها در هر کشور، ادعاهای نخبگان وابسته به نگاه‌ها (یعنی آنها که نهادهای دولتی را خصوصی کرده و مدیران مؤسسه‌های دولتی که منتظر برخورداری از منافع خصوصی‌سازی خود هستند) را در برابر نخبگان دولتی تقویت کرد؛ نخبگانی که در مقایسه پیشینیان خود در حکومت‌های کمونیستی سابق، سلطه سیاسی بسیار کمتری دارند.

تعیین این‌که تغییرات ساختاری اجتماعی مزبور، تا چه اندازه ناشی از بسیج‌های توده‌ای بوده یا از انشعاب و جدایی نخبگان شوروی از هم‌پیمانان سابق خود در اروپای شرقی اثر پذیرفته، کار مشکلی است. تأثیر انقلاب بر تحول ساختاری را می‌توان با ثابت فرض کردن ساختار نخبگان به خوبی ارزیابی کرد. وضعیت کشورهای اروپای شرقی را با روسیه در دهه‌های پس از ۱۹۴۵ نمی‌توان مقایسه کرد، زیرا تحول نخبگان از سال ۱۹۸۹ به بعد آشکار شد. دو بحث مقایسه‌ای بعدی، یعنی بررسی طغیان چیومپی و تصرف قدرت به دست خاندان مدیچی، و انقلاب انگلیس در سال‌های ۱۶۴۰ تا ۱۶۴۹ همراه با اصلاح‌طلبی‌های هنری و انقلاب شکوهمند، ما را به انجام چنین کاری کمک می‌کند.

نظام باثبات نخبگان چندگانه

از سده یازدهم میلادی، وجه مشخص سیاست فلورانس جناح‌بندی بین نخبگان بود، تا این‌که در سده چهاردهم، خانواده مدیچی بر فلورانس تسلط یافت. در واقع در سده یازدهم، اشراف شهری با بهره‌گیری از رقابتی که بین قدرت‌های بزرگ اروپایی وجود داشت، خودمختاری عملی فلورانس را به دست آوردند، به این معنی که اشراف با این یا آن فاتح نامی ایتالیا هم‌پیمان می‌شدند تا بتوانند حقوق خود را بر اجتماع [یا کمون] فلورانس رسمیت ببخشند. (۱۰) طبیعت دیرپای بلاتکلیفی قدرت‌های بزرگ شمال ایتالیا، تأثیری دوگانه داشت: یکی این‌که استقلال شهری را حفظ می‌کرد و دیگر این‌که ستیزه‌های جناحی بین نخبگان شدت نمی‌گرفت، مگر در فاصله اشغال منطقه توسط خارجی‌ان که آن‌هم با دخالت یک قدرت مسلط منفرد از بالا مؤثر واقع می‌شد. (۱۱) کمبود کفایت

قدرت از بالا، که منحصر به وضعیت اروپای غربی در آن دوران می‌شد، اشرافیت شهری را به راهی کشاند که در اداره سیاست اجتماع شهری بر هم‌پیمانان غیراشرافی تکیه کند.

در دولت-شهرهای تازه استقلال‌یافته، جناح‌ها از لحاظ خصوصیات طبقه‌ای و مبانی سازمانی (یعنی در وضعیت نخبگی) تمایز بارزی با یکدیگر نداشتند. اشراف شهری که هرکدام رهبر یک جناح بودند، بیشتر درآمد اصلی خود را به صورت اجاره‌دار املاک روستایی و مالکان ساکن شهر تأمین می‌کردند. قدرت آنها، قسمتی از قدرت حکومت اجتماع شهری فلورانس بود و از طریق کنترل بر املاک شهری تأمین می‌شد. هر جناح اشرافی، از میان بانکداران محلی، بازرگانان بین‌المللی و تولیدکنندگان پارچه، هم‌پیمان‌هایی به دست می‌آورد. اشراف از طریق اعطای حقوق اقتصادی و امتیازهای سازمانی به غیراشراف و صنوف آنها، حمایت لایه‌های پایینی را به دست می‌آوردند. لایه‌های بالایی صنوف عمده، که پاتریسین^۱ نامیده می‌شدند، در اوایل سده سیزدهم، نخبگان جدیدی را به وجود آوردند. درآمد آنها بیش از این‌که از راه زمین‌داری به دست آید، از طریق بازرگانی حاصل می‌شد. (۱۲) پاتریسین‌ها در قدرت با اشراف سهیم بودند، تا این‌که در پایان سده سیزدهم به طور کلی جای آنها را گرفتند. (۱۳) آنها با تکیه بر ثروتی که داشتند، و به دلیل کاهش ناگهانی دخالت قدرت اصلی در ایتالیای مرکزی در اواخر سده سیزدهم، می‌توانستند جای اشراف را بگیرند، و دیگر لازم نبود که بزرگان صنوف قدرت‌طلبی خود را مهار کنند و تسلیم این اندیشه شوند که «مبرم‌ترین قضیه شهرهای ایتالیا... حفظ استقلال آنها در برابر قدرت‌های سیطره‌جوی [خارجی] است، و این وظیفه را اشراف به بهترین نحو انجام می‌دهند». (۱۴)

دو منبع عمده جناح‌بندی پاتریسین‌ها در قرن چهاردهم، بیرون از دستگاه حکومتی دولت-شهر فلورانس شکل می‌گرفت: اول، زمانی که فلورانس گرفتار جنگ بود، جناح‌های اقلیت نخبگان فرصت می‌یافتند که علیه حکومت خواص پاتریسینی، با قدرت خارجی همکاری کنند، تا در مقابل از کمک او برخوردار شوند. (۱۵) دوم، راه اصلی کسب ثروت آنها - یعنی بانکداری و بازرگانی - بود که در بین افراد معمولی اجتماع شهری [کمون] مرسوم نبود و در حیطه وظایف دولت هم قرار نداشت. (۱۶) از این‌رو در طول سده چهاردهم و اوایل سده پانزدهم، فاصله بین قدرت سیاسی - که در دست حکومت الیگارشی [خواص] پاتریسین خودمدار بود - و ثروت اقتصادی - که به طور فزاینده‌ای در اختیار بانکداران و بازرگانان غیرپاتریسینی قرار داشت - روزبه‌روز زیادتر می‌شد.

جنگ، به گسترش دو چالش بزرگ علیه حکومت پاتریسین‌ها سرعت بخشید: یکی طغیان چیمپی در سال ۱۳۷۸ میلادی، و دیگری تصرف اقتدار حکومتی فلورانس به وسیله خاندان مدیچی در سال ۱۴۳۴. چالش خاندان مدیچی در اوایل دهه ۱۳۷۰ شروع شد و این زمانی است که

جناح‌بندی پاتریسین‌ها (که زمام آن در دست مقام‌های کلیسایی و حامیان پاپ بود) زمینه را برای شکل‌گیری جناح پاتریسینی ضد الیگارش‌ی - همان مردان تازه - فراهم کرد تا حکومت فلورانس را در دست بگیرند. این شورش‌ها عرصه را بر حکومت خواص [الیگارش‌ی] تنگ کرد و جنگ علیه نیروی کلیسایی حامی الیگارش‌ی شعله‌ور شد. قسمتی از هزینه‌های مالی این شورش، از طریق مالیات‌هایی تأمین می‌شد که از دست خواص دررفته بود و قسمتی دیگر هم از طریق تصاحب اموال روحانیون به دست می‌آمد. عناصر الیگارش‌ی قدیمی با باقی‌مانده اشرافیت، هم‌پیمان شدند و در سال ۱۳۷۸ کودتایی را به راه انداختند.

کودتا به وسیله خیزش مردمی اعضای صنوف و کارگران به شکست انجامید. حکومت الیگارش‌ی در هم شکست و برای مدت کوتاهی، کارگران با لباس‌های کارگری که متعلق به صنف تازه‌ای به نام چیومپی [پشم‌زنان] بود - و شورش هم با همین نام شهرت یافت - وظایف اصلی اداره شهر را در دست گرفتند.

از نظر مورخان مارکسیست، طغیان چیومپی شاید نخستین انقلاب کارگری در تاریخ اروپا باشد. این جنبش، رویداد «بسیار تازه‌ای بود... که اعتصاب‌هایی به همراه داشت، نشست‌های مخفی صورت می‌گرفت، و نخستین همبستگی افراد کارگريشه به حساب می‌آمد. شورش‌های غذا نیز واقعه نادری بود» (۱۷). با وجود این، چیومپی‌ها ظرف چند ماه از دستگاه حکومتی کنار زده شدند و پس از چند سال، حکومت الیگارش‌ی از نو شکل گرفت. حکومت الیگارش‌ی بدون این‌که از سوی جناح‌های رقیب، یعنی صنوف، با چالشی جدی روبه‌رو شود، دستگاه حکومتی را اداره می‌کرد و توده‌ها از نو بی‌سازمان شده و از رسمیت افتادند. طغیان کارگری، وحدت نخبگان را تقویت کرد. با شناسایی اجتماعی این کارگران به عنوان یک صنف و با مشارکت آنها در حکومت به عنوان یک صنف، راه بهره‌کشی صنوف دیگر از کارگران بسته شد. اعضای صنوف از حکومت الیگارش‌ی پیروی کردند تا حمایت دولت را برای سرکوب چیومپی‌ها به دست آورند. نویسندگان مارکسیست و غیرمارکسیست هم عقیده‌اند که جنبش چیومپی پاتریسین‌ها را هراسناک کرد، چراکه با عمل خود راه جناح‌بندی و باندبازی آنها را برای همیشه مسدود کرده و نگذاشت نخبه‌های رده‌های مختلف در صدد اتحاد با صنوف پایین‌تر یا حتی اعضای غیرپاتریسین صنوف رده‌های بالا برآیند. (۱۸)

مدیچی‌ها در سال ۱۴۳۴ اختیار حکومت فلورانس را در دست گرفتند و پیروزی آنها، حکومت الیگارش‌ی را برای همیشه پایان داد و یک حکومت ائتلافی به وسیله خاندان مدیچی، بدون مشارکت توده‌ای شکل گرفت. اما چون هر دو جریان مدیچی و الیگارش‌ی نمی‌خواستند تا حد صنف، شأن خود را پایین بیاورند یا برای حمایت خود به چیومپی‌ها نزدیک شوند، در دهه ۱۴۳۰ به مبارزه شدید علیه آنها پرداختند.

اعتراض «مردان تازه» به انحصارطلبی‌های الیگارش‌ی طی جنگ فلورانس با میلان

(۱۴۲۳-۱۴۲۸) و لوچا (۱۴۲۹-۱۴۳۳) شدت یافت و این زمانی بود که الیگارشی می‌کوشید بنیه مالی خود را تقویت کند و به مقابله با «مردان تازه» برخیزد. هنگامی که خاندان مدیچی، قهرمانان پاتریستی و شرکای تجاری مردان تازه، کنترل موقت حکومت را بر مردم فلورانس در دست گرفتند، پاتریستین‌های حاکم به نیروی نظامی متوسل شدند تا خاندان مدیچی و متحدان آن را از دستگاه حکومتی و از شهر بیرون کنند. (۱۹) «مردان تازه» به صف مدافعین مدیچی پیوسته و رهبران الیگارشی را به زندان انداختند.

چرا الیگارشی پاتریستین‌ها توانست سلطه خود را بر فلورانس تا سال ۱۳۷۸ حفظ کند و چندسالی هم به شدت تقویت شود؟ و چرا در سال ۱۴۳۴ قدرت را از دست داد؟ بخشی از پاسخ این است که «مردان تازه» در طول نیم قرن، از ۱۳۷۸ تا ۱۴۳۴ توانستند ثروتی به دست آورند، تا جایی که میزان آن به طور مطلق و نسبی از ثروت پاتریستین‌ها بیشتر شد. (۲۰) افزایش ثروت «مردان تازه» باعث شد مدیچی‌ها را به مشارکت در تجارت خود فراخوانند و به این ترتیب پیوندهای تعهدآوری بین مدیچی‌ها و هم‌پیمانان سیاسی ائتلاف رو به گسترش آنها برقرار شد. کمبودهای حرکت سیاسی غیرنخبگان، مهم‌ترین عامل در شکوفایی و پیروزی خاندان مدیچی در رهبری مخالفت با حکومت الیگارشی بود. سکوت سنگین پاتریستین‌های حاشیه‌نشین قدرت سیاسی و مردان تازه، که به خاطر ترس از قدرت گرفتن صنوف پایین و کارگران به وجود آمده بود، باعث شد که الیگارشی‌ها حلقه حکومت به ظاهر مصون خود را تنگ‌تر کنند. هرچه پاتریستین‌ها و مردان تازه ثروتمند از قدرت کنار زده می‌شدند، دلیل بیشتری برای طرفداری از جاه‌طلبی‌های سیاسی خاندان مدیچی داشتند. کوشش الیگارشی‌ها برای تأمین هزینه جنگ به وسیله ثروتمندان فلورانس (و نه از منابع خودشان) بیشتر در جهت تقویت «منافع ویژه» الیگارشی‌ها بود و به خشونت‌های سیاسی و اجتماعی افرادی افزود که در حاشیه قدرت قرار داشتند. استعداد خاندان مدیچی در بسیج هم‌پیمانان خود، بدون خیزش اعضای صنف‌ها و کارگران، به پاتریستین‌های [حاشیه‌نشین] و مردان تازه کمک کرد تا بتوانند راه کودتای الیگارشی‌ها را سد کنند، بدون این‌که با شورش مردم که می‌توانست امکانات و موقعیت آنها را در تسلط بر حکومت به خطر اندازد، روبه‌رو شوند.

کنش انقلابی توده‌ای، به‌طور طبیعی، اما نه مستقیم و آشکار، جریان ستیزه نخبگان و ساختار نخبگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در فلورانس، ساختار جناح‌های نخبگان از سال‌ها پیش از طغیان چیمپی تا هنگامی که حکومت مدیچی برقرار شد، ثبات نسبی خود را حفظ کرد. جناح‌بندی طولانی‌مدت نخبگان در دهه ۱۳۷۰، در برانگیختن سازمان‌دهی و حرکت مردمی مؤثر افتاد. به‌علاوه، جناح‌بندی نخبگان و کوشش آنها در هم‌پیمانی با لایه‌های پایینی، بر اثر تهدید کنش توده‌ای مردم نسبت به تمامی نخبگان و مبانی سازمانی قدرت آنها با مانع روبه‌رو شد و این همان خطری است که در مدت کوتاه حکومت چیمپی‌ها به واقعیت پیوست. حرکت توده‌ای و احساس

خطر روزافزون نخبگان بر اثر قدرت‌یافتن چیمپی‌ها، نخبگان مختلف و چندگانه را برانگیخت تا روابط بین خود را تثبیت و تقویت کنند، آن‌هم در زمانی که الیگارشی پایه‌های قدرت حکومت خود را محکم کرده بود. الیگارشی، با تسلیم‌شدن سایر نخبگان، امتیازهای اساسی اقتصادی صنف‌ها را کاهش داد و حالت بی‌تفاوتی سیاسی عمومی را تقویت نمود. حزب نخبگان مدیچی هنگامی که از بی‌تفاوتی سیاسی غیرنخبگان اطمینان یافت، بدون ترس از خطر موقعیت نخبگان الیگارشی، به قلع‌وقمع آنها پرداخت. چنانچه بین نخبگان روابط باثبات مستحکمی وجود داشته باشد، کنش توده‌ای با استحکام و کارایی ساختاری ستیزه نخبگان، رابطه معکوس پیدا می‌کند.

بالاگرفتن ستیزه نخبگان

گاهی اوقات یک نخبه درصدد تقویت کنش انقلابی توده‌ای برمی‌آید و حتی می‌کوشد غیرنخبگان را به طغیان برانگیزد تا به اهداف خود برسد. برخلاف طغیان چیمپی که حاصل ناخواسته و قصدناکرده ستیز جناحی نخبگان بود، همکاری طولانی نخبگان و غیرنخبگان، خشونت و پیامدهای افراطی انقلاب انگلیس در سال‌های ۱۶۴۰ تا ۱۶۴۹ و انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۵ را تقویت کرد. نخبگان فقط هنگامی بر انقلابیون [غیرنخبگان] تکیه می‌کنند که موقعیت نخبگی خود را در خطر رقابت نخبگان دیگر می‌بینند. نخبگان فلورانسی دهه ۱۳۷۰ میلادی در خطر نبودند که از سوی رقیبان خود حذف شوند. آنها فقط در معرض این خطر بودند که قدرت و درآمد آنها نسبت به نخبگان رقیب تضعیف شود. (۲۱) گرچه شرایط وخیمی نبود، ولی بسیج توده‌ای در طغیان چیمپی به‌صورت خطری برای همه نخبگان به‌شمار می‌آمد. هیچ‌کدام از نخبگان فلورانسی به قضیه چیمپی‌ها به‌عنوان آخرین راه نجات از شکست نهایی در مقابل رقیبان دیگر امید بسته بود.

ستیز طولانی‌مدت نخبگان در انگلستان قرن‌های شانزدهم و هفدهم و فرانسه قرن‌های هفدهم و هجدهم، گروه‌های متعددی از نخبگان این دو کشور را در خطر اضمحلال قرار داد. نخبگان مزبور می‌کوشیدند ضمن مبارزه خود با نخبگان دیگر، حرکت غیرنخبگان را مهار کنند. در این قسمت می‌خواهیم پیامدهای ساختار نخبگی و مناسبات موفق طبقه‌ای و اتحاد میان نخبگان و توده مردم را در انقلاب انگلیس مقایسه کنیم، با عنایت به این‌که در جریان اصلاحات دوران هنری [هشتم] و انقلاب شکوهمند، چنین اتحادی صورت نگرفت. در قسمت بعدی این فصل، تأثیر دو جنبش توده‌ای را طی مبارزه فروندها در فرانسه سال‌های ۱۶۴۸-۱۶۵۳ و انقلاب فرانسه مقایسه می‌کنیم که ساختارهای نخبگی متفاوتی دارند. در بررسی اول که درباره انگلستان است، بحث درباره تمایز انواع ساختارهای اجتماعی است که در یکی ستیز نخبگان، در جهت تقویت کنش انقلابی توده‌ای صورت می‌پذیرد، و دیگری نخبگان بازنده‌ای هستند که ستیز آنها از فرصت بسیج غیرنخبگان برخوردار نشده است. در قسمت بعد، به بررسی انقلاب فرانسه می‌پردازیم. در آن قسمت، جنبه‌های

قوی ساختار اجتماعی و تأثیر آن بر شکل‌گیری کنش انقلابی توده‌ای در قبال ستیز نخبگان و تغییرات حاصل در روابط طبقه‌ای و نخبگان بررسی می‌شود.

جامعه انگلیس در آغاز سده شانزدهم، تحت سلطه ساختاری نخبگان سه‌گانه بود. تقسیم دیرینه قدرت بین خاندان شاهی، روحانیون و مالکان زمین، در توانایی نهادی هر یک از گروه‌های نخبگی متبلور می‌شد و آنها می‌توانستند سازمان تولید را در املاک اربابی خود اداره کرده، از دهقانان بهره‌کشی کنند. حقوق دهقانان حفظ می‌شد و موقعیت‌های آنان از یک سو، به وسیله روابط عرفی ویژه و بهره‌کشی بین مستأجرین و مالکان زمین، و از سوی دیگر، به وسیله سه‌دسته از نخبگان شکل می‌گرفت. (۲۲) چنانکه پیش از این اشاره شد، اشتیاق هر گروه نخبه در حفاظت از منافع ویژه خود در برابر نخبگان رقیب، مانع می‌شود که مالکان اربابی انگلیسی سیاست اربابان اروپای شرقی را در پیش گرفته و مثل آنها، مستأجرین املاک خود را از نو تبدیل به رعیت کنند، و مانع جنبش دهقانان پس از فاجعه مرگ سیاه شوند.

در انگلستان، پس از اختلاف هنری هشتم با رم، در پی ازدواج مجدد او و جانشینی تاج و تخت شاهی، ستیز نخبگان بالا گرفت. در حقیقت با انتصاب هنری هشتم به ریاست کلیسای انگلیس به جای پاپ، که به وسیله اکثریت مالکان نماینده مجلس تصویب شد، از آن پس، وجوه مرسوم به جای پاپ به شاه پرداخت می‌شد و مهم‌تر از آن با انحلال صومعه‌ها، اموال وقفی آنها که بیشتر املاک اربابی و حقوق عشریه را دربرمی‌گرفت و همه به کلیسای انگلیس تعلق داشت، به دربار منتقل گردید. این اتحاد دربار و مالکان غیرروحانی، موقعیت روحانیون را به‌عنوان نخبگان مستقل، ساقط کرد.

پس از آن، مسلم شد که روحانیون نمی‌توانند به‌تنهایی در مقابل حمله دو دسته از نخبگان دشمن ایستادگی کنند و نیز نمی‌توانند حمایت قابل توجهی از غیرنخبگان را به‌نفع خود جلب کنند. اعتراض دهقانان علیه انحلال صومعه‌ها در سال ۱۵۳۶، که به‌عنوان زیارت عالیجناب^۱ [پاپ] معروف شد، به‌زودی مهار گردید و در اجرای برنامه دربار و مالکان غیرروحانی در تضعیف روحانیت و توقیف اموال صومعه‌ها، خطر چندانی ایجاد نکرد. حمایت دهقانان از کشیشان، صرفاً اعتقادی بود و منحصر به روستاییان متعصب و مذهبی محافظه‌کار می‌شد. به‌نظر می‌رسد، دهقانان از پیامدهای حذف کشیشان که یکی از سه گروه نخبگان حاکم و بهره‌کش بودند، آگاهی نداشتند. به‌این ترتیب، اصلاحات هنری هشتم نمونه‌ای از ستیز نخبگان بود که بدون واکنش توده‌ای، به حذف تقریباً کامل یک دسته از نخبگان انجامید.

اقتدار سیاسی روحانیون و قدرت نهادی آنها در تسلط بر تولید و تصرف منابع، بین دربار و

۱. The Pilgrimage Grace، خیزش دهقانان در لینکلن‌شایر و یورکشایر علیه نوآوری‌های مذهبی هنری هشتم، که گرچه مهار شد و رهبران آن اعدام شدند، اما توماس کرامول از آن بهره‌گرفت.

مالکان غیرروحانی تقسیم شد. در درازمدت، اصلاحات هنری برای شاه فاجعه به‌بار آورد و همچنین روابط ارضی و تولید کشاورزی را به‌طور اساسی متحول ساخت. اشاره می‌کنیم که دربار انگلستان، برای ادارهٔ املاک و وظایف اربابی که از روحانیون گرفته شده بود، ابزار سازمانی و کارآمد در اختیار نداشت. هنری هشتم و جانشینان او که نمی‌توانستند درآمد زیادی از املاک قبلی صومعه‌ای کسب کنند، آن اموال بادآورده را به مالکان غیرروحانی و بازرگانان شهری فروختند، تا هزینهٔ جنگ‌های پیاپی خود را تأمین کنند. دربار علاوه بر فروش املاک و حقوق عشریه، بیشتر حق داوری روحانیت و دربار را نسبت به اجارهٔ زمین به دهقانان، به اشراف واگذار کرد. اربابان غیرروحانی (اعیان) در آغاز سدهٔ هفدهم، حاکم اصلی تولید ارضی و صاحب اختیار منابع حاصل از کار دهقانان شدند.

اعیان یا ارباب‌های غیرروحانی، بر اساس توانایی دوگانه‌ای که به‌عنوان مالکان زمین و مقام‌های محلی داشتند، می‌توانستند با میل خودشان دربار را در منافع حاصل از زمین شریک کنند [یا نکنند]؛ و پادشاهان دودمان استوارت در سدهٔ هفدهم، فقط از این راه می‌توانستند درآمد ارضی داشته باشند. اعیان مزبور، با استفاده از موقعیت جدید به‌عنوان تنها حکمران و بهره‌بردار نظام دهقانی، مناسبات تولید را در دست خود گرفتند. در طول یک قرن پس از اصلاحات هنری، اکثر دهقانان از حق تصرف املاک اربابی محروم شده و به کارگران مزدبگیر بدون زمین تنزل یافتند. سپس مالکان بر آن شدند که منفعت کوتاه‌مدتی برای دهقانان فراهم کنند: یعنی پس از لغو حقوق دهقانی و حق تصرف زمین برای آنها، مبانی قانونی اخذ مالیات و حقوق عشریه‌ای را که از سوی دربار و روحانیون اعمال می‌شد، لغو کردند. به این ترتیب، بدیهی است که این مالکان توانستند با تغییر مناسبات ارضی تولید، منافع طولانی‌مدت و پیش‌بینی‌نشده و قصدناکرده‌ای برای خود دست‌وپا کنند. به این معنی که اعیان نه به‌عنوان یکی از سه دستهٔ نخبگان که حق بهره‌برداری از املاک فئودالی را داشتند و هیچ‌کدام در واقع «مالک» زمین نبودند، بلکه این‌بار توانستند به‌عنوان مالک، تقریباً تمامی منافع حاصل از بهبود چشمگیر محصولات کشاورزی را در سده‌های هفدهم و هجدهم به خود اختصاص دهند. (۲۳)

در انگلستان، تغییر در روابط طبقه‌ای در بخش کشاورزی و تهیدست شدن اکثریت دهقانان طی اصلاحات هنری، بدون کنش توده‌ای قابل توجهی صورت گرفت. حذف حق اجاره‌داری [تصرف زمین کشاورزی] که امری محلی بود و طی سال‌ها و بلکه چند دهه طول کشید، مقاومت را برای دهقانان مشکل کرد و برای اجاره‌داران یک ملک اربابی ممکن نبود که بتوانند با اجاره‌داران املاک دیگر که پیش از این خلع ید شده بودند و نمی‌توانستند از آن پس اجتماع دهقانی باثباتی داشته باشند، یا با اجاره‌دارانی که هنوز گرفتار ارباب بودند، همدست شوند. به‌علاوه، گرچه دربار و روحانیون علاقه داشتند از حقوق اجاره‌داری حمایت کنند (تا به این وسیله ادعای خود بر اخذ

مالیات و درآمد عشریه را تثبیت کنند) چون ابزار سازمانی مؤثری برای دخالت محلی نداشتند، نمی‌توانستند اجاره‌داران [کشاورزان] ناراضی را به حرکت درآورده و متحد خود کنند. بالاخره، دهقانان در سده شانزدهم و پس از آن نمی‌توانستند، مانند مقاومت کارگران پس از حادثه مرگ سیاه با یکدیگر متحد شوند. درحالی‌که بیشتر اجاره‌داران پس از حذف اجاره فئودالی بر اثر اصلاحات هنری هشتم آسیب دیدند، اقلیتی از دهقانان (آنها که به‌طور موروثی و سنتی مالک زمین بوده، یا آنها که سند ملکی داشتند)، با حفظ حق تصرف و محصورکردن زمین، توانستند برای خود حق مالکیت خصوصی به‌دست آورند.

اصلاحات هنری، همراه با توزیع زمین‌های روحانیون و حقوق عشریه و قدرت دآوری بین مالکان غیرروحانی، و نیز جریان دگرگونی روابط طبقه‌ای بین دهقانان، دست به دست هم داد و توازن قدرت بین دو دسته نخبگان باقی‌مانده را متحول کرد. موقعیت نخبگان درباری هم متزلزل شد. کمبود امکانات سازمانی مستقل جهت کسب منابع مالی از تولیدکنندگان، فقط در صورتی می‌توانست درآمدی حاصل کند که اعیان را به کمک دستاویزهای آرمانی نسبت به مشروعیت مقام شاه به‌عنوان رئیس ملت، کلیسای ملی، و دولت ملی، به وفاداری وادارد، یا این‌که جناح‌های بازرگانی و اعیان را به دخالت و پیروزی در مبارزه‌های سیاسی تحریک نماید. چارلز اول به‌تنهایی نمی‌توانست مواضع سیاسی بالا و پایین را با هم آشتی دهد. (۲۴) گو این‌که یک شاه باتدبیرتر از او هم نمی‌توانست اعیان را ترغیب یا وادار به پرداخت هزینه‌های نظامی، کلیسا، و طرح‌های ساختمانی دولت کند، تا به این ترتیب قدرت سازمانی دربار احیا گردد، که این کار خواهی‌نخواهی با انحصار تصاحب و کنترل مستقیم اعیان بر تولیدات کشاورزی، در تعارض قرار می‌گرفت.

پادشاهان تودور و استوارت، با ایجاد نوعی نظام مطلق‌گرایی ملی «افقی» (یعنی حذف نخبگان روحانی مستقل، خلع‌ید از صاحب‌منصبان محلی و متلاشی‌کردن دستگاه سیاسی آنها، همه در قبال تضعیف قدرت دربار و متحدان آن، یا کنترل رفتار اعیان در محل کانون قدرت آنها) (۲۵)، چارلز اول را در موقعیت‌گزینشی نامطلوبی قرار دادند، که یا سیاست‌هایی را دنبال کند که اعیان با آن موافق بودند، یا خود را به ستیزه‌های جناحی بسپارد که به جنگ داخلی می‌انجامید. چارلز در سال ۱۶۴۲ میلادی، نه تنها جنگ داخلی به‌راه انداخت تا از بن‌بست امتیازاتی که در سال ۱۶۴۱ به پاپ داده بود نجات یابد، بلکه در سال ۱۶۴۷، از اختلاف پارلمان با متحدان غوغاگر اسکاتلندی خود بهره‌گرفت و با طرفداران ایرلندی کاتولیک مذهب خود به چالش برخاست و «جنگ داخلی دوم» را در سال ۱۶۴۸ به‌راه انداخت. این قضایا در ۱۶۴۹، به اعدام او و بعضی از متحدان مهم اشرافی‌اش منجر شد. دربار همچنین، گروه‌هایی از بازرگانان رقیب را علیه هم برانگیخت تا درآمدهای خود را افزایش دهد. این راهبرد، سیاست مردان لندن را به جناح‌بندی کشاند. (۲۶) بازرگانان سیاسی به دو دلیل جایگاه مهمی داشتند: یکی این‌که اگر چارلز از جنگ داخلی دست می‌کشید، می‌توانست خود را

تقویت کرده و با پیش‌دستی در اعطای انحصارات بازرگانی به این یا آن گروه، در قبال اخذ تعرفه درآمد از آنها، از تشکیل پارلمان جلوگیری کند. دوم و مهم‌تر این‌که، بازرگانان در لندن، پایتخت انگلیس، متمرکز بودند. از این‌رو، بی‌توجهی چارلز به منافع بازرگانان مداخله‌جوی مستعمرات، منجر به این شد که جناح بازرگانان از اعضای رادیکال مجلس به قوت طرفداری کند. این دسته از بازرگانان، نیروی مردمی شهر لندن را بسیج کردند تا از رهبران پارلمان که در بازداشت دربار بودند طرفداری کرده و از بازرگانانی حمایت کنند که خواستار مشارکت در اداره شهر لندن بودند. از این‌رو، جناح‌بندی بازرگانان را که دربار برای منافع‌گذرای خود به آن دامن زده بود، به آنجا کشید که ضعیف‌ترین جناح آنها تصمیم به تحریک نیروی انقلابی مردم گرفت. اگر مردم بسیج می‌شدند، پارلمان را با فشار خود از مصالحه بازمی‌داشتند و مجبور می‌کردند که به‌جای آن‌که خود را فقط پاسخ‌گوی اعیان و بازرگانان حامی بدانند، در جهت مواضع رادیکال‌تر و بر اساس موازین قانون اساسی و مذهبی اقدام کند. (۲۷)

انقلاب انگلیس در سال‌های ۱۶۴۰-۱۶۴۹، به دلیل جهت‌گیری رادیکال و آمیختگی شدید آن با نیروهای مردمی، یک رویداد غیرعادی در تاریخ انگلیس به حساب می‌آید. جناح‌گرایی نخبگان پیش‌شرط لازم برای وقوع جنگ داخلی بود. به‌رحال، فقط در لندن و در داخل ارتش، جناح‌بندی نخبگان به انشعاب انجامید و باعث تحریک برخی نخبگانی شد که حرکت انقلابی مردم را تشویق می‌کردند (هیچ‌یک از اعیان، مردم روستایی زیر سلطه خود را به جنبش وانداشتند و هیچ قیام روستایی قابل توجهی در جنگ داخلی مشاهده نشد و طغیان روستاییان در طی سده‌های شانزدهم و هفدهم به آرامی فروکش کرد). (۲۸)

هنگامی که لندن آرام گرفت و ارتش طراز نوین [کرامول] منحل شد، تقریباً همه دستاوردهای رادیکالی انقلاب ملغی شد. درحالی‌که تکثرگرایی و بردباری مذهبی، به‌صورت جنبه پایداری از سیاست حکومتی انگلیس درآمد، فرقه‌های رادیکال انقلاب که طرفداران خود را از دست داده بودند، تسلیم شدند و حتی تحت سلطه نظام مشترک‌المنافع^۱ به‌صورت آرام‌ترین گروه درآمدند. (۲۹) هنگامی که بازرگانان مداخله‌جوی مستعمراتی، در حکومت لندن و در دولت انگلیس جای پای محکمی پیدا کردند، در سیاست خارجی راهی پیش گرفتند که با خواست سرمایه‌گذاران بین‌المللی همسو باشد، و نیروهای مردمی در لندن، از سال ۱۶۴۹ هیچ نقشی در اداره شهر و سیاست ملی نداشتند. (۳۰) نظام پادشاهی در سال ۱۶۶۰ به حالت گذشته بازگشت. (۳۱)

در چشم‌انداز انقلاب شکوهمند سال ۱۶۸۹ و «توافق» بین پادشاه ویلیام و مجلس در سال ۱۶۹۰، رادیکالیسم انقلاب انگلیس دیگر نمی‌توانست تأثیر پایداری بر ساختار نخبگان و روابط طبقه‌ای در

۱. Commonwealth، حکومت مستقل در سطح ملی یا کل کشور بر پایه اتحاد بین دولت‌های محلی.

انگلستان داشته باشد. محدودیت‌های سلطنت که چارلز اول در سال ۱۶۴۱ اجباراً به آن تن داده بود، درست شبیه همان محدودیت‌هایی بود که چارلز دوم به خاطر الزام‌های حفظ تخت شاهی در پایان دوران نظام مشترک‌المنافع در سال ۱۶۶۰ پذیرفت و در بیانیه ۱۶۹۰ مستحکم‌تر شد. محدود کردن قدرت سلطنتی و شناسایی اقتدار انحصاری اعیان در روابط طبقه‌ای ارضی، مذهب، و حکومت ولایات و تثبیت نقش نخبگان مالک در سیاست‌گذاری ملی و خارجی که از طریق قدرت یافتن مجدد پارلمان صورت گرفت، چیزی کمابیش همسنگ پذیرش نتایج ستیز نخبگان در سده‌های شانزدهم و هفدهم از سوی دربار بود که به وسیله یورش هنری هشتم برای برقراری مطلق‌گرایی ملی در پیش گرفته شد.

در انقلاب ۱۶۴۰-۱۶۴۹، نیروهای مردمی به‌طور کلی تأثیرهای موقتی داشتند. این نیروها راه را بر مبارزترین و ماجراجوترین نمایندگان پارلمان گشودند تا تقاضاهایی را مطرح کنند که چارلز اول حاضر به پذیرش آنها نبود و از مصالحه‌ای جلوگیری کردند که احتمالاً اکثریت مالکان غیرروحانی در سال ۱۶۴۲ آن را پذیرفته بودند. این ستیزه‌جویان، نیروهای مردمی را بارها به خیابان‌های لندن آوردند و منابع مالی را از بازرگانان مستعمراتی مداخله‌جو گرفتند تا طغیان را سرپا نگه دارند. حاصل نهایی اتحاد بین پارلمان و رادیکال‌های لندن، شکل‌گیری نیروی نظامی مستقلی بود که می‌توانست پادشاه و مالکان غیرروحانی متحد چارلز اول را شکست داده و از پیروزی رادیکالیسم مذهبی و سیاسی جلوگیری کند. این نیروی نظامی که ارتش طراز نوین نامیده شد، چارلز اول را به اعدام محکوم کرد و نظام مشترک‌المنافع را برقرار ساخت. سپس، بسیج توده‌ای مردم لندن از موفقیت کودتای چارلز اول علیه پارلمان در سال ۱۶۴۲ جلوگیری کرد، آتش جنگ داخلی را شعله‌ور نگه داشت و از ارتش طراز نوین پشتیبانی کرد؛ ارتشی که در سال‌های سرنوشت‌ساز جنگ داخلی و سال‌های اولیه تشکیل حکومت مشترک‌المنافع، کانون واقعی قدرت سیاسی در انگلستان شد. (۳۲)

مشارکت غیرنخبگان در ستیزه‌های سیاسی دهه ۱۶۴۰ دو تأثیر ماندگار داشت: نخست این‌که مالکان و بیشتر بازرگانان لندن همگی متقاعد شدند که تفاوت‌های جناحی را باید محدود کرد تا از بروز رادیکالیسم مردمی در آینده جلوگیری شود. (۳۳) دوم، انقلاب مردمی با ادامه و پیشرفت جنگ داخلی، برنامه‌های دربار و کلیسای پرسبیتری^۱ را برای ایجاد اتحاد مذهبی، به‌طور مستقیم برهم زد. در طول سال‌های ستیزه نخبگان و جنگ داخلی، کشیشان پیروان خود را در شبکه روابط محلی به کار گماشتند و به این ترتیب، سلسله‌مراتب کنترل نخبگی و مذهب توده‌ای را آشفتگی کردند، به‌طوری‌که همه حکام آینده لندن ناگزیر به تحمل کثرت‌گرایی مذهبی بودند. (۳۴)

بسیج انقلابی توده‌ای منحصر به زمان‌ها و مکان‌های نادری می‌شود که در آنها اختلاف نخبگان

به‌حدی زیاد است که ممکن است به جنگ شدید (در مقیاس فردی یا سازمانی) بینجامد. این وضعیت به‌طور موقت در سال‌های ۱۶۴۰ تا ۱۶۴۹ روی داد. شاهان بیشتر به‌جای این‌که جنگ داخلی به‌راه اندازند، دیر یا زود عقب‌نشینی کردند (یا در مورد جیمز دوم که به فرار او انجامید). طی دوران اصلاح‌طلبی هنری هشتم، روحانیت که می‌کوشید طغیان مردمی را به طرفداری از خودش برانگیزاند، به‌سادگی سرکوب شد و سرانجام به گوشه‌نشینی و اضمحلال گرفتار آمد. از نظر جغرافیایی، نخبگان عمدتاً در لندن توده مردم را به حمایت از خود فرا می‌خواندند، زیرا لندن محل استقرار مجلس و دربار بود. بیرون از پایتخت، به‌جای دهقانان بی‌سلاح، این نظامیان بودند که پشتوانه قدرت سیاسی به‌شمار می‌آمدند. از این‌رو، ارتش طراز نوین، نیروی غیرنخبه‌ای عمده‌ای بود که به‌وسیله جناح نخبه اعیانی ضدسلطنت به میدان سیاست کشیده شد. غیرنخبگان پیش از هر چیز به‌خاطر ملاحظات مذهبی در خدمت ائتلاف نخبگان قرار می‌گرفتند، زیرا این ملاحظات آرمانی بود که پس از سست شدن پایه‌های نهاد سلطنت و دیگر محرک‌های عمده سیاسی-نظامی مبنای همبستگی با نخبگان در روستا به‌شمار می‌آمد. رادیکالیسم ارتشی و شهری هم بر پایه اعتقادات مذهبی شکل گرفت و انشعاب نخبگان را طی جنگ داخلی به‌وجود آورد. سرانجام، پس از اعدام چارلز اول و حذف موقت نظام پادشاهی، مالکان غیرروحانی [اعیان] توانستند در پشت برنامه‌ای به‌منظور سرکوبی کامل حرکت سیاسی غیرنخبگان و استقرار مجدد توافق قانونی سال ۱۶۴۱ در ۱۶۶۰ و سپس در ۱۶۹۰، از نو با هم متحد شوند.

ستیز نخبگان، کنش انقلابی توده‌ای را تقویت کرد و این عملکرد توده‌ای هم به‌دنبال جنگ داخلی و استقرار موقت نظام مشترک‌المنافع، ستیز نخبگان را ژرف‌تر کرد. اتحاد مجدد نخبگان، از تحریک غیرنخبگان جلوگیری کرد و آن را از میدان سیاست حذف نمود، چرا که آنها می‌توانستند برای جانشینی شاهی به‌جای شاه پریاهو (جیمز دوم) به توافقی سریع برسند و دودمان پادشاهی تازه‌ای برقرار کنند که مایل باشد در محدوده سلطه مالکان غیرروحانی در شهرستان‌ها و در حوزه قدرت مالکان در پارلمان، سلطنت کند. تا زمانی که وحدت نخبگان دوام یافت (که تا شکل‌گیری نخبگان سرمایه‌دار صنعتی جدید در سده نوزدهم ادامه یافت)، حرکت [سیاسی] مردم در حداقل بود.

تأثیر انقلاب بر ستیز نخبگان و ساختارهای اجتماعی

در بخش قبلی، قضیه وقوع یا عدم وقوع کنش انقلابی توده‌ای، در زمان‌ها و مکان‌ها و موارد مختلف مطرح شد، تا تأثیر انشعاب نخبگان بر چندوچون بسیج غیرنخبگان بررسی شود. در بخش فعلی، انقلاب انگلیس را با دو برهه در تاریخ فرانسه مقایسه می‌کنیم که طی آنها، گروه‌هایی از نخبگان که از سوی نخبگان دیگر تهدید می‌شدند، بسیج توده‌ای را تحریک می‌کردند، به امید این‌که در

کشاکی نخبگان از آن بهره‌برداری کنند. البته، خیزش مردم فرانسه در دوران فروندها (۱۶۴۸-۱۶۵۳) با دوران انقلاب (۱۷۸۹-۱۷۹۵) تفاوت بسیار داشت، و نیز این هردو مورد با انقلاب انگلیس عمیقاً متفاوت بودند. می‌خواهیم تفاوت‌های مزبور را برحسب ساختار نخبگان و روابط طبقه‌ای در برابر وقوع کنش‌های انقلابی توده‌ای بررسی کنیم. اساساً، برخی نخبگان از انقلاب زیان دیدند. این نخبگان (که خیزش دهقانان و مردم شهری را در واقعه فروندها و انقلاب فرانسه تشویق می‌کردند) آنهایی بودند که در مقایسه با نخبگان دیگر (که خود، موضوع اعتراض خیزش مردم قرار داشتند)، مواضع و برنامه‌های‌شان بیشتر در معرض حمله کنش توده‌ای قرار گرفت.

پادشاهان فرانسوی در مقایسه با هم‌تایان انگلیسی خود، هرگز به تسلط کامل در سطح کشور دست نیافتند. چنانکه مشاهده شد، پادشاهان انگلیس دست روحانیون را که نخبگان مستقلاً بودند از قدرت کوتاه کرده و اعیان محلی را خلع سلاح کردند. پادشاهان فرانسوی، در دوران رژیم سابق [قبل از انقلاب]، با این‌گونه اعیان که سپاهیان ویژه خود را در استخدام داشتند و نیز با مقام‌های خودمختار ایالتی، رقابت می‌کردند. از آنجا که این پادشاهان نمی‌توانستند رقیبان خود را در سطح کشور از میدان بیرون کنند، راه دومی را به‌عنوان «مطلق‌گرایی عمودی» در پیش گرفتند، به این معنی که برای کسب درآمد به منظور اجیرکردن سپاهیان اشراف دیوانی، مقام‌های مملکتی را می‌فروختند تا بتوانند برای حفظ سلطه سیاسی و دسترسی به درآمد ایالات با اعیان محلی و اشراف مقتدر غیردیوانی رقابت کنند. فروش مقام‌ها، و در مرحله پیشرفته‌تر، فروش مقام‌های حکومتی (مقام‌های درباری که اهل ایالتی نبودند که بر آن حکومت می‌کردند و از این‌رو با نخبگان محلی همبستگی نداشتند)، باعث شکل‌گیری سلسله‌مراتب «صاحب‌منصبان دولتی» شد و مالیات‌ها و عوارض به‌شدت افزایش یافت. گو این‌که بیشتر «درآمدهای دولتی» در اختیار دربار یا مقام‌های حکومت مرکزی قرار نمی‌گرفت، بلکه نزد «حکام ایالتی که مقام خود را خریده بودند» در همان ایالت نگهداری می‌شد. (۳۵)

در میانه سده هفدهم، دربار و صاحب‌مقام‌های فروشی و انتصابی، رابطه ستیزه‌جویانه اما نمادینی با یکدیگر داشتند. دربار، به فروش مقام‌ها، واگذاری حقوق، عوارض شهری و وام‌های درآمدزا وابسته بود، تا بتواند هزینه‌های دربار سلطنتی و مخارج جنگ‌های پیاپی با بیگانگان را تأمین کند. هرچه نیاز مالی دربار بیشتر می‌شد، بهای واگذاری حق مقام‌های ایالتی، اشرافی، و شهری افزایش می‌یافت. نخبگان ایالتی هم همواره از پرداخت‌هایی که دربار از آنها می‌خواست، سر باز می‌زدند و در برابر نظارت مباشران و سایر شگردهای دربار برای انتقال اقتدار ایالتی به مقام‌های دربار، مقاومت می‌کردند.

خرید و فروش مقام‌ها، مناسبات طبقه‌ای و نخبه‌ای را تحت تأثیر قرار داد. به این معنی که دربار نمی‌توانست فروش مقام‌ها را چنان سازمان دهد که یک منبع درآمد مطمئن و همیشگی داشته باشد، و مقام‌های این‌چنینی هم می‌کوشیدند روابط مستقیم اربابی میان مالکان و دهقانان را برهم بزنند.

اشراف محلی در تلاش‌های خود برای افزایش بهره مالکانه از دهقانان، به‌طور فزاینده‌ای به تسلط مقام‌های درباری وابسته شدند.

فروندها [فلاخن‌اندازان؟] دسته‌ای از شورشیان ایالتی بودند که به‌وسیله نخبگانی تحریک می‌شدند که بتوانند در برابر تقاضاهای مالی شاه و گسترش ادعاهای دربار نسبت به مقام‌های فروشی، مقاومت کنند. دهقانان شورشی فروندها را همراهی می‌کردند، که آنها هم به‌وسیله اشراف طرفدار جنبش فروندی تحریک شده بودند تا از پرداخت مالیات به دربار سر باز زنند. طرفداران فروندها، اعم از مقام‌های رسمی و اربابی، ادعای قبضه کردن تمامی ارزش افزوده منطقه تحت نفوذشان را نداشتند. در عوض، «برای دفاع از امتیازات ایالتی خودشان» پافشاری می‌کردند، که همواره موضوع تفسیرهای متفاوت بود و فقط طبق حکم شاه تعریف می‌شد. (۳۶)

با زیرپا گذاشتن مقررات مربوط به امتیازهای درباری از سوی طرفداران فروندی، هریک از نخبگان ایالتی حاکم بر حق داوری حوزه خود شد که با حوزه اقتدار نخبگان دیگر هم متداخل بود. در نتیجه، ضعف ائتلاف طرفداران فروندی باعث شد که آنها در مقابل رقبای ایالتی و در مقایسه با زمانی که از دربار و گماشتگان آن تبعیت می‌کردند، از حقوق کمتری برخوردار شوند. صاحب‌منصبان و اشرافی که از آن زمان منصوب می‌شدند و آنهایی که یار و متحد رهبران فروندی بودند، کسانی بودند که هرگز به جنبش فروندی نپیوسته یا از آغاز از جبهه ائتلاف شورشیان جدا شده بودند. (۳۷)

طرفداران جنبش فروندی، بر اثر شورش دهقانی و ستیزه‌های داخلی نخبگان دچار عقب‌ماندگی شدند. برخلاف انتظار آنها، این طرفداران فروندها بودند که از شورش دهقانی بیشترین آسیب را دیدند و به دربار لطمه زیادی نخورد. خرید و فروش مقام، شبکه‌های بهره‌برداری از ارزش افزوده و سازمان‌دهی سیاسی مبتنی بر محور روابط اعیان محلی - حاکم‌ها، ایالات را به هم ریخت. هر عنصر از ساختارهای قبلی ایالتی، با نظام معامله دربار - محوری گره خورد. مقام‌های خرید و فروشی و یاران آنها می‌توانستند روابط خود را با دربار بهبود بخشند، ولی نمی‌توانستند خواست‌های ادعایی دولت را در مقابل خواست‌های مشابه اشراف، روحانیون، و صاحب‌منصبان حفظ کرده یا آنها را با هم آشتی دهند. پراکندگی سیاسی طرفداران جنبش فروندی و وابستگی نهایی آنها به دربار، با عدم توانایی آنها در بهره‌گیری از منابع محلی برای حفظ نیروی مسلح خود برای مبارزه، آشکار شد. اعتصاب دهقانان برای پرداخت بهره مالکانه و مالیات، جنبش فروندی را به شدت تحت تأثیر قرار داد. در پایان، کنده^۱ (رهبر ستی فروندها) ناگزیر پیشنهاد آشتی داد، چون حزب وی درهم شکست. (۳۸) برخلاف این پیشنهاد، دربار مالیات مزارع و مقام‌های محلی را افزایش داد. (۳۹)

شکل‌گیری روابط طبقه‌ای و نخبگی، و سپس پیامدهای شورش‌های شهری و دهقانی در سال ۱۷۸۹، وضعیت کاملاً متفاوتی داشت. در فاصله یک قرن و نیم از جنگ فروندها تا انقلاب فرانسه، اشراف بورژوازی فرانسوی بیش از پیش با دولت مشارکت نزدیک داشتند. سرمایه‌گذاری نقدی بیشتر در رابطه با دولت حذف می‌شد و درآمد اشراف فرانسوی بیش از این‌که از بهره مالکانه زمین حاصل شود، از طریق افزایش سهم آنها و از طریق مناصب دولتی به دست می‌آمد. بالا رفتن درآمدهای دولت که بر اثر توسعه اقتصاد فرانسه در طول سده هجدهم تحقق یافته بود، باعث شد که سهام‌داران و صاحب‌منصبان، منافع خود را از قبل مقام‌های دولتی افزایش دهند. سرانجام، بر اثر افزایش شدید بدهی‌های دولت که بر اثر دخالت فرانسه علیه انگلیس در جنگ انقلاب امریکا پیش آمد، بحران مالی غیرقابل حلی بر دولت فرانسه چیره شد. کوشش‌های تورگو^۱، وزیر دارایی و نیکر^۲ در تأمین بدهی‌های دولت از طریق مالیات‌گیری از اشراف و روحانیون، مخالفت شدید نخبگان ایالتی و شورش علیه اشرافیت را در سال‌های ۱۷۸۷-۱۷۸۹ به دنبال داشت. (۴۰)

اشراف ایالتی در سال ۱۷۸۸ با تحریک مردم به شورش علیه مقام‌های درباری، شاه را واداشتند تا در سال ۱۷۸۹ برای نخستین بار پس از یک قرن، با تشکیل مجلس طبقات عمومی^۳ موافقت کند. (۴۱) اما هنگامی که نیروهای مردمی دریافتند اشرافیت فرانسه در پی شکست آنهاست، به شورش برخاستند. وقتی نمایندگان مجلس طبقات عمومی انتخاب شدند، نمایندگان بسیار محافظه‌کار روحانیت و اشرافیت نتوانستند در تجدید قدرت کنوانسیون در قبال ضعف دربار و سرمایه‌گذاران مهم موفق شوند. طبقه سوم^۴، با تشکیل مجلس ملی و تصویب قوانینی درباره تضمین بدهی دولت و لغو امتیازهای اشرافیت و شرکای دربار، و نیز بیشتر مقررات فتودالی، ابتکار عمل را در دست گرفت، ولی مالکیت خصوصی بر زمین و بهره‌کشی از آن همچنان حفظ شد. این موازین در جهت منافع سرمایه‌داران بزرگ و حقوق‌دانانی که بیش از همه به دولت بدهکار بودند و نیز بورژوازی ایالتی بود که در رژیم سابق به مقام‌های پردرآمد دسترسی نداشتند و از راه زمین‌داری کسب درآمد می‌کردند و در جمع اشراف فتودال قدیمی ممتاز قرار نداشتند. (۴۲)

بیشتر رهبران اشراف و روحانیت با مقررات جدید مخالفت کرده و از تلاش‌های دربار در دعوت از همه گروه‌ها به پاریس برای بستن مجلس ملی طرفداری کردند. اشراف ایالات از خیزش مردمی پشتیبانی کردند و مانع به نتیجه رسیدن کوشش‌های دربار شدند. دوران «وحشت بزرگ»^۵ در تابستان ۱۷۸۹، سلطه اشرافیت بر مناطق روستایی را به شدت متزلزل کرد و شورش‌های شهرهای

1. Turgot

2. Necker

3. Estates General

4. Third Estate، منظور طبقه متوسط جامعه فرانسوی است که بورژوازی از متن آن برخاست.

5. The Great Fear

کوچک در ایالات، اقتدار اشرافیت و دربار را در این ایالت‌ها درهم شکست. مهم‌تر این‌که بورژوازی پاریس «افراطیون طرفدار جمهوری»^۱ را تحریک کرد تا به خیابان‌ها بیایند و در لحظات حساس با قدرت گروه‌های طرفدار سلطنت، مقابله کنند و دربار را به قبول ادامه نشست‌های مجلس ملی وادارند. (۴۳)

افشاگری‌های راهبردی در انقلاب فرانسه، بدون توجه به پیامدهای ساختاری آن، همانند افشاگری‌های جنگ داخلی انگلیس بود. در هردو مورد، حضور نیروهای مردمی در پایتخت که از سوی گروه‌های ویژه‌ای از نخبگان حمایت می‌شد، به قانون‌گذاران «پایین مرتبه» [طبقه سوم] مجلس، کمک کرد تا مقرراتی را تصویب و اعلام کنند که بنیان‌کن‌تر از قوانینی بود که پیش از تظاهرات مردم تصویب شد. (۴۴) نیروهای مردمی در فرانسه دهه ۱۷۹۰ و انگلیس دهه ۱۶۴۰، بیش از این‌که در جهت تقویت منافع خود آنها باشد، در ناتوان کردن دربار و متحدان آن مؤثر افتاد. اما جنبش مردمی فروندها، بیش از این‌که به دربار آسیب برساند، نخبگان طرفدار این جنبش را فلج کرد، گرچه منافع اندکی هم برای شورشیان غیرنخبه به همراه داشت.

در هردو انقلاب، نخبگان برای جلب حمایت مردم امتیازهای موقتی دادند. در انگلستان، نمایندگان مجلس به بازرگانان ناراضی و کاسبان کم‌ثروت و متحدان بازاری امتیازهای تجاری داده و آنها را در اداره شهر لندن سهمیم کردند. در فرانسه، مجلس ملی نظارت مردم بر اداره پاریس را قانونی کرد، از ائتلاف‌های مردمی در شهرهای ایالات طرفداری نمود و کنترل بر قیمت مواد غذایی را به نفع توده‌ها عملی ساخت و وانمود کرد که به دهقانان در فرار از مقررات پرداخت بهره مالکانه زمین کمک می‌کند. در هردو کشور، نخبگانی که در نهایت در انقلاب پیروز شدند، هنگامی که مطمئن شدند نیروهای سلطنت طلب شکست خورده‌اند، به متوقف کردن جنبش متحدان غیرنخبه خود روی آوردند. در فرانسه، نگهبانان ملی [نیروهای انتظامی] و ارتش در کنترل شدید نخبگان بودند و در سال‌های ۱۷۹۴-۱۷۹۵، خیزش توده‌ها به راحتی سرکوب شد و دوران «وحشت سفید»^۲ سال ۱۷۹۵ آغاز گردید. در انگلستان، ارتش مستقل طراز نوین، با وجود اعدام چارلز اول سیاست‌گذاری دولت را همچنان در جهت منافع خود سوق داد، ولی در سال ۱۶۴۸، البته با هزینه زیاد و با دشواری، مضمحل شد. در جنبش فروندها، از آنجا که نخبگان طرفدار این جنبش، بیش از این‌که از سوی دربار تهدید شوند، در خطر نیروهای مردمی فروندی بودند، نیروهای مسلح اشرافیت با ارتش سلطنتی دست به دست هم دادند و نیروهای مردمی فروندی را سرکوب کردند. پیامدهای ساختاری انقلاب فرانسه، تفاوت آشکاری با مبارزه فروندها و انقلاب انگلیس داشت.

۱. sans-culottes، (بی شلوارها)، کنایه تحقیرآمیز برای مردم طبقه پایین است.

مالکیت اعیان انگلیسی بر املاک خصوصی و کنترل آنها بر حکومت شهرها به منظور پاسداری از آن حقوق مالکیت، پیش از سال ۱۶۴۰، به طور مطلق پذیرفته شده و رواج یافته بود. انقلاب انگلیس پاسخ موفقیت آمیز اعیان در برابر دربار و روحانیون متحد آن بود تا سازوکارهای رقابتی برای سلطه سیاسی و بهره‌برداری اقتصادی در ایالات را شکل دهند. چون اعیان در طول جنگ داخلی، بنا به ملاحظاتی چند و بر اثر پی‌گیری منافع شخصی دچار انشعاب شدند، از هیچ جهت و به کمک هیچ طرفی از جنگ نتوانستند مبانی سازمانی بهره‌برداری اقتصادی و سلطه سیاسی نخبگان مالک را تهدید کنند. نمایندگان مجلس، سلطنت‌طلبان، و افراد بی‌طرف، امکانات خود را حفظ کردند و بنابراین پس از این‌که چارلز اول اعدام شد، همه در متوقف کردن نیروهای مردمی مطیع [بی‌قدرت] منافع مشترکی یافتند.

در سده‌های هفدهم و هجدهم، هیچ گروهی از نخبگان فرانسوی، در کنترل یک سازمان متفاوت سلطه سیاسی و بهره‌برداری اقتصادی، به پای اعیان انگلیسی نمی‌رسیدند. گو این‌که در سال ۱۷۸۹ نخبگانی چند توانستند به امکاناتی سازمانی دسترسی پیدا کنند، و اینها کسانی بودند که بیش از این‌که از کمک مردم مطیع دربار برخوردار شوند، از سوی شاه و اشراف و روحانیون متحد او در معرض تهدید قرار داشتند. هدف مشترک سرمایه‌گذاران و کارخانه‌داران و بعضی مالکان، شکست دادن دو رسته [یا طبقه] اول و دوم (نجبا و روحانیون) و حفظ همبستگی سازمانی خود، بدون اتکا به دربار بود. سلطنت‌طلبان فرانسوی، برخلاف طرفداران چارلز اول در جنگ داخلی انگلیس، برای تثبیت مبانی رسمی قدرت و درآمد خود به دربار وابسته بودند، به طوری‌که نمی‌توانستند پیروزی انقلاب عامه مردم فرانسه را تحمل کنند. فاتحان «بورژوازی» انقلاب فرانسه، سازوکارهای دولت‌گونه جدیدی برای حفظ قدرت و منافع اقتصادی خودشان به وجود آوردند. (۴۵) نخبگان جدید توانایی‌های سازمانی خود را از طریق دولت انقلابی در اوایل دهه ۱۷۹۰ تثبیت کردند. امکان وقوع اقدام‌های ضدانقلابی از سوی نخبگان قدیمی رژیم سابق، به وسیله فاتحان جنگ جمهوری در اواخر سال ۱۷۹۳ خاتمه داده شد. سپس نخبگان جدید با اعدام دانتون و افراطیون، اعزام عناصر افراطی طرفدار جمهوری به جبهه جنگ (و دورکردن آنها از دستگاه حکومتی در پاریس)، مطیع ساختن سازمان‌های مردمی در قالب باشگاه ژاکوبین‌ها و دوران ترور سال‌های ۱۷۹۳-۱۷۹۴، به متوقف کردن حرکت مردم در پاریس و ایالات اقدام کردند. این اقدام‌ها علیه نیروهای مردمی، برای ژاکوبین‌های مجلس ملی و کمیته سلامت عمومی (به رهبری روبسپیر)، که نمی‌توانستند پس از محکوم شدن به اعدام در اقدام ترمیدوری ژوئیه ۱۷۹۴ و وحشت سفید پس از آن مردم را به خیابان بکشند، سرنوشت ساز بود. (۴۶)

اقدامات سال ۱۷۹۴، مثل نتایج جنگ داخلی انگلیس در سال ۱۶۴۸، بدون این‌که به سلطه سیاسی و اقتصادی کلی نخبگان آسیبی وارد آورد، به کشتار افرادی از نخبگان پرداخت که به

جناح‌های بازنده تعلق داشتند: سلطه رهبری در انگلیس بر اثر ستیزه‌های پیش از انقلاب شکل گرفته بود، و در فرانسه بر اثر ستیزه‌نخبگان در دوران انقلاب مشخص شد. انسجام گروه نخبگان جدید و ساختار طبقه‌ای در جامعه انگلیس پیش از انقلاب، باعث شد که آثار بلندمدت مشارکت مردم در انقلاب و جنگ داخلی به حداقل برسد. ستیزه‌بارز و حل‌ناشدنی نخبگان فرانسوی از ۱۷۸۷ تا ۱۷۹۳، کنش انقلابی توده‌ای را به مخالفت با پیامدهای ستیز طبقه‌ای و نخبه‌ای برانگیخت و به این ترتیب، پیامدهای بلندمدت انقلاب فرانسه را در مقایسه با انقلاب انگلیس و جنگ داخلی، عمده‌تر ساخت (در اینجا به تأثیرهای ساختاری بی‌اهمیت فروندهای مغلوب کاری نداریم).

نتیجه‌گیری

اکنون می‌توانیم به کمک مقایسه موارد گوناگونی که مطرح شد، به چند نتیجه‌گیری برسیم. هر تعمیمی که به عمل می‌آوریم، لازم است با پیش‌درآمدی درباره شناخت اهمیت زمینه ساختاری ویژه‌ای شروع شود که انقلاب در آن روی داده و بر آن اساس، کنش انقلابی توده‌ای نتیجه‌ای به بار آورده است. مقایسه‌ای که از مبارزه فروندها و انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ به عمل آمد، نشان داد چگونه ممکن است دو نمونه از بسیج مردمی مشابه بتواند پیامدهای متفاوتی به بار آورد، چرا که آن حرکت‌ها بر نخبگانی اثر گذاشت که به ساختارهایی از مناسبات نخبه‌ای و طبقه‌ای بستگی داشتند که از سده هفدهم تا هجدهم تغییر یافته بود.

پیش از این که به سنخ‌شناسی هر انقلاب پردازیم، به مطالعه مفصل زمینه تاریخی آن نیاز داریم. هر سنخ‌شناسی فقط در صورتی مفید است که بتواند دامنه و محدوده تغییرات انقلاب‌هایی را معرفی کند که در هر مقوله روی داده است. سنخ‌شناسی این فصل از این رو ارزش دارد که هم ما را به ضرورت کشف علل ساختاری تفاوت‌های بین مبارزه فروندها، و انقلاب‌های انگلیس و فرانسه آگاه می‌کند و هم این که دو انقلاب انگلیس و فرانسه را با انقلاب‌های «ناموفقی» مقایسه می‌کند که طی آنها دهقانان علیه دومین دوره گسترش نظام رعیت‌داری، یا چالش علیه سلطه کمونیسم در مجارستان سال ۱۹۵۶ یا انقلاب‌های آرام اروپای شرقی در ۱۹۸۹ برخاستند.

از مقایسه‌های انجام‌شده در این فصل، با وجود تفاوت‌های مهمی که در هر مقوله وجود داشت، می‌توان چهار نتیجه‌گیری کلی به دست آورد: نخست این که، ستیز نخبگان، غیرنخبگان را به قیام تشویق می‌کند و بر نتایج ساختاری کنش انقلابی توده‌ای تأثیر قطعی دارد. غیرنخبگان هم مانند نخبگان نمی‌خواهند تیشه به ریشه خود بزنند و می‌کوشند از چندوچون ساختارها و ستیزه‌های اجتماعی آگاه شوند تا بدانند کی و کجا بسیج آنها اثربخش است. آنها هم مانند نخبگان، ممکن است در بازخوانی ساختار اجتماعی دچار اشتباه شوند و در شرایط غیرمعمول محلی [و بی‌خبر از ستیز نخبگان در مرکز] گشایش‌های چشمگیری را ببینند. همه کنشگران، چه نخبگان و چه

غیرنخبگان، اغلب در تشخیص چگونگی درهم‌تیدن ستیزه‌های نخبه‌ای و طبقه‌ای با ساختارهای پیچیده اجتماعی، که می‌تواند نتایج ناخواسته و قصدناکرده (یا گاهی هم نتایج درخشان پیش‌بینی‌نشده) داشته باشد، دچار لغزش و شکست می‌شوند.

غیرنخبگان اگر بتوانند با نخبه‌ای که موقعیت ساختاری مستحکمی دارد هم‌پیمان شوند، در ادامه مبارزه و رسیدن به هدف‌های خود کارایی بیشتری دارند. مشاهده کردیم در مواردی که نخبگان ضعیف بودند (مانند روحانیون دوران اصلاحات هنری) شورش‌های غیرنخبگان وابسته به آنها، اگر هم شدید بود، مهار شد و به‌سادگی درهم شکست (چنانکه در مورد زائران عالیجناب در انگلستان سال ۱۵۳۶ روی داد) یا اگر هم شورش دامنه‌گسترده‌ای داشته، چنانچه سازمان‌دهی مناسبی نداشته باشد (مانند مجارستان سال ۱۹۵۶ و چکسلواکی سال ۱۹۶۸)، محکوم به شکست است.

نخبگان تا زمانی هم‌پیمان مساعدی برای مردم بودند و به جنبش آنها کمک می‌کردند که گروه نخبه هم‌پیمان با نیروهای مردمی با آنها همچنان متحد باقی می‌ماند و می‌توانست منابع موجود را کنترل کرده و باگذشت زمان آن را حفظ کند. انقلاب انگلیس و فرانسه نمونه‌هایی بودند که در هر دو مورد، یک گروه از نخبگان از یک سو در خطر اضمحلال قرار داشت و از سوی دیگر منابعی را برای بسیج نیروهای غیرنخبه در اختیار داشت و می‌توانست چالش انقلابی را برای سال‌ها برقرار نگه دارد. شورش چیومبی و فروندی از جمله مواردی بودند که نخبگان خود را در معرض تهدید آنها می‌دیدند، از این رو کوشیدند تا توانایی مردم بسیج‌شده را در متحد باقی ماندن و در استفاده از منابع برای ادامه چالش انقلابی درهم بشکنند. از این رو، طرفداران جنبش چیومبی و فروندی دچار انشعاب شدند و به‌وسیله نخبگان چندگانه متحد که بازسازی شده بودند، سرکوب شدند.

نتیجه دوم این‌که، خطر دخالت نظامی خارجیان در وقوع انقلاب و پیامدهای آن مؤثر بوده است، گو این‌که تحلیل قیاسی ما با آنچه مدل تحلیلی اسکاچ‌پل و تیلی ارائه می‌دهد، دامنه محدودتر و ویژه‌ای دارد. (۴۷) نخبگان ممکن است در جنگی که ملت آنها بدان مشغول است با یکدیگر موافق نباشند، چرا که نخبگان در منافی که از جنگ حاصل می‌شود و نیز در هزینه‌ای که برای اداره آن بر دوش آنها می‌افتد، موقعیت یکسانی ندارند. شاه یا نخبگان دولتمرد، همیشه نظامی‌منش نبودند. چارلز اول و لویی چهاردهم، در مقایسه با پارلمان و مجلس ملی، با برپا کردن جنگ علیه دشمنان خارجی موافق نبودند.

در دوران رنسانس در فلورانس، هر گروه نخبه سیاست خارجی خود را دنبال می‌کرد، محدوده روابط خود با هم‌پیمانان را شکل می‌داد و درباره شرکت دولت-شهر خودشان در مقابله با موضع نخبگان رقیب تصمیم می‌گرفت. نخبگان انگلیسی و فلورانسی، سیاست خارجی خود را در جهت حفظ منافع بازرگانی و خواست‌های مذهبی خودشان گسترش می‌دادند. لویی چهاردهم و مجلس ملی، هرکدام جنگ را وسیله‌ای برای تحریک نیروهای داخلی و خارجی علیه هم‌آوردان خود

می‌دانستند. بسیاری از دگراندیشان اروپای شرقی از دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۹۰، حداقل به‌طور ایدئولوژیک، با موضع‌گیری در برابر جنگ سرد، طرف مقابل مخالفان خود بودند که رژیم حکومتی را اداره می‌کردند.

جنگ‌ها می‌توانستند علاوه بر شاه یا نخبگان دولتی، نخبگان گوناگونی را تقویت یا تضعیف کنند. پرداخت هزینه جنگ‌هایی که نخبگان حاکم علیه رقیبان خارج از دستگاه دولت برپا کردند و تحمیل آن بر دوش مردم، کودتای الیگارشی سال ۱۳۷۸ را به جلو انداخت و افراد جدیدی را در دهه ۱۳۳۰ با مدیچی متحد ساخت. چارلز اول وادار شد پارلمان را که به مخالفان حاکمیت او خدمت می‌کرد، بار دیگر به ادامه کار خود دعوت کند، تا هزینه جنگ با ایرلند تأمین شود. تحمیل هزینه‌های جنگ سرد و جنگ با افغانستان نیز نیروهای مخالف علیه اتحاد شوروی را به خیابان آورد.

برعکس این قضیه، جنگ ایالتی طرفداران فروندها را تضعیف کرد و امتیاز نسبی برای دربار به‌بار آورد. مجلس ملی هم از جنگ‌های خارجی استفاده کرد تا منابع انسانی و مالی را علیه دشمنان داخلی به جریان اندازد و دولت انقلابی را شکل دهد. جنگ‌های خارجی برای انسجام‌بخشیدن به حکومت انقلابی فرانسه و حفظ قدرت نخبگانی که تازه به حکومت رسیده بودند، تأثیر بسزایی داشت. تأثیرات جنگ به ساختار ویژه روابط نخبه‌ای و به ماهیت سازمان مالی هر گروه نخبه بستگی داشت. تعمیم‌بخشی گسترده درباره آثار جنگ بر ریشه و پیامدهای انقلاب‌ها، بستگی به مراتب علی فراوانی دارد که در چند مورد در این فصل توضیح داده شد.

سوم، سرنگونی یا تغییر و تبدیل حکومت، ضرورتاً موضوع یا نتیجه اولیه انقلاب‌ها نیست. سه مورد ستیزه تاریخ انگلیس که بررسی شد، به‌منظور کنترل محلی سازمان‌های حاکمیت و بهره‌برداری از منابع روی داد. غیر از اصلاحات هنری، دو انقلاب دیگر انگلیس منجر به تغییر حکام شد، اما ساختار حکومت مملکتی، که تداوم ستیزه‌های قبلی نخبگان جزو ماهیت آن بود، تغییر نکرد. تغییر و تبدیل نخبگان انگلیسی همراه با آثار فوری و درازمدت بر قانون اساسی، همان اصلاحات هنری بود که مدیریت موازی کلیسا را از میان برد، نکته‌ای که در هیچ تعریفی از دولت در جامعه‌شناسی انقلاب ارائه نشده است.

شورش چیومپی و پیروزی خاندان مدیچی در فلورانس و مبارزه فروندها و انقلاب فرانسه (در جریان فزون‌خواهی اشراف و طبقه متوسط بورژوا) می‌خواستند موقعیت‌های بالاتری را برای انقلابیون در ساختار دولت موجود آن زمان فراهم کنند. انقلاب ۱۷۸۹ که حکومت قدیمی را قصدنا کرده سرنگون کرد، فقط به این دلیل بود که همراهی نخبگان و جنبش مردمی ترکیب ویژه‌ای یافت و به این نتیجه انجامید. در میان همه مواردی که در این فصل بررسی شد، فقط انقلاب‌های اروپای شرقی و شوروی در قرن بیستم بودند که با هدف از میان برداشتن و تعویض حکومت آغاز شدند.

پیامدهای درازمدت انقلاب‌ها از پندارهای آرمانی تغییر حکومت، فاصله زیادتری می‌یابد و بیش از فاصله‌ای است که بین طرح‌های آغازین انقلاب‌ها و حوادث مقطعی هر مرحله انقلاب حاصل می‌شود. هر انقلاب در درازمدت برحسب این نکته متبلور می‌شود که نخبگان و غیرنخبگان تا چه اندازه در ناتوان کردن و/یا در دستیابی به سازوکارهای شبه‌دولتی در سلطه و قبضه کردن کنترل از نخبگان شکست خورده، موفق می‌شوند. جنبش چومپی برای مدتی کوتاه و پیروزی مدیچی در درازمدت، سازوکارهای مالیات‌گیری، وام‌دهی، و ارتش را از یک گروه نخبه به نخبگان دیگری منتقل کرد. این موارد شبیه قضیه گردش نخبگان پاره‌تو^۱ بود. بدون این‌که شکل کلی حکومت بر غیرنخبگان و شیوه بهره‌کشی از آنها به وسیله ابزار سازمانی نخبگان تغییر کند.

تنها یکی از سه مورد ستیزه‌های انگلیس، یعنی اصلاحات هنری بود که به‌طور جدی و غیرموقتی، ساختار حکومت نخبگان را تحت‌تأثیر قرار داد. دو انقلاب دیگر انگلیس، فقط تغییرات در مناسبات طبقه‌ای و نخبه‌ای را که اصلاحات هنری آغاز کرده بود، تأیید کردند. انقلاب فرانسه و شاید انقلاب‌های اروپای شرقی و روسیه، نمونه‌هایی غیرعادی هستند که از آغاز، تغییر در مناسبات نخبگان و طبقات را از طریق سرنگون کردن نظام حکومتی در پیش گرفته بودند.

در این مقاله، هدف آن نیست که انقلاب‌ها را به دو دسته تقسیم کرده تا بدانیم کدام یک عظیم‌تر بوده است. ما از بحث درباره بسیاری از انقلاب‌های مهم سده بیستم که به الگوی آرمانی تیلی نزدیک‌تر بودند، خودداری کردیم. انقلاب‌های نوین، درحقیقت بیشتر دولت-محوری هستند، چرا که کلیه سازمان‌های نخبگان یا با دستگاه حکومت مرکزی همکاری می‌کنند یا در کنترل دولت‌های مرکزی هستند. می‌خواهیم تأکید کنیم انقلاب‌ها فقط هنگامی اهمیت ساختاری پیدا می‌کنند که حذف، ادغام، یا متلاشی کردن توانایی‌های گروهی از نخبگان را در پیش گیرند، زیرا ممکن است آن گروه نخبه در دستگاه دولتی قرار داشته باشد، ولی از لحاظ تاریخی بیشتر در سازمان‌های شبه‌دولتی و مانند آن دیده شود که در بیشتر تعریف‌های اهداف انقلابی نمی‌گنجد. ضعف کنونی حکومت‌های مرکزی ممکن است باعث آن شود که انقلابیون یک‌بار دیگر نخبگان غیردولتی را هدف مبارزه خود قرار دهند.

تا زمانی که تفکر سست مارکسیستی جنگ طبقاتی، فقط به وسیله نظریه پردازان دولت-محوری به چالش کشیده می‌شود، مطالعه تطبیقی انقلاب‌ها بی‌نتیجه است (و تفسیر نادرست مفهوم ساختاری مطالعات تاریخی اخیر درباره انقلاب‌های خاص همچنان ادامه می‌یابد). یادآوری می‌کنیم که تحلیل‌گران دولت-محوری تاریخ اروپا را به‌عنوان جریانی از مبارزه بین دولت و جامعه مدنی مطالعه کرده و انقلاب را به‌مثابه رویدادی از پیروزی یا عقب‌نشینی این طرف یا آن طرف مبارزه

می‌دانند و بر این پایه با تفکر جنگ طبقاتی مقابله می‌کنند. طبقات حاکم و «نخبگان دولتی» را باید با وضوح بیشتر برحسب نخبگان چندگانه و سازمان آنها (که ممکن است دولتی یا شبه‌دولتی باشد) بررسی کرد. در این صورت، می‌توانیم به پرسش‌های مقایسه‌ای زیر پاسخ دهیم: نخبگان برای بهره‌برداری از منابع و تسلط بر غیرنخبگان تا چه اندازه به سازوکارهای دولتی یا شبه‌دولتی وابسته هستند و نخبگان در حفظ وضع موجود، اصلاح، یا سرنگونی دولت‌ها یا تشکلهای شبه‌دولتی چه منفعتی می‌برند؟ پاسخ به این‌گونه پرسش‌ها زمینه‌های اساسی تجزیه و تحلیل آثار نهایی انقلاب‌ها را فراهم می‌کند.

تمرکز بحث بر نخبگان و ساختارهای طبقه‌ای، به پژوهشگر کمک می‌کند تا متوجه آثار پیش‌بینی‌نشده انقلاب باشد. مارکس در کتاب هجدهمین برومر لویی ناپلئون، با بررسی دقیق روند توافق‌ها و ستیزه‌های بین جناح‌های چندگانه طبقه‌ای این روش را به کار برده و نمود آن را در موارد متعدد سلطه افراد شبه‌نخبه بر سازمان‌ها و روابط ویژه تولید بازشناسی می‌کند. درهم‌تیدن ستیزه‌های نخبگان و غیرنخبگان، زمینه‌ای که تفاوت شرایط انقلابی را از دوره‌های [غیرانقلابی] ستیز نخبگان که پیش از آن تحقق می‌یابد، مشخص می‌کند، این نکته را نیز روشن می‌سازد که چرا دوران‌های انقلابی تا این اندازه برای کسانی که خود در آن برهه می‌زیسته‌اند و نیز برای پژوهشگرانی که رویدادهای تاریخی و معنایی آنها را بازشناسی می‌کنند، مبهم است.

انقلابیون و هم‌آوردان آنها، از ایدئولوژی‌ها استفاده می‌کنند تا متحدانی برای خود برگزینند یا به‌وجود آورند. ناپایداری ستیز طبقه‌ای و نخبه‌ای، مؤید ارتباط ضعیف بین ادعاهای ایدئولوژیک و آثار واقعی ساختاری انقلاب است. می‌توان علت این را تبیین کرد که چرا غیرنخبگان پیروزی نهایی یک یا چند نخبه را مهم می‌شمارند و می‌خواهند بدانند که با «موفقیت» انقلاب، نخبگان و غیرنخبگان پیروز چه به‌دست می‌آورند و نیز تشخیص دهند که پیامدهای درازمدت انقلاب برای دست‌اندرکاران آن و جامعه به‌طورکلی چه بوده است و این کار را فقط با تمایز بین پویایی‌های ستیز نخبگان و طبقه و سپس با بالاگرفتن کنش متقابل آنها می‌توان تشخیص داد. هدف این مقاله پیدا کردن راه‌هایی بود که به‌وسیله آنها، چنین تجزیه و تحلیلی را از تک‌تک انقلاب‌ها و مقایسه آنها به‌عمل آورد.

یادداشت‌ها

۱. کنش توده‌ای نیز ممکن است پیامدهای آرمان‌گرایی داشته باشد، که این پیامدها از قبل و بعد از تصاویر ساختار اجتماعی قابل مقایسه نیستند. بسیج کامیاب یا ناکام توده ممکن است روش‌های عمل جمعی جدیدی را مطرح کند که بعداً برای نخبگان و بسیج توده‌ای، پیامدهای تسهیل‌کننده‌ای داشته باشد.

۲. از نظر من نخبگی شامل گروهی حاکم است که می‌تواند منابعی از غیرنخبگانی را به خود تخصیص دهد که با دستگاه‌های سازمانی مشخصی کار و زندگی می‌کنند. جامعه‌ای به وسیله یک گروه منحصر به فرد اداره می‌شود که: (۱) تنها یک سازمان وحدت یافته تمامی منابع غیرنخبگان را اخذ می‌کند؛ (۲) هیچ گروه نخبه شناخته شده‌ای نتواند یک سازمان رقیب ذی‌نفع به وجود آورد؛ و (۳) افراد عضو گروه نخبه حاکم، نتوانند رشته‌های حمایت دیگر اعضا را از سازمان موجود پاره کرده و آن را دچار تزلزل کنند. در وضعیتی که این سه شرط تأمین است، گروه نخبگی منحصر به فرد تفاوت چندانی با طبقه حاکم ندارد. اما اغلب یک گروه از نخبگان چندگانه بر جامعه حکومت می‌کند، یعنی نخبگان متعددی توانایی‌های سازمان [حاکم] را شکل داده‌اند تا از غیرنخبگان بهره‌کشی کنند، به طوری که نخبگان دیگر ناچار برای حفظ بهره‌ای که خود از غیرنخبگان می‌برند، آنها را تحمل می‌کنند. نخبگان دو منفعت حیاتی در این زمینه دارند: یکی برای این که خود مختاری سازمانی‌شان و قدرت در برابر رقیبان را حفظ کنند، و دوم این که ارتباط بهره‌کشی از غیرنخبگان (یا طبقه مولد) را همواره بازسازی کنند. برای مطالعه بیشتر درباره کارایی این چارچوب فکری، ر.ک. به:

Richard Lachmann, "Class Formation Without Class Struggle: An Elite Conflict Theory of the Transition to Capitalism," in *American Sociological Review*, vol. 55 (June 1990), pp. 398-414.

3. Charles Tilly, *European Revolutions, 1492-1992* (Oxford: Blackwell, 1993), pp. 14-16.

تیلی در این کتاب بارها موضع مخالف خود را اعلام داشته و انقلاب را برحسب انتقال قدرت تعریف می‌کند، که منظورش تغییر در رهبری ملت- دولت است.

4. Wilhelm Abel, *Agricultural Fluctuations in Europe from the Thirteenth to the Twentieth Centuries* (New York: St. Martin's Press, 1980), pp. 35-95.
5. Robert Brenner, "Agrarian Class Structure and Economic Development in Pre-Industrial Europe," *Past and Present*, no. 70 (1976), pp. 30-75.
6. Heide Wunder, "Peasant Organization and Class Conflict in East and West Germany," *Past and Present*, no. 78 (1978), pp. 47-55; and Arnost Klima, "Agrarian Class Structure and Economic Development in Pre-Industrial Bohemia," *Past and Present*, no. 85 (1979), pp. 49-67.

که هر دو به طور مستقیم در ارتباط با نظریه برنر بحث می‌کنند.

7. See Richard Lachmann, "Feudal Elite Conflict and the Origins of English

Capitalism," *Politics and Society*, vol. 14, no. 3 (1985), pp. 349–78.

برای بحثی کامل دربارهٔ انگلستان در ارتباط با بحث برنر، ر.ک.: این مقاله.

۸. دربارهٔ شواهدی برای انگلیس، ر.ک. به:

Richard Lachmann, *From Manor to Market: Structural Change in England, 1536–1640* (Madison: University of Wisconsin Press, 1987), pp. 52–65.

و دربارهٔ فرانسه، ر.ک. به:

J. Russell Major, *Representative Government in Early Modern France* (New Haven: Yale University Press, 1980), pp. 1–204; Ferdinand Lot and Robert Fawtier, (eds.), *Histoire des Institutions Françaises au Moyen Age* (Paris: Presses Universitaires de France, 1957) vol. 1; Hugues Neveux, "Déclin et reprise: la fluctuation biseculaire," *Histoire de la France rurale*, vol. 2: *L'Age classique des paysans 1340–1789*, edited by Emmanuel Le Roy Ladurie (Paris: Seuil, 1975), pp. 123–38; Pierre Goubert, *L'Ancien Régime* (Paris: A. Colin, 1969), vol. 1, pp. 74–5; and Guy Bois, *The Crisis of Feudalism: Economy and Society in Eastern Normandy ca. 1300–1550* (Cambridge: Cambridge University Press, 1984 [1976]).

9. Michael Burawoy and Pavel Krotov, "The Soviet Transition From Socialism to Capitalism: Worker Control and Economic Bargaining in the Wood Industry," *American Sociological Review*, vol. 57 (February 1992), pp. 16–38.

این نویسندگان واگذاری سلطهٔ انحصاری حزب را بر تولید، به بنگاه‌ها و مبادلهٔ بین بنگاه‌ها در جهت خواست مدیران یا صاحبان آنها را توصیف می‌کنند. نتیجه‌گیری آنها دربارهٔ این که هرج و مرج رابطهٔ نخبگان، تسلط کارگران را بر تولید حتی از دوران انقلاب ۱۹۱۷ بیشتر کرده، با بحثی که ما در مدل ۱ کرده‌ایم سازگاری دارد.

10. J. K. Hyde, *Society and Politics in Medieval Italy: The Evolution of Civil Life, 1000–1350* (London: Macmillan, 1973); and Brian Pullan, *A History of Early Renaissance Italy: From the Mid-Thirteenth to the Mid-Fifteenth Century* (New York: St. Martin's Press, 1972).

۱۱. تأثیر جنگ و سلطهٔ خارجی، به‌طور کلی و تطبیقی در نتیجه‌گیری این فصل ذکر شده است.

۱۲. پاتریسین‌ها به‌طور عمده، املاک روستایی را از سدهٔ شانزدهم به‌بعد خریداری کردند. ر.ک. به:

R. Burr Litchfield, *Emergence of a Bureaucracy: The Florentine Patricians, 1530–1790* (Princeton: Princeton University Press, 1986), pp. 215–32.

در اوایل دورهٔ مورد مطالعه، اشراف و پاتریسین‌ها، کم‌کم به‌صورت طبقات جداگانه‌ای درمی‌آمدند، گو این‌که پاتریسین‌ها باگذشت زمان خصلت اشرافی یافتند. این نکته مربوط به بحث ما نمی‌شود. من بحثی گسترده‌تر و مفصل‌تر ارائه داده و شواهد آن را از کتاب زیر استخراج کرده‌ام:

Richard Lachmann, *Capitalists in Spite of Themselves* (Oxford: Oxford University Press, 1997).

13. John Najemy, *Corporatism and Consensus in Florentine Electoral Politics, 1280–1400* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1982).

این کتاب روشن‌ترین تحلیل را از سیاست در فلورانس از ۱۲۸۰ تا ۱۴۰۰، یعنی روزگار قدرت پاتریسین‌ها، ارائه می‌دهد.

14. Najemy, *Corporatism and Consensus*, p. 4; see also George Holmes, *Florence, Rome and the Origins of the Renaissance* (Oxford: Clarendon Press, 1986), pp. 3–43.

15. Gene Brucker, *The Civic World of Early Renaissance Florence* (Princeton: Princeton University Press, 1977), pp. 39–44; and Brucker, *Florentine Politics and Society, 1343–1378* (Princeton: Princeton University Press, 1962).

16. Richard Goldthwaite, *The Building of Renaissance Florence* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1980), pp. 29–66.

17. Samuel K. Cohn, *The Laboring Classes in Renaissance Florence* (New York: Academic, 1980), p. 205.

۱۸. هردو نویسنده مارکسیست، یعنی Cohn و Brucker، که دربارهٔ تحلیل چیمپی‌ها به‌عنوان جنبشی پرولتاریایی نقد دارند، با این نکته موافق هستند.

۱۹. منابع اصلی من برای مطالعهٔ جریان چیمپی عبارت بوده است از:

Najemy, *Corporatism and Consensus*, pp. 166–262; Brucker, *Florentine Politics*, pp. 183–396; and Cohn, *Laboring Classes*.

برای مطالعهٔ پیروزی مدیچی و رویدادهای پس از آن، ر. ک. به:

John Padgett and Christopher Ansell, "Robust Action and the Rise of the Medici," *American Journal of Sociology*, vol. 98, no. 6 (May 1993), pp. 1259–319; Anthony Mohlo, *Florentine Public Finances in the Early Renaissance, 1400–1433* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1971); Dale Kent, *The Rise of the Medici: Faction in Florence, 1426–1434* (Oxford: Oxford University Press, 1978); and J.R. Hale, *Florence and the Medici* (New York: Thames & Hudson, 1977).

20. Goldthwaite, *The Building of Renaissance Florence*, pp. 29–66.

۲۱. به‌طورکلی، از دست دادن قدرت و درآمد از سوی یک گروه نخبگی، اغلب به‌معنای ورشکستگی آن گروه یا حذف سیاسی اعضای آن است. اعضای مزبور ممکن است راهی برای هم‌پیمانی با غیرنخبگان بیابند. در هر صورت، چنانچه روی آوردن به این‌گونه کثرت‌گرایی برای یک نخبه مخاطره‌آمیز نباشد، هم‌پیمانی با غیرنخبگان، تکیه‌گاه بسنده‌ای برای موفقیت آن نخبه نیست. از این‌رو، نخبگان انگشت‌شماری که با جنبش چیمپی هم‌پیمان شدند یا با جنبش‌های دیگر روز

آمیختند به نظر ما انقلابی نیستند، بلکه چون اتحاد نخبگی مناسبی ندارند، اگر توده مردم آنها را در ایجاد تحول ساختاری کمک نکنند، تحریک‌کنندگان شکست‌خورده کودتایی یا طغیانگرانی بیش نخواهند بود.

۲۲. من در کتاب از ملک اربابی تا بازار، درباره ساختار نخبگی و مناسبات طبقه‌ای جامعه انگلیس در سده‌های چهاردهم تا هفدهم به طور گسترده صحبت کرده‌ام که زمینه نظری و تجربی مناسبی برای بحث تلفیقی حاضر است.

۲۳. از ۱۴۵۰ تا ۱۸۵۰، بهره مالکانه را [فقط] مالکان زمین دریافت می‌کردند [دربار و روحانیون سهمی نمی‌بردند]. به این ترتیب بر شمار مالکان ۶۰۰ درصد افزوده شد، در صورتی که قیمت خوراک افزایش یافت (زیان مصرف‌کنندگان)، دستمزدها کاهش یافت (یعنی کارگران بدون زمین زیان دیدند) و ارزش سرمایه در گردش با رکود مواجه شد (به این معنی که کشاورزان سوداگر یا تولیدکننده برای عرضه به بازار، در بهره‌گیری از پیشرفت‌هایی که خودشان تأمین هزینه کرده و به وجود آورده بودند با مالکان شریک نبودند). ر.ک. به:

R. C. Allen, *Enclosure and the Yeoman* (Oxford: Clarendon, 1992).

24. John Morrill, *The Nature of the English Revolution*, (London: Longman, 1993).

۲۵. من مطلق‌گرایی افقی انگلیسی را در برابر مطلق‌گرایی «عمودی» نظام پادشاهی فرانسه مورد بحث قرار داده‌ام. ر.ک. به:

R. Lachmann, "Elite Conflict and State Formation in 16th-and 17th-Century England and France," *American Sociological Review*, vol. 54 (April 1989), pp. 141–162.

26. Robert Brenner, *Merchants and Revolution: Commercial Change, Political Conflict, and London's Overseas Traders, 1550–1653* (Cambridge: Cambridge University Press, 1993).

۲۷. برنر در کتاب بازرگانان و انقلاب [منبع پاورقی تیلی]، بحث گسترده درباره زمانی دارد که بازرگانان مداخله‌جو در مستعمرات و همدستان عامی آنها در لندن، سیاست‌گذاری پارلمان و جریان جنگ داخلی را تحت تأثیر قرار دادند. این بازرگانان و متحدان عامی آنها، به خاطر موقعیت محلی که داشتند، بیش از تعدادشان بر جریان امور نفوذ داشتند. برای این نکته درباره اهمیت مقطعی نیروهای انقلابی در سرمایه‌داری شهری در اروپا، ر.ک. به:

Mark Traugott, "Capital Cities and Revolution," *Social Science History*, vol. 19 (Spring 1995).

28. Andrew Charlesworth, *An Atlas of Rural Protest in Britain, 1548–1900* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1983), pp. 10–39; Morrill, *Nature of the English Revolution*, pp. 1–29.

29. Christopher Hill, *The World Turned Upside Down* (Harmondsworth: Penguin, 1972).

30. Brenner, *Merchants and Revolution*, pp. 528–637.
31. John Morrill, *The Nature of the English Revolution*, pp. 359–453.
این کتاب بحث مفصلی دربارهٔ انقلاب ۱۶۴۰ تا ۱۶۴۹ و انقلاب شکوهمند دارد که تا چه اندازه تأثیر ماندگار بر سیاست‌گذاری انگلیس و نظام قانونی آن کشور داشته است.
32. Brenner, *Merchants and Revolution*, pp. 633–37.
33. Hill, *The World Turned Upside Down*; and David Underdown, *Revel, Riot, and Rebellion: Popular Politics and Culture in England 1603–1660* (Oxford: Clarendon Press, 1985).
34. Brenner, *Merchants and Revolution*, pp. 460–93, 565–69; and Morrill, *The Nature of the English Revolution*, pp. 17–19.
35. David Parker, *The Making of French Absolutism* (London: Arnold, 1983), p. 64. See also Jonathan Dewald, *The Formation of a Provincial Nobility: The Magistrates of the Parlement of Rouen, 1499–1610* (Princeton: Princeton University Press, 1980), pp. 69–112; D. Parker, *La Rochelle and the French Monarchy: Conflict and Order in Seventeenth-Century France* (London: Royal Historical Society, 1980), pp. 56–95; Richard Tait, “The King’s Lieutenants in Guyenne, 1580–1610: A Study in the Relations Between Crown and the Great Nobility,” Ph.D. dissertation, Oxford University (1977), pp. 1–20; and Sharon Kettering, *Judicial Politics and Urban Revolt in Seventeenth-Century France: The Parlement of Aix, 1629–1659* (Princeton: Princeton University Press, 1978), pp. 13–50.
برای مطالعه و توصیف مناسبات بین پادشاه، مباحران، مقام‌های خریدوفروشی و اشراف ایالتی در دهه‌هایی که به مبارزهٔ فروندی ختم شد، ر.ک.: منابع فوق.
36. William Beik, *Absolutism and Society in Seventeenth Century France: State Powers and Provincial Aristocracy in Languedoc* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985), p. 219.
37. Kettering, *Judicial Politics and Urban Revolt*, and “The Cause of the Judicial Frondes,” *Canadian Journal of History*, vol. 17 (1982), pp. 275–306; A. Lloyd Moote, *The Revolt of the Judges: The Parlement of Paris and the Fronde, 1643–1652* (Princeton: Princeton University Press, 1971); Richard Bonney, *Political Change in France Under Richelieu and Mazarin, 1624–1661* (Oxford: Oxford University Press, 1978), and *The King’s Debts: Finance and Politics in France, 1589–1661* (Oxford: Oxford University Press, 1981).
38. Parker, *The Making of French Absolutism*, pp. 95–117.

39. Bonney, *The King's Debts*, pp. 238–41.

۴۰. دربارهٔ تقویت امور مالی دولت، ر. ک.: منابع زیر که دربارهٔ افزایش درآمد دولت، درآمد حاصل از فروش مناصب و بحران مالی در دههٔ ۱۷۷۰ و پس از آن بحث می‌کنند:

Daniel Dessert, *Argent, pouvoir et société au Grand Siècle* (Paris: Fayard, 1984); and George Tennyson Matthews, *The Royal General Farms in Eighteenth-Century France* (New York: Columbia University Press, 1958); George Tennyson Matthews and J. F. Bosher, *French Finances 1770–1795: From Business to Bureaucracy* (Cambridge: Cambridge University Press, 1970).

41. Albert Soboul, *The French Revolution, 1787–1799* (London: New Left Books, 1974 [1962]), pp. 105–106.

۴۲. دربارهٔ خصلت طبقاتی طبقهٔ سوم در مجلس ملی و در جامعهٔ فرانسه به‌طور کلی، بحث‌های زیادی شده و می‌شود. با این‌که بورژواها می‌توانستند منصب‌هایی را از دربار بخرند و به‌این‌وسیله به پایگاه اشرافی برسند و در عین حالی که هم مالکان اشرافی و هم مالکان بورژوا، راهکارهای یکسانی را دنبال می‌کردند که زمین‌های بلامانع را به کشاورزان سوداگری اجاره دهند که می‌توانستند عوارض فئودالی بیشتری را از طریق یک «واکنش ارباب‌گونه» از دهقانان بهره‌کشی کنند، ولی بین نخبگان، خط و مرز مشخصی وجود داشت، ولو این‌که افرادی از آن نخبگان به‌گونهٔ مبهم و در آن واحد هم فئودال بودند و هم سرمایه‌دار. سرمایه‌گذاران که بیشترین درآمد خود را از سرمایه‌های کلانی به‌دست می‌آوردند که مورد نیاز دربار بود و باکترلی که بر ادارهٔ بدهکاری‌های دولت و جمع‌آوری مالیات داشتند، گروه نخبهٔ متفاوتی را تشکیل می‌دادند که دستگاه سازمانی متفاوتی را در مقایسه با نخبگان صاحب‌منصب در اختیار داشتند. واکنش اشرافی سال‌های ۱۷۸۷ تا ۱۷۸۹ حمله‌ای از سوی صاحب‌منصب‌های فوق در برابر سرمایه‌گذاران [بورژوا] بود، همچنین وضع قوانینی به‌وسیلهٔ طبقهٔ سوم در مجلس ملی، پاسخی همسو با منافع سرمایه‌گذاران در قبال صاحب‌منصبان بود. وضع قوانین فئودالی و مالکیت زمین که به‌وسیلهٔ مجلس ملی صورت گرفت نیز در جهت منافع کسانی بود که زمین را به‌عنوان مال و دارایی در اختیار داشتند، در مقایسه با کسانی که از طریق عناوین اشرافی قدیمی بر املاک تسلط داشتند – که این نیز جریانی در جهت منافع سرمایه‌گذاران بورژوا بود. سُبُول تمایزهای بنیادی منافع این دو دسته را به‌روشنی بیان می‌کند، گرچه بی‌جهت آنها را در چارچوب طبقه تحلیل می‌کند، و آنها را در قالب دو گروه نخبهٔ متفاوت نمی‌بیند. مفیدترین بحث در این باره را می‌توان در منابع زیر مطالعه کرد:

George Conninell, *Rethinking the French Revolution: Marxism and the Revisionist Challenge* (London: Verso, 1987), pp. 179–207; and Immanuel Wallerstein, *The Modern World-System III: The Second Era of Great Expansion of the Capitalist World-Economy, 1730–1840s* (New York: Academic, 1989), pp. 57–112.

که منبع اخیر، مرور ژرفی بر این قضیه دارد.

43. Georges Lefebvre, *The Great Fear of 1789* (New York: Vintage, 1973 [1932]);

Soboul, *The French Revolution*, pp. 119–58.

44. Traugott, “Capital Cities and Revolution”; Brenner, *Merchants and Revolution*, pp. 393–459; Soboul, *The French Revolution*.

۴۵. این نکته تحلیل عمده‌ای است که به وسیله کامننیل مطرح شده است:

Comninel, *Rethinking the French Revolution*, pp. 203–205.

۴۶. رویدادها و هم‌پیمانی‌های سیاسی آن دوران به وسیله سُبُول تحلیل شده است:

Soboul, *The French Revolution*, pp. 255–449.

۴۷. تدا اسکاچ‌پل عقیده دارد جنگ‌های خارجی به‌طور کلی نظام‌های حکومتی قبلی را بی‌ثبات کرده‌اند:

T. Skocpol, *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).

و چارلز تیلی معتقد است جنگ‌ها در درازمدت، موقعیت دولت‌ها را در برابر جامعه مدنی تقویت می‌کنند، ولی ملت‌ها و حکومت‌ها را در حفظ تداوم ارتقای منابع انسانی، مالی و فنی تضعیف می‌نمایند، درحالی‌که این منابع برای رقابت در رویارویی‌های نظامی مردم اروپا (و سپس سایر نقاط جهان) لازم بوده است:

C. Tilly, *European Revolutions as well as Coercion, Capital, and European States, AD 990–1990* (Oxford: Basil Blackwell, 1990) and *From Mobilization to Revolution* (Reading, MS: Addison-Wesley, 1978).

افزایش جمعیت و بحران‌های انقلابی

جک گلدستون^۱

بیشتر بحث‌هایی که امروزه درباره جمعیت و بحران‌های جهانی می‌شود، از یک فاجعه خبر می‌دهد. این‌گونه مباحث، دو موضوع حیاتی را از نظر دور می‌دارند: یکی این‌که افزایش جمعیت، چگونه بر مناطق در حال توسعه تأثیر می‌گذارد و دوم این‌که درباره آن چه می‌توان کرد. برای اثبات این‌که افزایش جمعیت در دهه‌های آینده، جهانی ناپایدار و خطرناک به وجود خواهد آورد، باید روندهای نهادی شده‌ای را که طی آنها بحران‌های سیاسی شکل می‌گیرند به دقت بازشناخت و راه‌هایی را بررسی کرد که بتوان در این روندها دخالت کرده تا شاید از وقوع آثار ناگوار آن جلوگیری شود. از نیمه‌های دهه ۱۹۷۰ ثابت شد که نگرانی‌های موجود درباره کمبود غذا، آب، انرژی، زمین، و مانند آن، حداقل در مقیاس جهانی نگرانی بی‌موردی است. گفته جولیان سایمون و پیروان او درست است که بشر در طول تاریخ بحران‌های مکرری را تجربه کرده و به دنبال آن غنی‌تر شده و همچنان بر جمعیت خود افزوده است. (۱) با وجود این، در کوتاه‌مدت و در بعضی مناطق همه این کمبودها و پیامدهای وخیم آن به وقوع پیوسته و خواهد پیوست. نادیده گرفتن این واقعیت و ادعای این‌که «افزایش جمعیت مسئله نیست»، مانند این است که گفته شود چون بشر بر بسیاری از بیماری‌ها فایز آمده، اکنون دیگر به تحقیقات پزشکی و درمان بالینی بیماری‌ها نیاز نداریم. این‌که در عمل

۱. Jack A. Goldstone، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه کالیفرنیا در دیویس، و مدیر سابق مرکز مطالعات تطبیقی در تاریخ، جامعه، و فرهنگ. وی مؤلف کتاب انقلاب و شورش در آستانه عصر نوگرایی جهان (۱۹۹۱) و گردآورنده همراه برای کتاب [مجموعه مقالات] انقلاب‌های اوایل سده بیستم (۱۹۹۱) و گردآورنده کتاب دایرةالمعارف انقلاب‌های سیاسی است.

منابع زیادی به تحقیقات پزشکی و درمان بیماری‌ها تخصیص داده می‌شود، نه فقط برای نجات بشر از مرگ صورت می‌گیرد، بلکه برای این است که از درد و رنج او کاسته شود و کیفیت زندگی او بهبود یابد. به این دلایل است که مطالعه آثار افزایش جمعیت، مستلزم توجه بیشتری است و فقط برای رفع فاجعه نیست.

چون بسیاری از بحران‌های کنونی، ناشی از دو علت توأمان افزایش جمعیت و فروگاهی محیطی بوده و دامنه این بحران‌ها بیشتر کوتاه‌مدت و محلی است، از این‌رو، اقتصاددانان و دانشمندان سیاسی، افزایش جمعیت را مسئله واقعی نمی‌دانند. مسئله اصلی ناشی از نارسایی‌های نهادهای اجتماعی و سیاسی در توزیع منابع موجود است. به‌طور نظری کاملاً روشن است که افزایش جمعیت به‌طور مستقیم عرضه موجود مسکن را برهم می‌زند و به‌این ترتیب لازم است پیش از این با سیاست‌گذاری بهتر، منابع بیشتری به خانه‌سازی تخصیص می‌دهند. اما در عمل چنانچه کشوری با کمبود مسکن روبه‌رو شود، به پرسش‌هایی چند باید پاسخ گفته شود: آیا عرضه مسکن می‌تواند به سرعت افزایش یابد؟ آیا روند پیش‌بینی‌شده افزایش جمعیت، عرضه موجود مسکن‌سازی جدید را برهم می‌زند؟ و برای دولتمردان از همه مهم‌تر این است که آیا در کشورشان تورم روی نخواهد داد، شورش علیه مسئولان مسکن در نمی‌گیرد، نزاع بر سر موجودی مسکن روی نمی‌دهد، مهاجرت به نواحی جدید اتفاق نمی‌افتد؟

گرچه اقتصاددانان قضیه توزیع کالاها و منافع را امری سیاسی می‌دانند و کمتر خود را وارد این بحث می‌کنند، اما درست در ارتباط با همین موضوع توزیعی است که افزایش جمعیت بیشترین تأثیر را می‌گذارد. هر جامعه انسانی گسست‌های خاص خودش را دارد. این گسست‌ها ممکن است بر مبنای موقعیت اقتصادی، نژاد، قومیت، منطقه، مذهب، آموزش یا ترکیبی از این عوامل باشد. از همین‌رو جوامع، نهادهایی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به‌وجود می‌آورند تا بتوانند با چالش‌هایی که بر اثر این گسست‌ها و خلأها ایجاد می‌شود، برخورد کنند. نظام‌های حمایتی، عدالتی و حکومتی ممکن است مناسب یا نامناسب باشند و نابرابری‌ها را تخفیف دهند یا آنها را حفظ کنند، اما چنانچه در عمل با توجه به سهم و نقش گروه‌های مختلف اجتماعی در زمین، قدرت و درآمد سطح انتظارها را ثابت نگه دارند، از بروز خشونت و اعتراض جلوگیری می‌شود. اگر آن انتظارها برآورده شود، جامعه در بستر ثبات سیاسی قرار می‌گیرد. هنگامی که بخش قابل توجهی از جامعه - نخبگان یا عامه مردم - انتظارهای خود را تأمین نشده می‌بینند، برای تغییر اوضاع اقدام می‌کنند. یکی از پیامدهای ناخوشایند افزایش جمعیت این است که آثار توزیعی آن باعث شود انتظارها به حد کافی تأمین نشده و رنج و سختی به دنبال آن بیاید.

افزایش جمعیت - در وضعیت کساد اقتصادی یا رونق سریع - اغلب توزیع منابع را در جهت خواست کسانی که کار انجام می‌دهند - مانند دهقانان و کارگران معمولی - سوق نمی‌دهد، بلکه در جهت منافع آنهایی می‌کشانند که کارگران را در استخدام دارند و به این ترتیب باعث بالا گرفتن امواج بیزاری و وحشت کارگران فقیر می‌شود. علاوه بر این، اگر گروه‌های نخبگی نفوذ متفاوت بر جمعیت فزاینده و برخورداری متفاوت از حاصل کار آنها داشته باشند، ممکن است رقابت و ستیزه بین نخبگان بالا بگیرد. سرانجام، افزایش جمعیت اغلب منابع را در جهتی متفاوت با خواست حکومت توزیع می‌کند، زیرا تقاضا برای توسعه و خدمات اجتماعی سریع‌تر از درآمدهای حکومت به پیش می‌رود و مشروعیت حکومت و توانایی او را در کنترل ستیزه‌ها، آن‌هم درست زمانی که ستیزه‌های اجتماعی به شدت اوج گرفته است، فلج می‌کند.

به عنوان مثال و برای روشن تر شدن قضیه، می‌توان جامعه در حال توسعه را در دو بخش مورد توجه قرار داد: یکی بخش صنایع دستی کاربر، کارگران مهاجر یا مزدبگیر در مزارع و تولید کشاورزی برای مصرف محلی، و دیگری جنبه‌های انسانی و مالی بخش سرمایه‌بر، شامل متخصصان، حکومت، تولید صنعتی و کشاورزی و عمده‌فروشی برای صادرات. در کشورهای در حال توسعه، معمولاً اقلیتی از جمعیت در بخش سرمایه‌بر مستقر هستند و اکثریت مردم در بخش کاربر جای دارند. اگر جریان تحرک افراد در داخل هر دو بخش با رشد فرصت‌های شغلی و درآمدزایی هماهنگی داشته باشد، امکان بروز ستیزه وجود ندارد. ولی در عمل کمتر چنین روی می‌دهد. عموماً روند افزایش جمعیت در بخش کاربر بسیار سریع است و فرصت‌های درآمدی بسیار محدود است، زیرا رشد منابع بسیار کم است. نمونه بارز آن محدودیت میزان زمین‌هایی است که در اختیار دهقانان است، همچنین، درآمد خانواده‌هایی هم که تأمین‌کننده بازار سنتی خوراک و صنایع دستی هستند محدود است. در نتیجه، توسعه نیافتگی و فشارهای درآمدی که جزء متشکله بخش کاربر است، جریان مهاجرت و بازتوزیع درآمد را با مانع روبه‌رو می‌کند. (۲)

باید افزود که روند گسترش چنین فشارهایی، کاملاً غیرخطی است. در ادامه مثال بالا، فرض کنید یک پنجم جمعیت در مشاغلی مربوط به بخش سرمایه‌بر کار می‌کنند، سه پنجم جمعیت در بخش کاربر شاغل هستند یا به این وسیله ارتزاق می‌کنند و یک پنجم هم بیکار یا کم‌کار هستند. حال اگر جمعیت به نسبت ۲۰ درصد افزایش یابد، چه روی می‌دهد؟ اگر بخش کاربر به نقطه اشباع رسیده باشد - خواه بر اثر افزایش جمعیت یا تخریب زمین و سایر منابع باشد - آن بخش نمی‌تواند درآمد و شغل بیشتری تأمین کند. در این صورت، جمعیت افزوده شده چه باید بکند؟ فرض کنید بخش سرمایه‌بر هم با سرعتی در حد ۵۰ درصد رشد داشته باشد. اما چون آن بخش کوچک است، رشد آن می‌تواند فقط نیمی از جمعیت افزوده را جذب کند و نیمی دیگر به گروه بیکاران یا کم‌کاران اضافه می‌شود. این وضع باعث می‌شود که جمعیت بیکار یا کم‌کار ۵۰ درصد افزایش یابد.

علاوه بر این، افزایش بیشتر جمعیت، منجر به پیچیده‌تر شدن فشارها می‌گردد. اگر به جای ۲۰ درصد، جمعیت مزبور به نسبت ۵۰ درصد افزایش یابد، حتی اگر فرصت‌های شغلی بخش سرمایه‌بر دوبرابر گردد، افزایش کم‌کاری و بیکاری به نسبت ۱۵۰ درصد می‌رسد. نتیجه این محاسبه، روشن و وحشت‌انگیز است. حتی با رشد سریع بخش سرمایه‌بر، ترکیب افزایش جمعیت و محدودیت زمین و دیگر منابع اشتغال بخش کاربر، می‌تواند به مسائل توزیعی مصیبت‌بار منجر شود. اگر هم جمعیت نرخ افزایش متوسطی داشته باشد، در وضعیتی که منابع و فرصت‌ها محدود هستند، افزایش بیکاری بسیار سریع‌تر از افزایش جمعیت خواهد بود. اگر قرار باشد جمعیت بیشتر کشورهای در حال توسعه، ظرف ۲۵ سال منتهی به سال ۱۹۹۶ دوبرابر شود، در حالی که زمین متعلق به دهقانان به حالت رکود یا کاهش باشد، پرسش این است که حکومت‌ها چگونه می‌توانند برای ده میلیون نفری که در پی تأمین زندگی خود هستند، چاره‌ای بیندیشند؟

از این پرسش‌ها چنین برمی‌آید که تأثیر مستقیم افزایش جمعیت، سیاسی است. معمولاً در مرحله‌ای پیش از این که جامعه‌ای دچار گرفتاری گسترده و شدید شود، نهادهایی که با توزیع کالا و قدرت و حل ستیزه‌های اجتماعی سروکار دارند ممکن است در رویارویی با فشار مستمر جمعیت و منابع محدود درهم‌شکسته و فلج شده باشند. چنانکه در سومالی، رواندا و تعدادی از کشورهای گرفتار، درست زمانی که نهادهای سیاسی درهم می‌شکنند، پیامدهای بسیار مصیبت‌بار از قبیل گرسنگی توده‌ای، مهاجرت عمومی و جنگ‌های داخلی هم روی می‌دهد.

منظور من از بحث حاضر این است که مسائل جمعیتی را نمی‌توان بدون توجه به زمینه نهادی آنها بررسی کرد. متأسفانه درباره تأثیر تغییرات جمعیتی بر نهادهای سیاسی، توجه بسیار اندکی شده است. در عین حال که چنین تأثیرهایی گسترده هستند، نهادهای مربوطه، صرف‌نظر از این که بخشی از حل بحران جمعیتی به آنها مربوط می‌شود، خود به صورت بخشی از مسئله درمی‌آیند. می‌توان راه‌هایی که فشار جمعیت ممکن است باعث درهم‌شکستگی نهادها شود، به طور کامل بررسی کرد. نتیجه این بررسی ما را در اتخاذ راه‌هایی کمک می‌کند که در ترمیم و حفظ آن نهادها مؤثر می‌افتد و از آثار شوم فشار جمعیتی جلوگیری می‌شود، ولی سیاست‌گذاری‌ها در محل‌هایی به کار گرفته می‌شود که می‌تواند در درازمدت در تخفیف آن فشارها مؤثر افتد.

افزایش جمعیت و بحران‌های سیاسی در تاریخ

ارتباط بین افزایش جمعیت و نارسایی‌های نهادی که منجر به آشوب‌ها، جنگ‌های داخلی و انقلاب‌ها می‌شود، نکته تازه‌ای نیست. تاریخ اروپا به این چنین پیامدهای افزایش جمعیت گواهی می‌دهد، همان‌طور که تاریخ کشورهای در حال توسعه امروز نیز بیانگر بروز بحران‌هاست. از رنسانس به این سو، اروپا و آسیا دو موج بحران سیاسی خشن را پشت سر گذاشته‌اند: بین ۱۵۸۰ تا ۱۶۵۰،

نخستین موج سراسر اروپا را دربرگرفت، که انقلاب انگلیس، جنگ‌های مذهبی داخلی، طغیان فروندی در فرانسه، شورش‌های کاتالونیا [در اسپانیا]، پرتغال، ایتالیا، سیسیل، بوهم، اوکراین، امپراتوری عثمانی و سرنگونی امپراتوری مینگ در چین از آن جمله‌اند. سپس نوبت یک قرن آرامش نسبی است، که در پی آن موج دوم از ۱۷۷۰ تا ۱۸۷۰ فرا می‌رسد و این بار شامل انقلاب فرانسه، انقلاب‌های اروپا در سال ۱۸۴۸، شورش پوگاچف^۱ در روسیه و طغیان تی‌پینگ^۲ در چین می‌شود. اکنون که مورخین جمعیت‌شناس می‌توانند مدارکی ارائه دهند که نشان می‌دهد جمعیت کشورهای اروپا و آسیا بین سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۶۵۰ به دو برابر رسیده است، ما چندان شگفت‌زده نمی‌شویم. سپس در طول یک قرن جمعیت افزایش چشمگیری ندارد و از نو بین ۱۷۳۰ تا ۱۸۷۰ شاهد انفجار افزایش جمعیتی در روسیه، چین و همچنین اروپای غربی هستیم. (۳)

پس از سال ۱۸۷۰، افزایش جمعیت در جهان توسعه‌یافته رو به کندی گذاشت. هرچند موج افزایش جمعیت در جهان در حال توسعه کنونی، کم‌کم بالا گرفت. اکنون جای شگفتی نیست که در کانون موج دیگری از شورش‌ها و انقلاب‌هایی قرار گرفته‌ایم که پس از جنگ جهانی دوم شروع شده و تا امروز ادامه یافته است.

به‌عنوان مثالی ساده دربارهٔ همبستگی بین فشار جمعیت و بحران‌های سیاسی، می‌توان فهرستی از بیست و پنج کشور جهان با درآمد متوسط یا کم و نرخ افزایش جمعیت بسیار بالا در دههٔ ۱۹۸۰ را مورد بررسی قرار داد (ر.ک.: شکل ۱.۴).

این بیست و پنج کشور معرف جامعه‌هایی با نرخ سالانهٔ افزایش جمعیت ۳ درصد و بیشتر در دههٔ ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱ بوده‌اند. گرچه همهٔ این کشورها از طریق نزاع‌ها و ستیزه‌ها، با انشقاق مواجه نشده‌اند، ولی شمار قابل توجهی از آنها که در سال‌های اخیر کانون عمدهٔ جنگ‌های داخلی، انقلاب‌ها و تظاهرات اعتراض‌آمیز بوده‌اند عبارت‌اند از: اتیوپی، رواندا، کنیا، نیجریه، نیکاراگوئه، جمهوری یمن، تاجیکستان (که نمونه‌ای از شدیدترین شورش‌ها در جمهوری‌های جدید پس از اتحاد شوروی بوده)، نامیبیا، ایران و الجزایر (که به‌نظر می‌رسد در آستانهٔ انقلاب قرار دارد). کشورهای دیگر این فهرست از جمله غنا، ماداگاسکار، پاکستان و ساحل عاج نیز از جهت اعتراض‌ها و کشاکش‌های داخلی احتمالی طی چند سال آینده، قابل مطالعه هستند.

این همبستگی بین نرخ بالای افزایش جمعیت و وقوع اعتراض شدید، چیزی بیش از یک همبستگی آماری است. هیچ قانون تغییرناپذیری وجود ندارد. نکتهٔ اصلی، بیشتر مربوط به نهادهاست. تمامی نهادها بر اثر فشار افزایش جمعیت درهم نمی‌شکنند. فشارهای جمعیتی هم تنها علت بحران‌های سیاسی نیستند. فساد دولتی، عدم صلاحیت حکومت و ناکامی‌های اقتصادی و

جمهوری یمن	تانزانیا
هندوراس	اتیوپی
ساحل عاج	ماداگاسکار
سنگال	مالاوی
اردن	رواندا
کنگو	نیجر
تاجیکستان	کنیا
سوریه	نیجریه
نامیبیا	بنین
الجزایر	غنا
ایران	توگو
پاراگوئه	پاکستان
	نیکاراگوئه

شکل ۱.۴. فهرست کشورها، با نرخ سالانه افزایش جمعیت ۳ درصد و بیشتر در ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱

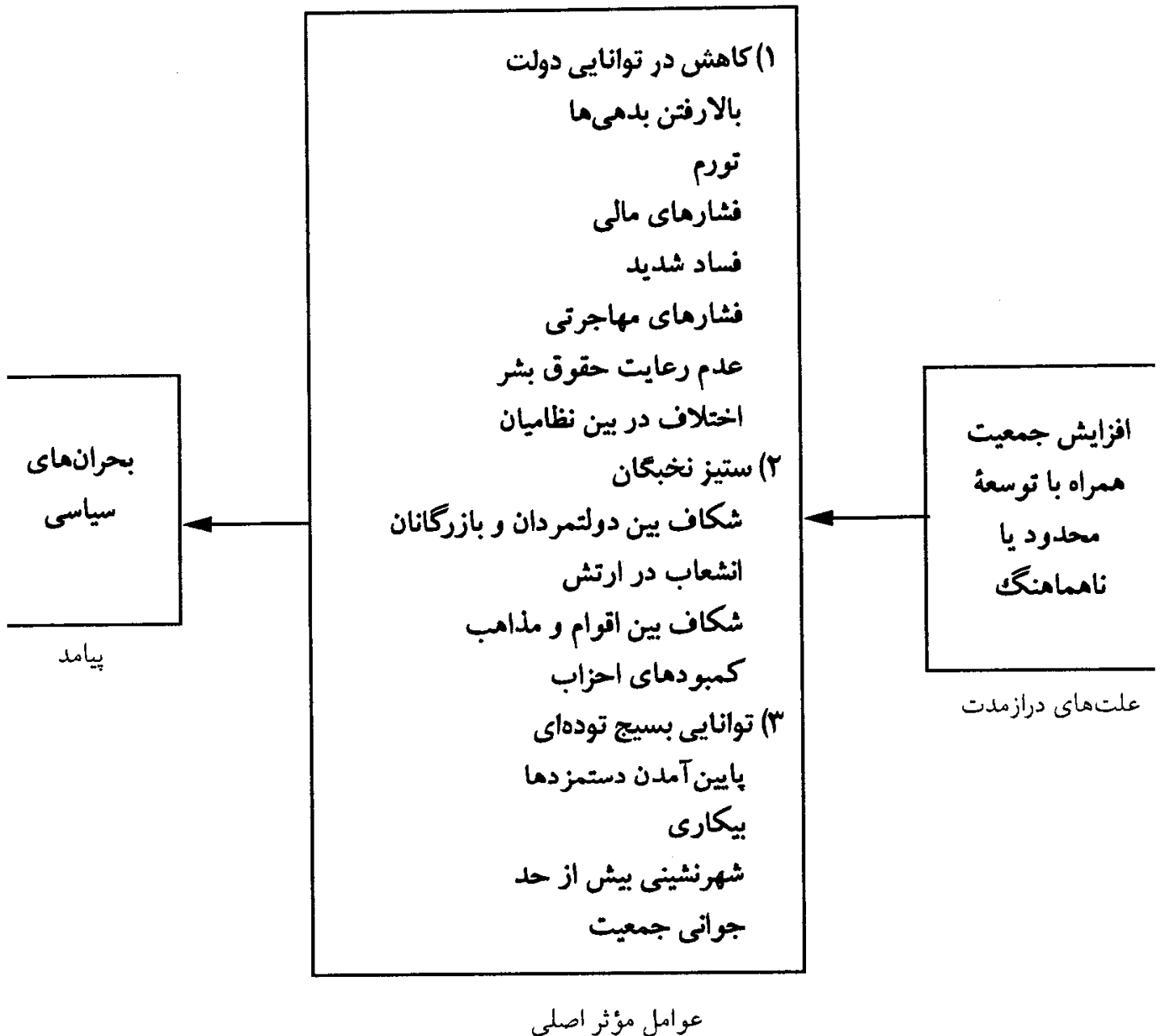
نظامی اگر شدت کافی داشته باشند، می‌توانند حتی بدون عامل افزایش جمعیت به اوج‌گیری بحران‌های سیاسی منجر شوند. با وجود این، افزایش سریع و مداوم جمعیت در جهان در حال توسعه فراگیر است و تاریخ بارها نشان داده است افزایش جمعیت موانع بزرگی برای نهادهای سیاسی و اجتماعی ایجاد می‌کند و موجب درهم‌شکستگی شدید آنها می‌شود. از این رو، فهم ثبات سیاسی و بحران‌های آینده جهان در حال توسعه، مستلزم فهم سازوکارهای نهادی شده‌ای است که از طریق آنها افزایش مداوم جمعیت، موجب بحران‌های سیاسی می‌شود.

فشارهای جمعیتی و نارسایی‌های نهادی

شکل ۲.۴. ارتباط‌های عمده‌ای را نشان می‌دهد که بین فشارهای جمعیتی و بحران‌های سیاسی وجود دارد. چهارگوشه سمت راست، شامل عوامل بنیادی است که در ترکیب با یکدیگر، موانعی را در برابر نظام سیاسی حکومتی ایجاد می‌کنند: یعنی افزایش جمعیت و توسعه محدود یا ناهماهنگ. ترکیب این عوامل پایه‌های استقرار دولت را در سه مسیر سست می‌کند: توانایی دولت را می‌کاهد، جانشینی [یا چرخش] نخبگان و ستیز بین آنها را به وجود می‌آورد، توانایی مردم در قیام را افزایش می‌دهد.

کاهش در توانایی دولت

دولت نیاز به منابع دارد. یک دولت، خواه دیکتاتوری باشد یا مردم‌سالار، چنانچه نتواند دستگاه‌های نظامی و اداری خود را سرپا نگه دارد، اگر نتواند فرصت‌هایی را برای نخبگانی که پشتیبانش هستند فراهم کند، و اگر نتواند حداقل استانداردهای شغلی، قضایی، و امنیتی طبقه متوسط و جمعیت کارگری را تأمین کند، پایدار نمی‌ماند. یکی از آثار قابل توجه افزایش جمعیت و کمبود منابع، کاهش در توانایی‌های دولت در انجام وظایف لازمی است که تقاضاهای جمعیت فزاینده،



شکل ۲.۴. جمعیت و بحران‌های سیاسی

پیش‌روی دولت قرار می‌دهد. با افزایش جمعیت، هزینه اداره دستگاه قضایی، ساختن جاده و مدرسه، درمان و بهداشت و آموزش به شدت افزایش می‌یابد. یارانه کشاورزان و شهرنشینان (چنانچه بخشی از بودجه دولت بوده باشد) با افزایش جمعیت به سرعت بالا می‌رود، و همواره دستگاه نظامی و دیوان‌سالاری گسترده‌تری را نیاز دارد تا هم داوطلبان بیشتری را برای تصدی مشاغل جذب کند و هم کارهای فزاینده حکومتی انجام گیرد. ولی آیا حکومت، خود به خود به منابعی که برای انجام این امور لازم است، دسترسی پیدا می‌کند؟ در بیشتر موارد پاسخ منفی است.

اگر توسعه اقتصادی کند یا ناهماهنگ باشد، با افزایش سریع جمعیت امکان دارد درآمد سرانه بخش بزرگی از مردم جامعه کاهش یابد و در بخش کوچکی از مردم خوشبخت، باعث انباشت ثروت شود. روشن است که این وضعیت ناشی از قانون عرضه و تقاضاست. اگر بعضی منابع - مانند زمین، چوب، آب و استعداد صنعتی - به تناسب مردمی که به آنها متکی هستند کمیاب شود، اقلیتی که بر این منابع تسلط دارند، ثروت‌شان به سرعت افزایش می‌یابد و کسانی که زندگی‌شان به این منابع وابسته است، باید پول بیشتری برای آنها پردازند که به این ترتیب درآمد واقعی آنها کاهش می‌یابد. در کشورهایی که با افزایش جمعیت برخی منابع مورد نیاز کاستی می‌گیرد، نخبگانی که این منابع را در اختیار دارند، غنی‌تر می‌شوند و کارگران و دهقانان متوسط و حتی برخی اعضای طبقه متوسط، خود را در تنگنای بیشتری می‌یابند. به این ترتیب، حکومت چگونه می‌تواند به درآمدی برسد که برای پاسخ‌گویی به تقاضاهای فزاینده نیاز دارد؟ یا باید مالیات‌های اکثریت مردمی را بالا ببرد که تاکنون از روندهای اقتصادی آسیب دیده‌اند - که در این صورت خشم و احساس بی‌عدالتی را در آنها برمی‌انگیزد، یا این که بی‌تفاوت می‌مانند، زیرا نمی‌توانند مالیات‌های فزاینده را پردازند - یا این که حکومت می‌کوشد بخشی از ثروت جدید نخبگانی را جذب کند که از کمیابی منابع سود برده‌اند - که این هم از نظر سیاسی خطرناک است، یا این که به دلیل نفوذ نخبگان ثروتمند این کوشش به نتیجه نمی‌رسد.

چون این هر دو رهیافت به شکست می‌انجامد، حکومت بی‌تردید ضعیف و ضعیف‌تر شده و در حفظ عدالت، نظم، رفاه، و کنترل نخبگان ناتوان می‌شود. نخستین علایم اختلال این وضعیت چیست؟ دولت یا باید بار سنگین وام و بدهی را تحمل کند، یا به چاپ اسکناس روی آورد، که باعث تورم می‌شود. چون درآمد دولت به‌طور چشمگیری کاهش یافته، ممکن است در انجام بعضی تعهدات خود قصور کند. امکان دارد رشوه‌خواری جای حقوق متعارف کارمندان را برای تأمین معاش آنها بگیرد. ممکن است مهاجرت داخلی افراد جوانی کار از مناطق کم‌اشتغال، یا مهاجرت به خارج به صورت پناهندگی اقتصادی به منظور دسترسی به افق روشن‌تر، باری را بر دوش شهرهای داخلی یا کشورهای همسایه تحمیل کند، که در این صورت مسائل و بی‌نظمی‌های بیشتری در پی دارد. امکان دارد بر اثر ناتوانی دولت در حفظ نظم و قانون، رعایت حقوق بشر با مشکل روبه‌رو

شود، نظامیان کم‌درآمد بر اثر ناتوانی فزاینده دولت خسته شوند یا خود را کنار کشیده و پشت دولت را خالی کنند، یا حتی به فکر کودتا بیفتند.

به‌طور خلاصه، افزایش جمعیت همراه با توسعه محدود یا ناهماهنگ در کشورهای درحال توسعه، می‌تواند به بروز «شانگان» کاهش توانایی دولت بینجامد. این وضعیت شامل بالارفتن بدهی‌ها، تورم، تنگناهای مالی، رشوه‌خواری شدید، مهاجرت انبوه، نقض حقوق بشر و نفاق نظامیان، در مجموعه متفاوتی از این عوامل می‌شود. حتی دولت‌های قوی مانند حکومت کشور چین، از این فشارها مصون نیستند. با وجود پیشرفت شگفت‌انگیز بخش کشاورزی چین از سال ۱۹۸۰ تاکنون، بیم آن است که بر اثر افزایش سریع جمعیت (که پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۱۱ جمعیت چین ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون نفر افزایش یابد) همراه با کاهش حاصلخیزی زمین‌های قابل کشت بر اثر فرسایش آن، کمبود آب، استعمال بیش از اندازه کود شیمیایی و گسترش شبکه راه‌ها و ساختمان‌سازی در زمین‌های قابل کشت، کشاورزی چین به رکود کشیده شود. (۴) چون کشاورزی به سقف بهره‌وری خود رسیده است، تنها جایی که جمعیت فزاینده چین می‌تواند برود به شهرهاست. نتیجه هجوم شتابان کوچندگان به شهرها - شاید حدود ۱۰۰ میلیون نفر - انفجار مسکن در شهر و تورم شدید بوده است. چون ثروت اقتصادی در شهرهای چین، در بخش‌های خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی به سرعت افزایش یافته، کشاورزی و واحدهای متعلق به دولت به‌طور نسبی رشد کمتری داشته است، در نتیجه، درآمد دولت مرکزی در مقایسه با دو بخش اخیر از ۳۴ درصد تولید ناخالص ملی (GNP) در سال ۱۹۷۰ به ۱۹ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش یافته است. حکومت در مقابله با این کاهش، چاپ اسکناس را سرعت بخشیده، اعتبارات افزایش یافته و بدهی‌های دولت به شدت بالا رفته است. به دلیل این وضعیت، به گفته ریچارد هورنیک در مقاله‌ای در مجله امور خارجی، «سیاست‌های مالی و پولی چین به آشفتگی گراییده و کسری بودجه دولت به ۲۵ درصد درآمدهای دولتی می‌رسد. (۵)

بدیهی است با تمرکز سریع ثروت در بخش خصوصی و کاهش منابع مورد استفاده دولت، رشوه‌خواری یک شیوه زندگی شده است. مهاجرت داخلی، نظام ثبت اقامتگاهی را برهم زده و نظارت حزب و رهبری شتابزده، به برخی سیاست‌های سرکوب و نقض حقوق بشر روی آورده تا بتواند امتیازهای قبلی خود و نظم جامعه را به گونه‌ای حفظ کند. از سوی دیگر، ارتش که با بی‌اعتمادی عمومی و نیز با مخالفت مردم نسبت به اقداماتش در سرکوب اعتراض‌های میدان تیانان‌من^۱ روبه‌رو شده، می‌کوشد تا بیشتر به حرفه نظامی‌گری خود توجه کرده و از ستیزه‌های حزبی جامعه فاصله بگیرد. دولت در آخرین برنامه بودجه خود در نظر داشته که بودجه ارتش را ۲۵ درصد

1. Tiananmen

افزایش دهد (ولی آیا عملی می‌شود؟)، که این بیشتر نشان‌دهنده اتکای حزب کمونیست بر ارتش است تا چیزی دیگر. اما نشانه‌های زیادی به چشم می‌خورد که ارتش می‌خواهد در موضع بهره‌گیری از احساسات ملی‌گرایی وجود خود را توجیه کند و به‌طور کلی خود را نگهبان چین قلمداد نماید، تا این‌که برای کنترل جامعهٔ چینی، از راه‌های غیرمردمی از حزب حمایت کند. اکنون بسیاری از حکومت‌های ایالات، آشکارا از پکن سرپیچی می‌کنند و ناتوانی فزایندهٔ حکومت مرکزی و نقشی که دنگ ژیاوپنگ مثل امپراتور دواگر^۱ بازی می‌کند، بسیاری را به‌یاد روزهای رو به زوال امپراتوری چین می‌اندازد.

اگر کشوری با حکومتی به قدرت چین کمونیست، بتواند کاهش شدید قدرت دولت را از سر بگذراند، برای حکومت‌های ضعیف‌تر که احتمالاً با افزایش جمعیت و کمبود منابع شدیدتری روبه‌رو هستند و غرق در بدهی، رشوه‌خواری، نقض حقوق بشر، مهاجرت انبوه و خودمختاری خطرناک نظامیان‌اند، عجیب است اگر بتوانند این بار را تحمل کنند. از سوماتالی تا رواندا و هائیتی، فشار بر دوش دولت‌ها نظام‌های حکومتی را عاجز کرده و منجر به جنگ داخلی و کودتا شده است و نیز مسائل انسانی آنها به‌گونه‌ای است که روش جهان توسعه‌یافته نمی‌تواند راه‌حل مسائل آنها باشد. اگر روند افزایش جمعیت و زوال منابع محیطی کند یا آرام نشود، آیندهٔ بیشتر کشورهای درحال توسعه به همین منوال خواهد بود.

جان‌شینی نخبگان و ستیز آنها

کاهش قدرت دولت، در جامعه‌ای که توانایی نوسازی دارد چندان مهلک نیست. جامعه‌ای که از پایه منابع مفید غنی دارد و نخبگان آن در پشتیبانی از حکومت با هم متحد هستند، می‌تواند اصلاحاتی به‌عمل آورده و پایه‌های استقرار مالی حکومت را حفظ کند. اما در کشورهایی که نخبگان چنین اتحادی با هم ندارند، کاهش توانایی دولت می‌تواند آتش جنگ‌های داخلی را برافروزد و بر گسترش مصائب انسانی دامن بزند. در جامعه‌ای که بین گروه‌های نخبگان شکافی ژرف وجود دارد و بر اثر فشار جمعیت و کمبود منابع و به‌دنبال آن تمرکز ثروت در بعضی گروه‌ها و آسیب دیدن دیگران، وخیم‌تر شدن ستیز بین نخبگان را در پی دارد، حکومت باید چنان قدرتمند و توانا باشد که بتواند نظم را حفظ کرده و گذرگاهی برای جاه‌طلبی نخبگان باز کند و چارچوبی برای تعادل و توزیع ثروت در جامعه فراهم آورد. هنگامی که دولت ضعیف باشد، نخبگان هرکدام کار خودشان را می‌کنند، ستیز بین خود را با زور برطرف می‌کنند و سرانجام اغلب رویاروی دولت می‌ایستند، یا جامعه را به تفرقه و تجزیه می‌کشاند.

در جایی که تفرقه قومی یا منطقه‌ای وجود دارد، فشار جمعیت و کمبود منابع می‌تواند تفرقه آنها را شدیدتر کند. این عوامل می‌توانند بین دولت و اجتماع بازاری، بین نظامیان و بین احزاب حاکم شکاف ایجاد کنند. پدیده‌هایی این چنین را می‌توان زیر عنوان «جابه‌جایی نخبگان» [یا چرخش نخبگان به زبان پاره‌تو] دسته‌بندی کرد. با افزایش جمعیت، شمار افرادی که آرزوی کسب مقام نخبگی - موقعیت رهبری، توانگری و نفوذ - دارند نیز افزایش می‌یابد. در جامعه‌ای سالم که از منابع غنی برخوردار است و توانایی ساختن نهادها و اقتصاد خود را دارد، معمولاً فرصت برای سازگاری با افزایش نخبگان هم وجود دارد. اما در جامعه‌ای که اقتصاد بالنده‌ای ندارد، ولی دانشگاه‌های آن پیوسته نخبگانی را برای آینده می‌پروراند، و چنین آینده‌ای محقق نمی‌شود، چه روی خواهد داد؟ حالت بسیاری از کشورهای در حال توسعه چنین است. افراد بسیاری را در این کشورها می‌بینیم که مدارج علمی بالایی را به دست آورده و انگیزه جاه‌طلبانه و اشتیاق انجام کار برای جامعه در آنها به وجود آمده، ولی در دستگاه حکومتی یا در ارتش، موقعیت و مقام مناسبی برای آنها وجود ندارد، یا ثروت کافی در مجراهای متعارف وجود ندارد که همه این افراد را راضی کند. در نتیجه، رقابت بین نخبگان بالا می‌گیرد تا معلوم شود کدام یک می‌تواند ثروت موجود در جامعه و دستگاه‌های حکومتی آن را زیر سلطه آورد.

چنین مبارزه‌هایی است که کشورهایمانند رواندا و بروندي را دچار آشوب کرده است. در این منطقه، افزایش جمعیت و فرسایش محیطی، نقش‌های اقتصادی سنتی دو قوم هوتو-توتسی^۱ را برهم زده و مبارزه شدیدتری را برای تسلط بر غنایم موجود، بین آنها به وجود آورده است. مهم‌ترین ویژگی تاریخی رواندا و بروندي، رواج آمیزه‌ای از اقتصاد سنتی رمه‌داری و کشاورزی بود: توتسی‌ها عموماً رمه‌دار بودند (و رهبری در جامعه را دارند)، در حالی که بیشتر اعضای قبیله هوتو، کشاورز بوده‌اند. مبادله دام برای به دست آوردن غله، باعث تداوم روابط متقابل بین هوتو و توتسی بوده است. اما در طول قرن بیستم، چون افزایش جمعیت منجر به گسترش کشاورزی در سراسر زمین رواندا و بروندي شد، دامداری از بین رفت و توتسی‌ها معیشت متمایز خود را از دست داده و به کشاورزی روی آوردند و از بسیاری جهات از هوتوها غیر متمایز شدند (جز در نظام هویتی که حکومت استعماری بلژیک بر مردم تحمیل کرده بود). تلاش توتسی‌ها برای حفظ موقعیت متمایزشان [که قبلاً دامداری بود]، تبدیل به تلاش آنها برای تسلط بر ارتش و حفظ حکومت پس از استعمار شد. این کوشش به‌زودی با فشار بلژیک درهم شکسته شد، زیرا می‌خواست قدرت حکومتی در اختیار اکثریت مردم - یعنی هوتوها - باشد. از آن زمان تا کنون، توتسی‌ها و هوتوها همواره در جنگ و آتش‌بس با یکدیگر بوده‌اند. در سال‌های اخیر با افزایش سریع جمعیت و کاهش تولید سرانه، رقابت بین

نخبگان هوتو و توتسی بالا گرفته و هر گروه می‌کوشد تا برای ادامه زندگی، بر نهاد سیاسی مسلط شود. نتیجه این که چه حکومت‌های ائتلافی و چه حکومت نظامی‌گرای توتسی (در بروندی) یا حکومت جنگجو و خون‌ریز هوتو (در رواندا) محکوم به شکست بوده‌اند. (۶)

اگر دولت و نخبگان، بر سر علایق جمعیت به سرعت فزاینده، با یکدیگر به ستیزه برخیزند، حتی دولتی با رشد اقتصادی چشمگیر نخواهد توانست ستیزه را کنترل کند. مثلاً در ایران، کوشش حکومت [شاه] برای کنترل جمعیت فزاینده و افزایش منابع دولتی، از یک سو با اجتماع بازاری و تجار بر سر کنترل روند اقتصاد در حال رشد، و از سوی دیگر با نخبگان مذهبی بر سر رهبری جمعیت فزاینده شهری به ستیزه برخاست. اگر اطمینان نخبگان نسبت به حکومت، سست شود و نخبگان نیز در رقابت برای تسلط بر منابع دچار دودستگی و تفرقه شوند، فقط بلوا و اغتشاش به بار می‌آید. اگر حکومت ضعیف شود و نخبگان احساس کنند که چنانچه هر کدام زودتر خلأ قدرت را پر کند بر تمامی غنایم دست خواهد یافت، شرایط صلح و هماهنگی یا حکومت تکثرگرای چندقومی یا چندنژادی، می‌تواند به زودی تبدیل به جنگی تمام‌عیار شده و همه چیز به هم بریزد؛ جنگی بین گروه‌های مختلف که رهبران هر کدام آنها می‌خواهند حکومت جامعه را به دست آورند.

امکان بسیج توده مردم

افزایش جمعیت و تخریب منابع، علاوه بر کاهش توانایی دولت و وخیم‌تر کردن ستیزه بین نخبگان، می‌تواند تأثیر دیگری بر بی‌ثباتی داشته باشد، و آن برانگیختن تمایل مردم به مبارزه در قالب نهادهای اعتراضی است.

دو بُعد عمده‌ای که در عملی کردن امکان بسیج توده‌ای مؤثر می‌افتد، رضایت و کنترل است. جمعیتی که راضی است، کمتر امکان دارد به استقبال خطری بزرگ رفته و در پی رهبرانی دست به شورش بزند. همچنین اگر جامعه‌ای ناراضی باشد، ولی دولت کنترل امور را به خوبی در دست داشته باشد، باز هم مردم کمتر تن به شورش و قیام می‌دهند، خواه این کنترل مستقیم و بی‌واسطه بوده یا به اقدام‌های دولت در تأمین نیازهای اساسی بستگی داشته باشد.

عوامل عمده راضی نگه داشتن مردم، تأمین نیازهای جسمی و درآمدهای آنهاست. پیش از این مشاهده کردیم که کاهش قدرت دولت و ستیز بین نخبگان، با درهم‌شکستن نظم و این که نخبگان «هر کدام کار خودش را دنبال کند»، باعث سست شدن پایه‌های تأمین فیزیکی مردم می‌شود، یا این که سوءاستفاده دولت از حقوق بشر مثل حقوق عادی و درهم‌شکستن نظم عمومی و نگرانی‌های دولت، همه باعث سست شدن کنترل جامعه می‌شود. همچنین افزایش سریع جمعیت و تخریب منابع، عموماً موجب پایین آمدن دستمزدهای واقعی و وقوع انواع بیکاری آشکار و پنهان می‌شود. چنین

نمونه‌ای قابل ذکر است. با وجود سریع‌ترین رشد اقتصادی مستمر چین در جهان در سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۵، نزدیک به ۸۰ میلیون نفر چینی، نگرانی عمیق در تأمین خوراک و سرپناه داشته‌اند. دوسوم کارگران صنعتی چین، هنوز در بنگاه‌های متعلق به دولت کار می‌کنند؛ بنگاه‌هایی که سودآور نیستند و در حال بیرون‌ریختن میلیون‌ها کارگر و قطع دستمزدهای آنها هستند. ترکیبی از عوامل افزایش سریع جمعیت، توسعه محدود و ناموزون و تخریب منابع روستایی، شرایطی را به وجود آورده که بخش عظیمی از مردم در فقر نسبی سهیم هستند، درحالی‌که اقلیتی از مردم برای کسب ثروت بیشتر و بیشتر با هم رقابت می‌کنند. تورم می‌تواند این توزیع نامتعادل منابع را تشدید کرده و به صورت بزرگ‌ترین تهدید برای تأمین درآمد طبقه متوسط شود.

در تپه‌های پرو و در فیلیپین که به ترتیب، سندرو لومینوسو^۱ (راه درخشان) و ارتش مردمی سربازگیری می‌کنند، یا در ایران، مصر و آفریقای شمالی که بنیادگرایان اسلامی، تروریست‌ها و عناصر عامی را به خدمت می‌گیرند، یا در محله‌های کارگری مهاجرنشین شهرها و حومه آنها در آفریقای جنوبی و سرزمین چین، که اتحادیه‌های مستقل کارگری موفقیت‌هایی به دست آورده و می‌آورند، ترکیبی از تهدیدهای فیزیکی، کمبودهای شغلی و درآمدی و تورم سرکش، سربازان آماده و مستعدی را برای نشان دادن اعتراض سیاسی به وجود می‌آورد.

دولت‌ها با توسل به شیوه‌های مختلف سرکوب و کنترل دولتی، هرکدام به نوعی با نارضایتی مردم مقابله می‌کنند. اما افزایش جمعیت نیز می‌تواند این تلاش‌ها را خنثی کند. چنانچه افزایش جمعیت با فرسایش منابع روستایی ترکیب شود، مهاجرت به سوی شهرها باعث تراکم جمعیت شده، که کنترل را باز هم مشکل‌تر می‌کند. این مهاجرها آمادگی دارند تا در سازمان‌های جدیدی فعالیت کنند، به طوری که رشد شهری تعداد افرادی را افزایش دهد که آمادگی دارند برای جنبش‌های اعتراضی جدید بسیج شوند.

سرانجام، یک نکته مهم دیگر درباره تأثیر افزایش جمعیت باقی است. معمولاً جمعیت زمانی افزایش می‌یابد که بچه‌های زیادی زاده شوند، و شمار آنهایی که رشد می‌کنند بیش از آنهایی باشد که بر اثر بیماری‌ها به کام مرگ فرو رفته و از نرخ افزایش جمعیت می‌کاهند. به این ترتیب، جمعیت به سرعت به جوانی می‌گراید. هرچه جمعیت جوان‌تر باشد، کمتر به توزیع متعادل جمعیت بین گروه‌های مختلف سنی می‌رسد. جوان‌ها بیش از بزرگسالان ادعا دارند، کمتر کوتاه می‌آیند و می‌خواهند حرف خودشان را به کرسی بنشانند. اگر گروه عظیمی از جوانان در مقابل فرصت‌های اقتصادی عادی قرار گیرند و نخبگان جامعه در ارائه فرصت‌ها و جذب طرفداران خود با یکدیگر رقابت کنند، امکان بسیج آنها برای شرکت در اعتراض‌های سیاسی بالا می‌رود. حال اگر حکومت

مرکزی هم ضعیف باشد، تشکل دسته‌های جوان در گروه‌های مبارز تا توسعه آن در سطح ملی بسیار امکان دارد.

تقویت آرمان‌های مخالف

اگر کشتار مردمی در رواندا، مبارزه‌های قبیله‌ای در سومالی، و تصفیه قومی و جنگ سرزمینی در بوسنی، نمونه‌هایی از حرکت‌های غیرایدئولوژیک و جنگجویی گسترده گروه‌های جوانان است، مبارزه‌های دیگری که حقیقتاً «انقلابی» به‌شمار می‌آیند - مانند ایران، نیکاراگوئه، فلسطین، پرو، فیلیپین، الجزایر، و آفریقای جنوبی - به‌نظر می‌رسد وجود آنها بیشتر بسته به یک جنبش ایدئولوژیک یا آرمان‌گرایانه است. این‌گونه حرکت‌ها ممکن است متکی بر بنیادگرایی مذهبی، ملی‌گرایی، سوسیالیسم، لیبرالیسم یا ترکیبی از آنها باشد که به‌صورت اعتراض و مخالفت مدنی با حکومت ظاهر می‌شود و نگرشی متفاوت نسبت به نظم اجتماعی را که جزء جدایی‌ناپذیر چنین ستیزه‌هایی است، دنبال می‌کند.

بی‌شک چنین جنبش‌های آرمان‌گرایی، خصالت متفاوتی به این ستیزه‌ها داده و با ستیزه‌های دیگر که به‌صورت مبارزه سرزمینی یا قدرت علیه دیگران است، متمایز می‌شود. بحران‌هایی که رنگ ایدئولوژیک دارند، از شرایط مادی ریشه می‌گیرند که اغلب این شرایط هم متشکل از فشارهای جمعیتی و ضعف یا ناهماهنگی توسعه اقتصادی است. درحقیقت این شرایط مادی، شالوده‌ای لازم برای فعال شدن این آرمان‌ها در درون فرهنگ‌های فعال مخالفان است.

به این ترتیب، منظور این است که آرمان‌هایی که نگرشی متفاوت نسبت به نظم اجتماعی مطرح می‌کنند، خودبه‌خود حالتی سیال و فراگیر دارند. به‌سختی می‌توان جامعه‌ای را یافت که عناصر ایدئولوژیک در نظام حکومتی آن وجود نداشته باشد. ولی عموماً بسیاری از ایدئولوژی‌های مخالف، حالتی ناپایدار داشته و برای جلب طرفدار رقابت می‌کنند. در خاورمیانه در طول سده بیستم، ایدئولوژی‌هایی انقلابی مطرح شدند که ریشه در بنیادگرایی مذهبی داشتند (مانند جنبش وهابی در عربستان) یا آزادی‌خواهی قانونمند (مانند انقلاب مشروطیت ایران) در دهه اول قرن بیستم، و بعد از آن مبارزه‌های ضدامپریالیستی و ملی‌گرا در دوران جنگ جهانی اول و دوم، سپس دولت‌های سوسیالیستی اقتدارگرا (ناصریسم در مصر و نظام بعثی در سوریه و عراق)، و بالاخره، بازگشت به بنیادگرایی اسلامی (مثل ایران، الجزایر و مصر). همه این آرمان‌ها در طول قرن، ناپایدار بوده و زمینه آرمانی برای بسیج انقلابی را در برهه‌هایی از سده بیستم فراهم کردند. (۷)

چیزی که زمان‌ها و مکان‌هایی را که ایدئولوژی‌های انقلابی در آنها شکل می‌گرفت، از زمان‌ها و مکان‌هایی جدا می‌کرد که در آنها، رژیم موجود قوانین ثابتی را حفظ می‌کرد، وجود یا عدم وجود جایگزینی برای نظم اجتماعی نبود. مهم آن بود که آیا نخبگان و گروه‌های مردمی، خواهان این بودند که از پذیرش نظم موجود خودداری کنند و به نهضت‌های مخالف پیوندند یا آنها را رهبری کنند، یا

خیر. در این صورت، آرمان‌های موجود می‌توانستند از طریق تشکل نخبگان و طرفداران آنها در مجموعه‌های سازمان‌یافته معترض، «فعال شوند»؛ و این به‌نوبه خود بستگی به این داشت که آیا دولت ظرفیت آن را داشت تا وعده‌ها و تعهدات خود را نسبت به توسعه اقتصادی، توزیع کالا و خدمات و حل ستیزه [نخبگان] به‌جای آورد یا خیر؛ آیا نخبگان از حکومت راضی بودند یا برای حفظ موقعیت خود با دولت و نخبگان دیگر مبارزه می‌کردند؛ و نیز آیا مردم در زندگی خود به‌حد کافی احساس امنیت و عدالت می‌کردند یا نارسایی‌هایی در این زمینه وجود داشت، به‌طوری‌که جمعیت به استقبال خطر می‌رفت تا وضع موجود را عوض کند. در جایی که جمعیت فزاینده با فرصت‌های محدود و ضعف دولت‌ها هماهنگ بود (مثل خاورمیانه، بیشتر کشورهای جنوب آسیا، امریکای مرکزی و آفریقای نیمه‌صحرائی)، جنبش‌های انقلابی نیز در پی آن صورت گرفت، ولو این‌که مبانی آرمانی جنبش‌ها گرفتار نوعی سردرگمی برای تغییر اوضاع موجود بود.

فرهنگ‌ها و آرمان‌های ویژه مجامع مخالف، در شکل دادن خصلت، هدف‌ها، و راهکارهای جنبش‌های انقلابی بسیار مؤثر هستند. گرچه چنین مجامعی در نبود شرایط مادی نمی‌توانند رشد کنند و تأثیرگذار باشند، چرا که این شرایط مادی است که انگیزه‌ای قوی برای نخبگان و گروه‌های مردمی فراهم می‌کند تا حامیان خود را تغییر دهند، همچنین کاهش توانایی دولت، فرصت را برای اوج‌گیری روند مخالفت فراهم می‌کند. (۸) بنابراین، افزایش جمعیت می‌تواند تأثیر مهمی در فراهم کردن شرایطی داشته باشد که باعث رشد و اهمیت یافتن «اجتماع‌های مخالفت» می‌شود. (۹)

به‌طور خلاصه، بی‌واسطه‌ترین پیامد افزایش جمعیت، تأثیر سیاسی آن است. افزایش جمعیت و تخریب منابع در کشورهای در حال توسعه موجب بالارفتن تقاضای خدمات و فرصت‌هایی می‌شود که بسیاری از دولت‌ها نمی‌توانند آنها را تأمین کنند، و این به‌نوبه خود منجر به بدهکاری، فقر مالی، تورم و فساد حکومت شده و مقبولیت و اثربخشی دولت را از بین می‌برد. همچنین، افزایش جمعیت و کمبود منابع به تشدید ستیز نخبگان می‌انجامد، زیرا کمبودهای نسبی فرصت را برای اندکی از مردم فراهم می‌کند تا بر ثروت خود بیفزایند و بسیاری دیگر را از آن محروم می‌کند. علاوه‌براین، افزایش جمعیت همراه با کمبود منابع، در کشورهای در حال توسعه باعث می‌شود که جامعه نتواند شرایط امتیاز نخبگی را برای همه کسانی فراهم کند که فکر می‌کنند سزاوار آن هستند، در نتیجه، منجر به مبارزه برای کنترل حکومت و اقتصاد می‌شود. افزایش جمعیت، به‌ویژه اگر با کمبود اشتغال، رشد سریع شهرنشینی و جوانی جمعیت همراه باشد، با احتمال بیشتر، بر تعداد افرادی می‌افزاید که به استقبال خطر رفته و به دنباله‌روی از نخبگان وارد میدان مبارزه می‌شوند. سرانجام، مجموعه این شرایط مادی، باعث «فعال شدن» آرمان‌های مخالفت می‌شود و راه را برای رشد آرمان‌هایی باز می‌کند که مدت‌ها موجودیت خود را حفظ کرده‌اند تا در زمانی مناسب، محور فکری اجتماع‌هایی شوند که به مخالفت با نظام حکومتی موجود برمی‌خیزند.

بازداشتن و آرام کردن بحران‌های سیاسی

در سیاست خارجی ایالات متحده، کمتر عرصه‌ای وجود دارد که تحت تأثیر پیامدهای سیاسی فشارهای جمعیتی قرار نگیرد. در خاورمیانه و آفریقای شمالی، رشد طبقه متوسط شهرنشین، محرک عمده‌ای در اوج‌گیری رادیکالیسم اسلامی بوده است. در مکزیک، امریکای مرکزی، منطقه کارائیب و شمال آفریقا، ناهماهنگی بین افزایش جمعیت و فرصت‌های اقتصادی، جریان‌های عظیم مهاجرتی به وجود آورده که به اقتصادهای توسعه‌یافته امریکای شمالی و اروپای غربی روی می‌آورند و مسائل زیادی را در ارتباط با جذب درون‌کوچندگان، کنترل جریان درون‌کوچندگی، و برخورد با ستیزه‌های نژادی مکرر به وجود آورده است. در آفریقای نیمه‌صحرائی، افزایش جمعیت کمبود منابع و فساد دولت و بحران‌های انسانی ایجاد کرده که بار سنگینی را بر تقاضاها و امکانات جامعه بین‌المللی تحمیل کرده است. بر اثر مجموعه این جریان‌ها، سیاست‌های برخورد با کمبود منابع و پیامدهای افزایش جمعیت، عنصری فراگیر و حیاتی برای امنیت بین‌المللی دنیای پس از جنگ سرد شده است. برای برخورد با این‌گونه مسائل، اتخاذ دو سطح سیاست‌گذاری ضرورت دارد: سطح اول این‌که راه‌های مساعدی برای برخورد با علل بنیادی و بلندمدت این‌گونه مسائل در پیش گرفته شود؛ راهکارهایی است در جهت کاهش نرخ افزایش جمعیت، حفظ منابع و توسعه اقتصادی گسترده و مساعد (به‌جای راهکارهای محدود و نامتعادل). دومین سطح، ارائه کمک‌هایی در چگونگی برخورد با تأثیرهای عمده سیاسی افزایش جمعیت و کمبود منابع، یعنی کاهش توانایی دولت، جابه‌جایی نخبگان، و توانایی بسیج توده‌ای است. اتخاذ یک رهیافت دوجانبه که هر دو سطح را پوشاند، ضروری است. اثربخشی سیاست‌گذاری‌های ناظر بر علل طولانی‌مدت، سال‌ها طول می‌کشد؛ در ضمن ضروری است تأثیرهای سیاسی و کوتاه‌مدت تداوم فشار جمعیت تخفیف یابد و گرنه اجرای راهکارهای بلندمدت با شکست مواجه خواهد شد. همچنین، راهکارهای تخفیف‌دهنده تأثیر سیاسی فشارهای جمعیت باید با توجه کافی به کاهش فشارهای محیطی و جمعیتی ستیزه‌آور همراه باشد، وگرنه نتایج به‌دست آمده مانند آن است که آتش‌سوزی جنگلی فرونشانده شود، ولی بوته‌های خشک بیشتری در آنجا انباشته شود. نتیجه بلندمدت، یک آتش‌سوزی گسترده‌تر خواهد بود.

خوشبختانه، پژوهش‌های جمعیت‌شناختی اواسط دهه ۱۹۶۰ به این سو نشان می‌دهد که کمابیش می‌توان با قضیه افزایش جمعیت به‌سادگی برخورد کرد. اکنون برای رهبران کشورهای جهان سوم بسیار روشن است که ثبات حکومت آنها و خوشبختی مردم جامعه، بستگی به آرام کردن حرکت قطار افزایش جمعیت دارد. (۱۰) تایلد و اندونزی در اتخاذ سیاستی پیشقدم شده‌اند که به وسیله آن می‌توان بدون اجبار برنامه تنظیم خانواده را به جمعیت کشور ارائه داد. در بسیاری از کشورهای جهان سوم که نرخ افزایش جمعیت بسیار بالایی دارند، عمده‌ترین وسیله مورد نیاز برای کاهش نرخ

افزایش جمعیت، گسترش هرچه بیشتر درمانگاه‌های تنظیم خانواده است. هر جا که این‌گونه درمانگاه‌ها از حمایت دولت برخوردار بوده و گزینه‌های مختلف [کنترل باروری] را به رایگان در اختیار مردم قرار داده‌اند، بسیاری از خانواده‌ها علاقه خود را به داشتن خانواده کوچک‌تر نشان داده‌اند. ولی در موارد دیگری که این‌گونه حمایت‌های آسان برای کنترل اختیاری تخصیص داده نشده، چنین نتیجه‌ای به دست نیامده است. به علاوه، نگرانی‌های مربوط به موانع فرهنگی جلوگیری از بارداری را که کنترل باروری را مشکل می‌کند، بی‌پایه تشخیص داده‌اند. اندونزی بزرگ‌ترین کشور مسلمان و از جمله موفق‌ترین نمونه در کنترل باروری بوده و نرخ افزایش جمعیت آن کشور از ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۶ از ۲/۴ به ۱/۴ درصد کاهش یافته است. پذیرش گسترده روش‌های جلوگیری از باروری در کشورهای کاتولیک امریکای لاتین و اروپا و حتی در جامعه‌های هندو و کنفوسیوسی آسیا نیز اشاره بر این دارد که می‌توان کاری انجام داد. شگفت این است که فقط یک درصد کمک‌های بین‌المللی خارجی به برنامه‌های تنظیم خانواده تخصیص داده شده و نیز اندکی بیشتر، صرف حمایت‌های پزشکی و آموزش ابتدایی می‌شود که آنها هم به نوبه خود اثربخشی برنامه‌های تنظیم خانواده را بیشتر می‌کنند. (۱۱) به نظر می‌رسد اگر یک میلیارد دلار به کمک‌های تنظیم خانواده افزوده شود و آن را به‌طور گسترده در اختیار عموم قرار دهند، شاید بتواند از صرف صدها میلیارد دلار در راه ستیزه‌های نظامی، مهاجرت، و بحران‌های انسانی که طی دو دهه بعد از آن به وقوع می‌پیوندد، جلوگیری کند. (۱۲)

برخورد با تخریب محیطی و مسائل توسعه محدود و نامتوازن، مشکل‌تر و مجادله‌آمیزتر [از برخورد با قضیه افزایش جمعیت] است. کشورهای درحال توسعه حق آن را دارند که منابع خود را برای پیشرفت ثروت خودشان به کار گیرند، چنانکه کشورهای توسعه یافته نیز در سیر رشد خود چنین کرده‌اند. تلاش‌های آمرانه کشورهای توسعه یافته برای وادار کردن کشورهای درحال توسعه به جلوگیری از استفاده از جنگل‌ها، معادن زغال و آب، نتیجه خوبی به بار نیاورده است. درک این‌که تخریب منابع همراه با افزایش جمعیت، بی‌ثباتی سیاسی به دنبال دارد، شاید رهبران جامعه‌های درحال توسعه را متقاعد کند که روش‌های توسعه پایدار و احیاکننده [منابع] را در پیش گیرند. همچنین درک این‌که توسعه نامتوازن خطرات سیاسی بسیاری را برمی‌انگیزد ممکن است رهبران سیاسی را به اتخاذ راهبردهای توسعه‌ای راغب کند که بر توسعه جامع تأکید نموده و به جای توجه داشتن به رشد حداکثر GNP یا بازدهی کوتاه‌مدت، رشد حداکثر فرصت‌های شغلی و اجتناب از توزیع بد درآمدها را در پیش گیرند. خوشبختانه کمک‌های عمده بین‌المللی و سازمان‌های وام‌دهنده، تأکید بیشتری بر چنین سیاست‌گذاری‌های جامعی دارند، چنانکه برای مثال در برنامه‌های توسعه، بر آموزش ابتدایی و مراقبت‌های بهداشتی، بیش از آموزش‌های پس از دبیرستان و امکانات پیشرفته درمانی، تأکید دارند.

با گذشتن آهنگ افزایش جمعیت و استفاده دقیق‌تر و کارآمدتر از منابع، و موفقیت سیاست‌گذاری‌های توسعه در توزیع منافع در سطحی گسترده، علل اساسی بیشتر بحران‌های سیاسی در کشورهای در حال توسعه فروکش می‌کند. با وجود این‌گونه کوشش‌ها، با اوج‌گیری روند افزایش جمعیت از دهه ۱۹۴۰ به این سو، قضیه افزایش جمعیت و پیامدهای آن تا چند دهه دیگر هم ما را رها نمی‌کند. از این رو، سیاست‌گذاری‌های ناظر بر تخفیف آن پیامدها، همچنان درخور توجه است. در گذشته، کمک‌های پیشرفته ایالات متحده، بیشتر در جهت حمایت نظامی بوده، زیرا به‌طور کلی، کمک‌های توسعه‌ای با ملاحظات مربوط به حفظ امنیت بین‌المللی مربوط بوده است. از این رو، دو فقره از بزرگ‌ترین برنامه‌های کمک در تاریخ معاصر، به سایگون و ایران شد و کاملاً هم روشن است که هیچ‌کدام از آن دو برنامه، در حفظ دوستی حکومت‌ها با ایالات متحده مؤثر نیفتاد. امروز هم یکی از بزرگ‌ترین کمک‌ها، باز هم به دلیل حفظ امنیت بین‌المللی، به سوی قاهره روان است و امید دارند آینده این برنامه روشن‌تر از برنامه‌های قبلی باشد.

شکست مأموریت کمک برای امنیت که در گذشته صورت می‌گرفت، شگفت‌انگیز نیست، چراکه این برنامه‌ها به گونه‌ای تنظیم نشده بود که با ستیزه‌های سیاسی متأثر از تحولات جمعیتی برخورد کند، که شرح آن پیش از این گذشت. کمک نظامی باعث رشد فزون‌خواهی‌های نظامی شد و اغلب به بی‌ثباتی حکومت‌ها انجامید. حجم زیادی از کمک برای توسعه، صرف ساختن چند شهر کوچک یا برنامه‌های کشاورزی جهت صادرات شد که آن‌هم در واقع آواره کردن مردم از زمین‌های‌شان و تمرکز ثروت در دست اقلیتی از مردم جامعه را در پی داشت. چنین سیاست‌گذاری‌هایی باعث بی‌ثباتی سیاسی شد. ویتنام و ایران به جنبش‌های انقلابی سوق داده شدند و دشمنی خود را با امریکا علنی کردند، چراکه ایالات متحده به نظام حکومتی سابق کمک می‌کرد. هم‌اکنون، مصر با مشکلات عمده‌ای رویه‌روست. این کشور پایگاهی برای مخالفت علیه غرب شده، چنانکه پیش از این انور سادات را به خاطر طرفداری از ایالات متحده به قتل رساندند. علاوه بر این، ممکن است رهبران رادیکال جریان‌های مخالف دستگیر شده و مخالفت‌های علنی برای مدتی مهار شود، ولی از سوی دیگر امکان دارد این جریان‌های مخالف بالا بگیرد، زیرا محرومیت شمار فزاینده جوانان مصری بیکار و خشم‌نخبگان مذهبی و ملی که احساس می‌کنند مورد بی‌توجهی و بدرفتاری نهادهای سیاسی-اقتصادی کنونی مصر هستند، باعث شعله‌ور شدن مخالفت‌ها می‌شود.

برای این‌که از مصرف کمک خارجی بازدهی بهینه‌ای به دست آید، لازم است چنان برنامه‌ریزی شود که درست در جهت تخفیف بحران ناشی از فشارهای جمعیتی و محیطی به کار آید. یعنی کمک باید به شیوه‌ای باشد که روند کاهش توانایی دولت را کند کرده، از بالا گرفتن ستیز نخبگان جلوگیری کند و از توان تحرک توده مردم بکاهد. برای مثال، کمک‌های کنونی به حکومت‌ها که اغلب از طریق کاهش بدهی‌ها، اعطای اعتبار، یا کمک نظامی است، توانایی دولت را تحت تأثیر خود قرار

می‌دهد. چنین کمکی در بهبود ثبات سیاسی تأثیر اندکی دارد، زیرا در تأمین پایه‌های تثبیت درآمد دولت کاری انجام نمی‌دهد، ولی دولت را بیش از این‌که به مردم داخل کشور و حمایت‌نخبگان محلی پیوند دهد، به کمک خارجی وابسته می‌کند.

در شرایطی که مسائل سیاسی به حد کافی پیشرفت کرده و توانایی دولت کم و توان بالقوه تحرک مردمی بالاست، باید سیاست‌گذاری‌های متفاوتی در پیش گرفته شود. در چنین حالت‌هایی، عمده‌ترین کمک باید حمایت از ائتلاف نخبگان را هدف قرار داده و از کشیده شدن ستیزه‌نخبگان به جنگ‌های داخلی و انقلاب جلوگیری کند. نمونه فیلیپین بزرگ‌ترین موفقیت ایالات متحده آمریکا در چنین سیاست‌گذاری‌هایی است: آمریکا به حمایت از رژیم مارکوس پایان داد و از ائتلاف نخبگان میانه‌رو که در اطراف کورازون اکینو گرد آمده بودند پشتیبانی کرد و از پایان تلخی که با حمایت از مارکوس به بار می‌آمد، مثل فاجعه ایران^۱، اجتناب کرد.

شاید بزرگ‌ترین خطای ایالات متحده در سیاست‌گذاری نسبت به هائیتی، این بود که در شکل‌گیری ائتلاف نخبگان میانه‌رو سرمایه‌گذاری کافی نکرد تا نخبگان از حکومت آریستید پشتیبانی کنند. سپس روابط بین آریستید - که به عامه‌گرایی و مواضع ضدنخبگی گرایش داشت - و عناصر محافظه‌کار کلیسا و نخبگان بازار قطبی شد و این گروه‌ها رودرروی هم قرار گرفتند. نتیجه این‌که، نخبگان ثروتمند هائیتی احساس کردند که در یک حکومت نظامی بیش از رژیم آریستید می‌توانند امنیت داشته باشند. از این‌رو، کودتای نظامی را پذیرفتند (و در بسیاری موارد از آن حمایت کردند). با توجه به شرایط جمعیتی و نهادی هائیتی - یعنی جمعیتی متراکم در سرزمینی که دارد به سرعت تبدیل به بیابان می‌شود و زمین‌ها فرسایش می‌یابند، و با حکومتی کم‌توان که با جمعیت رو به فقر و بیکاری روبه‌رو است - کاملاً ضروری است که رژیم برای حفظ ثبات خود کمابیش از پشتیبانی نخبگان قدرتمند و نیز مردم برخوردار شود. تثبیت ساختگی رژیم آریستید، فقط می‌تواند به بالاگرفتن ستیزه‌ها و بحران‌ها بینجامد، مگر این‌که قسمتی از کمک‌ها و سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی نوسازی در جهت کاهش ستیزه‌های بین نخبگان و جلب حمایت آنان از یک حکومت جدید باشد.

عموماً، استعداد و امکان به حرکت آمدن توده مردم را نمی‌توان به سادگی فرونشاند. در جامعه‌ای که ده‌ها سال با جریان افزایش جمعیت روبه‌رو بوده و بهره‌کشی از منابع، فرصت‌های اشتغال مولد را محدود کرده است، تثبیت سریع اوضاع کار آسانی نیست. البته، مصرف کمک‌های جاری را می‌توان در راه‌های متفاوتی تخصیص داد. یکی از ساده‌ترین راه‌ها در کشورهای در حال توسعه این است که

۱. تصور می‌رود منظور نویسنده این است که ایالات متحده آمریکا در جریان کودتای مرداد ۳۲ و ماجراهای پیش از آن، با حمایت از شاه و مبارزه علیه مصدق، نتیجه ناگواری به دست آورد. گو این‌که برخی دیدگاه‌های نویسنده قابل انتقاد است و باید در آنها تأمل کرد.

به‌جای آموزش دانشگاهی، بودجه بیشتری به آموزش ابتدایی اختصاص داده شود. اکنون در کشورهای که کمک‌های خارجی صرف آموزش می‌شود، مبلغی نزدیک به ۵۰۰ دلار در سال برای هر دانشجو مصرف می‌شود، در صورتی‌که این مبلغ سرانه برای هر دانش‌آموز ابتدایی ۱ تا ۲ دلار است. گذشته از جنبه‌های توسعه‌ای این سیاست‌گذاری‌ها، نتایج سیاسی مشکل‌آفرین است. سرمایه‌گذاری در آموزش ابتدایی منجر به استخدام تعداد زیادی آموزگار می‌شود. اگر حقوق متوسطی به این گروه پرداخت شود، جمعیت بیشتری به لایه‌های پایه‌ای طبقه متوسط محافظه‌کار افزوده می‌گردد. درحالی‌که استادان دانشگاه بیشتر جو رادیکالی را در جامعه گسترش می‌دهند. فراتر از این، استادان دانشگاه دانشجویانی را می‌پروراند که خواستار مقام‌های بانفوذی هستند. آنچه کشورهای در حال توسعه به آن نیاز دارند، پرورش تعداد زیادی رهبران جاه‌طلب نیست، بلکه به رهبران محلی رده پایینی نیاز دارند که برای آنها سازمان‌های باثباتی به‌وجود آورند و راه را بر جامعه مدنی هموار کنند.

نتیجه‌گیری

بدیهی است برنامه‌های کمک ویژه باید با چند و چون نیازهای ویژه کشورها مناسبت داشته باشد. اما تا اندازه زیادی دانستیم که چه کارهایی انجام می‌شود و چه کارهایی باید انجام داد. توجه به علل بنیادی درازمدت و نتایج مهم سیاسی فشارهای جمعیت و منابع، می‌تواند در یک راهبرد دوجانبه، راه بعضی از بدترین بحران‌های انسانی و امنیت بین‌المللی دو دهه آینده را ببندد و نیز سرچشمه این مسائل را برای نیمه قرن بیست و یکم خشک کند.

انگاره توسعه «اقتدارگرا» و پیشرفت اقتصادی بیرهای آسیایی، توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. اما هنوز شالوده ثبات سیاسی آنها به گونه‌ای نیست که سنخ یا نوع نظام حکومتی ویژه‌ای را معرفی کنند، گرچه مجموعه ویژه‌ای از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و توسعه را نمایش می‌دهند. در هر مورد، کاهش نرخ‌های افزایش جمعیت، ثبات مالی، آموزش ابتدایی، اصلاحات ارضی جامع و توسعه همزمان کشاورزی و صنعت، راه موفقیت را هموار می‌کند. با طراحی برنامه‌های کمکی، در جهت منابع بنیادی و پیامدهای فشار جمعیت، می‌توان امید داشت که در دهه‌های آینده شاهد ظهور بیرهای بسیاری در جهان باشیم و از ثبات و سعادت‌تی که آنها به ارمغان می‌آورند، بهره‌زیادی ببریم.

یادداشت‌ها

1. Julian Simon, *The Ultimate Resource* (Princeton: Princeton University Press, 1981); Julian Simon and Herman Kahn, editors, *The Resourceful Earth: A Response to Global 2000* (Oxford: Basil Blackwell, 1984).
 ۲. در برخی کشورهای آسیایی (چین، کره جنوبی و تایوان) اصلاحات ارضی، فرصت‌هایی را برای گسترش کشاورزی فراهم کرده است؛ در بعضی مناطق دیگر، «انقلاب سبز» و گسترش زمین‌های آبی (برای مثال، در پنجاب هندوستان) در جهت همین هدف بوده است. اما در بسیاری از کشورهای آفریقایی، امریکای لاتین، جنوب آسیا و خاورمیانه، افزایش جمعیت در بخش کاربر، منجر به کمبود زمین و نزاع بر سر آن شده، یا مزدها پایین آمده، یا به مهاجرت انبوه به مراکز شهری کشیده است.
 ۳. برای مطالعه بیشتر درباره تاریخ جهان در دوره مورد بحث و نیز به‌عنوان منبعی مشخص مربوط به بحث حاضر، ر.ک.: کتاب من: J. Goldstone, *Revolution and Rebellion in the Early Modern World* (Berkeley: University of California Press, 1991).
 ۴. درباره وضعیت چین، ر.ک. به: Vaclav Smil, *China's Environmental Crisis* (Armonk: M. E. Sharpe, 1993).
 ۵. ارقام مربوط به بودجه چین از مجله اکونومیست (۶ نوامبر ۱۹۹۳)، ص ۳۲، (۳۰ آوریل ۱۹۹۴)، ص ۷۸ و (۲۱ مه ۱۹۹۴)، ص ۳۸، به‌وسیله ریچارد هورنیک اقتباس شده است: Richard Hornik, "Bursting China's Bubble," pp. 28-42 in *Foreign Affairs*, vol. 73 (1994), p. 29.
 6. Valerie Percival and Thomas Homer-Dixon, "Environmental Scarcity and Violent Conflict: The Rwandan Case," Occasional Paper, Project on Environment, Population, and Security, The Peace and Conflict Studies Program, University of Toronto, and the American Association for the Advancement of Science (Washington, DC: AAAS, 1995).
 7. Mansoor Moaddel, *Class Politics and Ideology in the Iranian Revolution* (New York: Columbia University Press, 1993).
 8. Robert Wuthnow, *Communities of Discourse: Ideology and Social Structure in the Reformation, the Enlightenment, and European Socialism* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1989).
- برای توضیح بیشتر درباره میزان وابستگی تغییرات ایدئولوژیکی [یا ناپایداری‌های آرمانی] به «گفتمان اجتماع‌ها» (به‌قول نویسنده فوق)، که آن‌هم نیاز به شالوده‌های مادی و مفرهای سیاسی دارد تا در مقابل سخت‌باوری‌های موجود رشد کند، ر.ک.: منبع فوق.
۹. اصطلاح «اجتماع‌های مخالفت» را با تغییرات آشکاری از مفهوم «فرهنگ‌های مقاومت» جان فورن

اقتباس کرده‌ام. اصطلاح «فرهنگ‌های مقاومت» را جان فورن در کتاب مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا انقلاب [به وسیله آقای احمد تدین به فارسی برگردانده شده] به کار برده است. در هر صورت، من عبارت «اجتماع‌های مخالفت» را قویاً ترجیح می‌دهم، زیرا فرهنگ‌ها به خودی خود در برابر رژیمی مقاومت نمی‌کنند، بلکه ابتدا یک فرهنگ پذیرفته شده و سپس با عناصری آرمانی ترکیب می‌شود تا اجتماع‌هایی را علیه رژیم‌های معینی بسیج کند. اصطلاح «فرهنگ‌های مقاومت» این خطر را دارد که فرهنگ را به صورت شیئی مادی در ذهن مجسم می‌کند و مادیتی که متعلق به گروه‌های انسانی است تا از آن در عمل استفاده کنند، به صورتی نامناسب به کار می‌گیرد.

10. Kaval Gulhati and Lisa M. Bates, "Developing Countries and the International Population Debate: Politics and Pragmatism," pp. 47-77 in Robert Cassen *et al.*, editors, *Population and Development: Old Debates, New Conclusions* (New Brunswick: Transaction, 1994), pp. 56-58.

11. *The Economist* (May 7, 1994), p. 20.

۱۲. این‌گونه نارسایی‌های کمک بین‌المللی در برنامه‌ریزی تنظیم خانواده و اولویت‌دادن به تنظیم خانواده به‌عنوان جنبه‌ای از انتخاب آزاد و آموزش زنان و نیز به‌وسیله زنان، در کنفرانس جمعیت و توسعه سازمان ملل متحد (در قاهره، ۱۹۹۵) با اهمیت شناخته شده است.

بخش دوم

بازنگری فرهنگ و کارگزاری

انقلاب در جهان واقعی

بازنگری کارگزاری

اریک سلبین^۱

در سال ۱۹۵۸ در موقعیتی سرنوشت‌ساز در مبارزه انقلابیون کوبایی برای کسب قدرت سیاسی، فیدل کاسترو تصمیمی کارساز گرفت. کاسترو در یکی از مهم‌ترین یورش‌های نظامی و روان‌شناختی، با همدست کردن دو نفر از فرهمندترین افسران خود، چه گوارا و کامیلو سیین فیوگوس را مأمور کرد تا راهپیمایی معروف «آتش‌افروز» جنگ انقلاب کوبا را در اینجا و آنجا به راه اندازند؛ این در حالی بود که قهرمانان ملی‌گرای کوبایی، آنتونیو ماسو و ژنرال ماکزیمو گومز^۲ کشتزارهای نیشکر را به آتش کشیدند. این انفجار، بسیار موفقیت‌آمیز بود و ذهن عموم مردم کوبا را مشغول به خود کرد و به‌طور آگاهانه، خاطره مبارزه مردم کوبا برای استقلال از اسپانیا [سال ۱۸۹۸] را زنده کرد. علاوه بر این، توانایی چه گوارا و سیین فیوگوس در سازمان‌دادن جمعیت به سوی انقلاب، همراه با مهارت نظامی آنها، عناصری پراهمیت در اسطوره‌شناسی انقلابی کوبا بود و نیز عاملی بود که چه گوارا و سیین فیوگوس را به‌عنوان قهرمانان ملی مطرح کرد.

سیاست نمادی، خاطره جمعی، و زمینه اجتماعی سیاست – که همه، اساساً مؤلفه‌های اراده‌گرایانه هستند – عوامل اصلی فهم و کشف فرایندهای انقلابی هستند. در مقاله حاضر، هدف ما طرح این نکته است که این اندیشه‌ها و کنشگران هستند که نیروی اولیه فرایندهای انقلابی به‌شمار

۱. Eric Selbin، استادیار رشته علوم سیاسی در دانشگاه جنوب‌غربی، جورج تاون، نگراس و مؤلف کتاب انقلاب‌های نوین در امریکای لاتین (۱۹۹۳) است. وی دکترای خود را از دانشگاه مینه‌سوتا دریافت کرده است.

2. Máximo Gómez

می‌آیند، نه ساختارها و حوزه نسبتاً گسترده تاریخ. این ادعای سنگینی است، ولی در هر صورت انقلاب‌ها، ساخته و پرداخته انسان هستند. هرچند انقلاب در زمره فرایندهای طبیعی اجتناب‌ناپذیر نیست. بنابراین، در تحلیل انقلاب باید مردم را محور مطالعه قرار داد نه ساختارها را؛ گزینش‌ها مهم است نه جبرگرایی، و استحاله جامعه مطرح است نه یک تغییر ساده.

با پوزش از توماس جفرسون، به نظر می‌رسد گاهی باید نهال نظریه را حداقل با کلماتی در ارتباط با کارگزاری و ساختار، طراوتی تازه بخشید. (۱) گرچه در بحث مارگارت آرچر میهن‌پرستان و ستمکاران از یکدیگر متمایز نشده‌اند ولی نکته اصلی او این است که «باید به حق مسئله ساختار و کارگزاری را به منزله یک موضوع شالوده‌ای در نظریه اجتماعی نوین در نظر گرفت». (۲) بحث‌ها و استدلال‌های پژوهشگران بعدی هم گواهی می‌دهد که این نکته حیاتی و شایان توجه است.

در نوشته‌های کلبرن و من کوشش شده است برای درک و کشف فرایندهای انقلابی به افراد و اندیشه‌های آنها به عنوان عوامل عمده تحلیل توجه شود. (۳) برخی پژوهندگان برجسته جوان که در این زمینه مطالعه کرده‌اند - مانند جان فورن، جک گلدستون، جف گودوین و تیموتی ویکام-کراولی - محدوده شبکه پژوهش‌های خود را گسترده‌تر کرده و به نقش فرهنگ، حداقل به عنوان متغیری چندعاملی، توجه فزاینده کرده‌اند. (۴) همه ما به درجات متفاوت کوشیده‌ایم با توجه به معمای کارگزاران و ساختار و تأثیر و فایده آنها در نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، بحث و بررسی کنیم. از سال ۱۹۷۹، نظریه‌پردازی انقلاب، زیر نفوذ اثر برجسته و الگویی اسکاج‌پل، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی (۵) قرار گرفته است، و شهرت نابجایی را برای او به بار آورده که او را به عنوان یک ساختگرایی بی‌پروا و گستاخ می‌دانند. (۶)

با همه اینها، پایبندی پیگیر او به اظهار نظر و ندل فیلیپس^۱ که «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه فرا می‌رسند»، شرط لازم برای موضع ساختگرایی او به شمار می‌آید. (۷) طبق نظر اسکاج‌پل، یک ساختگرا «به جای تأکید بر منافع، دیدگاه‌ها یا آرمان‌گرایی‌های کنشگران ویژه انقلاب، بر ارتباط‌ها و تضادهای بین گروه‌ها، ملت‌ها و وضعیت‌های مختلف» (۸) تأکید دارد. [در دیدگاه ساختگرایی] واکنش افراد در برابر شرایط ساختاری، قابل اهمیت شناخته نمی‌شود و آنها که انقلاب را می‌سازند در عین حضور، غایب هستند. نادیده گرفتن کوشش‌ها و کنش‌های مردم، معنایش این است که شرایط ساختاری به طور مطلق به مردم حکم می‌کند که چه کاری می‌توانند انجام دهند.

پژوهشگران نسل چهارم انقلاب که در بالا نام برده شدند، تا اندازه‌ای در فراسوی محدوده ساختگرایی نسل سوم گام برداشته‌اند. (۹) این پژوهشگران اکنون در بحث‌های خود برای کارگزارها و تأثیر فرهنگ، جایگاه معناداری قائل شده‌اند و به جایگاه آنها در کنار سفره ساختگرایی مشروعیت داده‌اند، گو این‌که جایگاهی است که به طور سنتی خاص کودکان بوده - و کسی متوجه

آنها نمی‌شود مگر این‌که مؤدبانه تقاضا کنند ظرف غذا در دسترس آنها قرار گیرد. بیشتر این نویسندگان عمیقاً در اسارت دیدگاه ساختگرایی باقی مانده و فقط جای کوچکی برای کارگزارها و فرهنگ در نظر گرفته‌اند، که احتیاج به گسترش بیشتری دارد.

در فصل دوم این کتاب، ویکام-کراولی با اطمینان به ما می‌گوید که «نظریه‌های ساختاری-فرایندی، در آینده همچنان بهترین رهنمودی هستند که در اختیار ما قرار دارند» و نتیجه‌گیری می‌کند که «نظریه‌های ساختاری جای خود را باز کرده و جهت‌گیری تحلیلی آنها، بدون این‌که بر اثر انتقادهای موجود، کارایی خود را از دست داده باشد، احتمالاً همچنان گسترش یافته و تا تحلیل عمیق فضای انقلابی پیش می‌رود» (۱۰). اما نمی‌دانم ویکام-کراولی با من موافق هست یا خیر که «ساختگرایی یک‌طرفه» در تحلیل‌ها نمی‌تواند برای ما کمک کافی باشد، بلکه همان‌طور که سوزان یاناس استدلال می‌کند، تحلیل‌هایی که «عوامل سیاسی، فرهنگی و ذهنی را بیش از 'واکنش‌های' ساده مبانی اقتصادی مادی» در نظر می‌گیرند، سودمندترند. وی ادامه می‌دهد «کنشگران انسانی» بیک ساده ساختارها نیستند، بلکه «به‌وجود آورنده آنها» نیز هستند. رویکرد جدلی-تقابلی، امکان کشف و درک کنشگرانی را به ما می‌دهد که «زنان و مردان حقیقی و در موقعیت‌های تاریخی ویژه‌ای هستند» (۱۱).

به عقیده من می‌توان نظریه‌های بنیادی مهم و جامعی بنا نهاد که قدرت و اهمیت مردم و ساختارها را بازشناسند، تا به کمک این محورهای تحلیلی و پس از مدتی مقاومت در برابر واقعیت، بهره علمی برد. مواردی که من بیشتر با آنها آشنا هستم، انقلاب‌های نوین در امریکای لاتین، نوعاً و عمیقاً با حضور طبقات مختلف و با درجه بالایی از اراده‌گرایی صورت گرفته‌اند: یعنی گزینش‌های آگاهانه و کنش‌های ارادی مردمی که نقش‌های مشخص و قاطعی در فرایندهای انقلابی ایفا کرده‌اند. گرایش‌های ساختاری که مردم و گزینش‌های آنها را نادیده می‌گیرند، به تلاش‌های ما که دارای مبانی اساسی و جامع نظری هستند، کمک چندانی نمی‌کنند.

مختصری در باب کارگزاری و فرهنگ

میراث فعالیت انقلابی امریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب، معمولاً با مکان‌ها، زمان‌ها و از همه مهم‌تر، قهرمان‌ها نشان داده می‌شود: قهرمانانی مانند توپاک آمارو^۱، توسن لوورتور^۲، حوزه مارتی^۳، زاپاتا^۴، ماریاتگویی^۵، ساندینو، [آگوستین] فاراباندو مارتی^۶، پرستس^۷ و چه‌گوارا. از

1. Túpac Amaru

2. Toussaint L'Ouverture

3. José Martí

4. Zapata

5. Mariátegui

6. Augustín Farabundo Martí

7. Prestes

نخستین مبارزه‌هایی که علیه اشغالگران اسپانیایی به عمل آمد، نسل‌های بعدی انقلابی، با توسل به نام آن قهرمانان، آرمان‌های آنها، و شخصیت و مبارزه‌های آنها، فعالیت‌های خود را بارور و بالنده کرده‌اند. اما مردم این مناطق کوشیده‌اند تا مبارزه‌های‌شان را بر اساس اسطوره‌هایی که در هاله‌ی این اشخاص به وجود آمده، بفهمند و تشخیص دهند. در بیشتر جاها، کیش انقلابی قهرمانی، نوعی فرهنگ عمومی سیاسی مقاومت، طغیان و انقلاب به وجود آورده است.

قضیه عمده این است که در هر جامعه، عنصر اصلی در امکان حرکت انقلابی آگاهی از شناخت مردم درباره‌ی گزینه‌های ممکن است که در دسترس آنها قرار دارد؛ این گزینه‌ها شامل «یادمان‌های مربوط به حرکات جمعی» و/یا «مجموعه‌ای از نمادها، داستان‌ها، شعایر، و جهان‌بینی‌ها» است که منابع لازم برای شکل‌گیری «راهبردهای فعالیت کنشگران» برای برخورد با جامعه‌شان را فراهم می‌کند. (۱۲) در جامعه‌هایی که انقلاب را واکنش مناسبی در برابر ستمگری می‌دانند - به دلیل این‌که در طول تاریخ، فعالیت‌های اعتراض‌آمیز در فرهنگ مردم، سستی شده یا رهبران انقلابی چنین سنت‌ها یا ترکیبی از آنها به وجود آورده، به کار گرفته یا آن را تبلیغ کرده‌اند - وقوع حرکت‌های انقلابی امکان بیشتری دارد یا امکان بیشتری برای جلب پشتیبانی وسیع مردمی از انقلاب وجود دارد، و مهم‌تر این‌که اگر چنان سنت‌هایی برانگیخته شوند، امکان موفقیت بیشتر می‌شود.

مخالفت بیشتر پژوهشگران نسل چهارم از بازگشت مجدد به مقوله مردم و فرهنگ، روشن است: گودوین و امیربایر اعتراض‌شان این است که «به این ترتیب، معلوم نیست چگونه می‌توان واقعاً بدون لغزیدن به وادی تبیین‌های آرمان‌گرایانه، یا به سادگی و بر اساس توضیحات بی‌پایه، کار تحقیق را انجام داد». (۱۳) در همین زمینه، ویکام - کراولی پیشنهاد می‌کند که «دیدگاه‌های فرهنگی» ویژه ملی درباره‌ی انقلاب... هرگز آن مسئله بنیادی [درک انقلاب] را حل نخواهد کرد، یعنی از حد $n=1$ فراتر نمی‌رود. (۱۴) گلدستون که در بین این سه نفر از همه ناراضی‌تر است، به دنبال پیشنهاد مشروح‌تری درباره‌ی چگونگی عجین شدن فرهنگ در تحلیل «انقلاب‌ها» است. (۱۵)

در بحثی که پیش رو داریم کوشش می‌کنیم ثابت کنیم که مقوله کارگزاران و دنیایی که به وجود می‌آورند، یعنی فرهنگی که می‌سازند، به صورت جزء جدایی‌ناپذیر هرگونه تحلیل جدید از انقلاب است. البته بعضی نکات ظریف و باریک‌بینی‌ها بر اثر محدودیت فضای بحث از قلم می‌افتند. من پیشاپیش پوزش می‌طلبم. آنچه بیش از هر چیز در پی آن هستم، طرح این نکته است که باید اشتباه گذشته را جبران کرد و به گزینش آگاهانه و عمل‌آرادی مردم بها داد و آن را به حساب آورد، زیرا این مردم هستند که قاطع‌ترین و مشخص‌ترین نقش مؤثر را در فرایند انقلاب بر دوش دارند و نیز

۱. زیرا هر مورد، یک نمونه ویژه و منحصر به فرد به شمار می‌آید.

این مردم هستند که باعث تحرک و آفرینندگی انقلابیون می‌شوند تا برای کسب قدرت مبارزه کنند، و زمانی که پیروز می‌شوند به ساختن جامعه جدید می‌پردازند.

کارگزاری: اندیشه‌ها، آرمان‌ها و یادگیری

اندیشه و عمل مردم - حتی اگر تصادفی و خودانگیخته باشد (۱۶) - پیوند میان شرایط ساختاری و پیامدهای اجتماعی است. به علاوه، شرایط ساختاری به‌طور نامشروط بر مردم حکم نمی‌راند، بلکه محدودیت‌هایی را برای کنش‌های افراد ایجاد می‌کند یا برخی امکانات را برای آنها فراهم می‌نماید. فرایند انقلابی، همیشه یک مسیر واحد را طی نمی‌کند و پیامدهای بالقوه متفاوتی دارد. ممکن است شرایط ساختاری، امکاناتی را برای خیزش‌های انقلابی فراهم کرده یا پس از کسب قدرت سیاسی، گزینه‌هایی پیش پای آنها بگذارد، ولی این را تبیین نمی‌کند که گروه‌ها و افراد چگونه عمل کنند، یا چه گزینه‌هایی را دنبال کنند، یا چه امکان‌هایی را به مرحله عمل برسانند. نکته اصلی این است که مردم کجا و کی به فرایند انقلابی می‌پیوندند.

در دو موقعیت، نقش قاطع افراد در فرایند انقلابی مشخص و مشهود است. رهبران، نقش منحصربه‌فردی در انقلاب اجتماعی دارند، مردم را سازمان می‌دهند، و مهم‌تر این‌که جهت دید آنها - اندیشه‌ها و آرمان‌ها - را تعیین می‌کنند تا در گرد آن حرکت نمایند. مردم به‌نوبه خود، به پیشنهادها و پاسخ می‌دهند یا نمی‌دهند. اگر پاسخ دهند، این مردم هستند که سرعت و مقصد فرایند را معلوم کرده و اغلب در واقع، شکل فعالیت‌های رهبران را مشخص می‌کنند. ما به بازنگری بحث تحول عمیق یا استحاله قدرت و امکان این‌که مردم مهار سرنوشت خود را در دست بگیرند، نیاز اساسی داریم.

رهبران انقلاب اجتماعی، مفاهیم فارغ از زمان را برمی‌انگیزانند، جرح و تعدیل می‌کنند و به آنها شکل می‌دهند تا مردم را بلند کنند و به حرکت آورند. آرمان‌های عدالت‌خواهی، آزادی، برابری، مردم‌سالاری، فرصت‌یابی و رهایی (از بیم گرسنگی، بیماری، و آزادی تجمع، آزادی زیان و آزادی مذهب) از آرمان‌های قدرتمند و جذاب در جهانی است که در زندگی روزمره بسیاری از مردم نشانی از این آرمان‌ها به چشم نمی‌خورد. با وجود این، برخی انسان‌ها که از خطر فقدان آنها آگاهی می‌یابند، برای تغییر دنیای پیرامون خود به مبارزه برمی‌خیزند. آرمان‌های انقلابی به طلسم یا محکی می‌مانند که مردم و انقلابیون را در مسیر مبارزه‌ای دشوار به حرکت می‌آورد. (۱۷)

جریان‌های فکری - که به وسیله مردم منتشر می‌شوند - قدرتمند و بانفوذ هستند و در زمان مکان حرکت می‌کنند. مردم آنها را یاد می‌گیرند، با تجارب گذشته خود می‌آمیزند، و آنها را به صورت اطلاعات جدیدی درمی‌آورند. درحالی‌که درست نیست که تصور کنیم رشته انقلاب‌های اجتماعی، فرایندی ناگسسته است، ولی این روشن است که انقلابیون امروزی ناگزیر هستند از

انقلاب‌های کلاسیک فرانسه، روسیه، مکزیک و چین تقلید کنند. همچنین بین انقلاب‌های امروزی، ارتباط تاریخی و همزمانی وجود دارد. هر دو نوع ارتباط در انقلاب‌های کنونی امریکای لاتین قابل مشاهده است.

انقلابیون کوبایی از چندین منبع بهره گرفتند: مبارزه آنها برای استقلال [از اسپانیا]، انقلاب مکزیک، مبارزه ساندینو در نیکاراگوئه، انقلاب نافرجام بولیوی، حتی فروپاشی جنبش مردم‌سالاری در اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹) و در گواتمالا (۱۹۵۴)، از این جمله‌اند. آلبرتو بایو، افسر وفادار نیروی دریایی اسپانیا که پس از فروپاشی نظام جمهوری در اسپانیا به وسیله نیروهای فاشیست، در سال ۱۹۳۹ به خارج تبعید شد، به ساندینیست‌ها در کاستاریکا پیوست و به آنها آموزش داد، که آنها هم در سال ۱۹۴۸ در دریا با پاپا سوموزا مبارزه کردند. سپس بایو، به آموزش کاسترو پرداخت که از کوبا به مکزیک تبعید شده بود، و چه گوارا هم در آنجا شاگرد «برجسته» او بود. بایو در کوبا نیز به کمک چه گوارا، نسل جدیدی از تبعیدیان نیکاراگوئه‌ای را آموزش داد؛ درس‌هایی از تجربه‌های اسپانیا، ساندینو، تجربه‌های سال ۱۹۵۴ چه گوارا در گواتمالا، که شاهد از بین رفتن مردم‌سالاری در آن کشور بود، و نیز جریان بدفرجام لژیون کارائیبی‌ها (مجموعه‌ای از مبارزان پیشرو در حوزه کارائیب) به آنها آموخته شد. (۱۸) این ارتباط‌ها در طول و عرض زمان، و بین حوزه‌های فرهنگی و درون فرهنگ‌ها برقرار می‌شود.

انقلابیون نیکاراگوئه‌ای تحت تأثیر فکری و تجربی انقلاب مکزیک، گذشته خودشان و کوبایی‌ها بودند. انقلابیون گرنادایی از تجربه جریان‌های شرق کارائیب، یعنی میراث ضداستعماری و سوسیالیستی کوبا، انقلاب همزمان با نیکاراگوئه، و جنبش‌های مختلف سوسیالیستی در گویان، جامائیکا و سورینام بهره بردند. ارتباط‌ها صرفاً در مرزهای قاره محدود نماند. جنبش چپ‌گرای ایران، تا اندازه‌ای تحت تأثیر انقلاب کوبا و نوشته‌های چه گوارا بود. آنها از سال ۱۹۶۳ با شاه مبارزه کردند و نقش قاطعی در پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ داشتند (۱۹)، گرچه گروه‌های سکولار چپ، به وسیله جمهوری اسلامی تارومار و از سال ۱۹۸۱ مخفی گردیدند. (۲۰) در بهار سال ۱۹۷۹، یکی از نموده‌های پرطرفدار در تهران تی‌شرت‌های چه گوارایی بود. (۲۱) [این است معنی ارتباط] در طول و عرض زمان و در طول و عرض مرزهای فرهنگی.

فرهنگ: داستان‌های مقاومت و طغیان

تاریخ به‌طور سنتی، از بالا ساخته شده، فاتحان آن را تصنیف کرده، قدرتمندان آن را تنظیم نموده و برای مردم اجرا کرده‌اند. تاریخ دیگری هم هست که ریشه در نگرش و ادراک مردم از این نکته دارد که دنیای پیرامون آنها چگونه باید شناخته شود، تداوم یابد، و جایگاه آنها در این فرایند چگونه معلوم می‌شود. این تاریخی است که اطلاعات خود را از آرمان مردم می‌گیرد و در متن زندگی -

مادی و آرمانی - روزمره مردم منعکس می‌شود، تاریخی که به کمک ابزارهای گوناگون فرهنگ سیاسی عموم مردم، تدوین و بیان می‌شود.

تصور می‌رود که این تاریخ به وسیله داستان‌های مردم از زندگی خودشان و فرهنگ سیاسی عامه جامعه آنها به ما می‌رسد و اینها هستند که امکان تحول بنیادی را به وجود می‌آورند، یا حرکت آن را گند می‌کنند. بحث ما این است که به کمک مصاحبه‌های ژرفانگر و جمع‌آوری ابزار فرهنگ عامه - داستان‌های عامیانه، آوازه‌ها، بازی‌ها و مانند آن - می‌توان تحقیق کرد که وقوع کنش جمعی چشمگیر، به ویژه به صورت طغیان و انقلاب، در جامعه آنها و احتمالاً در هر جامعه دیگری تا چه اندازه ممکن است. (۲۲)

به نظر می‌رسد متوسل شدن به فرهنگ، هم خطرناک و هم پیش‌پاافتاده است. خطرناک از این جهت که، میراث ناشایست «تبیین فرهنگی» که هنوز هم تا اندازه‌ای ادامه دارد، از ارزش علوم اجتماعی کاسته است: انگلیسی‌های خونسرد، امریکاییان جنوبی خونگرم، آلمانی‌های مطیع و کارآمد، ایتالیایی‌های تنبل، امریکایی‌های شاد، آسیایی‌های مرموز، و غیره. این‌گونه تعمیم‌های غیرموجه و نژادگرایانه، کمک چندانی به پیشرفت علوم اجتماعی و انسانی نمی‌کند؛ و پیش‌پاافتاده از این جهت که، هر پژوهشگر در مطالعه موضوع‌های گوناگون و از جمله آنها که در حوزه علوم اجتماعی تحقیق می‌کنند، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به اهمیت فرهنگ پی برده است. در میان پژوهشگران انقلاب و کنش جمعی، شواهد فراوانی مشاهده می‌شود.

با وجود این، «فرهنگ» مقوله‌ای مسئله‌آمیز است. دست‌کم نه به‌خاطر مفهوم کلمه، بلکه به دلیل این‌که اصطلاح مبهمی است و تغییر جهت‌های آشفته آن موجب شده که فرهنگ به حد خطرناکی نزدیک شود که تمام فایده خود را از دست بدهد. برای فایق آمدن بر چنین وضعیتی، من مطلب را با انگاره سستی فرهنگ آغاز کرده و می‌کوشم با توسل به قدرت و عمق خاطرات جمعی و توانایی و اهمیت نمادها بحث را باز کنم. این جنبه‌ها را با توجه به این جهت‌گیری عمومی به هم پیوند می‌دهیم که در مباحثی که به فهم فرایندهای انقلابی می‌پردازند، تمرکز روی افراد کار قابل انتقادی است.

تا چه اندازه انقلابیون کوبایی برای کسب موفقیت، توانستند به خوزه مارتی و ینس برجسته او توسل جویند؟ آیا بی‌علاقگی مردم بولیوی در به‌کارگیری یک روش انقلابی یا حتی شورش، باعث نشد که فرایند انقلاب از مسیر خود خارج شود؟ تردیدی نیست که عامل اصلی موفقیت انقلابیون نیکاراگوئه، توسل جستن به شخصیت و اعتبار سان‌دینو بود. آیا فرهنگ مقاومت یا شورش مشابهی در گرنادا، می‌توانست نتایج متفاوتی به‌بار آورد؟ توانایی انقلابیون السالوادور، پرو و پس از اینها مکزیک، در برانگیختن و بهره‌گیری از میراث فاراباندو مارتی، ماریاتگویی، آمارو و زاپاتا، تا چه اندازه در فعالیت‌های آنها مؤثر بوده است؟

فرهنگ به‌تنهایی کارآمد نیست. توانایی انقلابیون و به‌ویژه رهبران انقلابی در فراهم‌کردن

زمینه‌ای که در آن سنت‌های فرهنگی متجلی شود - فراخوانده شود، به کار گرفته شود یا بازسازی گردد - شایان اهمیت است. جامعه منفعل نیست و منتظر نمی‌ماند که آن را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. گرچه انقلابیون ممکن است حرکتی ایجاد کنند و راه و روالی پیش پای مردم بگذارند تا در سازمان‌دهی و راه‌یابی به آنها کمک کند، ولی رهبران انقلابی نمی‌توانند بیش از توانایی مردم، راه خود را پیش ببرند. مردم حال و هوای خود را دارند و این از خواست‌های انقلابیون مستقل است.

ابزاری که می‌تواند ما را در رسیدن به چنان راه و روالی نزدیک کند، مراجعه به داستان‌پردازی‌هاست. بدیهی است: یک سنت قدیمی مردم منطقه‌آند، به‌ویژه درباره زنان، که تاریخ را مثل یک پارچه بافته‌شده تصور می‌کند؛ این سنت شامل شناخت تاروپود پارچه، بافت آن، شکل ارتباط‌ها، شناخت پشت پارچه از روی آن، و ارزش و اهمیت ویژگی‌های کامل الگوی پارچه و مانند اینها است. به عبارت دیگر، می‌کوشیم که کتاب زندگی مردم را بخوانیم، کتابی که هرگز نوشته نشده است و تلاش می‌کنیم تصاویر آن را در ذهن رسم کنیم و در زمان مصاحبه و پیش از این که مجدداً به دنیای فراموشی سپرده شود، آن را آشکار کنیم. (۲۳)

قطعات پراکنده و باقی‌مانده‌ها، چیزهایی هستند که باید آنها را پیدا کنیم و به هم پیوند دهیم.

پیدا کردن تعادلی بین اطلاعات مهم و استواری که از چشم‌انداز فرهنگی به دست می‌آیند و تصویر قوی و قانع‌کننده‌ای که چشم‌انداز ساختگرایی را فراهم می‌آورد، به نظر ضروری می‌نماید. افرادی مثل ما که به عنوان طرفداران بینش فرهنگ‌گرایی شهرت دارند، باید خود را با روش‌های جامع و محکم پژوهشگرانی که بیشتر ساختگرا هستند، هماهنگ کنند. شاید ساختگرایان به‌خوبی بدانند که تأکید آنها بر متغیرهای مستقل و وابسته، ممکن است آنها را از توجه به عناصر مهم داستان بازدارد. جمع قابل توجهی از مردم تحت تأثیر برخی شرایط، فضای خصوصی خانه خود را ترک کرده، در فضای عمومی برای رفاه همگان مبارزه کرده و می‌خواهند از این راه به خواست‌های خصوصی خود برسند. این که افراد مذکور در فعالیت‌های خود، چگونه و در چه موقع در نگاه‌شان از داخل [فضای خصوصی] به خارج متوجه شده‌اند که جهان را باید تغییر بدهند، قضیه اصلی بحث ماست.

پیوند کارگزاری و فرهنگ: عرصه اجتماعی سیاست

در فصل هشتم این کتاب، جان فورن می‌پرسد: سازوکارهای دقیق نفوذ جریان فرهنگی بر فرایندهای

انقلابی چیست و چگونه ممکن است نقش‌های فزاینده کارگزاری و فرهنگ با نگرش‌های پیشین ناشی از ساختار و اقتصاد سیاسی پیوند بخورند؟ پاسخ وی شامل «مفهوم فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و مخالفت» است و به این نکته می‌پردازد که «این عوامل چگونه با نیروهای اجتماعی که انقلاب را می‌سازند، رابطه متقابل برقرار می‌کنند» (۲۴) گرچه من با دیدگاه ویکام-کراولی بیشتر موافق هستم که در بحث ما، فرهنگ مقوله‌ای «بسیار متنوع» است، ولی به توصیه جان فورن اعتقاد دارم. (۲۵)

دانش‌پژوهان انقلاب باید این نکته را جدی بگیرند که نظریه‌های انقلاب از مطالعه فرهنگ و افرادی به دست می‌آید که آن فرهنگ را ساخته و اشاعه می‌دهند. این کار از طریق مطالعه سازوکارهای خاطرات جمعی، سیاست‌های نمادی، و زمینه‌های اجتماعی-سیاسی که به وجود می‌آورند، صورت می‌گیرد. گرچه هر نظریه مناسب، باید از آمیزش عناصر کارگزاری‌ها و ساختارها به وجود آید، اما نظر ما این است که بدون حضور افرادی که داستان‌های منسجمی را با طرح‌های جذاب و الگویی بیان می‌کنند، انقلاب صورت نمی‌گیرد.

فرهنگ بیانگر «مجموعه‌ای از معانی، نگرش‌ها، ارزش‌ها، و شکل‌های نمادینی (عملکردها و ساخته‌ها) است که معانی، نگرش‌ها و ارزش‌ها، در آنها متبلور یا ابراز می‌شوند». از این نظر، «فرهنگ... بخشی از کل راه و رسم زندگی است ولی با آن یکی نیست» (۲۶) جایگاهی است که هم زندگی را توجیه و تشریح می‌کند و هم امکان تغییر و تحول زندگی از آن برمی‌آید. توانایی مردم در ایجاد، حفظ، جرح و تعدیل، و ترک نمادها، محور اصلی درک فرهنگ است؛ نمادهایی که می‌توانند گذشته، حال و آینده را با دیدگاهی همبسته از جهان پیرامون پیوند دهند و به صورت اسطوره‌ای قابل استفاده، با آهنگی تقریباً همگانی درآورند. این نمادها قدرت و اهمیت ویژه‌ای دارند. آنهایی که قدرت دارند، می‌کوشند نمادها را به کار گیرند/ و بیافرینند تا پایگاه خود را استمرار بخشند و کسانی که در مقابل آنها صف کشیده‌اند، نمادهایی را - گاهی هم دقیقاً نمادهای یکسانی را - به کار می‌گیرند تا قدرتمندان را سرنگون کنند. بنابراین، فرهنگ عامه - یعنی پندارها و کردارهایی که صفوف گسترده‌ای از مردم حامل و حافظ آنها هستند - میدان مبارزه است.

اصطلاح فرهنگ عامه را مدت‌ها برای اشاره به فرهنگ غیررسمی یا فرهنگ «توده‌ای» به کار برده و معمولاً در جهت کم‌اهمیت شمردن آن در مقابل «فرهنگ بالا» استفاده شده است. اخیراً این اصطلاح چنان فراگیر شده که به صورت «فرهنگ» به معنای کلی به کار می‌رود:

باورها، کردارها و هدف‌های فرهنگ عامیانه، ریشه در سنت‌های محلی دارد و باورها، کردارها و هدف‌های توده‌ای، در محافل سیاسی و بازرگانی به وجود می‌آیند. این امور شامل شکل‌های مختلف فرهنگ نخبگی می‌شود که حالت عمومی پیدا کرده و نیز شکل عامیانه به خود گرفته، به طوری که به سطح سنت موزه‌ای ارتقا یافته است. (۲۷)

از این رو، ممکن است بسیاری از نمادها را بیابیم که در تعریف هر جامعه یا اقلیم‌های مختلفی که مردمی را در خود جای داده است، کاربرد داشته باشند. رقابت و رویارویی این نمادها شدید و پیامدها و عملکرد آنها عمیق است. شرایط مادی و آرمانی زندگی روزمره مردم، به‌طور بی‌وقفه مقوله‌های قدرت و گزینش و کنش‌های متقابل مربوط به آنها را شکل می‌دهد. فرهنگ سیاسی، حداقل از بُعد نظری، باید ما را به چنین دنیایی رهنمون شود.

متأسفانه، فرهنگ سیاسی همچنان تحت تأثیر نظریه‌پردازان نوگرای دهه ۱۹۶۰ باقی مانده، که عقیده دارند فرهنگ سیاسی بیانگر ارزش‌ها، باورها و عواطف انتزاعی مردمی است که در امور سیاسی به این امور پایبند هستند. (۲۸) گرچه در این مفهوم‌سازی نکته مبهم و مسئله‌آمیزی وجود ندارد، ولی در عمل بیشتر معطوف به جایگاه قابل توجه «جامعه مدنی» و حمایت ظاهراً «طبیعی» آن در تغذیه دموکراسی لیبرالی بوده است. به‌علاوه، این چشم‌انداز کاملاً ساختاری است. مردم در آفرینش جامعه خود نقشی ندارند، اما کمابیش مخلوق و برده نهادها و ساختارهایی هستند که در ورای کنترل آنها قرار دارند.

بنابراین شاید قابل توجه‌ترین پاسخ، برای کسانی که معتقدند فرهنگ سیاسی ریشه در نوع بشر دارد و بنابراین در کردار آدمی متجلی می‌شود، جنبه تفسیری پیدا کند. در نتیجه، می‌توان زمینه‌ای را طراحی و توصیف کرد که فرهنگ سیاسی از آن برمی‌خیزد و نشوونما می‌کند. (۲۹) این مفهوم‌سازی فرهنگ سیاسی، مبتنی بر خاطره جمعی است که بیشتر اوقات در برابر گفتمان تسلط، مقاومت کرده است و به خود اجازه می‌دهد که فقط با عمل داستان‌سرایی مقابله کند. این فرهنگ، زندگی روزمره مردم را با معناسازی نمادی، سرشار می‌کند.

خاطره جمعی و سیاست نمادی

یادآوری گذشته کارکردهای فراوانی دارد؛ در درجه اول این که گذشته را به خدمت آینده می‌آورد. به‌عنوان یک اصل بیانگر آن است که آنهایی که گذشته را کنترل می‌کرده‌اند، آینده را نیز در کنترل دارند. مضمون آن هم روشن است: یک حافظه جمعی وجود دارد که برای مبارزه کارایی دارد، میدانگاهی است که گروه‌های مختلف به کمک آن برای حفظ و گسترش تفسیر گذشته جامعه، مبارزه می‌کنند.

بیشتر جنبش‌های مقاومت، مبارزه خود را کوششی مستمر و کمابیش مداوم می‌دانند که بسیاری جوامع آن را در خاطره جمعی خود نگه می‌دارند. خاطره جمعی، معمولاً جایگاهی والا و شکوهمند در طول زمان دارد ولی اغلب حالت ناپیدا و غیررسمی به خود می‌گیرد. این «خاطره مشترک» شامل «ریشه‌ها، هدف‌ها، پیشرفت، و زندگی گروهی است». (۳۰) خاطره جمعی هم مثل ایدئولوژی، زندگی مردمان را شکل می‌دهد و نه فقط جایگاهی برای افراد می‌شود که بتوانند گذشته

را از آنجا بنگرند و تجارب و کردارهای خود را تبیین کنند، بلکه سکویی است که آینده را بر آن بنا نهاده و تحت تأثیر قرار می‌دهند. انقلابیون در طول تاریخ، این را فهمیده‌اند که باید به این تجربه‌های مردمی که مبتنی بر خاطره جمعی است، چنگ زد و آن را بازسازی کرد.

جوامع، [گذشته] را چگونه به خاطر می‌سپارند؟ گذرگاه‌ها و گنجینه‌های خاطره کدام است؟ (۳۱) جلین می‌گوید: «خاطره جمعی، بخشی از تاریخ است که می‌تواند با نظام ارزشی امروز پیوند بخورد، باقی تاریخ نادیده گرفته شده و فراموش می‌شود. هرچند ممکن است گاه‌گاهی بازیابی شده و خودنمایی کند.» (۳۲) تحلیل جلین قانع‌کننده ولی ناقص است. بازیابی و احیا، «گاه‌گاهی» روی نمی‌دهد. تاریخ مردم در خاطره‌های‌شان ثبت شده و پیوسته در بستر ذهن آنها جاری است و همیشه حضور دارد.

نتیجه این‌که گذشته همواره بازنویسی می‌شود، و اغلب با مقتضیات زمان حال متناسب می‌گردد. به‌ویژه هنگامی که «واقعیت جاری» مردم را وامی‌دارد «برای پیدا کردن نقش خودشان در شکل دادن به آن فرایند، به‌طور جدی بیندیشند» چنین جریانی روی می‌دهد. (۳۳) این فرایند ممکن است کاملاً عمدی نباشد، چرا که گذشته «مثل یک قفسه پرورنده و کتابخانه نیست که به‌سادگی سازمان داده شده باشد، بلکه یادآوری رویدادها و واقعیت‌ها به‌شکل کلی صورت می‌گیرد.» (۳۴) وضوح قصد و نیت داشتن، بستگی به این دارد که مردم خاطره‌های خود را برای «تبیین و توجیه خودشان و برای مشروعیت دادن به نظم موجود به کار می‌گیرند یا برای مبارزه با آن.» (۳۵) نتیجه این‌که «زمان حال به‌عنوان جزئی از تاریخ، در مجادله با معنای تاریخ و محتوای سنت‌ها و ارزش‌ها ساخته و پرداخته می‌شود؛ مجادله‌ای که عمدتاً ریشه در خاطره‌های فردی و جمعی دارد.» (۳۶)

چون این خاطره‌های فردی با دیگران مشترک است، شاید رفته‌رفته در شب‌نشینی‌ها یا در ترانه‌ها و دلکک‌بازی‌ها با هم جمع شده و خاطره جمعی را شکل دهد و تاریخ مشترک را به وجود آورد. این تاریخ گنجینه‌ای است که همه پندارهای آزادی و نیز خاطره ستمگری‌ها و پیروزی‌ها در آن نگهداری می‌شود. (۳۷) این گنجینه نیاز به بازیابی و تجدید خاطره ندارد، چون همواره کاری و جاری و آماده بهره‌برداری است. گنجینه مزبور جولانگاه فرد خاصی نیست، بلکه خزانه‌ای انسانی است که همه در محافظت جمعی دانش [جمع] در آن همکاری می‌کنند. (۳۸)

مدت‌هاست که در بررسی انقلاب اهمیت سیاست نمادی به‌دست فراموشی سپرده شده است. چنانکه در جایی دیگر اشاره کرده‌ام، اندیشمندان انقلابی، همه به تفصیل درباره فرایند پیچیده و قابل تأملی بحث کرده‌اند که انقلابیون باید طی آن حمایت مردم را به‌دست آورند، یعنی قلب و ذهن آنها را تسخیر کنند. (۳۹) خانم آلیسون بریسک در سال ۱۹۵۵، پیش‌درآمدی کم‌نظیر و عالی درباره قدرت و منطق محکم سیاست نمادی ارائه داده است. (۴۰) وی معتقد است «الگوهای توانمند و مسلط کنش جمعی، این منبع دیرینه و فراگیر تحول اجتماعی را کوچک شمرده‌اند»، و به همین دلیل

است که وی به «یک بررسی مجدد تأثیرات ذهنی اندیشه‌ها، آموخته‌ها و اطلاعات به‌عنوان منابع تحول سیاسی» دست زده است. (۴۱) شاید این گفته بريسک برای بحث ما بیشترین اهمیت را داشته باشد که می‌گوید: «کنشگران سیاسی فعال و نمادی، می‌توانند با طرح ماجراهای افشاگرانه، چالشی و تحول‌آمیز دربارهٔ علاقه‌ها و هویت‌ها [ی مردم]، فرصت‌های سیاسی تازه‌ای به‌وجود آورند.» (۴۲) به این ترتیب، مفهوم سیاست نمادی، نحوهٔ تحولی را که فرهنگ سیاسی مطرح کرده، گسترش می‌دهد و راه‌های گوناگونی را برای تبدیل باورها به رفتار معرفی می‌نماید. (۴۳) بريسک با اثر بسیار مستدلی که دربارهٔ «بازیابی معانی» (۴۴) ارائه داده، ما را به دیار فرهنگ سیاسی عموم مردم می‌برد. در فرهنگ سیاسی مردم است که سیاست نمادی و خاطرهٔ جمعی با یکدیگر تلاقی کرده و بستر اجتماعی سیاست را به‌وجود می‌آورند. فرهنگ سیاسی عامه، مبین «آفرینش تاریخی گویه‌ها و نمادهاست که کنشگران را در ارائهٔ آرمان‌های انقلابی توانا می‌سازد و جنبش‌های انقلابی را برپا می‌کند... فرهنگ سیاسی، فراوردهٔ بشری است، یعنی میراث تاریخی کارکردهای انسانی است.» (۴۵) در این زمینه است که برداشت‌های مردم از گزینه‌هایی را جست‌وجو می‌کنیم که ظاهراً در دسترس آنها بوده است.

منظور اشاره به خردمندی بالای کنشگران نیست که می‌توانند با محاسبه‌های اقتصادی به این نتیجه برسند که فرهنگ منبعی فراتر از آن است که فعال شود، بلکه [فرهنگ به‌مثابه] «جعبهٔ ابزار» سوئیدلر، مثل آرمان «ذاتی» رود است: «نوعی ایدئولوژی 'شیر مادرگونه' است که بر تجربهٔ مستقیم و سنت شفاهی یا خاطرات عامه تکیه داشته و چیزی نیست که با گوش دادن به موعظه یا خواندن کتاب یاد گرفته شود.» (۴۶) در جامعه‌ای که مقاومت، طغیان و انقلاب، بخشی از فرهنگ آن را تشکیل می‌دهد، فعالیت‌های انقلابی امکان بروز بیشتری دارد.

فرهنگ سیاسی مردم ممکن است بر اساس نگرش‌های مردمی شکل بگیرد، و مجموعه نگرش‌های مردمی به‌صورت یک نظام باورمندی است که از اصطلاح موسوم به «ایدئولوژی»، رسمیت و خشکی کمتری دارد. نگرش‌های مردمی، بافت جهان‌نگری سستی را درست می‌کنند که هر شخص در رویارویی با رویدادها و فرایند پیرامون خود آن را به کار می‌گیرد، و این کار را مجموعه‌های مستقل اندیشه‌ها یا مجموعه‌های توجیه‌گر وابسته به مقتضیات قدرت سیاسی نمی‌توانند انجام دهند. مجموعه نگرش‌های مردمی از هزاران عامل درست شده که برای درک بهتر باید آن را شبکه‌ای دانست که در آن مردم، آرمان سیاسی عملی را با داوری‌هایی که دربارهٔ رویدادها می‌کنند و دانش عملی که در ادارهٔ زندگی روزمرهٔ خود دارند، می‌آمیزند. (۴۷) محور اصلی نگرش‌های مردمی، درک و تفسیر مردم از تاریخ خودشان و داستان‌هایی است که برای یکدیگر تعریف کرده و شرحی که از تاریخ خودشان به دیگران می‌دهند. سیاست نمادی، خاطرهٔ جمعی و بستر اجتماعی سیاست، چنان ابزاری را برای ما فراهم می‌کنند.

نتیجه‌گیری

جهان تاریخی، یعنی دنیای گذشته به شکلی که ما شناخته‌ایم، از بنیان، دنیای کنش بشری است. ساختارها، جایگاه خود را دارند. در بحث مربوط به اهمیت نسبی و ارتباط دیالکتیکی بین اراده فردی و جمعی در مقابل شرایط تاریخی تعیین‌کننده پیامدهای یک رویداد یا فرایند، اندکی از افراد هستند که به‌طور کلی و جدی فقط با یک حد این قضیه [فقط کنش بشری یا فقط ساختار اجتماعی] موافق باشند. ساختگرایی و کارگزاری ممکن است هرکدام در شرایط ویژه، عامل معنی‌داری باشند. قلمرو کنش انسانی بستگی به شرایط ویژه تاریخی دارد. بدیهی است کنش آدمیان، مقید به یک دسته محدودیت‌هایی است که ساختارها ایجاد می‌کنند، اغلب ساختارها امکان‌های معینی را هم فراهم می‌نمایند. اما ساختارها به‌طور نامشروط چیزی را به مردم حکم نمی‌کنند. تقابل شرایط موجود و کنش - که هیچ‌یک بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد - تاریخ بشری را می‌سازند. امکانات در نظر گرفته می‌شوند، گزینش‌هایی صورت می‌گیرد، و راه‌هایی طی می‌شود. اکتشاف‌های معنی‌دار و پاسخ‌های قانع‌کننده، متأثر از نظریه‌هایی است که بتواند کارگزاری‌ها و ساختارها را با اهمیتی که هر دو دارند، در نظر آورد.

ارزیابی این‌که شیوه‌های رایج فعالیت و مبارزه انقلابی، در افق دید مردم ستم‌دیده تا چه اندازه گشایش راه می‌کند، نیاز به تحقیق جداگانه‌ای دارد. باید دید هنگامی که مردم می‌خواهند نارضایتی‌های خود را جبران کنند، چه امکاناتی در اختیار آنها قرار دارد و تا چه اندازه فرهنگ سیاسی مردم و ابزار مربوط به آن می‌تواند مردم و فرایندهایی را برانگیزاند و متجلی سازد که می‌توانند به‌صورت شکل‌های ناپیدای توان‌بخشی به کار آیند؛ منظور خاطراتی است که با دخالت رهبران یا خود مردم، بازیابی و احیا می‌شوند. چنین طرحی، راه‌هایی را کشف می‌کند که از طریق آنها، جوامع مختلف تاریخ خودشان را با توجه خاص به طغیان و انقلاب برای یکدیگر بازگو کرده و تأثیرهایی را تعریف می‌کنند که این اعمال در امکان وقوع چنین پدیده‌هایی در کشورشان داشته است.

فون در مقاله خود این نکته را مهم یافته است که باید «فهم چگونگی تأثیر فرهنگ در روابط علی، در سیر جریان و در حاصل انقلاب‌های اجتماعی... [و] کل مقوله کارگزاری، که انقلاب را می‌سازند و می‌پردازند»، همبسته با یکدیگر در نظر داشته باشیم. (۴۸) نکته اصلی، پذیرش بحث گلدستون و تیلی است که هرکدام دیگری را تقویت می‌کند. گلدستون می‌گوید: «تجزیه و تحلیل انقلاب، بستگی به شناخت مجموعه‌ای از علل ویژه و ثابت ندارد، چرا که علتی هم وجود ندارد، بلکه تبیین انقلاب موکول به درک فرایند انقلاب و دنبال‌کردن روند آن در موارد مختلف است.» (۴۹) و تیلی عقیده دارد باید «انقلاب را به اجزای مختلف تقسیم کنیم... که به‌طور نظری

همبسته‌اند، و پس از آن نظریه‌های جداگانه‌ای را که تبیین‌کننده اجزای آن هستند، با یکدیگر ترکیب کنیم.^{۵۰} مردم، بخشی از این روند هستند و فرهنگ عنصر اصلی انقلاب است. من می‌خواهم بیش از همه بر چالش ویکام-کراولی در تجزیه و تحلیل‌های فرهنگی تأکید کنم که می‌گوید تحلیل‌های فرهنگی «کمتر ممکن است بتوانند در تبیین یک متغیر خاص، با نظریه‌های ساختاری رقابت کنند: آیا در اینجا انقلابی روی داده است یا خیر؟»^{۵۱} ما معتقدیم نظریه‌های ساختاری نمی‌توانند به‌تنهایی، شکل خاص وقوع یک انقلاب اجتماعی را به‌گونه‌ای مطمئن معین کنند. در اینجا باید گفته‌ی جورج هومنز را به‌خاطر داشت که باید مردم را از نوبه میدان تحلیل آورد.^{۵۲} زمان آن است که به گفته‌ی فیلیپس روی آوریم که: انقلاب‌ها ظهور نمی‌کنند، بلکه ساخته می‌شوند.

یادداشت‌ها

۱. در سال ۱۷۸۷، جفرسون به ویلیام استیونس اسمیت نوشت: «این کدام کشور است که به مدت یک قرن و نیم، موجودیت خود را بدون یک شورش، همچنان حفظ کرده است؟... نهال آزادی باید گاه‌به‌گاه با خون میهن پرستان و ستمکاران طراوتی تازه پیدا کند. این یک تقویت طبیعی است.»
2. Margaret Archer, *Culture and Agency: The Place of Culture in Social Theory* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), ix.
3. Forrest Colburn, *The Vogue of Revolution in Poor Countries* (Princeton: Princeton University Press, 1994); Eric Selbin, *Modern Latin American Revolutions* (Boulder: Westview Press, 1993).
۴. برای نمونه، ر. ک. به:

John Foran, "Revolutionizing Theory/Theorizing Revolutions: State, Culture, and Society in Recent Works on Revolution," pp. 112–35 in Nikki Keddie, editor, *Debating Revolutions* (New York: New York University Press, 1995); Jack Goldstone, *Revolution and Rebellion in the Early Modern World* (Berkeley: University of California Press, 1991); Jeff Goodwin, *State and Revolution in the Cold War Era* (1997); and Timothy Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution in Latin America: A Comparative Study of Insurgents and Regimes Since 1956* (Princeton: Princeton University Press, 1992). Other calls are now collected in *Debating Revolutions*.
5. Theda Skocpol, *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).
۶. این هزینه‌ای است که وی به ازای نتیجه‌گیری کتاب اخیرش می‌پردازد:

Social Revolution in the Modern World (Cambridge: Cambridge University Press, 1994).
7. Skocpol, *States and Social Revolutions*, p. 17.
8. Ibid., p. 291.
۹. طرح عنوان «نسل چهارم» از جان فورن است، که او هم از گلدستون تأثیر گرفته است:

John Foran, "Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation," pp. 1–20 in *Sociological Theory*, vol. 11, no. 1 (March 1993).

Jack Goldstone, "Theories of Revolution: The Third Generation," pp. 425–53 in *World Politics*, vol. 32, no. 3 (April 1980).
۱۰. ر. ک.: فصل دوم این کتاب، مقاله ویکام-کراولی.
11. Susanne Jonas, *The Battle for Guatemala: Rebels, Death Squads, and US Power* (Boulder: Westview Press, 1991), p. 4.

۱۲. به ترتیب ر.ک. به:

- Charles Tilly, *From Mobilization to Revolution* (Reading, MA.: Addison-Wesley, 1978), p. 143; and Ann Swidler, "Culture in Action: Symbols and Strategies," pp. 273–86 in *American Sociological Review*, vol. 51, no. 2 (April 1986), p. 273.
13. Jeff Goodwin and Mustafa Emirbayer, "Symbols, Positions, Objects: Toward a New Theory of Revolutions and Collective Action," Working Paper no. 223 (New York: New School for Social Research Center for Studies of Social Change, 1995), p. 2.
14. Wickham-Crowley, "Structural Theories of Revolution."
15. Jack Goldstone, "Analyzing Revolutions and Rebellions: A Reply to Critics," pp. 178–99 in *Debating Revolutions*, p. 195.
۱۶. من با توصیهٔ ویکام-کراولی موافق هستم که دانش‌پژوهان را از دخالت «ادعاهای درک متمایز» که ما مطرح کرده‌ایم، در ارزیابی‌های‌شان برحذر می‌دارد و نیز دربارهٔ برانگیختن «قدرت رهبری» و نظرات مشابه آن دربارهٔ «آگاهی کاذب» و «آگاهی-خیزش» هشدار می‌دهد.
- Timothy Wickham-Crowley, "Discussion," Washington, DC: Latin American Studies Association, 1995, p. 3.
۱۷. ممکن است پس از پیروزی سیاسی، وفاداری به این آرمان‌ها در عمل فراموش شود. به‌عنوان دستاورد پیروزی سیاسی، کافی نیست که افق آرمانی انقلابیون و مردم محقق شود، چون ممکن است به چیزی برسند که همان را در نظر نداشته‌اند. با وجود این، شعارها بر اطمینان مردم، فرصت‌ها، و تصور از آینده بهتر بنا می‌شود.
18. Donald Hodges, *Intellectual Foundations of the Nicaraguan Revolution* (Austin: University of Texas Press, 1986), pp. 167–72. See also the introduction to Bayo's classic *150 Questions for a Guerilla Fighter* (Boulder: Paladin, 1963).
19. Ervand Abrahamian, "The Guerrilla Movement in Iran, 1963–1977," in Haleh Afshar, editor, *Iran: Revolution in Turmoil* (Albany: State University of New York Press, 1985), p. 152.
20. Valentine Moghadam, "The Left and the Revolution in Iran: A Critical Analysis," pp. 23–40 in Hooshang Amirahmadi and Manoucher Parvin, editors, *Post-Revolutionary Iran* (Boulder: Westview Press, 1988), p. 24.
21. Amir Taheri, *The Spirit of Allah: Khomeini and the Iranian Revolution* (Bethesda: Adler & Adler, 1986), p. 254.
۲۲. بحث دربارهٔ «قابل پیش‌بینی بودن» انقلاب‌ها را می‌توان در دو منبع زیر مطالعه کرد:
- Keddie, N. (ed.), *Debating Revolutions*, New York University Press, 1995; "Symposium on Prediction in the Social Sciences," pp. 1520–626 in *American Journal of Sociology*, vol. 100, no. 6 (May 1995).

23. Andean Oral History Workshop (THOA)/Silvia Rivera Cusicanqui, "Indigenous Women and Community Resistance: History and Memory," pp. 151–83 in Elizabeth Jelin, editor, *Woman and Social Change in Latin America* (London: Zed, 1990), p. 180.

۲۴. ر.ک.: مقاله جان فورن، فصل هشتم همین کتاب.

25. Timothy Wickham-Crowley, "States and Societies in Revolution: Two Steps Forward, Perhaps One Step Back?" pp. 777–83 in *Theory and Society*, vol. 23, no. 6 (1994), p. 781.

ویکام-کراولی در کتاب پرنفوذ خود چریکها و انقلاب در امریکای لاتین، بر اهمیت مفهوم «فرهنگ‌های شورشی» تأکید دارد.

26. Peter Burke, *Popular Culture in Early Modern Europe* (New York: Harper & Row, 1978), p. 1.

27. Chandra Mukerji and Michael Schudson, "Introduction: Rethinking Popular Culture," pp. 1–61 in Chandra Mukerji and Michael Schudson, editors, *Rethinking Popular Culture: Contemporary Perspectives in Cultural Studies* (Berkeley: University of California Press, 1991), pp. 3–4.

۲۸. بیان اولیه و اصلی این نکته در اثر زیر ارائه شده است:

Gabriel Almond and Sidney Verba, *The Civic Culture* (Princeton: Princeton University Press, 1963) and Lucian Pye and Sidney Verba, editors, *Political Culture and Political Development* (Princeton: Princeton University Press, 1965).

۲۹. شاید این نکته به بهترین صورت در مقاله کلیفورد گیرتز بیان شده باشد:

Clifford Geertz, "Thick Description: Toward an Interpretive Theory of Culture," pp. 3–30 in *The Interpretation of Cultures* (New York: Basic Books, 1973), p. 14.

30. Tracy K'Meyer, "Shared Memory in Community," paper presented at the International Oral History Conference, Columbia University (October 1994).

31. Elizabeth Jelin, "The Politics of Memory: The Human Rights Movement and the Construction of Democracy in Argentina," pp. 38–58 in *Latin American Perspectives*, vol. 21, no. 2 (Spring 1994), p. 50.

32. Ibid.

33. Jeffery Gould, *To Lead As Equals: Rural Protest and Political Consciousness in Chinandega, Nicaragua, 1912–1979* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1990), p. 10.

34. Christopher Kaplonski, "Collective Memory and Chingunjav's Rebellion," pp. 235–59 in *History and Anthropology*, vol. 6, no. 2–3 (1993), p. 236.

35. Ibid.
36. Jelin, "The Politics of Memory," p. 50.
37. D. Watson, "Can *Memory* Survive the *Storm*?" pp. 14–16 in *New Internationalist*, no. 247 (September 1993), p. 15.
38. Rob Smith, "Simultaneity and Identity: The Imagining, Making, and Politics of a Transnational Mexicano Migrant Community Between the United States and Mexico," paper presented at the International Conference on Oral History, Columbia University (October 20, 1994).
39. Selbin, *Modern Latin American Revolutions*, p. 35.
برای بحثی مختصر درباره‌ی خاستگاه این نکته و همخوانی آن با وضعیت‌های انقلابی، ر.ک.: ص ۱۶۴، یادداشت دوم کتاب فوق.
40. Alison Brysk, "'Hearts and Minds:' Bringing Symbolic Politics Back In," pp. 559–85 in *Polity*, vol. 27, no. 4 (Summer 1995).
41. Ibid., p. 560.
42. Ibid., p. 561.
43. Ibid., pp. 562–3.
44. Ibid., p. 570.
45. James Mahoney, "Social Structure and Political Culture in the Explanation of Third World Social Revolutions: Iran and Cuba Compared," unpublished paper, Department of Political Science, Berkeley (1993), p. 9.
46. George Rudé, *Ideology and Popular Protest* (New York: Pantheon, 1980), p. 28.
۴۷. عبارت «آرمان سیاسی عملی» را از واندن و «دانش عملی» را از گیرتز وام گرفته‌ایم:
- Harry Vanden, "Ideology of the Nicaraguan Revolution," pp. 25–39 in *Monthly Review*, vol. 34, no. 2 (1982). Geertz, *The Interpretation of Cultures*.
48. Foran, "Revolutionizing Theory/Theorizing Revolutions," *Debating Revolutions*, p. 133.
49. Jack Goldstone, "Predicting Revolutions: Why We Could (and Should) Have Foreseen the Revolutions of 1989–1991 in the U.S.S.R. and Eastern Europe," pp. 39–64 in *Debating Revolutions*, pp. 45–6.
50. Charles Tilly, "In Search of Revolution," pp. 799–803 in *Theory and Society*, vol. 23, no. 6 (1994), p. 802.
51. Wickham-Crowley, "States and Societies in Revolution," p. 781.
52. George Homans, "Bringing Men [sic] Back In," pp. 809–18 in *American Sociological Review*, vol. 29, no. 5 (December 1964).

جنسیت و انقلاب‌ها

والنتین م. مقدم^۱

پژوهش‌های مربوط به انقلاب، حجم چشمگیر و پرباری دارد، ولی دربارهٔ جنسیت کمتر تحلیلی در آنها دیده می‌شود. مطالعهٔ انقلاب هنوز هم به‌طور علمی به بررسی موقعیت قابل توجه مقولهٔ جنسیت در گفتمان‌های انقلابیون و قانونمندی وضعیت‌های انقلابی نپرداخته است. برخلاف موضوع طبقه، دولت، یا نظام جهانی که در جامعه‌شناسی انقلاب مورد توجه قرار گرفته، به جنسیت به‌عنوان یک موضوع مهم عنایت نشده است.

گو این‌که بررسی‌های مربوط به فمینیسم، به موضوع زن و انقلاب توجه دقیق داشته است. جنبش طرفداری از زن، دربارهٔ عملکرد و موقعیت زنان در انقلاب فرانسه، روسیه، چین، ویتنام، کوبا، الجزایر، نیکاراگوئه، ایران و کشورهای دیگر، پژوهش‌های ارزشمندی ارائه داده است. (۱) این پژوهش‌ها به‌قوت گواهی می‌دهند که مناسبات جنسیت در فرهنگ، آرمان‌گرایی، سیاست و جامعه‌های انقلابی، سهم عظیمی دارد. برخی تحلیل‌گران انقلاب فرانسه، جایگاه زنان را در گفتمان سیاسی بررسی کرده، و قدرت‌زدایی قانونی و محرومیت زنان را بر پایهٔ «واقعیت طبیعی» تفاوت جنسی توضیح داده‌اند. رینولدز به این نکتهٔ ظریف اشاره می‌کند که مشارکت زنان به‌عنوان مادر و فراهم‌کنندهٔ غذا، تأثیری عمیقاً موجه بر انقلاب - حداقل در مراحل نخستین - دارد. (۲) خانم

۱. خانم والنتین مقدم، عضو ارشد تحقیق در دانشگاه سازمان ملل متحد در هلسینکی بوده است. وی نویسندهٔ کتاب زنان نوگرا: جنسیت و تحول اجتماعی در خاورمیانه (۱۹۹۳) است و پنج کتاب (مجموعه مقالات) گردآوری و منتشر کرده و مقاله‌های متعددی دربارهٔ خاورمیانه دارد. وی هم‌اکنون مدیر بخش تحقیقات زن و دانشیار جامعه‌شناسی در دانشگاه ایلینویز ایالات متحدهٔ امریکاست.

ماری آن ترو عقیده دارد تمامی انقلابیون قرن بیستم، سازنده و نگهدارنده فضای خصوصی و شکل‌های خانوادگی خویش بوده‌اند. (۳) هانا پاپانک می‌گوید ترکیب «جامعه آرمانی» مستلزم وجود انگاره‌ای از «زن آرمانی» است. (۴) در مقاله‌ای که پیش از این نوشته‌ام، انقلاب‌ها را برحسب پیامدهای جنسیت دسته‌بندی کرده‌ام. یک گروه، انقلاب‌های نوگرا و برابری‌خواه هستند و آزادی زنان را به‌عنوان هدفی مشخص برگزیده‌اند. گروه دیگر، انقلاب‌های پدرسالارانه هستند و زن را در پیوند با خانواده مشاهده کرده و به‌جای برابری جنسی، بر تفاوت‌های آنها تأکید دارند. (۵) یقیناً دولت‌های انقلابی می‌کوشند موقعیت اجتماعی زنان را قانونی نموده، در حقوق خانواده تجدیدنظر کرده و امتیازهای قانونی مردان را تعریف کنند.

در این فصل امیدواریم روشن کنیم که زنان - مانند مردان - نه فقط مشارکت فعال در انقلاب‌ها داشته‌اند، بلکه انقلاب‌ها جنبه‌ای جنسی داشته و باید این جنبه را در تحلیل علل، جریان، و پیامدهای انقلاب در نظر گرفت. جنسیت، یک بخش جدایی‌ناپذیر از ساختار اجتماعی، عنصری بنیادی در تولید کالا و تولید نسل، و جنبه اصلی جامعه آرمانی و هویت ملی است. به این دلایل، چنانکه داده‌های تجربی در این فصل نشان خواهد داد، جنسیت بر فرایندهای انقلابی، به راه‌های مختلف اثر داشته و از آنها تأثیر پذیرفته است. همچنین اضافه می‌کنیم که از انقلاب فرانسه به بعد و به ویژه در طول سده بیستم، انقلاب‌ها همواره روال‌های پدرسالارانه، یا آزادی‌خواهانه برای زنان داشته‌اند. پیامدهای انقلاب در مورد زنان، تحت تأثیر ایدئولوژی، اهداف، و برنامه‌های اجتماعی مشخص انقلاب بوده و این تأثیرگذاری به تبعیت از ماهیت روابط قبلی جنسیت و محدوده مشارکت زنان در جنبش انقلابی صورت گرفته است.

شکل‌گیری انقلاب

انقلاب چیست و چگونه به وجود می‌آید؟ در بیشتر نظریه‌های انقلاب، از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ تا انقلاب‌های اروپای شرقی در ۱۹۸۹، انقلاب را با پویایی‌ها و تعارض‌های نوگرایی (که تحول جمعیت و دیگر عوامل جمعیت‌شناختی را هم شامل می‌شود) و مبارزه با پیکربندی‌های قدرت دولت ارتباط داده‌اند. بسیاری از دانشمندان اجتماعی موافق نیستند که انقلاب در ماهیت خود هدفمند و ساختنی است: آیا انقلاب‌ها «ساخته» می‌شوند یا «روی می‌دهند»؟ درباره جنبه‌های علی و عمده انقلاب هم توافق نظر وجود ندارد: آیا این جنبه‌ها سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هستند یا ترکیبی از آنها؟ تعریف جان دان‌گویای ماهیت هدفمند و ابعاد خشونت‌آمیز انقلاب است: انقلاب‌ها شکلی از تحول اجتماعی توده‌ای، خشن و سریع هستند. (۶) همچنین می‌توان گفت انقلاب‌ها کوشش‌هایی هستند که مجموعه‌ای از ارزش‌ها را با یک نظم اجتماعی نو یا نوسازی شده به وجود می‌آورند. پرز ژاگورین، در تعریف خود بُعد اندیشه‌ای را هم وارد می‌کند:

آرمان‌گرایی رابطهٔ متقابل داشته و از آثار متعارض آن بر خانواده، کلیسا، دولت و مناسبات بین آنها بحث می‌کند. (۱۳)

انقلاب‌ها و خواست‌های زنان

آیا انقلاب‌ها برای همهٔ زنان، پیامدهای جنسیتی یکسانی دارند؟ خانم مولینو میان خواست‌های زنان، خواست‌های جنسیتی عملی، و خواست‌های جنسیتی راهبردی فرق گذاشته است. خواست‌ها و علاقه‌های زنان، با توجه به گروه‌های طبقه‌ای، قومی و سنی در یک جامعهٔ معین مشخص می‌شود. خواست‌های زنان با توجه به «چگونگی تأثیرپذیری متفاوت دسته‌های مختلف زنان [از انقلاب]، و عملکرد متفاوت آنها با توجه به ویژگی‌های موضع‌گیری اجتماعی و هویت‌گزینشی آنها» معین می‌شود. برعکس، علاقه‌ها و خواست‌های راهبردی جنسیتی، «از تحلیل اطاعت زنان و تنظیم مقررات متفاوت و رضایت‌بخش‌تری، به‌طور قیاسی استخراج می‌شود». (۱۴) بنابراین، خواست‌های راهبردی جنسیتی، اغلب شکل اصلاحات گسترده‌ای را دارند که مبانی ساختاری نابرابری جنسی، مانند حق رأی‌دادن، اصلاح قانون خانواده، آزادی بچه‌دار شدن و لغو تفاوت جنسی در محیط کار را زیر سؤال می‌برد. خواست‌های عملی جنسیتی استقرایی هستند و معمولاً به وسیلهٔ زنان (یا مردان) در موقعیت‌های موجود و مشهود در تقسیم جنسی نیروی کار شکل می‌گیرند. این‌گونه خواست‌ها، به‌خودی‌خود با تقسیم کار، یا به مفهوم گسترده‌تر، با نابرابری جنسی در چالش قرار نمی‌گیرند، بلکه به نیازهای پایه‌ای زنان و دسترسی آنها به منابع و رفاه توجه دارند. این تقسیم‌بندی سه‌گانهٔ مولینو، یعنی خواست‌های زنان، خواست‌های عملی جنسیتی و خواست‌های راهبردی جنسیتی، با توجه به تأثیرهای متفاوت انقلاب و دگرگونی اجتماعی زنان طبقات متفاوت اجتماعی و درک این‌که انواع متفاوت انقلاب و دولت‌های انقلابی، پیامدهای متفاوتی برای زنان خواهد داشت، به درستی بر بُعد جنسیتی انقلاب تأکید دارد. مولینو در تحلیلی که از انقلاب نیکاراگوئه دارد، تأثیر منابع اقتصادی، ستیزه‌ها، و فشارهای مذهبی بر زنان را مورد توجه قرار داده و به اصلاحات قانونی نیکاراگوئه، خط‌مشی‌های توزیعی و جنبش‌های سیاسی اشاره می‌کند که خواست‌های عملی و خواست‌های راهبردی جنسیتی را، در صورتی که ساختار بنیادی نابرابری جنسی از بین نرفته باشد، به‌طور مثبت تحت تأثیر قرار می‌دهد. (۱۵)

از سوی دیگر، بسیاری از طرفداران فمینیسم اشاره کرده‌اند که جنبش‌های انقلابی، خواست‌های زنان و خواست‌های جنسیتی را تابع اهداف «بنیادی» و «گسترده‌تر» آزادی‌خواهی قرار داده‌اند. به این ترتیب، یک اتهام تمام‌عیار بر همهٔ انقلاب‌ها و جنبش‌های آزادی‌خواهی وارد کرده و در اصل همه را مخالف خواست‌های زنان می‌دانند. برای نمونه، ماریا میز به تغییر در تفکر ملی‌گرایی در دولت‌های پس از انقلاب اشاره کرده و می‌گوید:

در این مرحله، تصور جامعه درباره زن در آگهی‌های انقلابی، که پیش از این به آنها اشاره شد، جای خود را به تصورات پدران بنیان‌گذار می‌دهد: مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو، هوشی‌مین، کاسترو و موگابه، تنها تعداد اندکی هستند که نام‌شان را ذکر می‌کنیم و در میان این خیل شیوخ سوسیالیست، یک نفر زن دیده نمی‌شود. (۱۶)

با وجود این، نمی‌توان انکار کرد که برخی تجارب انقلابی، آزادی ریشه‌داری برای زنان به‌عنوان زنان به ارمغان آورده‌اند، و این به‌ویژه مربوط به مواردی است که نقش جنسیتی پدرسالارانه را به چالش کشیده و قانون‌های جدیدی در جهت تقویت برابری و استقلال زنان وضع کرده‌اند. (۱۷) برای مثال مولینو و نورما چین‌چیل از انقلاب نیکاراگوئه ارزیابی بسیار مثبتی در این باره دارند. طبق گفته لیندا لویاتو درباره پنج جنبش چریکی در امریکای لاتین می‌نویسند، موضوع حقوق زنان برای موفقیت حال و آینده جنبش‌های انقلابی نیکاراگوئه و السالوادور مهم به‌شمار آمده است. (۱۸) کمونیسم چینی تحول انقلابی اصیلی را در پایگاه حقوقی و موقعیت اجتماعی زنان، به‌ویژه در مناطق شهری به ارمغان آورد. (۱۹) استفاین اوردنگ به‌درستی می‌نویسد:

در موزامبیک و دیگر جوامع بعد از انقلاب، زنان به دستاوردهای واقعی رسیدند. نادیده گرفتن این امر و نوع حمایتی - اقتصادی و سیاسی - که زنان از حکومت‌ها و حزب‌های سیاسی به‌دست می‌آورند، نادیده گرفتن یک پیشرفت واقعی و مشهود است. (۲۰)

انقلاب‌ها و پیامدهای جنسیتی: سنخ‌شناسی و چارچوب آنها

مولینو بحث خود را این‌گونه ادامه می‌دهد که حکومت‌های انقلابی در اقدام خود جهت بهبودی موقعیت زنان، سه هدف را دنبال می‌کنند: (۱) گسترش زیربنای حمایت سیاسی از حکومت؛ (۲) افزایش کمیت یا کیفیت نیروی کار مؤثر؛ (۳) کمک به حفظ سامان خانواده و حمایت بیشتر از آن در فرایند بازتولید اجتماعی. (۲۱) در بازخوانی انقلاب‌ها پی برده‌ایم که در بعضی از آنها، سامان‌دهی خانواده به‌طور آشکارتری دنبال شده است و نیز اهمیت پرورش نیروی کار زنان و جلب حمایت سیاسی آنان در بعضی انقلاب‌ها مهم‌تر گرفته شده، اما در همه انقلاب‌ها چنین نبوده است. علاوه بر این، «آزادی زنان» فقط با اهداف توسعه‌گره نخورده است، بلکه از اصول کلی و آرمان‌گرایی نیز هست - نکته‌ای که مولینو در تحقیق قبلی خود از آن یاد می‌کند. (۲۲) بر پایه این دلایل من دو نوع انقلاب، تحول اجتماعی و هویت ملی را تشخیص داده‌ام: (۱) الگوی انقلاب «زن در خانواده» یا «پدرسالارانه»؛ (۲) الگوی «رهاسازی زنان» یا نوگرایی. این دو الگو به‌ترتیب با انقلاب

فرانسه و روسیه مطابقت دارند و درعین حال می‌توانند معیاری برای تجزیه و تحلیل انقلاب‌های سده بیستم باشند (ر.ک.: شکل ۱۶).

می‌خواهم اصطلاح‌شناسی خودم را با تقسیم‌بندی مولینو بیامیزم، چنانکه الگوی انقلاب رهاسازی زنان (حداقل تا اندازه‌ای) مبین الگوی خواست‌های راهبردی جنسیتی، به‌خصوص از لحاظ گرایش روشن آن به برابری جنسی در روابط همسری و واردشدن کامل زنان در زندگی عمومی است؛ خواست‌های عملی جنسیتی را هم برحسب امکان دسترسی به منابع مورد توجه قرار می‌دهد و در جهت تأمین منافع بیشتر برای لایه‌های مختلف اجتماع زنان است، گرچه ممکن است بعضی زنان به دلیل تفاوت در موقعیت طبقاتی و آرمانی، با آن مخالف باشند. اما الگوی انقلاب زن در خانواده که بر تفاوت‌های جنسی و زندگی خانوادگی زنان تأکید دارد، با الگوی منافع راهبردی جنسیتی زنان ناسازگار است، گرچه ممکن است به بعضی نیازهای عملی جنسیتی و خواست‌های ویژه برخی گروه‌های زنان توجه داشته باشد.

نوع انقلاب	انقلاب‌های بورژوایی	انقلاب‌های سوسیالیستی و انقلاب‌های عامه‌گرای جهان سوم
رهاسازی زنان به‌عنوان هدف یا پیامد اصلی	جنبش کمال آتاتورک در ترکیه	فرانسه (۱۸۴۸) روسیه (۱۹۱۷) چین کوبا ویتنام یمن دموکراتیک اریتره افغانستان نیکاراگوئه السالوادور
وابستگی زنان به خانواده به‌عنوان هدف یا پیامد اصلی	انقلاب فرانسه پروسترویکای اتحاد شوروی انقلاب‌های ۱۹۸۹ اروپای شرقی	مکزیک الجزایر ایران

شکل ۱۶. انقلاب‌ها برحسب پیامدهای جنسیتی: نوع سنخ‌شناسی

بنابراین، چارچوب نظری ما در این مقاله بر پایه قضیه‌های زیر قرار دارد:

۱. انقلاب‌ها مستلزم کوشش‌هایی آگاهانه در جهت تغییرات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و آرمانی هستند و جنسیت به‌عنوان بخشی از ساختار اجتماعی در شکل‌دادن این فرایند دخالت دارد و جزئی از جریان انقلاب و پیامدهای آن به‌شمار می‌آید.
 ۲. مناسبات جنسیتی که از قبل وجود داشته است، بر اهداف، گفتمان‌ها و الگوهای جنبش انقلابی تأثیر می‌گذارد، درعین‌حال خود نیز ممکن است تحت تأثیر جریان انقلاب یا پیامدهای آن قرار گرفته و تغییر یابد. برخی جنبه‌های از پیش شکل‌گرفته نظام جنسیتی، ممکن است به‌طور عمیق بر جنبش انقلابی و سیاست‌گذاری‌های نظام جدید انقلابی تأثیر گذارد، درحالی‌که ممکن است دیگر جنبه‌های آن نظام از طریق کوشش‌های آگاهانه و سیاست‌گذاری‌ها و قوانین، از ژرفا تحت تأثیر قرار گیرند. مناسبات بین نظام جنسیتی و فرایند انقلابی در تأثیر و تأثر متقابل است.
 ۳. تقریباً همه نظام‌های انقلابی، قانون‌گذاری جدیدی درباره مناسبات جنسیتی وضع می‌کنند، حدود قانونی حقوق زن و مرد را از نو تعریف می‌نمایند و برای مردان، زنان، خانواده و غیره سیاست‌گذاری اجتماعی تصویب می‌کنند. اینها معمولاً موازینی اساسی هستند که می‌خواهند جامعه‌ای به‌وجود آورند که هرچه ممکن است از جامعه قبلی متفاوت‌تر باشد. این‌همه بر مرکزیت مناسبات جنسیتی برای تشکیل دولت، سازمان‌دهی مجدد تولید، بازآفرینی و ایجاد هویت ملی دلالت دارد.
 ۴. انقلاب‌ها ممکن است فقط تأمین‌کننده نیازهای عملی بوده و با اهداف فمینیسم بیگانه باشند، بعضی ممکن است اندیشه‌رهایی زنان را دنبال کنند و بعضی هم هر دو روش را داشته باشند. به‌دلیل تمایز اجتماعی زنان (از لحاظ طبقه‌ای، قومی و آرمانی)، مشارکت آنها در جنبش‌های انقلابی، واکنش آنان در برابر رژیم‌های جدید و سیاست‌گذاری آنها متفاوت است و نمی‌توان آنها را مسلم دانست.
- در بخش بعدی به بررسی دوگونه انقلاب می‌پردازیم. برای تشخیص این دو، نمونه‌هایی از انقلاب‌های سده بیستم را مرور می‌کنیم. نمونه‌ها خواه از نوع پدرسالارانه باشند یا نوگرا، در هر دو حالت بر مرکزیت مقوله جنسیت در فرایندهای انقلابی گواهی می‌دهند و آنچه در پی می‌آید، انواع آرمانی است، ولی آن نوع انقلاب‌هایی را معرفی می‌کنند که واقعاً روی داده و پویایی مقوله جنسیت را ثابت می‌کنند.

الگوی انقلاب «زن در خانواده»

در این نوع انقلاب، زنان در تعریف‌ها و تعبیرهایی که از استقلال، آزادی‌خواهی و آزادی می‌شود نادیده گرفته شده یا در حاشیه واقع می‌شوند. الگوی انقلابی مزبور، معمولاً پیوندی آرمانی بین

ارزش‌های پدرسالاری، ملی‌گرایی و نظم دینی برقرار می‌کند. به زنان نقش همسری و مادری نسبت می‌دهد، و این‌گونه موقعیت نه‌فقط در ارتباط با خانواده، بلکه همبسته با سنت، فرهنگ و مذهب به زنان نسبت داده می‌شود. گرچه مقولهٔ خانواده، و به‌ویژه بهبود زندگی خانوادگی در بین طبقات عامه، ممکن است در زمرهٔ اهداف انقلاب نوگرا قرار بگیرد. ولی در این الگوی انقلاب، خانواده جایگاه برجسته‌ای داشته و نقش زنان در آن شایان اهمیت زیادی است. انقلاب فرانسه نخستین الگوی انقلاب پدرسالارانه است که برخلاف جنبه‌های ترقی‌خواهانهٔ آن، نتایج محافظه‌کارانهٔ شدیدی برای زنان داشت. حاکمیت عامهٔ مردم، آزادی مدنی، برابری در مقابل قانون - اینها میراث‌های ارزشمند انقلاب فرانسه و عصر روشنگری است. اما بسیاری از انقلابیون فرانسه، ضعف، فساد، سستی و به‌ویژه ارتباط با دربار و رژیم سابق را به زنان نسبت می‌دادند. در زمان رژیم سابق، برخی زنان ممتاز وابسته به هر سه رسته^۱، عملاً در انتخابات مقدماتی مجلس عمومی طبقات در سال ۱۷۸۹ شرکت کردند. (۲۳) شاید این یکی از دلایلی باشد که جمهوری‌خواهان فرانسه، آزادی بیشتری را برای زنان در نظر نگرفتند. به همین خاطر است که خانم اولمپ دو گوگه نمایشنامهٔ معروف خود فریاد دل^۲ را نوشته و در آن می‌گوید: «آه همجنسان بی‌نوی من، همین زنان کسانی هستند که از انقلاب بهره نبردند!»

با فروپاشی اقتدار کلیسا و رژیم سابق، انقلابیون فرانسه در جست‌وجوی مبانی اخلاقی جدیدی برای زندگی خانوادگی برآمدند. طلاق را مجاز دانستند، برای کودکان نامشروع پایگاه حقوقی کامل قائل شدند و حق ارث پسر ارشد را لغو کردند. همچنین بردگی را ملغی اعلام کردند و حقوق مدنی کاملی به پروتستان‌ها و یهودیان دادند (بعداً ناپلئون، با رویکرد دوباره به اقتدار پدرسالاری، همهٔ این اقدامات مردمی حقوق خانواده را واژگونه کرد). اما جریان دیگری هم در کار انقلاب بود. دارنتون اشاره می‌کند که در اوج انقلاب فرانسه، فضیلت، عنصر محوری فرهنگ سیاسی جدید به‌شمار می‌آمد. (۲۴) برای انقلابیون، فضیلت با مردانگی همبسته بود. در آن زمان، آیین فضیلت‌گرایی، زمینهٔ ارزشیابی زندگی خانوادگی به‌شمار می‌آمد. دارنتون می‌گوید انقلابیون فرانسه از روسو درس آموختند، و دربارهٔ تقدس مادری و اهمیت شیردادن به کودک داد سخن می‌دادند. «آنها تولید نسل را وظیفه‌ای مدنی دانسته و مجردها را از لحاظ بی‌علاقگی به سرنوشت، سرزنش می‌کردند.» (۲۵) شیلا رابوتان می‌نویسد: اعلامیه‌ها و شعارها می‌گفتند «همشهری‌ها، سرزمین پدری را به فرزندان بازگردانید» و «اکنون زمان فرزندزایی است». مادران، مشروعیتی داشتند که زنان ازدواج‌ناکرده از آن برخوردار نبودند. اندیشهٔ روسپیری حکومت فضیلت، زنان را پرورش‌دهندگان منفعل می‌دانست. زنان باید فرزندان را برای انقلاب و برای فداکاری در راه فرانسه به‌وجود آورند. روسپیر از زنان

۱. دربارهٔ رسته‌های (estates) سه‌گانه در تاریخ انقلاب فرانسه، در فصل سوم این کتاب، تحت عنوان «تأثیر انقلاب بر ستیز نخبگان و ساختار اجتماعی» به‌طور خلاصه مطالبی آمده است.

2. Olympe de Gouges, *cri de coeur*

فعال در باشگاه انقلاب فرانسه بیزار بود و آنها را «غیرطبیعی» و «نازا» می‌دانست. اما رابوتان عکس این عقیده را داشت. وی اشاره می‌کند که کوشش زنان در جنبش مردمی، یا دخالت جدی آنها در پیروزی حاکمیت مردم، دلالت بر آفرینندگی فعال نقش زنان دارد، و کلر لاکومب^۱ می‌کوشد فضیلت انقلابی را با گسترش قدرت زنان جناح چپ هماهنگ کند. هنگامی که نمایندگی انجمن زنان انقلابی جمهوری خواه به کنوانسیون ملی راه یافت و نسبت به انسداد جامعه اعتراض کرد، گفتند او «نوی ماداران خانواده‌ها را در سطحی گسترده می‌سراید».^۲ (۲۶)

در بررسی پیامدهای انقلاب برای زنان، نکته قابل توجه این است که در مراحل اولیه، نماد انقلاب جنس مؤنث بود. تحقیق هانت روشنگر آن است که اگر به آغاز تاریخ مخالفت بنیادی با سنت و مشروعیت اقتدار مراجعه کنیم، نشانه‌های رد الگوی اقتدار پدران و پدرسالاری به چشم می‌خورد. در مهرهای رسمی، در حکاکی‌ها و چاپ موارد نمایش‌دهنده جمهوری جدید و در تابلوهای زنده جشن‌ها، تمثیل‌های زنانه آثار کلاسیک، جای تصاویری را می‌گیرد که چهره‌های شاهان را نمایش می‌دهند. تصویرهای زنانه، خواه آنها که قیافه زنان یا مقام و منزلت آنها را نمایش می‌داد، همیشه زنی تنها ایستاده یا نشسته، و عناصری انتزاعی از قدرت پیرامون او را فرامی‌گرفت. جمهوری فرزندان خود را داشت، و حتی ممکن بود در بین آنها مدافعان مذکر هم داشته باشد، اما هرگز در این تصویرها، چهره پدری به چشم نمی‌خورد.^۳ (۲۷) در سال‌های اول انقلاب فرانسه، چهره مریم، نماد جمهوری بود.

سرانجام تصویر خیالی هرکول جای مریم را گرفت، که به صورت چهره‌ای مردانه به نمایندگی از حکومت، بازسازی و تصویرگری مجدد شده بود؛ مفهومی که در صورت نشانه‌هایی از تسلط و تفوق بود.^۴ (۲۸) معرفی هرکول، نشانه فاصله گرفتن نمایندگان از جنبش رشديابنده زنان در سیاست فعال آن زمان بود. برای رهبر ژاکوبین‌ها و طرفداران افراطی انقلاب که پیروان آنها بودند، سیاست چیزی جز میدان نزاع مردان نبود.^۵ (۲۹) در پایان اکتبر ۱۷۹۳، کنوانسیون بر اساس این که مشارکت فعال زنان در سیاست منجر به «انواع آشوب و بی‌نظمی شده که می‌توانست جنون آور باشد»، تمامی باشگاه‌های زنان را غیرقانونی اعلام کرد. شامت^۲ ژاکوبینی می‌نویسد: «طرفداران انقلابی حق آن را داشتند که هنگامی که در تظاهرات عمومی شرکت می‌کنند، از همسران خود بخواهند در اداره امور خانه بکوشند، و این وظیفه کامل و مدنی زنان بود.»^۶ (۳۰) بنابراین، اگر انقلاب پدیده‌ای مؤنث بود، جمهوری مذکر از آب درآمد. به این ترتیب در آن جامعه انقلابی، جایگاه زنان کجا بود؟ طبق گفته آندره آما^۳ نماینده ژاکوبینی:

1. Claire Lacombe

2. Chaumette

3. André Amar

اخلاقیات و طبیعت، وظایف زنان را به آنها محول کرده است: به پرورش مردان پردازند، ذهن و دل بچه‌ها را برای رعایت فضایل عمومی آماده کنند، آنها را در زندگی به نیکی رهبری نمایند، تعالی روحی آنها را فراهم آورند، آیین آزادی را به آنها بیاموزند - اینها وظایفی است که باید پس از اداره خانواده انجام گیرد... چنانچه این فعالیت‌ها انجام شود، آنها در سرزمین پدری خود شایستگی کافی دارند. (۳۱)

برکنار ماندن زنان در ساختن بنای جمهوری، تنزل آنها به باقی ماندن در منزل، و آموزش آنها در مدارس کاتولیک (تا دهه ۱۹۸۰) در سیاست‌های روحانی ستیز جمهوری‌های دوم و سوم، آنها را در موقعیتی آسیب‌پذیر قرار داد. محسور بودن زنان با محافظه‌کاری سیاسی و فرهنگی، باعث محرومیت آنان از حق رأی همگانی در سال ۱۸۴۸ شد. چنانکه میشله^۱ می‌گوید: «حق رأی به زنان دادن، یعنی هزاران رأی به کشیشان دادن» (۳۲) این استدلال در جمهوری سوم (۱۸۷۰-۱۹۴۰) به اوج خود رسید و تمام احزاب روحانیت‌ستیز در این جریان سهیم بودند. به این ترتیب، زنان فرانسوی نتوانستند تا پس از جنگ جهانی دوم، حق رأی به دست آورند.

کارول پیتمن توضیح می‌دهد، در شکل‌گیری و استقرار حکومت لیبرال-دموکراسی، زن در حاشیه قرار گرفت. (۳۳) قرار و مدار بین مردان به‌عنوان مردان، جهت‌گیری رویارویی با زنان را داشت. مرزبندی بین دستگاه‌های عمومی دولت و جامعه مدنی، در معنا در تقابل با خانواده بود، چرا که خانواده نهادی طبیعی و خصوصی به‌شمار می‌آمد که به وسیله یک مرد سرپرستی می‌شد. هریت آپل وایت و دارلین لوی می‌نویسند:

در بیشتر جنبه‌ها، دوران انقلاب برای مردان به استقرار مبنای مردم‌سالاری انجامید، تضمین قانونی حقوقی را به ارمغان آورد و قدرت جمعی از طریق مشارکت در نهادهای جدید سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را برای آنها در پی داشت. برای زنان، حاصل انقلاب بیشتر مبهم و نامعلوم بود... دوران انقلاب مردم‌سالار، در هیچ‌جا، آن‌گونه مردم‌سالاری سیاسی که زن را به منزله یک شهروند بدانند رواج نداد؛ حقوق مدنی و سیاسی را که مردان طبقه متوسط سفیدپوست مالک به دست آوردند، در هیچ‌جا شامل زنان نشد... در سال‌های پس از انقلاب یا در آشفتگی شهری که در فرهنگ سیاسی به وجود آمد، زنان از نهادهای سیاسی نوین مانند سازمان‌های شغلی، احزاب سیاسی، نظامی، و قانون‌گذاری برخوردار نشدند. (۳۴)

در انقلاب‌های سده بیستم که پیامدهای پدرسالارانه برای زنان داشت - برای نمونه در مکزیک،

الجزایر و ایران - زنان با وجود نقش‌های مهمی که در جنبش‌های انقلابی داشتند، بیشتر در فضای خصوصی باقی ماندند. در این سه نمونه، مهار قدرت را مردان در دست گرفتند و به زنان مسئولیت خانوادگی، مذهبی و ستی واگذار شد و مقرراتی برای قانونی‌کردن حاکمیت جنسیتی پدرسالاری وضع گردید. همچنین در «انقلاب‌های ۱۹۸۹» اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، انقلابیون جدید گفتمان‌های پدرسالارانه درباره زنان و خانواده را از نو زنده کرده، به حقوق تولیدمثل حمله کردند و راهی را در پیش گرفتند که طرفداران جنبش زن در اروپای شرقی، آن را «مردم‌سالاری‌کردن با چهره مردانه» و «مردم‌سالاری مذکر» نامیدند.

انقلاب الجزایر

فرانسه در ژوئن ۱۸۳۰ بر الجزایر مستولی شد. برخلاف سیاست‌های استعماری در مراکش پس از سال ۱۹۱۲ و تونس پس از ۱۸۸۲، در الجزایر برای برچیدن اسلام و زیرساخت اقتصادی و شبکه فرهنگی آن در منازل و مدارس، اقدام جدی به عمل آمد. در چرخش سده ۱۹ به ۲۰ بیش از یک میلیون نفر در الجزایر زندگی می‌کردند (مهاجرین و مستعمره‌نشینان خرده‌پا) که به زبان فرانسوی تکلم می‌کردند. رقابت اروپاییان، بخش عمده طبقه صنعت‌کار قدیمی الجزایر را متلاشی کرد. خواربارفروشان و ادویه‌فروشان خرده‌پا از آسیب مصون ماندند، ولی کسبه صنایع‌های دیگر، از رقابت با مهاجرین و مستعمره‌نشینان خرده‌پا [ی فرانسوی] شدیداً لطمه خوردند. پاریس، صنعتی‌کردن الجزایر را در سال‌های بین دو جنگ در اولویت قرار نداد. از توسعه محلی و اشتغال نیروی کار جوان جلوگیری شد و بیکاری و مهاجرت مردان بالا گرفت. رقابت بی‌رحمانه اقتصادی، بی‌توجهی فرهنگی، و پراکندگی اقامتگاهی از ویژگی‌های بارز جامعه الجزایری شد.

در این زمینه، بسیاری از مردم الجزایر، اسلام و قوانین خانوادگی اسلام را «سنگری در برابر سلطه فرهنگی فرانسویان» به‌شمار می‌آوردند. (۳۵) از دید بسیاری از مردان الجزایری، بی‌حجابی زنان نشانه‌ای از تسلیم به اروپاییان و فرهنگ آنها بود. چنان زنی به‌منزله فردی تلقی می‌شد که آغوش خود را بر خارجیان نظرباز و هرزه‌گشوده است، یعنی کسی که در پرتگاه تجاوز جنسی قرار دارد. واکنش عمومی در برابر مأموران تمدن‌آور، بازگشت به سرزمین خود و مذهب، یا مبانی اجتماع قدیم بود. [به این ترتیب] اسلام تقویت شد، خانواده پدرسالاری اهمیت بیشتری یافت و نگرهبانی و حفاظت از زنان، برای هویت و همبستگی آنها، ضروری شمرده شد.

هنگامی که جبهه آزادی‌بخش ملی الجزایر شکل گرفت، برنامه‌ای برای شرکت زنان در مسئولیت‌های سیاسی و نظامی پیش‌بینی نشد. با وجود این، نیازهای مبارزاتی، افسران ارتش آزادی‌بخش ملی را به‌زودی واداشت تا از زنان مبارز استفاده کنند - بیش از ۱۰,۰۰۰ زن در انقلاب الجزایر مشارکت داشتند. اکثریت قاطع زنانی که در میدان مبارزه حضور داشتند، پرستار، آشپز و

رخت‌شوی بودند. (۳۶) علاوه‌براین، بسیاری از زنان مسئولیت‌های ضروری مانند نامه‌رسانی را برعهده داشتند و چون فرانسویان آنها را کمتر بازرسی می‌کردند، در حمل بمب نیز همکاری می‌نمودند (این نکته، شرکت زنان را در تظاهرات پاریس در سال ۱۷۹۲ به یاد می‌آورد). در میان زنان قهرمان الجزایری، می‌توان جمیله بوژیر^۱ (نخستین زنی که محکوم به اعدام شد)، جمیله بوازا^۲، ژاکلین گوروژ^۳، زهیه خلف‌اله^۴، بایا حسین^۵ و جوهر اکروور^۶ را نام برد. زنانی مانند حسیبه بن بوعلی^۷ که در دژ کشته شد، و جنت حمیدو^۸ که در حال فرار از زندان مورد اصابت گلوله قرار گرفت و جان باخت، کسانی بودند که جنگیدند و زندگی خود را در مبارزه آزادی‌خواهی فدا کردند. جنت حمیدو ۱۷ سال عمر کرد. یمینه اَبِد^۹ [یا عَبد] در جنگ زخمی شد و هردو پایش قطع شد. او بیست‌ساله بود. (۳۷) این زنان الجزایری، مانند زنان ویتنامی پس از خود، مایه داستان‌های پرشوری شدند.

پس از استقلال الجزایر، قانون اساسی سال ۱۹۶۲ از برابری جنسی حمایت کرد و حق رأی را برای زنان قانونی نمود. همچنین اسلام را دین رسمی حکومتی اعلام کرد. در مجلس ملی، ۱۰ نفر از زنان به نمایندگی برگزیده شدند، و یکی از آنها فاطمه خمیستی^{۱۰} بود که در پیش‌نویس تنها قانون مهم پس از انقلاب شرکت داشت که پایگاه زنان را مورد توجه قرار داد و مجلس ملی آن را تصویب کرد. (۳۸) در این دوران خوشبینی که روزگار تجلیل از زنان قهرمان بود، اتحادیه ملی زنان الجزایری (UNFA) شکل گرفت. درحقیقت یکی از پیامدهای مهم انقلاب الجزایر و نقش زنان در آن، ظهور «الگوی مجاهدات» زنانه الجزایری بود. زن قهرمان مبارز الجزایری، الگوی آرمانی زنان دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، به‌ویژه زنان الجزایری دانشگاهی بود. (۳۹)

اما گرایش دیگری که بیشتر پدرسالارانه بود، در ضمن انقلاب الجزایر و پس از آن قوت گرفت. یک نمود آن فشار بر زنان جنگاور در طول مبارزه آزادی‌خواهی، جهت ازدواج کردن بود، چراکه فکر می‌کردند این کار از طرح گفته‌های دروغین درباره آنها جلوگیری می‌کند. علاوه‌براین، با وجود فداکاری‌های زنان الجزایری و با این‌که زنان مبارز «به مقام نامداران بزرگ تاریخ دست یافتند»، شریفه بواتا^{۱۱} می‌گوید، انقلاب الجزایر بیشتر شکل یورش مردانه را گرفت، درحالی‌که شاهکارهای قهرمانی زنان چندان به‌نظر نیامد. (۴۰)

1. Djamila Boujhired

2. Djamila Bouazza

3. Jacqueline Guerroudj

4. Zahia Khalfallah

5. Baya Hocine

6. Djoher Akrou

7. Hassiba Ben Bouali

8. Djennet Hamidou

9. Yamina Abed

10. Fatima Khemisti

11. Cherifa Bouatta

در دهه ۱۹۶۰، نرخ ازدواج در جامعه الجزایر بالا رفت. در ۱۹۶۷ حدود ۱۰ درصد دختران الجزایری در پانزده سالگی ازدواج کرده و از زنان بیست‌ساله، ۷۳ درصد آنها ازدواج کرده بودند. نرخ خالص باروری به ازای هر زن معادل ۶/۵ بود. سیاست حکومتی بوم‌دین درباره رشد جمعیت، بر اساس این فرض شکل گرفت که برای قدرت ملی به جمعیت زیاد نیاز داریم. به این ترتیب، چنین سیاستی با هرگونه کنترل موالید مخالف بود و فقط در مورد مادرانی اجرا می‌شد که ۴ فرزند داشته باشند. (۴۱) در سال ۱۹۷۹، در پایان دوران حکومت بوم‌دین، ۹۷/۵ درصد زنان الجزایری درآمد شغلی نداشتند (حدود ۴۵ درصد مردان الجزایری بیکار یا کم‌کار بودند). اتحادیه ملی زنان الجزایری، به صورت سازمانی فرعی در حاشیه جبهه آزادی‌بخش ملی درآمد و از اهداف زنانه خالی شد.

عموماً، انقلاب الجزایر را روشن‌ترین نمونه‌ای دانسته‌اند که در دوره پس از انقلاب، زنان در حاشیه قرار گرفتند - با وجودی که در دوران مبارزه آزادی‌خواهی، نقش برجسته‌ای داشتند. به این ترتیب، انقلاب الجزایر در زمره الگوی زن در خانواده قرار می‌گیرد. (۴۲)

انقلاب ایران

انقلاب مردم ایران علیه شاه، که بین سال‌های ۱۹۷۷ [اواخر ۱۳۵۵] تا فوریه ۱۹۷۹ [بهمن ۱۳۵۷] شکل گرفت، تعداد بی‌شماری زن در آن شرکت داشتند. آنها هم مانند دیگر گروه‌های اجتماعی، دلایل گوناگونی برای مخالفت با شاه داشتند: محرومیت اقتصادی، سرکوب سیاسی، تعیین هویت اسلامی، و گرایش به جامعه‌ای با آینده سوسیالیستی. تظاهرات خیابانی، گروه‌های عظیمی از زنان را دربرمی‌گرفت که به نشانه مخالفت با بورژوازی یا انحطاط غرب‌گرای پهلوی، با پوشش حجاب به خیابان‌ها می‌آمدند. بسیاری از زنان که به عنوان اعتراض از حجاب استفاده می‌کردند، انتظار نداشتند که حجاب اجباری شود. از این رو هنگامی که در فوریه ۱۹۷۹ برای نخستین بار حجاب الزامی شد و آیت‌الله خمینی اعلام کردند من ترجیح می‌دهم زنان را در لباس متعارف اسلامی بینم، بسیاری از زنان مضطرب شدند. اعتراض‌های پرهیجان و تحصن‌هایی که به وسیله زنان طبقه متوسط لیبرال و چپ‌گرا رهبری می‌شد، عموماً از سوی اعضای سازمان‌های سیاسی یا سازمان‌های تازه تأسیس شده زنان صورت می‌گرفت. گروه‌های عمده سیاسی، حمایت اندکی از اعتراض‌های زنان کردند. اما در نتیجه اعتراض زنان، قانون حجاب - البته به طور موقت - لغو گردید. با شکست نیروهای چپ و لیبرال در ۱۹۸۰ و حذف آنها از حوزه سیاسی در ۱۹۸۱، دولت اسلامی توانست حجاب را اجباری کرده و به قوت از آن حمایت کند. زنان ایرانی در همراهی با انقلاب به چند دسته تقسیم شدند. اسلامی شدن ایران بسیاری از زنان طرفدار خود را حفظ کرد، زنانی که عموماً از لایه‌های پایینی طبقه متوسط بوده و همان‌هایی بودند که پایه طبقاتی رهبری جدید اسلامی به شمار می‌آمدند.

این‌که زنان در دوران پهلوی «حرمت خود را از دست داده بودند»، اندیشه‌ای فراگیر شده بود. مخالف‌خوان‌های ضد شاه از «عروسک‌های بورژوازی» بزرگ کرده - مجریان تلویزیونی، خوانندگان و زنان شاغل متعلق به طبقه بالای جامعه - در دوران پهلوی بحث می‌کردند. اسلام‌گرایان در ایران، مانند الجزایریان، عقیده داشتند که «هویت فرهنگی اصیل ایرانی» با «غرب‌گرایی» - که غرب‌زدگی گفته می‌شد - مسخ شده است. زنان بی‌حجاب هم که در میان مردم ظاهر می‌شدند، به‌عنوان نمودی از تهاجم غرب به فرهنگ بومی و همین‌طور واسطه‌ای برای مؤثر واقع شدن آن تجاوز به‌شمار می‌آمدند. بسیاری از تحلیل‌گران ایرانی گفته‌اند که رشد فزاینده تعداد زنان تحصیل‌کرده و شاغل، مردانی را به هراس افکنده است که زنان نوگرا را مظهر غرب‌گرایی و فرهنگ امپریالیستی و تهدیدی در برابر مردانگی خود می‌دانستند. اسلام‌گرایان، [حضرت] فاطمه دختر وارسته پیغمبر اسلام (ص) را - که علی شریعتی جامعه‌شناس اسلامی او را اُسوة شرافت، مبارزه و فداکاری معرفی کرده بود - مناسب‌ترین الگوی زن ایرانی می‌دانستند. (۴۳)

چنین نگرش‌هایی در پشت نهاد قانون‌گذاری مربوط به زنان وجود داشت. قانون اساسی ۱۹۷۹ [۱۳۵۸]، جایگاه زنان را در جامعه آرمانی اسلامی به ترتیبی وضع کرد که رهبری جدید می‌خواست: جایگاه زن در خانواده بر اساس «بنیان پرارزش مادری» قرار داشت که مسلمان‌های مسئول تربیت می‌کند. مقام مادری و کانون خانواده بودن، یک ارزش اجتماعی شناخته شد و سن متعارف برای ازدواج به ۱۵ سال (و گاهی ۱۳ سال) پایین آورده شد. قوانینی وضع شد که مناسبات جنسی را تغییر داد و آن را با شرایط غرب بسیار متفاوت ساخت. جمهوری اسلامی تأکید ویژه‌ای بر تمایز نقش زنان و مردان داشته و نقش خصوصی خانوادگی را برای زنان ترجیح می‌دهد (گرچه فعالیت‌های عمومی زنان ممنوع نشده و حق رأی دادن دارند). همچنین، تمایل بر جدا کردن زن و مرد در اماکن عمومی و رعایت در لباس پوشیدن و رفتار در انظار عمومی و تصاویر تلویزیونی دارد. در صورت، اسلام‌گرایان ایرانی از حساسیت‌های امروزی آگاهی دارند. مقدمه قانون اساسی «حضور فعال و فراگیر زنان در تمام مراحل این مبارزه عظیم» را متذکر و برابری زنان و مردان را در برابر قانون اعلام می‌دارد. اما شریعت یا نص قانون اسلامی، چگونگی این برابری وضع شده را در عمل تحت الشعاع قرار می‌دهد.

در منابع مربوط به زنان ایرانی، درباره اهمیت قابل توجه قضیه زنان برای انقلابیون اسلامی و تشکیل‌دهندگان دولت و اهمیت حجاب بسیار بحث شده است. برای مثال، افسانه نجم‌آبادی در یک شماره از مجله زن روز در سال ۱۹۸۴ [۱۳۶۳] سرمقاله‌ای نوشت و توضیح داد که حجاب به منزله «حفاظتی در برابر توطئه علیه انسانیت، شرف و عفت» است و نیز وسیله‌ای است که اسلام را در برابر امپریالیسم فرهنگی محافظت می‌کند. سردبیر در این گفتار می‌نویسد، انقلاب همه افراد، همه شخصیت‌ها، همه مناسبات و همه ارزش‌ها را تغییر داد و این‌که «زن در جامعه تغییر کرد تا بتواند

انقلاب روی دهد» (۴۴) در نشریات دیگر جمهوری اسلامی و سخنرانی‌های رهبران نظام، اهمیت واحد خانواده را متذکر شده و درباره پیوندهای بین حجاب و ارزش‌های خانواده سخن می‌گویند: «حجاب حصاری بر گرد خانواده است که آن را از انحطاط حفظ می‌کند» (۴۵) و نیز «خانواده واحد بنیادی جامعه است که در سعادت و در اخلاقیات عمومی و آموزش نسل جدید و همچنین در همبستگی و انسجام اجتماعی نقش قاطع دارد» (۴۶) جمهوری اسلامی، حفظ خانواده و همبستگی اجتماعی را به زنان منسوب داشته، و وحدت انقلاب اسلامی از طریق حفظ حجاب و هماهنگی کامل، نقش بارز ایرانیان در شکل دادن انقلاب از نوع پدرسالاری است.

انقلاب در اروپای شرقی

تصمیم به حذف کمونیسم، خصوصی کردن اقتصاد، و پذیرش شیوه غربی نظام انتخاباتی در سال ۱۹۸۹، مستلزم کوشش جمعی در تغییر ساختارهای اقتصادی، نهادهای سیاسی، قوانین، و حتی نگرش‌ها و ارزش‌ها بود. ایدئولوژی جدیدی که به‌طور آشکار علیه ایدئولوژی مسلط قبلی (یعنی سوسیالیسم / مارکسیسم / کمونیسم) شکل گرفت، عمدتاً متأثر از اقتصاد نئوکلاسیک و اندیشه‌های لیبرالی و محافظه کارانه بود. در ارتباط با ردگفتمان مالکیت اشتراکی سوسیالیستی، مدیریت کارگری و برابری، اهداف برابری جنسی و رهایی زنان برای اهداف ضروری اقتصادی، نامناسب تشخیص داده شد و آن را میراث ناخوشایند کمونیسم قلمداد کردند. (۴۷)

با وجود مشارکت زنان در جنبش‌های مردم‌سالاری، به‌ویژه در لهستان، چکسلواکی و آلمان شرقی، نخستین انتخابات دموکراتیک، به کاهش چشمگیر تعداد زنان در پارلمان انجامید، به‌طوری‌که سهم زنان به‌طور میانگین از ۳۰ درصد به ۳ درصد کاهش یافت. (۴۸) پندارهای فرهنگی درباره زنان هم تغییر کرد. طرفداری از آزادی [لیبرالی] و تقلید کورکورانه از هر چیز غربی، تصویر کلی از زن را به مقوله کالای جنسی تبدیل کرد. با پایان یافتن یارانه‌های دولتی، تنوع و استقلال مطبوعات، که به تنازع بقای شدیدی گرفتار شدند، بیشتر روزنامه‌ها به تزیین صفحات خود با پیکرهای برهنه روی آوردند. ایجاد مردم‌سالاری، بیکاری و تورم و پیامدهای دیگری داشت: معامله فزاینده بر روی زنان، کسب و کار تن‌فروشی، حرفه رو به گسترشی شد و به دلیل ارزش بالای پول خارجی [ارز]، مهاجرت زنان از منطقه بالتیک و روسیه به هلند و استانبول، و از اروپای مرکزی به برلین و آمستردام بالا گرفت.

بلافاصله در دوران پس از کمونیسم، از نقش‌های مادری، خانه‌داری و خانوادگی زنان ستایش شد و مبارزه شدیدی برای حق سقط جنین به جریان افتاد. مشاجره درباره حق زادوولد و حق سقط جنین نشانه‌ای از واقعیت‌های جدید جنسیتی بود که ظاهراً، هم نشان‌دهنده گسترش قدرت کلیسا بود و هم کوشش آگاهانه رهبری جدید، که می‌خواست هرچه بیشتر از نظام سیاسی پیشین فاصله بگیرد.

برخلاف وضعیت الجزایر در سال‌های پس از انقلاب و ایران در اوایل تشکیل جمهوری اسلامی، که بر برابری و قدرت‌یابی زنان تأکید می‌شد، نخستین گروه رهبران و نخبگان دوران پس از کمونیسم اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، بیشتر بر «رهایی زنان از کار» و بازگشت به صفای خانه تأکید می‌کردند. برخی از زنان آشکارا از این فکر پشتیبانی کردند و در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۰ دربارهٔ رهایی زنان و عدم تمایل آنها به ادامهٔ اشتغال در بیرون از خانه و اهمیت گزینش در شرایط نظام جدید، بحث‌های زیادی می‌شد. اما چنانکه باربارا این‌هرن می‌گوید، چون زنان فقط شیوهٔ اشتغال تمام‌وقت را در تجربهٔ خود داشتند و روال کار چنین بود که پس از فراغت از پرورش کودکان، به مشاغل می‌پرداختند که مناسب حال خود می‌دیدند، از این‌رو، «زنان آگاهی کافی نداشتند که انتخاب و تصمیم‌گیری به 'ماندن در خانه با بچه‌ها برای چند سال' ممکن است تا مدتی طولانی آنها را دچار بیکاری کند». (۴۹) از آن زمان، اصلاحات بازار منجر به حضور خیل بیکار در میان زنان و جایگزینی مردان در مشاغل جدید سودآوری مانند کارمندی بانک و حسابداری شد که پیش از آن در اختیار زنان بود. (۵۰) در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ بیشتر زنان به خاتمه‌یافتن دوران کمونیسم تمایل داشتند. اما پس از این‌که بازار و مناسبات جدید جنسیتی شکل گرفت، زنان بیکار و آنهایی که در مورد شغل، درآمد، و توانایی مواظبت از بچه‌ها، احساس عدم تأمین می‌کردند و از حمایت‌های دوران سوسیالیستی هم خبری نبود، روزبه‌روز بیشتر نگران شدند. دُبرینکا کوستوفا در بلغارستان، در پژوهشی دربارهٔ شرایط بحرانی زنان در وضعیت تازه گزارش می‌دهد. (۵۱)

پایه‌های این پیامدهای شگرف و غیرمنتظره برای زنان چه بود؟ در اتحاد شوروی سابق، با وجود حفظ دستاوردهای اوایل دوران کمونیسم، زنان بی‌نصیب باقی ماندند و این وضعیت به وادی تولید [کالا] و تولید نسل هم کشیده شد و به‌صورت نابرابری جنسی در زندگی اقتصادی، قدرت سیاسی و حتی نگرش به مقولهٔ «زنی» و «مردی» آشکار گردید. در اروپای مرکزی و شرقی، میراث مشابهی از پدرسالاری وجود داشت که احتمالاً با خصومت نسبت به کمونیسم شورایی تقویت گردید و این رهبران جدید پس از دوران کمونیسم بودند که می‌توانستند آن را سامان دهند. این‌هرن و دیگران عقیده دارند حزب‌های محافظه‌کار و کلیسا، زنان را نگهبانان اخلاقیات سنتی به‌شمار می‌آوردند و این فکر با توجه به وظیفهٔ مقدس فرزندزایی «برای ملت» و پرورش آنها در فضای زبان ملی، هویت فرهنگی و فضایل قومی تقویت شده است:

در ادبیات و فرهنگ لهستانی، زن را با پولونیای رنج‌دیده می‌سنجند، که در هیئت مریم مقدس جستجوخوا^۱ تصویر شده و به آن ملکهٔ لهستان می‌گویند. در لهستان و چکسلواکی، از هویت ملی، صرفاً به دلیل شکنندگی تاریخی آن به‌شدت حمایت می‌شود، چنانکه

سرزمین آنها مکرراً در طول تاریخ، قرارگاه مبارزه مردمان دیگر [غیربومی] بوده است. بازیابی این مفهوم، میراث فرهنگی و قومی پس از دوران سلطه سوسیالیسم، نگرش جاری نسبت به نقش زنان را در دوران جدید به شدت تحت تأثیر قرار داده و از بسیاری جهات منجر به ابزارنگری درباره زنان زیر پوشش ملی‌گرایی شده است. نیاز به این‌که جمعیت گروه قومی [ملی؟] افزایش یابد، تبیینی مناسب برای حمله همگانی نسبت به حق سقط جنین فراهم آورده است. (۵۲)

الگوی انقلاب‌های زنان

الگوی رهاسازی زنان گویای آن است که رهایی زنان، بخشی اساسی از انقلاب یا طرح تغییرات اجتماعی است. این دیدگاه، به زن به‌عنوان بخشی از نیروهای مولد و شهروندی می‌نگرد که برای دسترسی به اهداف اقتصادی و سیاسی خود به حرکت درمی‌آید؛ زن می‌خواهد با رها کردن خود از نظارت پدرسالاری به آن اهداف برسد. در این الگو، گفتمان بیشتر در جهت برابری جنسی است تا تفاوت آنها. نخستین نمونه تاریخی آن، انقلاب بلشویکی روسیه است، که به‌ویژه در سال‌های نخستین آن، به‌صورت الگویی پیشگام و بی‌نظیر شناخته شده و در نگرش به زنان از همه انقلاب‌های پیش از آن، متهورانه‌تر بوده است.

جنگ جهانی اول زنان بیشتری را به تولید کارخانه‌ای فراخواند و باعث شد که بلشویک‌ها آنها را به‌عنوان نیروی بالقوه اجتماعی و سیاسی به‌شمار آورند. همچنین بلشویک‌ها در بین زنان رخت‌شوی، خدمتکاران خانگی، کارگران رستوران و بافندگی‌ها و زنان سربازان طرفدارانی داشتند. روزنامه‌ای به‌نام «رابوت‌نیتزا»^۱ برای کارگران زن به‌راه افتاد و به‌وسیله آن، زنان را به شرکت در کمیته‌های کارخانه‌ها و اتحادیه‌ها تشویق کردند. وندی زواگلدمن می‌نویسد، گرچه حزب به‌طور نظری با جدا کردن سازمان‌های زنان مخالف بود، اما «موفقیت‌گردانندگان رابوت‌نیتزا در عمل، منجر به سازمان‌دهی کنفرانس زنان کارگر پتروگراد در نوامبر ۱۹۱۷ شد و ژنوت‌دل^۲ (بخش زنان) در سال ۱۹۱۹ در حزب تشکیل شد.» (۵۳)

در دوران ریاست الکساندرا کولاتنای^۳ بر کمیساریای رفاه اجتماعی خلق، قانون کار به تصویب رسید و طی آن مقرراتی درباره هشت ساعت کار روزانه، بیمه‌های اجتماعی، مرخصی دوماهه حاملگی (قبل و بعد از زایمان)، زمان شیردادن نوزادان در ضمن کار و ممنوعیت کار کودکان و کار شبانه زنان تصویب شد. همچنین در ماه‌های نخستین انقلاب، مقرراتی درباره برابری زن و شوهر،

1. Rabotnitsa

2. Zhenotdel

3. Alexandra Kollantai

انقلاب، کوششی از سوی گروه‌های فرمانبردار [مردم خارج از حکومت] است که با اعمال اعتراض خشونت‌آمیز می‌خواهند: (۱) حکومت یا سیاست آن را تغییر دهند؛ (۲) نظام سیاسی را تغییر دهند؛ و (۳) جامعه را متحول سازند. این کوشش می‌تواند با توجه به شرایط گذشته یا آرمانی آینده‌نگر که هنوز تحقق نیافته، قابل توجیه باشد. (۷)

بعضی تحلیل‌ها توجه خود را به فرهنگ و آرمان‌گرایی معطوف داشته‌اند، گرچه لین هانت استثنای برجسته‌ای در این باره است، و انقلاب ایران منجر به ارائه تحلیل‌هایی شد - به ویژه به وسیله پژوهندگان ایرانی (مانند فریده فرمی و منصور معدل) - که بر این عوامل تأکید دارند. (۸) بین پژوهندگان توافق فزاینده‌ای وجود دارد که انقلاب را می‌توان برحسب رابطه متقابل توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در زمینه‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی بررسی کرد. (۹)

عوامل مشترک بین انقلاب‌ها چیست؟ هدف مشخص همه انقلاب‌ها این بوده است که با خیزش در مقابل حکومت قبلی، نظام نوینی را جایگزین آن کنند. به‌طور کلی، انقلابیون اندیشه‌هایی دارند که اگر هم در شکل برنامه مفصلی نباشد، روشن‌گر آن است که برای جامعه جدید چه در نظر دارند. قضیه اصلی این است که انقلاب باید در همه جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نگاهی حتی‌الامکان متفاوت نسبت به نظام گذشته داشته باشد. پیامدهای مربوط به جنسیت، شدیداً تحت تأثیر این جنبه از انقلاب قرار می‌گیرد. در همه انقلاب‌ها نظام قشرندی اجتماعی متحول می‌گردد و مناسبات سلطه و اطاعت گاهی جای‌شان عوض می‌شود. در بسیاری موارد، معانی و بیان انقلابی شامل این قول یا وعده است که گروه‌هایی که پیش از این در محرومیت بوده‌اند باید در وضعیت خود بهبودی یابند. همه انقلاب‌ها مستلزم تحرک اجتماعی فرازی و فرودی هستند. نخبگان سیاسی و اقتصادی قدرت خود را از دست می‌دهند و گروه‌های دیگر جای آنها را می‌گیرند. این وضعیت، مبین قدرت‌زدایی بعضی و قدرت‌یابی بعضی دیگر است. بدون استثنا در مشاغل هم تغییر نسبی ایجاد می‌شود. بعضی مشاغل پایگاه خود را از دست می‌دهند و بعضی دیگر ارج پیدا می‌کنند (برای مثال در روسیه پس از انقلاب [بلشویکی]، پزشکی ارج و پایگاه خود را از دست داد ولی کار تولیدی، پایگاه اجتماعی و درآمد بالاتری به دست آورد). آنها که کنار زده می‌شوند، جای‌شان را به کسانی می‌دهند که از لحاظ سیاسی تأیید می‌شوند یا با دیدگاه اقتصادی نخبگان جدید همسو هستند (مانند وضعیت ایران پس از انقلاب، که زنان اسلامی جایگاه کارکنانی را اشغال کردند که پیش از آن کارمندان غیراسلامی در اختیار داشتند، و در اروپای شرقی که معلمان مارکسیست و کمونیست، شغل خود را از دست دادند). در همه این موارد، نظام قشرندی اجتماعی به جای خود باقی می‌ماند ولی درونه آن بازسازی می‌شود. تقریباً همیشه و از طریق قانون‌گذاری جدید حکومتی، خانواده از نو تعریف می‌شود. تأثیر انقلاب بر زنان، متأثر از وضعیت طبقه‌ای است (و در بعضی

جوامع تحت‌تأثیر نژاد و قومیت است). با این وصف، قوانین مربوط به زنان و خانواده، به‌ویژه آنها که مربوط به جنبه‌های تولید نسل یا پایگاه قانونی است، ممکن است همه زنان را یکسان تحت‌تأثیر قرار دهد.

می‌توان در یک تعریف ترکیبی، انقلاب را چنین تعریف کرد: انقلاب‌ها کوشش‌های سریع و ژرفی هستند که ساختارهای سیاسی و اجتماعی را دگرگون می‌کنند؛ این کوشش‌ها که با مشارکت توده‌ای صورت می‌گیرند، معمولاً و نه همیشه مستلزم ابراز خشونت یا زور هستند؛ حامل اندیشهٔ جامعهٔ «آرمانی» هستند و برخی از جنبه‌های فرهنگی نقطهٔ اتکای آنهاست. انقلاب، مستلزم ترکیبی از هویت ملی، سازمان‌دهی مجدد تولید، تغییر در بازآفرینی (اجتماعی) طبقات، قومیت و جنسیت است که همه عواملی برجسته‌اند. پژوهشگران در تجزیه و تحلیل وضعیت مکزیک، انقلاب را چنین تعریف می‌کنند: «فرایندی است که طی آن گروه‌های فرمانبردار قبلی می‌کوشند تا فرهنگ و ساختار مناسبات قدرت در جامعه را دگرگون سازند» (۱۰). آنها بر ضرورت این امر تأکید دارند بدانند وضعیت انقلابی و نتایج انقلاب چه ارتباطی با سازمان‌دهی اجتماعی جنسیت دارد. همچنین به عقیدهٔ من، شرایط اجتماعی پیش از انقلاب از جمله نظام جنسیتی و ماهیت ائتلاف انقلابی و هدف‌های عینی، تعیین‌کنندهٔ آن است که آیا پیامدهای انقلاب برای زنان، از نوع پدرسالارانه است یا نوگرایانه خواهد بود.

تحول در مناسبات جنسیتی در پیامدهای انقلابی، به‌ویژه در انقلاب‌های سدهٔ بیستم روسیه، چین و ایران بسیار چشمگیر بوده (گرچه راه و روال آنها بسیار متفاوت بوده است). دربارهٔ رابطهٔ علی تأثیر جنسیت، شواهد چندانی در دست نیست. با وجود این، در انقلاب ایران می‌توان چنین فرضیه‌سازی کرد که جنسیت در ترکیب با روابط طبقه‌ای، یک عامل علی شورش علیه شاه را به وجود آورد و حداقل بخشی از ائتلاف انقلابی را در جهت اسلامی‌کردن سوق داد. به این معنی که رشد چشمگیر زنان طبقهٔ متوسط و زنان بورژوازی «غرب‌گرا»، موجب آزار مردان لایه‌های پایینی طبقهٔ متوسط شد که تمایل داشتند نقش سنتی زنان را به‌عنوان بخشی از اهداف انقلاب بهبود بخشند. می‌توان در مورد همهٔ انقلاب‌ها چنین پنداشت که شکل‌گیری همهٔ رفتارها و تصمیم‌های انقلابی از خرد و کلان و از الگوهای جنبش انقلابی، تشکیل دولت، مجلس مؤسسان و قانون اساسی و سیاست‌گذاری تا پویایی خانواده و روابط درون خانواده‌ها، عمیقاً تحت‌تأثیر آرمان جنسیت است. برای مثال، بعضی پژوهشگران برحسب جنبه‌های گوناگونی که زنان را به جرگهٔ اعتراض می‌کشاند و نیز با توجه به تفاوت جنسیت در اعتراض‌های اجتماعی و دلایل آنها، ماهیت جنسیتی اعتراض اجتماعی را مشخص کرده‌اند. (۱۱) تحلیل ماکسین مولینو از انقلاب نیکاراگوئه و تأثیر آن بر جنبش زنان و دورنمای رهایی [زنان]، مواعی را معرفی می‌کند که جنگ کتترا [مخالفان انقلاب] و جریان «مردگرایی گسترده در زندگی مردم نیکاراگوئه» ایجاد کرده است. (۱۲) در پژوهشی دربارهٔ جایگاه زن در خانواده در شرایط انقلابی در مکزیک، از فرایندی یاد می‌شود که جنسیت با کلیسا، دولت و

ثبت قانونی ازدواج، اجازه طلاق، لغو نامشروعیت، لغو اجبار زنان در پذیرفتن نام خانوادگی شوهر و تبعیت از محل سکونت شوهر وضع شد. به‌ویژه در دوران مدیریت کلاتای، بخش زنان حزب خود را نماینده منافع زنان در حزب و انتقال آن به جامعه می‌دانست. بخش زنان حزب در آسیای مرکزی اقدام به رفع حجاب زنان مسلمان کرد و کلاس‌های مبارزه با بی‌سوادی به‌راه انداخت (چنانکه خواهیم دید، پنجاه سال بعد همین برنامه‌ها در یمن جنوبی و افغانستان به اجرا درآمد). همه به این دلیل بود که رهایی زنان، بخش ضروری انقلاب سوسیالیستی شناخته شده بود و قرار بود چنانکه سوسیالیست‌ها می‌خواستند، از طریق اجتماعی‌کردن وظایف خانگی، این کار به کمک «مشارکت زنان در نیروی کار عمومی» صورت گیرد. دیدگاه لنین درباره زنان، انقلاب و برابری، گاهی در عباراتی نسبتاً شدید بیان می‌شد:

زن همچنان برده خانگی است. کارهای کوچک خانه‌داری برای او خردکننده، زجرآور، کسل‌کننده و تحقیرآمیز است. او را اسیر آشپزخانه و بچه‌داری کرده و اشتغال در کارهای دشوار غیرمولد، جزئی، عصبانی‌کننده، و بیگاری کسالت‌آور و خردکننده، نیروی او را تباه کرده است. (۵۴)

عصر روشنگری، فرهنگ، تمدن، آزادی - همه این کلمات زیبا در همه جمهوری‌های سرمایه‌داری بورژوایی - با قوانین فوق‌العاده شرم‌آور، نفرت‌انگیز، مبتذل و بسیار ناخوشایند گره خورده و زن را به‌صورت موجودی فرومایه [ضعیفه] درآورده است. قوانین مربوط به ازدواج و طلاق، قوانین مربوط به پایگاه تحقیرآمیز فرزندزایی ناشی از پیوند زناشویی در جهت داشتن فرزند «مشروع»، و قوانینی که امتیازها را به مردان می‌دهد، همه برای زنان حقارت‌آور و تبعیض‌آمیز است. (۵۵)

بلشویک‌ها بر ضرورت مشارکت سیاسی زنان تأکید داشتند و چنانکه لنین می‌گوید:

ما خواهان برابری زنان کارگر و مردان کارگر هستیم، آن‌هم نه فقط در قانون بلکه در کل زندگی. به این خاطر لازم است زنان کارگر سهم فزاینده‌ای در اداره امور عمومی و اداره امور دولتی داشته باشند. (۵۶)

بلشویک‌ها با ابتکار خود، نخستین کنفرانس زنان کمونیست را برگزار کرده و مقدمات انتشار دوره‌ای یک روزنامه با نام رساله جنبش زنان کمونیست را فراهم کردند. در این روزنامه علاوه بر پرداختن به قضیه برابری سیاسی زنان و تضمین حقوق اجتماعی آنها، مطالبی در حمله به کدبانوگری و «کانون خانواده» نوشته می‌شد. مطالبی که متأثر از دیدگاه انگلس درباره آزادی زنان بود و روند دوگانه‌ای را دنبال می‌کرد: از یک‌سو می‌خواست زنان را وارد نیروی ملی کار کشور کند و از سوی

دیگر، کار خانگی را اجتماعی نماید. (۵۷) همچنین مطالب چاپ‌شده، بازتاب اندیشه زنان کمونیست برجسته‌ای بود که در تدوین برنامه‌های زنان همکاری کرده بودند؛ از جمله آنها الکساندرا کلاتای، اینسا ارمند^۱ و کلارا زتکین^۲ را می‌توان نام برد.

بلشویک‌ها هم مانند انقلابیون فرانسوی پیش از خود، از «اتحادیه آزاد» [خانواده] قویاً حمایت کرده و حق طلاق را قانونی کردند. البته از جهات دیگر راه خود را از انقلابیون فرانسه جدا نمودند. بحث درباره‌ی مناسبات جنسیتی، دلمشغولی بلشویک‌ها را به برابری جنسی و انتقاد از خانواده کشاند. آزادی زنان روستایی، فقط از طریق تحول گسترده در تولید و تغییرات انقلابی در ارزش‌ها و کنش‌های اجتماعی میسر بود. اجرای قانون زمین و مقررات خانواده، مصوب دهه ۱۹۲۰، با تأکیدی که بر حقوق و آزادی‌های فردی داشت - که حقوق زنان بر زمین و اداره آن از آن جمله بود - عمل جسورانه‌ای به‌شمار می‌آمد که با نهاد چندقرنی سلطه پدرسالاری به چالش برمی‌خاست. همچنین، مقررات مزبور اصل جمعی خانوار و مبانی تولید روستایی را سست کرد و شدیداً با مقاومت مردم روبه‌رو شد. در شوروی آسیای مرکزی که طبقه کارگر صنعتی وجود نداشت، بلشویک‌ها سیاست دهه ۱۹۲۰ را متوجه زنان کردند، زیرا زنان را محروم‌ترین گروه اجتماعی یافتند. (۵۸)

گلدمن از تنگنانهایی بحث می‌کند که دیدگاه بلشویک‌ها را تضعیف می‌کرد، گو این‌که حقوق‌دانان و مقامات حزبی موضع خود را درباره «خشکاندن» خانواده حفظ کردند و کنگره زنان در ۱۹۲۷، توانایی بالقوه یک سازمان سوسیالیستی فعال زنان را نشان داد. اما به‌زودی این توانایی، در دهه ۱۹۳۰، با استقرار قدرت استالین و یارانش که جهت‌گیری فرهنگی محافظه‌کارانه‌ای داشتند، از بین رفت. این وضعیت به انحلال بخش زنان حزب [ژنوت‌دل] انجامید و دفتر بحث از آزادی زنان بسته شد و نهاد خانواده از نو احیا گردید. نقدهایی که پیش از این از خانواده می‌شد، جای خود را به حمایت شدید از «خانواده سوسیالیستی» داد که الگوی مناسبی برای روابط جنسیتی قلمداد می‌شد. مسئولیت خانوادگی به تساوی برای مردان و زنان، ستایش می‌شد.

انقلاب بلشویکی و قانون‌گذاری کمونیستی برای چندین دهه، الهام‌بخش سوسیالیست‌ها و فمینیست‌ها در جهان بود. بدیهی است که الگوی انقلابی، نمونه‌ای در جهت «رهاسازی زنان» بود. انقلاب‌های دیگری که «مسئله زن» را به‌صورت مقوله‌ای مهم در گفتمان انقلابی و سیاست‌گذاری دولت‌های تازه تأسیس قرار دادند عبارت‌اند از: انقلاب‌های سوسیالیستی و عامه‌گرای چین، ویتنام، جمهوری دموکراتیک یمن و نیکاراگوئه (ر. ک.؛ شکل ۱.۶). حداقل از یک «انقلاب بورژوایی» هم می‌توان نام برد که الگویی از رهاسازی زنان را دنبال می‌کرد و آن جنبش کمال آتاتورک در ترکیه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود.

1. Inessa Armand

2. Clara Zetkin

اگر «قضیه زنان به‌مثابه پاشنه آشیل عصر روشنگری [اروپا] شناخته شده است» (۵۹)، برای روشنگری ترکیه و انقلاب کمال پاشا، مقوله‌ای محوری بوده است. برای اصلاح‌طلبان ترک، زنان هم عناصر شرکت‌کننده در مبارزه‌های ملی‌گرایی و سیاسی بودند و هم نماد ترکیه نوین به‌شمار می‌آمدند. کمال آتاتورک در جریان دلمشغولی ترکیه به غرب‌گرایی، دنیاگرایی و دموکراسی، سهم زنان را با مردان مساوی می‌دانست.

جریان مخالفت با سلطنت عثمانی که به‌وسیله جنبش جوانان در اواخر سده نوزدهم بروز کرد، به‌طور رسمی «کمیته اتحاد و پیشرفت» نام‌گذاری شد. یکی از اصول مهم جنبش جوانان ترک، نیاز به نوگرایی بود، آنها همچنین به‌طور آشکار، نیاز به غرب‌گرایی را اعلام کردند. جنبش آزادی زنان، با نیاز به نوگرایی از طریق غرب‌گرایی، پیوند نزدیک داشت. کوماری جیاوردنا خاطر نشان می‌سازد که فرایند اروپایی شدن [ترکیه]، نه فقط آرمان‌گرایانه بود بلکه می‌خواست پیوندهای اقتصادی آن کشور را با کشورهای سرمایه‌داری اروپایی برقرار کند. در همین زمان، ضیاء گوکالپ^۱، نویسنده و جامعه‌شناس، که اغلب به‌عنوان نظریه‌پرداز ملی‌گرای ترک شناخته شده و شدیداً تحت تأثیر طرفداران کنت و دورکیم در جامعه‌شناسی فرانسه بود، از برابری در ازدواج، طلاق، و حق ارث برای زنان طرفداری می‌کرد. (۶۰) در ۱۸۷۱، کالج امریکایی دختران تأسیس شد، گو این‌که تا دو دهه فقط برای دختران مسیحی بود. نخستین دختری که از آنجا تحصیلات خود را به‌پایان رساند، هلیده ادیب^۲ بود که بعداً یکی از رهبران زنان ترک شد. (۶۱)

جنگ جهانی اول، رویداد فروریختن امپراتوری عثمانی را جلو انداخت و نیز ظهور گروه جدیدی از جوانان ترک را سرعت بخشید که از پی‌ریزی حکومت ملی نوین یا «جمهوری عرفی [سکولار] ضد امپریالیسم» [یا ضد امپراتوری؟]، حمایت می‌کردند. مصطفی کمال که سروان ارتش بود، در سال ۱۹۲۰ حکومت انقلابی در ترکیه به‌راه انداخت و نظارت بر پیمان صلح با بریتانیا و تأسیس جمهوری ترک را در سال ۱۹۲۳ برعهده گرفت و خود را رئیس‌جمهور و رهبر جمهوری خواه خلق نامید. طرفداران اصلاحات کمال پاشا، مقاصد و منظورهای متفاوتی در این جریان داشتند. آتاتورک، یا پدر ترک، از طریق توسعه اقتصادی، جدایی مذهب و حکومت، حمله به سنت، لاتینی‌کردن حروف الفبا، ترویج لباس اروپایی، پذیرش تقویم غربی، و جایگزین کردن قانون مدنی عرفی به‌جای قانون اسلامی، دامنه اروپایی کردن ترکیه را گسترش داد. نفوذ روشنگری و ضدروحانی‌گری فرانسوی در جریان اصلاحات کاملاً روشن بود. ضیاء گوکالپ به‌روشنی اعلام کرد، ترک‌ها به «ملت ترکی، مذهب اسلام و تمدن اروپایی تعلق دارند». (۶۲) در سال ۱۹۲۶، قانون شریعت

(مقررات حقوق اسلامی) لغو شد و قانون مدنی و جزا به طور کلی عرفی گردید.

اصلاح‌گران ترک در قضیه زنان، راه خود را از پیشینیان فرانسوی جدا کردند. زنان ترک به واقع سال‌ها پیش از زنان فرانسوی، حق رأی به دست آوردند. مقررات آموزش اجباری در سال ۱۹۲۴ تصویب شد و برای دختران، حقوق مساوی در آموزش وضع گردید. برخلاف فرانسه که رهاسازی زنان در برنامه کار [انقلاب] نبود، جنبش برابری‌خواهی زنان ترک - عین عبارتی که گوکالپ به کار می‌برد - عنصر اصلی تفهّم ملی‌گرایی، پیشرفت و تمدن ترکیه بود. (۶۳) نه فقط گوکالپ و آتاتورک، بلکه پیروان کمال پاشا که از برابری‌خواهی زنان طرفداری می‌کردند، از قبیل مبارز ملی‌گرا و نویسنده ترک، هلیده ادیب، و دخترخوانده آتاتورک به نام عفت اینان، مؤلف کتاب رهاسازی زنان ترک، سهم عمده‌ای در تصویرگری زن نوین ترک داشتند. بسیاری از نویسندگان ترک در آثار خود بر پیامدهای زیان‌بار فردی و جمعی اطاعت زنان از مردان ترک تأکید کرده‌اند. داستان‌ها و مقاله‌هایی انتشار یافت که در آنها چهره زنانی تصویر می‌شد که در انقیاد مردان بودند، کودکانی که از بی‌مهری مادر رنج می‌بردند و خانواده‌هایی که زنان‌شان بر اثر فقر نمی‌توانستند آموزش ببینند. آثاری منتشر می‌شد که زنانی را تصویر می‌کردند که بر اثر مرگ شوهر یا پدران‌شان به تنگدستی غم‌انگیزی دچار شده و اشتغال در رده‌های پایین شغلی به عنوان چاره درد آنها شناخته می‌شد. (۶۴) داستان‌های دیگری هم بودند که تأثیر بی‌سوادی و اطاعت زنان از مردان را به عنوان گرفتاری جامعه و توسعه آن تصویرگری می‌کردند. چنانکه دنیس کندیوتی می‌گوید، در بسیاری از نوشته‌ها، زن جدید ترک به صورت موجودی فداکار و از خود گذشته تصویر می‌شد که در مبارزه‌های شوهرش با او همداستانی می‌کرد، یا به صورت خواهری فاقد میل جنسی پردازش می‌شد که در ارتش به کار اشتغال داشته و فعالیت عمومی او هیچ‌گونه تردیدی درباره پاکدامنی و عفت او بر نمی‌انگیخت. هویت ملی ترک «تصویرگر برابری‌خواهی جنسی» بود. (۶۵) از این جهت، تصویر زن آزاد ترک، با هویت حقیقی «اجتماع»، یا ملت ترک هماهنگی داشت.

چرا قضیه حقوق زنان در تفکر شخصی اصلاح‌گران ترک تا این اندازه حساسیت داشت؟ چنین می‌نماید که در توسعه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی ترکیه که در برنامه طرفداران کمال پاشا مورد توجه خاصی بود، رهایی زنان ضروری قلمداد می‌شد. همچنین رهایی زنان، شاخصی برای تمایز ترکیه از الگوی قدیم و پاسخی برای جزم‌اندیشان اروپایی بود. چنانکه آتاتورک در سال ۱۹۲۳ اعلام کرد: «دشمنان ما ادعا می‌کنند که ترکیه نمی‌تواند ملت متمدنی به شمار آید، زیرا این کشور شامل دو بخش جدا از هم است: مردان و زنان.» (۶۶)

دلیل دیگر این بود که مصطفی کمال پاشا به شدت تحت تأثیر شهامت و مبارزه زنان ترک در جنگ بالکان و در جنگ جهانی دوم بود. همان‌گونه که جیاواردنا اشاره می‌کند، زنان ترک راه‌های جدید اشتغال، مانند پرستاری در جبهه‌های جنگ را برگزیده و در کارخانه‌های مهمات‌سازی،

نساجی، مواد غذایی و نیز در بانک‌ها، بیمارستان‌ها و خدمات اداری انجام وظیفه می‌کردند. اشغال بخش‌های متعددی از ترکیه به وسیله اروپاییان در سال ۱۹۱۹، منجر به اعتراض‌هایی شد که زنان هم به این جریان پیوستند و نیز زنان آناتولی، عواملی در ارتش مصطفی کمال علیه مهاجمان بودند. مصطفی کمال پاشا در سخنرانی‌های خود همواره درباره نقش زنان در مبارزه‌های ملی یاد کرده است. او در یک سخنرانی در ازمیر در سال ۱۹۲۳ گفت: «تمدنی که یکی از دو جنس بر دیگری برتری داشته باشد، فلج و ناکارآمد است. جامعه‌ای که می‌خواهد پیشرفت کند، باید این حقیقت را بی‌درنگ دریابد: قصور ما در گذشته این بود که نسبت به سرنوشت زنان، بی‌تفاوت باقی ماندیم» (۶۷).

در انتخابات ۱۹۳۵، هجده زن انتخاب شدند (۴/۵ درصد نمایندگان مجلس) و این بالاترین تعداد نمایندگان زن در اروپای آن زمان بود. (۶۸) بدیهی است که ترکیه نمونه بارزی از رهاسازی زنان در انقلاب‌های سده بیستم به‌شمار می‌آید.

مورد یمن جنوبی

پس از پنج سال جنگ چریکی در برابر حکومت استعماری بریتانیا، جمهوری دموکراتیک خلق یمن در قسمت جنوبی آن کشور شکل گرفت و شهر عدن مرکز آن شد. در ژوئن ۱۹۶۹ حکومت انقلابی، شیوه رادیکالی شدیدی را در پیش گرفت تا «دستگاه حکومتی قبلی را به کلی برچیند»، حکومتی با نظام اداری قانونمند تشکیل دهد و تحول ساختاری اجتماعی سریعی را به وجود آورد. (۶۹) جدایی قبیله‌ای و خودمختاری محلی شیوخ، سلطان‌ها و امیران، کشور واحدی را بدون اقتصاد ملی، ساختار سیاسی و نظام حقوقی به وجود آورد. انقلابیون، چنین نظام اجتماعی را مانعی برای توسعه اقتصادی و اصلاحات سیاسی می‌دانستند. همچنین، روشن بود که توسعه و تحول، مستلزم مشارکت فعال زنان بود، که این وضعیت را ماکسین مولینو در آثار خود که درباره جمهوری دموکراتیک خلق یمن نوشته، شرح داده است. سلطه خویشاوندی بر زنان و زندگی آنها در خلوت باید تغییر می‌کرد. در این زمینه، قانون اساسی سال ۱۹۷۰ سیاست حکومتی زنان را تدوین کرد و قانون جدید خانواده در سال ۱۹۷۱ پیشنهاد و در ۱۹۷۴ تصویب شد.

برخلاف جبهه آزادی‌بخش ملی الجزایر، جبهه ملی آزادی‌بخش یمن خود را به‌عنوان «پیشگام طبقه کارگر» می‌شناخت و آموزه رسمی آن متأثر از نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین بود. ماده ۷ قانون اساسی که مبانی سیاسی انقلاب را «اتحاد بین طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران و خُرده‌بورژوازی» توصیف می‌کند، در ادامه، سربازان، زنان و دانشجویان را به دلیل عضویت آنها در تولید نیروی مولد جامعه، بخشی از این اتحاد به‌شمار می‌آورد. (۷۰) قانون اساسی زنان را، هم به‌عنوان «مادر» و هم «تولیدکننده» شناخته و از این‌رو آنان را بخش متشکله «خلق کارگر» دانسته

است. چون قانون اساسی یمن، حق کارکردن را به همه شهروندان داده و کار را به منزله «یک ضرورت برای هر فردی می‌داند که بدن سالم دارد»، از این رو زنانی را که هنوز به «کار مولد» اشتغال نداشته، به شرکت در کار درآمدزا و نیروی کار کشاورزی فرامی‌خواند. (۷۱)

تحلیل مولینو از اصلاحات قانونی در جمهوری دموکراتیک خلق یمن نشان می‌دهد که طبق مقدمه قانون خانواده، خانواده «ستی» و «فتودالی» با اصول و برنامه‌های انقلاب مردمی ملی سازگاری ندارد... چرا که ارتباط‌های قدیمی، خانواده را از ایفای نقش مثبت در بازسازی جامعه بازمی‌دارد. قانون مزبور در آغاز «وضعیت‌های مزاحمی را که در خانواده رواج داشت» معرفی نموده و اعلام می‌کند: «ازدواج پیمانی است بین زن و مرد که در حقوق و تکالیف با یکدیگر برابرند و بر پایه درک و احترام متقابل قرار دارد». این قانون اصل ازدواج با گزینش آزاد را معیار قرار داده و حداقل سن ازدواج را تا ۱۶ سال برای دختران و ۱۸ سال برای پسران بالا برد؛ چند همسری را ملغی اعلام کرد مگر در شرایط استثنایی مانند نازایی یا بیماری درمان‌ناپذیر؛ مهریه را کاهش داد و به روشنی اعلام کرد که هر دو همسر باید هزینه اقتصاد خانواده را تأمین کنند؛ طلاق یک طرفه را لغو کرد و حق طلاق و حضانت کودکان را برای زنان افزایش داد. (۷۲)

مانند روسیه شوروی و سپس افغانستان، اصلاح خانواده نه تنها بر اساس مفاهیم سوسیالیستی رهاسازی و برابری زنان جریان یافت، بلکه به دلیل مشغول شدن زنان در فرایند توسعه، امری ضروری تشخیص داده شد. برخلاف بلشویک‌ها، انقلابیون جمهوری دموکراتیک خلق یمن، ناچار بودند با نیروهای مذهبی مسلمان، که از پایگاه نهادی قدرتمند، توانایی اقتصادی و اقتدار سستی برخوردار بودند، رقابت کنند. از این رو، از ۱۹۶۹ به بعد، آموزش مذهبی در مدارس را در دست گرفتند و معلمانی را بر این کار گماشتند. در کتاب‌های درسی، مطالب فراوانی درباره زنان کارگر گنجانده شد، زنانی که به کار کشاورزی و خانه اشتغال داشتند. همان‌طور که ماکسین مولینو خاطر نشان کرده است، از زنان خواسته شد که راه‌های جدید زندگی را در پیش گیرند - کارگری و تصدی خدمات کشوری و سیاسی - تا در بازسازی نظم جدید دخالت داشته باشند. (۷۳) تجدیدنظر در موقعیت جنسی، بخش جدایی‌ناپذیری از بازسازی حکومت و جامعه بود. تغییر در مرزهای قلمرو جنسیتی، بازتابی از دستور کار سیاسی نظام جدید و نیز ابزاری برای دولت تازه به شمار می‌آمد که بتواند اقتدار خود را استوار کرده و انقلاب را پیش ببرد. (۷۴)

مورد افغانستان

در آوریل ۱۹۷۸ [اردیبهشت ۱۳۵۷]، حزب دموکراتیک خلق افغانستان قدرت را در دست گرفت و این رویداد را انقلاب ثور نامید و جمهوری دموکراتیک افغانستان را بنا نهاد. حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به زودی اصلاحات سریعی را برای تحول ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه افغان شروع

کرد. از جمله این‌که مالکیت زمین و مناسبات زنان را متحول ساخت. حکومت نورمحمد ترکی رئیس‌جمهور، اصلاح ساختار و مناسبات «قبیله‌ای-فئودالی» را هدف قرار داد و مقرراتی را در جهت تحول پایگاه زنان در خانواده وضع نمود؛ از جمله آنها، اعمال و رسوم مربوط به ازدواج و سیاست‌های مربوط به تشویق زنان به آموزش و اشتغال بود. مانند کشورهای نوگرا و سوسیالیست دیگر، قضیه زنان بخش اساسی طرح سیاسی افغانستان را تشکیل می‌داد. دولت افغانستان از یک آرمان سوسیالیستی و چشم‌اندازی نوگرا انگیزه گرفته و عقب‌افتادگی جامعه خود را به فئودالیسم، بی‌سوادی گسترده زنان و مبادله دختران ارتباط می‌داد. رهبری کشور بر آن شد که حقوق زنان را در امر آموزش، اشتغال، تحرک اجتماعی، و همسرگزینی هدف عمده «انقلاب ملی-مردمی» قرار دهد. الگوی انقلاب و رهاسازی زنان از روسیه شوروی اقتباس شد و انقلاب ثور، نمونه‌ای از خانواده انقلاب‌هایی تلقی شد که شامل ویتنام، کوبا، الجزایر، جمهوری دموکراتیک خلق یمن و اتیوپی می‌شد. نظام اربابی و ازدواج زودرس دختران که نوعی معامله پولی بود، نخستین هدف انقلابیون مارکسیست افغانستان قرار گرفت، که آن را از پیشینیان خود، کشورهای آسیای مرکزی شوروی و یمن جنوبی الهام گرفتند. فرمان‌هایی چند صادر شد تا قدرت، از دست رهبران و جامعه سنتی افغان بیرون کشیده شود، از جمله آنها، تقسیم مجدد زمین، لغو بدهی‌ها و رهن‌های دهقانان روستایی (فرمان شماره ۶) و تغییر قوانین ازدواج (فرمان شماره ۷) بود. فرمان ازدواج بسیار متهورانه بود و هدف‌های دوگانه آن یکی کاهش بدهی‌های مادی در سراسر کشور [که عامل بنیادی ازدواج‌های ناخواسته و مالی بود]، و دیگری تقویت پایگاه زنان بود. رئیس‌جمهور، محمد ترکی، در سخنرانی ۴ نوامبر ۱۹۷۸ اعلام کرد: «با صدور فرمان‌های ۶ و ۷، دهقانان زحمتکش از اسارت ستمگران و طلبکاران خود رها شدند و فروش دختران افغانی به‌طور قطعی پایان یافت، به‌طوری‌که از آن پس هیچ‌کس حق آن را نداشت که دختر یا زنی را بفروشد.» (۷۵) بدیهی است که این یک برنامه متهورانه برای تغییرات اجتماعی به حساب می‌آمد و هدف آن تحول سریع یک جامعه پدرسالار و تغییر ساختار قدرت غیرمتمرکز مبتنی بر اقتدار اربابی-قبیله‌ای بود. تحولات انقلابی، تشکیل دولت، و احقاق حق زنان دست‌به‌دست هم داد. تأکید بر حقوق زنان از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان متأثر از منابع زیر بود: آرمان‌گرایی سوسیالیستی / مارکسیستی، چشم‌انداز نوگرایی و برابری‌خواهی، پایگاه و منشأ اجتماعی اعضای حزب (طبقه متوسط شهری و متخصصان تحصیل‌کرده در آمریکا، روسیه شوروی، هند و کشورهای اروپای غربی) و تعداد و مقام زنان عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، صرفاً می‌خواست اصلاحاتی را ادامه دهد که نوگرایان افغانی پیش از این شروع کرده بودند، اما کوشش‌هایی که در جهت تغییر مقررات ازدواج، گسترش سوادآموزی و آموزش دختران روستایی در پیش گرفت، با مخالفت شدید گروه‌های ذی‌نفوذ

روستایی روبه‌رو گردید. فرمان‌های شماره ۶ و ۷، قبایل روستایی و ساختار قدرت سنتی را به شدت برآشفست. در تابستان ۱۹۷۸، پناهندگان زیادی راهی پاکستان شدند و دلیل اصلی آنها اجرای قدرتمندانه برنامه سوادآموزی زنان بود. مقررات جدید ازدواج و آموزش اجباری دختران، خطر این را داشت که زنانی پرورش یابند که فرمانبرداری و اطاعت از اقتدار خانواده را نادیده بگیرند. کوشش در تغییر حداقل سن ازدواج، جلوگیری از ازدواج‌های اجباری، کم کردن بدهی‌های ناشی از طلاق و فرستادن دختران به مدرسه، بی‌تردید مخالفت مردان افغانی را برانگیخت، که به گفته بعضی «تعصب آنها به سختی کوه‌های هندوکش است» (۷۶). از این‌رو، یک سازمان مخالف اسلامی شکل گرفت و در بهار سال ۱۹۷۹، مخالفت‌های مسلحانه چندی برضد حکومت به راه انداخت. در دسامبر سال ۱۹۷۹، وضعیت رو به وخامت گذاشت، چنانکه ارتش شوروی در جریان مزبور دخالت کرد. در سال ۱۹۸۰ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از سرعت برنامه اصلاحات کاست و هدف خود را ریشه کن کردن بی‌سوادی در شهرها طی ۷ سال و در مناطق روستایی طی ۱۰ سال اعلام نمود. برخلاف روسیه شوروی، یمن دموکراتیک و ایران، دولت افغان با وجود دستگاه اداری و نظامی گسترده‌ای که در اختیار داشت، از قدرت کافی برخوردار نبود که بتواند خواست‌های خود را به اجرا درآورد. در نتیجه، در مقایسه با دیگر رژیم‌های انقلابی، دولت افغانستان در اجرای برنامه‌های خود در تقسیم مجدد زمین [اصلاحات ارضی] و حقوق زنان موفقیت چندانی نداشت. جنگ‌های داخلی دوازده‌ساله و جو خصومت آمیز بین‌المللی، شرایط نامناسبی را برای تحولات و پیشرفت اجتماعی فراهم نمود. همچنین، باید یادآوری کرد که گفتمان رهاسازی زنان، از سوی زنان شهرنشین با استقبال روبه‌رو شد، ولی همسران و دختران مردان عشایری و مسلمان در مناطق روستایی پذیرای آن نبودند. گرچه بعضی از زنان روستایی، انقلاب ثور را پذیرفتند (و گروه‌های مقاومت دفاعی را در برابر مجاهدین افغان سازمان دادند). از سوی دیگر پس از سال ۱۹۷۸ در کابل، بسیاری از زنان و مردان طبقه متوسط و متخصصان، به علت مخالفت با اندیشه مارکسیستی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کشور را ترک کردند. در سال ۱۹۸۷ نام جمهوری دموکراتیک افغانستان، به جمهوری افغانستان تغییر یافت و بحث آزادی زنان بسته شد و جای خود را به آشتی ملی داد. در سال ۱۹۹۰ حزب دموکراتیک خلق افغانستان هم به حزب وطن تغییر نام داد. همراه با این اوضاع، تغییراتی در قانون اساسی داده شد و عبارت‌هایی که درباره برابری مردان و زنان بود از قانون حذف و مقررات اسلامی خانواده در آن وارد شد. در اوایل آوریل ۱۹۹۲ که مجاهدین اسلامی - قبیله‌ای قدرت را در دست گرفتند، تمامی فعالیت‌های انقلابی در افغانستان فروکش کرد. (۷۷)

مورد نیکاراگوئه

انقلابیون نیکاراگوئه هم، مانند افغانستان و یمن جنوبی، با کم‌توسعه‌یافتگی و فقر درگیر بودند و این

وضعیت بر اثر دخالت خارجی و نیروی ضدانقلاب وخیم‌تر می‌شد. وضعیت مزبور با الزام‌هایی برای حقوق زادوولد زنان همراه بود. انقلاب نیکاراگوئه هم، شامل فعالیت‌هایی در طرفداری از زنان می‌شد که به‌نوبه خود فرایند انقلاب را تحت تأثیر قرار می‌داد.

شمار زیادی از شهرنشینان طرفدار برابری زنان، مثل بسیاری از زنان فقیر و روستایی نیکاراگوئه، از جنبش ساندینیست‌ها طرفداری کردند، زیرا بر این باور بودند که این جنبش، بیشترین فرصت کسب برابری کامل برای زنان نیکاراگوئه‌ای را فراهم می‌کند. انقلاب، درست پس از ظهور «جنبش نوین زنان» نیکاراگوئه در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در زمانی روی داد که زنان کشورهای امریکای لاتین از قبیل مکزیک، پرو و برزیل به طرفداری از خواست‌های جنبش زنان به حرکت درآمدند. اتحادیه زنان مسئول در مسائل اجتماعی (AMPRONAC) در سال ۱۹۷۷ تشکیل شد و با جریان مبارزه برابری‌خواهی زنان دست‌به‌دست هم داد تا حکومت سوموزا سرنگون شود. جبهه ساندینیست‌ها (FSLN) برخلاف انقلابیون بسیاری از کشورهای دیگر، فمینیسم را به‌عنوان یک «جریان ضدانقلاب» محکوم نکردند. (۷۸) آنها هنگامی که به قدرت رسیدند، بخش‌هایی از رهبری جناح‌های ساندینیستی، مشروعیت و نیاز زنان به آزادی را در نیکاراگوئه به رسمیت شناختند و از اهداف فمینیست‌ها حمایت کردند و نام این جناح را AMNLAE [انجمن ملی طرفداری از برابری زنان نیکاراگوئه] نامیدند. در نیکاراگوئه هم مانند بسیاری از کشورهای دیگر، ساندینیست‌ها و انجمن ملی طرفداری از برابری زنان ناچار بودند با طرفداران سرسخت تبعیض جنسی و با خصومت نسبت به آزادسازی زنان مبارزه کنند. در نتیجه، ساندینیست‌ها در پی کسب حمایت مردمی برای انجمن ملی طرفداری از آزادی زنان برآمدند، از جمله این‌که کوشیدند مانند کوبا حمله‌ای آرمان‌گرایانه علیه مردی‌گری^۱ ترتیب دهند. تأکید حکومت بر اصلاحات قانونمند و مشارکت سیاسی زنان بود.

در متن جامعه، نرخ بالایی از ترک خانواده توسط مردان، فرار از مسئولیت خانوادگی و چندهمسری وجود داشت و این وضعیت منجر به تنگدستی خانواده و واگذاری آن به زنی تنها می‌شد. قوانین جدیدی وضع گردید تا موقعیت زنان را در خانواده استوار کند، مسئولیت اعضای خانواده را مشخص سازد و همبستگی خانواده را تقویت کند. شرایط شغلی زنان کارگر بهبود یافت، و به زنان کارگر روستایی این حق داده شد که اختیار درآمد خود را داشته باشند. همچنین زنان به مشارکت سیاسی تشویق شدند، و جمع قابل توجهی از زنان نامی موقعیت‌های مهم حزبی و حکومتی را، به‌عنوان استاندار، مقام‌های حزبی، رئیس اداره پلیس و وزارت بهداشت به‌دست آوردند. (۷۹)

نورما چین چیلانگزارش می‌دهد که انجمن ملی طرفداری از برابری زنان نیکاراگوئه (AMNLAE) در اوایل دهه ۱۹۸۰، جهت‌گیری تندتری را در پیش گرفت و موضع جدی‌تری

نسبت به برابری زنان اتخاذ کرد. (۸۰) همچنین، شورای حکومت (پیش‌درآمد مجلس شورای ملی) طرح‌هایی دربارهٔ مناسبات جنسیتی پیشنهاد، و از رسانه‌های جمعی چاپی و الکترونیک برای جلب افکار عمومی استفاده کرد. انجمن مزبور روزنامهٔ رسمی را واداشت تا زنانی را که به کارهای غیرسستی اشتغال داشتند معرفی نماید و تأکید کرد که زنان هم در برنامهٔ سربازگیری گنجانده شوند و کوشش فراوانی کرد تا با شرکت زنان در کنفرانس‌های بین‌المللی و ارتباط برقرارکردن با زنان کشورهای دیگر، انسجام و همبستگی بین‌المللی با انقلاب نیکاراگوئه را بهبود بخشد. اما آن انجمن نتوانست در گنجاندن زنان در طرح سربازگیری و قانونی‌کردن سقط جنین موفقیت به‌دست آورد. به‌طورکلی طرح سربازگیری اجرا نشد، زیرا با اعتراض گستردهٔ والدین نسبت به سربازی اجباری پسران جوان پس از مرگ‌های ناشی از مبارزه‌های انقلابی روبه‌رو شد. سقط جنین هم به دو دلیل غیرقانونی و جرم شناخته شد: یکی به دلیل حساسیت‌های حکومت در برابر جمعیت بانفوذ کاتولیک و دیگری برای نرخ بالای مرگ‌ومیر در نیکاراگوئه به دلیل جنگ کتراه‌ها که ایالات متحدهٔ آمریکا از آنها پشتیبانی می‌کرد. کنترل زادوولد قانونی شناخته شد و امکانات آن از طریق درمانگاه‌های دولتی و داروخانه‌های خصوصی عرضه گردید، ولی به‌راحتی در دسترس همه قرار نگرفت. سرانجام، مرگ‌ومیر فزایندهٔ زنان به‌دنبال سقط‌های ناشیانه، مسئلهٔ سقط جنین را بحث آشکار روز ساخت.

موضوع و جدال حقوق فرزندزایی در نیکاراگوئه، انشعاب‌های جدیدی را در درون جنبش برابری‌خواهی زنان و جامعه به‌دنبال داشت. مولینو می‌نویسد گرچه هیچ‌کس مخالف رهاسازی زنان [از قیادت مردان] نبود، ولی فهم افراد از محتوای رهاسازی متفاوت بود و از شکل حمایت محدود سستی از زنان و تحرک اجتماعی آنان در پرتو برخی مبارزه‌های ملی (مانند اشتغال، دفاع از انقلاب، آموزش همگانی، و بهداشت) تا سیاست‌هایی را دربرمی‌گرفت که از سوی جنبش طرفداری از زن اعلام می‌شد و در پی تغییر مناسبات جنسیتی و اجرای کامل حقوق فرزندزایی به‌صورت هدف‌هایی بود که می‌بایست انقلاب در جهت آن حرکت می‌کرد. (۸۱) بت استیونس در سال ۱۹۸۸، در یک اشارهٔ خوشبینانه‌تر نوشت: «صرف طرح این مقولهٔ پویا در نیکاراگوئه، امروز یکی از نقاط قوت انقلاب نیکاراگوئه است.» (۸۲)

نتیجه‌گیری: انقلاب، تشکیل دولت و جنسیت

انقلاب‌ها حالت ویژه‌ای از تغییرات اجتماعی و کنش جمعی هستند که تحول سریع ساختارهای سیاسی و اقتصادی و نهادهای جامعهٔ زیستی را برای هم‌نوایی با یک اندیشه یا آرمان در پی دارند. قرن بیستم، قرن انقلاب‌ها نامیده شده است و دو جهت‌گیری تحقیقی متفاوت، تغییرات انقلابی را بررسی کرده است: در یک دست‌گاه تحقیقی، مطالعات علوم اجتماعی متعارف به زمینه‌های بین‌المللی و همچنین روابط طبقه‌ای، پایگاهی و قدرت در درون جامعه توجه دارد، ولی از توجه به

جنسیت به‌عنوان مقوله‌ای تحلیلی در تغییرات انقلابی غافل می‌ماند. (۸۳) در دستگاه تحقیقی دوم، مطالعات مبتنی بر طرفداری از برابری زن، بر اهمیت پویایی‌شناسی جنسیتی تأکید داشته و ارتباط آن را با فرایندهای سیاسی، اقتصادی، آرمان‌گرایی، ازجمله ساخت هویت ملی، در هنگامه تغییرات اجتماعی در نظر می‌گیرد. در این فصل کوشیده‌ایم نشان دهیم که درگفتارهای سیاسی، آرمان‌های دولت، سیاست‌گذاری‌های قانونی، و ساخت هویت ملی، زنان و مقوله جنسیت جایگاه برجسته‌ای دارند، گرچه تغییرات انقلابی خود متأثر از نظام‌های مناسبات جنسیتی پیش از آن است، اما تحول در ارزش‌ها و آرمان‌های جامعه زیستی و در راهکارهای اقتصادی ناشی از انقلاب نیز بر مناسبات جنسیتی تأثیر می‌گذارد.

در زمان‌هایی که استقرار نظام سیاسی، تأسیس دولت و صورت‌بندی هویت ملی [از نو] شکل می‌گیرند، قضیه ترکیب جنسیت خانواده و مناسبات زن و مرد، موضوع‌هایی هستند که اهمیت پیدا می‌کنند. نمایندگی‌های فرهنگی زنان، تغییرات در قانون خانواده و قانون‌گذاری حقوق فرزندزایی و حقوق زنان، همه نشانه اهمیت جنسیت در سیاست و ایدئولوژی‌ها و شاخص برنامه‌های سیاسی انقلاب و نظام‌های حکومتی هستند. گفتارهای سیاسی، خواه قضیه‌رهای و برابری زنان را پشتیبانی کنند یا این‌که سنت، اخلاق، خانواده، و تفاوت‌ها را زیر ذره‌بین بیاورند، در هر صورت نکته اصلی این است که آرمان‌ها و کنش‌های سیاسی، فارغ از مقوله جنسیت نیستند و نیز تحول اجتماعی و شکل‌گیری دولت، مستلزم تغییر در مناسبات جنسیتی، پیکربندی جدید طبقاتی و مناسبات مالکیت است.

در بحثی که درباره تغییر و تحولات انقلابی در سده بیستم داشتم، دو الگوی نگرش به مقوله زنانگی تشخیص داده شد: یکی آن‌که الگوی رهاسازی زن نامیده‌ام و از عصر روشنگری، سنت سوسیالیستی و انقلاب بلشویکی تأثیر پذیرفته است. این الگو با خواست‌های جنبش طرفداری از زن [فمینیسم] برای برابری و توان‌بخشی زنان همخوانی دارد. دیگری الگوی پدرسالاری است که من آن را الگوی زن در خانواده نامیده‌ام و ظاهراً در موقعیتی شکل می‌گیرد که انقلابیون، متأثر از منابع فرهنگی خودشان هستند و اغلب در برابر شیوه‌های کنترل خارجی واکنش نشان داده‌اند، چنانکه سه مورد از این الگو به بحث کشیده شدند. موارد گوناگون تغییر و تحولات انقلابی در این فصل تشریح شدند، و آنهایی هم که تشریح نشدند، در شکل ۱.۶. دسته‌بندی شدند و گویای پیوندهای محکم بین تغییرات اجتماعی، شکل‌گیری دولت و قوانین مربوط به زنان و خانواده هستند. انقلابی بودن جامعه و تحول در مقوله زن، دو رویه یک سکه هستند.

تفاوت‌گذاری بین انقلاب‌ها برحسب پیامدهای جنسیتی، گویای آن است که جنسیت در حقیقت بُعدی همبسته در فرایند انقلابی است و باید از سوی جامعه‌شناسان انقلاب، ارزش مفهومی به آن داده شود. این نتیجه‌ای است که طی سال‌ها مطالعه به آن رسیده‌ام. (۸۴) در پژوهش‌های آینده در

جامعه‌شناسی انقلاب، یا در تجزیه و تحلیل دیگر الگوهای تغییر و تحولات اجتماعی باید با دقت بیشتری به این موضوع پرداخت و جنسیت را در ارتباط با طبقه اجتماعی، قومیت، سیاست‌گذاری دولت و فرایندهای نظام جهانی بازشناخت. همچنین، در این پژوهش‌ها باید کوشید که با روشی علمی‌تر و نظام‌مندتر از آنچه در توان من بود، جایگاه مقوله جنسیت را در مراحل مختلف انقلاب و از جمله در شرایط پیش از انقلاب، علل بی‌واسطه انقلاب، دوران انقلاب و بازتاب‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت آن مشخص کرد. یک مسیر سودمند انقلاب این است که بینیم گفتمان‌های فمینیسم و رشد جهانی جنبش‌های زنان، تا چه اندازه عوارض پدرسالاری را در آینده تحول اجتماعی ضعیف می‌کنند.

یادداشت‌ها

۱. از جمله نوشته‌ها و آثار قبل می‌توان دو منبع زیر را ذکر کرد:

Sheila Rowbotham, *Women, Resistance, and Revolution* (London: Allen Lane, 1972);

Miranda Davies, editor, *Third World/Second Sex* (London: Zed, 1983).

۲. ر.ک.: فصل مقدمه کتاب زیر:

Siân Reynolds, editor, *Women, State and Revolution: Essays on Power and Gender in Europe since 1789* (Amherst: University of Massachusetts Press, 1987).

3. Mary Ann Tétreault, editor, *Women and Revolution in Africa, Asia, and the New World* (Columbia: University of South Carolina Press, 1994).

4. Hanna Papanek, "The Ideal Woman and the Ideal Society: Control and Autonomy in the Construction of Identity," pp. 42–75 in Valentine M. Moghadam, editor, *Identity Politics and Women: Cultural Reassertions and Feminisms in International Perspective* (Boulder: Westview Press, 1994).

۵. ر.ک.: فصل سوم کتاب زیر:

Moghadam, *Modernizing Women: Gender and Social Change in the Middle East* (Boulder: Lynne Rienner, 1993).

باید اشاره کنم که واژه «پدرسالار» را در شکل و مفهوم محدود و مشخص یک سازمان اجتماعی یا یک ایدئولوژی به کار برده‌ام که به زن در مفهوم همسری و مادری و تحت سرپرستی مرد می‌نگرد.

6. John Dunn, *Modern Revolutions* (New York: Cambridge University Press, 1972), p. 12.

7. Perez Zagorin, *Rebels and Rulers*, vol. 1, (Cambridge: Cambridge University Press, 1982), p. 17.

8. Lynn Hunt, *Politics, Culture and Class in the French Revolution* (Berkeley: University

- of California Press, 1984), and *The Family Romance of the French Revolution* (New York and London: Routledge, 1992); Farideh Farhi, *States and Urban-Based Revolutions: Iran and Nicaragua* (Urbana: University of Illinois Press, 1990); Mansoor Moaddel, *Class, Politics, and Ideology in the Iranian Revolution* (New York: Columbia University Press, 1993).
9. Valentine M. Moghadam, "Populist Revolution and the Islamic State in Iran," pp. 147–163 in Terry Boswell, editor, *Revolutions in the World-System* (Westport: Greenwood Press, 1989); Michael S. Kimmel, *Revolution: A Sociological Interpretation* (Cambridge: Polity Press, 1990); John Foran, "A Theory of Third World Social Revolutions: Iran, Nicaragua, and El Salvador Compared," pp. 3–27 in *Critical Sociology*, vol. 19, no. 2 (1992).
 10. Diane Mitsch Bush and Stephen P. Mumme, "Gender and the Mexican Revolution: The Intersection of Gender, State, and Church," pp. 343–65 in Tétreault, editor, *Women and Revolutions in Africa, Asia, and the New World*.
 11. Guida West and Rhoda Lois Blumberg, "Introduction: Reconstructing Social Protest from a Feminist Perspective," pp. 3–35 in Guida West and Rhoda Lois Blumberg, editors, *Women and Social Protest* (New York and Oxford: Oxford University Press, 1990).
 12. Maxine Molyneux, "Women's Role in the Nicaraguan Revolutionary Process: The Early Years," pp. 127–47 in Sonia Kruks, Rayna Rapp, and Marilyn B. Young, editors, *Promissory Notes: Women in the Transition to Socialism* (New York: Monthly Review Press, 1989), p. 128. See also Maxine Molyneux, "Mobilization without Emancipation? Women's Interests, State, and Revolution," pp. 280–302 in Richard Fagen, Carmen Diana Deere, and José Luis Corragio, editors, *Transition and Development: Problems of Third World Socialism* (New York: Monthly Review Press, 1986).
 13. Bush and Mumme, "Gender and the Mexican Revolution."
 14. Molyneux, "Mobilization without Emancipation?," pp. 283–4.
 15. Ibid., p. 297.
 16. Maria Mies, *Patriarchy and Accumulation on a World Scale* (London: Zed, 1986), p. 199. See also Margaret Randall, *Gathering Rage: The Failure of Twentieth-Century Revolutions to Develop a Feminist Agenda* (New York: Monthly Review Press, 1993).
 17. Molyneux, "Mobilization without Emancipation?," Norma Chinchilla, "Revolutionary

- Popular Feminism in Nicaragua: Articulating Class, Gender, and National Sovereignty,” *Gender & Society*, vol. 4, no. 3 (1990), pp. 370–97, and “Feminism, Revolution and Democratic Transitions in Nicaragua,” unpublished paper, Program in Women’s Studies, California State University at Long Beach, 1993.
18. Linda Lobao, “Women in Revolutionary Movements: Changing Patterns of Latin American Guerilla Struggles,” pp. 180–204 in West and Blumberg, *Women and Social Protest*.
19. See Kyung Ae Park, “Women and Revolution in China: The Sources of Constraint on Women’s Emancipation,” pp. 137–60 in Tétreault, *Women and Revolutions in Africa, Asia, and the New World*.
- این نویسنده، هم‌نوا با دیگران خاطرنشان می‌سازد که گام‌نهادن چین در راه اصلاحات بازارگرا [سرمایه‌داری] ممکن است دستاوردهای قبلی را درهم شکسته و به زنده کردن مجدد مفهوم‌های پدرسالاری و ازجمله ترجیح فرزند پسر منجر شود.
20. Stephanie Urdang, *And Still They Dance: Women, War and the Struggle for Change in Mozambique* (New York: Monthly Review Press, 1989), p. 28.
21. Molyneux, “Mobilization without Emancipation?,” p. 295.
22. Maxine Molyneux, “Socialist Societies: Progress towards Women’s Emancipation?” *Monthly Review*, vol. 34, no. 3 (1982), pp. 56–100.
23. Siân Reynolds, “Marianne’s Citizens? Women, the Republic, and Universal Suffrage in France,” pp. 101–22 in Reynolds, *Women, State and Revolution*, p. 110.
24. Robert Darnton, “What Was Revolutionary about the French Revolution?,” *New York Review of Books* (19 January 1989).
25. Ibid., p. 4.
۲۶. اطلاعات و نقل قول‌ها از گفت‌وگو با شیلا رابوتان در هلسینکی در ژوئیه ۱۹۹۰ استخراج شده است. همچنین وی عقیده دارد نقش زنان در انقلاب فرانسه و به‌ویژه میان زنان جناح چپ از قبیل کلر لاکومب و زنان جمهوری‌خواه افراطی در باشگاه و انجمن، پیش‌درآمد جنبش زنان سوسیالیست در ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۸ بود.
27. Hunt, *Politics, Culture and Class*, p. 31.
28. Ibid., p. 104.
29. Ibid., p. 109.
۳۰. شباهت‌های این نکته با گفتمان‌های انقلاب ایران کاملاً آشکاراست. نکته متن در منبع زیرنقل قول شده است:
- Siân Reynolds, “Marianne’s Citizens?,” p. 113.

31. Linda Kelly, *Women of the French Revolution* (London: Hamish Hamilton, 1987), p. 127.
32. Cited in Reynolds, "Marianne's Citizens?," p. 105.
33. Carol Pateman, *The Sexual Contract* (Cambridge: Polity Press, 1988).
34. Harriet Applewhite and Darline G. Levy, "Introduction," pp. 1–19 in Harriet Applewhite and Darline G. Levy, editors, *Women and Politics in the Age of the Democratic Revolution* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1990), pp. 17–19.
35. Peter Knauss, *The Persistence of Patriarchy: Class, Gender and Ideology in Twentieth Century Algeria* (Boulder: Westview Press, 1987), p. 49.
36. Ibid., p. 75.
37. Doria Cherifati-Merabtine, "Algeria at a Crossroads: National Liberation, Islamization, and Women," pp. 40–62 in Valentine M. Moghadam, editor, *Gender and National Identity: Women and Politics in Muslim Societies* (London: Zed, 1994).
38. Knauss, *The Persistence of Patriarchy*, p. 98.
39. Cherifa Bouatta and Doria Cherifati-Merabtine, "The Social Representation of Women in Algeria's Islamist Movement," pp. 183–201 in Moghadam, *Identity Politics and Women*.
40. Cherifa Bouatta, "Feminine Militancy: Algerian Moudjahidates During and After the War," pp. 18–39 in Moghadam, *Gender and National Identity*.
41. Knauss, *The Persistence of Patriarchy*, p. 111.
۴۲. از جنبه مثبت می‌توان گفت آموزش تحت نظارت دولت، نسلی از زنان الجزایری را پرورش داد که نیرویی ناراضی و محرک در جهت تغییرات پیشرو اجتماعی در الجزایر شدند. اینها زنانی بودند که آشکارا و گویا، قانون محافظه کارانه خانواده در سال ۱۹۸۲ حکومت شاذلی [بن جدید] را به چالش کشیدند و پس از تصویب در سال ۱۹۸۴ هم به اعتراض خود ادامه دادند، تا امروز که با حرارت در برابر جنبش سخت بنیادگرایی اسلامی در الجزایر ایستاده‌اند.
43. Nayereh Tohidi, "Modernity, Islamization, and Women in Iran," pp. 110–47 in Moghadam, *Gender and National Identity*; Afsaneh Najmabadi, "Power, Morality and the New Muslim Womanhood," pp. 366–89 in Myron Weiner and Ali Banuazizi, editors, *The Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran, and Pakistan* (Syracuse: Syracuse University Press, 1994); Val Moghadam, "Islamic Populism, Class, and Gender in Postrevolutionary Iran," pp. 189–222 in John Foran, editor, *A Century of Revolution: Social Movements in Iran* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1994).

44. Najmabadi, "Power, Morality and the New Muslim Womanhood," pp. 370-1.
۴۵. «حجاب: مصونیت است نه محدودیت»، مقاله تهیه‌شده از سوی بخش زنان مرکز امور مساجد، تهیه‌شده برای چهارمین کنفرانس جهانی زنان، پکن، سپتامبر ۱۹۹۵.
۴۶. سخنرانی خانم شهلا حبیبی، مسئول امور زنان، ارائه‌شده در چهارمین کنفرانس زنان، پکن، ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۵.
47. Valentine M. Moghadam, "Gender and Restructuring: Perestroika, the 1989 Revolutions, and Women," UNU/WIDER Working Paper no. 87 (Helsinki: UNU/WIDER, 1990).
48. Ibid., p. 35.
49. Barbara Einhorn, "Democratization and Women's Movements in Central and Eastern Europe: Concepts of Women's Rights," pp. 48-74 in Valentine M. Moghadam, editor, *Democratic Reform and the Position of Women in Transitional Economies* (Oxford: Clarendon Press, 1993), p. 58.
۵۰. نتایج به‌دست‌آمده از یک طرح پژوهشی در ۱۹۹۴-۱۹۹۵ برای سازمان ملل متحد (UNU/WIDER) که به‌وسیله نویسنده این مقاله سرپرستی شده و درباره اصلاحات اقتصادی، اشتغال زنان و سیاست‌گذاری در جوامع در حال صنعتی‌شدن و گذار اقتصادی است. در این زمینه، به‌ویژه مقاله‌های خانم رنتا سیمینسکا (R. Siemienska) درباره لهستان و دبرینکا کوستوفا (D. Kostova) درباره بلغارستان جالب‌توجه است.
۵۱. دبرینکا کوستوفا، مقاله تهیه‌شده برای UNU/WIDER, 1994.
52. Einhorn, "Democratization and Women's Movements," p. 63.
53. Wendy Zeva Goldman, "Women, the Family, and the New Revolutionary Order in the Soviet Union," pp. 59-81 in Kruks, Rapp, and Young, *Promissory Notes*, p. 61.
54. *The Woman Question: Selections from the Writings of Karl Marx, Frederick Engels, V. I. Lenin, Clara Zetkin, Joseph Stalin* (New York: International Publishers, 1977), p. 56.
55. Ibid., p. 59.
56. Ibid., p. 61.
57. Elizabeth Waters, "In the Shadow of the Comintern: The Communist Women's Movement, 1920-1943," pp. 29-56 in Kruks, Rapp, and Young, *Promissory Notes*. چنانکه انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت می‌نویسد: «برتری مرد در ازدواج، پیامد مسلم برتری اقتصادی اوست، اگر عامل دوم زایل شود، برتری مرد هم خودبه‌خود زایل می‌شود.»
۵۸. درباره راهبردهای بلشویکی در آسیای مرکزی، ر.ک. به:
- Gregory Massell, *The Surrogate Proletariat* (Princeton: Princeton University Press, 1974).

59. Eric Hobsbawm, personal communication, Helsinki, August 9, 1990.
60. Nermin Abadan-Unat, "Social Change and Turkish Women," in Abadan-Unat, editor, *Women in Turkish Society* (Leiden: E. J. Brill, 1981), p. 9.
61. Kumari Jayawardena, *Feminism and Nationalism in the Third World* (New York: Monthly Review Press, 1986), p. 29.
62. Çağlar Keyder, "The Political Economy of Turkish Democracy," pp. 3–44 in *New Left Review*, no. 115 (May-June 1979), p. 9; Jayawardena, *Feminism and Nationalism in the Third World*, p. 34; Deniz Kandiyoti, "Women and the Turkish State: Political Actors or Symbolic Pawns?," pp. 126–49 in Nira Yuval-Davis and Floya Anthias, editors, *Women-Nation-State* (London: Macmillan 1989), p. 141.
63. Cited in Kandiyoti, "Women and the Turkish State," p. 141.
64. See Emel Dogramaci, *The Status of Women in Turkey* (Ankara: Meteksan Co., 1984), especially chapter three on "The Status of Women as Reflected in the Works of Namik Kemal, Huseyin Rahmi Gürpınar, Halide Edip Adıvar and Ziya Gökalp."
65. Kandiyoti, "Women and the Turkish State," p. 142.
66. Suna Kili, "Modernity and Tradition: Dilemma Concerning Women's Rights in Turkey," paper presented to the annual meeting of the International Society of Political Psychology, Helsinki, Finland (July 1991), p. 7.
67. Quoted in Jayawardena, *Feminism and Nationalism in the Third World*, p. 36.
68. Jayawardena, *Feminism and Nationalism*, p. 38.
69. Maxine Molyneux, "Legal Reform and Socialist Revolution in South Yemen: Women and the Family," pp. 193–214 in Kruks, Rapp, and Young, *Promissory Notes*, p. 195.
70. *Ibid.*, p. 203.
71. *Ibid.*
72. *Ibid.*, pp. 205–6.
73. Nagat El-Sanabary, "The Middle East and North Africa," pp. 140–65 in Elizabeth M. King and M. Anne Hill, editors, *Women's Education in Developing Countries: Barriers, Benefits, and Policies* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1993), p. 162.

۷۴. یمن شمالی و جنوبی در سال ۱۹۹۰ با هم یکی شدند و کشور یمن را تشکیل دادند. دلیل اصلی آن عدم موفقیت یمن جنوبی بود. امروزه، فمینیست‌های یمنی، زن یمنی با ظاهر غرب‌گرا و با بیانی عربی را با عبارت «زن عدنی» توصیف می‌کنند.

75. Quoted in Nancy Tapper, "Causes and Consequences of the Abolition of Bride-Price in Afghanistan," pp. 291–305 in Nazif Shahrani and Robert Canfield, editors, *Rebellions and Revolutions in Afghanistan* (Berkeley: University of California Press, 1984), p. 292.
76. Thomas Hammond, *Red Flag Over Afghanistan* (Boulder: Westview Press, 1984), p. 71.
۷۷. برای مطالعه بیشتر درباره این بحث، ر.ک.: کتاب زنان نوگرا (*Modernizing Women*) اثر مقدم (فصل هفتم کتاب).
78. Molyneux, "Mobilization without Emancipation?," p. 287.
79. Beth Stevens, "Women in Nicaragua," pp. 1–18 in *Monthly Review*, vol. 40, no. 4 (September 1988).
80. Chinchilla, "Revolutionary Popular Feminism in Nicaragua."
81. Maxine Molyneux, "The Politics of Abortion in Nicaragua: Revolutionary Pragmatism—or Feminism in the Realm of Necessity?," pp. 114–32 in *Feminist Review*, no. 29 (1988).
82. Stevens, "Women in Nicaragua," p. 18.
۸۳. برای نمونه، شماره ویژه نشریه *Contention* درباره انقلاب را مطالعه کنید (دوره دوم، شماره ۲، زمستان ۱۹۹۳). گو این‌که در آن کلمه‌ای درباره جنسیت یا زن نیامده است.
۸۴. این مقاله در سال ۱۹۸۹ نوشته شد و در سال ۱۹۹۰ برای اظهار نظر به صاحب نظران داده شد. کوشیدم مقوله جنسیت را در یک مسیر ساختارگرا بررسی کرده و جنسیت را موضوعی در قلمرو فرهنگ به‌شمار آورم و پیوندهای آن را با سیاست و اقتصاد دنبال کنم. سپس مقاله با نقدهایی از سوی دوستان و همکاران مواجه شد و من رویکرد متفاوتی را در پیش گرفتم، یعنی رویکردی مبتنی بر واقعیت اجتماعی جنسیت و همبستگی آن با تولید [کالا] و تولید نسل [زادوولد]. تحقیقات گسترده در این باره از سال ۱۹۹۰ به این سو — از قبیل مطالعه درباره بنیادگرایی و دیگر شکل‌های تظاهر فرهنگی و انطباق ساختاری و اصلاحات بازارگرا [سرمایه‌داری] — مرا متقاعد کرد که چنین فرایندهایی نه تنها تأثیر و تأثر ویژه جنسیتی دارند بلکه شکل آنها عمیقاً تحت تأثیر آرمان‌های جنسیتی است. به نظر من هیچ زمینه‌ای وجود ندارد که بی‌ارتباط با جنسیت باشد و موضوع انقلاب هم مستثنا نیست.

نژاد و فرایند انقلاب‌های امریکایی

کریستوفر مک‌اولی^۱

ماکس ویر در پاورقی صفحه‌ای از کتاب اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری، با توجه به بُعد «نژادی» در انقلاب انگلیس نکته جالبی را مطرح می‌کند، نکته‌ای که می‌تواند به صورت عاملی غیر معمولی، برای آغاز بحث کنونی ما درباره نژاد و انقلاب در امریکا [ی لاتین] به کار گرفته شود. ویر می‌نویسد:

کسی که با فلسفه لولرها^۲ آشنا باشد، به خوبی می‌تواند این دیدگاه را به قضیه تفاوت‌های نژادی نسبت دهد. لولرها معتقد بودند باید برای دفاع از حقوق طبیعی آنگلوساکسون، به مقابله با اقتدار جانشینان ویلیام فاتح و نورمن‌ها برخاست. بسیار عجیب است که هنوز کسی عقیده ندارد راونده‌های عوام‌الناس^۳، طبق تعریف‌های نژادشناسی، واقعا کله‌گرد [راونده] بوده‌اند! (۱)

۱. Christopher McAuley، در بخش مطالعات سیاه‌پوستی دانشگاه کالیفرنیا، سانتا باربارا، به تدریس اقتصاد سیاسی مشغول است. پایان‌نامه دکترای او به بررسی ریشه‌های نژادی جهان سرمایه‌داری می‌پردازد و هم‌اکنون مشغول مطالعه‌ای بر روی آثار آلبور سی. کاکس است.

۲. Levellers (یا مساوات‌طلبان)، فراکسیون حزبی در مجلس انگلستان (۱۶۴۷-۱۶۴۹) که به طور افراطی از برابری اجتماعی طرفداری می‌کرد. اعضای این حزب از تولیدکنندگان خرده‌پا بودند. حزب مزبور، یک نظام دموکراتیک در ارتش انگلیس به وجود آورد و خواستار جمهوری و توسعه آزادی‌های سیاسی و حذف قدرت سیاسی کلیسا بود، تا این‌که در سال ۱۶۴۹ به وسیله کرامول، که از دیدگاه اصلاح‌طلبان مذهبی (بنیادگرایان یا پیرایشگران) طرفداری می‌کرد، سرکوب شد.

۳. Raundheads، گروهی از توده مردم انگلیس در زمان شورش کرامول، که از جنبش بنیادگرایی مذهبی طرفداری و جهت تحقق سلطنت الهی از کرامول حمایت می‌کردند.

نیروهای عادی ارتش طراز نوین اولیور کرامول می‌توانستند طی دوران انقلاب در اندیشه «نورمن یوک»^۱، با متحد ساختن نژاد و طبقه، اعتقاد و روحیه خود را تقویت کنند. در مقابله با چارلز اول که می‌خواست «نظام مالیاتی بدون تصویب پارلمان» را اجرا کند و در میان نیروهای سیاسی موجود، پیکره سیاسی [دربار؟] را تصمیم‌گیرنده اصلی در سیاست‌های بازرگانی بشناسد، ارتش طراز نوین بازوی مسلح پارلمان برای مبارزه با او برخاست. اعضای مستقل پارلمان، با «فراموش کردن قاعده جنگ»^(۲)، پارلمان را واداشتند که افراد عادی (کشاورزان خرده‌مالک، افزارمندان و کسبه جزء) را به‌عنوان سرباز مسلح به خدمت بگیرد، درحالی‌که سلطنت‌طلبان خواستار جلب کمک پرسبیتی‌های اسکاتلندی بودند.

نظریه نورمن یوک که ضمن انقلاب مطرح شد، تفسیری مجدد از تاریخ انگلستان (و به‌عنوان عنصر ضروری همه نظریه‌های مبتنی بر طبقه و نژاد) بود. کریستوفر هیل در شرح این قضیه می‌گوید: «پیش از سال ۱۰۶۶ [سال حمله نورمن‌ها به انگلیس] آنگلو ساکسون‌های ساکن این کشور، به‌صورت شهروندان آزاد و برابر می‌زیستند و به کمک نهادهای نمایندگی، حاکم بر زندگی خویش بودند. کشورگشایی نورمن‌ها، آنها را از آزادی محروم کرد و حکومتی زورمدار بر محور شاه و اربابان بیگانه برقرار نمود. به عقیده هیل، نکته اصلی این نیست که «جامعه آنگلو ساکسون، پیش از گام نهادن ویلیام حرام‌زاده به خاک انگلیس، به دو طبقه تقسیم شده»^(۳) وی ادامه می‌دهد، آنچه ارتش طراز نوین دریافت و در انقلاب انگلیس به کار گرفت، بازسازی تاریخی حقوق مالکیتی بود که (به‌غلط) به نورمن‌ها اجازه دخالت در سرزمینی را می‌داد که این دیدگاه در آن حاکم بود که ملکیت هویت شخص را نمی‌سازد. شاید این نظریه «یک نگرش مقدماتی طبقه‌ای از سیاست» باشد، اما نظریه نورمن یوک تحلیلی موفقیت‌آمیز از «مناسبات بین زور، ملکیت و منشأ دولت است»^(۴).

البته به‌ندرت پیش می‌آید که نژاد و طبقه آن‌چنان درهم آمیخته باشند که بحث درباره یکی، گویای دیگری هم باشد. معمولاً آنها دارای درجات و مشترکاتی هستند، به‌طوری‌که گرایش فکری ما به آمیختگی مطلق آنها بدون وجود مناطق «خاکستری» را مبهم و قابل تردید می‌کند (اما آن را

۱. یادآوری می‌کنیم که ویلیام فاتح، پسر نامشروع ژوبر، دوک نورماندی (شمال فرانسه) در سال ۱۰۳۵ میلادی جانشین پدر شد و در سال ۱۰۶۶ به انگلستان تاخت و پادشاه انگلیس (هرلد) را شکست داد و خود در آن کشور تاج‌گذاری کرد، و با این مرحله، کشورگشایی نورمن‌ها و دوران طولانی حکومت آنها بر انگلیس شروع شد. تحلیل‌گران این رویداد را مرحله‌ای عمده در فتودالیسم انگلیس می‌دانند، زیرا از این تاریخ، فتودالیسم در انگلستان علاوه بر جنبه اقتصادی، ابعاد سیاسی و نظامی پیدا کرد و بر حیات اقتصادی-سیاسی و فرهنگی آن جامعه تأثیر عمیق گذاشت. از جمله این که نظام قضایی و شیوه‌های مالکیت و بهره‌برداری از زمین را تحت تأثیر قرار داد و نظام حقوقی نورمن‌ها را رایج کرد که مردم انگلیس آن را نورمن یوک (Norman Yoke) یا یوغ نورمن نامیدند.

۲. Presbyterians (پیروان نظام پرسبیتی)، طریقه‌ای است در اداره کلیسا که در آن اداره امور عادی به‌دست شیوخ کلیسایی (روحانیون) انجام می‌گیرد.

انکار نمی‌کند). درباره قضیه نورمن یوک هم تقریباً همین‌گونه است. در آغاز برحسب «نورمن» به کسانی زده می‌شد که می‌خواستند سلسله مراتب مالکیت زمین، ساختار مذهبی و ابزار قانونی خود را در مقابله با مردم آنگلو ساکسون حفظ کنند، درحالی‌که آنگلو ساکسون‌ها خواستار اصلاحات ارضی بودند (به‌ویژه «دیگرها» که موضعی رادیکال‌تر از همه داشتند)، همچنین از جریان بنیادگرایی^۱ غیرمتمرکز و قوانین مردم‌سالاری طرفداری می‌کردند. پس از این‌که نورمن یوک به شکل جامعی گسترش یافت، حتی اولیور کرامول که به اوج قدرت سیاسی رسیده بود و خود را در مقام فرماندهی کل قوا و رئیس کل کشورهای مشترک‌المنافع می‌دانست، به منطق خون [نژاد و وراثت طبیعی] نورمن یوک تسلیم شد. وی سپس لولرها را (که می‌خواستند روش نمایندگی گسترش یابد) از ارتش طراز نوین بیرون ریخت و ایرلند را بر سر مخالفان آنها خراب کرد. خون سرخ می‌توانست بدون هیچ تغییری در وراثت خاندانی، به رنگ آبی تبدیل شود: کافی بود که ایدئولوژی تغییر کند. در شرایطی که نژاد شامل طبقه می‌شد، نظریه نورمن یوک، راهکار سودمندی بود تا عوام‌الناس انگلیسی به کمک آن بتوانند معنای مبارزه خود را در انقلاب انگلیس درک کنند؛ و چنانکه خواهیم دید در انقلاب‌های امریکایی - منظور، انقلاب‌های ضداستعماری (هائیتی‌های امریکایی و جنگ‌های استقلال امریکای لاتین)، انقلاب مکزیک، کوبا و نیکاراگوئه است - کنشگران اجتماعی مبارز، عناصر نژادی هم بودند. به‌علاوه، آثار آگاهی نژادی را در حرکت‌های انقلابی و سرانجام در پیامدهای انقلاب، ارزیابی خواهیم کرد.

نژاد در مناطق مختلف امریکا

یک پژوهشگر «امریکایی» که می‌خواهد تفاوت‌های نژادی را در انقلاب انگلیس دریابد، از دو جنبه دچار ابهام می‌شود: یکی این‌که ما می‌خواهیم مقوله نژاد را برحسب رنگ پوست و ابعاد الگوی طبیعی جسمی^۲ مردم سرخ‌پوست، آفریقایی و اروپایی که تشکیل‌دهنده جمعیت‌های ما [امریکا] هستند، بررسی کنیم؛ و دوم، به دلیل وجود این وضعیت، در جمعیت‌های ما نمی‌توان مثل اروپا که نژاد «سفید» دارای تفوق انحصاری است، تمایزهای نژادی قائل شد. برخلاف آنچه امروزه رایج است، نژاد در گذشته فقط به رنگ پوست دلالت نداشته، بلکه برحسب عوامل قومیتی، ملیتی و حتی جمعیتی مناطق مختلف در یک ترکیب اجتماعی، مانند جامعه انگلیس در سده هفدهم، مشخص می‌شده است. نژاد هم مانند سه مقوله‌ای که ذکر شد، یک مبنای تفاوت (زیستی یا تقدیر خداوندی) بوده و / هست، که ضرورتاً مبین وجود یا کمبود یک ارزش اجتماعی بوده است. با وجود تفاوت‌های

۱. Puritan، نهضتی اصلاحی مرکب از عقاید اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و دینی، که به منظور رهاندن کلیسا از سلطه کشیش‌ها شروع شد. بنیادگرایان کمال جامعه را در استقرار سلطنت الهی می‌دانستند.

[بین انگلیس و آمریکا]، [الگوی] نورمن یوک برخی پیامدهای سودمند را به موازات رویدادهای آمریکا فراهم کرده است.

[نورمن‌ها که به انگلیس و اروپایینی که به آمریکا یورش بردند] هر دو مهاجرهای مقیم بودند. این لشکریان مهاجم، نه فقط بر مردم بومی غالب شدند، بلکه در خاک نیاکانی آنها برای همیشه اقامت گزیدند. آنها که مستقیماً در یورش شرکت داشتند، سرزمین‌های تسخیرشده را میان خود قسمت کردند و مغلوب‌شدگان به صورت نیروی کار آنها درآمدند، مثل لشکری از عرضه نیروی کار، که در مراتبی از برده ساده تا کارگران مزدبگیر قرار گرفتند. اولیور سی. کاکس، نژادشناسی تقسیم نیروی کار در دنیای [آن سوی] اطلس را چنین توصیف می‌کند:

باید در نظر داشت که... بهره‌کشی از کارگران سیاه‌پوست، آنها را به اشتغال و رفتاری می‌کشاند که از لحاظ انسانی تحقیرآمیز است. برای توجیه این‌گونه برخورد، استثمارگران باید ثابت کنند که این‌گونه کارگران ذاتاً کم‌مایه و ناتوان بوده و به این ترتیب، به طور طبیعی شایسته شرایطی هستند که دارند. گاهی هم گفته می‌شود مفهوم ناتوانی از دید طبقه حاکم، ممکن است به همه افرادی که در جامعه هستند نسبت داده شود، تا آنجا که ممکن است خود فرد استثمارشده هم به آن معتقد باشد، و نیز کاری که به وسیله یک فرد تحقیرشده انجام می‌شود، اشتغال به آن برای افرادی که برتر هستند، حقارت‌آمیز می‌شود... به علاوه، ما گرایشی به دوست داشتن افرادی نداریم که حقیر و نادان هستند. یک فرد فرومایه، آدم حقیری است که باید از او دوری گزید - تمامی اصول مسیحیت این را تأیید می‌کنند. (۵)

این نکته‌ها گویای آن است که «نژاد» یا «قومیت» فقط کارکرد شرایط زیست‌شناختی نیست، بلکه پایگاه اجتماعی-اقتصادی فرد، عنصری ضروری در شکل‌گیری نژادی یا قومی او به شمار می‌آید. در کشورهای آمریکایی، کارهای غیرماهرانه بدنی بیشتر به کارگرانی می‌رسد که تیره‌رنگ هستند، و کارهای «فکری» بیشتر به سفیدی‌گرایش دارد. علاوه بر این، چون نخبگان تحت تأثیر شرایط از قبل تعیین‌شده گروه‌بندی‌های قومی و نژادی هستند، از این‌رو رابطه بین نژاد و طبقه در کل جامعه مسلم است. یکی از پژوهشگران به درستی اشاره می‌کند که «چون در میان افراد بسیار فقیر جامعه تفاوت نژادی چندانی مشاهده نمی‌شود» (۶)، و از سوی دیگر، همبستگی قابل توجهی بین نژاد و طبقه یا بین فقر و «گروه‌بندی» وجود دارد، پس نژاد عامل مهمی است. آن‌طور که آنگلو ساکسون‌ها می‌پنداشتند، در میان گروه‌های مختلف اجتماعی، لولرها و دیگرها باید سرپرستی تولیدکنندگان شاغل در کشتزارها را برعهده بگیرند، ولی در نظام اجتماعی نورمن، آنها نباید مستقیماً به کارهای تولیدی اشتغال داشته باشند. از این‌رو، در یک نظام اجتماعی-اقتصادی که بر ارتباط استوار نژاد و طبقه متکی است، اگر

کسانی که از نظر نژادی در زمره فرودستان جامعه هستند، بتوانند موفقیت اقتصادی داشته باشند، ساختار آن نظام به‌طور کلی به‌هم می‌خورد.

همانندی‌های بین «نورمن‌های» انگلیس و اروپاییان امریکا، در یک‌جا پایان می‌یابد، زیرا در کشورهای امریکایی فرزندان دورگه اروپایی- سرخ‌پوستی و اروپایی- آفریقایی، جمعیت‌های متمایزی را تشکیل داده و نخبگان مهاجر مقیم امریکا، عنوان‌های متفاوتی به آنها داده‌اند - مانند مستیزو^۱ [دورگه اروپایی- سرخ‌پوستی]، لادینو^۲ [دورگه اسپانیولی]، مولاتو^۳ [دورگه‌های اروپایی- آفریقایی]، و کادروم^۴ [دورگه‌های سفید و سیاه]. (۷) این برجسب‌های زیست‌شناختی، واژه‌های بیهوده‌ای نبوده، بلکه در پیشرفت اجتماعی- اقتصادی فرد عوامل تعیین‌کننده‌ای هستند. رنگ و طبقه با هم آمیخته است. (۸) درهم‌تنیدگی نژاد، طبقه و پیشینه طولانی آن، به‌خاطر طبیعت سازش‌ناپذیر آن نیست، بلکه به‌دلیل محدودیت انعطاف‌پذیری آن است: [چنانکه] بخشی از مغلوب‌شدگان محلی، در خانواده گسترده فاتحان همانند می‌شوند. این «یکسان‌شدگی ظاهری» مصلحت‌گرایانه، استحکام رابطه بسیار آشکار نژاد و طبقه را سست می‌کند. درحالی‌که آن رابطه محکم می‌تواند به انقلاب‌های موفق بینجامد، در صورت سست‌شدن آن، و به‌ویژه در شرایطی که ایدئولوژی غالبی وجود ندارد که باعث استحاله طبقه به کاست [حاکم] شود، ممکن است شورش‌های محلی را در پی داشته باشد. در بعضی موارد، همانندشدگان [محلی] پیش از غلبه فاتحان، به‌صورت یک کاست دولتی مشخص درآمده‌اند (برای مثال، آزنک‌ها و اینکاها با استعمارگران اسپانیایی همداستان شدند) و در موارد دیگر، همانندشدگی (زیست‌شناختی یا قراردادی) حاصل راهکارهای مصلحت‌گرایانه و تفرقه‌انداز و حاکمان فاتح بود که آگاهانه انجام شد. در همه این موارد، وجود این جمعیت‌های میانجی یا «حائل»، به‌طور معمول و احیاناً بدون روش‌های رسمی، نمادگری‌های نژاد، رنگ و پایگاه را به‌عنوان بستر قشریندی و تحرک اجتماعی، «نهادی می‌کند». (۹)

با وجود مفهوم کاملاً روشن نژاد، این مقوله با دو مبین دیگر آمیخته است: الگوی طبیعی جسمی و فرهنگ، که این امر بیانگر حالت چندبُعدی هویت انسانی است. الگوی طبیعی جسمی تنها به رنگ پوست مربوط نمی‌شود، بلکه به عوامل جانبی هم مربوط می‌شود، مانند ساختار چهره، حالت مو و غیره. در نواحی امریکا، ظواهر [نژاد] اروپایی، معمولاً دارای بالاترین ارزش است؛ پس از آن امریکایی‌های بومی [سرخ‌پوستان] و در مرتبه سوم مردم آفریقایی نژاد قرار دارند. در هر صورت، ارزش‌گذاری رنگ پوست موضوع قابل بحثی است و پوست سفید به‌تنهایی، به‌عنوان بارزترین

1. mestizo

2. ladino

3. mulatto

4. quadroom

نشانه کمال شناخته نمی‌شود.

فرهنگ، پیچیدگی بیشتری دارد و می‌توان آن را مجموعه‌ای از سازوکارها و رفتارهای روزمره دانست، مانند زبان، لباس، فعالیت‌های اوقات فراغت، اعمال مذهبی، سبک‌های غذایی و غیره. فرهنگ هم مانند الگوی طبیعی جسمی، در رده‌بندی «ساختار سلطه» متبلور می‌شود. (۱۰)

از آنجا که ویژگی‌های فرهنگی اجتماع، همبستگی جدایی‌ناپذیری با خصوصیات نژادی دارد... تفاوت‌های فرهنگی- قومی... ابزاری قدرتمند برای طبقه حاکم می‌شود که از آن برای توجیه ذهن‌گرایانه شرایط نامطلوب، کم‌توانی و تحرک عمودی و محدود مردم سرخ‌پوست بومی و سیاه‌پوست استفاده می‌کند. به این ترتیب، هنگامی که طبقه حاکم از «خلوص» فرهنگی و زیست‌شناختی برخوردار نیست، فرد [به خودی خود] شرایط کافی ندارد که عضو جامعه شود، و چنین است که انحصار قدرت سیاسی- اقتصادی مشروعیت می‌یابد. (۱۱)

بنابراین، چنانکه مایکل- رالف تروا می‌گوید، برای فرد، داشتن «موی خوب» یا برچسب «یورو» [اروپایی] یا معادل آن، عاملی مناسب برای ارزیابی «جهت‌گیری اجتماعی» او است، یا راهی است که فرد می‌تواند در مسیر نردبان اجتماعی قرار گرفته و از آن بالا و پایین برود. (۱۲)

درون‌کوچندگان^۱ اروپایی که پس از اشغال منطقه به این سرزمین می‌آیند و نیز درون‌کوچندگان رنگین‌پوست [یعنی سیاه‌پوست]، برحسب الگوهای نژادی مهاجرینی که در دوران اشغال تاریخی به منظور سکونت به اینجا آمدند، ساخت اجتماعی می‌گیرند. از دیدگاه کاکس «نژادی که سفیدپوستان، تعصب کمتری علیه آنها داشتند در مرتبه دوم [پس از خودشان] قرار گرفته و نژادی که مورد تنفر آنها بود در پایین‌ترین سطح واقع شد. به این ترتیب، نژاد برتر به‌طور کمابیش مستقیم بر تمام الگوهای تعصب‌های مربوطه، تسلط داشت». (۱۳) به عبارتی دقیق‌تر، می‌توان نظر کاکس درباره «نژاد» را گسترش داد تا آن مفهوم «قومیتی» را دربرگیرد که گروه مسلط در نظامی اجتماعی که بر آن حاکم است، به کار می‌برد و تعریف می‌کند. درون‌کوچندگان آلمانی، ایرلندی، ایتالیایی، اسلاو و دیگر اروپاییانی که در سده‌های هجدهم، نوزدهم و بیستم به آمریکا آمدند، به محض ورود، به‌صورت جزئی از طبقه حاکم در نمی‌آمدند، زیرا نخبگان کریول^۲ [دورگه] اسپانیایی، امریکایی، پرتغالی و فرانسوی‌تبار، این تازه‌واردان را از لحاظ قومی یا نژادی از مرتبه‌ای پایین‌تر می‌شناختند. در عبارتی کلی اما نه‌چندان غیردقیق، درون‌کوچندگان اروپایی فوق، سرانجام «سفیدپوست» قلمداد می‌شدند. «این درون‌کوچندگان اروپایی... به سرعت به آغوش گرم طبقات حاکم جذب شدند، و عموماً این فرایند را از طریق فعالیت بازرگانی و زناشویی طی کردند». (۱۴) به علاوه، آنها هم مانند

۱. در بحث‌های علمی مهاجرت، واژه مهاجر کلی است و هم شامل درون‌کوچندگان و هم برون‌کوچندگان می‌شود، که این دو دسته برای یک منطقه با یکدیگر کیفیت متفاوتی دارند.

فرزندان خود می‌دانستند که «انگاره تمدنانه» (۱۵) پایگاه آنها، این درون‌کوچندگان را در سطحی بالاتر از امریکاییان بومی و آفریقایی‌تباران قرار می‌داد (حتی پیش از این که موقعیت طبقه‌ای جدید را به دست آورند). نورمن گیروان درباره تقسیم کار نژادی این سرزمین می‌گوید:

درون‌کوچندگان سفیدپوست، مشاغل نیمه‌ماهرانه و ماهرانه‌ای را با درآمد بالا در کشاورزی، صنعت و خدمات در دست دارند و همراه با صاحبان سرمایه، از رشد چشمگیر و فرایند صنعتی شدن سود می‌برند. بنابراین، با وجودی که درحقیقت در این مناطق روند کارگری شدن همه نژادها تحقق یافته، این فرایند سوی‌گیری نژادی مشخصی هم داشته است. از این رو، صحیح‌تر آن است که بگوییم سفیدپوستان در این مناطق کارگری می‌کنند، ولی غیرسفیدپوستان به لُمن کارگری کشیده شدند. (۱۶)

همچنین، کارگران چینی و هندی که اساساً به صورت خدمه قراردادی به کشورهای امریکایی وارد شده‌اند، مکرراً نشان داده‌اند که می‌توانند پس از سوارشدن بر کار قراردادی [نسبتاً دائمی] از پایگاه متوسط خود برای ارتقای اجتماعی بهره‌گیری کنند.

آنچه گفته شد توصیفی از الگوهای آرمانی [ماکس وبری] از همسانی‌های زیستی-اقتصادی است که آن‌هم به اقتضای زمان و مکان تغییر می‌کند؛ و نیز با توجه به هدف این مقاله، اهمیت الگوهای آرمانی، در بستر شبکه مناسبات قدرت آن الگوها و در زمینه تاریخی قدرت آن مناسبات، به ویژه با توجه به آرزومندی‌ها و خواست‌های فردی و گروهی که این الگوها در انقلاب‌های امریکایی و در زندگی روزمره مردم معرفی کرده و ساخته‌اند، مشخص می‌شود. «به‌طور کلی در... کشورهای امریکایی، همبستگی زیادی بین درآمد، پایگاه شغلی، مالکیت اموال و قدرت اجتماعی-اقتصادی از یک سو و نژاد «طبیعی» و «اجتماعی» از سوی دیگر وجود داشته است.» (۱۷)

نژاد و انقلاب‌های ضداستعماری

در سده هجدهم و نوزدهم که تقسیم کار برحسب ویژگی‌های نژادی، در دنیای آتلانتیک [مناطق مجاور اقیانوس اطلس] شکل گرفت، اکثر سرخ‌پوستان و آفریقاییان را در قالب کارگران کشاورزی، با پایگاه‌های متفاوت فرمانبرداری، قرار داد. آفریقاییان ساکن مناطق امریکایی را بدون شرمساری به صورت نیروی کار بازاری [کالایی] درآوردند و تعداد اندکی از سرخ‌پوستان که هنوز در مناطق بدون آقابالاسر [اشغال‌نشده] قرار داشتند، همچنان به اجتماع‌های روستایی خود وابسته ماندند. سپس، همدستی بعضی سرپرستان دورگه با نظام استعماری در مناطق امریکای اسپانیا، به تثبیت حاکمیت استعماری کمک کرد و آنها برای خدمتی که کردند پاداش سخاوتمندانه‌ای گرفتند. (۱۸) سرخ‌پوستان بومی که ساختار جمعیتی آنها به وسیله اشغالگران نابود شده بود، سرانجام در میانه سده

هفدهم زندگی خود را بازیافتند، و از آن زمان مبارزه آشکار بین کاخ‌نشینان^۱ و مردم بومی امریکا، به‌ویژه در مکزیک و پرو، بالا گرفت.

بخش عمده فرزندان^۲ که از مردان اروپایی و زنان سرخ‌پوست یا آفریقایی به‌وجود آمدند، در پایگاه [اجتماعی] مادرشان مقید شدند، گو این‌که بعضی از آنها به مقام‌های مدیریتی رسیدند و به جرگه شهرنشینان پیوستند و توانستند از مرتبه پایگاهی بالاتری برخوردار شوند. با وجود این، در بسیاری موارد، مستیزوها و مولاتوها و سیاه‌پوستان آزاد از اشتغال به بعضی کارهای اقتصادی که معنای بافت نژادی / طبقه‌ای / فرهنگی را برهم می‌زد محروم بودند. برای مثال در کوبای دوران استعمار:

اگر [سیاه‌پوستان و مولاتوهای آزاد] به شغلی دست می‌یافتند که زندگی آسوده‌ای را برای آنها فراهم می‌کرد، سفیدپوستان برای این‌که چنین شرایطی را برای خودشان نگه دارند، به مقامات محلی فشار می‌آوردند تا از تداوم چنین شرایطی برای سیاه‌پوستان جلوگیری شود. از این‌رو، سیاه‌پوستان از فروش توتون و تنباکو منع شدند، مگر این‌که فقط برای خودشان باشد، و نیز نمی‌توانستند در مهمانخانه‌ها یا میخانه‌ها کار کنند. (۱۹)

همین محدودیت‌ها هم از لحاظ لباس پوشیدن، آموزش و اجرای آیین‌های مذهبی برای مولاتوهای وجود داشت که می‌کوشیدند از اروپاییان تقلید کنند. فقط در مستعمره‌نشین هائیتی بود که بزرگ‌مزرعه‌داران حاکم^۳ که خود را پدر مردم می‌دانستند، مولاتوهای ثروتمند را تحمل می‌کردند و این تقسیم‌بندی نژادی را تضمین کرده بودند که کاشت قهوه به کشاورزان مولاتو و شکر، که سودآورتر بود، به اروپاییان تخصیص داده شود.

آنچه این مردم متوسط از جنبش اجتماعی می‌خواستند، گسستن ارتباط رنگ پوست و ویژگی‌های بدنی با فرودستی و تبعیت اقتصادی بود. این مردم که از لحاظ نژادی پیشرو بودند و از نظر مالکیت، محافظه‌کار و در سرنگونی حکومت استعماری قدرت ناچیزی داشتند، خود را هم به دربار و هم به دورگه‌های اسپانیایی، پرتغالی و فرانسوی تبار (کریول) وابسته می‌دیدند.

شاید تعداد کمی از مستیزوها و مولاتوها می‌توانستند به محدوده پایتخت تجارتنی امریکای استعماری وارد شوند: «اسپانیایی‌ها... کشتی‌رانی و بازرگانی را در خارج از منطقه آتلانتیک به انحصار گرفته، درحالی‌که سرخ‌پوستان [کریول] محدود به تجارت داخلی بودند.» (۲۰) گرچه تعداد زیادی از دورگه‌های کریول در زمره بزرگ‌ترین مالکان امریکای مستعمره اسپانیا بودند، ولی

۱. Casa Grande، واژه‌ای اسپانیولی است که آن را کاخ‌نشینان ترجمه کرده‌ایم و کنایه به اروپاییان اشغالگر دارد.

۲. در این مقاله، واژه‌های Plantocracy و Palantation System به کار رفته است که آنها را به صورت نظام حکومتی بزرگ‌مزرعه‌داران، و Plantocrat را بزرگ‌مزرعه‌داران حاکم ترجمه کرده‌ایم.

بازرگانان اسپانیولی و دیوان‌سالاران - شبه‌جزیره‌نشینان [شبه‌جزیره ایبری] - آنها را از دسترسی به سطوح بالای قدرت سیاسی و اقتصادی بازمی‌داشتند. الکساندر فون هومبالت به‌روشنی اعلام می‌کند: «اروپاییانی که در پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی قرار داشتند و از کمترین سطح سواد و فرهنگ برخوردار بودند، خود را از سفیدپوستانی که در دنیای تازه متولد می‌شدند، برتر می‌پنداشتند» (۲۱). چیزی که اوضاع را بدتر کرد، شمار فزاینده درون‌کوچندگان شبه‌جزیره‌نشین بود که در اواخر سده هجدهم وارد آنجا شدند. (۲۲) روشن است که چون اسپانیایی‌ها از اشتغال کریول‌ها در بازار بین‌المللی جلوگیری می‌کردند، آنها هم نمی‌توانستند ثروت استعمارگران را که بر قدرت شخصی و استعماری آنها می‌افزود، بدون آسیب‌زدن به رشد اقتصادی آنها تحمل کنند.

با هجوم ناپلئون به اسپانیا در سال ۱۸۰۸ و گماردن برادرش ژوزف به‌جای فردیناند پنجم، وارث قانونی تاج‌وتخت آن کشور، انسجام سست استعمار اسپانیا برهم خورد. چون مرکزیت [استعمار] از هم پاشید، اندیشه‌های ضد استعماری سربرآورد. احساسات سیمون بولیوار گویای محدوده اجتماعی جنبش استقلال‌طلبی بود: «آتشفشانی نیرومند پیش پای ماست. چه کسی می‌تواند رودرروی طبقات ستم‌دیده بایستد؟ بردگی یوغ خود را خواهد شکست و هر رنگی آقایی خود را خواهد یافت» (۲۳). از آنجا که رنگ پوست در گفتار سیمون بولیوار اشاره به وضعیت طبقاتی داشت، گویی وی خواهان باقی‌ماندن نظام اجتماعی-اقتصادی استعماری بدون تجاوزهای زشت آن بود. چون بولیوار در سال ۱۸۱۵ وعده داد که برده‌داری و هرگونه کار اجباری را لغو کند، خواستار پایان‌دادن به نظام تجارتمندی اسپانیا و سلطه سیاسی آن شد؛ اما سرانجام نتوانست «آزادی‌بخش کبیر» شود و امریکای لاتین را به‌صورت مجموعه‌ای از جمهوری‌های هائیتی درآورد. ترکیب جمعیتی ونزوئلا، وطن بولیوار، او را نسبت به امکان شرکت مردم کشورش در جنبش استقلال، حتی در فراسوی مقاصد مولاتوها نگران می‌کرد. این فقط ترس شخصی بود، زیرا خودش هم از مردم مولاتو بود و هم یک برده‌دار بزرگ، و این امر تقریباً او را واداشت تا از وعده و قراری که با مردم هائیتی داشت، عدول کند. حتی زمانی هم اعلام کرد که شورش بردگان هزاربار بدتر از سلطه اسپانیاست. (۲۴) با وجود این، وعده‌رهایی به انجام رسید و بین سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۰ پایان نظام برده‌داری تقریباً در تمامی امریکای لاتین اعلام شد.

متأسفانه، بر اثر مصلحت‌گرایی ویژه ارتش، دوره‌های کریول وادار شدند در مبارزه استقلال‌طلبی، بیانه‌هایی علیه کار اجباری و نژادپرستی صادر کنند. البته پیش از جنبش‌های استقلال‌طلبی، ارتش عمده‌ترین محیط تحرک اجتماعی-اقتصادی برای مستیزوها - سیاهان آزاد - و مولاتوها بود. چون افراد نیروی شبه‌نظامی حکومت‌های استعماری نه از مادرید حقوق می‌گرفتند و نه از اهالی شبه‌جزیره بودند، مستعمرات اسپانیایی - امریکایی ناگزیر بودند برای دفاع از مستعمره از مردم منطقه استفاده کنند. اتکا بر عوامل محلی، که شهروند کامل هم به‌شمار نمی‌آمدند، برای دفاع

از نظام سیاسی این پرسش را برانگیخت که نخبگان کریول چگونه می‌توانند اندیشه‌های آزادی‌خواهی اجتماع‌های تابع را کنترل کنند. کوبا مبارزه استقلال‌طلبی خود را تا سال ۱۸۶۸ به عقب انداخت، زیرا نظام حکومتی بزرگ‌مزرعه‌داران پی برد که استقلال سیاسی نیروی کار «آزاد» می‌طلبد. چون سیاهان و مولاتوها اکثریت جمعیت جزیره کوبا را تشکیل می‌دادند، بزرگ‌مالکان به وحشت افتادند که افق موجود، هائیتی دیگری را نشان می‌دهد (گو این‌که سود شکر آنها با بایکوت کردن هائیتی از سوی اروپاییان، دچار رکود می‌شد).

پرو هم پس از شورش مصیبت‌بار توپاک آمارو در سال ۱۷۸۰، تا ۱۸۱۴ پناهگاه نیروهای ضداستقلال در جنوب شد. ساخت جمعیتی پرو، مانند کوبا، بیانگر نکات زیادی بود: اکثریت جمعیت کشور، یعنی سرخ‌پوستان و مستیزوها به ترتیب ۵۷ و ۲۹ درصد جمعیت، و سیاهان مولاتوها ۸ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند و ۶ درصد باقی‌مانده سفیدپوست بودند. (۲۵) اندکی از مردم غیرسفیدپوست پرو، علاقه داشتند به فریاد آزادی‌خواهی توپاک گوش دهند، و امیر ماتو پوماکاهوا^۱ (که بعداً به کژراهگی خود پی برد) و گروهی از شبه‌نظامیان وفادار او جنبش را درهم شکستند. نظم‌بخشیدن به استقلال، شعار وحدت یکی از نخبگان سفیدپوست بود که در معرض تهدید قرار داشت، از این رو شگفت‌انگیز نیست که جنبش استقلال ارمغانی وارداتی باشد. پس چنین جنبشی در طلب استقلالی منفی، یا استقلال در غیبت [مردم]، بود نه استقلال مثبت: جنبشی که خواستار اجرای قانون اساسی آزادی‌خواهی ۱۸۲۱ اسپانیا بود، خواهی‌نخواهی نظم اجتماعی پرو را تهدید می‌کرد، استقلال به صورت حرکتی تدافعی یا «جریانی خودیابور» تلقی شد و از آن طرفداری می‌شد. (۲۶) نیروی نظامی استعمارگر در این جریان، موفق شد که جامعه مستعمره را تقسیم‌بندی اجتماعی کند و به اقتضای وضعیت موجود، بردگی را به آفریقاییان بسپارد و رهایی و زمین را به کارگران و سربازان سرخ‌پوست، و نخبگان کریول را ناگزیر به پیروی از این تقسیم‌بندی کند. حضور آفریقاییان و سرخ‌پوستان در صحنه، دربار و کریول‌ها را معترف کرد که «سرخ» و «سیاه» هم مانند آنها، هرکدام جنبش را «برحسب توش و توان خود» بازشناخته‌اند. (۲۷)

نخبگان محلی امریکایی در مقام انقلابیون ضداستعمار، به‌جای این‌که به‌طور جدی به قطع رابطه ساختاری با احکام سیاسی-اقتصادی استعماری درباره مالکیت و تولید اقدام کنند، حمله به مراکز بالای سیاسی و اقتصادی را هدف قرار دادند. توان ضدنژادپرستی انقلاب‌ها، از یک‌سو به دلیل ویرانی و افزایش بدهی که بر اثر عملیات نظامی به‌وجود آمد و از سوی دیگر، به دلیل ایجاد رابطه بازرگانی با بریتانیا به سستی گرایید. شاید شناخت موانع ساختاری اقتصاد ملی و نیز خواست‌های طبقه‌ای از سوی مستیزوها و مولاتوها، دلیل اصلی آنها در همانندگردی فردی [با اروپاییان

سفیدپوست] بود. هزینه این جریان هم خیلی زیاد بود و راهبرد مزبور فقط به تقویت نژادگرایی^۱ در تقسیم کار ملی انجامید: «آنها فقط با انکار موقعیت طبقه‌ای [یعنی نژادی] خود، این پیشرفت را کردند تا به‌طور فرهنگی، سفیدپوست به‌شمار آیند، که این مهم‌ترین عنصر پویا در جامعه به‌شمار می‌رفت که برای از بین بردن ساختار اجتماعی موجود صورت نگرفت، بلکه برای پیوستن و بهره‌گرفتن از آن انجام شد.» (۲۸)

از سوی دیگر، نقش منافع طبقه‌ای نخبگان را که در بازآفرینی نژادگرایی در تقسیم کار در دنیای آتلانتیک در دوران پس از استقلال مؤثر بود، نمی‌توان انکار کرد. هر ملت استقلال یافته، به همان میزان که با جهان اقتصاد اروپای مرکزی مبادله داشت، به نظام کار دنیای قدیم نیازمند بود. این فرایند در سیزده مستعمره امریکایی به‌روشنی مشاهده شده است: «نیروهای اقتصادی کشور مستعمره که بیش از هر عامل دیگر زیر فشار بودند، می‌خواستند خود را [پس از استقلال؟] بازسازی کنند؛ و تمام انگیزه‌های خودخواهانه که ملتی ورشکسته را به تأمین غذای روزمره خود وامی‌داشت، در برقراری تجارت مجدد برده با آفریقا تردیدی نمی‌کرد.» (۲۹) تعمیرگاه الی وایتی^۲ که پارچه‌های پنبه‌ای جین تولید می‌کرد، حتی بدون در نظر گرفتن بدهی‌های پس از جنگ، پذیرش الگوی برده‌داری تولید سرمایه‌داری را به‌عنوان راهی برای ادامه زندگی آینده خود - سه ربع قرن - در پیش گرفت. آمیزش برده‌داری و استقلال که در اوایل سده هجدهم رواج داشت، علت اصلی استقلال‌طلبی در سیزده مستعمره مزبور بود.

آنچه مستعمره‌نشینان را به جنبش آورد، روش حيله گرانه «نخستین تبهکار بلندپرواز ... به روش متداول میهن‌پرستی امریکایی بود.» (۳۰) جان موری^۳، حاکم دان‌مور^۴، «آزادی همه خدمتکاران خاص خود (سیاه‌پوست و غیرسیاه‌پوست) را اعلام کرد تا در صورت تمایل بدین وسیله بتوانند به نیروهای مسلح وارد شوند، و به آنها گفته شد که به‌زودی به سواره‌نظام اعلیحضرت [پادشاه انگلیس؟] خواهند پیوست.» (۳۱) با وجود فشارهای تعصب‌آمیز، سیاهان امریکایی به ارتش پیوستند (و این آخرین چاره بود) تا در جنگ‌های استعماری شرکت کنند و خدمات نظامی آنها اقدامی در جهت کسب آزادی به‌شمار می‌آمد. در جنگ‌های انقلابی نیز همین روش به کار گرفته شد، اما به‌زودی بسیاری از سفیدپوستان مهاجرنشین از خطر شورش‌های بردگان، که از سیاهان استخدام شده می‌توانست سرزنند، به هراس افتادند (جمعیت آفریقایی ۲۰ درصد کل جمعیت مناطق استعمارزده را تشکیل می‌داد). همراه با حيله دان‌مور، ضرورتاً روشن شد «که اگر میهن‌پرستان از سیاهان استفاده

۱. اشاره می‌کنیم که نویسنده مقاله دو واژه racism و racialization را به‌صورت دو مفهوم ظاهراً متفاوت به کار گرفته است که ما آن دو را به‌ترتیب «نژادپرستی» و «نژادگرایی» (یا نژادی‌کردن) ترجمه کرده‌ایم.

2. Eli Whitney

3. John Murray

4. Dunmore

نکنند، دشمن از آنها بهره می‌گیرد.۴۵ (۳۲) به‌طور کلی این‌گونه معمول شد که به‌جای این‌که از سیاهان به‌عنوان سرباز استفاده شود، آنها را در نیروی هوایی و دریایی به‌کار گمارند، و فقط در شمال بود که سیاهان روی زمین [نیروی زمینی] کار می‌کردند.

اما جنوب، موقعیت خود را به‌قوت حفظ کرد و حتی زمانی که به دفاع مشغول بود، از استخدام بردگان [سیاهان] به‌عنوان سرباز ارتش خودداری کرد. از این‌رو، سیاستی که «عمدتاً متوجه ملحق‌کردن بزرگ‌مزرعه‌داران حاکم در جنوب به اردوی شورشیان بود»، ناخواسته آنها را به این‌سو کشاند که «به‌جای اطاعت از توصیه‌کنگره درباره‌ی مجوز استخدام بردگان در نیروهای مسلح امریکا، کشور خودشان را که به‌وسیله‌ی بریتانیا اداره می‌شد، نجات دهند».۴۶ (۳۳) انگلیسی‌ها هم نمی‌توانستند از نیروهای ضدانقلابی در جنوب به‌حد کافی استفاده کنند، چون در اندیشه‌ی استقلال ملی و آزادی بردگان بودند و این جریان‌ها رویاروی خواست‌های محافظه‌کارانه‌ی منافع هند غربی قرار داشت. از این‌رو، بخش‌هایی از هر دو طرف، حفظ نظم اجتماعی [موجود] را بر استقلال یا سلطه‌ی خارجی ترجیح می‌دادند.

استقلال، بدون این‌که نیازی به همراهی با جنبش لغو بردگی داشته باشد، به نتیجه رسید و در گفتمان قانون اساسی پس از استعمار، مقوله‌ی برده‌داری به کلی مسکوت باقی ماند. انگاره‌ی بردگی، در جمهوری جدید و حتی در مناطقی که بردگان کمی وجود داشت، همچنان به‌صورت نیرویی قوی تداوم یافت، چنانکه کارگران سفیدپوست اعلام کردند که بردگی را با روح نهادهای جمهوری سازگار نمی‌بینند. مهاجرنشینان مستعمرات نه‌فقط استقلال خود را از انگلستان به‌دست آوردند، بلکه وصف استقلال به‌صورت جزئی غرورآفرین از شخصیت هر فرد شد؛ و آنها که در مقایسه با دیگران آزاد نبودند، در به‌دست آوردن استقلال همکاری نکردند و از این‌رو در بردگی مضاعف گرفتار شدند، «ستم‌دیدیگی سیاهان بیش از این‌که نتیجه‌ی نهاد برده‌داری باشد، حاصل برده‌واری» بود.۴۷ (۳۴)

در دوران پس از استقلال، چهار نیرو دست به دست هم داد تا منطق این جمهوری عجیب را عملی کند: نخست، آمیزه‌ی طبقه و سفیدپوستی، از ایفای نقش بردگان داوطلب و افراد آزاد در عاملیت انقلابی جلوگیری کرد و در نتیجه راه‌هایی آنها از بردگی بسته باقی ماند؛ دوم، تداوم بردگی و همبستگی مداوم سیاهی و بردگی؛ سوم، کاهش کار قراردادی طاقت‌فرسا برای سفیدپوستان و حمایت آنها جهت استقلال اقتصادی؛ چهارم، کشاکش‌های سیاسی و نظامی که مبارزه‌ی ضداستعماری طلب می‌کرد، ستیزه‌ی قومی بین سفیدپوستان را کاهش داد و اقوام سفیدپوست را به‌صورت اجتماع واحد «سفید» امریکایی شده درآورد. در مقابل این چهار نیرو، سیاهان امریکایی قرار داشتند که به اجتماعی مطرود تبدیل شدند. در ایالات متحده هم مانند امریکای لاتین، استقلال کشور تداوم نژادپرستی را حفظ کرد.

ناگفته نماند که سهم آنها بهتر از دیگران بود؛ بعضی مردم سرخ‌پوست چون در جریان

مبارزه‌های ضداستعماری با طرف بازنده متحد شده بودند، نابود شدند. سرنوشت ایراکواها^۱ نمونه‌ای از این وضعیت است. ایراکواها در سرعت‌بخشیدن به جنبش استقلال نقش برجسته‌ای داشتند، زیرا ساختار اجتماعی آنها برای ایجاد اتحادیه (کنفدراسیون) سیزده مستعمره (۳۵) و نیز برای انقلابیون در شورش چای در بوستون، آرمانی مناسب ارائه داد. اما همین جنبش در نهایت اجتماع ایراکواها را درهم شکست. اتحادیه ایراکواها با سنت اتحاد شورایی که داشت، هنگام اوج‌گیری انقلاب امریکا و زمانی که نماینده طایفه اونیدا^۲ از همراهی با انگلیس سر باز زد، درهم شکسته شد. «در نهایت معلوم شد هر اجتماعی با مسئولیت خودش وارد میدان کارزار می‌شود، چنانکه مردم طایفه موهاوک، اونونداگا، کایوگا و سنکا^۳ در نهایت به نفع انگلیسی‌ها اسلحه به دست گرفتند.» (۳۶) در مناسبات متعارف اروپاییان - سرخ‌پوستان، بومیان سرخ‌پوست به اروپاییان یاری می‌دادند که بتوانند امور منطقه را اداره کنند، و در این مناسبات، منافع سرخ‌پوستان شکل گرفت. برای ایراکواها، مثل بسیاری از جامعه‌های بومی امریکا، صلح با فاتحان همراه با از دست دادن قطعات بیشتری از زمین‌های آنها بود. آیا مورد کایوگا، نمونه‌ای از کل تجربه سرخ‌پوستان در آستانه اوج‌گیری مبارزات انقلابی را بازگو نمی‌کند؟ «در طول ۱۲ سال، در مدت کوتاهی پس از این‌که نخستین خانه سفیدپوستان در منطقه کایوگا برپا شد، تمامی مردم کایوگا از خانه و کاشانه خود آواره و ریشه کن شدند.» (۳۷)

در هائیتی، تنها انقلابی که ممکن بود به اتکای خودش، در روابط کار و لایه‌های نهایی بهره‌گیر از انقلاب، تحول اساسی ایجاد کند، کمترین دستاورد را در این دو زمینه داشت. بینش محدود رهبری انقلاب هائیتی، به دلیل بنیاد بردگی او بود، یعنی همان چیزی که منشأ قدرت او نیز بود. بر اثر شرایط ایجاد شده به وسیله «نظام بزرگ‌مزرعه‌داری»، توسن لوورتور^۴ و دیگر رهبران چنان پیچیده عمل کردند که جنبش پیش‌رونده‌ای که مردم عادی کوچه و بازار در آن می‌جنگیدند - در محیط تولید معیشتی روستایی - رهبران‌شان را به هراس انداخت:

«رونق کشاورزی، عمده‌ترین ضامن آزادی است.» این شعار توسن بود. خطر این بود که احتمال داشت سیاهان به کشت و کار روی زمین‌های کوچک برسند و نان بخور و نمیر خود را فراهم کنند. اما او اجازه نمی‌داد که املاک بزرگ به قطعات کوچک تقسیم شود،

1. Iroquois

2. Oneida

3. Mohawk, Onondaga, Cayuga, Seneca

۴. سرلشکر و سیاستمدار هائیتی، که اصلاً برده‌ای بود که از آفریقا آمده بود. وی به جنبش بردگان در مقابله با اروپاییان، به ویژه فرانسویان، پیوست (۱۷۹۱) و خود را حاکم هائیتی معرفی کرد (۱۸۰۱). ولی طولی نکشید که او را دستگیر کرده به زندان انداختند و بالاخره در فرانسه فوت کرد.

و منافع کارگران را محدود به کارشان کرد، کاری که قوت روزمره و یک چهارم تولید را به آنها می‌داد. (۳۸)

استبداد «روشن» کشاورزی نظامی به زودی به استبداد کور گرایید و برده‌داری را از نو گسترش داد. نه ژنرال توسن در نهادی کردن امور، و نه سی. ال. آر. جیمز در نوشته‌هایش درباره انقلاب هائیتی، نتوانستند توانایی نیروی نظامی را پیش‌بینی کنند، که این نوع حکومت همواره رویاروی ملت «آزادشده» قرار داشته و آمادگی آن را دارد که با برنامه برده‌داران بیگانه سازش کند. درحالی‌که ملت، آزادی خود را در یکشنبه‌بازارها محک زد و دانست که می‌تواند در باغ‌های خود کار کند، دولت بالنده «با قدرت به نظام بزرگ مزرعه‌داری روی آورد». (۳۹) رهبری این تنها مبارزه ضد استعماری، در عین حالی که خواستار لغو بردگی بود، «در رویارویی با هدف آزادی غیرمشروط که با منافع نظام بزرگ مزرعه‌داری ناسازگار بوده»، شکست خورد. (۴۰) آنچه نخبگان حکومت نظامیان زمین‌دار را از خشم بردگان پیشین در امان نگه داشت، تا اندازه زیادی به دلیل رنگ پوست و اعتبار ملی آنها بود. این استفاده از رنگ، حکایت از شکل‌گیری سیاست ظاهرینی^۱ می‌کند که بعداً در سده نوزدهم مطرح شد، و آن هنگامی بود که نخبگان مولاتو، یک فرد سیاه‌پوست اهل هائیتی را به ریاست جمهوری برگزیدند تا با این پرده‌پوشی، بهره‌کشی از جامعه کشاورزی روستایی ادامه یابد. در دوران پس از انقلاب، نژاد عامل شاخصی برای نخبگان هائیتی نبود: آنها فارغ از عامل نژادی، موافق رواج دوباره اقتصاد بزرگ مزرعه‌داری بودند. چیزی که بر سر آن توافق نداشتند قضیه مالکیت مزارع بزرگ بود: چنانکه رئیس‌جمهور هنری کریستف^۲ مانند ژان-ژاک دیسالین^۳، رئیس‌جمهور قبلی، بر مالکیت دولتی املاک پای می‌فشرد (که بر اثر آن ژنرال‌های ارتش عملاً به فکر املاک خصوصی خود افتادند)، و طرف مقابل، الکساندر پتیون^۴ بر مالکیت خصوصی اصرار می‌ورزید. این وضعیت نه تنها باعث تقسیم جمهوری شد، بین شمال که پایگاه کریستف و غرب و جنوب که پایگاه پتیون بود، بلکه نژادپرستی هم دوباره بالا گرفت: کریستف در شمال، گروهی از مزرعه‌داران نظامی را رهبری می‌کرد که پیش از انقلاب برده بودند، درحالی‌که در غرب و جنوب، پتیون از حقوق مالکیت مولاتوهای مزرعه‌دار حمایت می‌کرد که بخش عمده آنها پیش از ظهور جمهوریت، افرادی آزاد و مالک بودند. علاوه بر این، ملاحظات نژادی، پتیون را واداشت که به دهقانان هائیتی آن مناطق امتیاز صوری دهد، زیرا امنیت حکومت او به عنوان یک مولاتو، بستگی به پرهیز آشکار از هرگونه پیوند با نظام کشاورزی‌ای داشت که بردگان سابق نظام برده‌داری نژادی را به خاطر می‌آورد.

۱. politique de doublure، سیاست ظاهرینی یا سیاست دورویه.

2. Henri Christophe

3. Jean-Jacques Dessalines

4. Alexandre Pétion

سپس در سال ۱۸۲۰، ژان-پی‌یر بایه^۱ جمهوری را از نو متحد کرد، و دهقانان هائیتی هم اصلاحات ارضی را که رهبری انقلاب در طول جنبش و پس از انقلاب از آن پرهیز کرده بود، عملاً اجرا کردند و هر جا میسر بود، مزرعه‌های کوچک خانوادگی ترتیب دادند. (۴۱) بردگان سابق، بیش از رهبران‌شان در جست‌وجوی دورنمای اصیل‌تری از آزادی بودند و می‌خواستند با جهت‌دادن تولید به توسعه زمین‌های آذوقه^۲، به بهای خانه بزرگ^۳، شیوه تولید اقتصادی مبتنی بر رهبری مزرعه‌داری را از میان بردارند. این دورنمای توسعه، متأثر از تجربه برده‌داری در گذشته بود، گو این‌که مخالف هم داشت. با وجود این، بردگان سابق کشاورزی برای صادرات را در مقابل تولید معیشتی نادیده نگرفتند، بلکه برعکس با اشتیاق، به کشت قهوه [جهت بازار و صدور] پرداختند. البته دولت هم عمل مقابله به مثل کرد. اگر دولت نتوانست جریان تقسیم زمین را در کنترل خود بگیرد، در عوض (و به کمک بازرگانی داخلی و خارجی) توانست با وضع مالیات بر صادرات قهوه، کنترل خود را اعمال کند و از مبادلات داخلی انتقام بگیرد. این مالیات‌ها بیشتر تبعیض‌آمیز بود، زیرا چند و چون آن از دید دهقانان تولیدکننده مخفی می‌ماند. «هرگاه که دولت، دستمزدها و عوارض قهوه را افزایش می‌داد، صادرکنندگان... هزینه آن را به واسطه گران منتقل می‌کردند... و آنها هم به نوبه خود با کاهش قیمت قهوه که به تولیدکننده پرداخت می‌شد، هزینه را بر دوش دهقانان تحمیل می‌کردند.» (۴۲) به طور کلی گرچه انقلاب هائیتی، شکل و شیوه کار را به طور موققت آمیزی متحول ساخت، اما در نهایت نتوانست محتوای آن را تغییر دهد، از این رو واکنش امریکاییان در برابر جمهوری هائیتی، به طور کامل توجیه‌پذیر نبود.

سرخ‌پوستان امریکایی و جنگ هویت در انقلاب مکزیک

در دوران پس از استقلال، یورش سرمایه بریتانیا بر اقتصاد مکزیک جریانی دوسویه داشت: نخست این‌که چنان طراحی شده بود که مکزیک، با توجه به توسعه صنعتی ضعیف خود، به ویژه در صنایع نساجی، فقط تولیدکننده مواد خام باشد. دوم، سرمایه بریتانیا با وام‌ها و دیگر اعتبارهای فزاینده‌ای که در اختیار دولت جدید التاسیس مکزیک می‌گذاشت، بر منابع تأدیة بدهی‌های مکزیک کنترل داشت. بریتانیا برای این‌که به هدف نخست خود برسد، سیل کالاهای ساخته شده را روانه بازار مکزیک کرد. (۴۳) پس، این شیوه غلط بودجه‌بندی دولت مکزیک نبود که آن کشور را به وام‌گرفتن واداشت، بلکه تاوان مبارزه‌های استقلال‌طلبانه‌ای بود که در دوران استعمار صورت گرفت.

1. Jean-Pierre Boyer

۲. provision grounds، منظور کاشت محصولات مورد نیاز مردم است که بر روی قطعات کوچک صورت می‌گیرد.

۳. منظور از «خانه بزرگ»، ظاهراً مزارع بزرگ است که متعلق به ملاکین قدرتمند بود.

سرمایه بریتانیا، برای این‌که موقعیت خود را به‌عنوان رهبر سرمایه‌داری جهانی محکم‌تر کند، نیاز به این نداشت که گروه‌هایی را از این کشور به مکزیک گسیل دارد تا دولت آنجا را وادار به واگذاری امتیازهای پولی یا سرزمینی کند، کاری که دولت‌های اسپانیا، فرانسه و ایالات متحده رو به رشد کردند. گو این‌که ایالات متحده و فرانسه با هم تبانی کردند تا حکومت رنج‌آور و مسخره آرچ‌دوک ماکسیمیلیان سوم^۱ از ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۷ بر ارتش مکزیک تسلط داشته باشد. با وجود این، سرمایه آمریکا به سرعت با بریتانیا به رقابت برخاست و طی دوران ریاست جمهوری پورفیریو دیاز^۲ (۱۸۷۶-۱۹۱۱)، رقیب خود را از میدان به در کرد:

در سال ۱۸۹۷، سرمایه‌گذاری‌های ایالات متحده در مکزیک جمعاً به ۲۰۰ میلیون دلار می‌رسید و این سرمایه‌گذاری در سایر کشورهای امریکای لاتین، کانادا، اروپا، یا در آسیا افزایش یافت. طی چهارده سال پس از آن، این سرمایه‌گذاری پنج‌برابر شد و در سال ۱۹۱۱، سرمایه‌گذاری‌های امریکایی، بیش از سرمایه‌گذاری دولت رشدیابنده مکزیک و دوبرابر سرمایه‌گذاری‌های خارجی بود. (۴۴)

از این رو تعجب چندانی ندارد که اموال امریکایی در مکزیک، طی دوران انقلاب، بارها در معرض مصادره و انهدام قرار گرفت.

سرمایه‌های امریکایی و بریتانیایی، بخش اعظم راه‌آهن مکزیک را ساختند تا کالاهای این کشور به بازار عرضه شود: علاوه بر نفت و مواد معدنی، شکر، قهوه، وانیل، فلفل، سقز، نخود، کنف، پنبه، عود امریکایی، گوجه‌فرنگی و دام به بازار عرضه می‌شد. این همه محصولات پرتنوع کشاورزی، دلالت بر شدت بهره‌گیری از زمین دارد و این امر حاکی از غصب بیش از دو میلیون آکر^۳ زمین‌های مشاع سرخ‌پوستان است و مدت‌ها این پرسش مطرح بود که چه مقرراتی بر مالکیت زمین روستایی حاکم است: زمین‌داری تفکیکی و مشاع روستایی، یا املاک اربابی^۴. (۴۵) وقتی مالکیت اربابی جنگ را بُرد روستاییان آواره شدند و با مشقت به جست‌وجوی کار روی زمین‌های بزرگ برآمدند.

بی‌تردید، پیشینه سیاست‌های انحصاری کردن زمین در زمان ریاست جمهوری دیاز، به دوران

۱. Archduke Maximilian III، حاکم مکزیک که فقط به کمک نظامیان فرانسوی توانست در رأس قدرت باقی بماند و هنگامی که ارتش فرانسه در مکزیک قدرت خود را از دست داد، سربازان خوارز او را دستگیر کردند و کشتند.

2. Porfirio Díaz

۳. acre، واحد اندازه‌گیری زمین، برابر با ۴۰۴۷ مترمربع.

۴. haciendas، املاک بزرگ، بیرون از شهر و غیرروستایی.

ریاست جمهوری خوارز^۱ برمی‌گردد. گرچه خوارز وارث تمدن زاپوتک^۲ بود و آشکارا با تجاوز به زمین‌های سرخ‌پوستان مخالفت داشت، ولی قانون اصلاحات خوارز^۳ و قانون اساسی سال ۱۸۵۷، زمین‌های مشاع سرخ‌پوستان را به صورت حقوق ملکی طبقه سوداگر، به مالکیت فردی تبدیل کرد. علاوه بر این، مسائل مالی ناشی از جنگ در مقابل سلطه فرانسه، خوارز را واداشت که از شروط نسبی حمایت از زمین‌های مشاع سرخ‌پوستان در مقابله با طرفداری از بیگانگان دست بردارد. کاکرافت اشاره می‌کند که بین سال‌های ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۷ نزدیک به ۴/۵ میلیون آکر زمین، و هر آکر به بهای دو سنت و نیم به فروش رفت، اما وارمن می‌نویسد، با این همه «در بیشتر بخش‌های کشور، اجتماع‌های سرخ‌پوست، استقلال خود را به صورت واحدهای اجتماعی حفظ کردند» (۴۶). این سیاست‌گذاری‌های «آزاد» مربوط به زمین، هزینه خود را از نهادهای سیاسی، زبان و فرهنگ سرخ‌پوستان وام گرفت. «بسیاری از اجتماع‌های سرخ‌پوستی رفته رفته به روستایان ساده و بدون هیچ نمود فرهنگی متمایز تبدیل شدند، گو این‌که موقعیت ساختاری شاخصی را در نظام اجتماعی داشتند» (۴۷). با توجه به این نکته، عجیب نیست اگر سرخ‌پوستان، رضایت اندکی از انقلاب مکزیک داشته باشند، یا این‌که سرخ‌پوستی، عاملی برای برتری این بینوایان بر روستایان به‌شمار آید، جز این‌که در آگاهی فرهنگی و نژادی آنها مؤثر بوده باشد. (۴۸) آیا جامعه روستایی مکزیک، تا این اندازه از لحاظ نژادی و فرهنگی بی‌هویت بود که یک انقلاب، و به‌ویژه هنگامی که می‌کوشد هویت‌های از دست رفته را بازیابد، نتواند هویت گذشته آنها را زنده کند؟

آلان نایت در مقاله‌ای درباره تأثیر نژاد در انقلاب مکزیک می‌نویسد: «مبارزات انقلابی که از سال ۱۹۱۰ شروع شد، با مشارکت گسترده سرخ‌پوستان می‌توانست جدی شود و چنین شد (به‌ویژه اگر تعریف و محدوده گسترده‌ای از مفهوم سرخ‌پوستی را به کار ببریم)؛ البته برنامه سرخ‌پوستان فارغ از هرگونه خودآگاهی بود» (۴۹). علاوه بر این، نایت باور دارد که شعارهای بومی‌گرایی و سپس مستیزوگرایی که دولت در سال‌های پس از انقلاب اشاعه داد، دست‌پخت گروه‌های نخبگانی بود که می‌خواستند هویت و همبستگی ملی را شکل دهند و نقش مداخله‌کننده دولت انقلابی را در جامعه مکزیک توجیه کنند. نایت تأکید دارد که شعارهای هویت، زبان‌گویای خود اجتماع‌های سرخ‌پوستی نبود.

۱. Benito Pablo Juárez (۱۸۰۶ - ۱۸۷۲)، سیاستمدار مکزیکی که در سال‌های ۱۸۵۵-۱۸۵۸ وزیر دادگستری مکزیک بود. وی در این زمان جنبشی اصلاح‌طلبانه را رهبری کرد و بسیاری تحولات قانونی به‌وجود آورد. در سال‌های ۱۸۵۸-۱۸۶۱ رئیس‌جمهور موقت مکزیک شد و توانست با محافظه‌کاران مقابله کند. بین سال‌های ۱۸۶۱-۱۸۷۲ رئیس‌جمهور کشور شد و با استعمار فرانسه و دست‌پرورده آنها، ماکسیمیلیان، مبارزه کرد. سرانجام محافظه‌کاران با بیگانگان فرانسوی و ماکسیمیلیان دست به دست هم داده او را برکنار کردند.

در بحث دو قسمتی نایت، بخش دوم در واقع تفسیری از بخش آغازین است. به نظر معقول می‌نماید که به همان اندازه که پورفیریو از الگوی توسعه اجتماعی-اقتصادی نخبگان اروپایی و امریکای شمالی (معروف به اهل علم^۱، یا «پسران شیکاگو») آشکارا ستایش و طرفداری می‌کرد، روستاییان (دورگه‌های سرخ‌پوست امریکایی یا غیر آن) اتحاد میان رنگ، طبقه و فرهنگ را که سیاست دولت شده بود، به درستی درک کردند و به حق رنجیدند.

به عبارت دیگر اعتراض طبقاتی، رنگ و فرهنگ را که دشمنان معترضین به شمار می‌آمدند، به‌طور صوری به یاری طلید. این پیچیدگی همبستگی، شاید در ایالت‌های جنوبی مصداق بیشتری داشت و در آنجا «خصوصیت انبوه روستاییان سرخ‌پوست و طبقه متوسط شهری مستیزو با یکدیگر» (۵۰) نمودی کاملاً آشکار داشت. چندان اهمیتی ندارد که در مورلوس^۲، ایالت زادگاهی امیلیانو زاپاتا، ۹ درصد مردم به زبان ناهواتل^۳ سخن می‌گفتند؛ آنها گروهی وابسته به خود بودند و دیگران آنها را «سرخ‌پوست» می‌پنداشتند. (۵۱) به علاوه، برای رهبری که با سنت محلی، یگانه شده و گروه زیادی از عامه مردم را در حدی که یک زاپاتا می‌تواند ادعا کند، گرد خود جمع آورده بود، مشکل می‌نمود که یک «غیرسرخ‌پوست» شناخته شود. از این جهت است که فرانکو شوالیه عقیده دارد جنگ بین املاک بزرگ و روستا در مورلوس، «باعث افزایش همبستگی [روستاییان] شد. کوشش آنها برای این که اجیر محض یا کارگر روزمزد کشاورزی نشوند، ظاهراً باعث شد که تا اندازه‌ای روحیه جمعی خود را بازیابند که در برخورد با سرمایه همسایگان و نیز بر اثر فراموش کردن زبان بومی خود، آن را از دست داده بودند». (۵۲) به عبارت دیگر، مشارکت در فرایند انقلاب، برای هویت‌های سرخ‌پوستی رقیب، بیشتر این نتیجه را داشت که بی‌تردید، آرمان‌های انقلابی را شکل دهند.

بنابراین، شاید تمایل مبهم، نامشخص و/یا پنهانی سرخ‌پوستان نسبت به انقلاب بود که گاهی انقلاب را جدی‌تر می‌کرد، گرچه در بعضی نقاط هم این تمایل با پنهان‌کاری کمتری بروز می‌کرد (مانند مایا^۴ها در یوکاتان^۵ و یا کویی^۶ها در سونورا^۷). به عبارت دیگر، ممکن است در انقلاب مکزیک، سرخ‌پوستان همان مصداق یوغ نورمن‌ها باشند. این برداشت از رویدادها، خودبه‌خود در کار انقلابیون منعکس نشد (گو این که ممکن بود رابطه معنی‌داری بین تفکر نژادی/فرهنگی و مشارکت انقلابیون وجود داشته باشد)، اما دورنمایی بود که ائتلاف بالقوه نژاد، طبقه و فرهنگ را، فارغ از خواست قدرتمندان محلی، شکل داد.

برداشت من حاصل مقایسه نقاط مشترک تحلیل پژوهشگران از انقلاب دوم امریکا، یعنی جنگ

1. científicos

2. Morelos

3. Nahuatl

4. Maya

5. Yucatán

6. Yaqui

7. Sonora

داخلی است. (۵۳) در آغاز شعله‌ور شدن جنگ، رئیس‌جمهور آبراهام لینکلن روشن کرده بود که این کشمکش در جهت لغو برده‌داری نیست، بلکه بر سر چند و چون آن بوده است. معمولاً کمتر پیش می‌آید که رویدادها، طبق برنامه‌ای پیش برود که از قبل تنظیم شده است، به ویژه هنگامی که جریان برنامه مبتنی بر پیش‌بینی پاسخ فرد یا گروه دیگر در مقابل رویدادهاست. وضعیت بردگان سیاه امریکایی چنین بود؛ جمعیتی که دیگران بسیار درباره‌ی آن گفته و نوشته‌اند، ولی اندکی از سفیدپوستان امریکا از آن صحبت کرده‌اند. در آغاز، در جنگی داخلی حتی بردگان هم به موقعیت و اهمیت خود پی نبرده بودند، ولی هنگامی که نظام‌های بزرگ مزرعه‌داری در برابر لشکرهای متحد [ارتش ایالات متحده] شکست خورد و از هم پاشید، تازه بردگان دانستند که مردان و زنان «بی‌اربابی» هستند. به این ترتیب، کشت و کشتاری که بی‌سروصدا در مورد سیاهان شروع شد، درست در اواسط جریان‌های روی داد که بعداً شکل تمام‌نمای جنبش آزادی‌خواهی سیاهان را نشان داد. از این رو، جنگ داخلی، جنگ سیاهان امریکا شد.

بی‌تردید، نتایج ناقص بازسازی ایالات متحده، بهتر از نتایج بازگشت مکزیک‌ها بود که نزدیک چهار سال پس از صدور فرمان ۵ ژانویه ۱۹۱۵ و اعلام رسمی اصلاحات ارضی به‌عنوان سیاست حکومتی صورت گرفت: «طی اصلاحات ارضی مقدار زمینی که [به روستاییان] منتقل شد، در حدود ۵٪ درصد کل زمین‌ها بود.^۱ (۵۴) گذشته از این حقیقت، زمین‌هایی برای مالکیت جمعی روستاییان در نظر گرفته شد که بسیار کم حاصلخیز بودند و محصول آنها به‌حدی نبود که دارندگان این زمین‌ها، حداقل برای تأمین بخشی از معیشت خود، نیاز به کار اضافی نداشته باشند و از این رو، اغلب در املاک اربابی مجاور زمین خود به کار مشغول می‌شدند، درحالی‌که اربابان این کارها را به کارگران خانگی^۱ خود که محق‌تر بودند نمی‌دادند. گذشته از اینها، اربابان، کانونی از طفره‌روی‌ها و فنون حيله‌گری بودند (۵۵) [و لابد در قانون اصلاحات ارضی هم دخالت کردند].

به عقیده نایت از این زاویه، شعارهای بومی‌گرایی و مستیزوگرایی که به‌منظور همانندگردی مطرح می‌شد، در واقع راهبردهای اجتماعی-سیاسی نخبگان مکزیک بود و نیز راهبردهایی بود که مبارزه طبقه‌ای را از آمیختن با گرایش‌های نژادی-فرهنگی مشهود در جامعه بازمی‌داشت. نخبگان سیاسی پس از انقلاب (که تا قبل از کاردناس^۲ همه شمالی بودند) احتمالاً از خطر بالقوه همبستگی آشکار بین سرخ‌پوستان امریکایی و روستاییان مبدل‌شده به کارگر برای مقابله با اروپایی‌گری (مکزیک‌ی یا خارجی) و مدیران و مالکان سرمایه‌دار به‌خوبی آگاهی داشتند، گو این‌که معلوم بود این همبستگی در حین انقلاب به‌وقوع پیوسته و جایگاه خود را یافته است. بدون تحقق طرح بومی‌گرایی و

1. acasillado

۲. Lazaro Cárdenas (۱۸۹۵ - ۱۹۷۰)، سیاستمدار مکزیک‌ی که در سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۴۰ رئیس‌جمهور مکزیک بود و اصلاحات ارضی را به اجرا درآورد و صنعت نفت مکزیک را ملی کرد (۱۹۳۸).

مستیزوگرایی در ساختارهای نژادی اقتصاد سرمایه‌داری، دولت جدید در خطر رویارویی با جنبش مخالفانی قرار داشت که می‌توانست در بستر اتحاد منافع سیاسی- فرهنگی روستاییان و شهریان صورت پذیرد. ولی چنین نشد و شکافی که در انقلاب مکزیک ایجاد شده بود برطرف نگردید. درحالی‌که این امر در آغاز انقلاب روسیه و به یمن وقوع جنگ جهانی اول اتفاق افتاد.

اما بحث نایت را نمی‌توان به کلی فراموش کرد و به‌نظر می‌رسد این تفکر بود که آرمان‌های جنبش‌های ویلیستا^۱ و طبقه کارگر مکزیکوسیتی را تحت تأثیر قرار داد. می‌توان گفت در هردو جنبش، یک گرایش قوی ضد سرخ‌پوستان امریکایی وجود داشت که مبارزه انقلابی را به سازش کشاند. شاید این ادعایی مبالغه‌آمیز باشد که گفته شود در برنامه ویلیستا حرکتی ضد سرخ‌پوستی وجود داشت. گذشته از این، ویلا و زاپاتا هردو با اصلاحات ارضی بسیار موافق بودند (گو این‌که در اساس متأثر از نهادهای متفاوتی بودند) و هردو می‌خواستند به اجتماع‌های سرخ‌پوستی کمک کنند. در الگوی تاریخی اسکان [یا تصرف] شمال، یک بدگمانی موجه نسبت به سرخ‌پوستان شکل گرفت. [توضیح این‌که] در طول سده نوزدهم، مکزیک‌های مناطق جنوبی و مرکزی تحریک شدند که مانند استعمارگران نظامی، به شمال روی آورند. این موضوع به ارتش برچسب مستعمره‌سازی زد، زیرا درون‌کوچندگان اعم از مکزیک و امریکایی، در کشاکش کسب جواز تصرف، ناگزیر می‌بایست مقاومت مردم آپاچی [بومی شمال] را درهم بشکنند تا بتوانند زمین‌های قانونی آنها را تصرف کنند. به این ترتیب، «در این منطقه زمین به هرکسی تعلق می‌گرفت که به تصرف آنجا اراده می‌کرد و می‌توانست در تمام عمر از آن دفاع کند». (۵۶) علاوه بر این، «حق تملک زمین صرفاً با وراثت منتقل نمی‌شد، بلکه همواره می‌بایست از طریق دفاع در منازعات این حق تثبیت شود». (۵۷) این‌گونه جنگ منافع، از طریق تضاد نژادی- فرهنگی تشدید می‌شد: استعمارگران نظامی عموماً مستیزو بودند یا مستیزو می‌شدند، چرا که آنها «روستایی یا شبکه گسترده خویشاوندی برای بازگشت به این منطقه نداشتند، چنانکه دهقانان روستایی مرکز و جنوب [هم‌که به شمال آمدند] همین‌طور بودند». (۵۸)

موقیت این استعمارگران چندان دوام نیاورد، زیرا آنها هم مغلوب نیروی مشابهی شدند که آپاچی‌ها را بی‌خانمان کرد. اما این نیروهای مسلح نبود که همبستگی مردم شمال را به خطر انداخت، بلکه «اسب آهنین»^۲ و مجموعه سازوکارهای محرکه آن بود: سفته‌بازی زمین، تورم قیمت زمین، انحصار و افزایش مالیات به‌خاطر این‌که بیگانگان مالیات نمی‌دادند. چنانکه فردریک کتز می‌گوید، با صدور دام و تصرف زمین‌های عمومی از سوی مالکان بزرگ محلی، شرکت‌های راه‌آهن در نیمه

۱. جنبشی که به رهبری پانچو ویلا (Pancho Villa) روی داد و ویلا و پیروانش، همراه با امیلیانو زاپاتا در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۵، مکزیکوسیتی را تصرف کردند.

۲. ظاهراً به حیلۀ مشهور «اسب چوبی» یونانی‌ها جهت تصرف شهر تروا اشاره دارد که در اثر حماسی ایلیاد آمده است. ولی در اینجا چون نیروی قهار سرمایه‌داری در کار است، اسب چوبی، به کنایه به اسب آهنی تبدیل شده است.

دهه ۱۸۸۰، برنامه قطع رفت و آمد به مناطقی که «رمله‌های عظیم بدون صاحب روی زمین‌های بسیار بزرگ عمومی می‌چریدند» را تسریع کردند. (۵۹) این نویسنده ادامه می‌دهد: «این توسعه‌ها، هرچه را که روستاییان آزاد در دوران مرزهای باز ایجاد کرده بودند، زیر و رو کرد [و] ... سنت همکاری بین همه طبقات جامعه [شمالی] را که در جنگ آپاچی‌ها به وجود آمده بود، برهم زد.» (۶۰) ویلا هم مانند زاپاتا می‌توانست ناراضی خود را به خاطر از دست دادن حقوق به دست آمده اعلام کند، گو این‌که گذشته وی با زاپاتا متفاوت بود:

در همه نواحی جمهوری، مستعمره‌های نظامی به وجود می‌آوریم که مشکل از سربازان انقلاب است... آرزوی من آن است که مدتی در یکی از مستعمره‌های نظامی و در میان همراهان خود زندگی کنم، کسانی که دوست‌شان دارم و مدت‌هاست که مرا تحمل کرده و با من زیسته‌اند... و دوست دارم بقیه عمرم را روی مزرعه کوچک خودم کار و زندگی کنم، دام‌پروری کنم و ذرت بکارم. (۶۱)

اعمال ویلا در دوران انقلاب و پس از آن، نسبت به مستعمره‌های نظامی آرمان‌شهری جهت‌گیری اجتماعی متفاوتی گرفت. وی نه فقط از بابت تملک زمین و سرمایه‌گذاری بازرگانی، تحت لوای دولت موسوم به ویلیستا در زمان انقلاب، در جهت منافع خودش دچار تردید شد، بلکه در وضعیتی از انقلاب «بازنشست شد» که ۸۷۰۰۰ هکتار املاک بزرگ در کانوتیلو^۱ را در اختیار داشت، و به این ترتیب نشان داد که به‌طور جدی با اصلاحات ارضی مخالف است. ریمون ادواردو روئیز نقل می‌کند «هنگامی که مأموران دولتی برای تقسیم املاک ال پوبلیتو^۲ آمدند، که ژنرال آلینو آراندا، دوست قدیمی ویلا آنجا را اشغال کرده بود، ویلا مسلحانه راه را بر آنها بست.» (۶۲) این فریادی از راه دور برای دعوت به همکاری در جهت محکم کردن چارچوب مستعمره‌های نظامی بود و همواره از شعار «بازگشت به ریشه‌ها» یا «گذشته اصیل» زاپاتا دورتر می‌شد. (۶۳)

شاید یک تمایل شدید ضد سرخ‌پوستی در کارگر صنعتی مکزیک بود که در عدم پیوند کارگران روستایی-صنعتی و انقلاب مکزیک تأثیر عمده داشت. پیش از این درباره برچسب «سرخ‌پوستی» که به کارگران روستایی جنوب و مرکز زده شد، بحث کردیم، گرچه ممکن است این برچسب از جنبه «زیست‌شناختی» چندان دقیق نبوده باشد. اصطلاح مزبور در واقع یک برچسب پیوندی بود که محل‌ها و گروه‌های ویژه‌ای از کارگران را به سرخ‌پوستان مرتبط می‌نمود. این هم‌نشینی و پیوند، در سده نوزدهم به وجود نیامد، بلکه حاصل اشغال منطقه بود، و همان‌طور که پیوند سرخ‌پوستی-روستایی قوی‌ترین رابطه در مناطق روستایی بود، در شهرهای کوچک و بزرگ، یک

پیوند و همنشینی نژادی- طبقه‌ای دیگر شکل غالب را داشت. با وجود انبوهی از مشاغل گوناگون با پایگاه‌های اجتماعی متفاوت در فضای شهری، که همپوشی غلیظ نژادی- طبقه‌ای را بالقوه ضعیف می‌کرد، زندگی شهرنشینی بیشتر خوی اروپایی‌گری را بین اهالی شهر رواج می‌داد. شهر، مانند پول، بیشتر گرایش به سفیدپوستی داشت، گو این‌که شهرنشینان هم (در مقایسه با کارگران روستایی) از یک اقتصاد مرفه برخوردار نبودند، یا [در اینجا هم] اصطلاح سفیدپوستی دقت زیست‌شناختی نداشته است. پس شاید یک «امتیاز روان‌شناختی» بود که به شهرنشینی تعلق می‌گرفت. (۶۴)

کارگر شهری، که به شهروندی خود در مکزیکوسیتی خرسند بود، خود را از روستاییان بسیار ابتدایی پیشرفته‌تر می‌دانست. آنها به‌عنوان رأی‌دهندگان مکزیکوسیتی، از مزایای مادرشهر برخوردار بودند، هرچند که توزیع غیرعادلانه درآمد مزدبگیری، فقط به آنها مجال می‌داد که از مزایای حاشیه‌ای، مانند شبکه حمل‌ونقل، پارک‌ها، گردش در خیابان‌ها، مدرسه‌های محدود، شبکه دفع فاضلاب و دیگر خدمات شهری استفاده کنند. (۶۵)

در کوششی که برای تشریح جنبش‌های زاپاتایی و ویلایی کردیم و نکات مبهم آن را روشن ساختیم، معلوم شد که از دید طرفداران زاپاتا، ویلایی‌ها به‌خاطر تمامی مقاصد و منظورهای که داشتند، اساساً نژادی متفاوت از مردم را تشکیل می‌دادند. نگرش شهری نسبت به غیرعقلایی بودن، بی‌سوادی، تعصب مذهبی، راهزنی، توحش و عقب‌ماندگی روستایی، نشانه عمق استنباط متفاوتی بود که روستا را از شهر جدا می‌کرد. گرچه این دورنماها، تمامی ابعاد ارتباط انقلاب مکزیکی را نشان نمی‌دهد (مانند بی‌توجهی هر دو جنبش تا مراحل آخر نسبت به خواسته‌های کارگر صنعتی)، ولی روشن‌گر آن است که بین ارزیابی اجتماعی طبقه کارگر صنعتی مکزیکی نسبت به طبقه کارگر روستایی و میزان علاقه‌مندی یا بی‌علاقگی کارگر روستایی به همراهی با طبقه کارگر شهری، رابطه‌ای وجود داشته است. از دید کلی، طبقه کارگر مکزیکوسیتی، حقوق‌دان‌های میانه‌رو کشور بودند که می‌توانستند پشتیبان محکمی باشند.

رنگ انقلاب کوبا

اگر فهرستی ناقص از منافع امریکایی‌ها در کوبا، از زمان پایان جنگ اسپانیایی- امریکایی تا انقلاب تهیه شود، معادل یک دایرةالمعارف امریکایی «معرفی نامداران»^۱ می‌شود. برای نمونه، راکفلر، مورگان، ملون، کارنگی، وایتی، هربرت هوور، وودرو ویلسون، شرکت آهن و فولاد بتلهم، جنرال

الکتریک، لاستیک گودپیر، سیرز، کمپانی وولورث، گلگیت پالمولیو، بانک امریکا، بانک چیس منتن، از جمله سرمایه‌گذاران، بنگاه‌ها و بانک‌های امریکایی در کوبا بودند. اگر ورود نخستین نمایندگان بازرگانی امریکایی به کوبا را که «طی دو هفته پس از اشغال نظامی جزیره (و همچنین پورتوریکو)» (۶۶) صورت گرفت در نظر آوریم، می‌توان گفت دومین کوشش موفقیت‌آمیز کوبا در برابر استعمار اسپانیا، با دخالت امریکایی‌ها به کلی خنثی شد. به‌طور خلاصه، بر اثر ویرانی‌ها و پیامدهای جنگ با اسپانیا، استعمار امریکایی با ترکیب خاص خود، جای استعمار اسپانیا را گرفت: «در سال ۱۹۰۵ نزدیک به ۱۳۰۰۰ امریکایی در کوبا، سند مالکیت زمین داشتند... که برآورد می‌شود شامل ۶۰ درصد کل املاک روستایی کوبا می‌شد.» (۶۷) تا بحران بزرگ [دهه ۱۹۳۰]، سرمایه امریکایی به‌طور کلی، در تولید شکر ۷۵۰ میلیون دلار (در سال ۱۹۲۵)، در راه آهن، توتون و معدن به ترتیب ۱۱۰ میلیون، ۵۰ میلیون و ۳۵ میلیون دلار در همان سال می‌شد. (۶۸) فقط آثار بحران بزرگ بود که راه بیرون‌کردن امریکایی‌ها را از شکر کوبا فراهم کرد، گرچه در راهی ماندگارتر و سودآورتر، یعنی بانکداری، به کار افتاد.

جدایت کوبا بیشتر به‌خاطر معافیت مالیاتی بود که بازرگانی امریکایی در کوبا از آن بهره‌مند می‌شد. معافیت مالیاتی نه‌فقط به بنگاه‌های امریکایی اجازه می‌داد که تقریباً تمامی سود خود را از کشور خارج کنند (به‌ویژه این‌که مالکان امریکایی عموماً در کوبا زندگی نمی‌کردند)، بلکه کوبا را از این‌که منبع اصلی تأمین نیازهای اساسی مردم باشد، بازمی‌داشت. گرچه به‌طور رسمی، در اصلاحیه قانونی شرم‌آور پلات^۱ ماده‌ای وجود نداشت که قیومت امریکا را به‌طور قانونی بر زندگی اقتصادی-سیاسی مردم کوبا تحمیل کند، ولی یقیناً مانع آن هم نبود. هنگامی که دولت کوبا در مضیقه مالی قرار داشت، ناگزیر برای اخذ وام با بانک‌های امریکایی وارد مذاکره می‌شد و این بانک‌ها همان سهام‌داران عمده‌ای بودند که از معافیت مالیاتی صنایع برخوردار می‌شدند. متأسفانه این مردم کوبا بودند که اصل و فرع این وام‌ها را از طریق تحمل بار سنگین مالیات‌های ظالمانه می‌پرداختند. جورج گیلبرت در این باره نمونه‌ای را ذکر می‌کند:

مجموع وامی که حکومت کوبا بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۷ از کمپانی مورگان^۲ گرفت، ۱۱۱ میلیون دلار می‌شد. پرداخت سود و اقساط آن باعث افزایش بدهی کوبا به میزان ۱۷۰/۸ میلیون دلار شد و سود جاری کمپانی مورگان به ۵۹/۸ میلیون دلار رسید. برای پرداخت بدهی‌های خارجی، بر مشروبات، توتون سیگار و کبریت مالیات بسته شد، که اینها همه در نهایت از جیب مردم پرداخت می‌شد. اما بخش‌های اصلی، یعنی شکر و معادن، همچنان دست‌نخورده باقی ماند. این نگرش در سیاست‌گذاری مالی، ناشی از

1. Platt Amendment

2. Morgan House

غفلت نبود، بلکه حکومت به اصطلاح جمهوری کوبا نمی‌توانست بدون کسب مجوز قبلی از کمپانی‌های بانکی، اسپیری^۱ و مورگان، نظام مالی را تغییر دهد، پیمان‌نامه‌ای که به روشنی طی قراردادی ویژه بین این سازمان‌ها و حکومت‌ها [ی کوبا] امضا شد. (۶۹)

بدهکاری‌ها نه فقط انحصارهای گوناگون امریکایی را در پی داشت، بلکه وابستگی کوبا به شکر را، به‌عنوان راه اصلی کسب درآمد و نیز پرداخت بدهی‌ها، شدیدتر کرد. (۷۰) هزینه‌های مساعد^۲ قابل توجه از طریق تولید شکر تعیین می‌شد. اجرای برنامه‌های صنایع جانشینی وارداتی، متنوع کردن کشاورزی و مهم‌تر از همه، گسترش خرده‌مالکی یا زمین‌های متوسط به‌عنوان شالوده کشاورزی متنوع، با مشکلاتی روبه‌رو بودند. در کوبا هم مانند پورتوریکو، «مصرف‌کننده ناگزیر بود مواد غذایی وارداتی را با گران‌ترین قیمت از بازارهای امریکایی بخرد، یا این‌که مثل اکثریت مردم فقرزده کوبایی، عقب‌گرد کرده و سرانجام رژیم گرسنگی را با مصرف ساده‌ترین مواد غذایی کشاورزی تحمل کند». (۷۱) از این‌رو، همراه با انحصاری شدن زمین، مصرف شکر، که از کالاهای اصلی مورد تقاضا بود، [به دلیل بالا رفتن قیمت] در فهرست مواد غذایی کالری‌زا بسیار کاهش یافت و هرچه زمین کمتری در اختیار مردم قرار گرفت، معیشت کارگران کشاورزی بیشتر منحصر به دامداری شد. دستمزدها که پایین و فصلی بود (زیرا به‌مثابه کار بردگان پرداخت می‌شد و دورکاشت نیشکر ۴ ماه از سال بود و کارگران ۸ ماه را بیکار می‌ماندند)، به‌نوبه خود تأمین هزینه درمان و دسترسی به آن را برای کارگر متوسط روستایی کمر شکن کرد. همچنین، تسهیلات رفاهی مانند آب لوله‌کشی، مسکن مناسب، و لباس کافی، که علل ابتلا به بیماری را کاهش می‌داد، به‌سادگی تأمین نمی‌شد. پیامد فقر، پیچیده‌تر از علت فقر شد. بعد از اشغال امریکا، کار در مزرعه نیشکر باز هم کمتر شد، چراکه «مدیر امریکایی به این واقعیت پی برد که در نهایت یک غریبه است و روزی در آینده، در دفترش در ایالات متحده و دور از کوبا، به کار ادامه می‌دهد». (۷۲)

فقر گریزناپذیر روستایی، مردم ده را به جایی می‌کشید که به شایعه خوشبختی در شهر دل بدهند، و مردم کوبا هم از این قاعده مستثنا نبودند. در سال ۱۹۵۳ نزدیک به نیمی از مردم کوبا در کشتزار زندگی می‌کردند. (۷۳) اشتغال در هاوانا و شهرهای دیگر کوبا، نمی‌توانست نیاز کارگران، به‌ویژه دورگه‌های آفریقایی-کوبایی را پاسخ دهد. در آستانه انقلاب، ۶۰ درصد این اجتماع کارگری ساکن شهرها بودند و گرفتاری اقتصادی آنها بسیار سنگین بود:

1. Speyer

۲. opportunity costs، مساعدترین قیمتی که برای یک عامل تولید می‌تواند عرضه شود؛ و در نتیجه، این قیمت، حداقل قیمت تمام‌شده آن عامل می‌گردد. [هر] صاحب‌کار اقتصادی می‌تواند عامل مورد نظر را با پرداخت همین قیمت به دست آورد (منوچهر فرهنگ، فرهنگ علوم اقتصادی، ۱۳۵۶، ص ۸۴۷).

برآورد می‌شود که در سال ۱۹۵۹، از مجموع ۲,۵۰۰,۰۰۰ نفر کارگر موجود در نیروی کار، ۶۴/۱ درصد آن را سیاه‌پوستان تشکیل می‌دادند. در همان سال بیش از ۳۴/۳ درصد نیروی کار سیاه‌پوست، به‌طور دائمی یا موقت بیکار بودند. علاوه بر ۱۱/۵ درصد سیاه‌پوستان که کارگران لمپن به‌شمار می‌آمدند، نزدیک به ۴۸/۸ درصد جمعیت فعال سیاه‌پوست در سال ۱۹۵۹ در حالت بیکاری دائم یا اشتغال ناقص بودند. سیاه‌روزی کارگران سیاه‌پوست در کوبای پیش از کاسترو، بی‌تردید بسیار ناگوار بوده است. (۷۴)

درحالی‌که شمار اندکی از جمعیت دورگه آفریقایی-کوبایی به کارهای تخصصی اشتغال داشته‌اند، برای نمونه، در سال ۱۹۴۳ یک‌پنجم پزشکان کوبا را تشکیل می‌دادند، «در همان سال اکثریت واقعاً بزرگی از این جمعیت، بشکه‌ساز، بنا، دوزنده خانگی، لباس‌شو، کفاش، نجار و خیاط بوده‌اند». (۷۵) بسیاری از دورگه‌های آفریقایی-کوبایی هم ناگزیر، به کارهای حقیرتری مانند واکس‌زنی، باربری، دریائی، خدمتکاری در منازل و روسپی‌گری تن می‌دادند. در کوبا نیز مانند کشورهای دیگر، شرایط اقتصادی-اجتماعی اکثریت مردم جامعه، بر ذهنیت همه مردم مسلط بوده است.

یک بخش از اقتصاد کوبا که جمعیت دورگه آفریقایی-کوبایی، به‌طور آشکار به آن دسترسی نداشت، بخش دولتی بود. دستگاه حکومتی، تنها نهادی بود که به‌طور کامل کوبایی بود و بخش اقتصاد که در دست بازرگانان خارجی بود از استخدام دورگه‌های آفریقایی-کوبایی سر باز می‌زد و سفیدپوستان را به کار می‌گماشت. کارفرمایی که آخرین مرجع سفیدپوستان کوبایی بود و برای «امنیت مالی به او متوسل می‌شدند» و از طریق او «با نظام ملی همبسته می‌شدند و طبقه متوسط و کارگر، مراتب پیشرفت شغلی را می‌پیمودند و معیشت خود را تأمین می‌کردند» (۷۶)، با دورگه‌های آفریقایی-کوبایی این‌گونه نبود. جمعیت دورگه آفریقایی-کوبایی هم از استخدام در مشاغل قراردادی حکومتی که فرصت‌های شغلی بیشتر و بیشتری را برای او فراهم می‌کرد، سر باز می‌زد.

گوردن لوئیس، نویسنده معروف کارائیب‌شناس، در سال ۱۹۶۳ نوشت: «آنچه جریان امور کوبا... برای مردم منطقه کارائیب در قرن بیستم به‌بار آورد، طغیان هائیتی در قرن نوزدهم برای پیشینیان این مردم انجام داد.» (۷۷) عجیب اینکه وی اعتقاد دارد «نیروی واقعی» انقلاب در دست لایه‌های پایینی کشاورزان سفیدپوست و مستیزوی کوبا قرار داشت. [و می‌پرسد] «آیا جمعیت آفریقایی-کوبایی در جریان انقلاب هیچ نقشی داشته است؟» (۷۸) برخلاف موضع لوئیس، کارلوس مور عقیده دارد «سیاه‌پوستان روستایی و کارگران صنعتی، بیکاران و دهقانان سفیدپوست، زمینه‌ساز اجتماعی حقیقی رژیم کوبا بودند.» (۷۹) آیا هیچ پژوهشگر دقیق دیگری هست که بعد نژادی انقلاب کوبا را فراموش کرده باشد؟

کمبود منابع دربارهٔ فعالیت سیاه‌پوستان در انقلاب کوبا حاکی از چیست؟ یکی دو نکته را می‌توان در این باره ذکر کرد: نخست این که شاید عمق هویت ملی کوبا بود که تمایز بین عناصر آفریقایی، آسیایی و اروپایی را برای تحلیل‌گران داخل و خارج، امری برخلاف روند تاریخ و عجیب جلوه داد، و این یک ویژگی بارز برای جامعه‌ای از منطقه کارائیب است، نکته‌ای که ممکن است سکوت فیدل کاسترو دربارهٔ آن در کتاب تاریخ مرا تیره خواهد کرد، آن را روشن سازد (۸۰)؛ و نکتهٔ دوم این که فعالیت اجتماع‌های آفریقایی-کوبایی در جریان انقلاب، چنانکه درخور آن بوده، مورد توجه ویژه قرار نگرفته است. این نکته، از نو، برخورد اساسی نسبت به عنصر نژادی را، به‌طور کلی در کوبا (۸۱) و به‌ویژه در استان اورینت [شرق] یادآوری می‌کند، استانی که نیمی از جمعیت آن دورگه آفریقایی-کوبایی بود و مبارزه مسلحانهٔ انقلاب ۱۹۵۹ از آنجا آغاز شد. کارلوس در این باره موضع گرفته و عقیده دارد این پیش‌داوری دوم بود که مفسران متعصب را در کشف همکاری ویژه اجتماع‌های آفریقایی-کوبایی دچار کژاندیشی کرد و این نکته، انگیزه اصلی مور برای نوشتن کتاب کاسترو، سیاه‌پوستان و آفریقا شد.

بحث مور این است که در تاریخ دو قرن گذشته کوبا، از اجتماع‌های قهوه‌ای سیاه به راحتی در جنبش‌های ملی‌گرایی استفاده شد، در حالی که رهبری این اجتماع‌ها از آنها نخواست بود که در این جنبش‌ها شرکت کنند. در نتیجه این پیش‌داوری از سوی بخش رهبری جنبش‌های اجتماعی کوبا (از جمله انقلاب کوبا)، خواست‌های سیاه‌پوستان را خیانت دانست و به بی‌اطمینانی رهبری «سفیدپوستان» نسبت به مردم عادی آفریقایی-کوبایی انجامید.

چنانکه دیدیم در همهٔ کشورهای قارهٔ آمریکا، جمعیت‌های آفریقایی (چنانچه اجازه داشتند) مهارت نظامی خود را نشان می‌دادند و از آن به‌عنوان راه و روشی برای تحرک اجتماعی-اقتصادی خود بهره می‌گرفتند. در بیشتر موارد این محاسبه گویای آن است که اگر هم گذرگاه‌هایی برای تحرک اجتماعی جمعیت‌های سیاه‌پوست آمریکا وجود داشت، بسیار اندک بود و آنها را ناگزیر به استفاده از آن می‌کرد. با وجود این، سیاه‌پوستان کوشیدند از شرایط نامساعد، به سود خود بهره گیرند. نشان دادن قدرت از سوی سیاهان، به‌طور خودآگاهانه، برای اثبات ارزشمندی سیاه‌پوستان نسبت به شهروندی ملی بوده است. گرچه این محاسبه در برابر نژادپرستی ایستا، محکوم به شکست بود، اما این کمبود مانع آن نشد که سیاه‌پوستان آمریکایی از عوامل محرک پیشرفت طرفداری نکنند، و در کوبا هم چنین بود.

در جنگ استقلال در قرن نوزدهم، قدرت و اشتیاق اجتماع آفریقایی-کوبایی [اصطلاح کوتاه‌شدهٔ آن: آفروکوبایی] بسیار بارز بود. اما در انقلاب کوبا، برداشت نژادگرایانهٔ نیروهای مخالف نسبت به اجتماع آفروکوبایی، باعث شد که این اجتماع از طرفداری [انقلاب] دست بکشد. شاید تنها مرتبه‌ای که نظامیان آفروکوبایی از یک برنامهٔ غیرپیشرو [محافظه‌کار؟] سیاسی طرفداری

کردند، هم‌پیمانی با باتیستا باشد. البته این طرفداری را باید در شرایط خاص خودش بازشناخت. باتیستا از سه جهت می‌توانست طرفداری آنها را جذب کند: نخست، به‌دنبال کودتای ۱۹۳۳ «با تفکیک نژادی افسران مسلح سپاه‌ها، راه را برای ورود سیاهان به ارتش باز کرد» و پس از بیست سال، در هنگامه انقلاب، تقریباً یک‌سوم افسران ارتش کوبا از تبار آفروکوبایی بودند، درحالی‌که در بین سربازان و درجه‌داران نسبت بزرگ‌تری را تشکیل می‌دادند. (۸۲) دوم، خاطره هم‌پیمانی حزب کمونیست کوبا با باتیستا در ۱۹۳۷ و گسترش سیاست عامه‌گرای او و طرفداری از طبقه کارگر، می‌توانست اساساً انتظارات اجتماعی آفروکوبایی را بالا ببرد (این اجتماع بخش بزرگی از اعضای حزب سوسیالیست مردمی را تشکیل می‌داد که بعداً حزب کمونیست کوبا شد)، به‌طوری‌که توانست به این ترتیب زمینه کودتای دوم در سال ۱۹۵۲ را فراهم کند. سوم:

باتیستا از شعار [مذهبی] سانتریا و نانیگو^۱ حمایت می‌کرد و در اجرای آنها شرکت می‌نمود، تا جایی که این ابتکار، به‌ویژه در شهر ترینیداد باعث شد که او را در زمره آن مردم به‌شمار آورند. درحقیقت، باتیستا «از خودش مایه گذاشت» تا در سال ۱۹۵۸ پیوندی گسترده با روحانیون سانترا در گواناباکوا برقرار کند و طی آن تعداد زیادی خروس و بزغاله قربانی کرد تا «ارواح جنگ» را از خود خشنود سازد. (۸۳)

درنهایت، باتیستا به‌عنوان یک مولاتوی برتر یا یک مولاتوی دارای پوست روشن که مدعی سفیدپوستی بود، ولی از سوی طبقه بالای اسپانیولی، به‌دلیل زمینه «نژادی» پایین‌مرتبه‌اش تحقیر می‌شد، مقداری از قدرت خود را با جلب حمایت سیاهان کوبا به‌دست آورد. (۸۴) این طرح سیاست دورویه کوبا بود. به این ترتیب، اگر باتیستا توانست بازی نژادی را به‌خوبی اجرا کند، نشانه آن است که در مرحله پیش‌درآمد انقلاب، نژاد شایان اهمیت بوده است. باتیستا تا جایی که توانست به اجتماع آفروکوبایی علیه فیدل کاسترو تکیه کرد، تا تحولات بعدی کوبا [به رهبری کاسترو] را جنبشی «سفیدپوستی» معرفی کرده و به این ترتیب حکومت خود را حفظ کند. به‌عبارت دیگر، می‌خواست و نمود کند که حکومت او تأمین‌کننده آرزوهای سیاه‌پوستان است که در تاریخ کوبا شکل گرفته.

درحالی‌که اقدام باتیستا برای جذب دورگه‌های آفروکوبایی در ارتش را می‌توان وسیله‌ای برای تفرقه نژادی مخالفانش تفسیر کرد، این اقدام، کوشش بسیار مناسبی برای اصلاح بی‌عدالتی گذشته و به‌ویژه کاری صمیمانه در استان اورینت بود، منطقه‌ای که نه‌فقط زادگاه تاریخی بسیاری از مردم آفروکوبایی به‌شمار می‌آمد، بلکه محل تولد بسیاری از قهرمانان آفروکوبایی (که برادران ماکثو^۲ از جمله نامدارترین آنها هستند) در جنگ استقلال کوبا نیز بود. گرچه آنها بیشترین درصد را در

جمعیت قربانیان [جنگ استقلال] داشتند، چنانکه تعداد بیه‌های آنها در سال‌های پس از جنگ گواهی می‌دهد (۸۵)، ولی رنگ پوست، مالکیت، و آموزش آنها شرایطی بود که از استخدام در تمامی بخش‌های اقتصادی بازمی‌ماندند، به طوری که این امر شامل مشاغلی در ارتش، گارد روستایی و نیروی انتظامی می‌شد، که آنها از قبل تجربه مجاز آن را داشتند. واکنش جمعیت آفروکوبایی، تشکیل نخستین حزب سیاسی آفریقایی تبار در نیمکره [شمالی] بود، یعنی حزب استقلال رنگ (PIC).^۱ حزب، پس از پنج سال فشار بر حکومت هاوانا جهت استخدام سیاهان در بخش دولتی، به تناسب جمعیت‌شان در کل جمعیت کشور، به نتیجه ملموسی نرسید. چون به درخواست آنها توجه نشد، در سال ۱۹۱۲، حزب (PIC) به شورشیان مسلح در استان زادگاه خود توسل جست. این جریان نه به عنوان کسانی که برای آزادی به پا خاسته‌اند، بلکه به عنوان شورش بردگان درهم شکسته شد و صدها آفروکوبایی، به منظور اخطار به بقیه جمعیت آفروکوبایی، قتل‌عام شدند. (۸۶) بدیهی است این رویداد در منطقه‌ای صورت گرفت که فراموش‌ناشدنی بود و خاطره آن می‌توانست عاملی در مذاکرات بین طبقه کارگر روستایی آفروکوبایی استان اورینت و گروه گرانما^۲ باشد.

مطالب فوق بخشی از توضیح کارلوس مور درباره نکته دوم است. در حالی که اجتماع آفروکوبایی از جهت تاریخی، نیروی بازوی جنبش کوبا به شمار می‌آمد، روشنفکران نسل اول کوبایی اسپانیایی تبار، تقریباً تنها نظریه پردازان این جنبش بودند. مور با عبارتی روشن‌تر می‌نویسد: «در بین همه کوبایی‌های سفیدپوست، نسل اول کوبایی‌های اسپانیولی، بیش از دیگران با سنت اروپایی-مدیترانه‌ای تماس داشته و تأثیر بسیار کمی از فرهنگ‌های بومی کوبا گرفته بودند.» (۸۷) این جهت‌گیری نه فقط بی‌میلی‌هایی را نسبت به مشارکت در «اصلاحات قومی-سیاسی و روانی-فرهنگی نظام برتری سفیدپوست کوبایی» به وجود آورد، بلکه پیامد عمده‌تر این بود که روشنفکران انقلابی هنگام گفت‌وگو درباره سیاه‌پوستان، آنها را در «تعریف محتوای محرومیت‌شان یا مفهوم آزادی‌خواهی» ناتوان می‌شناختند. (۸۸) در زمینه‌ای گسترده‌تر، احساسات مورگویای آن است که علاقه و عشق آفروکوبایی‌ها، پس از نخستین مرحله جنبش اجتماعی کوبا پایان پذیرفت - یعنی زمانی که پیروی از خواست طبقه متوسط نسبت به عامل ملی‌گرایی انقلابی، توصیه می‌شد - و چون نیروی ضدانقلابی موفقی وجود نداشت [که احتمالاً آفروکوبایی‌ها را به خود جلب کند]، از این رو از آنها خواسته شد تا در انتظار رهنمودهای بیشتر از سوی رهبری انقلاب بمانند. بنابراین، علی‌رغم خدمت اجتماع آفروکوبایی به نیروهای ملی و فعال کوبایی در داخل و خارج، این اجتماع خوراک سیاسی «نخبه‌گرایی انقلابی» و همچنین «پدرسالاری محبت‌آمیز» و «حمایت‌گری» را فراهم کرد، که به قول مور هر دو مقوله از سکوت سیاسی اجتماع آفروکوبایی ناشی می‌شد.

1. Partido Independiente de Color

2. Granma

در هر صورت، ممکن است مور در بحث از انقلاب کوبا، مشارکت و سهم اولیهٔ اجتماع آفروکوبایی را بیشتر جلوه داده باشد. هیو توماس می‌گوید: «روشن نیست چه تعدادی از نظامیان شورشی سیرا سیاه پوست بودند، اما می‌دانیم که بی‌تردید اکثریت آنها غیر سیاه پوست بودند و آلمیدا^۱ تنها افسر مولاتوی شاخص این جریان بود.» (۸۹) من نتوانسته‌ام هیچ منبعی پیدا کنم که گفته توماس را تأیید یا رد کند. حملهٔ مونا کادا^۲ در سال ۱۹۵۳ هم به وسیلهٔ شمار اندکی از فعالان آفروکوبایی انجام شد و تعداد آنها جمعاً از ده یا دوازده نفر بیشتر نمی‌شد. (۹۰) از این رو، آنچه یک سرباز کوبایی به یک فرد آفروکوبایی در زمان محاصرهٔ بی‌نتیجهٔ مونا کادا گفت، ممکن است دربرگیرندهٔ حقیقتی باشد. او گفت: «تو نمی‌دانی که سیاه‌پوستان نمی‌توانند انقلابی باشند؟ سیاهان انقلابی نیستند، بلکه یا راهزن یا چریک باتیستا هستند.» (۹۱) بنابراین، ظاهر امر نشان می‌دهد که جمعیت سیاه، پیش از سال ۱۹۵۹ هیچ‌گونه حمایتی از کاسترو نکرد و او هم ظاهراً یک سفیدپوست مبارز طبقهٔ متوسطی بود که حرفی برای سیاهان نداشت. (۹۲) ممکن است دیدگاه مور دربارهٔ مرحلهٔ آغازین انقلاب کوبا، بسیار یک‌طرفه و نامناسب باشد. علاوه بر این، بعضی هم عقیده دارند مباحث او، جریان انقلاب کوبا را تا سال ۱۹۶۳ توصیف می‌کند (سالی که او را به زندان انداختند) و نتوانسته است سیاست نژادی کوبا را از آن سال به بعد تفسیر کند. با وجود این، به عقیدهٔ من، پیش از اینکه مور را به عنوان «ضد انقلابی»^۳ طرد کنیم، علاوه بر همزمانی سیاست خارجی آفریقایی حکومت کوبا و «کشف» اجتماع آفروکوبایی، که موضوع قسمت سوم کتاب مور است، باید به شیوه‌های برخورد انقلاب کوبا با او هم توجه کنیم.

شاید بزرگ‌ترین نقص انقلاب کوبا از دیدگاه مور، در اقلیت بودن نمایندگی سیاهان در سطوح بالای تصمیم‌گیری قدرت سیاسی کوبا است. عدم حضور سیاهان، دستاوردهای مبارزه با نژادپرستی را که انقلاب با درهم‌شکستن همبستگی بین سیاهی و فقر به ارمغان آورد، متزلزل می‌سازد. زیرا با تداوم عدم حضور سیاهان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، همبستگی بین نژاد و استعداد فکری، درهم شکسته نشده است. دوم، ناتوانی یا خودداری بی‌پردهٔ حکومت کوبا در گردهم آوردن عناصر قابل اطمینان مرکب از نژادهای موجود در جمعیت کوبا، گویای آن است که قضیهٔ نژادی در جزیرهٔ کوبا همچنان حل نشده باقی مانده است. همان‌طور که گیل مک‌گریتی و اوسوالد کاردناس می‌گویند: «گرچه بیش از یک میلیون نفر از جمعیت کوبا و عموماً سفیدپوستان، پس از انقلاب کشور را ترک کرده‌اند، اما طبق آمارهای رسمی، نسبت سفیدپوستان در کل جمعیت کشور، ثابت مانده و تغییری نکرده است.» (۹۳) در حالی که سرشماری سال ۱۹۸۱، جمعیت سیاهان و مولاتوها را کمتر از یک سوم کل جمعیت کوبا نشان می‌دهد (که این رقم با ارقام رسمی سال ۱۹۵۳ تفاوت چندانی ندارد، با

وجودی که تعداد زیادی از آنها از کشور کوچ کرده‌اند)، بسیاری از آفروکوبایی‌ها عقیده دارند این رقم مربوط به جمعیت اقلیت سفیدپوست جزیره است و نه سیاهان که در اکثریت هستند. سوم، تظاهر مذهبی در کوبای پس از انقلاب کاهش یافته است، گرچه توده کوبایی‌ها که کاتولیک هستند، [به‌طور نسبی] کمتر به کلیسا می‌روند و در مراسم اعتراف شرکت می‌کنند و کوبایی‌های دیگر که پیرو کیش سانت‌ریا هستند، مناسک مذهبی را همچنان رعایت کرده و با بابالائو^۱ها مشورت مذهبی می‌کنند. (۹۴) ولی انقلاب کوبا، به‌جای گسترش و تقویت احساس مذهبی عوام مردم کوبا، که دورگه‌های آفریقایی-کوبایی هم پیرو آن هستند، به سرکوب آن پرداخت. زیرا بیم آن می‌رفت که این جریان، راه را بر ملی‌گرایی سیاه‌پوستی باز کند. تنها از اواسط دهه ۱۹۸۰ بود که نوعی بازگشت به اعتقادات مذهبی آفروکوبایی تحقق یافت، گرچه مشکل می‌توان این تحول عقیدتی را از نارضایتی قابل توجه آفروکوبایی‌ها از انقلاب جدا کرد. (۹۵) چهارم و شاید آخرین نکته [مور]، کمبود گفت‌وگو درباره مفهوم اجتماعی-تاریخی نژاد در سال‌های پس از انقلاب است و اگر هم بحثی صورت می‌گیرد، فقط درباره شناخت پیوندهای تاریخی بین نژاد، طبقه و فرهنگ است که تاریخی طولانی‌تر از ظهور انقلاب دارد. به‌علاوه، آنچه که انقلاب باید با آن آمیخته شود، این واقعیت است که انقلاب از زمینه گذشته نژادی ریشه گرفته و از بررسی و نقادی آن تفکیک‌پذیر نیست. به‌طور خلاصه، مور موضع ضدانقلابی ندارد، بلکه خواستار یک انقلاب دموکراتیک است:

گذار به سوی یک دموکراسی نژادی اصیل، فقط با تنظیمات اجتماعی-اقتصادی جدید صورت نمی‌پذیرد، بلکه مستلزم شکل‌گیری ساختارهای نهادی و فکری تازه است. همچنین از همه مهم‌تر، وجود یک دستگاه حکومتی باز با جهت‌گیری راستین ملی، لازم است تا هر جریان نژادی، فرهنگی و قومی را، از دوران برده‌داری استعماری تا عصر انقلاب مارکسیستی کاسترو که در بستر جمهوری استعمار نو جریان داشته، دربرگیرد. پیوندهای بین قدرت و رنگ پوست که طی چند قرن شکل گرفته است، باید بازشناسی شود. ارتباط بین سیاست نژادی و سیاست نژادها باید روشن شود. نقطه آغاز همه این تأمل‌ها این است که سفیدپوستان کوبا، صمیمانه بپذیرند که نژادپرست هستند. تا زمانی که سفیدپوستان بالاتر از همه قرار دارند، دست‌آورد نسل‌ها از یک نظام پنهان‌کاری برتری سفیدپوست، در گرو نوعی گرایش پدرانۀ «محبت‌آمیز» نسبت به نژادپرستی چندگانه است. (۹۶)

کوبا را نباید یک الگوی منحصر به فرد دانست. آنچه کارلوس مور درباره زادگاه خود می‌گوید،

درباره تمامی مردم جوامع امریکایی قابل تعمیم است. هنوز هیچ انقلاب دیگری در منطقه صورت نگرفته است که با این انقلاب سوسیالیستی مقایسه‌پذیر باشد، انقلابی که انتظاراتی را درباره ریشه کن کردن نژادپرستی برانگیخته است. (۹۷) به علاوه باید گفت، بعضی از این جریان‌ها با نمونه‌ای ویژه از جهان‌بینی مارکسیست-لنینیستی آمیخته شده است که برخی تفسیرهای موافق با رهبری «پیشرو» را عرضه داشته، اما به میراث نژادی و قومی که ستم طبقاتی را تقویت کرده توجه بسیار کمی دارد، معمولاً با مذاهب مخالف است و برای این پرسش تلخ پاسخی ندارد که آیا انقلاب باید در جهت آگاهی دموکراتیک پیش برود یا در جهت آگاهی پیشرو، درحالی که این دو جهت‌گیری با هم منطبق نیستند. (۹۸)

این نیز باید بررسی شود که رویکرد نژادی انقلاب، تا چه اندازه به وسیله سیاست خارجی واشینگتن حمایت می‌شد. جنگ «ملایم» واشینگتن (در تبلیغات، تحریم بازرگانی، مسلح کردن ضدانقلابیون) علیه کوبا، شاید دولت کوبا را واداشت تا موضع محلی-نژادی بگیرد، که اگر بهانه‌های واشینگتن نبود، شاید چنین روشی اتخاذ نمی‌شد. اصولاً واکنش‌های انعطاف‌ناپذیر واشینگتن در برابر جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان، باعث شده است که این جنبش‌ها جهت‌گیری افراطی‌تری بگیرند، و آنچه را که نخست جنبشی ملی‌گرا بود، به مبارزه با تصور تهدید وحدت ملی سوق دهد. در اینجا نمی‌خواهیم تأثیر اقدامات واشینگتن را در شکل دادن سیاست داخلی کوبا، در قبال سنت‌گرایی ملی یا کمبودهای انقلاب، بزرگ‌نمایی کنیم، بلکه منظورمان این است که در تعارض با ایالات متحده بود که سیاست داخلی کوبا شکل گرفت.

دوره‌های آفریقایی-سرخ‌پوستی، خودمختاری و انقلاب نیکاراگوئه

لازم است یادآوری شود که در نیکاراگوئه، نه قضیه بی‌توجهی به ساختار اجتماعی بود و نه نارسایی‌های سیاست داخلی، که از طریق آن ناگزیر به مطالعه دخالت امریکا در این کشور شویم، بلکه قضیه ارزیابی میزان دخالت‌های امریکا است، که از تنش‌های نژادی در نیکاراگوئه بهره گرفت و سرانجام به سرنگونی حکومت سان‌دینیست‌ها منجر شد.

انگیزه آغازین امریکا برای مداخله در نیکاراگوئه، به کوتاه کردن دست حریفان هم‌اورد (به ویژه آلمان و ژاپن) در ساختن یک گذرگاه تنگه‌ای [بین اقیانوس اطلس و آرام] محدود می‌شد. عزل خوزه سانتوس زلایا^۱ در سال ۱۹۰۹ برای این بود که می‌کوشید در جهت منافع غیرامریکایی در ایجاد آبراهه موردنظر حرکت کند، چراکه این حرکت سلطه راهبردی امریکا بر منطقه کارائیب را به چالش می‌کشید. (۹۹) به دنبال عزل زلایا، روند تحولات سیاسی نیکاراگوئه زیر نظارت ناوگان‌های

نیروی دریایی امریکا و رابرت داوئن^۱ درآمد، وی نماینده وزارت امور خارجه ایالات متحده بود که قبلاً در دفتر مشاوره حقوقی فیلاندر سی. ناکس^۲، وابسته وزارت امور خارجه آن کشور، کار می‌کرد. داوئن معمار پیمان‌نامه کاستیلو- ناکس بود که «زمینه وام ۱۵ میلیون دلاری به نیکاراگوئه را فراهم کرد تا در قبال آن، ایالات متحده حق داشته باشد در جهت حفظ منافع خود، در هر مشاجره‌ای که نیکاراگوئه با آن درگیر می‌شود، داوری کند.» (۱۰۰) گرچه این موافقت‌نامه هرگز حالت رسمی نیافت، ولی به‌طور عملی، در بحبوحه گسترش سیطره امریکای شمالی، توجیهی را برای مذاکره اجباری فاوستیان^۳ فراهم نمود.

کالوین کولیج^۴ بدون این‌که تمایلی داشته باشد یا واقعاً بتواند خواسته‌های آگوستو ساندینو^۵ را درک کند، از قراردادی که دیگر کهنه شده بود پیروی کرد و به نیکاراگوئه ناوگان دریایی فرستاد تا جنبش ملی‌گرای ضدامپریالیستی را متوقف کند. گرچه در سال ۱۹۳۳، فرانکلین روزولت این نیروها را به امریکا بازگرداند، موازین جدیدی ناظر بر سیاست خارجی وضع کرد تا مقامات نظامی محافظه‌کار و نیروهای مسلح ملی [نیکاراگوئه‌ای] زیر نظر آنها را حمایت مالی کند. در نیکاراگوئه، دریافت‌کننده این پول ژنرال آناستازیو سوموزا و گارد ملی بود که هم‌تراز فولگنسیو باتیستا در کوبا به‌شمار می‌آمد. با وجود مخالفت‌های داخلی در دوران بی‌ثبات پس از جنگ جهانی دوم که از سوی کارگران و محافظه‌کاران ابراز می‌شد، سوموزا با حيله‌گری، ابتدا موضعی مردمی و سپس محافظه‌کارانه گرفت، تا اول ادعای آزادی‌خواهی سیاسی و عرضه اقدامات رفاهی- اجتماعی کند، سپس کوشید تا توجه مک‌کارتی را در واشینگتن جلب کند. سوموزا در سال ۱۹۵۶ کشته شد و قسمتی از میراثی که برادران او بردند، کمک نظامی امریکا بود که از سالانه ۲۰۰،۰۰۰ دلار، بین سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱، به ۱/۸ میلیارد دلار در سال، بین ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۵، افزایش یافت، علاوه بر آن‌که به املاک و منابع بازرگانی وسیعی دست یافتند. (۱۰۱)

رونالد ریگان با ورود به کاخ سفید، به سیاست خارجی ضدکمونیستی دولت‌های ترومن و آیزنهاور روی آورد و مبانی حقوق بشر سیاست خارجی دولت کارتر را بی‌محابا زیر پا گذاشت. وی که سوگند خورده بود حکومت ساندینیستی را براندازد، موافقت‌نامه کمک مالی به گروه‌های ضدانقلاب خارج و داخل، و از جمله سرخ‌پوستان نیکاراگوئه را امضا کرد. پرسش مهم در بحث ما این است که سرخ‌پوستان [دورگه] نیکاراگوئه‌ای، چگونه به حمایت ضدانقلابیون برخاستند؟

1. Robert Dawson

2. Secretary of State Philander C. Knox

3. Faustian

۴. Calvin Coolidge، سی‌امین رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا.

5. Augusto Sandino

گو این‌که انقلاب سان‌دینیست‌ها در سال ۱۹۷۹ با ائتلاف طبقات چندگانه شامل نیروهای اجتماعی دردمند صورت گرفت (۱۰۲)، اما نکته‌ای که من می‌خواهم اضافه کنم این است که ائتلاف مزبور ضرورتاً چندقومی نبود. جمعیت نیکاراگوئه در ساحل اقیانوس اطلس (استان‌های زلیا و ریو سن خوان^۱) شامل ۱۲ درصد جمعیت کل کشور می‌شد (۱۰۳)، یعنی منطقه‌ای که ۶۵ درصد کل زمین‌های کشور را دربرمی‌گرفت، در مبارزه‌های انقلابی به‌ندرت درگیر بود. عواملی چند بیانگر بی‌تفاوتی مردم این منطقه ساحلی بود، به‌علاوه آنها «در معرض ظلم گارد ملی سوموزا قرار نداشتند» (۱۰۴).

نخستین عامل، جغرافیای اقتصادی منطقه است، مسیری که به سواحل اقیانوس آرام راه نداشت، بلکه بیشتر در جهت ساحل خلیج ایالات متحده کشیده شده است:

نیکاراگوئه هم تقریباً مانند همه جوامع امریکای مرکزی، یک منطقه ساحلی اقیانوس اطلس دارد که از لحاظ تاریخی در مقایسه با کشورهای دیگر، از ترکیب اجتماعی متفاوتی تشکیل شده است. تمامی سواحل اقیانوسی امریکای مرکزی، در معرض نفوذ شرکت‌های چندملیتی ایالات متحده بوده است که از اواخر قرن نوزدهم پای گرفته‌اند. به دلیل جداافتادگی فیزیکی این مناطق، شرکت‌های خارجی شیوه‌کنترلی بی‌نظیری برقرار کرده‌اند. مثال‌های کلاسیک آن، شرکت‌های [تولید و صدور] موز هستند که دولت-ملت‌های کوچکی را در هر یک از کشورهای ساحلی در امریکای مرکزی تشکیل داده بودند (به‌جز السالوادور که فقط ساحل اقیانوسی دارد). مهم‌ترین شرکت‌های امریکای شمالی در نیکاراگوئه، که مواد معدنی، الوار و موز استخراج می‌کردند یا به‌عمل می‌آوردند، محصولات خود را منحصراً به ایالات متحده صادر می‌کردند. اقتصاد ساحلی با بازار اقتصاد داخلی کشور هیچ رابطه‌ای نداشت. بین بلوفیلدز^۲ و نیواورلئان، رفت‌وآمد و بازرگانی منظم‌تری وجود داشت تا مناطق داخلی کشور. در واقع رفت‌وآمد بین ساحل اقیانوس اطلس و نیواورلئان ساده‌تر از ارتباط با ماناگوا بود. (۱۰۵)

عامل دوم، ترکیب نژادی/قومی جمعیت ساکن در سواحل اقیانوس اطلس است. از این گذشته، بیشتر مردم سواحل اقیانوس آرام در نیکاراگوئه، شامل سرخ‌پوستان و اسپانیایی‌تباران بوده، ولی جمعیت ساحل اقیانوس اطلس بیشتر شامل آفریقایی‌تباران بوده است. چنانکه یکی از اهالی ساحلی می‌نویسد:

اگر صرفاً منشأ نژادی را معیار بگیریم، چنین می‌نماید که اکثریت مردم ساحل‌نشین، آفریقایی‌تبار هستند و این محاسبه کلیه کریول‌ها و گاریفونا‌های سیاه‌پوست، میسکیتو و

رامای^۱ سرخ‌پوست [دورگه‌ها؟] و بخش قابل توجهی از گروه‌های قومی مستیزو را شامل می‌شود. فقط اعضای گروه قومی سرخ‌پوستان سومو^۲ در این مقوله نمی‌گنجد. (۱۰۶)

بدیهی است رنگ و / یا نشانه‌های ظاهری جسمی به‌تنهایی نمی‌توانند یک عامل تعیین‌کننده در دسته‌بندی‌های قومی در مناطق ساحلی باشند. هر جا رنگ پوست ایجاد ابهام کند، فرهنگ روشنگری می‌نماید. مفاهیم بیرونی نژاد و فرهنگ، فراوانی تفاوت‌های جمعیت‌شناختی را بین برآوردهای به‌عمل آمده در ماناگوا و / یا خارجیان و تخمین‌هایی که مردم ساحلی به‌عمل آورده‌اند، تا حد زیادی بیان می‌کند. برای مثال، حکومت سان‌دینیستی و نیز پژوهشگران غربی هر دو تمایل دارند که نشانه‌های مشهود آفریقایی‌تباری مردم مستیزو، یعنی دورگه‌های آفریقایی-سرخ‌پوستی امریکایی را نادیده بگیرند، بر این اساس آنها را نزدیک به ۵۰ درصد مردم ساحلی تخمین زده‌اند. (۱۰۷) اما صرف‌نظر از این درصد، قضیه تقسیم کار نژادی در سواحل اقیانوس اطلس را نمی‌توان رد کرد:

میسکیتوها، سوموها و راماه‌ها در پایین‌ترین سطح سلسله‌مراتب طبقه‌ای-محلی قرار داشتند و حقیرانه‌ترین کارها را با فقیرانه‌ترین دستمزد انجام می‌دادند... در لایه‌ای بالاتر از [این] سرخ‌پوستان و پایین‌تر از کریول‌ها [سیاه‌پوست]، جمعیت مستیزو قرار داشت که بسیاری از آنها به‌صورت کارگر بدون زمین به کار کشاورزی مشغول بودند و در گذشته‌ای نزدیک از مناطق ساحلی اقیانوس آرام به این سو مهاجرت کرده بودند. اینها هم مانند میسکیتوها، به کارهای مزدبگیری کشاورزی با دستمزدهای فقیرانه اشتغال داشتند و در بی‌سوادی و میگساری گرفتار بودند. کریول‌ها بر کارهای ماهرانه سوار بودند. به‌خاطر آموزش بالاتری که داشتند، گاهی به کارهای کارمندی (یقه‌سفیدی) هم اشتغال داشتند... بالاتر از کریول‌ها، لایه‌ای از مستیزوهای طبقه بالاتر قرار داشت که در سواحل اقیانوس آرام متولد شده بودند. اینها معمولاً از مستیزوهای فقیر رنگ پوست روشن‌تری داشتند و به کارهای مدیریتی و مشاغل سیاسی گمارده می‌شدند. سرانجام، بالاتر از همه این لایه‌های سلسله‌مراتب قومی-طبقه‌ای، البته تا پیش از شکوفایی انقلاب، لایه کوچکی از سفیدپوستان اروپایی و امریکای شمالی قرار داشت که صاحب شرکت‌ها بوده یا این‌که مدیریت شرکت‌هایی که در همان منطقه ساحلی بودند را برعهده داشتند - از قبیل شرکت‌هایی که بر معادن طلا تسلط داشتند یا صاحب بنگاه‌هایی بودند که الوار تهیه و صادر می‌کردند. (۱۰۸)

1. Garifunas, Miskito and Rama

2. Sumo Indian

از این رو، می‌توان پنداشت اگر کسی به بالاترین سطح سلسله‌مراتب اجتماعی-اقتصادی می‌نگریست، مشاهده می‌کرد که [در سطوح بالایی] طبقه و نژاد به‌طور ناپیدایی گره خورده بود، ولی در سطح پایینی سلسله‌مراتب، طبقه منعکس‌کننده فرهنگ بود. این وضعیت نیز به دلیل آمیختگی قابل توجه مردم سرخ‌پوست بومی، آفریقایی و اروپایی (عمدتاً انگلیسی) در جمعیت‌های میسکیتو، راما و گاریفونا بود. احساسات پیچیده طبقه‌ای گروه‌های حرفه‌ای ساحلی، یا برای مثال کریول‌های سیاه، فقط بر این اساس روشن می‌شد، اما آنها:

از سلطه سیاسی و اقتصادی مستیزوهای ساحل‌نشین و نیکاراگوئه‌ای‌های غربی، رنجیده‌خاطر بودند و می‌پنداشتند «اسپانیایی‌ها» نسبت به آنها برداشتی نژادپرستانه دارند... کریول‌های سیاه‌پوست احساس می‌کردند که بر میسکیتوها، سوموها و راماهای سرخ‌پوست برتری دارند، چرا که آنها را عقب‌مانده و فقیر می‌دانستند و به‌ویژه این‌که از راه و رسم قدیمی و سنتی سرخ‌پوستانی پیروی می‌کردند که عمده‌تاً در روستاهای کوچک بخش‌های داخلی تر کشور زندگی می‌کردند. (۱۰۹)

همچنین، هویت فرهنگی کریول‌های سیاه‌پوست، متأثر از پیوندهای محکم آنها با جمعیت کارائیبی انگلیسی‌زبان (به‌ویژه اهالی جامائیکا) بود که به فرهنگ انگلیسی علاقه نشان داده بودند و تعصب ضداسپانیولی داشتند.

عامل سوم، نفوذ کلیسا بود. برخلاف کلیسای کاتولیک در مناطق ساحلی اقیانوس آرام که به‌طور فعال در مبارزه برای برکناری سوموزا در سال‌های پایانی حکومت آن خاندان وارد عمل شد، در مناطق ساحلی اقیانوس اطلس، کلیسای بانفوذ موراویان^۱، تحول سیاسی را فقط تا جایی تحمل می‌کرد که نهادهای موراویان با استقلال منطقه مصالحه نشود (مثل دوران نفوذ خاندان سوموزا). علاوه بر مدارس که مردم و از جمله بسیاری از کریول‌های سیاه‌پوست را آموزش می‌داد و «کلیسایی جامع شامل مدرسه، بیمارستان، آموزشگاه پرستاری و آسایشگاه در بیلواسکارما^۲ در بخش شمالی ساحلی اقیانوس اطلس» (۱۱۰)، در میان اصول تعلیمی موراویان آنچه بیش از همه القاکننده بود، تمایل سخنگویان آنها به «تحقیر تا نیل به پیروزی» و همزیستی با میسکیتوها بود. همچنین کلیسای موراویان، راه را بر تشکیل ALPROMISU^۳ (اتحاد میسکیتوها و سوموها برای پیشرفت) هموار کرد. این اتحاد در سال ۱۹۷۳ با هدف‌های زیر شکل گرفت:

۱. Moravian، شاخه‌ای از مسیحیت تابع کلیسای پروتستانی است و چون این فرقه، نخست در موراویا (چکسلواکی) بازسازی شد، نام موراویان را به خود گرفت.

2. Bilwaskarma

3. Alliance for the Progress of the Miskitos and Sumos

احیای تصاحب زمین‌های مشاع و اساساً جنگل‌ها؛ آموزش زبان میسکیتیوی که مبلغان سوراویان آن را نوشتاری کردند؛ نمایندگی سرخ‌پوستان در حکومت ماناگوا؛ قانونی کردن مصرف قسمتی از درآمد دولت در میسکیتیا برای خدمات عمومی. (۱۱۱)

کوتاه‌سخن، نفوذ موراویان در ساحل اقیانوس اطلس می‌توانست مقاومت مردم ساحلی را در برابر حکومت ساندینیستی تقویت کند.

آخرین عامل که ساحل‌نشینان را در مسیری قرار داد که به طرح‌های امپریالیستی ایالات متحده در نیکاراگوئه کمک کنند، که پیش از این هم به اشاره گفته شد، موضوع خودمختاری اقلیت‌ها بود. در برابر جبهه آزادی‌بخش ملی ساندینیستی (FSLN) که «می‌خواست این قضیه را از دیدگاه طبقه‌ای تجزیه و تحلیل کند و تمایز قومی را یک نگرش جدایی‌طلبانه می‌دانست»، گروه‌های بومی‌گرا از قبیل ALPROMISU (که در نوامبر ۱۹۷۹ به MISURASATA - تجمع میسکیتوها، سوموها، راماما و ساندینیست‌ها - اطلاق شد) و اجتماع بومی کریول‌های جنوبی (SICC)، این‌گونه می‌پنداشتند که «برخی از برنامه‌ها و سیاست‌های حکومتی، در اصل یک نوع همانندسازی است» و در نتیجه با خصلت این سازمان‌ها در معارضة است. (۱۱۲) در منطقه‌ای که به فرهنگ و نگرش‌های فرهنگی اهمیت بنیادی می‌دادند، مردم ساحلی در برابر سیاست‌های حکومتی حساسیت بیشتری نشان دادند و باور کردند که این سیاست‌ها حیات و استقلال فرهنگی گروه‌ها را تهدید می‌کند. مردم ساحل‌نشین که قبلاً، سال‌ها پیش از انقلاب، بر اثر مهاجرت گروهی مستیزوها از سواحل اقیانوس آرام به این منطقه دچار مشکلاتی شده بودند، حضور ساندینیست‌ها را نیز (حدود ۷۰۰۰ گروه که در سال ۱۹۸۱ با فناوریان کویایی و اروپای شرقی همراه بودند) یک یورش فرهنگی دیگر می‌پنداشتند. (۱۱۳) این عامل از همه سنگین‌تر می‌نمود، زیرا بر آن بود که بین مردم ساحل اقیانوس اطلس با دولت - ملت نیکاراگوئه همبستگی ایجاد کند.

بنابراین، می‌توان استدلال کرد که این امر ارتباط چندانی به موضع سوسیالیستی حکومت ساندینیست‌ها نداشت، بلکه بیشتر به دلیل منش دولت‌سالاری آنها بود که مردم ساحل‌نشین آن را مزاحم می‌دانستند. دولت نه فقط قدرت قضاوت نهایی کنترل بر زمین‌های نیاکانی مردم را در دست گرفت، بلکه تعیین کرد که چه سازمان‌هایی می‌توانند نماینده خواست‌های مردم ساحل‌نشین باشند. حکومت ساندینیستی هدفش این بود که سیاهان کریول و سازمان آنها (SICC) را، که بیشترین تعداد کریول را در عضویت داشت، از شرکت در حکومت بازدارد؛ و این کار از طریق جلوگیری از «مشارکت آنها در MISURASATA صورت گرفت، چنانکه دانیل اورنگا تأکید داشت که آنها را در حکومت شرکت ندهند». (۱۱۴) در ژانویه ۱۹۸۱، تقریباً یک‌سال پس از شکل‌گیری

MISURASATA، به این سازمان هم برچسب ضدانقلابی زده شد، زیرا استیدمن فاگوت^۱، رهبر سازمان، به این نتیجه رسیده بود که حکومت ساندینیستی، توجهی به خواست‌های مردم میسکیتو ندارد. این برای فاگوت و میسکیتوها نکته غامضی بود که اگر ساندینیست‌ها خود مالکیت خصوصی را در مناطق ساحلی و کل نیکاراگوئه محدود کردند، چرا نتوانستند مالکیت جمعی میسکیتوها را بپذیرند. در هر دو مورد، عواملی خارج از کنترل دولت وجود داشت. (۱۱۵) یک‌ماهه پس از دستگیری فاگوت، ساحل اقیانوس اطلس، از نو گرفتار جنگ محلی شد.

ممکن است یک تحلیل‌گر خارجی، حکومت ساندینیستی را به این دلیل مورد انتقاد قرار دهد که این حکومت پیش از دخالت در مناطق ساحلی اقیانوس، می‌بایست سیاست‌های فرهنگی مربوط به این منطقه را به حد کافی و دقیق‌تر تجزیه و تحلیل می‌کرد. چنانکه یک تحلیل‌گر داخلی این نقد را کرد. (۱۱۶) استدلال مقابل [حکومت]، این‌گونه مطرح می‌شد که انقلاب در واقع پدیده‌ای مربوط به غرب نیکاراگوئه بوده، جایی که گارد ملی جنگ می‌کرد، ولی برخلاف مناطق ساحلی اقیانوس اطلس، روحانیت محلی را مسلح نکرد. چنانچه بررسی دقیق و غیرمغرضانه‌ای در ساحل اقیانوس اطلس صورت می‌گرفت، احتمال داشت این آگاهی به دست آید که حضور هر عنصر نیکاراگوئه‌ای غربی برای ساحل‌نشینان منطقه، در بهترین حالت، یک مزاحمت و حتی یک یورش (با توجه به تعداد و زمان) به شمار می‌آمد، بدون این‌که اهالی غرب نیکاراگوئه این قصد را داشته باشند. از این دیدگاه، حضور ساندینیست‌ها در ساحل اقیانوس اطلس در سال ۱۹۸۰، یورشی به شمار می‌آمد که حیات فرهنگی منطقه را به خطر می‌انداخت. اگر ساندینیست‌ها در تشکیل دولت، روش انعطاف‌پذیرتری داشتند و مشارکت ملی را در آن رعایت می‌کردند و به جای مخالفت با نهادهای محلی مردم ساحلی، همکاری آنها را جلب می‌کردند، از وقوع فاجعه جلوگیری می‌شد. درحالی‌که برعکس، بدگمانی ساحل‌نشینان در نیکاراگوئه غربی تقویت شد و آنها وادار شدند برای کسب خودمختاری به دنبال یک نیروی کمکی موافق باشند. منطقه‌ای در نیکاراگوئه غربی که حاشیه‌نشین و عقب‌افتاده به شمار می‌آمد، بیش از هر نقطه دیگری که تصور می‌رفت، برای آینده کشور سرنوشت‌ساز شد.

نتیجه‌گیری

نورمن گیروان درباره جنبش‌های اجتماعی در امریکای لاتین به دو نکته اساسی اشاره می‌کند که با همین نکات در مکان‌های دیگر تفاوت عمده دارد:

به‌عنوان نخستین نتیجه‌گیری بحث ما... شرایطی که سرخ‌پوستان و به‌دنبال آن کارگران

آفریقایی‌تبار را با اقتصاد استعماری/ سرمایه‌داری امریکایی پیوند می‌داد، دربردارندهٔ یک آرمان نژادپرستانهٔ عمده‌ای بود که در مقابل منافع کارگری جریان داشت، درحالی‌که کارگران اروپایی در چنین وضعیتی قرار نداشتند. از این وضعیت، نخستین اصل عملی مبارزه علیه ظلم و ستم در امریکا [ی لاتین] شکل می‌گیرد که: برای آفریقایی‌ها و سرخ‌پوستان، جنبهٔ آرمانی مبارزه باید ضرورتاً دربردارندهٔ عنصری قوی از آگاهی فرهنگی-نژادی باشد، یعنی تأکید بر غرور، بزرگواری و ارزش نژاد، که هم به‌طورکلی و هم برای مقابله با برتری آشکار مردم اروپایی و فرهنگ آنها [به کارگرفته شود] ... نکتهٔ دوم این‌که، مبارزه از سوی کارگر سفیدپوست و گروه‌های استعمارشدهٔ سفیدپوست دیگر در مقابل قدرت سرمایه، به‌طورکلی فارغ از بُعد نژادی بوده است. این امر به‌طور طبیعی ناشی از این واقعیت بود که سفیدپوستان هرگز در انقیاد نژادی نبوده‌اند، یعنی هرگز یک ایدئولوژی نژادپرستانه وجود نداشته که به‌طور ساختاری، خصوصیات فرهنگی و جسمی سفیدپوستی را تحقیر کند، و آنها هرگز مقید به مشاغل نامطلوب نبودند که به‌طور علنی شرم‌آور و غیرانسانی تلقی شود. بنابراین، مبارزهٔ سفیدپوستان علیه سرمایهٔ سفیدپوستی، فقط محتوای طبقه‌ای دارد، ولی در میان مردم سرخ‌پوست و سیاه‌پوست، اگر محتوای نژادی مبارزه‌های آنها عامل مسلط تلقی نشود، طبقه نمی‌تواند سهمی قطعی در این جریان داشته باشد. اگرچه اکثریت مردم سفیدپوست با مردم غیرسفیدپوستی که تابع نظام تولید سرمایه‌داری هستند در یک شبکهٔ ارتباطی مشابهی قرار دارند، ولی محتوای آن ارتباط برای غیرسفیدپوستان در برابر سفیدپوستان، عمیقاً متفاوت بوده است. (۱۱۷)

از دیدگاه گیروان «دخالت مستقیم توده‌ها در رویدادهای تاریخی» برای یک انقلاب امریکایی، امری ضروری تلقی شده، گو این‌که کافی نیست، چنانکه تروتسکی هم آن را عاملی اساسی برای یک انقلاب معرفی می‌کند. (۱۱۸) یا آن‌گونه که ریمون ادوارد روئیز گفته است، دخالت مردم «پالایشی اجتماعی است که نظام اقتصادی رایج را به‌طور عمده دگرگون می‌کند و ساختار طبقه‌ای و همچنین الگوهای توزیع ثروت و درآمد را متحول می‌سازد». (۱۱۹) از دید گیروان، با توجه به سکونت [مهاجرین اروپایی] در مناطق مختلف امریکا و الگوهای اجتماعی که به دنبال آن به وجود آمده، یک انقلاب «اصیل» باید (اگر بتوانیم آمرانه صحبت کنیم) رشته‌های فرهنگی-نژادی و نیز خواسته‌های مادی جمعیت‌های سیاه و سرخ‌پوستی را در تار و پود انقلابی درهم بیافد. علاوه بر این، از جهت عملی، خصوصیات نژادی- فرهنگی هردو اجتماع، ضرورتاً خواسته‌های یک طبقهٔ انقلابی را متبلور می‌کند، چرا که شمار زیادی از سیاهان و سرخ‌پوستان در طبقهٔ کارگر قرار دارند. بی‌تردید

پیشنهاد‌گیران دربارهٔ اجزای متشکلهٔ یک انقلاب امریکایی موفق به‌سختی تأمین می‌شود و امری است که متأسفانه در تمامی انقلاب‌های قبلی امریکایی کمابیش از دست رفته است.

آنچه وجه اشتراک همهٔ انقلاب‌های مورد بحث در امریکا [ی لاتین] است، یک بی‌اعتمادی (یا تحقیر) کلی جنبش‌های خود-سامان و حتی خود-گردان سیاهان و سرخ‌پوستان است که جدا از جریان کلی انقلاب‌ها، یا به‌صورت نتیجه‌ای فرعی، بروز کرده است. به‌عقیدهٔ من این بدگمانی به‌دلیل ماهیت ضدانقلابی این جنبش‌های رنگی نیست که مخالفان به آنها می‌چسبانند، بلکه ریشه در میراث اجتماع‌های سکونت‌گزیده [مهاجرین اروپایی] امریکایی دارد، و حتی در مواردی که سفیدپوستان شمار اندکی بوده - مانند هائیتی و هنگامهٔ انقلاب در آن کشور - این چنین بوده است. علاوه‌براین، به‌ندرت پیش آمده است که حتی در گیرودار مبارزهٔ انقلابی، اجتماع‌های سکونت‌گزیده، اندیشه‌های همان اروپاییان و امریکاییانی را دنبال کنند که تشکیل‌دهندهٔ تجمع ملی آنها بوده‌اند. این نکته، اگر نه در همهٔ موارد، حداقل در بیشتر آنها به این نتیجه انجامیده که اجتماع‌های سیاه و سرخ‌پوستی که در مبارزهٔ انقلابی همکاری داشته‌اند، در تشکیل نهادها و سیاست‌گذاری‌های پس از انقلاب به مشارکت فراخوانده نشوند. چنانکه دیدیم، در برخی موارد، این بی‌اعتمادی موفقیت جنبش انقلابی را در کسب قدرت حکومتی به‌خطر نینداخته است. این نکته در مورد انقلاب‌های ضداستعماری در طول سدهٔ هجدهم و انقلاب کوبا در سدهٔ بیستم مصداق داشته، اما در انقلاب مکزیک و نیکاراگوئه چنین نبوده است: در مکزیک از اتحاد بین مبارزه‌های انقلابی روستایی و شهری جلوگیری شد و در مورد نیکاراگوئه، این امر شکل‌گیری بالقوه (ملی و آرمانی) نیکاراگوئه متحد را برهم زد و خواه‌ناخواه به‌لحاظ جغرافیایی و قومی تفرقه ایجاد کرد.

این ترازنامهٔ ترکیبی [نژادی - طبقه‌ای] چه موقع ما را رها می‌کند؟ بی‌تردید نژاد به‌تنهایی عامل نهایی پیروزی یا شکست یک انقلاب امریکایی نیست، اما این هشدار، اهمیت نژاد را چه در راهبردهای جنبش‌های انقلابی و چه در پیامدهای آن، منتفی نمی‌کند.

یادداشت‌ها

1. Max Weber, *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (New York: Charles Scribner's Sons, 1958), pp. 216–17.
2. Christopher Hill, *God's Englishman: Oliver Cromwell and the English Revolution* (New York: Harper & Row, 1972), pp. 31, 58.
3. Christopher Hill, "The Norman Yoke," pp. 50–122 in his *Puritanism and Revolution: Studies in the Interpretation of the English Revolution of the Seventeenth Century* (London: Mercury, 1962), p. 57.
4. Ibid., p. 57.
5. Oliver C. Cox, *Caste, Class, and Race* (New York: Monthly Review Press, 1970), pp. 334, 336.
6. Alejandro de la Fuente, "Race and Inequality in Cuba, 1899–1981," *Journal of Contemporary History*, vol. 30 (1995), p. 156.
۷. گرچه اتحادهای بین فرزندان نورمن و ساکسون و آنها که دورگه نبوده و ساکسون خالص هستند، کاملاً شناخته شده است و قاعدتاً تفاوت‌هایی بین آنها وجود داشته، ولی این برچسب‌ها با قدرت گرفتن جامعه فئودالی شبه کاست کم‌رنگ شد و از بین رفت.
8. Stuart Hall, "Pluralism, Race, and Class in Caribbean Society," pp. 150–82 in *Race and Class in Post-Colonial Society: A Study of Ethnic Group Relations in the English-Speaking Caribbean, Bolivia, Chile and Mexico* (Paris: UNESCO, 1977), pp. 166–7.
9. Ibid., p. 167. See Norman Girvan, "Aspects of the Political Economy of Race in the Caribbean and in the Americas," Working Paper no. 7 (Institute of Social and Economic Research, University of the West Indies, Jamaica, 1975), p. 29.
۱۰. این عبارت متعلق به استوارت هال است. ر.ک. به:
Stuart Hall, "Race, Articulation and Societies Structured in Dominance," pp. 305–45 in *Sociological Theories: Race and Colonialism* (Paris: UNESCO, 1980), pp. 305–6.
11. Girvan, "Aspects," pp. 20, 28.
12. Michel-Rolph Trouillot, *Haiti, State Against Nation: The Origins and Legacy of Duvalierism* (New York: Monthly Review Press, 1990), p. 121.
13. Cox, *Caste*, p. 349. See Girvan, "Aspects," p. 14.
14. Girvan, "Aspects," p. 18.
۱۵. این اصطلاح متعلق به انوار عبدالملک است:

- Anouar Abdel-Malek "The Civilisational Project," pp. 139–47 in *Social Dialectics*, vol. 1: *Civilisations and Social Theory* (Albany: State University of New York Press, 1981), p. 144.
16. Girvan, "Aspects," p. 16.
 17. Ibid., p. 30.
 18. Charles Gibson, *Spain in America* (New York: Harper & Row, 1966), p. 150.
 19. Philip S. Foner, *A History of Cuba and its Relations with the United States*, vol. 1: *1492–1845: From the Conquest of Cuba to La Escalera* (New York: International Publishers, 1962), p. 51.
 20. John Lynch, *The Spanish American Revolutions 1808–1826* (New York: W. W. Norton, 1973), p. 13.
 21. *Ensayo Politico Sobre el Reino de la Nueva Espana*, sixth edition, four volumes, (Mexico, 1941), vol. 2, p. 117, cited in Lynch, *Spanish American Revolutions*, p. 18.
 22. Lynch, *Spanish American Revolutions*, p. 17.
 23. Bolívar to Páez, August 4, 1826 in *Cartas del Libertador*, ten volumes, Vicente Lecuna editor (Caracas, 1929–30), vol. 6, p. 32, cited in Lynch, *Spanish American Revolutions*, p. 23.
 24. Bolívar to Briceño Mendez, May 7, 1828, *Cartas del Libertador*, ten volumes, Vicente Lecuna editor, vol. 7, p. 257, cited in Lynch, *Spanish American Revolutions*, p. 224.
 25. Lynch, *Spanish American Revolutions*, pp. 157–8.
 26. Ibid., p. 326.
 27. Benjamin Quarles, "The Revolutionary War as a Black Declaration of Independence," pp. 48–64 in *Black Mosaic: Essays in Afro-American History and Historiography* (Amherst: University of Massachusetts, 1988), p. 56.
 28. Lynch, *Spanish American Revolutions*, p. 225.
 29. W. E. B. DuBois, *The Suppression of the African Slave-Trade to the United States of America 1638–1870 in Writings* (New York: Library of America, 1986), p. 55.
 30. Benjamin Quarles, "Lord Dunmore as Liberator," pp. 35–47 in *Black Mosaic*, p. 35.
۳۱. نقل قول شده در:
- Quarles, "Lord Dunmore as Liberator," p. 35.
32. Philip S. Foner, *History of Black Americans*, vol. 1: *From Africa to the Emergence of the Cotton Kingdom* (Westport: Greenwood Press, 1975), p. 331.

33. Ibid., pp. 316, 334.
34. David R. Roediger, *Race and the Making of the American Working Class* (London: Verso, 1991), p. 35.
35. See Bruce Johansen, *Forgotten Founders* (Boston: Harvard Common Press, 1982).
36. Lewis Henry Morgan, *League of the Iroquois* (New York: Citadel Press, 1962), p. 28.
37. Ibid., p. 31.
38. C. L. R. James, *The Black Jacobins: Toussaint L'Ouverture and the San Domingo Revolution* (New York: Vintage, 1963), p. 242.
39. Trouillot, *Haiti*, p. 44.
40. Ibid., pp. 43, 73.
41. Alex Dupuy, *Haiti in the World Economy: Class, Race, and Underdevelopment Since 1700* (Boulder: Westview Press, 1989), p. 98.
42. Trouillot, *Haiti*, p. 62.
43. James Cockcroft, *Mexico: Class Formation, Capital Accumulation, and the State* (New York: Monthly Review Press, 1983), pp. 64–5.
44. Ibid., p. 93.
45. Eric R. Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century* (New York: Harper & Row, 1969), p. 16.
46. Arturo Warman, "The Historical Framework of Inter-Ethnic Relations," pp. 341–54 in *Race and Class in Post-Colonial Society: A Study of Ethnic Group Relations in the English-Speaking Caribbean, Bolivia, Chile and Mexico* (Paris: UNESCO, 1977), pp. 351–2; Cockcroft, *Mexico*, p. 76.
47. Warman, "The Historical Framework," p. 352. François Chevalier holds a similar position: "The Ejido and Political Stability in Mexico," pp. 158–91 in Claudio Veliz, editor, *The Politics of Conformity* (London: Oxford University Press, 1967), p. 162.
48. Ramon Eduardo Ruiz, *Triumphs and Tragedy: A History of the Mexican People* (New York: W. W. Norton, 1992), p. 88.
49. Alan Knight, "Racism, Revolution, and Indigenismo: Mexico 1910–1940," pp. 70–113 in Richard Graham, editor, *The Idea of Race in Latin America, 1870–1940* (Austin: University of Texas Press, 1990), p. 76.
50. Friedrich Katz, *The Secret War in Mexico: Europe, the United States, and the Mexican Revolution* (Chicago: University of Chicago Press, 1981), p. 38.
51. John Womack, Jr., *Zapata and the Mexican Revolution* (New York: Vintage, 1968),

pp. 13, 70–1. John Mason Hart puts the figure at 20 percent: see *Revolutionary Mexico: The Coming and Process of the Mexican Revolution* (Berkeley: University of California Press, 1989), p. 305.

52. Chevalier, "The Ejido and Political Stability in Mexico," p. 162.

۵۳. برای اکثریت قابل توجهی از بردگان سابق وعده آزادی به صورت اصطلاح‌های زشت مزارعه و مزدوری درآمد و نظام‌های حکومتی کشاورزی در مکزیک و کشورهای امریکای لاتین شکل کامل به خود گرفت:

W. E. B. DuBois, *Black Reconstruction in America 1860–1880* (New York: Atheneum, 1983), pp. 55–127.

54. Ramon Eduardo Ruiz, *The Great Rebellion: Mexico 1905–1924* (New York: W. W. Norton, 1980), p. 311.

55. *Ibid.*, pp. 316, 323–31.

56. Katz, *The Secret War in Mexico*, p. 8.

57. *Ibid.*, p. 143.

58. *Ibid.*, p. 15.

59. *Ibid.*, p. 38.

60. *Ibid.*, pp. 20, 21.

61. John Reed, *Insurgent Mexico* (New York: International Publishers, 1969), p. 145.

62. Ruiz, *The Great Rebellion*, p. 198.

63. Octavio Paz, *The Labyrinth of Solitude* (New York: Grove Press, 1985), pp. 144, 338.

64. The term is DuBois's: see *Black Reconstruction*, p. 700.

65. Hart, *Revolutionary Mexico*, p. 305.

66. Gordon K. Lewis, *Puerto Rico: Freedom and Power in the Caribbean* (New York: Monthly Review Press, 1963), pp. 88.

67. Louis A. Pérez, Jr., *Cuba: Between Reform and Revolution* (New York: Oxford University Press, 1988), p. 197.

68. Jorge Gilbert, *Cuba: From Primitive Accumulation of Capital to Socialism* (Toronto: Two Thirds Editions, 1981), p. 123.

69. *Ibid.*, p. 136.

70. Lewis, *Puerto Rico*, p. 73.

71. *Ibid.*, p. 90.

72. *Ibid.*, p. 94.

73. Hugh Thomas, "Middle Class Politics and the Cuban Revolution," pp. 249–77 in Claudio Veliz, editor, *The Politics of Conformity in Latin America* (London: Oxford University Press, 1967), p. 253.
74. Carlos Moore, *Castro, the Blacks, and Africa* (Los Angeles: Center for Afro-American Studies, UCLA, 1988), p. 50.
75. Thomas, "Middle Class Politics and the Cuban Revolution," pp. 263. We note, however, that these are trades typically present on plantations.
76. Pérez, Jr., *Cuba*, pp. 214, 219.
77. Lewis, *Puerto Rico*, p. 509.
78. Ibid., p. 509.
79. Moore, *Castro, the Blacks, and Cuba*, p. 16.
80. See Hugh Thomas, *Cuba: The Pursuit of Freedom* (New York: Harper & Row, 1971), p. 851.
۸۱. جمعیت آفریقایی-کوبایی به ۲۵ تا ۵۰ درصد کل جمعیت کوبا [برحسب مناطق مختلف کوبا] می‌رسد.
ر.ک. به:
- "Race and Inequality in Cuba," p. 135, and Moore, *Castro, the Blacks, and Africa*, p. 15.
82. Moore, *Castro, the Blacks, and Africa*, p. 32.
83. Thomas, *Cuba*, p. 1122.
84. Moore, *Castro, the Blacks, and Africa*, pp. 32, 34.
85. "The proportion of widows was highest among women of color; nearly three widows for every five wives and in Havana four widows for every five wives:" Pérez, *Cuba*, p. 190.
86. See Aline Helg, *Our Rightful Share: The Afro-Cuban Struggle for Equality, 1886–1912* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1995), pp. 193–226.
87. Moore, *Castro, the Blacks, and Africa*, p. 39.
88. Ibid., p. 28. See also Helg, *Our Rightful Share*, pp. 1–21.
89. Thomas, *Cuba*, p. 1122.
90. Thomas, "Middle Class Politics and the Cuban Revolution," p. 262.
91. Carlos Franqui, *Le Livre des douze* (Paris, 1965), p. 18, cited in Thomas, *Cuba*, p. 851.
92. Thomas, *Cuba*, p. 1122.
93. Gayle McGarrity and Osvaldo Cardenas, "Cuba," pp. 77–107 in *Minority Rights*

- Groups, editor, *No Longer Invisible: Afro-Latin Americans Today* (London: Minority Rights Publications, 1995), p. 98.
94. Andres Oppenheimer, *Castro's Final Hour: The Secret Story Behind the Coming Downfall of Communist Cuba* (New York: Simon & Schuster, 1992), p. 340.
95. *Ibid.*, pp. 346–7.
96. Carlos Moore, "Afro-Cubans and the Communist Revolution," pp. 199–239 in Carlos Moore, Tanya R. Sanders, and Shawna Moore, editors, *African Presence in the Americas* (Trenton: Africa World Press, 1995), p. 237.
97. McGarrity and Cardenas, "Cuba," p. 98.
98. On this last point see Alfred G. Meyer, *Leninism* (Boulder: Westview Press, 1986), pp. 37–56.
99. John A. Booth, *The End and the Beginning: The Nicaraguan Revolution* (Boulder: Westview Press, 1985), p. 34.
100. *Ibid.*, p. 32.
101. *Ibid.*, p. 75.
102. John Foran, Linda Klouzal, and Jean-Pierre Rivera, "Who Makes Revolutions? Class, Gender, and Race in the Mexican, Cuban, and Nicaraguan Revolutions," in *Research in Social Movements, Conflicts, and Change* (1997).
۱۰۳. این رقم به ۱۸۰,۰۰۰ تا ۲۷۶,۰۰۰ نفر می‌رسد که علاوه بر جمعیت ۲,۶۰۰,۰۰۰ نفری نیکاراگوئه است.
104. Philippe Bourgois, "Nicaragua's Ethnic Minorities in the Revolution," pp. 459–72 in Peter Rossett and John Vandermeer, editors, *Nicaragua: Unfinished Revolution* (New York: Grove Press, 1986), p. 461.
105. *Ibid.*, p. 465.
106. Bassette Cayasso, "Afro-Nicaraguans Before and After the Sandinista Revolution," pp. 163–198 in Carlos Moore, Tanya R. Sanders and Shawna Moore, editors, *African Presence in the Americas* (Trenton: Africa World Press, 1995), p. 171.
107. *Ibid.*, pp. 169–70.
108. Bourgois, "Nicaragua's Ethnic Minorities," pp. 468–9.
109. Cayasso, "Afro-Nicaragua Before and After the Sandinista Revolution," p. 179.
110. *Ibid.*, pp. 166, 177.
111. Shirley Christian, *Nicaragua: Revolution in the Family* (New York: Vintage, 1986), pp. 297–8.

112. The National Network in Solidarity with the Nicaraguan People, "Atlantic Coast: Miskito Crisis and Counterrevolution," pp. 83–90 in Peter Rosset and John Vandermeer, editors, *The Nicaragua Reader: Documents of a Revolution Under Fire* (New York: Grove Press, 1983), p. 86.
113. Christian, *Nicaragua*, pp. 299–301.
114. Cayasso, "Afro-Nicaraguans," p. 189.
115. Christian, *Nicaragua*, p. 302.
116. See Alejandro Martínez Cuenca, *Sandinista Economics in Practice: An Insider's Critical Reflections* (Boston: South End Press, 1992), p. 61.
117. Girvan, "Aspects," pp. 10–11, 23–4.
118. Leon Trotsky, *The History of the Russian Revolution* (London: Pluto Press, 1977), p. 17.
119. Ruiz, *The Great Rebellion*, p. 4.

گفتمان‌ها و نیروهای اجتماعی نقش فرهنگ و مطالعات فرهنگی در بازنشاسی انقلاب‌ها

جان فورن

گل‌های مقاومت و آزادی‌خواهی از بذره‌های
فرهنگ می‌روید و شکوفا می‌شود.
امیلکار کابرال^۱

مانند بسیاری از موضوع‌های تخصصی علوم اجتماعی که بستر تاریخی دارند، مطالعه انقلاب‌ها نیز از تحول‌هایی که بر جریان‌های گسترده‌تر در حوزه عمومی نظریه‌های اجتماعی می‌گذرد، مصون نمانده است. منظور این است که از اوایل دهه ۱۹۸۰ و دقیق‌تر از آن، از اوایل دهه ۱۹۹۰، بازنگری «فرهنگی» در حوزه علوم اجتماعی، تأثیر قابل توجهی بر نظریه‌پردازی انقلاب‌ها داشته است. بازگشت مزبور، برهه‌ای تازه و حساس را در مطالعه عملی انقلاب‌ها به وجود آورده است که بالقوه می‌تواند تفکر ما را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار دهد که با بازگشت نظریه‌های ساختگرایی در دهه ۱۹۷۰ روی داد، و این وضعیت همراه با انتشار آثاری از تدا اسکاچ‌پل، جفری پیچ، چارلز تیلی، و اندکی پیش از آنها، اریک وولف و برینگتون مور صورت گرفت. این حرکت، متأثر از اوج‌گیری

۱. Amilcar Cabral، رهبر استقلال‌گینه بیسائو. وی نویسنده‌ای آزاده و ژرف‌اندیش بوده و در مباحث فرهنگی و آموزشی صاحب‌نام است. شاید جمله بالا از متن سخنرانی او در یونسکو در سال ۱۹۷۲ اقتباس شده باشد که درباره فرهنگ ارائه داده است. از جمله منابعی که اطلاعات بیشتری درباره وی می‌دهد: پائولو فریره، آموزش در جریان پیشرفت یا نامه‌هایی به گینه بیسائو، ترجمه احمد بیرشک، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.

جامعه‌شناسی فرهنگ در ایالات متحده، مطالعات فرهنگی در انگلستان و فراساختگرایی در فرانسه و موازی با آن بوده است. هدف مقاله حاضر واری جریان‌های فکری متعدد و گوناگون در چارچوب این رویکرد تازه در ارتباط با انقلاب است و می‌خواهیم ریشه‌های تاریخی و مفاهیم عمده این رویکرد را دریابیم و برنامه پژوهشی نوینی را برای دسترسی به نگرش‌های استوارتر به سوی آینده فراهم کنیم و چشم‌اندازهای جامع‌تری را برای مطالعه انقلاب‌ها بیابیم.

عمده‌ترین نکته‌هایی که پیش روی ماست، همان پرسش‌های همیشگی است: علل و پیامدهای انقلاب‌ها کدام‌اند؟ مشکلات تفکر درباره این‌که فرهنگ، ایدئولوژی، و گفتمان چه جایگاهی در انقلاب‌ها دارند؟ و ارتباط این عوامل با ساختار اجتماعی، دولت و اقتصاد سیاسی، به‌عنوان اصول تبیین [انقلاب] چگونه است. در این فصل، چنانچه ممکن باشد، حوزه وسیع‌تری از مطالعات فرهنگی، رویکردهای کنونی در باب انقلاب و فرهنگ، موضوع ریشه‌های فرهنگی انقلاب‌ها و نقش نیروهای فرهنگی در شکل‌دادن پیامدهای انقلاب‌ها بررسی خواهد شد. بحث خود را درباره چگونگی تأثیر قطعی فرهنگ در ساختن یا نساختن انقلاب‌ها باز می‌کنیم و موارد گوناگون انقلاب را در طول زمان و مکان، از انقلاب فرانسه تا انقلاب‌های ایران، اروپای شرقی، کوبا، السالوادور و نیکاراگوئه، ریشه‌یابی می‌کنیم. هدف این است که ثابت کنیم در بررسی انقلاب‌ها، توجه به اندیشه فرهنگ، اجتناب‌ناپذیر است و درعین حال که می‌خواهیم این محور بحث را در چشم‌اندازی گسترده‌تر دنبال کنیم، از رد یک‌سویه مکاتب ساختگرایی و اقتصاد سیاسی در نظریه‌پردازی انقلاب‌ها پرهیز می‌کنیم.

فرهنگ‌پژوهی / پژوهش‌های فرهنگی

فضای محدود مقاله اجازه بحث گسترده را به ما نمی‌دهد، جز این‌که به برخی گفتارها و دیدگاه‌های کلاسیکی اشاره شود که بحث‌های رایج در مطالعات عمومی فرهنگ را مطرح می‌کنند. در اینجا هدف ما یکی این است که حال و هوای الگوهای فکری عمده را بیان کنیم و دیگر این‌که برخی جهت‌گیری‌های عمده را از بین آنها برگزینیم تا زمینه ویژه‌ای را بررسی کنیم که به بحث ما، یعنی تأثیر فرهنگ در شکل‌دادن فعالیت‌های سیاسی، مربوط می‌شود.

آسیب‌پذیری نظریه کلاسیک مارکسیستی درباره ابعاد ذهنیت، فرهنگ و آگاهی، که برای نخستین بار در رساله ماکس وبر درباره ظهور سرمایه‌داری مطرح شد، تولید آثار برجسته لوکاج و گرامشی را پس از چرخش سده بیستم و انقلاب روسیه در پی داشت. لوکاج، پیچیدگی آگاهی طبقه‌ای را به بحث کشید و گرامشی تحلیل مفهوم قدرت رهبری (هژمونی) را برای ما به ارث گذاشت، که این دو با هم زمینه را برای طرح مکاتب نظری بانفوذی مثل نظریه انتقادی [مکتب فرانکفورت به رهبری لوکاج و دو سه نفر دیگر]، مارکسیسم نو و مارکسیسم غربی، در سال‌های

پس از جنگ جهانی دوم فراهم کردند. ریموند ویلیامز، منتقد فرهنگی انگلیسی، این سه دیدگاه را برای مطالعات تجربی برجسته خود درباره فرهنگ مردمی، به کار گرفته است تا اصطلاح عمده «ساختارهای احساس» را برای تشخیص دیدگاه‌ها و توانایی‌های ذهنی کنشگران تاریخی به ما معرفی کند. (۱) سپس نویسنده هم‌دوره او ای. پی. تامپسون، اهمیت فرهنگ را برای مطالعه ساختار اجتماعی و کنش انقلابی در بسیاری از کارهایش روشن کرد و به‌ویژه در مشهورترین کارش تشکیل طبقه کارگر انگلیس (۱۹۶۳) با تذکرات مشهوری درباره ذهنیت تقلیل‌ناپذیر طبقه در دیباچه کتاب، این روش را دنبال کرد:

من طبقه را پدیده‌ای تاریخی می‌شناسم که شماری از رویدادهای مجزا و به‌ظاهر نامرتبط را که در مواد اولیه تجربه و آگاهی افراد وجود دارد، به هم پیوند می‌دهد... آگاهی طبقه‌ای، بستر بروز این تجربه‌ها برحسب موازین فرهنگی است: یعنی برحسب سنت‌ها، نظام‌های ارزشی، ایدئولوژی‌ها و شکل‌های نهادی متبلور می‌شود... طبقه به‌وسیله کسانی مشخص می‌شود که در ظرف زمان خود زندگی می‌کنند، و سرانجام این تنها تعریف طبقه است... به عقیده من، طبقه را می‌توان فقط به‌عنوان یک صورت‌بندی اجتماعی- فرهنگی بازشناخت که از فرایندهایی به‌وجود آمده که می‌توانند فقط در یک دوره زمانی قابل توجهی که خود را نشان می‌دهند، بررسی شوند. (۲)

از دهه ۱۹۶۰ که استوارت هال^۱ و گروهی دیگر در انگلستان، مرکز بررسی‌های فرهنگی معاصر بیرمنگام را، بر اساس تحلیل‌های گرامشی، ویلیامز و تامپسون، با پیوندی سست تشکیل دادند تا زمینه مطالعات فرهنگی را پی‌ریزی کنند، بیش از هر چیز به ارتباط بین شکل‌های فرهنگی و جنبش‌های مقاومتی طبقه‌ای، نژادی، جنسی و سیاسی توجه داشتند. (۳) در ایالات متحده نیز جیمز اسکات همین رد پای نقادانه را پیش گرفت و مفهوم «نسخه‌های پنهانی» را برای تفسیر گفتمان‌های گروه‌های مردم معمولی ارائه داد که با ابزاری که در اختیارشان قرار دارد، در مقابل سلطه مقاومت می‌کنند. (۴) جریان گسترده دیگری که با چشم‌انداز هال رابطه نزدیک دارد، زمینه وسیع و نامحدودی است که می‌توان آن را مطالعات فرهنگی جهان سوم نامید؛ این جریان همکاری قابل توجهی را برمی‌انگیزد، که طیف وسیعی از نویسندگانی از قبیل ادوارد سعید، فردریک جیمسون، و ایجاز احمد، یا مطالعات خاص، مطالعات استقلال‌طلبانه، مباحث پسانوگرایی در امریکای لاتین و مانند آنها را شامل می‌شود. (۵)

در اروپای قاره‌ای [اروپای منهای جزیره بریتانیا]، میشل فوکو^۱ دیدگاه متفاوتی را درباره قدرت و تأثیر آن بر مردم مطرح کرده است. فوکو از ساختگرایی فرانسوی فراتر رفته و پیشگام طرح گسترده نظریه فراساختگرایی می‌شود و راهی تازه برای تاریخ‌نویسی می‌گشاید. او می‌کوشد آنچه را که «تبارشناسی» نامیده است، معرفی و ترسیم کند. محور بحث وی تلاقی قدرت و گفت‌وگو است که موجب به وجود آمدن نهادهایی مانند زندان نوین، تیمارستان، درمانگاه‌های بیمارستانی، یا شیوه‌های تفکر درباره جنسیت، رشته‌های علمی و دیگر بنیان‌های گفت‌وگویی شده است. بسیاری از آثاری که از اواخر دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده و کشورهای دیگر انجام شده، عمیقاً تحت تأثیر آشنایی با آثار فوکو بوده است، اما به نظر می‌رسد در گسترش وفادارانه کار فوکو و دنبال کردن حوزه‌هایی که کشف‌ناشده باقی مانده‌اند، با مشکل مواجه بوده‌اند. (۶)

راهی دیگر (که گاهی در تقابل کاملاً خصمانه و آشکار با فراساختگرایی قرار دارد)، رهیافت جامعه‌شناسی فرهنگ است که در امریکا گسترش یافته، و آن‌هم مجموعه ناهمگونی شامل تأکیدهای تجربی و اندیشه‌های نظری است. این زمینه علمی که از دهه ۱۹۸۰ در دانشگاه‌های امریکا جای استواری پیدا کرده است، ریشه در کارهای پیشین چهره‌های برجسته مردم‌شناختی، مانند کلیفورد گیرتز^۲ دارد. آن سویدلر در مقاله‌ای مؤثر، فرهنگ را به عنوان «جعبه ابزار»، یا کانون نمادها، باورها و جهت‌گیری نسبت به جهانی دانسته که کنشگران اجتماعی ممکن است برای اهداف مصلحت‌طلبانه از آن استفاده کنند. چنانکه خواهیم دید، این تفکر، تأثیر خود را بر آرمان‌های انقلابی برجای گذاشته است، با وجود این، بیشتر آثار امریکایی به‌طور کلی و آثار غیرامریکایی به‌طور خاص، که در زمینه جامعه‌شناسی فرهنگ تهیه شده، به کلی از تحلیل‌های کنش سیاسی غافل مانده‌اند. (۷) این طرح از خطوط اصلی متون علوم اجتماعی که بر موضوع گسترده فرهنگ متمرکز هستند، برای منظور فعلی بسنده می‌نماید. بنابراین، بهتر است زمینه بحث خود را آن‌چنان محدود کنیم که مناسب مطالب موجود شود.

انقلاب و فرهنگ

دیدگاه الکسی دو توکویل متعلق به نیمه سده نوزدهم درباره تأثیر ایدئولوژی بر جنبش‌های انقلابی در فرانسه، تا همین سال‌های اخیر در بین نوشته‌های مربوط به انقلاب، کمترین اهمیت را داشته است. (۸) بی‌تردید نسلی از نظریه‌پردازان در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، به پیروی از مکتب «تاریخ طبیعی»، دیدگاه توکویل را تا اندازه‌ای زنده نگه داشتند و در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، الگوهای فکری مسلط و قدرتمند در جامعه‌شناسی امریکایی - کارکردگرایی ساختاری و نوگرایی - به برخی

1. Michel Foucault

2. Clifford Geertz

مطالعات فرهنگی توجه خاص نموده‌اند. (۹) اما شاید به دلیل تأکیدهای قبلی بوده که در دهه ۱۹۷۰، تحلیل‌ها از فرهنگ به‌عنوان رهنمودی تبیین‌کننده فاصله گرفته و بیشتر بر گرد اقتصاد سیاسی، ساختار و دولت متمرکز شدند، چنانکه اینها همه از مفاهیم عمده تدا اسکاچ‌پل در کتاب معروف دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی (۱۹۷۹) هستند. (۱۰) اسکاچ‌پل با موضعی سنت‌شکن استدلال می‌کند «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه فرامی‌رسند». وی همچنین بر پایه مطالعاتی که در انقلاب فرانسه، روسیه، و چین داشته، عقیده دارد آرمان‌ها عواملی ثانوی در تحلیل ریشه‌ها و پیامدهای انقلاب‌ها هستند. کتاب او بحث‌های موافق و مخالف زیادی را درباره موضوع‌های ساختار و کارگزاری برانگیخت و انقلاب ایران او را واداشت تا در تحلیل خود بازنگری کند و بپذیرد که این حداقل یک انقلاب بود که آرمان‌ها - و اساساً اسلام - باعث تحریک کنشگران انقلابی شد و تحول‌های آرمان‌گرا را از جنبه‌های شاخص یک انقلاب اجتماعی دانست. (۱۱)

مباحثه بین ویلیام سیوول مورخ و تدا اسکاچ‌پل در سال ۱۹۸۵ بر گرد موضوع تأثیر ایدئولوژی‌ها در به‌وجود آوردن انقلاب فرانسه، بحث مزبور را گسترده‌تر کرد. سیوول، اسکاچ‌پل را متهم می‌کند که وی با عنوان کردن تفاوت «زمینه‌های تاریخی-جهانی» بین انقلاب فرانسه و روسیه و رد آرمان‌ها، نمی‌تواند «قدرت مستقل آرمان‌گرایی را در فرایند انقلاب» درک کند. سیوول با اتکا بر تحلیل‌های آلتوسر، فوکو، گیرتز و ریموند ویلیامز، تحلیل ساختاری غیرشخصی و فرافردی ایدئولوژی را مطرح کرده و استدلال می‌کند که این‌گونه محصولات جمعی بشری، تحول‌پذیر هستند. (۱۲) پاسخ اسکاچ‌پل حاوی تمایز ظریفی بین گویه‌های فرهنگی متفاوت گروه‌های مختلف مردم، با توجه به غیرشخصی بودن و دیرینگی آنها، و آرمان‌های آگاهانه پردازش‌شده‌ای است که به وسیله کنشگران سیاسی مشخص و برای رسیدن به هدف‌های ویژه‌ای به کار گرفته می‌شود. سپس این مفاهیم را با وضعیت‌های ساختاری معین در مقابل هم قرار می‌دهد. این نکته در اثر قبلی او که هنوز «مبارزه در برابر سازمان و اعمال قدرت دولت» را عامل کاملاً عمده‌ای می‌دانست، توصیف شده است. (۱۳)

این راهکارها در کتاب دانش‌پژوه سیاسی، فریده فرمی که انقلاب‌های ایران و نیکاراگوئه را به بحث کشیده، گسترش بیشتری داده شده است. وی با تأثیرپذیری از کالهن^۱، تربورن^۲ و گرامشی می‌نویسد «فعالیت‌های فرهنگی، جهت‌گیری‌ها، نظام‌های معنی‌سازی، و چشم‌اندازهای اجتماعی» در ساختن انقلاب تأثیر دارند. (۱۴) آرمان‌گرایی^۳، «نظامی از اندیشه‌ها»^۴ نیست، بلکه فرایندی اجتماعی است که شامل «کنشگران معینی» می‌شود که بیش از «باورهای سیاسی آگاهانه»، به «نظام‌های فرهنگی» گسترده‌تری متکی هستند: «جنبش آرمان‌گرایانه موفق، همواره گفتمان‌های آرمان‌گرایانه

1. Craig Calhoun

2. Göran Therborn

3. ideology

4. ideas

متعددی را در یک مضمون واحد، پیوند داده و تلخیص می‌کند و معمولاً به صورت شعاری واحد مطرح می‌سازد. (۱۵) وی از زاویه تعالیم فمینیسم، پندار قابل توجه خاطره‌های «خطرناک»، ستیزه و طرد را برداشت می‌کند (۱۶)، خواه این خاطره‌ها ناشی از رنج گذشته باشد، یا نمونه‌هایی واقعی یا تصویری از مقاومت و تحول (مانند تفکرات شیعی در ایران یا شورش ساندینیستی در نیکاراگوئه در دهه ۱۹۲۰). فرمی ادعاهای مشروعیت نظام‌های قبلی و تعارض‌های موجود در ماهیت آنها را به‌طور هوشمندانه‌ای تحلیل می‌کند (تصور خلاق خدای‌گونه شاه، او را مسئول مسائل ایران ساخت، و برچسب کمونیست زدن بر همه مخالفان سوموزا، به این واژه ارزش مثبتی داد).

همچنین، پژوهشگران به تفکر درباره آن‌سوی پایانی جریان انقلابی پرداخته و خواسته‌اند بدانند که چگونه فرهنگ پیامدهای انقلاب را تحت تأثیر قرار می‌دهد. جک گلدستون پیامدهای متفاوت شورش‌های نخستین عصر جدید را دنبال کرده تا تفاوت‌های بین شرایط بازسازی سیاسی و انقلابی را در فرانسه، انگلستان و ژاپن بررسی کند و آنها را با پیامدهای محافظه‌کارانه سده هفدهم در چین، عثمانی و اسپانیا مقایسه کند. (۱۷) تنش‌های شدید آرمان‌گرا (که کانون نظام پادشاهی را به چالش می‌کشید) در انگلستان و فرانسه، پس از سرنگونی دولت، زمینه را برای تحولی پویا فراهم کردند، درحالی‌که اگر چنین تنش وجود نداشت، جریان امور بیش از اینکه به دیدگاه رستاخیزگرایی تاریخ پیوند یابد، به تحول دوره‌ای تاریخ مربوط می‌شد. ظاهراً همین امر منجر به رکود انقلاب در چین و عثمانی شد. اریک سلین با توجه به پیامدهای انقلاب‌های اخیر، عقیده دارد استحکام و نهادی شدن انقلاب، مستلزم اقدام‌های اجتناب‌ناپذیر کارگزاری انسانی است، به این معنی که رهبران، آشکارا و آگاهانه به مردم روی آورده تا از طرح‌های آنها حمایت کنند. (۱۸) در این باره کلبرن استدلال می‌کند که سوسیالیسم (یا به عبارت دقیق‌تر مارکسیسم-لنینیسم) برنامه‌ای کاری برای سازندگی فرهنگی نظام‌های حکومتی پس از انقلاب، در مجموعه‌ای گوناگون شامل کوبا، الجزایر، اتیوپی، چین و افغانستان داشت و به این ترتیب، یک فرهنگ سیاسی بین‌المللی بر تأثیر فرهنگی محلی غالب آمد. (۱۹) منابعی که در این قسمت ذکر شد، مطالعه علمی و اجتماعی انقلاب‌ها را به وادی نظری جدیدی کشانده که مرزهای رهیافت‌های فرهنگی در آن به روشنی قابل مشاهده است.

گفتمان‌ها و نیروهای اجتماعی: رهیافتی دیگر

تمامی فصول این کتاب، فرهنگ را به مرکز مطالعه انقلاب‌ها فراخوانده و برنامه کار خود را از بررسی‌های ساختارگرایی محض جدا نموده است. اما هنوز هم برای دانش‌پژوهانی که درباره تحولات اجتماعی انقلابی مطالعه می‌کنند، پرسش‌های زیادی باقی می‌ماند که دو مورد از مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: فرهنگ تأثیرهای مستقل خود را بر فرایندهای انقلابی، به کمک چه سازوکارهایی اعمال می‌کند؟ دوم، توجه مجدد به فرهنگ و کارگزاری، چگونه می‌تواند با نگرش‌های نسل قبل

درباره ساختار و اقتصاد سیاسی برابری کند؟

استنباط من این است که برای پاسخ به این پرسش‌ها، از یک سو لازم است از مفهوم «فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و مخالفت» کمک گرفت و از سوی دیگر، باید دید نیروهای اجتماعی که انقلاب‌ها را می‌سازند، این فرهنگ‌ها را چگونه تفسیر و بازسازی می‌کنند. (۲۰) منظور من از «فرهنگ سیاسی» آن مفهومی نیست که علوم سیاسی امریکایی دهه ۱۹۶۰ به کار می‌گرفت، بلکه منظور راه و روش‌های چندصدایی و بالقوه رادیکال درک شرایط جامعه است که در برخی زمان‌ها، گروه‌های متعددی در جامعه آنها را برگزیده و به توصیف و فهم تحولات سیاسی-اقتصادی می‌پردازند که زندگی آنها را دربرگرفته است. (۲۱) برخی نظریه‌پردازانی که تاکنون نام بردیم، به همین شیوه فکری متوسل شده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: اسکات، سیول، اسکاج‌پل، تیلی، فرمی و حتی سوئیدلر. باین همه، «فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و مخالفت» جهت‌دهنده، این انگاره را از سنت جامعه‌شناسی فرهنگی امریکایی تشخیص می‌دهند. در واقع، این فرهنگ‌ها هر چیزی را از خاطره‌های تاریخی ستیزه‌های گذشته، تا احساسات خام درباره بی‌عدالتی، روش‌ها و فعالیت‌های دیرینه مذهبی، آرمان‌گرایی‌های سیاسی رسمی و مدون برگرفته و دامنه خود را فراتر از بحث سیول و اسکاج‌پل، و به سمت آنچه مناسب تشخیص می‌دهند، می‌برند (گرچه باید روشن شود که این جنبه‌ها چه ارتباط مبینی با یکدیگر دارند). تأکید من بر این‌که این فرهنگ‌های سیاسی، جمعی و چندگانه‌اند و ممکن است سکولار [عرفی] باشند یا مذهبی [شرعی] و نیز ممکن است گروه‌های مختلف قرائت‌های متفاوتی از آنها را بپذیرند، موجب می‌شود که اندیشه ما فراتر از محدوده تحلیل فرمی درباره ایران و نیکاراگوئه برود. (۲۲)

بنابراین در مطالعه انقلاب، ارتباط دادن این اعمال گوناگون با نیروهای اجتماعی واقعی، کاری مهم و حساس است. شاید تلاش برای درک چگونگی عملکرد فرهنگ‌های سیاسی مقاومت در فضاها و انقلابی، با کنار گذاشتن دیدگاه تاریخی کاری مشکل باشد، اما به همان اندازه ضروری است که بکوشیم تا چگونگی ارتباط بین کنشگرانی که رویدادها را می‌سازند، یا به عبارتی گفتن‌ها را طراحی می‌کنند، و نیروهای اجتماعی به روشنی معلوم شود. (۲۳) این نیروهای اجتماعی ممکن است به طور متعارف، همان نیروهای مشخص طبقه‌ای باشد، اما چنانکه تامپسون می‌گوید باید در این کار دقت کافی کرد و نباید آن را جدا از مقوله جنسیت و نژادی انجام داد، که این دو نیز از معیارهای بنیادی قشر بندی اجتماعی و جزئی از هویت سیاسی هستند، چنانکه تحقیقات بسیاری، از جمله آثار وال مقدم، و کرایس مک‌اولی در این کتاب نشان داده‌اند. (۲۴) بحث من در نوشته قبلی‌ام درباره انقلاب ایران، این است که انقلاب به کمک ائتلاف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی ستم‌دیده شکل می‌گیرد که می‌تواند با همبستگی‌های مردمی متشکل از طبقات اجتماعی گوناگون (که جایگاه عوامل نژادی و جنسی در آن مشخص است) عملی شود. در اینجا می‌خواهیم این نکته را از دو جهت،

بیشتر باز کنیم: یکی این‌که می‌خواهیم آن را به مواردی دیگر ارتباط دهیم، و دوم این‌که بحثی روشن‌گر درباره فرایندهایی داشته باشیم که طی آنها همبستگی‌های فوق به کمک فرهنگ‌های سیاسی مخالف شکل می‌گیرد (یا در رسیدن به آن شکست می‌خورد).

سرانجام، تفکر درباره پیامدهای انقلاب، باید به بررسی مزایای همبستگی مردمی کشیده شود، و در اینجا از طریق تجزیه آن به عناصر متشکله، شامل فشارهای داخلی و خارجی، به بررسی شرایط جوامع پس از انقلاب می‌پردازیم. بحث من در مقاله حاضر این خواهد بود که باز هم فرهنگ محور فهم فرایندهای انقلابی است، خواه بر اساس بینش سلین درباره حفظ ائتلاف باشد یا بر اساس شناخت بلایایی که قدرت انقلاب را تهدید می‌کند. به کمک شش موردی که در این فصل بررسی می‌شود، می‌خواهیم مجموعه راه‌هایی را روشن و مشخص کنیم که طی آنها فرهنگ در پیشینه انقلاب تأثیر قابل توجهی داشته است.

مسئله ریشه‌ها [ی انقلاب]

به این ترتیب، می‌خواهیم بدانیم در علت‌یابی انقلاب‌ها، فرهنگ چه جایگاهی دارد؟ بحث من این است که [معمولاً] گروه‌های مختلف جامعه پیش از اوج‌گیری انقلاب‌ها، فرهنگ‌های سیاسی چندگانه‌ای را به مخالفت با نظام حکومتی موجود سامان می‌دهند، و خواهیم دید که این فرهنگ‌ها می‌توانند زمینه انتشار باورهای عامه مردم و خاطره‌های تاریخی مبارزه را فراهم سازند. این باورها و خاطره‌ها شامل «ساختارهای احساسی» مشترکی هستند که در بستر تجارب عمومی رواج یافته و ممکن است به طرح بیانیه‌های انقلابی و آرمان‌های مشخص و رسمی انقلاب بینجامد. مورد انقلاب‌های فرانسه در قرن هجدهم، ایران در دهه ۱۹۷۰، و اروپای شرقی در ۱۹۸۹، بر ما روشن می‌کند که این فرهنگ‌های سیاسی از کجا می‌آیند، چگونه بین فعالان اجتماعی رواج می‌یابند، و جهت‌گیری‌های مختلف چگونه در یک همبستگی مردمی متحد می‌شوند. بحث خود را ناگزیر به‌طور خلاصه، اما راه‌گشا مطرح می‌کنیم و با مرور عمده‌ترین تحقیقاتی که در این زمینه وجود دارد، و نیز هر جا که مناسب بود با تلخیص پژوهش شخصی خودم، انجام می‌دهیم.

فرانسه

وضعیت انقلاب فرانسه را که راجر کارتیه به شیوه‌ای بسیار عالی تشریح نموده، مناسب‌ترین منبعی است که برای این منظور در پیش رو داریم. عنوان کتاب وی ریشه‌های فرهنگی انقلاب فرانسه (۱۹۹۱) است. (۲۵) کارتیه عقیده‌ای را که در اصل از الکسی دو توکویل است و دانیل مورنه آن را بدون ساخته، دست‌مایه تحلیل پیچیده خود قرار داده است. محور بحث مورنه این است که اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه و انتقادی عصر روشنگری به‌گونه‌ای سرنوشت‌ساز، بحران نظام حکومتی فرتوت

فرانسه را در مسیری سوق داد که به انقلاب کشیده شد. (۲۶) کارتیبه استدلال می‌کند که به وجود آمدن فضای طبقه متوسطی که به وسیله نویسندگان و ناشران صورت گرفت، راه را بر فرانسویان هموار کرد که چند دهه پیش از انقلاب، نهاد پادشاهی را به باد انتقاد بگیرند. مقاله‌نویسان، فیلسوفان، داستان‌نویسان، روزنامه‌نویسان و ناشران آثار آنها، نیروی اصلی اجتماعی حرکت این فرایند بودند. جریان مزبور با رشد مردم کتاب‌خوان که اندکی هم از طبقه پایین جامعه بودند، درآمیخت و افزایش آثار انتقادی را در پی داشت. گرچه برای کارتیبه نکات حقیقتاً مسئله‌آمیزی وجود دارد که چه کسی کتاب و روزنامه و مقاله می‌خواند و مطالب خوانده‌شده را چگونه تفسیر می‌کند، ولی در پایان به استقبال چشم‌اندازهای گسترده مباحث فرهنگی می‌رود، و آن را از یک سو با تحول‌های ژرفی مانند عرفی‌کردن [سکولاریزاسیون] نفوذ باورهای مذهبی و تقدس‌زدایی و شکستن جاذبه شأن برتر اجتماعی شاه و از سوی دیگر، با رشد اندیشه‌های آزادی‌خواهانه غیرسلسله‌مراتبی در شهر و اقتدار ضداریابی در روستا ارتباط می‌دهد. (۲۷) همچنین، کتاب کارتیبه به ما آگاهی می‌دهد که از اواخر دهه ۱۶۸۰ تا ۱۷۸۰ نرخ باسوادی در فرانسه از ۲۹ درصد به ۴۷ درصد بین مردان و از ۱۴ درصد به ۲۷ درصد بین زنان افزایش یافت. همچنین، انتشار کتاب‌های مذهبی جای خود را بیشتر به کتاب‌های داستانی و سیاسی داد، و دیگر اینکه بیشتر کتاب‌های رادیکالی که در بیرون از فرانسه انتشار می‌یافت، باعث بالاگرفتن موج طغیان برای آزادی مطبوعات شد که به وسیله ناشران فرانسوی رهبری می‌شد. (۲۸) با توجه به همه مزایا و محدودیت‌های کتاب کارتیبه (گرچه به محتوای اندیشه‌هایی که چرخ انقلاب را به گردش درآورد، کمتر توجه می‌کند و بر فعالان انقلابی متعلق به طبقه متوسط تأکید دارد و کمتر به لایه‌های پایینی سلسله‌مراتب اجتماعی توجه کرده است)، با این همه، کمتر تردیدی در این نتیجه‌گیری داریم که انقلاب‌ها بی‌شک ریشه‌های فرهنگی دارند. (۲۹)

ایران

با نگاهی به شرایط انقلاب مردم ایران در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۹، برخی تفاوت‌های بارز آن را با تحلیل کارتیبه از انقلاب فرانسه، می‌توان به‌خوبی بازشناخت. انقلاب ایران، مطالعات نسلی نو از پژوهشگران را مستقیماً به حوزه فرهنگ کشاند (به‌طور عمده، اسکاچ‌پل) و ارزیابی تأثیر اسلام انقلابی را در ایجاد انقلاب ضروری ساخت. متأسفانه چیزی که در اغلب این پژوهش‌ها دیده می‌شود، تصور نوعی اسلام همگن است که تنها علت رویدادهای انقلاب معرفی می‌شود. در واقع، فرهنگ‌های سیاسی که در پشت انقلاب بودند، بین گفتمان‌های عرفی [سکولار] و اسلامی پلی برقرار کردند و به این وسیله، نیروهای مختلف اجتماعی را که سازنده انقلاب بودند، هرکدام به گونه‌ای متمایز جذب کردند. (۳۰) اسلام مبارزه‌جویانه [امام] خمینی، شاه را سرزنش می‌کرد که کشور را به بیگانگان فروخته و محرومان را فراموش کرده است. شکل دیگر این امر، متأثر از تعالیم

تشیع درباره آزادی بود که از سوی دکتر علی شریعتی، که فردی غیرروحانی بود، ارائه شد و آن‌هم آمیزه‌ای از مایه‌های مارکسیسم و تأکید تشیع بر رنج مردم و مبارزه در برابر بی‌عدالتی اجتماعی بود. خط سوم، که آن‌هم جزئی از گفتمان‌های اسلامی مخالفت‌آمیز بود، از سوی مهدی بازرگان و نهضت آزادی ارائه شد که از دهه ۱۹۶۰ خواستار یک راه‌حل آزادی‌خواهانه مردمی [لیبرال-دموکراسی] در چارچوب اسلامی برای حل مسائل کشور بود. همچنین، دیدگاه بسیاری از روحانیون غیرسیاسی جامعه و حتی آنها که طرفدار شاه بودند را نباید در هنگامه قیام برای تفسیر صفت «اسلامی» در مورد انقلاب، از نظر دور داشت. از سوی دیگر، جریان‌های عمده غیرمذهبی موجود و مخالف شاه عبارت بودند از ملی‌گرایان دموکراتیک جبهه ملی، حزب مارکسیستی توده، چریک‌های فداییان خلق و دیگر سازمان‌های مارکسیستی و مائوئیستی؛ همچنین جریانی که در هردوسوی این پیوستار جای پای داشت و هم عرفی بود و هم مذهبی، سازمان چریک‌های مجاهد خلق بود که خود از درون به دو جناح تقسیم می‌شد: یکی جامعه را برحسب تعالیم تشیع اسلامی و دیگری با مفاهیم مارکسیستی تفسیر می‌کرد. (۳۱) در این تکرر فرهنگ سیاسی مقاومت، برای تحلیل ساده‌اسلام خاص [امام] خمینی که گرداننده انقلاب بود، [هنوز] جایی وجود نداشت. همچنین خانم وال مقدم بحث مهمی را مطرح می‌کند که اسلامی‌کردنی را که انقلابیون پس از کسب قدرت در سال ۱۹۷۹ ارائه دادند، قابل تعمیم به شرایط جنبش در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ نیست. (۳۲)

در ورای این نکات، درک قضیه بازتاب این فرهنگ‌های سیاسی گوناگون در بین کنشگران اجتماعی ویژه است که اهمیت پیدا می‌کند. در این زمینه هم منابع موجود درباره ایران اطلاعات مقدماتی در اختیار ما قرار می‌دهد که بازتاب آنها را در کنشگران مربوطه می‌توان به‌صورت زیر خلاصه و جمع‌بندی نمود (۳۳):

اسلام مبارزه‌جویانه [امام] خمینی:	طلاب حوزه و بعضی گروه‌های بازاری
اسلام رادیکال شریعتی:	دانشجویان
اسلام لیبرال بازرگان:	حرفه‌ای‌ها و متخصصان
ملی‌گرایی دموکراتیک جبهه ملی:	حرفه‌ای‌ها و متخصصان
مارکسیسم متعارف حزب توده:	روشنفکران و برخی از کارگران
مارکسیسم رادیکال فداییان:	دانشجویان و برخی از کارگران
سوسیالیسم اسلامی مجاهدین:	دانشجویان

نارسایی‌های این طرح کاملاً آشکار است: بعضی گروه‌ها - به‌ویژه حرفه‌ای‌ها و دانشجویان (۳۴) - با خط‌مشی‌های ایدئولوژیکی [متفاوت] در عرض هم در طرح آمیخته شده، ولی نیروهای فعال و مهم دیگر - بیشتر طبقه کارگر و حاشیه‌نشینان شهری - مثل زنان و اقلیت‌های

قومی ایران (مانند کردها، آذری‌زبان‌های شمال و غرب، ترکمن‌ها، [اعراب خوزستان] و اقوام دیگر) بسیار مورد فراموشی واقع شده‌اند. به‌علاوه، باید دید ماهیت شواهد در هر مورد چگونه بوده که طرح مزبور این‌گونه با اطمینان ترسیم شده است؟ همچنین چگونه می‌توانیم بدانیم که میلیون‌ها مردمی که به خیابان‌ها آمدند، برحسب واژه‌های فرهنگی و سیاسی، چه درکی از هویت مبارزه داشتند؟ (۳۵)

آخرین پرسش در پی آن است که این جهت‌گیری‌های مختلف - که موجودیت آنها مسلم و چندوچون آنها به‌طور کلی مشخص است - چگونه دست به‌دست هم دادند تا حکومتی را سرنگون کنند. یعنی اگر بپذیریم مردم مفاهیم چندگانه‌ای [از مبارزه] دارند، وحدت بین آنها باید در چه حدی باشد که به هدف مشترکی برسند؟ (۳۶) به‌نظر چنین می‌رسد که در ایران، در همه رگه‌های فرهنگی مخالف، دو عنصر عمده مشترک وجود داشت: یکی این‌که همه خواستار پایان اقتدار شاهنشاهی بودند و دیگر این‌که (در ارتباط با همین خواست) باید روابط بین ایران و ایالات متحده آمریکا بازنگری شده و متضمن وابستگی کمتری باشد. [امام] خمینی تجسم بارز این دو خواست بود و حمایت همه بخش‌های جنبش را جلب کرد، یا این‌که حداقل همه آنها به رهبری نمادین ایشان احترام گذاشتند. همچنین، وی جنبه‌های متعارض برنامه کار خود (موضع ضدکمونیستی دولت اسلامی) را رقیق کرد تا از این زاویه بتواند حداقل رضایت رقبای سازمان‌یافته خود را در بین نیروهای چپ و لیبرال، در هر دو دیدگاه عرفی و شرعی، به‌دست آورد.

اروپای شرقی

ده سال بعد در ۱۹۸۹، اروپای شرقی [غیر از اتحاد جماهیر شوروی] شاهد جنبشی ناگهانی و شدید بود تا نظامی را سرنگون کند که بیش از چهل سال از حمایت قوی جامعه برخوردار بود. این رویدادها نیز شایان اهمیت است، چراکه همان پرسش تأثیر فرهنگ بر شکل‌گیری جنبش‌ها را مطرح می‌کرد، و نمونه‌ای است که فرهنگ سیاسی قدرتمندی را، هرچند مبهم، با خود داشت، به‌طوری‌که اصول تدوین‌شده روشنی را که برگرفته از یک منبع یا نویسنده باشد دنبال نمی‌کرد، همان‌گونه که در فرانسه و ایران چنین بوده است. می‌توان نکته مزبور را این‌گونه بیان کرد که: سوسیالیسم از خارج به اروپای شرقی آمد، و اتحاد شوروی در پایان جنگ جهانی دوم، حامل این اندیشه بود. در نتیجه، تحول ویژه‌ای - یک تحول وابسته - شکل گرفت که ایدئولوژی دولتی ویژه‌ای از سوسیالیسم دولتی با آن آمیخته بود. سرانجام، سرکوب سیاسی و رکود اقتصادی، فرهنگ‌های سیاسی مخالفت را به‌وجود آورد که گرایش سوسیالیستی نداشت (یعنی اندیشه‌ای که به‌وسیله نظام موجود بی‌اعتبار شده بود)، اما زیان دموکراتیک، حقوق شهروندی و رنگ مقاومت ملی‌گرایانه در برابر سلطه شورایی را نشان می‌داد و جریان محافظه‌کارانه‌ای بود که رنگ مذهبی هم

داشت. (۳۷) نخبگان محلی، بدون پشتیبانی شوروی خود را ناتوان می‌یافتند. [نویسنده‌ای به‌نام] آس^۱، جریان تضعیف اعتماد نخبگان کمونیستی حاکم را در دوران حکومت خودشان توضیح می‌دهد:

چند بچه به خیابان‌ها ریختند و چیزهایی از دهان‌شان پرید، پلیس آنها را به باد کتک گرفت. بچه‌ها گفتند: شما حق ندارید ما را کتک بزنید! و حکام بزرگ و زورمند هم با تأثر جواب دادند: بله، ما حق نداشتیم شما را بزنیم. ما حق نداریم حکومت خود را به‌زور حفظ کنیم. چرا که دیگر هدف، وسیله را توجیه نمی‌کرد. (۳۸)

به این دلیل انقلاب ۱۹۸۹، به‌طورکلی بدون خشونت تحقق یافت؛ به‌جز در رومانی که به‌وسیلهٔ دیکتاتور نیکلا چائوشسکو و مستقل از نفوذ اتحاد شوروی اداره می‌شد. برای مثال، رویدادهای مزبور در چکسلواکی را «انقلاب مخملی» نامیدند. در هر کشور تظاهرات توده‌ای به‌وسیلهٔ زنان و مردان طبقات مختلف به‌راه افتاد و بر مشروعیت حکومت خط بطلان کشید. (۳۹) آس دربارهٔ راهبرد غیرخشن این کشورها می‌نویسد:

بخشی از این جریان مصلحت‌گرا بود: طرف مقابل هم مجهز به همه‌گونه تسلیحات بود، ولی به اخلاقیات هم گرایش داشت. اوضاع بر این مدار می‌چرخید. هم می‌خواستند راه تازه‌ای را شروع کنند و هم راه گذشته را ادامه دهند. چنانکه آدام میچنیک^۲ می‌گوید: تاریخ به آنها آموخته بود که آنها که به دژها یورش می‌آورند، ساختمان‌سازی خود را به پایان خواهند رساند. (۴۰)

انگیزهٔ آنها آزادی‌خواهی بود و می‌خواستند حقیقت را به یکدیگر و به فرزندان خود بازگو کنند و زندگی بهتری بسازند. کنشگران اصلی این جریان «مردم» بودند که علیه دولت، دیوان‌سالاری و نخبگان حزبی، که به‌طور خلاصه «آنها» گفته می‌شدند، مبارزه می‌کردند. فرهنگ سیاسی‌شان متشکل از آرمان مقابله‌گر و مبهمی از «دموکراسی»، اقتدار و بازار بود که بر اثر شرایط سخت زندگی روزمره و در مخالفت کلی با ایدئولوژی رسمی دولتی شکل گرفته بود. این هر دو بینش شایان اهمیت است: فرهنگ مخالفت، اغلب در مقابله با دولت ساخته و پرداخته می‌شود (روشن است که دولت هم گفتمان «انقلابی» آشکاری دارد)، اما این فرهنگ‌ها، از تجربه‌های عملی کنشگران اجتماعی متعددی ریشه گرفته و بعد عملی برجسته‌ای دارند.

این سه مورد - انقلاب‌های فرانسهٔ ۱۷۸۹، ایران ۱۹۷۸ و اروپای شرقی ۱۹۸۹ - را می‌توان در

1. Ash

2. Adam Michnik

ابعاد مختلف گسترش داد و برای ارزیابی تأثیر فرهنگ در ریشه‌های انقلاب‌ها معیارهایی فراهم کرد. هرکدام از این سه نمونه می‌تواند مورد بررسی ژرف‌تری قرار گیرد تا قضیه‌هایی را که درباره رابطه پیچیده فرهنگ با اقتصاد، سیاست، جامعه و سازوکارهای مؤثر و فعال مطرح کردیم، مشخص‌تر و پرداخته‌تر بیان کند. با وجود این، امید داریم مطالعه حاضر، مقدمه‌ای برای پژوهش دقیق‌تر فرهنگ در شبکه روابط پیچیده انقلاب‌های اجتماعی به‌شمار آید. اکنون شاید بهتر آن باشد که به مطالعه جریان‌هایی بپردازیم که به‌صورت پیامدهای انقلاب‌ها شناخته می‌شوند.

مسئله پیامدها

در بررسی تأثیری که فرهنگ می‌تواند بر پیامدهای انقلاب‌ها داشته باشد، مسائل گوناگونی پیش می‌آید: نخست این‌که بین آنچه انقلابیون پیش از تسخیر قدرت بر سر آن مبارزه کرده‌اند، با جامعه‌ای که در صورت موفقیت انقلاب سامان می‌دهند، چه تفاوتی وجود دارد؟ اسکاچ‌پل در کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، این اختلاف را مورد بحث قرار داده تا نقش کنشگران (و تأکید آنها بر کاربست ایدئولوژی‌ها) را در ساختن انقلاب‌ها تخفیف دهد. اسکاچ‌پل استدلال می‌کند که اگر برای انقلاب نتایجی در نظر گرفته نشود، در این صورت فعالیت‌ها و هدف‌های انقلابیون [کنشگران] نقش چندانی نخواهد داشت. ما در اینجا، انقلاب کوبا را با توجه به این استدلال بررسی می‌کنیم. چالش دیگر - که شاید نقطه مقابل مسئله اول باشد - بر پایه این بحث قرار دارد که هیچ انقلابی هم به اقتضای یک فرهنگ مخالفت، به شکست نینجامیده است؛ چون انقلابیون سازمان‌یافته، همواره نوعی آرمان برای خودشان دارند (البته ماجرای اروپای شرقی و بحث صفحات ۲۷۷ تا ۲۷۹ را باید به‌خاطر داشت)، شکست آنها در تسخیر قدرت باید متأثر از علت یا علت‌های دیگری باشد. در این باره دلایل عدم موفقیت انقلاب اهالی السالوادور در دهه ۱۹۸۰ را بررسی می‌کنیم. مسئله پایانی - و آنچه که بر اثر پذیرش چارچوب تحلیلی این فصل پیش می‌آید - این است که پاره‌پاره‌شدن اتحاد‌های عمده که انقلاب را به‌وجود می‌آورد، نباید از نظر دور بماند. به عقیده من، در این زمینه توجه به فرهنگ، اهمیتی کمتر از مقوله اقتصاد سیاسی یا روابط بین‌المللی ندارد. انقلاب نیکاراگوئه نمونه روشنی در این باره است.

کوبا

گاهی اوقات گفته می‌شود چون فیدل کاسترو هنگامی که قدرت را در سال ۱۹۵۹ به‌دست گرفت، به استقبال مارکسیسم رفت، از این‌رو فرهنگ سیاسی در شکل‌گیری انقلاب کوبا سهمی نداشته است. در اینجا مجال آن نیست که آمیزه‌هایی از ملی‌گرایی، برابری‌خواهی و نگرش‌های عامه‌گرایی را در مرحله اوج‌گیری جنبش ۲۶ ژوئیه [۱۹۵۳] تجزیه و تحلیل کنیم. (۴۱) بلکه مناسب‌تر آن می‌دانم که به

نگرش‌های اسکاچ‌پل درباره ناتوانی در پی‌گیری یک «برنامه کار» معین به‌عنوان شاهدهی بر اهمیت نسبتاً کم آنچه انقلابیون انجام می‌دهند و درباره این‌که انقلابیون چگونه این برنامه را برای کل جامعه تدوین و ترویج می‌کنند، پردازیم. این بحث ما را با گفته فورست کلبرن نیز همسو می‌کند که نظام‌های انقلابی در کشورهای جهان سوم بیشتر به نوعی مارکسیسم-لنینیسم شبیه به هم گرایش دارند.

ریشه‌های تحقق سوسیالیسم در کوبا، دقیقاً در اوج‌گیری تنش‌های بین ایالات متحده و انقلابیون کوبایی قرار دارد که بین ژانویه ۱۹۵۹ تا اواسط سال ۱۹۶۱ بالا گرفت: مشاجره ناشی از برقراری ارتباط بازرگانی با اتحاد شوروی، ملی‌کردن شرکت‌های امریکایی، بلوکه کردن [اموال کوبا] از سوی ایالات متحده، و سرانجام یورش به خلیج خوک‌ها در آوریل ۱۹۶۱، منجر به صدور اعلامیه کاسترو به‌عنوان یک سوسیالیست در یک ماه بعد شد. اما سوسیالیسم کوبا به‌عنوان یک فرهنگ سیاسی، نه بازنگری رادیکالی اهدافی بود که قبلاً در جنبش ۲۶ ژوئیه اعلام شده بود و نه ترجمه کاملی از سوسیالیسم شوروی به زبان اسپانیولی به‌شمار می‌آمد. از لحاظ ریشه‌های فکری، آرمان کاسترویی در جنبش ۲۶ ژوئیه و پیش از به قدرت رسیدن او در ۱۹۵۹، قرائتی رادیکالی از نگرش قهرمان انقلابی سده ۱۹ [کوبا]، خوزه مارتی بود که آمیزه‌ای از ملی‌گرایی ضدامپریالیستی، انسان‌گرایی، و همدردی با تنگدستان به‌شمار می‌آمد. جنبش ۲۶ ژوئیه، از زمان شکل‌گیری در سال ۱۹۵۵ [در متن اصلی احتمالاً به اشتباه به‌جای ۱۹۵۵، سال ۱۹۵۳ چاپ شده است] خود را طرفدار «عدالت اجتماعی» معرفی کرد. گو این‌که مواضع ویژه آن به‌عمد مبهم بیان شد و آگاهانه موضعی میانه‌رو در سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ در پیش‌گرفت ناگروه‌های اجتماعی متعددی را جذب کند، و بسیاری از کوبایی‌ها تردیدی نداشتند که این جریان می‌تواند اصلاحات ارضی را که در اکتبر ۱۹۵۸ اعلام شده بود، به اجرا درآورد و زمینه استقلال از ایالات متحده و اجرای هدف‌های رادیکالی دیگر را عملی کند. (۴۲) کاسترو هم مانند [امام] خمینی در ایران، پیام خود را در جهت علاقه مخاطبان مختلف حکم و اصلاح، و برای متحد کردن آنها با یکدیگر تعدیل کرد، اما تردیدی وجود نداشت که دنباله‌روان رادیکال او هدف او را درک می‌کردند و پیش از به قدرت رسیدن او، جریان را یک تحول عمیق اجتماعی می‌دانستند. (۴۳)

نباید انکار کرد که شکل روشن مارکسیست-لنینیستی مواضع انقلابی کوبا، حاصل وضعیت پس از سال ۱۹۶۱ بود. اما این را به چند دلیل، نباید به‌عنوان ناتوانی در پیروی از یک دستور کار انقلابی تلقی کرد که اسکاچ‌پل به آن اشاره کرده است. نخست، شگفت‌انگیز نیست که انقلابیون هنگامی که به قدرت می‌رسند، ناگزیر از داخل و خارج با چالش‌های جدید و اغلب جدی روبه‌رو می‌شوند. [دیگر این‌که] در کوبا شاهد کنش متقابل فرهنگ و نیروهای اجتماعی در جلوه‌ای تازه هستیم که طی آن، فشارهای اقتصادی، سیاسی و خارجی باعث شکل‌گیری فرهنگ سیاسی می‌شود. برای

پاسخ دادن به این نیروها، خواه در فرانسه ۱۷۹۲، ایران ۱۹۷۹، یا کوبای ۱۹۶۱، انقلابیون در محدوده افق‌هایی ایدئولوژیکی عمل می‌کنند که پیش از این وجود داشته است، اما در پردازش و بازسازی فرهنگ‌های نوین مخالفت، فراتر از آن افق‌ها می‌روند تا ائتلاف انقلابی را پابرجا نگه دارند. بی‌شک کوبا به لحاظ این‌که توانست ائتلاف عامه‌پسندی به وجود آورد و آن را حفظ کند (و مهاجرت طبقه بالا و متخصصان طبقه متوسط در اوایل دهه ۱۹۶۰ هم به آن کمک کرد)، یکی از موفق‌ترین انقلاب‌های تاریخ را عملی ساخته است. با وجود این‌که انقلاب در این روند رادیکال‌تر شدن، استحاله اجتماعی ژرفی پیدا کرد، اما ائتلاف را همچنان حفظ کرد، و با تمایل جمعیت کشور برای پرورش فرهنگ سیاسی سوسیالیستی جدید، اتحاد خود را در سطحی گسترده، پایدار نگه داشت.

همچنین، تجربه کوبا در چارچوب نظریه کلبرن هم نمی‌گنجد، که بر محور «گرایش» تقلیدی بودن محض آرمان مارکسیست-لنینیستی جهان سومی بیان شده است (به جز انقلاب ایران که در مسیری متفاوت از این دیدگاه سربرآورد). کلبرن به درستی می‌گوید: این‌که آیا کاسترو گرایش سوسیالیستی خود را تا سال ۱۹۶۱ پنهان کرده بود یا از این زمان به آن آیین‌گروید، پرسش ناقصی است و این نکته را که «اندیشه‌های سوسیالیستی، چگونه در دانشگاه‌ها و در گوشه و کنار کوبا الهام‌بخش انقلاب شدند و نیز هنگامی که رسماً به عنوان ایدئولوژی انقلاب کوبا پذیرفته شدند، چگونه مردم در دفاع از انقلاب دخالت قطعی داشتند، با ابهام مواجه می‌کند» (۴۴). این نکته با نتیجه‌گیری بی‌پایه‌ای که مارکسیسم-لنینیسم، آرمان‌های انقلابی را به شکل‌های کاملاً همگونی از دولت و جامعه درمی‌آورد، هیچ ارتباطی ندارد. در اینجا نیز زمان طولانی انقلاب کوبا حاکی از آن است که فرایند شکل‌گیری فرهنگ‌های سیاسی مؤثر، مستلزم پیوندهای فکری گسترده بین «بینش‌های فراگیری» مثل مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه‌های ریشه‌دار گرایش‌های بارز ملی‌گرایی کوبایی، مردم‌سالاری و آرمان‌های عدالت‌خواهی اجتماعی، نژادی و اقتصادی است. (۴۵) با وجود این‌که انقلابیون کوبایی پس از کسب قدرت، برنامه کاری مشابه با پیشنهاد کلبرن - که از سوی اسکاج‌پل رد شده بود - نداشتند، اما از فرهنگ سیاسی‌ای که خودشان پیش از سرنگونی حکومت سابق پرورده بودند، بهره گرفتند و اکنون به هدف جلب اشتیاق گسترده مردمی روی آوردند که به آنها کمک کرد تا آنچه را که - به نظر من - بزرگ‌ترین تحول سوسیالیستی تاریخ بشری است، بسازند. این جلوه‌ها بود که به انقلاب کوبا، نیرویی قوی و اثربخش ارزانی کرد تا تحول سوسیالیستی را در جامعه کوبایی ایجاد کند و الگویی برای سایر کشورها فراهم آورد (گو این‌که هیچ‌کدام موفقیتی مانند کوبا نداشتند).

السالوادور

انقلاب مردم السالوادور، یکی از آخرین مواردی است که در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۹۲ جریان داشت.

این رویداد شاهدهی بر ردّ این اعتراض است که هیچ انقلابی به دلیل کمبود فرهنگ سیاسی شکست نخورده است. (۴۶) [یعنی کمبود فرهنگ سیاسی می‌تواند باعث شکست یک انقلاب شود]. بی‌تردید انقلاب السالوادوری از مرحله آغازین خود در اواخر دهه ۱۹۷۰، به اتکای مجموعه متنوعی از جریان‌های اعتراضی و از جمله مردم‌سالاری اجتماعی و تعالیم آزادی‌خواهی شکل گرفت. این انقلاب با توجه به ریشه‌های آن در مبارزه سال‌های دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به رهبری آگوستین فاراباندو مارتی، بیش از الگوی نظیر آن در نیکاراگوئه به رهبری ساندینو، بنیان مارکسیستی داشت و مبتنی بر دیدگاه طبقه‌ای بود. در سال‌های دهه ۱۹۷۰، محور آرمانی پیکره انقلاب، موضع مارکسیست-لنینیستی انعطاف‌ناپذیری داشت، که به وسیله جبهه ملی آزادی‌بخش فاراباندو مارتی (FMLN) تدوین شده بود. (۴۷) از آنجا که خیزش سریع و امیدبخش سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۰ به بن بست جنگ داخلی کشیده شد، جناح نظامی انقلاب به نمایندگی از FMLN، خطوط فرهنگ سیاسی مبارزه را بر اساس دیدگاه ضدامپریالیستی و طبقاتی تعریف و تعیین کرد. تدوین این خطوط آن‌چنان نبود که حمایت بخش‌هایی از طبقه متوسط، یا حتی دهقانان روستایی و طبقات پایینی شهری را که مبارزه به خاطر آنها صورت می‌گرفت، جلب کند. در این شرایط، حزب میانه‌رو دموکرات-مسیحی به رهبری خوزه ناپلئون دوارته^۱، بیشترین رأی را در انتخابات اواسط دهه ۱۹۸۰ به دست آورد و رهبری سیاسی کم‌رنگی را برای جناح راست حزب ARENA فراهم ساخت و حزب مزبور هم از آن زمان حکومت السالوادور را در دست گرفت و سرانجام در سال ۱۹۹۲ برای برقراری صلح با شورشیان بر سر میز مذاکره نشست. این را هم باید افزود که FMLN فرهنگ به پا خاسته و انقلابی فمینیسم را چنانکه باید در نظر نگرفت و آن‌گونه که جولیا شاین تحلیل کرده است، پس از مصالحه ۱۹۹۲، توجه به فمینیسم به‌طور کامل علنی شد و از آن زمان تا به امروز، سهم خود را در سیاست‌گذاری حفظ کرده است. (۴۸)

نمی‌خواهم بگویم که فقط فرهنگ، تبیین‌کننده شکست انقلاب مردم السالوادور بوده است (و نمی‌خواهم ادعا کنم که پیامد آن صرفاً مژغی چالش بوده است، چرا که نیروهای انقلابی در میدان مبارزه شکست نخورده‌اند و هنوز هم در حکومت جدید السالوادور سهم قاطعی دارند). عوامل دیگری هم در این جریان مؤثر بوده‌اند: خصلت بسیار دموکراتیک حکومت در آغاز شکل‌گیری، آسیب‌پذیری دولت را کاهش داد، و کمک‌های عظیم خارجی که از سوی دولت ریگان به حکومت السالوادور شد، به فروکش کردن مبارزه کمک کرد (یادآوری می‌کنیم که هر کدام از این عوامل، چه در فرهنگ سیاسی داخلی و چه در جنگ سرد، بعد فرهنگ داشته است). (۴۹) نهایت بحث این‌که در السالوادور، پیکربندی ویژه فرهنگ سیاسی در دهه ۱۹۸۰ عامل بازدارنده مهمی در پیامد انقلاب

بود. همچنین، پایان یافتن جنگ سرد پس از سال ۱۹۸۹ [جریان‌های اروپای شرقی و تحولات روسیه] و شرایط داخلی که تمایل FMLN را به مذاکرات صلح تقویت کرد، همه از عواملی بودند که در کارایی فرهنگ سیاسی بر پیامدهای ویژه مبارزه مؤثر افتادند. (۵۰)

نیکاراگوئه

تمام جنبش‌های انقلابی، پس از تسخیر قدرت به انشعاب می‌گیرند. ضرورت همبستگی همه‌جانبه برای حفظ انقلاب، تفاوت هدف‌های گروه‌های اصلی اجتماعی، طبقاتی و احزاب و انتظارات گسترده‌ای که بر اثر موفقیت انقلاب شکل می‌گیرد، همه این عوامل، انشعاب را اجتناب‌ناپذیر می‌کنند. من این جریان را در مورد ایران هم دنبال کرده‌ام. چنانکه طرفداران [امام] خمینی در حزب جمهوری اسلامی، نیروهای اجتماعی را که از فرهنگ‌های سیاسی متفاوتی طرفداری می‌کردند، به گونه‌ای ماهرانه در تنگنا قرار دادند. من این نکته را در جایی دیگر در این فصل مطرح کرده‌ام. (۵۱) در کوبا هم که پس از استقرار قدرت [انقلابیون]، جامعه مدنی به‌طور منسجمی گسترش یافت (و دفع حمله خلیج خوک‌ها شاهدهی بر این انسجام است)، در سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ شاهد جنگ قدرت در آن کشور هستیم، چنانکه دست لیبرال‌ها از قدرت حکومتی کوتاه شد و این ماجرا به مهاجرت گروهی از نیروهای ماهر وابسته به طبقه متوسط انجامید. فرایند عمومی انشعاب هنوز به حد کافی بررسی نشده و سازوکارهای علی آن هنوز ناشناخته باقی مانده است. این کار مستلزم بررسی دیگری درباره رابطه دیالکتیکی گفتمان‌ها و نیروهای اجتماعی است که بستر مطالعات نظری این فصل نیز هست.

الگوی نیکاراگوئه‌سازندینیستی، نمونه برجسته‌ای برای روشن کردن این نکته است، زیرا زمانی که سازندینیست‌ها به قدرت رسیدند، از تجربه‌های کوبا و السالوادور درس آموختند و از پی‌گیری یک موضع افراطی مارکسیست-لنینیستی در جامعه خودداری کردند. آنها کوشیدند در چارچوب انقلاب، فضایی را برای لایه‌های طبقه متوسط و حتی نخبگان، به‌ویژه برای ملاکین فراهم کنند که در اقتصاد صادرات پنبه و دیگر محصولات قدرت مسلط داشتند. جمع‌گرایی سیاسی انقلابی و اقتصاد مختلط از نقاط برجسته رویکرد سازندینیستی در تحولات اجتماعی نیکاراگوئه بود. (۵۲) فراز و نشیب عملکرد آنها، الگوی مناسبی را به‌عنوان فرصت‌نمایی در اختیار ما می‌گذارد تا ارتباط بین فرهنگ و اقتصاد سیاسی را ارزیابی کنیم.

الگوی سازندینیستی بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۳ عملکرد نسبتاً خوبی داشت: علی‌رغم رکود اقتصادی جدی در سراسر قاره، اقتصاد نیکاراگوئه در مجموع حدود ۲۲/۵ درصد رشد داشت، که دستاورد شایان توجهی در روندهای اقتصادی منطقه بوده است. در ۱۹۸۳، مصرف مواد غذایی به ۴۰ درصد کل هزینه مصرفی رسید، اجاره‌بها تا ۵۰ درصد پایین آمد، خدمات درمانی رایگان شد،

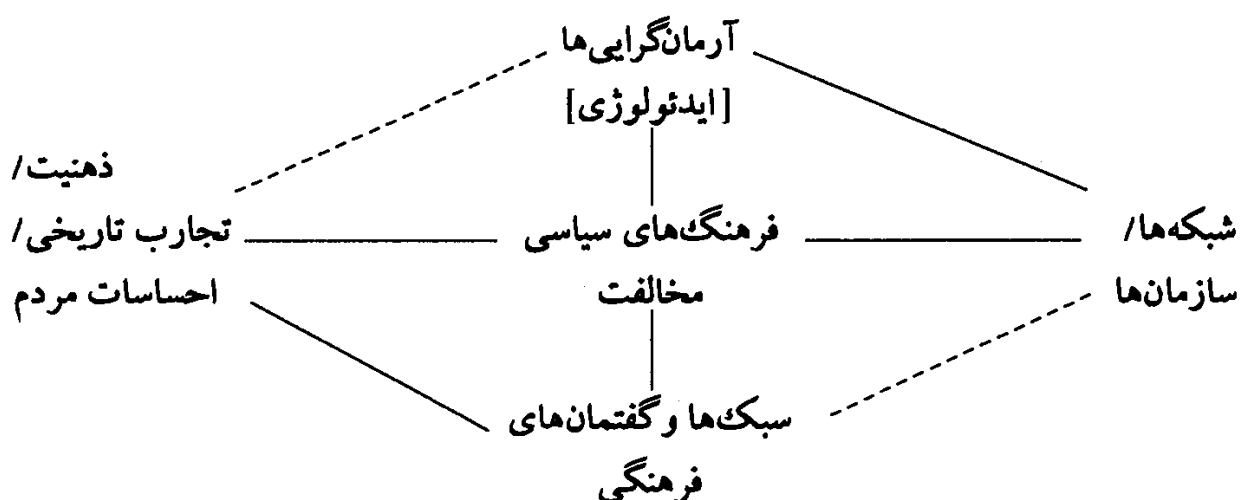
مرگ‌ومیر کودکان تا ۲۸ درصد کاهش یافت، و شماری از بیماری‌ها و ناخوشی‌ها از طریق اقدامات ایمنی‌سازی و خدمات بهتر بهداشتی کنترل شد. مبارزه با بی‌سوادی در سال ۱۹۸۰ نرخ بی‌سوادی را که قبلاً ۵۰ درصد بود به ۱۲ درصد رساند. اصلاحات ارضی، ۵ میلیون آکر زمین را بین ۱۰۰,۰۰۰ خانوار تقسیم کرد، که رقم بالاتر از آن مربوط به اصلاحات ارضی در کل مناطق امریکای مرکزی بود. این پیشرفت‌ها، چهره‌ای مردمی برای سان‌دینیست‌ها فراهم کرد و در انتخابات ۱۹۸۴ سان‌دینیست‌ها ۶۷ درصد آرا را کسب کردند و تمامی ناظران غیر امریکایی، آن را انتخاباتی شایسته و آزاد اعلام نمودند.

سرانجام، ابرهای تیره در افق ظاهر شد. ترس دولت ریگان از این‌که الگوی اقتصاد مختلط و سیاست مستقل از بیگانگان، برای مردم سراسر امریکای لاتین و دیگر کشورهای جهان سوم جالب توجه خواهد شد، منجر به قطع کمک‌ها و وام‌های قبلی گردید و از ۱۹۸۵ نیکاراگوئه به‌طور کلی تحریم بازرگانی شد. ویرانگرتر از این، اقدام سال ۱۹۸۲ بود که ایالات متحده، گروه کنتراها را از بین اعضای گارد سابق سوموزا تشکیل داد و سازمان سیا و ارتش امریکا به آنها تعلیم دادند و از آنها حمایت کردند و تأمین مالی آنها را برعهده گرفتند. همچنین ایالات متحده، بندرهای نیکاراگوئه را مخفیانه مین‌گذاری کرد. دلایل فشار ایالات متحده بر نیکاراگوئه این بود که حکومت سان‌دینیستی به این سادگی سرنگون نمی‌شد، اما با گرفتار کردن آن در وضعیتی که می‌توان با حسن تعبیر، آن را «ستیزه کم‌تنش» نامید، الگوی نیکاراگوئه‌ای آن‌قدر ضعیف می‌شد که کمتر مورد توجه کشورهای دیگر قرار می‌گرفت. از این پس شاهد وقوع جنگ ضد کمونیستی جمهوری خواهان و تقویت اندیشه جنگ سرد با نگرش‌های راهبردی-جغرافیایی ممتد امریکا هستیم که در کشورهای امریکای مرکزی، امریکای لاتین و سایر کشورهای جهان سوم، در چارچوب نظام جهانی مسلط امریکا به اجرا درمی‌آید (از این رو مواضع ایالات متحده هرچه بیشتر تضعیف می‌شود و در واقع اجرای آن فوریت بیشتری پیدا می‌کند، زیرا در حال تضعیف شدن است).

جنگ، بار سنگینی را بر اقتصاد و جامعه نیکاراگوئه تحمیل کرد. هزینه آن معادل سه سال تولید ناخالص داخلی برآورد شد. بودجه نظامی بیش از ۵۰ درصد مجموعه هزینه‌های حکومت شد و تا ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافت. طی دوره ۱۹۸۵-۱۹۸۷، این تحولات روند رونق پیشین اقتصاد را معکوس کرد. فقط در سال ۱۹۸۵، تولید ناخالص داخلی ۳۰ درصد کاهش پیدا کرد و نرخ تورم به ۳۰۰ درصد رسید (گفته شده که در سال ۱۹۸۸ به ۲۰,۰۰۰ درصد رسید). در سال ۱۹۸۶ نسبت به سال ۱۹۷۹، قدرت خرید مردم ۶۰ درصد کاهش یافت. هزینه آموزش، درمان و سایر خدمات رایگان، بخشی از این بار را شامل می‌شد. به‌علاوه، کوبا و اتحاد شوروی کمک‌هایی را به نیکاراگوئه می‌کردند، اما پس از تحولات دنیای سوسیالیستی بر اثر ضربه سال ۱۹۸۹، این کمک‌ها به شدت کاهش یافت.

تأثیر تورم افسارگسیخته و ادامه جنگ کنتراها، افزایش سرخوردگی مردم نسبت به دیدگاه فرهنگ سیاسی انقلابی ساندینیستی را در پی داشت. سقوط استانداردهای زندگی، بالارفتن فقر غذایی در کشور، بازگشت برخی بیماری‌ها بر اثر ناتوانی در تداوم اقدامات ایمنی‌سازی، و بالارفتن نرخ بی‌سوادی به دلیل این‌که کودکان به‌جای مدرسه‌رفتن ناچار به کار برای دستمزد بودند، اعتقاد به برنامه‌ها را به شدت کاهش داد. این جریان‌ها بر مقبولیت بخش‌های مهمی از اتحاد انقلابی نسبت به برنامه ساندینیستی، تأثیرهای آشکاری داشت. دهقانان روستایی، به‌ویژه در شمال، در خطوط جبهه جنگ کنتراها بودند. (۵۳) همه طبقات عامه شهری، از گروه‌های حاشیه‌نشین بخش «غیررسمی» تا طبقه کارگر صنایع کوچک و طبقات متوسط شهری، به‌طور مستقیم تأثیر تورم، سربازگیری و بیکاری را لمس می‌کردند. آزادی زنان تابع مسائل مبرم و چالش‌های دفاع از انقلاب در برابر کنتراها شد. بدیهی است بحران اقتصادی دهه ۱۹۸۰ بر وضعیت زنان تأثیر گذاشت؛ بسیاری از آنها مجبور بودند از مخالفانی حمایت کنند که به‌وسیله خانم ویولتا چامورو اداره می‌شد، وی زنی سستی و مرفه بود. (۵۴) تمام سلسله‌مراتب مقام‌های کلیسایی هم نیروی نافذ محافظه‌کار پس از انقلاب بودند و در برابر نفوذ طرفداران آزادی مذهبی درباره سقط جنین و کنترل زادوولد در مورد زنانی که بیرون از خانه کار می‌کردند، نبردی به‌راه انداختند. (۵۵) اقلیت بومی ساحل اقیانوس اطلس، هرگز با انقلاب همراهی نکرد. (۵۶) فشار نظامی کنتراها به سرکردگی ایالات متحده، بحران ژرف اقتصادی و تحول فضای سیاسی جهان، همه باعث افزایش نارضایتی از سیاست ساندینیست‌ها در سال ۱۹۹۰ شد. در فوریه آن سال جبهه ساندینیست‌ها، انتخابات را از ائتلاف UNO چامورو و حزب‌های دست‌راستی باخت. بیشتر ناظرین، پیروزی مخالفان را به دلیل خستگی مردم نیکاراگوئه از جنگ می‌دانستند، چنانکه شمار قابل توجهی از رأی‌دهندگان احساس می‌کردند تا زمانی که ساندینیست‌ها بر سر قدرت باشند، ایالات متحده آمریکا به روش خود ادامه می‌دهد؛ همچنین امید داشتند که کمک اقتصادی آمریکا با پیروزی UNO ادامه خواهد یافت. (۵۷) به این ترتیب، بر اثر فشار نظامی از خارج، در همبستگی انقلابی تفرقه به‌وجود آمد. این جریان متأثر از شرایط داخلی هم بود که از طریق استحاله فرهنگ سیاسی در شکست انقلابی آشکار شد.

تداوم دستاوردهای ساندینیست‌ها با انتخابات آزاد میسر نبود، چیزی که در تاریخ انقلاب‌ها بی‌سابقه است، و این به‌نوبه خود تحت‌تأثیر فرهنگی سیاسی بود که آنها اتخاذ کردند. شاید این می‌توانست بهترین امید برای آینده باشد که پس از انتخابات رهبری جریان بتواند شکست خود را ارزیابی کند و تداوم دستاوردهای ده‌ساله انقلابی را در ذهن عامه مردم پابرجا نگه دارد. (۵۸) در این صورت، باز هم این فرهنگ سیاسی است که می‌تواند در پیامدهای درازمدت انقلاب نیکاراگوئه مؤثر افتد.



شکل ۱.۸. تاثیر فرهنگ در ساختن انقلاب‌ها

نتیجه‌گیری

در این فصل جنبش‌های انقلابی چندی را به سرعت مرور کردیم و با منشورهای^۱ فرهنگ و مطالعات فرهنگی به آنها نگرستیم. با بازکردن دامنه بحث تا اندازه‌ای روشن شد که فرهنگ، نقشی پیچیده و مهم در ایجاد انقلاب و پیامدهای آن دارد. گرچه هنوز زود است که این بحث را کامل و پایان یافته بدانیم، زیرا خطر آن را دارد که واقعیت‌های پیچیده و مؤثر به حد کافی در نظر گرفته نشده باشند. با وجود این، طرحی را در شکل ۱.۸. به طور خلاصه ترسیم کرده‌ایم که راه‌هایی را برای ادامه بازاندیشی و پروراندن مطلب پیش رو می‌گذارد. این طرح گویای آن است که فرهنگ‌های سیاسی مخالفت، حاصل سلسله‌ای از عناصر مادی و گفتمانی است که به نوبه خود بر آن عناصر اثر متقابل دارد: از تجربه‌های تاریخی که ذهنیت مردم را شکل داده و احساس‌هایی که ای. پی. تامپسون ذکر کرده است (۵۹)، تا همه نکاتی را که اسکاچ پل و سیوول بر روی پیوستاری از سبک‌های فرهنگی تا آرمان‌های رسماً تدوین شده نشان داده‌اند، و همچنین سازمان‌ها و شبکه‌هایی از کنشگرانی که وقوع انقلاب را عملی می‌سازند، همه مشمول این عناصر می‌شوند. (۶۰) خطوط نقطه‌چین نشان‌دهنده روابط بیشتر غیرمستقیم ذهنیت و آرمان‌گرایی از یک سو و رابطه سبک‌های فرهنگی و نیروهای اجتماعی از سوی دیگر است. هر امری در نقطه‌ای از این زنجیره انگاره فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت قرار گرفته و روابط دوسویه نیز در آن می‌گنجد.

به این ترتیب فرهنگ سیاسی، بین فرهنگ [عمومی] و گفتمان و ایدئولوژی پیوند برقرار کرده و بین آنها پل می‌زند و راهی را می‌نمایاند تا از طریق آن کارگزاری‌هایی را که به وسیله نیروهای

۱. منظور منشور تجزیه نور است و کنایه بر جنبش‌های انقلابی به عنوان نور دارد که اجزای آن را تجزیه و تحلیل می‌کند.

اجتماعی به حرکت درآمده‌اند بشناساند. فرهنگ سیاسی، معادل هیچ‌کدام از آن سه عنصر نیست، ولی با همه ارتباط دارد. برای شناخت دقیق سازوکارهای جاری، مطالعات زیادی باقی مانده که باید انجام شود. سرانجام، باید فرهنگ را در ارتباط تنگاتنگ با ساختار اجتماعی دید و با دوراندیشی و ابتکار، آن را با اقتصاد سیاسی و زمینه‌های بین‌المللی ترکیب کرد. برای دانش‌پژوهان انقلاب و فرهنگ، این برنامه کار دهه ۱۹۹۰ و سال‌های پس از آن است.

یادداشت‌ها

1. See Raymond Williams, *Culture and Society, 1780–1950* (New York: Columbia University Press, 1960), *Culture* (Cambridge: Fontana, 1981), and *Politics and Letters: Interviews with New Left Review* (London: Verso, 1979).

همچنین بحث تریم‌برگر را مطالعه کنید:

Ellen Kay Trimberger, "E. P. Thompson: Understanding the Process of History," pp. 211–43 in Theda Skocpol (editor) *Vision and Method in Historical Sociology* (Cambridge: Cambridge University Press, 1984), pp. 221–4.

2. E. P. Thompson, *The Making of the English Working Class* (New York: Vintage Books, 1966 [1963]), pp. 9–11.

۳. استوارت هال در این باره آثار متعدد و پرنفوذی دارد. از جمله:

Stuart Hall (with John Clarke, Tony Jefferson, and Brian Roberts) "Subcultures, Cultures and Class: A Theoretical Overview," pp. 9–74 in *Working Papers in Cultural Studies*, numbers 7/8 (Summer 1975), (with B. Lumley and G. McLennan), "Politics and Ideology: Gramsci," pp. 45–76 in Stuart Hall, Bob Lumley, and Gregor McLennan, editors, *On Ideology* (London: Hutchinson, 1978), "Marxism and Culture," pp. 5–14 in *Radical History Review*, no. 18 (1978), "Cultural Studies: Two Paradigms," in *Media, Culture and Society*, no. 2 (1980), "Signification, Representation, Ideology: Althusser and the Post-Structuralist Debates," pp. 91–114 in *Critical Studies in Mass Communication*, vol. 2, no. 2. (1985), "The Problem of Ideology: Marxism Without Guarantees," pp. 28–44 in *Journal of Communication Inquiry*, vol. 10, no. 2 (1986), "Clinging to the Wreckage: A Conversation with Frederick Jameson," pp. 28–31 in *Marxism Today* (September 1990), and "Cultural Studies and Its Theoretical Legacies," pp. 277–94 in Lawrence Grossberg, Cary Nelson, and Paula A. Treichler, editors, *Cultural Studies* (London: Routledge, 1992).

به‌عنوان یک انتقاد تند که چگونگی پذیرش دشوار مطالعات فرهنگی در ایالات متحده و خطوط چالش سیاسی و ایدئولوژیکی موجود را روشن می‌کند، ر. ک. به:

Steven Jay Sherwood, Philip Smith, Jeffrey C. Alexander, "The British Are Coming... Again! The Hidden Agenda of 'Cultural Studies,'" pp. 370–5 in *Contemporary Sociology*, vol. 22, no. 3 (May 1993).

4. James C. Scott, *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts* (New Haven: Yale University Press, 1990).

۵. به‌عنوان برخی آثار عمده، ر.ک. به:

Edward Said, *Culture and Imperialism* (New York: Vintage, 1993); Fredric Jameson, "Third World Literature in the Age of Multinational Capital," pp. 65–88 in *Social Text* (Fall 1986); Aijaz Ahmad, *In Theory: Classes, Nations, Literatures* (London: Verso, 1992); Ranajit Guha and Gayatri Chakravorty Spivak, editors, *Selected Subaltern Studies* (New York: Oxford University Press, 1988); John Beverley and Jose Oviedo, editors, special issue of *Boundary 2, The Postmodernism Debate in Latin America*, vol. 20, no. 3 (Fall 1993);

و نیز بحث‌هایی درباره شرایط پس از استعمار برای نمونه، ر.ک. به:

Anne McClintock, "The Angel of Progress: Pitfalls of the Term Post-Colonialism," pp. 84–98 in *Social Text*, no. 31/32 (Summer 1992), and Ella Shohat, "Notes on the Post-Colonial," pp. 99–113 in *ibid*.

در این فصل به همین اشاره‌ها بسنده می‌کنیم. کسانی که علاقه به مطالعه بیشتر دارند، می‌توانند به جزوه من با عنوان «مطالعات فرهنگی در جهان سوم»، که در پاییز ۱۹۹۴ در بخش جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا ارائه شد، مراجعه کنند.

۶. آثار میشل فوکو به حد کافی شناخته شده‌اند. از جمله سه تحلیل مناسبی که از کارهای فوکو شده و ما در این فصل از آنها استفاده کرده‌ایم عبارت‌اند از:

Edward Said, *Orientalism* (New York: Vintage, 1978); Benedict Anderson, *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism* (London: Verso, 1983) and Ana Maria Alonso, "The Effects of Truth: Re-Presentation of the Past and the Imagining of Community," pp. 32–57 in *Journal of Historical Sociology*, vol. 1, no. 1 (March 1988).

7. See Ann Swidler, "Culture in Action: Symbols and Strategies," pp. 273–86 in *American Sociological Review*, vol. 51 (April 1986), and "Strategic Actors and Cultural Commitments: Variations in Culture's Transcendence," paper prepared for conference on "Ideology: The Turn to Practice," University of Tulsa (April 20–21, 1990) and presented also at the University of California, Santa Barbara in 1993.

همچنین در میان دیگر پژوهشگران امریکایی می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

Wendy Griswold, *Cultures and Societies in a Changing World* (Thousand Oaks, London, New Delhi: Pine Forge Press, 1994) and Michele Lamont, *Money, Morals, and Manners: The Culture of the French and American Upper-Middle Classes* (Chicago: Chicago University Press, 1992). Clifford Geertz's classic work is *The Interpretation of Culture* (New York: Basic Books, 1973).

8. Alexis de Tocqueville, *The Old Regime and the French Revolution*, translated by Stuart Gilbert (Garden City, NY: Doubleday, 1955 [1856]).

۹. دربارهٔ مکتب تاریخ طبیعی و رهیافت‌های دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دربارهٔ انقلاب، ر. ک. به:

Jack A. Goldstone, "Theories of Revolution: The Third Generation," pp. 425–53 in *World Politics*, vol. XXXII, no. 3 (April 1980).

و برای مطالعه دربارهٔ دیدگاه نوگرایان جدید نسبت به این موضوع، ر. ک. به:

S. N. Eisenstadt, "Frameworks of the Great Revolutions: Culture, Social Structure, History and Human Agency," pp. 385–401 in *International Social Science Journal*, no. 133 (August 1992).

10. Theda Skocpol, *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).

11. Theda Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution," (including comments by Nikki Keddie, Eqbal Ahmad and Walter Goldfrank), pp. 265–303 in *Theory and Society*, vol. 11, no. 3 (May 1982), pp. 265, 267.

12. William H. Sewell, Jr., "Ideologies and Social Revolutions: Reflections on the French Case," pp. 57–85 in *Journal of Modern History*, vol. 57, no. 1 (March 1985).

می‌خواهم اضافه کنم که می‌توان دولت، طبقه و ساختارهای بین‌المللی را، برحسب اندیشهٔ دوگانهٔ کش‌توان‌بخش و سازندهٔ آنتونی گیدنز، در ردیف ساخته‌های بشری به‌شمار آورد. این باب دیگری برای جامعه‌شناسی نوین انقلاب است، که در این فصل دنبال نشده (گرچه در بحث مربوط به السالوادور به آن گریزی زده‌ایم). این پاراگراف و دوتای بعد از آن را در مقاله‌ای دیگر مطرح کرده‌ام:

"Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation?" pp. 1–20 in *Sociological Theory*, vol. 11, no. 1 (March 1993).

13. Theda Skocpol, "Cultural Idioms and Political Ideologies in the Revolutionary Reconstruction of State Power: A Rejoinder to Sewell," pp. 86–96 in *Journal of Modern History*, vol. 57, no. 1 (March 1985), p. 96.

14. Farideh Farhi, "State Disintegration and Urban-Based Revolutionary Crises: A Comparative Analysis of Iran and Nicaragua," pp. 231–56 in *Comparative Political Studies*, vol. 21, no. 2 (July 1988), p. 249. See also her *States and Urban-Based*

Revolutions: Iran and Nicaragua (Urbana and Chicago: University of Illinois Press, 1990).

15. Farhi, *States and Urban-Based Revolutions*, p. 84.
16. S. H. Welch, *Communities of Resistance and Solidarity: A Feminist Theology of Liberation* (New York: Orbis, 1985). Cf. also Charles Tilly's suggestive references to "cultural repertoires" of revolution in his *From Mobilization to Revolution* (Reading, MA: Addison-Wesley, 1978), pp. 151-9, 224-5.
17. Jack A. Goldstone, *Revolution and Rebellion in the Early Modern World* (Berkeley, Los Angeles and Oxford: University of California Press, 1991).
18. Eric Selbin, *Modern Latin American Revolutions* (Boulder: Westview Press, 1993).

سلبین می‌کوشد دربارهٔ چگونگی همبستگی فرهنگ با علل انقلاب و به‌ویژه با انگاره‌های خاطرهٔ جمعی و سیاست‌های نمادی در فصل پنجم توضیح بیشتری بدهد.

19. Forrest Colburn, *The Vogue of Revolution in Poor Countries* (Princeton: Princeton University Press, 1994).

۲۰. من این مفهوم را در کار قبلی‌ام دربارهٔ ایران و ریشه‌های انقلاب‌های اجتماعی در جهان سوم به کار گرفته‌ام:

John Foran, *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution* (Boulder: Westview Press, 1993) and "A Theory of Third World Social Revolutions: Iran, Nicaragua, and El Salvador Compared," pp. 3-27 in *Critical Sociology*, vol. 19, no. 2 (1992).

۲۱. این مفهوم را اساساً از مقالهٔ زیر گرفته‌ام:

A. Sivanandan, "Imperialism in the Silicon Age," pp. 24-42 in *Monthly Review*, vol. 32, no. 3 (July-August 1980).

اخیراً که این کتاب را بازخوانی کردم فهمیدم که من از نکات مندرج در نتیجه‌گیری این کتاب استنباط بسیار کمی کرده‌ام! برای ریشه‌یابی اصطلاح «فرهنگ سیاسی»، ر.ک. به:

Samih K. Farsoun and Mehrdad Mashayekhi, editors, *Iran: Political Culture in the Islamic Republic* (London: Routledge, 1992).

بیکر تعریف سودمند دیگری از فرهنگ سیاسی را در اختیار ما می‌گذارد و می‌گوید فرهنگ سیاسی «از درون یک زمینهٔ گفتمانی و زبان سیاسی شکل می‌گیرد که همراه با جریان کنش سیاسی پرورده شده است»:

Keith Michael Baker, "On the Problem of the Ideological Origins of the French Revolution," pp. 197-219 in Dominick LaCapra and Steven L. Kaplan, editors, *Modern European Intellectual History: Reappraisals and New Perspectives* (Ithaca:

Cornell University Press, 1982), p. 212.

۲۲. درباره این نکته ر.ک.: یادداشتی که بر روی کار یکی از دانشجویانم به نام منصور معدل، درباره انقلاب ایران نوشته‌ام.

John Foran, "The Iranian Revolution and the Study of Discourses: A Comment on Moaddel," pp. 51–63 in *Critique: Journal of Critical Studies of Iran & the Middle East*, no. 4 (Spring 1994), and Mansoor Moaddel, "The Significance of Discourse in the Iranian Revolution: A Reply to Foran," pp. 65–72 in *ibid.*

۲۳. آغازگر این جهت‌گیری، منصور معدل و رابرت ووثنو بوده‌اند:

Mansoor Moaddel, "State Autonomy and Class Conflict in the Reformation," pp. 472–4 in *American Sociological Review*, vol. 54, no. 3, (June 1989), and Robert Wuthnow, "State Structures and Class Conflict in the Reformation (A Reply to Moaddel)," pp. 474–6 in *ibid.*

و مقاله اصلی که از ووثنو است در سال ۱۹۸۵ منتشر شد:

"State Structures and Ideological Outcomes," pp. 799–821 in *American Sociological Review*, vol. 50 (1985).

کار اصلی ووثنو کتاب زیر است:

Robert Wuthnow, *Communities of Discourse: Ideology and Social Structure in the Reformation, the Enlightenment, and European Socialism* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1989).

دو منبع تازه‌تر را که می‌توان معرفی کرد عبارت‌اند از:

Lyn Spillman, "Culture, Social Structures, and Discursive Fields," pp. 129–54 in *Current Perspectives in Soical Theory*, vol. 15 (1995), and Mustafa Emirbayer and Jeff Goodwin, "Network Analysis, Culture, and the Problem of Agency," pp. 1411–54 in *American Journal of Sociology*, vol. 99, no. 6 (May 1994).

اثر تیم ویکام-کراولی گرچه به یقین و به روشنی در زمینه ساختگرایی است (ر.ک.: فصل دوم این کتاب)، اما در تحلیل انقلاب جایی برای فرهنگ می‌گذارد. جمله قصار او «در همان حال که ایدئولوژی جهت را معین می‌کند، شرایط دهقانی آن را برهم می‌زند»، گویای آن است که: فرهنگ مستقل از شرایط اجتماعی «به هر راهی بخواد نمی‌رود». اما هر دو شایان اهمیت هستند، یا لاقلاً تا زمانی که درک نظری ما به ژرفای ساختار اجتماعی برسد (که هرگز به حد کمال نخواهد رسید)، این دو جنبه اهمیت خود را حفظ می‌کنند.

۲۴. در دو مقاله زیر کوشیده‌ام نژاد، طبقه و جنسیت را (گرچه بدون توجه کافی به فرهنگ سیاسی) به قلمرو مطالعه انقلاب‌ها وارد کنم:

"Race, Class, and Gender in the Making of the Mexican Revolution," in *Reviue*

internationale de sociologie (1996), and John Foran, Linda Klouzal, and Jean Pierre Rivera, "Who Makes Revolutions? Class, Gender, and Race in the Mexican, Cuban, and Nicaraguan Revolutions," in *Research in Social Movements, Conflicts and Change* (1997).

25. Roger Chartier, *The Cultural Origins of the French Revolution*, translated by Lydia G. Cochrane (Durham and London: Duke University Press, 1991).

26. Daniel Mornet, *Les Origines intellectuelles de la Révolution française 1715–1787* (Paris: Armand Colin, 1933, 1967).

پیش از او، توکویل نقش روشنفکران را تحلیل کرده است. ر.ک.: فصل اول کتاب رژیم سابق تحت عنوان «چگونه مردم اهل قلم تا اواسط سده هجدهم رهبری سیاست و پیامدهای این تحول را برعهده داشتند».

27. Chartier, *Cultural Origins*, pp. 37, 44, 90, 109–10, 122–3, 143–4, 148–9.

28. *Ibid.*, pp. 69–73.

۲۹. این نتیجه‌گیری را شمار زیادی از دانش‌پژوهان که در سال‌های اخیر تحلیل‌های استدلالی مربوط به انقلاب فرانسه را مورد تجدیدنظر قرار داده‌اند، تأیید کرده‌اند. علاوه بر بحث‌های اسکاج‌پل-سیوول که پیش از این به بحث کشیده شدند، برای نمونه، ر.ک. به:

Edward Berenson, "The Social Interpretation of the French Revolution," pp. 55–81 in *Contention: Debates in Society, Culture, and Science*, vol. 3, no. 2 (Winter 1994); François Furet, *Interpreting the French Revolution* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981); Keith Michael Baker, editor, *The French Revolution and the Creation of Modern Political Culture*, vol. 1: *The Political Culture of the Old Regime* (Oxford: Pergamon Press, 1987); idem, *Inventing the French Revolution: Essays on French Political Culture in the Eighteenth Century* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990); Colin Lucas, editor, *The French Revolution and the Creation of Modern Political Culture*, vol. 2: *The Political Culture of the French Revolution* (Oxford: Pergamon Press, 1988); William H. Sewell, Jr., *Work and Revolution in France: The Language of Labor from the Old Regime to 1848* (Cambridge: Cambridge University Press, 1980); Simon Schama, *Citizens* (New York: Knopf, 1989); and Lynn Hunt, *The Family Romance of the French Revolution* (Berkeley: University of California Press, 1992).

بحث آنها درباره جنبه‌های مختلف بازنگری موضوع فرهنگ آن‌قدر گسترده است که ورود به این وادی تحقیقی گسترده از محدوده دانش من فراتر است.

۳۰. برای مطالعه بیشتر، ر.ک.: کتاب جان فورن، مقاومت شکننده، و منابع و مآخذ آن.

31. On the Liberation Movement, see H. E. Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran under the Shah and Khomeini* (Ithaca: Cornell University Press, 1990); on the National Front, Sussan Siavoshi, *Liberal Nationalism in Iran: The Failure of a Movement* (Boulder: Westview Press, 1990); on the Mujahidin, Ervand Abrahamian, *The Iranian Mojehedin* (New Haven: Yale University Press, 1989); on Shari'ati, Brad Hanson, "The 'Westoxication' of Iran: Depictions and Reactions of Behrangi, Al-e Ahmad, and Shari'ati," pp. 1–23 in *International Journal of Middle East Studies*, vol. 15, no. 1 (February 1983); on Khomeini, *Islam and Revolution: Writings and Declarations of the Imam Khomeini*, translated and annotated by Hamid Algar (Berkeley: Mizan, 1981), and Ervand Abrahamian, *Khomeinism: Essays on the Islamic Republic* (Berkeley: University of California Press, 1993);

دربارهٔ فداییان، هنوز تاریخ‌نگاران آنها چیزی را به زبان انگلیسی منتشر نکرده‌اند. برای مطالعه دربارهٔ بسیاری از این جریان‌ها، ر.ک. به:

Hamid Dabashi, *Theology of Discontent: The Ideological Formation of the Islamic Revolution in Iran* (New York: New York University Press, 1993).

32. Val Moghadam, "Populist Revolution and the Islamic States in Iran," pp. 147–63 in Terry Boswell, editor, *Revolution in the World-System* (Westport: Greenwood Press, 1989).

۳۳. برای این بحث نیز ر.ک.: کتاب مقاومت شکننده.

۳۴. دربارهٔ جنبش دانشجویی و جنبه‌هایی از فرهنگ که به‌طور کلی انقلاب را ساختند، ر.ک.: این اثر مهم: Afshin Matin-asgari, "Revolutionary Political Culture as a 'Cause' of the 1978–79 Iranian Revolution," paper presented at the meetings of the Middle East Studies Association, Research Triangle Park, North Carolina (November 1993).

۳۵. من در مقالهٔ زیر به این پرسش‌ها پرداخته‌ام:

"The Dialectic of Discourses and Social Forces: Re-Mapping the Iranian Revolution of 1977–79," presented to the Islamic and Near Eastern Studies group at the University of California, Santa Barbara (Spring 1995).

منبع ارزشمند دیگری که می‌تواند اطلاعات بیشتری را برای تحقیقات گسترده‌تر در اختیار ما بگذارد: Charles Kurzman, "Historiography of the Iranian Revolutionary Movement, 1977–79," pp. 25–38 in *Iranian Studies*, vol. 28, no. 1–2 (Winter 1995).

۳۶. یک منبع که می‌تواند راهنمای مناسبی باشد عبارت است از:

Gene Burns, "Ideology, Culture, and Ambiguity: The Revolutionary Process in

Iran,” in *Theory and Society*, vol. 25, no. 3 (June 1996).

۳۷. قضیهٔ ایدئولوژی سوسیالیسم را یک شعار روی دیواری در بخارست، در سال ۱۹۹۰، بیان می‌کند. کسی روی دیوار نوشته بود: «مرگ بر کمونیسم». در زیر آن و در طرف دیگر نوشته شده بود: «این پدیده چیست؟ هرگز چیزی از آن نفهمیدیم!» از منبع زیر اقتباس شده است:

Alex Callinicos, *The Revenge of History: Marxism and the East European Revolutions* (University Park: Pennsylvania State University Press, 1991), p. 95.

بذله‌گویی، شکل بارزی از مقاومت زیرزمینی در قبال محدودیت‌های آزادی شخصی بود.

38. Timothy Garton Ash, “Eastern Europe: The Year of Truth,” pp. 17–22 in *The New York Review of Books* (February 15, 1990), p. 19.

۳۹. در میان منابعی که دربارهٔ اروپای شرقی بحث کرده‌اند، می‌توان به اثر زیر مراجعه کرد:

Timothy Garton Ash, *The Magic Lantern: The Revolution of '89 Witnessed in Warsaw, Budapest, Berlin, and Prague* (New York: Random House, 1990).

برای مطالعهٔ موارد مفصل‌تر و تحلیل بیشتر، ر.ک. به:

Jeff Goodwin, “Old Regimes and Revolutions in the Second and Third Worlds: A Comparative Perspective,” pp. 575–604 in *Social Science History*, vol. 18, no. 4 (Winter 1994).

40. Ash, “Eastern Europe,” p. 19.

۴۱. من دربارهٔ این موضوع به‌طور خلاصه در مقالهٔ زیر بحث کرده‌ام:

“The Causes of Latin American Social Revolutions: Searching for Patterns in Mexico, Cuba, and Nicaragua,” pp. 209–44 in Peter Lengyel and Volker Bornschier, editors, *World Society Studies*, vol. 3: *Conflicts and New Departures in World Society* (New Brunswick: Transaction, 1994).

بحث دربارهٔ ایدئولوژی فیدل کاسترو در سال‌های پیش از ۱۹۵۹ را می‌توان در آثار زیر مطالعه کرد:
Timothy P. Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution in Latin America: A Comparative Study of Insurgencies and Regimes since 1956* (Princeton: Princeton University Press, 1992). See also Sheldon Liss, *Fidel! Castro's Political and Social Thought* (Boulder: Westview Press, 1994), for a comprehensive look at the matter.

۴۲. دربارهٔ نگرش‌های کاسترو و وضعیت‌های جنبش ۲۶ ژوئیه، ر.ک. به:

Terence Cannon, *Revolutionary Cuba* (New York: Thomas Y. Crowell, 1981), pp. 54–57, 97; United States National Archives, 737.00/8–458, Foreign Service Despatch 5, Park Wollam, Santiago de Cuba, to State Department (August 4, 1958), 11; “Ideario Económico del Veinte y Seis de Julio,” found in USNA, 837.00/3–959, Foreign Service Despatch 982, Gilmore, Havana, to State Department (March 9,

1959); and Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*, pp. 176–8.

۴۳. جالب توجه این‌که دریافت پیام کاسترو در ایالات متحده، بازگوکننده شرایط کوبا، با تمام ابعاد و ابهام آن است، درحالی‌که شفافیت آن هم برای نیروهای رادیکال قابل فهم است. ر. ک.: دیدگاه بسیار غیرعادی زیر: Van Gosse, *Where the Boys Are: Cuba, Cold War America and the Making of a New Left* (London: Verso, 1993).

44. Colburn, *The Vogue of Revolution*, p. 28.

۴۵. کلبرن در نکته‌ای بی طرفانه می‌گوید: «از چشم‌انداز مدیریتی، مارکسیسم-لنینیسم بیشتر یک نگرش است تا یک برنامه همبسته و جامع حکومتی.» همان منبع، ص ۵۹. به نظر می‌رسد تأکید او این است که اندیشه مزبور تأثیری یک‌بعدی، جبری و منفی بر همه جامعه‌های انقلاب‌کرده جهان سوم داشته است. بنابراین، ما با تأثیر ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی موافق هستیم، اما با معنایی که به آنها تزریق می‌کنند یا با سازوکارهای کاربردی آنها موافق نیستیم. برای بحث بیشتر درباره اهمیت فرهنگ سیاسی کوبا در حفظ طرح انقلاب در دهه ۱۹۹۰ مقاله مرا مطالعه کنید:

J. Foran, "The Future of Revolutions in a Globalizing World," Working Paper no. 26, Advanced Study Center 1995–96, International Institute, University of Michigan (March 1996).

۴۶. این اعتراض به وسیله والی گلدفرانک، به‌طور شخصی به من عرضه شد. همچنین، جک گلدستون در مروری قبلی درباره نظریه‌های انقلاب این نکته را تا حدودی مطرح کرده است. گرچه وی این ادعا را که اندیشه‌های رادیکال می‌توانند باعث انقلاب شوند، اندیشه‌ای عامیانه و غیرعلمی می‌داند، به‌ویژه این‌که برخی اندیشه‌های انقلابی مانند دموکراسی (و حالت گسترش یافته آن، سوسیالیسم) نسل‌ها پیش از این‌که انقلاب‌هایی روی دهد به‌وجود آمده‌اند.

Jack A. Goldstone, "The Comparative and Historical Study of Revolutions," pp. 187–207 in *Annual Review of Sociology*, vol. 8 (1982), p. 188.

برخی افراد مانند اسکاج پل و ویکام-کراولی، فرهنگ را به‌عنوان متغیری علی بر تمامی انقلاب‌ها کنار گذاشته‌اند. ویکام-کراولی بحث‌های جذابی درباره خاطرات تاریخی مبارزه مطرح می‌کند، ولی در تحلیل‌های رسمی در کتابش چریک‌ها و انقلاب، جایگاه علی مهمی برای فرهنگ قائل نمی‌شود.

۴۷. برای بحث بیشتر درباره هر دو دوره در تاریخ مردم السالوادور، ر. ک. به:

Sheldon B. Liss, *Radical Thought in Central America* (Boulder: Westview Press, 1991); Tommie Sue Montgomery, *Revolution in El Salvador: From Civil Strife to Civil Peace*, second edition (Boulder: Westview Press, 1994); James Dunkerley, *Power in the Isthmus: A Political History of Modern Central America* (London: Verso, 1988); and Robert Armstrong and Janet Shenk, *El Salvador: The Face of Revolution* (Boston: South End Press, 1982).

48. Julia Denise Shayne, "Salvadorean Women Revolutionaries and the Birth of Their

Women's Movement," MA thesis, Department of Women's Studies, San Francisco State University (April 1995).

۴۹. من این بحث را در مقاله "A Theory of Third World Social Revolutions" باز کرده‌ام.

۵۰. در مقاله "The Future of Revolutions" منابع فرهنگی مشابهی را که در شکست جنبش‌های مبارزات اسلامی در مصر، الجزایر و در سندرو لومینوسو در پرو و در عراق سال ۱۹۹۱ مؤثر افتاده، مورد بحث قرار داده‌ام.

51. John Foran and Jeff Goodwin, "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua. Coalition Fragmentation, War, and the Limits of Social Transformation," pp. 209–247 in *Theory and Society*, vol. 22, no. 2 (April 1993).

۵۲. تحلیل‌های بعدی این قسمت، حاصل مرور منابع زیادی است. برای نمونه توضیحی کلی از شرایط دهه ۱۹۸۰ را می‌توان در منابع زیر مطالعه کرد:

Carlos M. Vilas, *The Sandinista Revolution: National Liberation and Social Transformation in Central America*, translated by Judy Butler (New York: Monthly Review Press, 1986); and Laura J. Enríquez, *Social Transformation in Latin America: Tensions Between Agroexport Production and Agrarian Reform in Contemporary Nicaragua* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1991).

۵۳. درباره دهقانان، ر.ک. به:

Jeffrey Gould, "Notes on Peasant Consciousness and Revolutionary Politics in Nicaragua, 1955–1990," pp. 65–87 in *Radical History Review*, no. 48 (1990).

۵۴. تناقض‌های گوناگون سیاست‌گذاری ساندینیستی درباره زندگی زنان به وسیله خانم راندال تحلیل شده است:

Margaret Randall, *Gathering Rage: The Failure of Twentieth Century Revolutions to Develop a Feminist Agenda* (New York: Monthly Review Press, 1993). See also Maxine Molyneux, "Mobilization Without Emancipation? Women's Interests, the State, and Revolution in Nicaragua," pp. 227–54 in *Feminist Studies*, vol. 11, no. 2 (1985).

۵۵. درباره برخورد کلیسا، ر.ک. به:

John M. Kirk, *Politics and the Catholic Church in Nicaragua* (Gainesville: University Press of Florida, 1992); and Michael Dodson and Laura Nuzzi O'Shaugnessy, *Nicaragua's Other Revolution: Religious Faith and Political Struggle* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1990).

۵۶. منابع زیادی در این باره وجود دارد. برای نمونه، ر.ک. به:

Charles R. Hale, *Resistance and Contradiction: Miskitu Indians and the Nicaraguan*

State, 1894–1987 (Stanford: Stanford University Press, 1994); and Carlos M. Vilas, *State, Class, and Ethnicity in Nicaragua: Capitalist Modernization and Revolutionary Change on the Atlantic Coast*, translated by Susan Norwood (Boulder and London: Lynne Rienner, 1989).

۵۷. دربارهٔ انتخابات سال ۱۹۹۰، ر.ک. به:

Vanessa Castro and Gary Prevost, editors, *The 1990 Elections in Nicaragua and Their Aftermath* (Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 1992), especially the essay by Bill Barnes; as well as Michael E. Conroy, "The Political Economy of the 1990 Nicaraguan Elections," in *International Journal of Political Economy*, vol. 20, no. 3 (Fall 1990).

۵۸. انشعاب‌ها و عدم توافق‌های بین بخش‌های مختلف FSLN (جبههٔ آزادی‌بخش ساندینیستی) در طول سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴، افق روشنی را برای آنها گواهی نمی‌دهد. پس از نوشتن این فصل بود که ساندینیست‌ها در انتخابات ۱۹۹۶ هم با شکست مواجه شدند. دربارهٔ آخرین تحولات در نگرش انقلابی عامه‌گرای [ساندینیست‌ها]، ر.ک. به:

Jean Pierre Rivera, "Agency and Political Consciousness in the Nicaraguan Revolution," MA thesis, Department of Sociology, University of California, Santa Barbara (1993).

59. Thompson, *The Making of the English Working Class*; see also Mustafa Emirbayer and Jeff Goodwin, "Symbols, Positions, Objects: Toward a New Theory of Revolution and Collective Action," Working Paper no. 223, New School for Social Research (1995).

۶۰. تأکید بر سازمان‌ها، بخش عمده‌ای از منابع نظریهٔ بسیج عمومی یا به حرکت درآوردن مردم است (برای نمونه، ر.ک.: کتاب چارلز تیلی، *From Mobilization to Revolution*). همچنین در منبع زیر در این باره بحث شده است:

Emirbayer and Goodwin in "Network Analysis, Culture, and the Problem of Agency."

جامعه‌شناسی تطبیقی - تاریخی

انقلاب‌های اجتماعی کشورهای جهان سوم

چرا اندکی از انقلاب‌ها پیروز شده و بسیاری شکست خورده‌اند

جان فورن

سده بیستم را در مقایسه با زمان‌های قبل از آن، می‌توان عصر انقلاب‌ها نام نهاد. تا پیش از سال ۱۹۸۹ و وقوع رویدادهای شگفت‌انگیز اروپای شرقی، کانون انقلاب‌ها به‌طور عمده در کشورهای جهان سوم قاره‌های امریکای جنوبی، آسیا و آفریقا بوده است. در تاریخچه و پیشینه انقلاب‌ها جنبه‌های مشترکی وجود دارد: تقریباً همه آنها با جنبش‌های مردمی آغاز شده‌اند، به‌طوری‌که امید و خوشبینی گسترده‌ای را در سطح داخلی و بین‌المللی برانگیخته‌اند، ولی دیری نپاییده است که به بحران اقتصادی، سرکوب سیاسی، یا به شکست انجامیده‌اند. در این فصل نمی‌خواهیم به سرانجام انقلاب‌ها پردازیم، بلکه می‌خواهیم ریشه‌ها را بررسی کنیم. با بازکردن بحث قبلی درباره علل موفقیت انقلاب‌های اجتماعی، می‌خواهیم بدانیم چرا شمار کمی از این جنبش‌ها برچسب انقلاب «اجتماعی» دارند، درحالی‌که بسیاری دیگر از آنها، در ایجاد نوعی تحول ژرف و قابل توجه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بازمانده‌اند. (۱)

در این فصل علل انقلاب‌های مختلفی در جهان سوم بررسی شده که طیف وسیعی از موارد گوناگون را دربرگرفته است: انقلاب‌های موفق (معیار موفقیت، شکل‌گیری حکومتی جدید است که بتواند چندی دوام آورد و طرح تحول اجتماعی بسنده‌ای را به اجرا درآورد)، مانند مکزیک (۱۹۱۰-۱۹۲۰)، چین (۱۹۱۱-۱۹۴۹) (۲)، کوبا (۱۹۵۳-۱۹۵۹)، ایران (۱۹۷۷-۱۹۷۹)، و نیکاراگوئه

(۱۹۷۷-۱۹۷۹)، و رابطه نزدیک آنها با انقلاب‌هایی که به صورت جنبش‌های اجتماعی ضداستعماری شناخته شده‌اند، مانند الجزایر (۱۹۵۴-۱۹۶۲)، ویتنام (۱۹۴۵-۱۹۷۵)، و آنگولا، موزامبیک و زیمبابوه در دهه ۱۹۷۰؛ و مواردی که موفقیتی کوتاه‌مدت داشته‌اند، مانند گواتمالا به رهبری آروالو^۱ و آرنیز^۲ از ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۴، آلتده در شیلی بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳، جامائیکا به رهبری مایکل منلی^۳ در دهه ۱۹۷۰ و گرنادا در ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳؛ انقلاب‌های نافرجام در السالوادور، گواتمالا و پرو از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا آوریل ۱۹۹۰؛ و انقلاب‌های سیاسی در چین سال ۱۹۱۱، بولیوی در دهه ۱۹۵۰ و هائیتی و فیلیپین در دهه ۱۹۸۰؛ تا تلاش‌های غیرانتقابی در جامعه‌هایی که از راه دیگری، تحولی سریع ایجاد کرده‌اند، مانند کره جنوبی پس از جنگ جهانی دوم، تایوان و مکزیک (قبل از ۱۹۹۴)، ترکیه، مصر، برزیل، آرژانتین، زئیر و کشورهای دیگر. هدف این است که با توجه به پیامدهای گوناگون آنها، الگوهای تحلیلی و مشخصی فراهم آوریم، و این کار بر اساس تحلیل بولین، اقتباس شده از سوی چارلز راگین و تشریح تیموتی ویکام-کراولی در بررسی تطبیقی انقلاب‌ها انجام گرفته است. (۳) این روش با تدوین دقیق جدولی از واقعیت‌ها صورت پذیرفته است و به پژوهشگر امکان می‌دهد که الگوهای عمده ترکیبی از علل اصلی پیروزی یا شکست انقلاب‌ها را دسته‌بندی کند. عوامل مربوط به آزمون و تحلیل، از مدلی نظری درباره ریشه‌های انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم استخراج می‌شود و این عوامل با استفاده از انقلاب‌های مکزیک، کوبا، ایران و نیکاراگوئه اقتباس شده و در اینجا از آنها استفاده می‌کنیم.

نظریه‌هایی درباره انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم

از سال ۱۹۷۹ با انتشار کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، نوشته تدا اسکاج‌پل، در مطالعه انقلاب‌های اجتماعی و انقلاب‌های جهان سوم، گام‌های بلندی به جلو برداشته شد. این شاهکار ساختگرایی نشان می‌دهد که چگونه ممکن است فشارهای بین‌المللی با عوامل دولت و طبقه ترکیب شده و بحران‌های سیاسی به وجود آورد. نویسندگانی مانند والتر گلدفرانک، جان والتون، جف گودوین، تدا اسکاج‌پل، فریده فرمی، تیموتی ویکام-کراولی، و جک گلدستون و همکارانش آثار برجسته‌ای را به‌ویژه درباره کشورهای جهان سوم به وجود آورده‌اند. (۴) این بررسی‌ها همگی رهیافت‌های چندعلتی را دنبال می‌کنند. امروزه این پرسش مطرح است که چه ترکیبی از علت‌ها بیشترین تأثیر را در تبیین (کدام) انقلاب دارد؟ همه این نظریه‌پردازان، رهیافت‌های ساختاری را در مقایسه با رهیافت فرهنگ و کارگزاری، مورد تأکید قرار داده‌اند (در میان آنها، خانم فرمی توجه

1. Juan José Arévalo

2. Arbenz

3. Michael Manley

بیشتری به فرهنگ داشته است). بسیاری از آنها - مانند گودوین، اسکاج‌پل و ویکام-کراولی - تأکید زیادی بر دولت داشته‌اند که بیش از همه در مقابل انقلاب آسیب‌پذیر است، و این نکته باعث کم‌توجهی به ساختار اجتماعی و اقتصاد شده است. کم‌کم در بین همه، این توافق حاصل شده است که عوامل داخلی و خارجی هر دو مؤثر هستند، اما دربارهٔ روش و میزان آنها توافقی وجود ندارد.

در مقالهٔ خود من، محور فکری نظریه‌پردازان و پژوهشگران اخیر استخراج و دیدگاهی تألیفی ارائه شده است که بر توازن بین عوامل دوگانه مانند ساختار و کارگزاری، اقتصاد سیاسی و فرهنگ، دولت و ساختار اجتماعی و عوامل داخلی و خارجی تأکید می‌شود. در جای دیگر خاطرنشان کرده‌ایم برای این‌که یک انقلاب اجتماعی موفق شکل بگیرد، باید پنج عامل علی با هم ترکیب شود: (۱) توسعهٔ وابسته؛ (۲) حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص؛ (۳) شکل‌گیری و تبلور فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و بحران انقلابی همراه با (۴) رکود اقتصادی؛ و (۵) ارتباط باز با نظام جهانی (یعنی امکان نفوذ خارجی). (۵) می‌خواهیم به‌طور خلاصه این پنج عامل را مرور کنیم.

توسعهٔ وابسته، بحثی است که از پژوهشگران امریکای جنوبی، فالتو^۱ و کاردوسو^۲، اقتباس شده است و منظور از آن فرایندی است که به‌صورت «رشد در درون محدودیت‌ها» مشخص می‌شود: این ویژگی بعضی کشورهای جهان سوم، در لحظات معینی از تاریخ آنهاست که توسعه - یعنی افزایش تولید ناخالص ملی (GNP)، تجارت خارجی، تولید صنعتی و کشاورزی - با پیامدهای ناشی از تحولات اجتماعی از قبیل تورم، بدهکاری، افزایش نابرابری و کمبود عوامل زیربنایی مانند مسکن و آموزش همراه است. (۶) این فرایند پیچیده بیانگر ساختار اجتماعی در حال تحولی است که نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی در بین بخش‌های گوناگون جامعه، شامل کارگران شهری، طبقهٔ متوسط و گروه‌های مادون طبقات، دهقانان روستایی، کشاورزان و کارگران، در مقاطع جنسی و نژادی [یا قومی] به‌وجود می‌آورد.

حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص، که اغلب (و نه همیشه) با توسعهٔ وابسته همراه است، سرکوب نیروهای طبقهٔ پایین و کنارزدن طبقهٔ متوسط بالنده و نخبگان اقتصادی را در مشارکت در امور سیاسی در پیش می‌گیرد. چنین دولت‌هایی، گرایشی ارادی به توسعهٔ وابسته دارند، زیرا به‌خوبی می‌توانند نظم را حداقل به‌طور موقتی تضمین کنند، اما مناسبات ستیزمند بین دولت و جامعهٔ مدنی را بر نمی‌تابند. (۷) حکام مستبد، به‌ویژه انواع حکومت‌های موروثی (پادشاهی موروثی یا حکام تحمیلی نوع جدید)، یا حکام طولانی‌مدت (از طریق انتخابات آشکارا ساختگی یا ابزار دیگر)، نمونهٔ بارزی از الگوی حکومت شخصی هستند. این‌گونه حکومت‌ها بر نارضایتی‌های ناشی از توسعهٔ وابسته دامن می‌زنند، اغلب طبقهٔ بالا را از مشارکت در دستگاه دولتی بازمی‌دارند و باعث

شکل‌گیری هدف بی‌چون و چرای جنبش‌های اجتماعی از پایین می‌شوند. از این رو، هرگاه شرایط معینی دست دهد، اتحادی گسترده از طبقات مختلف علیه دولت شکل می‌گیرد، تا جایی که ممکن است طبقه متوسط و حتی طبقه بالا با مردم طبقه پایین هم‌نوا شوند، زیرا به این ترتیب احساس می‌کنند که با سقوط دولت، خطری آنها را تهدید نمی‌کند. اما حاکمیت نظامی جمعی، یا حکومت سازمانی ارتشی‌ها و به‌ویژه آنها که با انتخابات منظم، ولو ساختگی، پوششی برای مشروعیت خود فراهم می‌کنند، نخبگان را به حمایت از خود فرامی‌خوانند و در مقابل جنبش‌های اجتماعی طبقات مختلف، کمتر در معرض آسیب قرار می‌گیرند.

برای این‌که انقلاب اجتماعی روی دهد، باید مخالفت متحدی شکل بگیرد. چنانکه در کارهای قبلی‌ام و نیز در فصل ۸ این کتاب مطرح کرده‌ام، به عقیده من برای این‌که بعد آرمانی دخالت کارگزارهای انسانی در مرحله تاریخی خود تحقق یابد، باید «فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت» تبلور پیدا کند. (۸) برای این‌که حرکت [انقلابی] بر اثر عوامل تعیین‌کننده ساختاری نارضایتی‌های حاصل از توسعه وابسته و حکومت سرکوبگر و انحصارگرایی شخصی شکل بگیرد، باید بخش‌های گسترده‌ای از گروه‌ها و طبقات بتوانند شرایط زندگی خود را به صورت تحلیل‌هایی انعطاف‌پذیر و مؤثر مطرح کنند، به طوری که بتواند حرکت نیروهای آنها و ائتلاف با دیگران را سامان دهد. این فرهنگ‌های سیاسی مخالفت می‌توانند از منابع گوناگونی ریشه بگیرند: از ایدئولوژی‌ها، سنت‌های فرهنگ مردمی، گویش عوام، اندیشه‌ها و احساسات ملی‌گرایی (علیه سلطه بیگانگان)، سوسیالیسم (برابری و عدالت اجتماعی)، دموکراسی (خواست مشارکت مردم در امور و توقف خودکامگی)، مذهب (مقاومت در برابر رنج و شرارت) و مانند آنها. گروه‌ها، طبقات و کنشگران متفاوت، مجموعه‌های پیچیده‌ای از اندیشه‌های فوق را می‌پذیرند و این پذیرش آنها را برای نقد نظام سیاسی موجود آماده می‌کند و استعدادها را به حرکت درمی‌آورد. به نظر من تفاوت میان شکست و موفقیت انقلاب بستگی به این دارد که فرهنگ‌های سیاسی تا چه اندازه بتوانند بخش‌های مختلف جامعه را به صورت جبهه گسترده و متحد مخالفی درآورند. در هر حالت، این عامل بر نقش اجتناب‌ناپذیر کارگزاری انسانی و معنایی که به وقوع (یا عدم وقوع) انقلاب می‌دهد، تأکید دارد.

عامل نهایی در این مدل، بروز شورش‌های انقلابی است که دولت‌ها را ضعیف‌تر و نیروهای مخالف را جسورتر می‌کند. این عامل دو بُعد دارد، یکی داخلی و دیگری خارجی. صاحب‌نظران انقلاب از الکسی دو توکویل تا جیمز دیویس^۱ تأکید بر این دارند که رکود اقتصادی در آستانه

۱. هردو مقاله به اضافه چند مقاله دیگر درباره انقلاب در فصل پایانی کتاب ذیل به فارسی ترجمه شده است: کوزر و روزنبرگ، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، ۱۳۷۸.

انقلاب، موجب تندتر شدن آتش نارضایتی‌های موجود می‌شود، و بامداد انفجار انقلاب را در پی دارد. (۹) پژوهشگران اخیر هم، چه در مدل‌هایی که به کار گرفته‌اند و چه در مواردی که به بررسی نمونه‌ای خاص پرداخته‌اند، این نکته را نقادانه به کار گرفته‌اند. (۱۰) من می‌خواهم ثابت کنم که در همه انقلاب‌های موفق این نکته صدق می‌کند. هنگامی که این عامل در مسیر تحولات اجتماعی با عامل «نظام جهانی باز» همراه می‌شود، ترکیبی قدرتمند برای موفقیت جنبش‌های انقلابی به وجود می‌آورد (در اینجا پرسش اصلی زمان دقیق اوضاع بحرانی است، که ممکن است قبل یا بعد از بسیج انقلابی صورت پذیرد، اما به نظر می‌رسد معمولاً پیش از قبضه کردن قدرت روی دهد). وضعیت باز نظام جهانی، راه را بر نظارت و نفوذ قدرت خارجی فراهم می‌کند؛ تحقق چنین وضعیتی ممکن است حاصل آشفتگی در اقتصاد قدرت‌های مرکزی بر اثر جنگ یا رکود جهانی، یا نتیجه رقابت‌های بین یک یا چند نمونه از این قدرت‌های مرکزی، یا ناشی از رهنمودهای متفاوتی باشد که به دیکتاتورهای جهان سومی می‌رسد، یا این که حاصل انشعاب در سیاست خارجی کشور در هنگامه خیزش مردم یا بیداری آنها باشد. (۱۱)

جمع این پنج عامل، شرایط مناسبی را فراهم می‌کند که ممکن است باعث تقویت جریان انقلاب‌های اجتماعی شود. پژوهش‌های قبلی من در انقلاب‌های مکزیک، کوبا، نیکاراگوئه و ایران موجب کشف این عوامل گردیده است. در مقاله حاضر کوشش می‌شود این مدل تا آنجا گسترش یابد که جنبش‌های ضداستعماری و شورش‌های کوتاه‌مدت و موقتی انقلاب‌های اجتماعی را (با توجه به شباهت‌های بین آنها) دربرگیرد، و نیز می‌خواهیم این نمونه‌ها را با مواردی که به شکست انجامیده‌اند (یعنی تلاش‌های ناموفق، انقلاب‌های سیاسی و حالت‌های غیرانقلابی) مقایسه کنیم تا شاید بتوانیم از میان این موارد گوناگون، به الگوی تحلیلی معنی‌داری دست یابیم.

نتایج

جدول ۱.۹. اطلاعاتی درباره تاریخچه بیش از سی انقلاب را تلخیص و هرکدام را برحسب بودن یا نبودن یکی از عوامل علی موجود در الگوی بررسی ریشه‌های انقلاب‌های اجتماعی موفق جهان سوم، ارزیابی می‌کند. لازم به یادآوری است که این یک تحلیل مقدماتی از چندین رویداد انقلابی است و جای آن دارد که با مطالعه ژرف‌تر هرکدام از این موارد، به اصلاح و تکمیل نتیجه‌گیری پردازیم.

در اینجا انواع موارد عمده را یکی پس از دیگری به بحث خواهیم کشید و موارد گوناگون را بررسی می‌کنیم تا به نمونه‌هایی برسیم که عمل انقلابی به‌شمار نمی‌آیند (گرچه ممکن است یک یا چند عامل مورد بحث در آنها وجود داشته باشد که می‌توانسته است آنها را به انقلاب تبدیل کند).

جدول ۱.۹. علل انقلاب‌های کشورهای جهان سوم: جدول واقعیت‌های بولین (۰ = نشانه نبودن، ۱ = نشانه بودن آن واقعیت)

پيامدها	شرایط مساعد					موارد انقلاب	
	(A)	(B)	(C)	(D)	(E)		
	توسعه وابسته	دولت سرکوبگر	فرهنگ‌های سیاسی	رکود اقتصادی	رابطه باز		
		انحصارطلب	مخالفت		با نظام جهانی		
		متکی به شخص					
		نوع اول: انقلاب‌های اجتماعی موفق					
۱. مکزیک، ۱۹۱۰-۱۹۲۰	۱	۱	۱	۱	۱	*.م.۱۱	
۲. کوبا، ۱۹۵۳-۱۹۵۹	۱	۱	۱	۱	۱	.م.۱۱	
۳. ایران، ۱۹۷۷-۱۹۷۹	۱	۱	۱	۱	۱	.م.۱۱	
۴. نیکاراگوئه، ۱۹۷۷-۱۹۷۹	۱	۱	۱	۱	۱	.م.۱۱	
۵. چین، ۱۹۴۹	۱	۱	۱	۱	۱	*.م.۱۱/۱.ض.۱۱	
		نوع دوم: انقلاب‌های (اجتماعی) ضداستعماری					
۶. الجزایر، ۱۹۵۴-۱۹۶۲	۱	۱	۱	۱	۱	.م.۱۰/۱.ض.۱۰	
۷. ویتنام، ۱۹۴۵-۱۹۷۵	۱	۱	۱	۱	۱	.م.۱۱/۱.ض.۱۱	
۸. آنگولا، دهه ۱۹۷۰	۱	۱	۱	۱	۱	.م.۱۱/۱.ض.۱۱	
۹. موزامبیک، دهه ۱۹۷۰	۱	۱	۱	۱	۱	.م.۱۱/۱.ض.۱۱	
۱۰. زیمبابوه، دهه ۱۹۷۰	۱	۱	۱	۱	۱	.م.۱۱/۱.ض.۱۱	
		نوع سوم: انقلاب‌های اجتماعی وژگون‌شده					
۱۱. گوانالا، ۱۹۴۴-۱۹۵۴	۱/۱	۱/۰	۱/۱-	۱/۱	۱/۰	.م.۱۱/۰	
۱۲. شیلی، ۱۹۷۰-۱۹۷۳	۱/۱	۰/۰	۱/۱-	۱/۱	۱/۰	.م.۱۱/۰	
۱۳. گرنادا، ۱۹۷۹-۱۹۸۳	۱/۱	۱/۰	۱/۱-	۱/۱	۱/۰	.م.۱۱/۰	
۱۴. جامائیکا، ۱۹۷۲-۱۹۸۰	۱/۱	۰/۰	۱/۱-	۱/۱	۱/۰	.م.۱۱/۰	

نوع چهارم: انقلاب‌های اجتماعی نازجام

م.ا.۰	۰	۱-	۱-	۱	۱	۱۹۹۲-۱۹۷۹
م.ا.۰	۰	۱-	۱-	۱-	۱	گوانسالا، دهه ۱۹۶۰
م.ا.۰	۰	۱-	۱-	۰	۱-	یرو، دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰
م.ا.۰	۰	۱-	۱-	۰	۱-	فلیپین، دهه ۱۹۸۰

نوع پنجم: انقلاب‌های سیاسی

م.ا.۰ / **س.ا.۱	۱-	۱-	۱-	۱	۱-	۱۹۱۱، چین
م.ا.۰ / س.ا.۱	۱-	۱-	۱-	۱	۱-	بولوی، ۱۹۵۲ به بعد
م.ا.۰ / س.ا.۱	۱-	۱-	۱	۱	۱-	فلیپین، ۱۹۸۶
م.ا.۰ / س.ا.۱	۱-	۱-	۱	۱	۱-	هایتی، ۱۹۸۶

نوع ششم: غیرفعال در انقلاب

م.ا.۰	۰	۰	۱-	۱-	۱+	کره جنوبی، دهه ۱۹۷۰ به بعد
م.ا.۰	۰	۰	۰	۱-	۱+	تایوان، دهه ۱۹۷۰ به بعد
م.ا.۰	۰	۱-	۰	۱-	۱	برزیل، دهه ۱۹۷۰ به بعد
م.ا.۰	۰	۱	۰	۱	۱	آرژانتین، دهه ۱۹۷۰
م.ا.۰	۰	۱	۰	۰	۱-	آرژانتین، ۱۹۸۳ به بعد
م.ا.۰	۰	۱/۰	۱-	۱-	۱	مکزیک، دهه ۱۹۸۰
م.ا.۰	۰	۱/۰	۰	۱/۰	۱	ترکیه، دهه ۱۹۷۰ به بعد
م.ا.۰	۰	۱-	۱-	۱-	۱-	مصر، دهه ۱۹۷۰ به بعد
م.ا.۰	۱/۰	۱	۰	۱	۰	زئیر، دهه ۱۹۷۰ به بعد

**س.ا.۰ انقلاب سیاسی

**ض.ا.۰ انقلاب ضداستعماری موفق

*ا.م.۰ انقلاب اجتماعی موفق

جدول ۹.۳. ریشه‌های انقلاب‌های اجتماعی موفق جهان سوم

کشورها	ساختار اجتماعی	دولت	فرهنگ‌های سیاسی	عوامل ترکیب روابط بین‌المللی	پیامد
مکزیک	توسعه وابسته بر اساس شکست‌های راه آهن، نفت و کشاورزی تجاری	دیکتاتوری «نان و چماق» دیاز	ملی‌گرایی، اصلاحات ارضی، آزادی خواهی	ظفقت ایالات متحده در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۲ و جنگ جهانی اول / رکود شدید اقتصادی ۱۹۰۸-۱۹۰۷	ائتلاف گسترده و جنگ داخلی پیچیده
کوبا	توسعه وابسته به رهبری ایالات متحده آمریکا در زمینه نیشکر و جهانگردی	دیکتاتوری باتیستا	آمیزه‌ای از ملی‌گرایی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، کاسترو	بی‌حمایتی از سوی ایالات متحده در ۱۹۵۸ / آشفتگی اوضاع به دنبال شورش	موقفیت ائتلاف گسترده و پایه‌ای چریکی
نیکاراگوا	روشن‌کاری تجاری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰	حکومت سرکوبگر سوموزا	ملی‌گرایی و عدالت اجتماعی / آزادی خواهی مذهبی ساندینیست‌ها	سیاست حقوق بشر کارتر / بحران پس از زمین‌لرزه ۱۹۷۲-۱۹۷۸	موقفیت ائتلاف گسترده و پایه‌ای چریکی
ایران	توسعه وابسته به رهبری دولت به اتکای درآمد نفت	حکومت سرکوبگر شاه	ملی‌گرایی، و رادیکالیسم اسلامی و عرفی	سیاست حقوق بشر کارتر / پایان رونق قیمت نفت ۱۹۷۸-۱۹۷۶	موقفیت ائتلاف گسترده و پایه‌ای مردم غیر مسلح
چین	اتخاذ شیوه‌های کشاورزی تجاری و صنعتی شدن	دیکتاتوری چیانگ کای-شک / حزب کومین تانگ	مقبولیت گسترده حزب کمونیست	یورش ژاپنی‌ها / ظفقت غرب / تورم شدید سال‌های پس از جنگ جهانی دوم	موقفیت ائتلاف گسترده و پایه‌ای چریکی

نوع اول: انقلاب‌های اجتماعی موفق جهان سوم

من در تحلیل دیگری، بحثی روشن و گسترده دربارهٔ انقلاب‌های مکزیک، کوبا، ایران و نیکاراگوئه داشته‌ام. (۱۲) هریک از این موارد، تمامی عوامل پیشنهادی مدل ثبت‌شده در جدول ۲.۹ را در خود داشته‌اند.

در سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۰ در مکزیک، دوران حکومت دیکتاتوری پورفیریو دیاز بود که با موجی از توسعه [وابسته] به رهبری سرمایه‌گذاری ایالات متحده در راه آهن، کشاورزی تجاری و نفت پدیدار شد و جامعه شهری و روستایی را به آشفتگی کشاند. دیاز خود از طریق انتخابات ساختگی، به همکاری خواندن نخبگان رقیب و سرکوب گروه‌های متعلق به طبقه پایین، قدرت را در اختیار کامل خود گرفت. همراه با گردش قرن نوزده به بیست، بر پایه آمیزه‌ای از مقاومت ملی‌گرا در مقابل تجاوز بیگانگان، تقاضای دموکراسی سیاسی فراگیر، عدالت اجتماعی و اقتصادی در روستا و مانند آن، فرهنگ‌های نوپای سیاسی مخالفت شکل گرفتند. پس از یک دوره رکود اقتصادی در ۱۹۰۷-۱۹۰۸، ائتلاف گسترده‌ای از گروه‌های ناراضی صورت گرفت و از نامزدی فرانسیسکو مادرو^۱ برای ریاست جمهوری حمایت کرد و این زمانی بود که ایالات متحده در ماجرای فروافتادن دیاز در بهار سال ۱۹۱۱ بی تفاوت ماند. این آغاز حرکتی باز در مبارزه‌ای درازمدت بود که ۹ سال طول کشید و جنگ داخلی ویرانگر و دشواری را به همراه داشت، اما گام نخست پیروزی انقلاب بود. (۱۳)

کوبا نیز نمونه‌ای از همان الگویی است که همه عوامل اصلی را با خود داشت، در عین حالی که نمونه قابل توجه خاص خودش هم هست. گرچه در دهه ۱۹۵۰ در ردیف توسعه‌یافته‌ترین کشور امریکای لاتین بود، جامعه‌ای سرشار از نابرابری شدید در توزیع ثروت و قدرت به شمار می‌آمد. (۱۴) به گفته ویکام-کراولی، فولگنسیو باتیستا در سال ۱۹۵۲ پس از این که قدرت را با زور به دست آورد، با مشت آهنین و رفتار «مافیایگری» بر جزیره حکومت راند. جنبش ۲۶ ژوئیه فیدل کاسترو^۲ از سال ۱۹۵۷ مورد استقبال گستردهٔ مبارزه چریکی مردمی قرار گرفت و به این ترتیب، بخش‌های اجتماعی متنوع با جهت‌گیری آرمانی، ترکیبی از اقتدار ملی، مشارکت مردمی و عدالت اجتماعی بسیج شد و جایی برای حضور بیگانگان و نخبگان باقی نگذاشت. ایالات متحده امریکا که از سال ۱۸۹۸ و پیروزی در جنگ کوبایی-اسپانیایی-امریکایی از حکومت‌های کوبا به شدت حمایت کرده بود، همراه با دست‌نشاندهٔ خود باتیستا از کشور خارج شد. این حادثه در سال ۱۹۵۷ اتفاق افتاد. در این زمان، باتیستا اسلحه‌های امریکایی را برای فرونشاندن شورش نیروی دریایی در سین فیوگوس به کار گرفت، و این کار برخلاف قراردادی بود که می‌بایست اسلحه‌های تأمین‌شده از

1. Francisco Madero

۲. کاسترو برای نخستین بار در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ به همراه ۱۶۰ نفر انقلابی جوان با حمله به یک پاسگاه نظامی مبارزه چریکی خود را علیه باتیستا، به طور جدی و علنی آغاز کرد و به همین دلیل مبارزه او را «جنبش ۲۶ ژوئیه» نامیده‌اند.

امریکا صرفاً برای دفاع از منطقه در برابر کمونیسم مصرف شود. جالب توجه‌ترین تفاوت در کوبا (به‌عنوان مغایرت با الگویی که در مدل پیشنهادی آمده است) نوسان اقتصادی در دهه ۱۹۵۰ بود که وضعیت اقتصادی کشور در سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۷ به بهبودی گرایید، تا این‌که انقلابیون در سال ۱۹۵۸ با از بین بردن محصولات نیشکر، پایه‌های اقتصادی خویش را بنیان نهادند. با تحقق این عامل - که نتیجه عملکرد کارگزاری انسانی بود - حکومت باتیستا در آغاز سال ۱۹۵۹ به دست انقلابیون افتاد. (۱۵)

با قوت گرفتن سیاست باز نظام جهانی که متأثر از سیاست خارجی جیمی کارتر در همسویی با حقوق بشر و در ارتباط با دیکتاتوری و مخالفان آن بود، دو کشور نیکاراگوئه و ایران، انقلاب‌های خود را در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ عملی کردند. وضعیت ایران در دوران شاه، الگوی قابل مطالعه‌ای از توسعه وابسته بود: افزایش بادکنکی درآمد نفت، تورم، مسکن نامناسب، بی‌زمینی روستاییان و مهاجرت، از عوامل بارز آن بود. نیکاراگوئه نیز با وجود اینکه ساختار اقتصادی محدودتری داشت، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر اثر توسعه کشاورزی تجاری، رونق اقتصادی چشمگیری را می‌گذراند. خاندان پهلوی و سوموزا، در خصایل سرکوبگری، انحصارطلبی و اتکا به شخص، نوعاً مانند هم بودند. فرهنگ‌های سیاسی در هر دو کشور، آمیزه‌ای فعال (۱۶) و گسترده از ملی‌گرایی، عدالت اجتماعی و مذهب بود و راه را برای اتحاد طبقات چنگانه فراهم کرد و توانست پس از رکود اقتصادی در آستانه انقلاب هر دو کشور، گروه‌های مختلف را که شامل طبقات متوسط و تقریباً بالا هم می‌شد، دور هم جمع کند. حکومت نیکاراگوئه پس از زلزله اواسط سال ۱۹۷۶، سیر سقوط خود را آغاز کرد و ایران با پایان یافتن دوران پررونق درآمد نفت در سال ۱۹۷۶ به این وضعیت رسید. هنگامی که بحران هر دو کشور را فراگرفت، روشن شد که سیاست خارجی ایالات متحده بی‌نتیجه بود و هیچ سازشی برای حفظ منافع ایالات متحده عملی نبود. (۱۷)

چین، همان‌طور که در جدول ۲.۹. مشاهده می‌شود، نمونه‌ای دوگانه بود؛ چون در عین حال که انقلاب اجتماعی برجسته‌ای را (در سال ۱۹۴۹) عملی ساخت، از آنجا که در طول سال‌های جنگ جهانی دوم به وسیله ژاپنی‌ها اشغال شده بود، نخستین انقلاب ضد استعماری قرن نیز به‌شمار می‌آمد. همچنین، مقایسه شرایط سیاسی سال ۱۹۱۱ (ذکر شده در ردیف ۱۹ جدول ۱.۹)، که در آن دودمان منچو با یک انقلاب سیاسی سرنگون شد، با وضعیت سال ۱۹۴۹ که کمونیسم با انقلاب اجتماعی موفقی به قدرت رسید (مورد شماره ۵ جدول ۲.۹) آموزنده است. در آستانه سده بیستم، شاید چین از لحاظ توسعه وابسته، الگویی سؤال‌برانگیز بود، ولی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ کشوری که هنوز به‌طور عمده کشاورزی بود، فرایند صنعتی شدن را آغاز کرد، زیرا شرایط بهتری را در پی داشت.

نظام پادشاهی چین، و همچنین حکومت حزب ملی‌گرا (کومین‌تانگ)^۱ به رهبری چیانگ کای-شک، که پس از نظام پادشاهی در دهه ۱۹۲۰ بر سر کار آمد، هردو حکومت‌هایی سرکوبگر، انحصارطلب، و متکی به شخص بودند. فرهنگ‌های مخالفت از سال ۱۹۱۱ شروع به شکل‌گیری کردند (که تا اندازه زیادی محدود به حلقه‌های طبقه متوسط شهری می‌شد) و هنوز اندیشه کمونیستی رواج نیافته بود. در سال ۱۹۴۹، نیروی نظامی و حزب مائو با تکیه بر اقتدار ایدئولوژیکی که در برابر حزب کومین‌تانگ چیانگ کای-شک داشت، در نبرد با او، به ویژه در مناطق روستایی، پیروز شد و کسوت دفاع از ملی‌گرایی را که در جنگ جهانی به کومین‌تانگ داده شده بود، با قدرت از او پس گرفت. نخستین نشانه‌های آشفتگی اقتصادی و اجتماعی در سال ۱۹۱۱ آشکار شد، ولی در سال‌های پس از ۱۹۴۵، نظام اقتصادی کومین‌تانگ نشانه‌هایی از رکود عمیق‌تری را با خود داشت و تورم فلج‌کننده آن را فرا گرفته بود (قیمت‌ها در شانگهای، بین سپتامبر ۱۹۴۵ تا فوریه ۱۹۴۷ سی‌برابر شد، تا ژوئیه ۱۹۴۸ به ۵۸/۶ برابر رسید و در فوریه ۱۹۴۹ تا ۴۰۰ برابر افزایش یافت). (۱۸) سرانجام نظام جهانی در سال‌های آغازین سده بیستم بر حکومت منچو فشار آورد؛ ژاپنی‌ها چین را اشغال کردند و تا دهه ۱۹۴۰ اشغال ادامه داشت. کمونیست‌ها از این وضعیت بیشترین استفاده را کردند و ایالات متحده آمریکا هم از هرگونه مداخله در جهت دادن به پیامدهای جنگ داخلی، بی‌تفاوت و ناتوان بود.

به این ترتیب، وضعیت چین سال ۱۹۴۹ الگوی پراهمیتی است که بعداً برای مکزیک، کوبا، ایران و نیکاراگوئه سرمشق شد. به گفته بولین، چین نمونه بارز نمایش‌دهنده تمامی پنج عامل - توسعه وابسته، دولت انحصارگر، فرهنگ‌های سیاسی فراگیر مقاومت، رکود اقتصادی و نظام باز جهانی - است که مظهر موفقیت‌آمیز این پنج انقلاب اجتماعی جهان سومی است. این وضعیت را می‌توان با رابطه زیر نشان داد:

الگوی موفق = شامل ABCDE

که حروف بزرگ پنج‌گانه فوق نمایش‌دهنده حضور هر یک از پنج عامل مورد بحث است و این الگوی منحصربه‌فرد در همه انقلاب‌های اجتماعی موفق یافت می‌شود.

نوع دوم: انقلاب‌های (اجتماعی) ضداستعماری

انقلاب‌های ضداستعماری که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، جهان سوم را فراگرفت، همانندی‌های بسیاری با انقلاب‌های اجتماعی موفق داشته که پیش از این تحلیل شدند. در واقع چین، که در دهه ۱۹۴۰ هردو الگوی انقلاب را تجربه کرد، در عین حال نخستین نمونه انقلاب از نوع

دوم است. تنها تفاوت عمده بین دو الگو، یک نکته نسبتاً کم‌اهمیت است: در انقلاب ضداستعماری، دیکتاتوری داخلی آماج اعتراض نیست، بلکه با قدرت خارجی مبارزه می‌شود. یعنی اعتراض علیه قدرت استعماری‌ای است که کشور را اشغال کرده (همچنین پیامدهای این‌گونه تحولات ژرف اجتماعی را نمی‌توان با آنچه از انقلاب‌های اجتماعی منتج می‌شود سنجید، اما این امر نکته‌ای فرعی در مطالعه ریشه این رویدادهاست). از جهات دیگر، اگر در منبع خارجی کنترل سیاسی تغییری داده شود [و به فرض آن را مثل قدرت داخلی بدانیم] می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که در انقلاب‌های ضداستعماری هم همان عوامل الگوی قبلی مؤثر می‌افتند. از این‌رو، برای مثال، هنگامی که قدرت‌های خارجی می‌خواهند شرایط اقتصاد استعماری را با توجه به اهدافی که دارند، تغییر دهند، در آن کشور شکلی از توسعه وابسته به وجود می‌آید: بدیهی است برخی تغییرات در شرایط شهرنشینی، توسعه زیربنایی، و رشد روابط بازرگانی و تولید ناخالص ملی (GNP) ایجاد می‌شود تا چنان حالتی را به وجود آورند (گرچه شاید قدرت‌های خارجی به اندازه حکومت‌های داخلی و بومی، علاقه‌ای به صنعتی‌کردن مستعمره نداشته باشند، زیرا می‌خواهند این مستعمرات در جهان سوم باقی بمانند و مواد خام مورد نیاز خود را، مانند مواد معدنی یا غذایی، از این کشورها تأمین کنند). بر پایه این نکته است که مستعمرات، در وهله اول، به صورت نمودی از توسعه وابسته ظاهر نمی‌شوند. به عقیده من، نظام استعماری نوع متفاوتی از توسعه وابسته را به وجود می‌آورد که در اینجا به آن اشاره شد. دولت استعماری با توجه به بعضی مفاهیم، الگویی سرکوبگر و انحصارطلب است، ولی خصلت متکی به شخص ندارد و حکومت آن الگویی جمعی و دیوان‌سالار است. از سوی دیگر، چون حکومت متشکل از بیگانگان است، ممکن است (یا بیشتر ممکن است) مردم اعتراض جمعی خود را متوجه دستگاه حکومت به مثابه دیکتاتوری داخلی نشان دهند. این تفاوت را هم نباید فراموش کرد که حکومت دیکتاتوری جمعی متشکل از خارجی‌ان، با دیکتاتوری جمعی به رهبری یک نخبه بومی تفاوت دارد که به نظر من این از لحاظ احساسی بیشتر به حکومت متکی به شخص نزدیک است. فرهنگ‌های سیاسی مخالف هم ممکن است در برابر حکومت استعماری سربرآورند: آرمان‌های ملی‌گرایی و حکومت مستقل یا خودمختار، خواست‌های بارزی است که در این وضعیت‌ها عنوان می‌شود، اما گرایش به سوسیالیسم، مذهب، و گاهی هم برخی اسطوره‌ها و افسانه‌های محلی و داستان‌های قهرمانی درباره مبارزه‌های قبلی علیه اشغالگران مطرح می‌گردد. عوامل ترکیبی [خارجی و داخلی] نیز ممکن است اهمیت بسزایی داشته باشند. از لحاظ خارجی، رویکرد «زمینه موافق جهانی» گلدفرانک می‌تواند به روش‌های مختلف مصداق پیدا کند: عمومی‌ترین شکل این رویکرد این است که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، احساسات جهانی موافق پایان دادن به استعمار و گرایش به استقلال کشورهای آسیایی و آفریقایی بود.

جدول ۳.۹. ریشه‌های انقلاب‌های اجتماعی) ضداستعماری

کشورها	ساختار اجتماعی	دولت	فرهنگ‌های سیاسی	عوامل ترکیبی	پیامدها
الجزایر	توسعه وابسته زیر سلطه فرانسه	حکومت استعماری فرانسه	ملی‌گرایان، اسلام، سوسیالیسم	شکست فرانسه در ویتنام / شورش حاصل از بحران و رکود	موفقیت ائتلاف چریکی گسترده و پایه‌ای
ویتنام	توسعه وابسته زیر سلطه فرانسه و ایالات متحده آمریکا	استعماری زیر سلطه فرانسه، وابستگی به سلطه ایالات متحده آمریکا	ملی‌گرایان، سوسیالیسم	جنبش ضد جنگ در ایالات متحده / رکود اقتصادی	موفقیت ائتلاف چریکی گسترده و پایه‌ای
زیمبابوه	توسعه وابسته زیر سلطه بریتانیا	دولت سرکوبگر و نژادپرست بان اسبیت	ملی‌گرایان، سوسیالیسم، مقاومت تاریخی	تحریم بین‌المللی / شورش حاصل از رکود	موفقیت ائتلاف چریکی گسترده و پایه‌ای
موزامبیک / آنگولا	توسعه وابسته زیر سلطه بریتانیا	سلطه دیکتاتوری سالازار در پرتغال	ملی‌گرایان، سوسیالیسم	انقلاب در پرتغال / شورش حاصل از رکود	موفقیت ائتلاف چریکی گسترده و پایه‌ای

کشورهایی که در برابر این جریان مقاومت کردند، در معرض شورش‌های ضداستعماری و مخالفت بین‌المللی قرار گرفتند. از سوی دیگر، وقوع رکود اقتصادی در داخل، یا مبارزه چریکی در کوبا، این وضعیت را به وجود آورد که قدرت استعماری دریافت، بیش از این جای باقی ماندن در کشور نیست. می‌خواهیم پنج نمونه بارز انقلاب‌های ضداستعماری را بررسی کنیم (که چهار مورد آن به انقلاب اجتماعی انجامیده و با بسیاری از مبارزه‌های ضداستعماری‌ای که هدف‌ها، راهبردها و بسیج مردمی وسیع انقلابی نداشته‌اند، تفاوت دارند).

پس از چین (که در بخش قبلی به‌عنوان پنجمین مورد به آن اشاره شد)، موارد دیگر این نوع، شامل الجزایر (۱۹۵۴-۱۹۶۲)، ویتنام (۱۹۴۵-۱۹۷۵)، و زیمبابوه و موزامبیک در سراسر دهه ۱۹۷۰ است. عوامل این مبارزه‌ها در جدول ۳.۹ تلخیص شده است.

فرانسویان در سال ۱۸۳۰ به خاک الجزیره گام نهادند و با نیروی مسلح، نظام حکومت نخبگان بومی-قبیله‌ای را متلاشی کرده، نخست در الجزیره، پایتخت، و سپس در سراسر مناطق روستایی سلطه خود را حاکم کردند. در میانه سده بیستم، دو جامعه متفاوت در الجزایر وجود داشت: یکی جامعه شهری ثروتمند که آموزش فرانسوی دیده و به زبان فرانسوی صحبت می‌کردند، و دیگری جامعه روستایی و شهری عربی‌زبان، شامل مسلمانان تهیدست جامعه الجزایری. این دو جامعه، دوسوی یک نظام توسعه وابسته را تشکیل می‌دادند که منافع توسعه شامل بخش فرانسوی، و جنبه‌های منفی وابستگی شامل جمعیت الجزایری می‌شد. حکومت به‌طور کلی در دست فرانسویان قرار داشت و گرچه متکی به شخص نبود، اما بی‌شک حکومتی انحصارطلب و سرکوبگر در مقابل الجزایریان بود. در این اوضاع، فرهنگ‌های سیاسی مخالفت، برگرداندن استقلال ملی از سلطه فرانسوی، هویت اسلامی و اندیشه رادیکالی‌گرایش به سوسیالیسم با پوسته اسلامی تبلور پیدا کرد. جبهه آزادی‌بخش ملی، که سازمانی متشکل از چریک‌های شهری بود، از سال ۱۹۵۴ شکل گرفت تا حمله‌هایی علیه فرانسویان انجام دهد. این سازمان شامل ۱۰,۰۰۰ زن نیز می‌شد که بعضی از آنها رزمنده و بعضی دیگر نامه‌رسان بودند و بسیاری هم به خدمات پشتیبانی اشتغال داشتند و کارهایی مانند پرستاری، آشپزی و رخت‌شویی را انجام می‌دادند. (۱۹) این سازمان در سال ۱۹۵۷ با واکنشی سبعانه و ضدانقلابی از سوی فرانسویان روبه‌رو شد، ولی آنها جمعیت بیشتری بودند و می‌توانستند در برابر فرانسویان مقاومت کنند و دامنه مبارزه را تا روستاها بکشانند، و سرکوب آنها از سوی فرانسویان مشکل‌تر شد.

در الجزایر هم مانند کوبا، پس از این‌که جریان انقلاب آغاز شده بود، عوامل ترکیبی [داخلی و خارجی] شکل گرفت. آشفته‌گی زندگی روزمره به‌وسیله اعمال جبهه آزادی‌بخش ملی در شهرها و گسترش آشوب در مناطق روستایی، دست به دست هم داد، رکود اقتصادی را در پی آورد و شرایط حفظ تسلط فرانسویان را بر مستعمره‌شان دشوار کرد. همچنین تأثیر و نفوذ روابط نظام جهانی، جنبه

عاطفی جریان را تقویت کرد: شکست فرانسویان در ویتنام در سال ۱۹۵۴، انتقادهای بین‌المللی از شیوه‌های عمل فرانسویان در الجزایر، و اعتراض روشنفکران فرانسوی مانند ژان-پل سارتر در فرانسه، همه باعث سست شدن سلطه فرانسه شد (گرچه فرانسویان تا آخرین روز در الجزایر باقی ماندند). بر اثر مجموعه‌ای از این عوامل، خیزش مردمی در شهرها و مناطق روستایی در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۲ بالا گرفت. حکومت فرانسویان در الجزایر، دستگاه قدرت را رها کرد و از هم پاشید و جبهه آزادی‌بخش ملی قدرت را در دست گرفت. (۲۰)

در ویتنام، مستعمره دیگر فرانسه، انقلابی در یک دوره سی‌ساله روی داد که حداقل سه مرحله می‌توان در آن مشاهده کرد: مرحله اول، آزادی شمال ویتنام در سال ۱۹۴۵، پس از جنگ جهانی دوم؛ مرحله دوم، بیرون‌راندن فرانسویان از ویتنام در سال ۱۹۵۴ پس از شکست در دین بین فو؛ و مرحله سوم، انقلاب در جنوب بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۵، که ویتنام شمالی در اتحاد با انقلابیون جنوب برای سرنگونی حکومتی وارد کارزار شد که از سوی ایالات متحده آمریکا به شدت حمایت می‌شد. در اینجا هم توسعه وابسته، بستر مناسبی برای شناخت و مشخص کردن وضعیت استعماری ویتنام تحت سلطه فرانسویان بود که کشور را به صورت صادرکننده برنج و لاستیک تبدیل کرده بود و سپس آن کشور به دست ایالات متحده آمریکا افتاد که کمک‌های عظیم آن به حکومت ویتنام جنوبی، اقتصاد آنجا را طی دهه ۱۹۶۰ در حالت معلق نگه داشت. مجموعه‌ای از نخبگان بازاری، دیوان‌سالار و زمین‌دار، دست در دست قدرت جهانی از این وضعیت سود می‌بردند، درحالی‌که دهقانان متوسط و خرده‌پا یا اهالی فقیر شهرنشین، زندگی بسیار دشواری را می‌گذراندند. مردم به خوبی درک می‌کردند که حکومت، زیر سلطه فرانسویان و سپس آمریکاییان بوده است و نماینده حقیقی اراده و خواست مردم ویتنام نیست. فرهنگ‌های سیاسی مشخصی که انقلابیون شمال و جنوب را برانگیخت، مثل حالت الجزایر، بر محور این اندیشه دیرینه شکل گرفت که باید مهاجمان خارجی را بیرون راند (که از این بابت ریشه در زمان‌های قدیم و مبارزه علیه تجاوز چینی‌ها داشت)، و این جریان با درخواست عامه مردم برای یک حکومت بومی و بالاگرفتن آرمان سوسیالیستی، پس از اتحاد ویتنام شمالی با بلوک شوروی در دهه ۱۹۵۰، درآمیخت. به این ترتیب، فرهنگ‌های سیاسی مخالفت، آمیزه‌ای از ارزش‌های سنتی استقلال‌طلبی و برابری‌خواهی بود که در بستر آرمان‌گرایی‌های نوین ملی‌گرایی و سوسیالیسم جریان یافت.

پس از مداخله ارتش آمریکا و شدت آن در نیمه‌های دهه ۱۹۶۰، شورش انقلابی به اوج خود رسید. کشور بر اثر جنگ طراحی شده ویران گردید (چنانکه در گفته مشهور یکی از افسران آمریکایی به‌طور علنی اعلام شد: «باید برای نجات شهر، آن را ویران کرد»). (۲۱) چنین بود که

انقلابیون با عملیات چریکی، با ارتش امریکا جنگیدند تا ماشین جنگی آن را متوقف کنند، گو این‌که هزینه زیادی پرداختند: اگر ۵۰,۰۰۰ سرباز امریکایی کشته شدند، بیش از یک و نیم میلیون ویتنامی، در مبارزه برای استقلال، به استقبال مرگ رفتند. با رشد صلح‌طلبی در ایالات متحده امریکا در دهه ۱۹۶۰، رابطه باز جهانی تبلور یافت. انتخاب ریچارد نیکسون در ۱۹۶۸، با این قول صورت گرفت که به دخالت نظامی امریکا در ویتنام خاتمه داده شود و پس از سال ۱۹۷۲، امریکا بدون توجه به مخاطرات این کار، از حمایت خود از حکومت ویتنام جنوبی کاست. حکومت ویتنام جنوبی وجهه خود را از دست داد و به سرعت به پایان خط رسید و سایگون در آوریل ۱۹۷۵ سقوط کرد و اتحاد مجدد دو ویتنام به‌عنوان کشوری واحد با حکومتی سوسیالیستی، تحقق یافت. (۲۲)

سه انقلاب ضداستعماری دیگری که در دهه ۱۹۷۰ توجه جهانیان را به خود جلب کرد، همه در آفریقا روی دادند. دولت زیمبابوه از رودزیای استعماری به‌وجود آمد و آنگولا و موزامبیک استقلال خود را از پرتغال گرفتند. توسعه وابسته در رودزیای اقلیت سفیدپوست ثروتمند مزرعه‌دار و اکثریت سیاه‌پوست آفریقایی تهدیدست را به‌وجود آورد. دولت استعماری زیر سلطه بریتانیا و سپس رودزیای مستقل تحت سلطه یان اسمیت، حکومتی سرکوبگر بود و در انحصار گروه اقلیت سفیدپوست قرار داشت. سنت فرهنگ سیاسی مقاومت جمعیت سیاه‌پوست، ریشه در جریان بیرون‌راندن پرتغالی‌ها در دهه ۱۶۹۰ و قیام نافرجام سال ۱۸۹۶ داشت. چریک‌های رابرت موگابه در اتحاد ملی آفریقایی زیمبابوه (ZANU) و سازمان خلق آفریقایی زیمبابوه به رهبری جوشوا نکومو (ZAPU)، مردم زیمبابوه را برگردان‌های استقلال‌طلبی، حکومت اکثریت و سوسیالیسم متحد کردند. سرانجام در دهه ۱۹۷۰، جنگ چریکی بالاگرفت و نزدیک به ۳۰,۰۰۰ آفریقایی در آن جان باختند. در اواخر دهه ۱۹۷۰، یان اسمیت زیر فشار فزاینده تأثیرات جنگ، با اقتصادی بی‌رونق و حکومتی با کمبود بودجه، و افکار عمومی بین‌المللی روبه‌رو شد. در دهه ۱۹۷۰، تحریم‌های بین‌المللی و جنگ چریکی، حکومت یان اسمیت را با دشواری‌های اقتصادی روبه‌رو کرد و عوامل داخلی و خارجی را برای مذاکرات آشتی‌جویانه آماده کرد که استقلال زیمبابوه را در ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ در پی داشت (همان سالی که انقلاب ایران و نیکاراگوئه به پیروزی رسید). (۲۳)

گرچه موزامبیک و آنگولا در دو سوی آفریقایی جنوبی - یکی در شرق و دیگری در غرب آن - قرار دارند (و جالب‌تر این‌که به‌وسیله کشوری از هم جدا می‌شوند که زیمبابوه شد)، اما انقلاب این دو کشور با یک قدرت استعماری مشترک، یعنی پرتغال، و نظام باز جهانی که در دوره‌ای واحد اتفاق افتاد در ارتباط است (برداشت من این است که دو کشور مزبور روند تاریخی متفاوتی دارند که در اینجا درباره آن قضاوتی ندارم). پرتغال هر یک از این دو کشور را به‌صورت صادرکننده مواد اولیه معینی درآورد (نفت، قهوه و الماس آنگولا، و شکر، خشکبار و پنبه موزامبیک)، گرچه در دهه ۱۹۶۰، برای صنعتی‌کردن و رشد امکانات زیربنایی در هر یک از این دو کشور گام‌های کوچکی هم

برداشته شد. دیکتاتوری‌های آنتونیو سالازار و جانشین او مارسلو کاتانو^۱، حکومتی استعماری همراه با سرکوب، اقتدار و شخصیت‌مداری به وجود آوردند، چنانکه همین روش را در پرتغال نیز در پیش گرفتند. جنبش‌های آزادی‌خواهی‌ای که در این دو کشور بالا گرفت - جنبش مردمی آزادی‌بخش در آنگولا (MPLA) و جبهه آزادی‌بخش موزامبیک (FRELIMO) - هر دو به ملی‌گرایی مایل بودند و به سمت سوسیالیسم کشیده شدند. این دو جنبش که از دهه ۱۹۶۰ به خوبی سازمان یافته بودند، جنگ‌های چریکی طولانی مدت به راه انداختند و در میانه دهه ۱۹۷۰، شرایط ترکیبی مناسبی برای سست کردن پایه‌های اقتصاد این دو کشور به وجود آوردند و ابتدا به تضعیف ارتش و سپس به رادیکالی کردن افسران پرتغالی پرداختند تا این‌که در سال ۱۹۷۴، حکومت دست‌نشانده پرتغال را سرنگون کردند. در طول آن سال، هر دو کشور برای استقلال خود تدارکاتی دیدند. انقلابیون MPLA و FRELIMO گام‌هایی را فراتر از انقلابیون کوبایی و الجزایری برداشتند و نه تنها برای سست کردن پایه‌های اقتصادی حکومت اقدام کردند، بلکه زمینه توافق بین‌المللی را هم به نفع خود برانگیختند. (۲۴)

این پنج انقلاب ضد استعماری، به موازات هم الگوی علی پنج انقلاب اجتماعی موفق در جهان سوم را شکل داده‌اند که در این الگو تأثیرهای ویژه دولت‌های استعماری و اقتصاد سیاسی، مبنای بررسی بوده است: گرچه اینها بیش از این‌که توسعه‌ای پویا داشته باشند، دچار وابستگی بودند، ولی باز هم همین توسعه وابسته، جوامعی را به اعتراض‌های انقلابی سوق داد. با وجود این‌که دولت استعماری معمولاً شخصیت‌مدار نیست، خواه‌ناخواه نیروی بیگانه‌ای است که بر جامعه مدنی مستعمره حکمرانی می‌کند. همچنین در این کشورها، استعمار، فرهنگ‌های سیاسی را به سمت ملی‌گرایی شدید شکل می‌دهد، و در هر کدام از آنها این سیاست با پوشش جریان‌های ویژه سوسیالیستی، مذهبی و بومی‌گرایی مقاومت، به میدان می‌آید. عوامل ترکیبی [روابط داخل و خارج] هم همین‌طور است، گو اینکه این عوامل کمتر بر گرد آشفته‌گی‌های ناگهانی اقتصادی دور می‌زنند، و بیشتر به نظام باز جهانی مربوط می‌شوند (که هر دو مقوله تحت تأثیر انقلابیون قرار می‌گیرند). در مدل بولین، همه این پنج نمونه با الگوی انقلاب‌های اجتماعی موفق سازگاری دارند.

مدل موفقیت = ABCDE

یعنی موفقیت انقلاب‌های ضد استعماری در گرو حضور هر پنج عامل مورد نظر است. چهار فقره از این پنج انقلاب ضد استعماری به انقلاب‌های اجتماعی با عمق متفاوتی انجامیدند (الجزایر، مورد پنجم و بینابینی است، زیرا تحولات اجتماعی آن، با نگرش‌های متفاوتی ارزیابی شده است).

نوع سوم: انقلاب‌های اجتماعی واژگون شده^۱

نمونه‌هایی که الگوی سوم انقلاب را به وجود می‌آورند، شامل کشورهای هستند که هرکدام دوران انقلابی کوتاه‌مدتی را سپری نموده و عقب‌گرد کرده‌اند. به نظر می‌رسد انقلاب مردمی-سوسیالیستی شیلی به رهبری سالوادور آلنده (۱۹۷۰-۱۹۷۳) نمونه بارز این مقوله است و مورد ضعیف‌تر و کمتر رادیکال آن، مربوط به تحول اجتماعی در گواتمالا بین سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۵۴ و جامائیکا به رهبری مایکل منلی در دهه ۱۹۷۰ است. (۲۵) با رادیکالی شدن و تعمیق یافتن رویدادهای [انقلاب]، تعارض‌های داخلی و فشارهای خارجی، این انقلاب‌ها را واژگونه و حتی با خشونت همراه کرده است. این موارد، تحلیل ما را با چالش‌هایی روبه‌رو می‌کند. نخست این‌که باید غیرواقعی بودن امری را اثبات کرد: یعنی این‌که جریان‌های مزبور چگونه رادیکالی بودند؟ به نظر من یکایک این موارد واژگونه نشدند و ممکن بود که هریک از آنها مثل موارد موقتی که پیش از این بحث شد، در مسیر تحول ساختاری ژرف قرار گیرند. مشکل دوم تحلیل این است که در شیلی و جامائیکا انقلابیون به‌طور مردمی به قدرت رسیدند. اما در تعریفی که در این فصل از انقلاب اجتماعی داده شد، خشونت جنبه قطعی آن نیست و حکومتی که جای خود را به انقلابیون داد، از نوع انحصارطلب [و خشونت‌گرایی] نبود که در مدل مطرح شد. در نهایت، باید دو دوره زمانی مرتبط با هم را بررسی کرد: یکی شرایطی که انقلابیون به قدرت رسیدند و دوره دوم، زمانی است که از قدرت افتادند (بدیهی است مرحله دوم در حوزه تحقیق فعلی قرار نمی‌گیرد). جدول ۴.۹ الف. نمایشگر این نمونه انقلاب است. ببینیم چگونه می‌توان آن را نظریه پردازی کرد.

گواتمالا بین سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۵۴، دوران تحولات اجتماعی ریشه‌ای و بالنده‌ای را سپری کرد. (۲۶) اگر شرایطی را بررسی کنیم که حکومت پیشرو منتخب به رهبری خوان خوزه آروالو در سال ۱۹۴۴ قدرت را از دست خورخه یویکو گرفت، درمی‌یابیم که گواتمالا با تغییر قرن، در فرایند توسعه وابسته‌ای قرار داشت که توسط شرکت‌های خارجی‌ای مانند شرکت متحده میوه^۳ رهبری می‌شد. این‌گونه شرکت‌ها کار تجاری می‌کردند و کشاورزی گواتمالا را محدود به تولید قهوه و موز نمودند و تولیدکنندگان کوچک و متوسط را که بیشتر مستیزو و بومیان محلی بودند، از میان برداشتند. بحران [بین دو جنگ جهانی] سرکوبگری و دیکتاتوری دولت را برای کنترل کارگران از نو برقرار کرد. جنگ جهانی دوم، با پایین آوردن قیمت قهوه، رکود اقتصادی بیشتری را برای گواتمالا به بار آورد. خصلت فاشیستی یویکو، سیاست‌سازان ایالات متحده را منفعل کرد و مخالفت‌های داخلی، بر پایه طرفداری از دموکراسی، استقلال اقتصاد ملی و تا اندازه‌ای تقاضاهای

1. reversed social revolutions

2. Jorge Ubico

3. United Fruit Company

جدول ۴.۹. الف. انقلاب‌های اجتماعی واگون‌شده: به قدرت رسیدن

کشورها	ساختار اجتماعی	دولت	فرهنگ‌های سیاسی	عوامل ترکیبی	پیامدها
گواتمالا ۱۹۴۴	توسعه وابسته تحت سلطه شرکت متحده میوه	دیکتاتوری یوبیکو	جریان‌های رادیکال ملی‌گرایی و مردمی نوپا	فاشیسم یوبیکو و به انفعال کشاندن ایالات متحده آمریکا همراه با رکورد اقتصادی و اعتصاب	ائتلاف مخالفان شهرنشین، تظاهرات غیرخشون و عزل یوبیکو
شیلی ۱۹۷۰	توسعه وابسته صنعتی / معدنی	مردمی (دموکراتیک)	چالش سوسیالیستی مردمی لرزان	سبک ارزیابی کردن خطر از سوی ایالات متحده / رکورد اقتصادی ۱۹۷۰-۱۹۶۹	انتخاب آینده با حمایت کم مردمی
جامائیکا ۱۹۷۲	تأثیر معکوس و متفاوت توسعه وابسته	مردمی	چالش سوسیالیستی مردمی / همراه با راستافاریسم	انتخابات آزاد / رکورد اقتصادی و یکاری	پیروزی انتخاباتی آشکار ملی
گرنادا ۱۹۷۹	توسعه وابسته تحت سلطه بریتانیا	دموکراسی اقتداری و سرکوبگرگیری	جنبش عامه‌گرای جواهر نو / آرزوهای مردم‌گرایی	حالت انفعالی بریتانیا و ایالات متحده / مشکلات اقتصادی	شورش ناگهانی جنبش جواهر نو را به قدرت رساند

محلی و بومی‌گرایی سربرآورد. در ژوئن ۱۹۴۴، تظاهرات شهری و اعتصاب گسترده، شرایط اقتصادی را به وضعیتی کشاند که یویکو را وادار به استعفا کرد. در مقابل حرکت‌های بومی‌گرایی، انتخابات پاییز ۱۹۴۴، پیروزی خوان خوزه آروالو را در پی داشت. گرچه فرهنگ سیاسی مقاومت در سال ۱۹۴۴ چندان قوی نبود، ولی به‌نظر من تحولات ریشه‌ای که در سال ۱۹۵۰ در پیش گرفته شد، موجب شد که حکومت آریز، که پس از دولت آروالو به قدرت رسید، به‌عنوان انقلاب اجتماعی بالقوه‌ای شناخته شود.

شیلی سال ۱۹۷۰ از یک جهت مهم از شمول الگوی مطرح‌شده فراتر می‌رود: تاریخ طولانی نهادهای مردمی در شیلی (گرچه گسیختگی هم داشته است)، امکان بروز یک چالش سوسیالیستی لرزان را در کشاکش قواعد دموکراسی به‌وجود آورد. (۲۷) در سال ۱۹۷۰، بی‌تردید شیلی توسعه‌یافته‌ترین جامعه آمریکای لاتین بود که سطح بالایی از شهرنشینی و صنعتی‌شدن را با اقتصادی متکی بر استخراج مس و سرمایه‌گذاری‌های چندملیتی در خود داشت. این کشور از لحاظ فرهنگ‌های سیاسی، وضعیت پیچیده‌ای داشت: جنبش‌های کارگری، احزاب سوسیالیستی و کمونیستی و گروه‌های فزاینده چپ نو، همه با جریان دموکرات- مسیحی رقابت می‌کردند و می‌کوشیدند مردم را به طرفداری از خود جلب کنند. به‌نظر من، این مجموعه نظام سیاسی لیبرالی و ائتلاف حزب سازمان‌یافته مخالفت، نوعی «تعادل کارکردی» را به‌صورت یک حکومت سرکوبگر و فرهنگ سیاسی مقاومت به‌وجود آورد (یعنی یک دستگاه حکومتی واقعاً مردمی که می‌خواهد تحولاتی را در بستر توسعه وابسته به اجرا درآورد، خواه‌ناخواه در معرض جریان‌های انتخابات انقلابی قرار می‌گیرد). در سال ۱۹۷۰، ترکیب قدرت‌ها برای روی کار آمدن و قدرت‌گرفتن آینده مساعد شد: حکومت اصلاح‌گر و خودمحور دموکرات- مسیحی ادواردو فری^۱ با اقتصادی راکد، کشور را اداره می‌کرد. ایالات متحده آمریکا احتمال پیروزی آینده را در انتخابات ریاست جمهوری دست‌کم گرفت و به‌طور قاطع در انتخابات شیلی دخالت نکرد. پیروزی آینده که آرای نسبتاً گسترده‌ای از پشتیبانی اکثریت مردم را به‌همراه داشت، راه را بر ائتلاف وحدت مردمی و «مسیر سوسیالیسم شیلی» هموار کرد.

جامائیکا در دهه ۱۹۷۰ آمیزه‌ای از راه‌هایی را دنبال کرد که گواتمالا و شیلی پیش از آن طی کرده بودند. (۲۸) توسعه وابسته همراه با شرکت‌های چندملیتی آمریکایی و بریتانیایی، که در زمینه استخراج بوکسیت [اکسید آلومینیوم] و کشاورزی صادراتی فعالیت می‌کردند، استحاله آشکار اقتصاد و ساختار اجتماعی کشور در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم را در پی داشت. در اینجا هم مانند شیلی، یک حکومت مردمی رقیق، راه شرکت جریان چپ را به‌وسیله حزب مردمی مایکل

منلی، به‌طور عملی باز کرد. فرهنگ سیاسی دیگری که در پیروزی انتخاباتی مؤثر افتاد، بالاگرفتن موج آیین راستافاریانسم^۱ بود که جنبشی با فرهنگ سیاسی- مذهبی ایده‌آلیستی به‌شمار می‌آمد و در بسیج مردم سیاه‌پوست دخالت داشت. (۲۹) شرایط ترکیبی عوامل داخلی سال ۱۹۷۲ شامل رکود اقتصادی و بیکاری و شرایط بین‌المللی که انتخابات آزاد و آرام را اجازه داد، دست به دست هم داد و در پیروزی منلی و به‌راه افتادن جریان چپ، که منجر به صدور بیانیه سوسیالیسم مردمی در پاییز ۱۹۷۴ شد، مؤثر افتاد.

اوج‌گیری جنبش جواهر نو^۲ به رهبری موريس بیشاپ^۳ در سال ۱۹۷۰ در جزیره گرنادا در دریای کارائیب، که به زبان انگلیسی تکلم می‌کنند، این مجموعه را کامل می‌کند. (۳۰) این کشور از لحاظ اقتصادی، به‌واقع یک نظام استعماری، با الگوی مزرعه‌داری بزرگ بود که در بستر توسعه وابسته حکومت انگلیس اداره می‌شد. بخش کوچکی از نخبگان، از صادرات محصولات کشاورزی از قبیل جوز، پوست جوز [ادویه]، کاکائو و موز بهره می‌برد، بدون این‌که کوچک‌ترین اقدامی در زمینه امور زیربنایی صورت گرفته باشد، و تقریباً هیچ گامی در جهت صنعتی‌شدن کشور برداشته نشده بود. در طول سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۹ دولت خودکامه و فردی اریک‌گیری^۴ زیر سلطه نظام وست‌مینستر [پادشاهی انگلیس] بر جزیره حکومت می‌راند. وی برای سرکوب مخالفان، بر گروهی اویاش و بدنام به‌نام مانگوز^۵ تکیه داشت. در این وضعیت، جنبش جواهر نو موج مخالفت موقتی را سازمان داد که به‌طور عملی بر اصول عامه‌گرایی رادیکال متکی بود و تحت تأثیر جنبش قدرتمند سیاه‌پوست ترینیداد قرار داشت و به‌صورت جریان رشدیابنده یک هویت ملی مردم‌گرا و جنبش نوحاسته کارگری به‌شمار می‌آمد. اقتصاد آنجا که همواره بی‌ثبات بود، در سال ۱۹۷۴ دچار رکود شدیدی شد. در سال ۱۹۷۸، درآمد صادرات کاهش یافت، اما بیکاری، تورم و عدم موازنه در پرداخت‌ها، در حالت بحرانی باقی ماند. در سال ۱۹۷۹، ترکیب عوامل [داخلی و خارجی] به‌طور ناگهانی صورت پذیرفت: جنبش جواهر نو با این باور که اریک‌گیری می‌خواهد از رهبری جنبش جلوگیری کند، به حرکت درآمد و جریانی را برای سرنگونی او به‌راه انداخت، پیش از این‌که ایالات متحده آمریکا یا بریتانیا واکنشی نشان دهند. جنبش مزبور فقط با ۴۶ نفر (که ۱۸ نفر آنها مسلح بودند) به مبارزه برخاست، اما به این دلیل که توانست بر نیروی ارتشی چیره شود، نباید جنبه مردمی این خیزش را دست‌کم گرفت: زیرا هنگامی که مردم را از طریق رادیو به حمایت فراخواندند، جماعت مشتاق کثیری به آن پاسخ مثبت دادند. (۳۱)

۱. Rastafarianism، آیین مذهبی که در جامائیکا پا گرفته و آفریقا را سرزمین موعود، و هابیلی سلاسی، امپراتور سابق اتیوپی را خدا می‌پندارد.

2. New Jewel Movement

3. Maurice Bishop

4. Eric Gairy

5. Mongoose Gang

جدول ۴.۹. ب. انقلاب‌های اجتماعی واژگون‌شده: فروافتادن از قدرت

کشورها	ساختار اجتماعی	دولت	فرهنگ‌های سیاسی	عوامل ترکیبی	پیامدها
گوآتمالا ۱۹۵۴	تداوم توسعه وابسته در میان دستاوردهای موجود	مردمی به رهبری آریبتر	پس‌پیشرفت رشد‌یافته، رویاروی مخالفت جناح راست	ترکیبی از توطئه امریکا و شرکت متحده میوه / معضلات اقتصادی	کودتا با حمایت سیا، بازگشت دیکتاتوری
شیلی ۱۹۷۳	تداوم توسعه وابسته در میان دستاوردهای موجود	دموکراسی (مردمی) به رهبری آینده	چپ‌گرایی شدید / تفرقه (قطبی شدن) جناح راست	مهاجرت اقتصادی از سوی ایالات متحده و دخالت / بحران تورم شدید	کودتا با حمایت سیا، تأسیس دیکتاتوری
جامائیکا ۱۹۸۰	تداوم توسعه وابسته در میان دستاوردهای موجود	مردمی به رهبری منلی	چپ‌گرایی فزاینده / قطبی شدن جناح راست	مسانو ر اقتصادی و سیاسی ایالات متحده / مشکلات اقتصادی	انتخاب حکومت محافظه‌کار سیگا
گرنادا ۱۹۸۳	تداوم توسعه وابسته در میان دستاوردهای موجود	دولت انقلابی و عامه‌گرا به رهبری نیشاپ	شکاف در جنبش جوانر نو	مداخله ایالات متحده / بحران اقتصادی	فروپاشی جنبش جوانر نو

این چهار مورد را می‌توان در حد کلی در الگویی قرار داد که در این فصل مطرح می‌شود، البته به شرطی که بتوان نظام‌های دولتی شیلی و جامائیکا را که بیشتر رنگ مردمی داشتند تا دیکتاتوری، در آن گنجانند. آثار توسعه‌ی وابسته، نقش حیاتی فرهنگ‌های سیاسی (که به‌ویژه در شیلی برجسته بود)، و ترکیب عوامل رکود اقتصادی داخلی و شرایط مساعد جهانی، همه در فراهم‌کردن رویدادهایی که انقلابیون اصلاح‌گر رادیکال را به قدرت رساند، مؤثر بودند.

اگر شرایط فروافتادن این حکومت‌ها را از مسند قدرت مرور کنیم، که بیشتر آنها عمری بیش از سه تا چهار سال نداشتند، می‌توانیم چند نکته را به‌طور خلاصه استخراج کنیم (برای توضیح بیشتر ر.ک.: جدول ۴.۹ ب.). بحث درباره‌ی فروافتادن حکومت‌های انقلابی از قدرت، شاید مستلزم نظریه‌ای مخصوص به خود باشد که با فروپاشی رژیم‌های سابق^۱ تفاوت دارد. در اینجا فرصت آن نیست که چنین نظریه‌ای را به‌طور کامل مرور کنیم. (۳۲) با وجود این، می‌توان به کمک عواملی که مبنای این بحث است، برخی وجوه و خصوصیات مشترک این چهار مورد را استخراج کرد. با توجه به مقوله‌ی ساختار اجتماعی، هنگامی که توسعه‌ی وابسته شکل گرفت، نمی‌تواند یک‌شبه از میان برداشته شود: هر حکومت گرفتار معضلاتی می‌شود که توسعه‌ی وابسته به وجود می‌آورد، ولو این که اصلاحاتی صورت بگیرد و دستاوردهایی به‌بار آورد. سه مورد از چهار نمونه، دولت‌هایی داشتند که به‌طور مردمی حکومت می‌کردند و چهارمی، یعنی بیشاپ در گرنادا حالتی بسیار عامه‌گرا داشت و احتمالاً می‌توانست در انتخابات بعدی هم پیروز شود. فرهنگ‌های سیاسی پیشرو در این چهار جامعه رونق گرفتند و در گرنادا و گواتمالا به‌طور قابل توجهی تا اعماق نفوذ کردند، اما همراه با آن جناح‌های راست مخالف هم رشد و جامعه را به‌طور سیاسی قطبی کردند. بدین ترتیب، عوامل ترکیبی در مقابل رژیم‌های جدید سربرآورد: هر چهار کشور، در پی برنامه‌هایی که تنظیم کردند و نظام تولید و توزیع گذشته را کنار نهادند، دچار مشکلات اقتصادی شدند و همه آنها به‌طور آشکار یا پنهان گرفتار مداخله از سوی ایالات متحده شدند، زیرا ایالات متحده در این چهار کشور، حکومت‌هایی ضدانقلابی طرح‌ریزی کرد. این حاصل کار هر چهار مورد بود، چنانکه شیلی و گواتمالا در برابر کودتاهای تنظیم‌شده به رهبری سیا قرار گرفتند، در گرنادا مداخله مستقیم نظامی شد، و در جامائیکا از طریق انتخابات، قدرت به دست حزب کارگر به رهبری ادوارد سیگا^۲ افتاد. در هر چهار مورد همان عواملی که انقلابیون را به قدرت رساند، در جهت عکس باعث کنارزدن آنها شد.

برحسب تفسیر بولین، می‌توان الگوهای به قدرت رسیدن و سرنگونی حکومت‌های فوق را به شرح زیر و آن‌گونه که در جدول ۱.۹ آمده نمایش داد (توجه داشته باشیم که A [حرف بزرگ]

۱. معمولاً حکومت‌هایی را که با انقلاب سرنگون می‌شوند «رژیم‌های سابق» (anciens régimes) می‌نامند، که رویکرد نمادین به انقلاب فرانسه دارد.

یعنی عامل A حضور داشته و a (حرف کوچک) یعنی عامل A وجود نداشته است).
به قدرت رسیدن:

ABCDE	گواتمالا
AbCDE	شیلی
AbCDE	جامائیکا
ABCDE	گرنادا

گواتمالا در ۱۹۴۴ و گرنادا در ۱۹۷۹، از الگوی ABCDE پیروی کردند (البته گرنادا به خاطر عقب‌افتادگی اقتصادی با این الگو کمی ناهمخوانی دارد) و شیلی در ۱۹۷۰ و جامائیکا در ۱۹۷۲ الگوی AbCDE را ساختند. بنابراین، در اینجا دو الگوی فرعی وجود دارد: یکی الگوی متعارف موفق مربوط به گرنادا و گواتمالا، و دیگری الگوی مربوط به شیلی و جامائیکا که حکومتی سرکوبگر در آنجا وجود نداشته و در مقابل فرهنگ مخالفت، یک حزب سازمان‌یافته بیشتر چپ‌گرا قرار گرفته است. این دو الگوی کلی را می‌توان با دنباله‌روی از تفسیر بولین، با کمی «تقلیل‌گرایی» به الگوی ACDE تبدیل کرد (۳۳) که شامل توسعه وابسته، فرهنگ توانای سیاسی مخالفت، رکود اقتصادی در داخل کشور و نظام باز جهانی مناسب است؛ عوامل اصلی الگویی که شامل مجموع کشورهای مورد بحث می‌شود.

به نظر می‌رسد الگوی از قدرت فروافتادن حکومت را می‌توان به صورت AbcDe نمایش داد، یعنی هر چهار کشور همچنان در توسعه وابسته گرفتار بوده‌اند، از نظر سیاسی، مردمی‌تر از رژیم قبلی حکومت کرده‌اند، برحسب فرهنگ‌های سیاسی در روند روزافزون قطبی‌شدن قرار گرفته‌اند (علامت ۱-۱) [یک منفی] در جدول ۱.۹. به [حرف کوچک] تبدیل شده تا این مسئله را نشان دهد)، همه از یک رکود اقتصادی رنج برده‌اند و از یک نظام باز جهانی مناسب دور بوده‌اند. سه عامل آخری - یعنی cDe - گویای یک نظریه سیاسی و ازگونی انقلاب است. یعنی انقلاب زمانی از قدرت می‌افتد که تفرقه سیاسی و قطبی‌شدن، مشکلات اقتصادی و مداخله از بیرون کشور دست به دست هم داده باشند.

در مورد انقلاب‌های وازگون‌شده، هر چهار مورد پس از به قدرت رسیدن، روال انقلاب اجتماعی را به‌طور کلی در پیش گرفتند. حالت غیرعادی بودن خصلت مردم‌گرایی در شیلی و جامائیکا و نقش ظاهراً ضعیف فرهنگ‌های سیاسی مخالفت در گرنادا و گواتمالا هنگام تغییر رژیم، عوامل عمده تبیین این الگو است.

نوع چهارم: انقلاب‌های اجتماعی نافرجام

در این بخش به سه نمونه از «شکست» [انقلاب] می‌پردازیم، به این معنا که به انقلاب اجتماعی با

شرایط مورد انتظار ما نینجامیده است. الگوی مورد بحث شامل انقلاب‌های اجتماعی نافرجام، انقلاب سیاسی و عدم ایجاد انقلاب می‌شود. انقلاب اجتماعی نافرجام بارزترین خصیصه این نمونه است که آن را با الگوی [انقلاب] موفق که در نظر ماست متفاوت می‌سازد، زیرا در این موارد هم انقلابیون همان هدف‌هایی را داشته‌اند که در انقلاب‌های موفق دنبال شده است. توجه داشته باشیم که در اینجا یک مسئله متمایز وجود دارد، یعنی در حالتی که موفقیتی به دست نیامده، چگونه می‌توان کوشش انجام شده را انقلابی اجتماعی نامید؟ پس ناگزیر باید بر داوری خود دربارهٔ نیت انقلابیون و ماهیت جنبش‌ها تکیه کنیم. به عقیده من بیشتر کسانی که از نزدیک شاهد این چهار نمونه مبارزه مورد بحث فعلی بوده‌اند توافق نظر دارند که انقلاب اجتماعی در برنامه کارکنندگان بوده است. اصل راهنمای ما در تحلیل موارد مزبور - السالوادور دهه ۱۹۸۰، گواتمالای بین دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰، فیلیپین نیمه دوم دهه ۱۹۸۰، و پرو ۱۹۸۰ تا کنون - این است که نمونه‌های مورد نظر، همانندی‌هایی بارز با انقلاب‌های موفق داشته‌اند که تا کنون مطالعه شده است (یعنی کوششی جدی صورت پذیرفته)، و نیز در عمل تفاوت‌های مهمی با آنها داشته‌اند (که شکست به شمار آمده است). بنابراین، در جدول ۱.۹. بعضی شاخص‌ها به صورت (۱) کدگذاری شده که نشان می‌دهد آن عامل با برخی جنبه‌های مهم وجود داشته‌اند. در پایان این قسمت خواهیم دید که این وضعیت چگونه یک الگوی علی [انقلابی] را برحسب تفسیر بولین شکل می‌دهد. جدول ۵.۹ این وضعیت را نشان می‌دهد.

بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲، شاید السالوادور شدیدترین کوشش‌های انقلابی در تاریخ بشری را به اجرا درآورد، ولی در کسب قدرت به شکست انجامید. (۳۴) توسعه وابسته، دولت سرکوبگر، فرهنگ‌های مخالف قدرتمند، و بحران‌های اقتصادی، باعث شکل‌گیری چالش جدی مسلح مردمی در سال ۱۹۷۹ شد. اما در دهه ۱۹۸۰، جنگ نیروهای مسلح [دولتی] و شورشیان به بن‌بست رسید و سرانجام در سال ۱۹۹۲ به قرارداد صلح انجامید. جنگ داخلی پایان یافت و وعده اصلاحات داده شد، اما انقلاب اجتماعی صورت نگرفت. به نظر می‌رسد دلیل عمده تحلیلی در این باره، برحسب مدل مورد نظر بولین، متأثر از ماهیت جمع‌گرای حکومت نظامیان در السالوادور بود که جریان نخبگی گسترده‌ای را به وجود آورد تا از نظام حکومتی پشتیبانی کند. این جریان با گسترش مشارکت سیاسی مردم در جنگ داخلی همراه بود، تا با دموکرات‌های مسیحی میانه‌رو همسویی کنند، و به این ترتیب، طبقه متوسط و حتی کارگران روستایی را از همراهی با انقلابیون بازداشت. این قطبی شدن در دو اردو، همراه با حضور لِرزان طبقه متوسط در میان آنها، و درهم بافته شده با فرهنگ سیاسی مبارزان FMLN [جبهه ملی آزادی‌بخش فاراباندو مارتی]، گرچه کاملاً انسجام داشت و آزادی‌خواهی مذهبی هم با آن آمیخته بود، با ترکیب رادیکالیسم عرفی و شرعی نیکاراگوئه متفاوت بود و انقلابیون السالوادوری که از یک گفتمان گسترده جنگ طبقاتی مارکسیست-لنینستی پیروی

جدول ۵.۹. انقلاب‌های اجتماعی نافرجام

پیامدها	عوامل ترکیبی	فرهنگ‌های سیاسی	دولت	ساختار اجتماعی	کشورها
جنگ داخلی طولانی، توافق در قرارداد صلح	مداخله کارتر-ریگان / بحران‌های «باثبات» دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۰	نگرش‌های مارکسیست-لنینیستی، آزادی‌خواهی مذهبی، اما در جهت قطعی شدن	حکومت جمع‌گرای نظامیان با حمایت گسترده نخبگان	تأثیر مسمکوس و متفاوت توسعه وابسته	السالوادور ۱۹۷۹-۱۹۹۲
جنگ چریکی طولانی، سرکوب از سوی حکومت	حمایت‌های ایالات متحده آمریکا در بردن و آوردن حکومت‌ها / بحران‌های «ثابت»	عمدتاً نگرش مارکسیست-لنینیستی	حکومت جمع‌گرای نظامیان با حمایت گسترده نخبگان	تأثیر مسمکوس و متفاوت توسعه وابسته	گوآتمالا دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰
جنگ چریکی طولانی، ضعیف شدن انقلابیون	حمایت ایالات متحده / ثبات یا بهبود	مناوئیسم افراطی سندرو لو مینوسو	دولت سرزدهی در دهه ۱۹۸۰ / قدرت خودمدار فوجی‌موری	توسعه وابسته راگد	پرو دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰
مبارزه چریکی بدون موفقیت	حمایت ایالات متحده / ثبات بحرانی؟	عمدتاً نگرش مارکسیستی	حکومت مردمی اکینو	توسعه وابسته راگد	فیلیپین ۱۹۸۶-

می‌کردند، اتکای به طبقه متوسط را به حساب نیاورده بودند. به‌عنوان آخرین عامل، نظام باز جهانی یا سیاست خارجی متمایل به حقوق بشر کارتر، که در سال ۱۹۷۹ اجرا شد و موفقیت انقلابیون ایرانی و نیکاراگوئه‌ای را تسهیل کرد، در سال پایانی ریاست جمهوری کارتر کم‌کم بسته شد، زیرا حزب دموکرات ایالات متحده نمی‌خواست یک انقلاب دیگر در جهان سوم صورت گیرد [شاید به امید این‌که در انتخابات دوره بعدی هم پیروز شود]، و در دوران ریگان به‌طور کلی بسته شد و ایالات متحده به‌شدت در امور السالوادور دخالت و از رژیم آنجا حمایت کرد. این شرایط نامساعد، جنگ خونین و پرهزینه داخلی را شعله‌ور ساخت که فقط با مذاکره و صلح قراردادی می‌توانست پایان یابد.

گواتمالا مبارزه چریکی مشابهی را با شدت کمتری در پیش گرفت. این مبارزه که سی سال طول کشید از دهه ۱۹۶۰ آغاز شد و با سازمان‌دهی گروهی مجدد پس از شکست سال ۱۹۵۴ شکل گرفت. در هیچ زمانی آن پنج عامل [موجد انقلاب] ترکیب مناسبی را برای موفقیت پیدا نکرد. در اینجا هم مانند السالوادور، حکومت نظامیان برای کنترل بازی‌های سیاسی، بیش از این‌که راه دیکتاتوری را در پیش گیرد به ابزار نهادی متوسل شد و تا دهه ۱۹۸۰ آن را به عمق جامعه کشاند، درحالی‌که انقلابیون، با وجود اینکه در بسیج ائتلاف گسترده‌ای از طبقات مختلف موفقیتی نداشتند، می‌خواستند مواضع مخالفت‌آمیز و آشتی‌ناپذیر مارکسیست-لنینیستی خود را همچنان حفظ کنند. در این شرایط، ایالات متحده آمریکا آموزش و حمایت قابل توجهی را نسبت به ارتش و رژیم گواتمالا در پیش گرفت (به‌ویژه از ۱۹۷۵ و دوباره در دهه ۱۹۸۰)، چون در غیر این صورت حکومت به آن پشت می‌کرد و برای تسلیحات و جلب حمایت به منابع بین‌المللی دیگری مانند آرژانتین و اسرائیل متوسل می‌شد. طی این دوره، اقتصاد کشور حالتی بسیار غیرعادی و نامتعادل داشت، ولی به‌جای این‌که در معرض شرایط رکودی ناگهانی و آشکار قرار گیرد، فرایند بحرانی «ثابتی» را تحمل می‌کرد. در نتیجه، جنگ سی‌ساله داخلی با شدت و ضعف ادامه یافت و حکومت به کمک نیروی مسلح سرکوبگر، تسلط خود را بر کشور گواتمالا ادامه داد. (۳۵)

شورش بسیار شدید دیگری که در آمریکای لاتین روی داد مربوط به پرو بود که طی آن جنبش منحصربه‌فرد شبه‌مائوئیستی-مارکسیستی سندرو لومینوسو از اواسط دهه ۱۹۸۰ نیروی خطرناکی برای کسب قدرت شد و گستره این شورش از روستاهای دامنه کوه آند تا محله‌های آلونک‌نشین لیما کشیده شد. حمله آرمان‌گرایانه و گاهی با خشونت فیزیکی و بی‌رحمانه چریکی، مثل السالوادور و گواتمالا، طرفداران پرشوری را دست‌وپا کرد، اما در بین طبقه متوسط و بالا طرفداران اندکی پیدا کرد. در مناطق روستایی کشور نیز بخش‌های عمده‌ای از مردم راه بی‌طرفی را پیش گرفتند. نظام حکومتی هم نمودی مشخص از آسیب‌پذیری با خود نداشت: پرو به‌صورت یک دموکراسی فعال

در دهه ۱۹۸۰ با حکومت چپ‌گرای آلن گارسیا^۱ روی پای خود ایستاده بود و در همان زمان که آلبرتو فوجیموری^۲ مجلس را منحل می‌کرد، آلن گارسیا شاهد حمایت ارتش و بخش گسترده غیرمنتظره‌ای از مردم به نفع خودش بود و بر این دلگرم بود که با برنامه اقتصادی و پولی جدیدی که داشت، حفظ یک‌الگوی استوار توسعه وابسته، از رکود اقتصادی در امان خواهد بود. جانشین شدن اتفاقی آدم هوشمندی چون ایمایل گوزمان^۳ به جای سندرو در انتخابات سال ۱۹۹۲، شالوده وقوع جنبش را ضعیف‌تر کرد، گو این‌که عوامل ساختاری موجود، به خودی خود ناکافی بود. (۳۶)

مورد پایانی انقلاب اجتماعی، بیرون از امریکای لاتین قرار دارد و آن فیلیپین دوران کوری اکینو^۴ به بعد است که در سال ۱۹۸۶ به جای فردیناند مارکوس به ریاست جمهوری انتخاب شد. فیلیپین از نظر تحولات قانونی، مورد منحصربه‌فرد و نخستین انقلاب سیاسی موفق است (منظور سرنگونی مارکوس در برابر قدرت مردم است)، و نیز شکست طرح رادیکالی‌تر تحول اجتماعی که به وسیله جنبش کارگری چپ و کمونیستی به جریان افتاده بود، پس از تغییر حکومت یا همراه با آن اتفاق افتاد. فیلیپین را می‌توان با چین مقایسه کرد که طی دو مرحله انقلاب خود را انجام داد، گرچه در فیلیپین هر دو مرحله همزمان بود و انقلاب اجتماعی در آنجا روی نداد. در اینجا می‌خواهیم این انقلاب سیاسی را با شرح بیشتری بررسی کنیم، تا شاید شاخص‌هایی را بیابیم که بیانگر چرایی‌های شکست انقلاب اجتماعی است. استدلال ما درباره فیلیپین به‌طور کلی مانند حالت السالوادور، گواتمالا و پرو است. اکینو نماینده دموکراتیک‌ترین جریان و معقول‌ترین حکومتی بود که می‌توانست روی کار بیاید؛ تصویری که دیکتاتوری مارکوس که تازه سرنگون شده بود، به‌طور معکوس باعث تقویت آن شد. جریان رادیکال، با وجود اینکه برای سازمان‌دهی بسیاری از امور در بخش‌های اجتماعی شهری و روستایی توانایی بسیار زیادی داشت و زنان هم از او حمایت می‌کردند، ولی به‌لحاظ داشتن فرهنگ کمونیستی در معرض نقد بود و از این بابت اقبال کمی در طبقات مختلف داشت. سرانجام این‌که ایالات متحده از اکینو به‌شدت طرفداری کرد تا در معرض تهدید جنبش چپ قرار نگیرد، چنانکه در السالوادور همین رویه را در پیش گرفت. نتیجه امر، ترکیبی از مشکلات اقتصادی بود، ولی انسجام سیاسی باثباتی داشت، بدون این‌که به تحولات اجتماعی بینجامد. (۳۷)

برای نمایش دادن الگوهای مورد بحث در این قسمت که برحسب مدل بولین انقلاب اجتماعی نافرجام به‌شمار آمده‌اند، باید درباره تفسیر کد ۱-۹ که در جدول ۱-۹ تکرار شده است، راهی منطقی جست‌وجو کرد. جدول بولین بر اساس جواب‌های بلی و خیر تنظیم شده و برگذهای ۱ و ۰

1. Alán García

2. Alberto Fujimori

3. Abimael Guzmán

4. Cory Aquino

مبتنی است که نماینده بودن یا نبودن یک عامل است. اما در این نمونه‌هایی که مطالعه می‌کنیم، بیشتر عوامل فقط تا حدودی وجود دارند. چنانکه شاهد نظام سیاسی- ارتشی نهادی شده جمعی و سرکوبگر در السالوادور و گواتمالا هستیم، فرهنگ سیاسی مخالفت قوی اما ناقص در چهار کشور، شرایط اقتصادی فقیرانه اما باثبات، و در پرو و فیلیپین توسعه وابسته منزوی وجود داشت. اگر حضور هر عامل با کد «a» مشخص شود، به هر اندازه ناقص یا کامل، می‌توان تبیینی قابل قبول درباره چگونگی وقوع انقلاب اجتماعی و نافرجامی آن ارائه داد. الگوی مورد بحث چنین به نظر می‌رسد:

ABCDe	السالوادور، ۱۹۷۹-۱۹۹۲
ABCDe	گواتمالا، دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰
AbCDe	پرو، دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰
AbCDe	فیلیپین، ۱۹۸۶ و دهه ۱۹۹۰

با استفاده از شیوه تلخیص بولین، چون در این چهار نمونه هم نظام حکومتی باز و هم انحصارطلب وجود داشت، با حذف عامل دولت از الگوی بولین، بقیه عوامل در موارد مزبور مشترک‌اند، به طوری که مدل ACDe تمامی چهار نمونه مورد بحث را دربرمی‌گیرد: به این معنی که توسعه وابسته، حضور فرهنگ‌های مخالف، و رکود اقتصادی، بدون توجه به نوع دولت یا نبود عامل و فرصت مساعد نظام باز جهانی، همه دست به دست هم داده و حرکت به سوی انقلاب اجتماعی را خنثی کرده‌اند.

حال اگر جهتی دیگر را برگزینیم و حالت ناقص و بخشی عوامل را که با «a» کدگذاری شده، به صورت فقدان آن عوامل در نظر بگیریم، می‌توانیم الگوی زیر را تدوین کنیم:

Abcde	السالوادور، ۱۹۷۹-۱۹۹۲
Abcde	گواتمالا، دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰
abcde	پرو، دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰
abcde	فیلیپین، ۱۹۸۶ و دهه ۱۹۹۰

در اینجا دو مدل وجود دارد [Abcde و abcde] و اگر توسعه وابسته را که در دو مورد وجود دارد و در دو مورد وجود ندارد، حذف کنیم، الگوی تقلیل یافته «bcde» به دست می‌آید که می‌توان آن را تبیین‌کننده جنبش‌های «شکست» خورده به شمار آورد: یعنی در وضعیتی که انقلابیون با دولت‌هایی روبه‌رو هستند که دیکتاتور آنها سرکوبگر و انحصارطلب نیست، فرهنگ سیاسی آنها همبستگی طبقه‌ای گسترده‌ای را شکل نمی‌دهد، اقتصاد کشور به طور محسوسی گرفتار رکود نشده و نیروهای خارجی به جای این که نظام حکومتی موجود را به حال خود رها کنند، از آن حمایت نمایند، در این صورت انقلاب پیروز نمی‌شود. این عوامل در رژیم‌هایی جمع می‌شود که راه بر مشارکت سیاسی مردم تا اندازه‌ای باز است و هم‌پیمانی و اتحاد طبقات مشکل صورت می‌پذیرد و

چنانچه بتوان به فرهنگ مخالفت انگ مارکسیست-لنینستی زد، یا اگر واقعاً چنین باشد، حمایت نظامی و اقتصادی خارجی که بیشتر از سوی ایالات متحده آمریکا می‌رسد، در این جریان دخالت می‌کند [و باعث شکست انقلاب می‌شود]. بنابراین، مجموعه مورد بحث در این قسمت، هم تأییدکننده نظریه موفقیت در حالت‌هایی است که کوشش‌های انقلابی دربردارنده همه عوامل موفقیت بوده‌اند، و هم در مواردی که عوامل مزبور از لحاظ دامنه و ژرفا، محدودیت قابل توجه داشته‌اند، بیانگر نظریه شکست است.

نوع پنجم: انقلاب‌های سیاسی

انقلاب‌های سیاسی نیز گونه مهم دیگری در بحث ماست، و اینها انقلاب‌هایی هستند که به کمک بسیج توده‌ای به وجود آمده‌اند و تحول سیاسی قابل توجهی را در پی دارند، اما تحولات اجتماعی و اقتصادی که لازمه انقلاب‌های اجتماعی هستند با این تحولات سیاسی همراه نیستند. به این ترتیب، این انقلاب‌ها فقط دو مورد از سه معیار اسکاچ‌پل درباره انقلاب اجتماعی را دربردارند. موضوع نظری مورد بحث ما، الگویی است که در آن عوامل مساعد، وقوع انقلاب سیاسی را ممکن می‌سازد، ولی مانع می‌شود که به انقلاب اجتماعی تمام‌عیاری تبدیل شود. در اینجا یک معضل تعریفی وجود دارد: برای این‌که یک رویداد، انقلاب اجتماعی به‌شمار آید، چه اندازه تحول اجتماعی لازم است؟ به‌نظر می‌رسد چهار مورد گزینشی در این قسمت، می‌توانند معضل مزبور را رفع کنند: سرنگونی پادشاهی منچو [در چین] در سال ۱۹۱۱، منجر به تحقق انقلاب اجتماعی در ۳۸ سال بعد شد. جنبش قدرت مردم فیلپین، مارکوس را در سال ۱۹۸۶ سرنگون کرد، ولی تحول اقتصادی اندکی در پی داشت، و همین موضوع را می‌توان درباره دوالیه^۱، دیکتاتور هائیتی، عنوان کرد. در مورد بولیوی، نظر غالب این است که یک انقلاب اجتماعی در سال ۱۹۵۲ در آن کشور روی داد، ولی پس از یک دهه، تغییر کمی را در زندگی اکثریت مردم به ارمغان آورد. جدول ۶.۹. نشان‌دهنده وضعیت موارد مورد بحث این قسمت است. می‌خواهیم هر مورد را به‌طور خلاصه مرور کنیم.

پیش از این، به سرنگونی نظام پادشاهی چین در سال ۱۹۱۱ اشاره کردیم، جایگاه آن را در طرح خود مشخص کردیم و تفاوت‌های آن را با انقلاب اجتماعی مائو، که یک نسل بعد روی داد، بازشناختیم: دو وضعیت مزبور، برحسب میزان توسعه وابسته و تکامل فرهنگ فعال سیاسی مخالفت تفاوت‌های بارزی دارند، همچنین، رویداد سال ۱۹۱۱ با رکود اقتصادی ناکافی همراه بود (درحالی‌که پس از جنگ جهانی دوم، رکود اقتصادی سنگینی بر جامعه مستولی شد). این مورد، مبین آن است

جدول ۶.۹. انقلاب‌های سیاسی

کشورها	ساختار اجتماعی	دولت	فرهنگ‌های سیاسی	عوامل ترکیبی	پیامدها
چین ۱۹۱۱	نظام متسایل به توسعه و وابسته / غیرفعال	خاندان منچو	جریان‌های لیبرال - دموکراسی ماست	فشار خارجی / مشکلات اقتصادی	سرنوشت حکومت منچو، بدون انقلاب اجتماعی
بولیوی ۱۹۵۲	نظام متسایل به توسعه وابسته	حکومت محافظه کار ارتشیان	جریان‌های ملی‌گرای رادیکالی و اتحادیه‌کارگری	بدون دخالت خارجی / مشکلات اقتصادی	شورش ناگهانی عامه مردم - جنبش ملی انقلابی قدرت را به دست گرفت
فیلیپین ۱۹۸۶	توسعه وابسته محدود	دیکتاتوری مارکوس	جریان‌های ملی‌گرای مردمی - سوسیالیستی	بیرون کردن ایالات متحده به دلیل حمایت از مارکوس / مشکلات اقتصادی	قدرت مردم مارکوس را سرنگون کرد
هائیتی ۱۹۸۶	توسعه وابسته بسیار محدود	دیکتاتوری دوایه	جریان‌های مخالف نو خاسته	بیرون کردن ایالات متحده به دلیل حمایت از دوایه / مشکلات اقتصادی	سقوط دوایه / حکومت ارتشیان

که فرایند توسعه و ابسته باید آن قدر گسترده باشد که ساختار اجتماعی را به حد کافی درهم ریزد، به طوری که امکان تبلور اتحاد گسترده طبقات چندگانه را برای تحول فراهم کند، اتحادی که به وسیله فرهنگ سیاسی انعطاف پذیر و قوی مخالفت انسجام می یابد.

در زمانی که سده بیستم به پایان خود نزدیک می شد، هائیتی در محدوده‌ای کوچک تر و با فاصله زمانی و مکانی قابل توجهی از چین، انقلاب سیاسی مشابهی را تجربه کرد، بدون این که تحول انقلابی-اجتماعی همراه داشته باشد. (۳۸) از لحاظ توسعه، جزیره هائیتی بیشتر نمود بارز وابستگی بود تا توسعه و ابسته، زیرا در فهرست کشورهای امریکایی از لحاظ شاخص های توسعه و رفاه اجتماعی، در مرتبه بسیار پایینی قرار داشت. از سوی دیگر، دولت هائیتی زیر سلطه حکومت اجدادی دوالیه ها، نمونه ای کلاسیک از حکومت سرکوبگر، انحصارطلب، پلیسی و متکی به شخص بود که به کمک یک مجلس ضعیف به نام تون تون ماکوت^۱، دوام آن تضمین می شد. در چنین شرایطی، جریان مخالفت فقط می توانست فرهنگ سیاسی مخالفت کم توش و توانی را سازمان دهی کند، که آن هم از جریان های لیبرال مردمی و لیبرال مذهبی ریشه می گرفت. بحران های اقتصادی سال های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۶، تظاهرات سازمان نیافته نیرومندی را علیه ژان-کلود دوالیه به خیابان ها آورد و سرکوب شدید از سوی رژیم باعث شد ایالات متحده کمک های بیشتری به رژیم موجود کند و توطئه گران ارتشی را تشویق کند که در ۶ فوریه ۱۹۸۶ دست به کودتا بزنند و به حکومت دودمان دوالیه خاتمه دهند. به هر حال نتیجه این امر، روی کار آمدن گروه نخبگان ارتشی جدیدی بود که از ادامه یافتن اصلاحات و رادیکالی شدن امور جلوگیری کرد، و گرنه در بن بست ائتلاف با رئیس جمهور انتخابی، برتراند آریستید (که بعداً او را زندانی کردند)، و ارتش که کشور را تا اواسط دهه ۱۹۹۰ اداره کرد، گرفتار می شد.

نوع دیگر این الگو را انقلاب سال ۱۹۵۲ بولیوی نمایندگی می کند. بولیوی نیز از لحاظ میزان کم توسعه یافتگی مانند چین و هائیتی بود و در این کشور هم یک اقتصاد محدود به استخراج قلع از معادن واقع در مناطق روستایی حاکم بود. (۳۹) جنبه متفاوت آن، مربوط به ماهیت رژیمی است که سرنگون شد. رژیم مزبور یک دیکتاتوری متعارف آسیب پذیر نبود، بلکه حکومتی محافظه کار، متشکل از ائتلاف نخبگان تحت حمایت ارتش بود. در چنین شرایطی در دهه ۱۹۴۰، فرهنگ مخالفت قدرتمندی شکل گرفت که در طبقه متوسط و کارگر ریشه داشت و خواستار ملی کردن معادن، اصلاحات ارضی برای اکثریت مردم بومی و استقرار موازین مردم گرایی بود. در بولیوی، ترکیب دولت و نیروی مخالف مانند شیلی و جامائیکا بود که رادیکال ها از طریق انتخابات قدرت را به دست آوردند. ترقی خواهان طبقه متوسط متعلق به جنبش ملی انقلابی (MNR) در سال ۱۹۵۱ در

انتخابات پیروز شدند، اما اجازه نیافتند که قدرت حکومتی را به دست گیرند. آنها در آوریل ۱۹۵۲ پی بردند که به دلیل پایین آمدن سطح زندگی، به آسانی می‌توانند با همراهی مردم شهری مناطق مختلف قیامی محدود اما کاملاً هماهنگ برپا کنند که دخالت خارجی هم در آن جایی نداشته باشد. طی شش سال بعدی، اصلاحات ارضی در سطحی گسترده به اجرا درآمد که نوید انقلاب اجتماعی را می‌داد (و در بخشی از متون آن زمان، از اصلاحات ارضی به عنوان انقلاب اجتماعی نام برده شده است) و پس از آن، بر اثر فشار کانون‌های مالی بین‌المللی، جنبش ملی انقلابی از طریق قانونی، زمام حکومت را به دست گرفت. نتیجه نهایی نه به کودتا می‌مانست و نه یک انقلاب اجتماعی، بلکه بیشتر شبیه یک انقلاب سیاسی بود.

نمونه پایانی در این نوع، فیلیپین است و چنانکه گفته شد بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ یک انقلاب سیاسی در این کشور روی داد که دیکتاتوری فردیناند مارکوس را سرنگون کرد، ولی به جای این که جنبش یا حزبی انقلابی جای او را بگیرد، کورازون اکینو، اصلاح طلب میانه‌رو به قدرت رسید. وضعیت فیلیپین از بسیاری جنبه‌ها، به وضعیت چین در اوایل سده بیستم و شرایط هائیتی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ همانند بود: یعنی وضعیتی پیشرفته‌تر با توسعه وابسته بسیار محدود باقی‌مانده از دهه ۱۹۵۰، دیکتاتوری سرکوبگر، انحصار طلب و متکی به شخص، همراه با برخی مشکلات اقتصادی (مانند بیکاری، کاهش درآمد، رشد پایین اقتصادی، و بدهکاری) از شرایط فیلیپین بود که پس از قتل شخصیت معروف مخالف، بنیگنو اکینو در سال ۱۹۸۳ افزایش یافت. در یک برهه حساس، زمانی که افسران اصلاح طلب نیروهای مسلح در فوریه ۱۹۸۶ شورش کردند و شمار زیادی از مردم میانه‌رو و چپ‌گرای شهرنشین به طرفداری از آنها برخاستند، ایالات متحده در کنار گذاشتن مارکوس دخالت موافق کرد (چنانکه ریگان به او پناهندگی داد و سناتور پل لاکزالت^۱ به مارکوس توصیه کرد که «زمان کناره‌گیری فرارسیده است»^۲). (۴۰) نیروهای مخالف که مجموعه منسجمی را تشکیل دادند، عبارت بودند از طیف گسترده‌ای شامل ۱۵۰۰ افسر متعلق به جنبش اصلاح طلب نیروی مسلح، مخالفان لیبرال طبقه متوسط که از ریاست جمهوری کوری اکینو طرفداری می‌کردند و نیروهای ملی‌گرای رادیکال و سوسیالیست در جبهه ملی مردمی (NDF) یا جناح سیاسی ارتش جدید مردمی انقلابی. گرچه جناح رادیکال و سوسیالیست که از ائتلاف طبقات مختلف تشکیل می‌شد از ۱۹۸۶ به بعد به طور انحصاری در جهت انقلاب اجتماعی حرکت می‌کرد، اما همه این نیروها به این نتیجه رسیدند که باید در حذف دیکتاتوری مارکوس دست به دست هم دهند.

در بررسی مسیرهای انقلاب سیاسی هم می‌خواهیم همان روش کار بررسی انقلاب‌های اجتماعی نافرجام را تکرار کنیم. به این ترتیب، عواملی که در جدول ۱.۹. باکد (۱) مشخص شده،

1. Paul Laxalt

نشانه وجود آن عامل است و بنابراین الگوی ABCDE شامل هر چهار کشور می‌شود و می‌توان چنین تفسیر کرد که هر انقلابی از هر نوع که اتفاق افتاده، انقلاب اجتماعی شناخته می‌شود. ولی به دلیل محدود بودن این عوامل در هر چهار مورد و تفسیر (۱) به صورت عدم وجود آن عامل، می‌توان با توجه به پیامدهای سیاسی، و نه پیامدهای اجتماعی این رویدادها، سه الگوی متفاوت را نمایش داد:

aBcde	چین، ۱۹۱۱
abCde	بولیوی، ۱۹۵۲
aBCDe	فیلیپین، ۱۹۸۶
aBcde	هائیتی، ۱۹۸۶

چین و هائیتی نماینده یک الگوی همسان هستند که هر دو دولت‌هایی آسیب‌پذیر داشتند، ولی در متغیرهای دیگر در اندازه کمتر یا بیشتر با یکدیگر شباهت داشتند. در این بحث مشاهده شد که بولیوی فرهنگ سیاسی مخالفت قدرتمندی - داشته که از سال ۱۹۵۲ خود را نشان داده است. فیلیپین به طور واقعی سه فقره از عوامل پنج‌گانه مورد نظر را داشته است - یعنی دولت و اقتصادی آسیب‌پذیر و فرهنگ مخالفت قدرتمند - و دو عامل توسعه وابسته و عوامل ترکیبی مساعد بین‌المللی در آن وجود نداشته است. هر چهار مورد از لحاظ توسعه وابسته همه‌جانبه و زمینه جهانی تسهیل‌کننده کمبود داشته‌اند، یعنی دو عامل مزبور - که از جهات مختلف اقتصادی - سیاسی هستند - در انحراف جنبش‌های انقلابی تأثیر شدید داشتند و هنگامی که انقلابیون قدرت گرفتند، مانع تحقق انقلاب اجتماعی شدند. بر این پایه، سه نمونه از چهار مورد این بحث (همه کشورها به جز فیلیپین) در یک مقوله جمع می‌شوند، یعنی رکود اقتصادی شدیدی نداشته و در دو مورد آنها فرهنگ مخالفت چندان منسجم نبوده است (چین و هائیتی). این چهار مورد با تفاوتی ظریف، نظر انقلاب اجتماعی موفق را تأیید می‌کند، زیرا گویای آن است که چنانچه بعضی عوامل فوق به طور ناقص وجود داشته باشند، می‌توانند به صورت عوامل کلیدی [به جای تحقق انقلاب اجتماعی] تحولات ایجاد شده را تنها به صورت انقلاب سیاسی محقق سازند.

نوع ششم: غیرفعال در انقلاب

با مرور کوتاهی درباره گروه بزرگی از کشورهای جهان سوم که در آنها انقلابی روی نداده است، این بررسی تطبیقی را به پایان می‌رسانیم. در این قسمت، نه نمونه (شامل هشت کشور که آرژانتین نماینده دو حالت است) را بررسی می‌کنیم، که نوع ششم جدول ۱.۹ را تشکیل داده‌اند. توجه داشته باشیم که هر کدام از این کشورها در میان قدرت‌های عمده جهان سوم اهمیت ویژه‌ای دارند و هر یک وجود یک یا چند عامل را شامل هستند که در نظریه مورد بحث به آنها توجه شد. در اینجا بدون

این‌که جدول مشخصی داشته باشیم و با حداقل توضیح، فقط به ذکر چند نکته دربارهٔ مواردی می‌پردازیم که در آنها انقلابی روی نداده است. (۴۱)

کرهٔ جنوبی و تایوان از دههٔ ۱۹۷۰ نمایندهٔ کانون‌های قدرت بلامنازع اقتصادی جهان سوم هستند. این دو کشور صنعتی شده‌اند و در فعالیت‌های جهان اقتصاد رقابتی مطرح هستند، تا جایی که مفهوم «توسعهٔ وابسته» دربارهٔ رشد آنها به‌سختی صادق است (با وجود اینکه در جدول ۱.۹ با کد «۱+» مشخص شده‌اند). گرچه شیوه‌های انحصارطلبی و سرکوبگری در دولت نظامی کرهٔ جنوبی و حکومت چیانگ کای-شک و حزب کومین‌تانگ رواج داشته است، ولی از دههٔ ۱۹۷۰ دولت‌های آنها به‌طور گسترده‌ای راه را بر مشارکت مردم باز کرده‌اند. از لحاظ فرهنگ سیاسی، جنبش دانشجویی و کارگری قدرتمندی در کره به‌وجود آمده که دولت را به انجام دادن اصلاحاتی واداشته، اما در شمای انقلابی، برای طبقهٔ متوسط در حال رشد جایی در نظر گرفته نشده است. در تایوان جریان مخالف کم‌توانی مشاهده می‌شود و نیز از دههٔ ۱۹۷۰ تاکنون، در هیچ‌کدام از این دو کشور ترکیب مساعدی [عوامل داخلی و خارجی] که برانگیزانندهٔ انقلاب باشد، به‌وجود نیامده است. مرد و کشور اقتصاد بسیار پویایی داشته و از پشتیبانی ابرقدرت‌هایی چون ایالات متحدهٔ آمریکا و ژاپن برخوردار بوده‌اند. از این‌رو، رشد مستمر اقتصادی، افق پررونقی را برای طبقهٔ کارگر و متوسط فراهم آورده است، به‌طوری‌که به‌جای توسل به انقلاب، توانسته‌اند دولت را وادار به اصلاحات دموکراتیک کنند. (۴۲)

آرژانتین، برزیل و مکزیک در امریکای لاتین، هم‌ترازان غول‌های اقتصادی [یا به‌اصطلاح معروف به بیرهای صنعتی] شرق آسیا هستند. هر سه کشور پیشینهٔ بارزی در توسعهٔ وابسته دارند که از دههٔ ۱۹۶۰ به‌بعد شکل گرفته، درحالی‌که آرژانتین از اواسط دههٔ ۱۹۸۰ از دو کشور دیگر عقب مانده است. همچنین، هرکدام از آنها از دههٔ ۱۹۷۰، رکود اقتصادی شدیدی را تحمل کرده‌اند و حتی در بعضی از آنها این رکود به‌طور مکرر روی داده است. آرژانتین در دههٔ ۱۹۷۰ حکومت نظامی بسیار سرکوبگری داشت، گو این‌که کمتر متکی به شخص و بیشتر نهادی بوده است (مونتونروهای^۱ آرژانتین به یک قیام شهری دست زدند، بدون این‌که ریشه در شرایط گذشته داشته باشد، و ثابت کردند که هر جنبش چریکی با یک انقلاب اجتماعی نافرجام همسنگ نیست). در هر صورت، عواملی که باعث انقلاب می‌شوند در این نمونه‌ها به انتها می‌رسد. در مکزیک، حزب حاکم که ۶۰ سال قدرت را در دست داشت و گاهی هم با روش‌های ساختگی این وضعیت را حفظ می‌کرد، به‌اندازهٔ کافی هوشیار بود که ادعای نمایندگی گروه‌های هم‌سود را داشته باشد، و آرژانتین پس از شکست در جنگ مالویناس / فاکلند در ۱۹۸۳، به دموکراسی روی آورد و خود را از شر حکومت

نظامیان آسوده کرد. در مورد فرهنگ سیاسی، به جز در مکزیک و شرکت مؤثر جناح چپ در انتخابات سال ۱۹۸۸ به رهبری کوآتموک کاردناس^۱، در دیگر کشورهای این گروه، این عامل چندان قوی نبود: شهامت مادران زندانیان مفقودالاثر، بسیار بااهمیت بود اما یک جنبش انقلابی به حساب نمی‌آمد، بازگشت برزیل به دموکراسی، حاصل یک بسیج توده‌ای نبود و جناح چپ مکزیک هم ثابت کرد که در جذب پشتیبانی مردم در انتخابات ناتوان است. هیچ‌کدام از آنها، از یک بحران بین‌المللی حداقل ضعیفی هم بهره نگرفتند: برزیل و مکزیک رابطه نزدیک با ایالات متحده آمریکا داشتند و آرژانتین هم پس از قبول شیوه دموکراسی، از همین رابطه برخوردار شد. مکزیک از سال ۱۹۹۴ با جنبش مؤثر زاپاتیستا، از ردیف کشورهای غیرفعال درآمد و در زمره کشورهای قرار گرفت که انقلاب اجتماعی نافرجام داشتند. با توجه به اینکه چهار مورد از پنج عامل [تیین‌کننده انقلاب] در این کشور تا اندازه‌ای وجود داشته است، مروری بر تحلیل‌های دهه ۱۹۸۰ نشان می‌دهد که مکزیک در مرحله پیش از انقلاب قرار داشته است. (۴۳)

در خاورمیانه، به جز ایران، مصر و ترکیه هم از جنبه اقتصادی و جمعیتی، عمده‌ترین کشورهای منطقه هستند. ترکیه آن قدر رشد داشته که بتوان برچسب توسعه وابسته آن کشور را توجیه کرد، ولی مصر از دهه ۱۹۸۰ وضعیتی مبهم داشته است، ولی در دوران ناصر و سادات بعضی شاخص‌های توسعه در آنجا به چشم می‌خورد. در هر دو کشور، چندبار رکودهای اقتصادی شدیدی روی داد و در مصر کاملاً با تناوب تکرار شد. حکومت هر دو کشور تا اندازه‌ای حالت انحصارطلبی داشته است: در ترکیه در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰، ارتش قدرت حکومت را به دست گرفت تا بتواند در محملی کنترل شده، قدرت را به نیروهای غیرنظامی بسپارد، و مصر هم در دوران حکومت حسنی مبارک یک دموکراسی قانونی بسیار سطحی را حفظ کرده است. در ترکیه مخالفان چندان گسترده نیستند و در مصر هم یک جریان واحد مخالف وجود دارد، در حالی که رادیکال‌های مذهبی و عرفی برای به دست آوردن قدرت رهبری، با یکدیگر رقابت می‌کنند. هر دو کشور با ایالات متحده آمریکا ارتباط نزدیک دارند و در معرض فشار یا بی‌مهری هیچ نیروی خارجی‌ای نیستند. از این رو، اقتصاد سیاسی آن‌چنان باثبات است که نشانه‌ای از دورنمای انقلاب در آنها دیده نمی‌شود، گو این که انقلاب در مصر غیرمنتظره هم نیست.

آخرین نمونه این گروه، زئیر است که در آفریقای مرکزی قرار دارد. حکومت موبوتو سسه سکو^۲ از سال ۱۹۶۵ در دورانی همراه با دشواری و فقر، کشور را اداره کرده است. به نظر می‌رسد وجود دولتی انحصارگرا، با رکود اقتصادی مکرر، به ویژه از سال ۱۹۹۳، شرایط مساعد سرنگونی موبوتو را فراهم کرد. با این که هر زمانی ممکن است این اتفاق بیفتد، اما به دلیل توسعه اندک و اتحاد

نیروهای مخالف، احتمال نمی‌رود که به یک انقلاب اجتماعی بینجامد. بنابراین، در ژئیر فرهنگ سیاسی، همراه با کم‌توسعه‌یافتگی شدید، ممکن است مانع وقوع یک انقلاب شود، در غیر این صورت امکان دارد که چنین اتفاقی روی دهد. (۴۴)

الگویی که می‌توان از این پیمایش شتابزده در چند مورد غیرانقلابی کشورهای جهان سوم ارائه داد، از چند جهت قابل توجه است. اگر کدگذاری «+۱»، «-۱» و «۱/۰» (یعنی یک عامل در یک دوره موردنظر وجود داشته و در دوره‌های دیگر وجود نداشته است) از جدول ۱.۹ را نماینده حضور عوامل بدانیم، الگوی زیر که بیانگر امکان وقوع انقلاب در آنهاست به دست می‌آید.

ABCde	کره جنوبی، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
ABcde	تایوان، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
ABcDe	برزیل، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
ABcDe	آرژانتین، دهه ۱۹۷۰
AbcDe	آرژانتین، ۱۹۸۳ تاکنون
ABCDe	مکزیک، دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴
ABcDe	ترکیه، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
ABCDe	مصر، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
aBcDE	ژئیر، دهه ۱۹۷۰ تاکنون

بدیهی است هیچ‌یک از موارد فوق، همه عوامل پنج‌گانه مشمول در نظریه را با خود ندارد. این نیز خود حالتی از مدل ترکیبی منظور نظر ماست. در یک مورد آرمانی آزمون نظریه، حضور چهار مورد از پنج عامل و فقدان یک عامل را مشاهده می‌کنیم: این امر دلالت بر ضرورت وجود آن عامل در نظریه انقلاب دارد. البته، تاریخ چنین مواردی را ثبت نکرده است، اما نزدیک‌ترین مورد در این زمینه، مکزیک و مصر هستند. مکزیک در دهه ۱۹۸۰، فقط عامل مساعد نظام جهانی را کم داشت (و در ۱۹۹۴ چالش زاپاتیستا در برابر دولت را به وجود آورد). مصر هم در دهه ۱۹۸۰ با چالش قوی اسلامی روبه‌رو بود، چالشی که دولت را به موضع‌گیری مسلحانه واداشت، بدون این‌که انقلابی زیانه کشد. قابل توجه این است که هشت مورد از نه نمونه فوق، این عامل را کم داشتند (در این زمینه، فشار بین‌المللی بر موبوتو در ژئیر، یک استثنای کوچک است). پنج مورد از نه نمونه، سه عامل از پنج عامل مذکور را در خود داشته‌اند: الگوی ABcDe در برزیل و آرژانتین در دهه ۱۹۷۰ تحقق یافت، و در ترکیه فرهنگ سیاسی مخالفت هم شایان اهمیت بود. الگوی ABCde در کره جنوبی، اشاره به اهمیت فقدان عامل رکود اقتصادی دارد [که همراه با فقدان شرایط مساعد جهانی، از وقوع فعالیت انقلابی جلوگیری کرد]. الگوی aBcDE در ژئیر، گویای فقدان عامل توسعه وابسته است که به‌طور منفی در امکان وقوع انقلاب مؤثر افتاده است. در میان این نه نمونه، هشت مورد در داشتن

A، B و e مشترک هستند و هفت مورد از بابت D، و شش مورد در e با هم سهیم هستند. اگر این حالت‌ها را عمومی‌ترین وضعیت بدانیم به الگوی ABcDe می‌رسیم که در واقع سه مورد از گروه چنین هستند، که باز هم گویای اهمیت ضرورت حضور عوامل فرهنگ سیاسی و نظام مساعد باز جهانی برای وقوع انقلاب است، گرچه سایر عوامل به گونه‌ای مناسب وجود داشته‌اند. (۴۵) اگر روش تلخیص بولین و حکم قضیه تلویحی اولیه را به کار گیریم (۴۶)، می‌توانیم از مطالعه‌ی نه مورد مذکور، نقصان یا نبود انقلاب را به شکل زیر فرمول‌بندی کنیم:

$$\text{نبود انقلاب} = aBcDE + AcDe + ABe$$

به این ترتیب، سه مسیر است که به وضعیت نبود انقلاب می‌انجامد: (۱) ترکیب توسعه وابسته، دولت سرکوبگر و فقدان رابطه باز با نظام جهانی (کره جنوبی، تایوان، برزیل و آرژانتین در دهه ۱۹۷۰، مکزیک، ترکیه و مصر)؛ (۲) حضور عامل توسعه وابسته و رکود اقتصادی، همراه با کمبود فرهنگ مخالفت و نبود رابطه باز با نظام جهانی (برزیل و آرژانتین در هر دو دوره و ترکیه)؛ (۳) حالت ویژه و منحصر به فرد زئیر، با نبود عامل توسعه وابسته یا جریان مخالفت متحد و حضور عوامل دولت انحصارگرا، رکود اقتصادی و شرایط مساعد نظام جهانی.

اگر محدودترین تفسیر موارد فوق را اتخاذ کنیم، و با توجه به کدگذاری «+»، «-» و «۰»، ۱/۰، به معنای فقدان عوامل مورد نظر، وضعیت به صورت زیر درمی‌آید:

abcde	کره جنوبی، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
abcde	تایوان، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
Abcde	برزیل، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
ABcDe	آرژانتین، دهه ۱۹۷۰
abcDe	آرژانتین، ۱۹۸۳ تاکنون
Abcde	مکزیک، دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴
Abcde	ترکیه، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
abcDe	مصر، دهه ۱۹۷۰ تاکنون
aBcDe	زئیر، دهه ۱۹۷۰ تاکنون

این الگوها عموماً بیانگر نبود آشکار عوامل مورد نظر است: کره جنوبی، مصر و تایوان فاقد همه پنج عامل هستند؛ برزیل و آرژانتین ۱۹۸۳ به بعد، مکزیک و ترکیه، چهار عامل را کم دارند؛ زئیر سه عامل، و آرژانتین دهه ۱۹۷۰ دو عامل را فاقد هستند. چنانکه مشاهده می‌شود، پنج مورد در داشتن a مشترک هستند، هفت مورد در b، نه مورد در c، شش نمونه در d و نه مورد در داشتن e سهیم هستند. بنابراین، عمومی‌ترین الگو حالت bcde است (چون از بابت عامل A/a تقریباً نصف به نصف بودند، این عامل را حذف کردیم). (۴۷) این الگو بیان می‌کند که اگر دولت‌ها نسبتاً

انعطاف‌پذیر و باز باشند [انحصارگرا نباشند]، فرهنگ‌های سیاسی پیشرفت چندانی نداشته باشند، رکود اقتصادی خیلی جدی نشود یا موقتی باشد، و ترکیب عوامل بین‌المللی نامساعد باشد، انقلاب روی نخواهد داد. به تقلید از روش تلخیص و تقلیل‌گرایی بولین، الگوی نهایی عبارت خواهد بود از:

$$bcde + abce + BcDe + acDe = \text{نبود انقلاب}$$

بنابراین، به نظر می‌رسد موانع اصلی وقوع انقلاب، نارسایی فرهنگ‌های سیاسی و چگونگی آرایش نظام جهانی است.

نتیجه‌گیری

بررسی طولانی و مقایسه‌ای ما دربارهٔ انقلاب‌های جهان سوم به پایان می‌رسد. در این فصل، الگویی مقدماتی را که از عوامل بنیادی وقوع انقلاب‌های اجتماعی تشکیل شده بود، آزمودیم و دربارهٔ این پرسش اندیشیدیم که «چرا اندکی از انقلاب‌ها موفق می‌شوند و بیشتر آنها شکست می‌خورند (یا اصلاً انقلابی روی نمی‌دهد)؟» شیوهٔ عملی تحلیل بولین، مجموعه‌ای از الگوهای زیرین را ارائه داده است:

نوع اول: انقلاب‌های اجتماعی موفق (نمونه‌های ۱-۵)

$$ABCDE = \text{موفقیت}$$

نوع دوم: انقلاب‌های (اجتماعی) ضداستعماری (نمونه‌های ۶-۱۰)

$$ABCDE = \text{موفقیت}$$

نوع سوم: انقلاب‌های اجتماعی وازگون‌شده (نمونه‌های ۱۱-۱۴)

$$ACDE = \text{به قدرت رسیدن}$$

$$AbcDe = \text{از قدرت افتادن}$$

نوع چهارم: انقلاب‌های اجتماعی نافرجام (نمونه‌های ۱۵-۱۸)

$$ACDe = \text{ناتمام}$$

$$bcde = \text{شکست‌خورده}$$

نوع پنجم: انقلاب‌های سیاسی (نمونه‌های ۱۹-۲۲)

$$ABCDE = \text{ناتمام}$$

$$aBcde + abCde + aBCDe = \text{انقلاب سیاسی}$$

نوع ششم: عدم تلاش برای انقلاب (نمونه‌های ۲۳-۳۱)

$$bcde + abce + BcDe + acDe = \text{نبود فعالیت انقلابی}$$

چنانچه برای تلخیص الگوی موفقیت، چهارده مورد اول جدول ۱.۹ را بازنگری کنیم به این

نتیجه می‌رسیم که از دو راه می‌توان قدرت حکومتی را به دست آورد: حضور همهٔ پنج عامل در پنج

مورد کلاسیک موفقیت انقلاب (مکزیک، چین، کوبا، نیکاراگوئه و ایران)، پنج انقلاب ضداستعماری (الجزایر، ویتنام، آنگولا، موزامبیک و زیمبابوه) و در دو مورد از انقلاب اجتماعی واژگون‌شده (گواتمالا، ۱۹۴۴ و گرنادا). در دو مورد دیگر - شیلی و جامائیکا - انقلاب اجتماعی فقط با چهار عامل به انجام رسید (در هر دو مورد، انقلابیون با حکومت‌هایی انحصارگرا و متکی به شخصیت فردی رودرو نبودند و با انتخابات به قدرت رسیدند). پاسخ این‌که چرا این ده دوازده انقلاب به موفقیت رسیده‌اند این است که عوامل توسعه‌یافته و وابسته، دولت سرکوبگر، فرهنگ‌های سیاسی مخالفت، رکود اقتصادی و فرصت برخورداری از شرایط باز با نظام جهانی دست به دست هم داده‌اند.

برای این پرسش که چرا بعضی کوشش‌های انقلابی به شکست انجامیده یا انقلاب اجتماعی به‌بار نرسیده یا تلاش انقلابی به کلی صورت نپذیرفته، پاسخ‌های متعددی وجود دارد. انقلاب‌های اجتماعی واژگون در گواتمالا، شیلی، گرنادا و جامائیکا گویای آن هستند که توسعه‌یافته و وابسته، رکود اقتصادی، همراه با دودستگی در مخالفت (حداقل از لحاظ فرهنگ‌های سیاسی)، آسیب‌پذیری حکومت‌های انقلابی نسبتاً دموکراتیک، و فشارهای خارجی دست به دست هم داده و جریان انقلابی پیش‌رونده‌ای را واژگون کرده‌اند. این نکته تبیین پیامدهای انقلاب را روشن‌تر می‌کند، زیرا عواملی را مشخص می‌کند که راه را بر انقلابیونی که حتی قدرت حکومتی را هم به‌دست گرفته‌اند، می‌بندد.

الگوی انقلاب‌های نافرجام در السالوادور، پرو، گواتمالا و فیلیپین پاسخ بیشتری را به این پرسش می‌دهد که چرا بسیاری از انقلاب‌ها به شکست می‌انجامند. در این موارد، انقلابیون از تأثیرهای توسعه‌یافته و وابسته، رکود اقتصادی و فرهنگ‌های سیاسی پرورده‌ای بهره‌گرفته و نیروی مخالفت با رژیم را به حرکت انداخته‌اند. اما، چنانچه شرایط بین‌المللی مساعد نباشد، صرف‌نظر از این‌که انقلابیون با چه دولتی رودرو هستند، مبارزه آنها در هم می‌شکند. علل شکست انقلاب‌ها را باید در مجموعه‌ای از عوامل شدت نسبی انحصارگرایی حکومتی که انقلابیون با آن مبارزه می‌کنند، محدودیت‌های فرهنگ‌های سیاسی موجود، ثبات نسبی و «عادی‌شدن» مشکلات اقتصادی، و کمک خارجی به حکومت موجود جست‌وجو کرد.

تبیین انقلاب سیاسی در چین (۱۹۱۱)، بولیوی، فیلیپین (۱۹۸۶) و هائیتی چنین است که همه پنج عامل موجود در مدل موردنظر، هرکدام تا اندازه‌ای وجود داشته است. اما فقط تا اندازه‌ای: در سه مورد از آنها، جنبش انقلابی از رسیدن به تحول اجتماعی بازماند. در چین و هائیتی، نارسایی‌های نسبی اقتصاد و فرهنگ سیاسی، عدم شدت بحران اقتصادی و فشار خارجی، علی‌رغم تسلط دولتی سرکوبگر، تحقق پیامدهای انقلاب را آرام کرد؛ در بولیوی، فرهنگ‌های سیاسی به‌حد کافی قدرتمند بودند، اما عوامل دیگر نارسایی داشتند؛ در فیلیپین سه عامل وجود داشت - دولت

[سرکویگر]، فرهنگ‌های سیاسی و رکود اقتصادی - اما توسعه وابسته و ترکیب عوامل مساعد بین‌المللی تحقق نیافت. تحلیل این چهار مورد می‌تواند در آینده مبین نظریه‌ای برای علل انقلاب سیاسی باشد (گرچه کاملاً مسلم نیست).

در آخرین قسمت، مواردی را مطالعه کردیم که برخی عوامل موردنظر را در خود داشتند و می‌رفت که به تحریک انقلابی کشیده شوند، ولی عملاً انقلابی صورت نپذیرفت. در این موارد نیز فقدان یا کمبود عوامل اصلی و چگونگی ترکیب آنها را بررسی کردیم. بنابراین، اگر ترکیب عواملی را در نظر بگیریم که انقلاب اجتماعی موفق به‌بار نیاورده‌اند، می‌توانیم با مطالعه ۱۱ مورد از ۳۱ نمونه [جدول ۱.۹] هشت مسیر متفاوت را بیابیم که نبود تلاش انقلابی را تبیین می‌کنند:

$$AbcDe + bcde + aBcde + abCde + aBCDe + abce + BcDe + acDe$$

یادآوری می‌کنیم که در یکایک این موارد، ترکیب روابط بین‌المللی به گونه‌ای نامساعد بوده است، نکته‌ای که با توجه به جایگاه کشورهای جهان سوم در نظام نامتعادل جهانی، تعجب‌آور نیست. اگر فقط به فقدان عوامل موردنظر در هر یک از این الگوها نظر افکنیم، می‌توانیم مدل شکست یا عدم انقلاب را حاصل ترکیب‌های زیر بدانیم:

$$bce + bcde + acde + abde + ae + ce + ace$$

این نکته بیانگر آن است که بر اساس مطالعه موارد واقعی تاریخی، فقدان حداقل دو عامل [از پنج عامل موردنظر] موجب جلوگیری از وقوع انقلاب شده است. بر این اساس نمی‌توان گفت مواردی که فقط فاقد یک عامل بوده‌اند می‌توانست‌اند انقلاب را به انجام برسانند (گرچه وضعیت شیلی و جامائیکا چنین بوده است. در این دو کشور، دولتی نسبتاً دموکرات به وجود آمد که کمتر سرکویگر بود و با انتخابات بر سر کار آمد؛ «استثنا از قاعده» غیرممکن نیست).

در پایان، همه این بحث‌ها مقدمه‌ای برای بازاندیشی نظری بیشتر و آزمون تجربی بعدی است. هنوز هم برای طرح سازوکارهایی که مرکب از عواملی مانند توسعه وابسته، فرهنگ‌های سیاسی مخالفت، رکود اقتصادی و آرایش نظام جهانی، و متضمن کارایی و روابط دقیق بین آنها در هر مورد باشد، نیاز به بررسی بیشتر است. یعنی همان‌طور که در انتقادهای خود خاطر نشان ساختیم، این عوامل نیاز به بررسی‌های تجربی ویژه و پردازش نظری بیشتری دارد. من با کل قضیه موافق هستم، ولی درباره «اندازه» آنها [بار عوامل پنج‌گانه] پیچیدگی‌هایی وجود دارد. مطلوب‌تر آن است که هر کدام از این نمونه‌ها با تفصیل بیشتری بررسی شود، که در این صورت ممکن است در تفسیری درباره بودن یا نبودن این یا آن عامل تغییراتی ایجاد شود، و می‌تواند در فهم ما به تأثیر متقابل آنها کمک بیشتری کند. هنوز موارد دیگری برای مطالعه باقی مانده است: چین در سال ۱۹۸۹، آرژانتین در دهه ۱۹۹۰، و وضعیت مکزیک از ۱۹۹۴ به بعد را می‌توان به صورت انقلاب نافرجام - اجتماعی یا سیاسی - بررسی کرد. (۴۸) و نکته پایانی این‌که چه تغییراتی باید در این مدل داده شود تا بیانگر موارد

محدودتر انقلاب‌های اجتماعی باشد که در غیر از کشورهای جهان سوم روی داده و در تاریخ ثبت شده است، مانند جنگ داخلی انگلیس، انقلاب فرانسه و روسیه، و رویدادهای سال ۱۹۸۹ در اروپای شرقی. امیدوارم این فصل، به همان اندازه که درک ما را از جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی انقلاب‌های جهان سوم گسترش داد، دربارهٔ نکتهٔ قبلی هم چنین کمکی بنماید.

یادداشت‌ها

۱. من در اینجا از تعریف تدا اسکاچ‌پل پیروی می‌کنم که «تحولات سریع و بنیادی در حکومت و ساختار طبقاتی جامعه... همراه با شورش‌هایی از سوی لایه‌های مختلف طبقهٔ پایینی» را انقلاب اجتماعی تعریف کرده است:

Theda Skocpol, *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), p. 4.

این تعریف به‌سادگی قابل عملی‌کردن نیست و کسانی که این فصل کتاب را خوانده‌اند می‌پرسند شرایط کشورهایی مانند اتیوپی یا کامبوج در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ چگونه در این تعریف می‌گنجد. نخستین پاسخ من این است که جنبشی که هایللی سلاسی را سرنگون کرد، جریانی توده‌ای نبود (بسیار شبیه انقلاب افغانستان در ۱۹۷۸ بود)، گو این‌که حوادث دهشتناک کامبوج که به تحولات اجتماعی عظیم - و درعین حال تأسف‌انگیز - انجامید، با مشارکت گستردهٔ مردم همراه نبود. ممکن است بسیاری موافق نباشند. من هم نمی‌خواهم ادعا کنم که این مدل همگی موارد مربوط را به‌طور کامل می‌پوشاند، گرچه به این هم اعتقاد دارم که بیشتر این موارد را از نظر گذرانده‌ایم.

۲. چنانکه خواهیم دید، چین حالتی مبهم دارد، که از یک‌سو خصوصیات یک انقلاب ضداستعماری را به خود گرفته و از جنبه‌ای دیگر، انقلابی اجتماعی بود. بحث من این است که وضعیت چین در هر دو حالت، قابل بررسی علی است.

3. Charles C. Ragin, *The Comparative Method: Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies* (Berkeley, Los Angeles, and London: University of California Press, 1987); Timothy P. Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution in Latin America: A Comparative Study of Insurgents and Regimes Since 1956* (Princeton: Princeton University Press, 1992).
4. Walter L. Goldfrank, "Theories of Revolution and Revolution Without Theory: The Case of Mexico," pp. 135-65 in *Theory and Society*, vol. 7 (1979); John Walton, *Reluctant Rebels: Comparative Studies of Revolution and Underdevelopment* (New York: Columbia University Press, 1984); Jeff Goodwin and Theda Skocpol, "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World," pp. 489-509 in *Politics & Society*, vol. 17, no. 4 (December 1989); Farideh Farhi, *States and Urban-Based Revolutions: Iran and Nicaragua* (Urbana and Chicago: University of Illinois Press,

1990); Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*; Jack A. Goldstone, Ted Robert Gurr, and Farrokh Moshiri, editors, *Revolutions of the Late Twentieth Century* (Boulder: Westview Press, 1991).

برای ارزیابی نقادی گسترده‌تر این فصل، ر.ک. به:

John Foran, "Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation?" pp. 1–20 in *Sociological Theory*, vol. 11, no. 1 (March 1993), and "Revolutionizing Theory/Revising Revolution: State, Culture, and Society in Recent Works on Revolution," pp. 65–88 in *Contention: Debates in Society, Culture and Science*, vol. 2, no. 2 (Winter 1993).

5. John Foran, "A Theory of Third World Social Revolutions: Iran, Nicaragua and El Salvador Compared," pp. 3–27 in *Critical Sociology*, vol. 19, no. 2 (1992), *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution* (Boulder, San Francisco, Oxford: Westview Press, 1993), and "The Causes of Latin American Social Revolutions: Searching for Patterns in Mexico, Cuba, and Nicaragua," pp. 209–44 in Peter Lengyel and Volker Bornschier, editors, *World Society Studies*, vol. 3: *Conflicts and New Departures in World Society* (New Brunswick: Transaction, 1993).

نظریه‌ای درباره شکست انقلاب و نبود انقلاب در این فصل مطرح می‌شود، توضیح بیشتر درباره آن را در مقاله دیگری از من مطالعه کنید:

"The Future of Revolutions in a Globalizing World," Working Paper no. 26, Advanced Study Center 1995–96, International Institute, University of Michigan (March 1996).

6. See Fernando Henrique Cardoso and Enzo Faletto, *Dependency and Development in Latin America*, translated from the Spanish by Marjory Mattingly Urquidí (Berkeley: University of California Press, 1979); and John Foran, "An Historical-Sociological Framework for the Study of Long-Term Transformations in the Third World," pp. 330–49 in *Humanity and Society*, vol. 16, no. 3 (August 1992).

۷. منابع کنونی مربوط به انقلاب، درباره آسیب‌پذیری‌های این نوع دولت توافق گسترده دارند. چیزی که هست هرکدام از واژه‌شناسی جداگانه و ویژه‌ای استفاده کرده‌اند. چنانکه ویکام-کراولی در بحث نژادی خود با واژه «مافیاگرایی» از آن یاد می‌کند، در مقاله فرهی «اقتدار شخص‌گرا»، گلدستون از واژه دولت (نو-پدرسالار)، و ماتئو شوگارت از اصطلاح «نظام حکومتی سلطنت‌گرا» استفاده کرده‌اند، ر.ک. به:

Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*, p. 9; Farhi, *States and Urban-Based Revolutions*; Jack Goldstone, "Revolutions and Superpowers," pp. 38–48 in J. R. Adelman, editor, *Superpowers and Revolution* (New York: Praeger, 1986); and

Matthew Soberg Shugart, "Patterns of Revolution," pp. 249-71 in *Theory and Society*, vol. 18, no. 2 (March 1989). Robert Dix probably first identified the weaknesses of this type of state in "Why Revolutions Succeed and Fail," pp. 423-46 in *Polity*, vol. XVI, no. 3 (Summer 1984).

8. See John Foran, *Fragile Resistance*, "A Theory of Third World Social Revolutions"

همچنین ر.ک.: فصل ۸ همین کتاب. در آن فصل، از مفاهیمی که از آثار سیواناندان، جیمز اسکات، فریده فرهی، استوارت هال و آنتونیو گرامشی گرفته شده، استفاده کرده‌ام.

9. Alexis de Tocqueville, *The Old Regime and the French Revolution*, translated by Stuart Gilbert (Garden City, NY: Doubleday, 1955 [1856]); and James C. Davies, "Toward a Theory of Revolution," pp. 5-19 in *American Sociological Review*, vol. 27 (1962).

۱۰. برای نمونه، درباره ایران، ر.ک. به:

Mansoor Moaddel, *Class, Politics, and Ideology in the Iranian Revolution* (New York: Columbia University Press, 1993).

۱۱. این انگاره و اندیشه، نخستین بار به وسیله والتر گلدفرانک در سال ۱۹۷۹ در «نظریه‌های انقلاب و انقلاب بدون نظریه» با عبارت «زمینه سهل‌انگار جهانی» مطرح شد. این اندیشه تا اندازه‌ای هم دنباله‌رو اصطلاح اسکاج پل با عنوان فشار بین‌المللی است که به صورت علت انقلاب در امپراتوری‌های ارضی قدرتمند بررسی می‌شود.

12. See Foran, "A Theory of Third World Social Revolutions," and "The Causes of Latin American Social Revolutions."

۱۳. بحث مبانی معیاری درباره انقلاب مکزیک در آثار زیر مطرح شده است:

John Mason Hart, *Revolutionary Mexico: The Coming and Process of the Mexican Revolution* (Berkeley, Los Angeles, London: University of California Press, 1987), and Alan Knight, *The Mexican Revolution*, vol. 1: *Porfirians, Liberals and Peasants*, and vol. 2: *Counter-revolution and Reconstruction* (Lincoln and London: University of Nebraska Press, 1986).

من در مقاله‌های متعدد، قضیه انقلاب را ارزیابی کرده‌ام:

"The Causes of Latin American Social Revolutions"; "Reinventing the Mexican Revolution: The Competing Paradigms of Alan Knight and John Mason Hart," pp. 115-31 in *Latin American Perspectives* (Fall 1996); and "Race, Class, and Gender in the Making of the Mexican Revolution," pp. 139-56 in *Revue internationale de sociologie*, vol. 6, no. 1 (1996).

۱۴. ویکام-کراولی آن را به عنوان «یکی از چهار یا پنج مورد از توسعه‌یافته‌ترین کشورهای آمریکای لاتین و توسعه‌یافته‌ترین کشور منطقه حاره‌ای در تمامی جهان» قضاوت می‌کند، ولی اقتصاد آن کشور تا حد

زیادی متعلق به آمریکاییان بود: در کتاب چریک‌ها و انقلاب، ص ۱۶۶. در همین زمینه گفته می‌شود «در هاوانا در سال ۱۹۵۴ بیشترین تعداد کادیلاک فروخته شد»، در حالی که ۲۰ درصد از فقیرترین مردم کوبا فقط ۲ تا ۶ درصد درآمد ملی را در اختیار داشتند:

Medea Benjamin, Joseph Collins, and Michael Scott, *No Free Lunch: Food and Revolution in Cuba Today* (New York and San Francisco: Food First and Grove Press, 1986), p. 5.

این شاخص‌های متناقض، نمونه‌های مناسبی برای مقوله‌ای است که من آن را توسعه و وابسته می‌خوانم. ۱۵. برای تفسیر نظری انقلاب، ر.ک. به:

Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*, and Foran, "The Causes of Latin American Social Revolutions." The standard history is still Hugh Thomas, *Cuba: The Pursuit of Freedom* (New York: Harper & Row, 1971).

ریچ اسنایدر نکته سودمندی را مطرح می‌کند، به این معنی که: «تصمیم باتیستا درباره استفاده از اسلحه‌های تأمین شده از آمریکا برای سرکوب شورش سین فیوگوس، بیشتر نتیجه عمل کارگزاری انسانی بود، چون رکود اقتصادی به وسیله انقلابیون به وجود آمد، چیزی که دانش پژوهان انقلاب باید بدانند»: گفت‌وگوی شخصی با اسنایدر، ۱۹ ژوئن، ۱۹۹۴.

۱۶. من فکر می‌کنم استفاده از اصطلاح «فعال» در ارتباط با فرهنگ‌های سیاسی مقاومت، ما را در خطر ساده‌اندیشی و توضیح واضحات بکشاند، و در فصل ۸ این کتاب کوشش شده این اعتراض برطرف شود. مانند همه مفاهیم پیچیده، این هم نیاز به بررسی بیشتری دارد.

۱۷. من هرکدام از این موارد را در مقاله‌ای تحت عنوان «نظریه‌ای درباره انقلاب‌های جهان سوم» به بحث کشیده‌ام. برای مطالعه بیشتر درباره ایران در میان بسیاری آثار، ر.ک. به:

Nikki Keddie, *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran* (New Haven and London: Yale University Press, 1981), and Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982).

درباره نیکاراگوئه، ر.ک. به:

George Black, *Triumph of the People: The Sandinista Revolution in Nicaragua* (London: Zed, 1981); John A. Booth, *The End and the Beginning: The Nicaraguan Revolution* (second edition, Boulder: West-view Press, 1985); and Carlos M. Vilas, *The Sandinista Revolution: National Liberation and Social Transformation in Central America* (New York: Monthly Review Press, 1986).

18. Jonathan D. Spence, *The Search for Modern China* (New York: W. W. Norton, 1990), pp. 499–504.

درباره چین، من از اسپنس (Spence)؛ اسکاج‌پل، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی؛ و اریک وولف استفاده کرده‌ام:

Eric R. Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century* (New York: Harper Colophon Books, 1969).

۱۹. درباره این نکته، ر.ک.: مقاله وال مقدم، فصل ۶ همین کتاب.

۲۰. آثار مهمی درباره الجزایر وجود دارد از جمله: اریک وولف، جنگ‌های دهقانی سده بیستم، قبلاً معرفی شده، و نیز:

A. Horne, *A Savage War of Peace: Algeria 1954–1962* (London: Macmillan, 1977); William B. Quandt, *Revolution and Political Leadership: Algeria, 1954–1968* (Cambridge, MA: MIT Press, 1969); Rachid Tlemceni, *State and Revolution in Algeria* (London: Zed, 1986); and Mahfoud Bennoune, *The Making of Contemporary Algeria, 1830–1989: Colonial Upheavals and Post-Independence Development* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988).

من از یکی از دانشجویهای دوره کارشناسی خود مطالب زیادی یاد گرفتم. نام وی مارکوس مک‌میلین است: Markus McMillin, "The Dynamics of an Anti-Colonialist Social Revolution: A Study of French Algeria," honors thesis, Department of Political Science, University of California, Santa Barbara (1991).

او به ویژه درباره اهمیت زمان‌بندی مناسب در رکود اقتصادی و تنظیم آن به وسیله انقلابیون آگاهی داد. ۲۱. این نکته را از یک سرگرد امریکایی نقل می‌کنم که در فوریه ۱۹۶۸ درباره مردم شهر بن‌تری (شهری با ۳۵,۰۰۰ نفر جمعیت در مرکز ایالتی در دلتای مکونگ - ویتنام) به خبرنگاران گزارش داده است: by Peter Arnet: Peter Braestrup, *Big Story: How the American Press and Television Reported and Interpreted the Crisis of Tet 1968 in Vietnam and Washington*, abridged version (New Haven: Yale University Press, 1977), p. 193.

۲۲. از جمله آثار عمده درباره انقلاب مردم ویتنام عبارت‌اند از:

Eric Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century*; Martin J. Murray, *The Development of Capitalism in Colonial Indochina (1870–1940)* (Berkeley: University of California Press, 1980); Ken Post, *Revolution, Socialism, and Nationalism in Vietnam*, four volumes (Aldershot, UK: Dartmouth, 1989); and H. John LeVan, "Vietnam: Revolution of Postcolonial Consolidation," pp. 52–87 in Goldstone *et al.*, editors, *Revolutions of the Late Twentieth Century*.

۲۳. درباره زیمبابوه، ر.ک. به:

Colin Stoneman and Lionel Cliffe, *Zimbabwe: Politics, Economics and Society* (London: Pinter, 1988); Christine Sylvester, *Zimbabwe: The Terrain of Contradictory Development* (Boulder: Westview Press, 1992); and Michael Charlton, *The Last Colony in Africa: Diplomacy and the Independence of Rhodesia* (Oxford: Blackwell, 1990).

۲۴. منابع عمده در این باره عبارت‌اند از:

Catherine V. Scott and Gus B. Cochran, "Revolution in the Periphery: Angola, Cuba, Mozambique, and Nicaragua," pp. 43–58 in Terry Boswell, editor, *Revolution in the World-System* (New York: Greenwood Press, 1989); Allen Isaacman and Barbara Isaacman, *Mozambique: From Colonialism to Revolution, 1900–1982* (Boulder: Westview Press, 1983); Barry Munslow, *Mozambique: the Revolution and its Origins* (London: Longman, 1983); and F. W. Heimer, "The Decolonization Conflict in Angola, 1974–76: An Essay in Political Sociology," in *International Studies on Contemporary Africa* (1979).

۲۵. فرایند ملی‌شدن نفت در ایران را که از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ به وسیله دکتر محمد مصدق به اجرا درآمد، باید به این فهرست اضافه کرد، چنانکه ساندینیست‌ها هم در نیکاراگوئه پس از یازده سال حکومت در سال ۱۹۹۰ از قدرت افتادند. پرسشی که از قضیه نیکاراگوئه ناشی می‌شود این است که «یک دوره کوتاه حکومت انقلابی» چقدر طول می‌کشد؟

۲۶. برای شرح این رویدادها من با بنیامین کین مشورت کرده‌ام:

Benjamin Keen, *A History of Latin America*, fifth edition (Boston: Houghton Mifflin, 1995); Jim Handy, *Revolution in the Countryside: Rural Conflict and Agrarian Reform in Guatemala, 1944–1954* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1994); Stephen Schlesinger and Stephen Kinzer, *Bitter Fruit: The Untold Story of the American Coup in Guatemala* (New York: Doubleday, 1984 edition); and Edwin Lopez, "Ten Years of Spring, In a Land of Eternal Tyranny: Guatemala's 1944–1954 Era Revisited," unpublished paper, Department of Sociology, University of California, Santa Barbara (1994).

۲۷. منابع اصلی من درباره شیلی عبارت بودند از:

Benjamin Keen, *A History of Latin America*; Barbara Stallings, *Class Conflict and Economic Development in Chile, 1958–1973* (Stanford: Stanford University Press, 1978); Manuel A. Garretón and Tomás Moulian, *La Unidad Popular y el conflicto político en Chile* (Santiago: Ediciones Minga, 1983); Arturo Valenzuela, *The Breakdown of Democratic Regimes: Chile* (Baltimore: Johns Hopkins, 1979); and Mark Falcoff, *Modern Chile, 1970–1989: A Critical History* (New Brunswick: Transaction, 1993).

۲۸. از جمله کارهای عمده درباره جامائیکا عبارت‌اند از:

Evelyn Huber Stephens and John D. Stephens, *Democratic Socialism in Jamaica: The Political Movement and Social Transformation in Dependent Capitalism*

(Princeton: Princeton University Press, 1986); Michael Manley, *Jamaica: Struggle in the Periphery* (London: Third World Media, 1982); Michael Kaufman, *Jamaica under Manley: Dilemmas of Socialism and Democracy* (London: Zed, 1985); and Nelson W. Keith and Novella Z. Keith, *The Social Origins of Democratic Socialism in Jamaica* (Philadelphia: Temple University Press, 1992).

29. Anita M. Waters, *Race, Class, and Political Symbols: Rastafari and Reggae in Jamaican Politics* (New Brunswick: Transaction, 1985).

۳۰. دربارهٔ گرنادا، ر. ک. به:

Hugh O'Shaughnessy, *Grenada: Revolution, Invasion, and Aftermath* (London: Hamish Hamilton, 1984); Kai P. Schoenhals and Richard A. Melanson, *Revolution and Intervention in Grenada: The New Jewel Movement, the United States, and the Caribbean* (Boulder: Westview Press, 1985); Gordon K. Lewis, *Grenada: The Jewel Despoiled* (Baltimore: Johns Hopkins, 1987); and Jorge Heine, editor, *A Revolution Aborted: The Lessons of Grenada* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1990).

31. See Heine, "Introduction," in *A Revolution Aborted*, p. 14.

۳۲. نظریه‌ای دربارهٔ پیامدها به وسیلهٔ جان فورن و جف گودوین پرورده شده است:

John Foran and Jeff Goodwin, "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition Fragmentation, War, and the Limits of Social Transformation," pp. 209-47 in *Theory and Society*, vol. 22, no. 2 (April 1993).

۳۳. برای این جریان ر. ک.: کتاب راگین، روش‌های تطبیقی. اگر اساساً بودن یا نبودن یک متغیر (در اینجا عامل B یا دولت انحصارگرا) نتیجهٔ یکسانی به بار آورد، می‌توان آن متغیر را در بیان نهایی حذف کرد.

۳۴. من این نکته را به‌طور مشروح در مقالهٔ «نظریه‌ای دربارهٔ انقلاب‌های جهان سوم» بحث کرده‌ام. منابع دستهٔ دوم عبارت‌اند از:

Robert Armstrong and Janet Shenk, *El Salvador: The Face of Revolution* (Boston: South End Press, 1982); James Dunkerley, *The Long War: Dictatorship and Revolution in El Salvador* (London: Verso, 1982); idem, *Power in the Isthmus: A Political History of Modern Central America* (London: Verso, 1988); and Tommy Sue Montgomery, *Revolution in El Salvador: Origins and Evolution* (Boulder: Westview Press, 1982).

۳۵. برای مطالعهٔ تجزیه و تحلیل گواتمالا، ر. ک. به:

Wickham-Crowley, *Guerrillas and Revolution*; Dunkerley, *Power in the Isthmus*; Susanne Jonas, *The Battle for Guatemala: Rebels, Death Squads, and U.S. Power* (Boulder: Westview Press, 1991); and Jim Handy, *Gift of the Devil: A History of*

Guatemala (Boston: South End Press, 1984).

در اوایل سال ۱۹۹۷ هنگامی که این فصل نوشته شده بود، مذاکرات صلح برای پایان دادن جنگ صورت گرفت.

۳۶. درباره پرو و سندرو می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

David Scott Palmer, "Rebellion in Rural Peru: The Origins and Evolution of Sendero Luminoso," pp. 127-46 in *Comparative Politics*, vol. 18 (January 1986); "Fatal Attraction: Peru's Shining Path," in *NACLA (North American Congress on Latin America) Report*, vol. XXIV, no. 4 (December 1990/January 1991); Ilan Stavans, "Two Peruvians," pp. 18-39 in *Transition*, issue 61 (1993); and Deborah Poole and Gerardo Renique, *Peru: Time of Fear* (London: Latin American Bureau, 1992).

من این مطلب را در کاری که در دست دارم، «آینده انقلاب‌ها»، تجزیه و تحلیل می‌کنم.

۳۷. درباره فیلیپین از نامه‌هایی که باکیم سیپس (Kim Scipes) از بخش جامعه‌شناسی دانشگاه ویسکانسین در مادیسون داشتیم، استفاده زیادی برده‌ام. آثار اصلی در این باره عبارت‌اند از:

James Goodno, *The Philippines: Land of Broken Promises* (London: Zed, 1991); Benjamin Pimentel, *Rebolusyon! A Generation of Struggle in the Philippines* (New York: Monthly Review Press, 1990); and Daniel B. Schirmer and Stephen R. Shalom, editors, *The Philippines Reader: A History of Colonialism, Neocolonialism, Dictatorship, and Resistance* (Boston: South End Press, 1987).

۳۸. منابع من درباره هائیتی عبارت بودند از:

Michel-Rolph Trouillot, *Haiti, State Against Nation: The Origins and Legacy of Duvalierism* (New York: Monthly Review Press, 1990); James Ferguson, *Papa Doc, Baby Doc: Haiti and the Duvaliers* (Oxford: Basil Blackwell, 1987); and Alex Dupuy, *Haiti in the World Economy: Class, Race, and Underdevelopment Since 1700* (Boulder: Westview Press, 1989).

یک تفسیر نظری مفید درباره تحول رژیم، که شامل مواردی چون هائیتی و فیلیپین می‌شود، مقاله ریچارد اسنایدر است:

Richard Snyder, "Combining Structural and Voluntarist Explanatory Perspectives: Paths out of Sultanistic Regimes," in H. E. Chehabi and Juan J. Linz, editors, *Sultanistic Regimes* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1997).

۳۹. در مورد بولیوی بیشتر از منابع زیر استفاده کرده‌ام:

Keen, *A History of Latin America*, and James Dunkerley, *Rebellion in the Veins: Political Struggle in Bolivia, 1952-1982* (London: Verso, 1984).

40. Laxalt is quoted in Raymond Bonner, *Waltzing with a Dictator: The Marcoses and*

the Making of American Policy (New York: Times Books, 1987), p. 445, cited by Snyder, "Combining Structural and Voluntarist Explanatory Perspectives."

علاوه بر منابعی که پیش از این در بحث شکست انقلاب اجتماعی فیلیپین نام برده شد مقاله اسنایدر را مطالعه کنید. همچنین ر.ک. به:

Robert L. Youngblood, *Marcos Against the Church: Economic Development and Political Repression in the Philippines* (Ithaca: Cornell University Press, 1990); Gary Hawes, *The Philippines State and the Marcos Regime: The Politics of Export* (Ithaca: Cornell University Press, 1987); James K. Boyce, *The Philippines: The Political Economy of Growth and Impoverishment in the Marcos Era* (Honolulu: University of Hawaii Press, 1993); and Stanley Karnow, *In Our Image: America's Empire in the Philippines* (New York: Random House, 1989).

من از کار تحقیقاتی جکی کابوی (Jackie Cabuay) درباره فیلیپین، به‌ویژه از بحث او درباره رکود اقتصادی نیمه دهه ۱۹۸۰ استفاده کرده‌ام.

۴۱. من این نکات را برگزیده‌ام و موارد دیگری هم در مقاله «آینده انقلاب‌ها در دنیای در حال جهانی شدن» بر آن افزوده‌ام. هنوز کارهای زیادی باقی مانده که باید انجام شود.

۴۲. منابع زیادی در این باره وجود دارد. یکی از منابع تطبیقی خوب درباره اقتصادهای سیاسی، اثر زیر است: Walden Bello and Stephanie Rosenfeld, *Dragons in Distress: Asia's Miracle Economies in Crisis* (San Francisco: The Institute for Food and Development Policy, 1990).

۴۳. تحلیلی مقدماتی درباره جنبش زاپاتیستا در مقاله «آینده انقلاب‌ها» ارائه داده‌ام.

۴۴. بحث درباره ژئیر در اثر زیر آمده است:

Snyder, "Combining Structural and Voluntarist Explanatory Perspectives."

برخی بی‌نظمی‌ها که مخالفان به وجود آوردند در اثر زیر نقل شده است:

John Darnton, "Zaire Drifts Into Anarchy as Authority Collapses," *New York Times* (May 24, 1994).

پس از نوشته شدن این فصل، آشفتگی حکومت گسترده‌تر شد و گروه‌های انقلابی در استان‌های مختلف ظاهر شدند.

۴۵. یادآوری می‌شود که این نکته، شیوه‌ای نیست که تحلیل بولین دنبال کرده است. وی الگوها را به صورت ترکیب عوامل می‌نگرد (یعنی به نظر وی عواملی را که داخل چارچوب الگوها ظاهر می‌شوند، نباید در خارج از آنها دید).

46. See Ragin, *The Comparative Method*, pp. 95–8, for the procedures used to arrive at this result.

۴۷. این نکته هم با فرض بولین مغایرت دارد، گو این که این الگوی ناقص به کمک هفت مورد شکل گرفته است.

۴۸. من در مقاله «آینده انقلاب‌ها» یکایک این موارد را از آغاز مطالعه کرده‌ام.

واژه‌نامه

انگلیسی-فارسی

absolutism	مطلق‌گرا (مستبد)	autonomy	خودمختاری
actors	کنشگران	breakdown	فروپاشی
adventurism	ماجراجویی	bureaucracy	دیوان‌سالاری
adventurist	ماجراجو	bureaucrat	دیوان‌سالار
agency	کارگزاری	centralism	تمرکزگرایی
agent	کارگزار	centrality	مرکزیت
agrarian	ارضی (نظام دهقانی و مالکیت ارضی)	centralization	تمرکز
alliance	هم‌پیمانی - اتحاد	civil society	جامعه مدنی
allies	هم‌پیمانان - متفقین	coalition	ائتلاف
ambition	فزون‌خواهی - جاه‌طلبی	coercion	قهر - اجبار
ancien régime	رژیم سابق (در انقلاب فرانسه)	cognition	شناخت
antithesis	نظر مقابل - وضع مقابل (برابرنهاد)	cognitive	شناختی
approach	رویکرد - رهیافت	colonial	استعماری - استعمارگر
aristocrat	اشراف حکومتی	colonist	مستعمره‌نشین - استعمار شده
arrangement	تنظیمات	colonization	استعمار کردن
association	همنشینی - مجمع - محفل	commercialization	تجارتی کردن (بازارگرایی)
associational	مجمعی - محفلی	constitutional	قانون‌گرایی - قانون‌سالاری
authoritarian	اقتدارگرا	conflict	ستیزه - تضاد
autocracy	خودکامگی	conspiracy	توطئه - تبانی

constraint	فشار - تنگنا	gurrilla	چریک
constructionism	ساختمان‌گرایی	hegemony	قدرت رهبری
contention	مسابقه - منازعه	idea	اندیشه
culturalist	فرهنگ‌گرا	ideal	آرمان - آرمانی
culturalism	فرهنگ‌گرایی	ideation	آرمانی‌گری
demise	برهم‌ریختگی	ideational	آرمانی - اندیشه‌ای
democracy	دموکراسی - مردم‌سالاری	identity	هویت (این‌همانی)
determinant	عامل تعیین‌کننده (جبری)	ideology	آرمان - ایدئولوژی
determinism	جبرگرایی	immiseration	فقیر کردن
dictatorship	دیکتاتوری - خودکامگی	inclusionary	غیرانحصارطلبی (غیرطلبی؟)
discontent	ناراضی	incorporation	مشارکت
discourse	گفتمان	infrastructural	زیربنایی
disempowerment	قدرت‌زدایی	insurgency	آشوب
disorganisation	سازمان‌گسیختگی - بی‌سازمانی	insurrection	شورش - خیزش - قیام
dualism	دوگانگی	intentional	ارادی - از روی قصد
egalitarian	برابری‌خواهی	(non intentional)	غیرارادی - قصدناشده
elitism	نخبه‌گرایی - نخبه‌گری	interest groups	گروه‌های هم‌سود
Enlightenment	عصر روشنگری (خردگرایی)	legitimacy	مشروعیت (مصطلح شده ولی ناقص است)
Estates General	مجلس طبقات عمومی (عامه)	legitimization	مشروعیت‌بخشی
exclusionary (inclusionary)	انحصارطلبی (متضاد)	liberty	آزادی
exploitation	بهره‌کشی، استثمار، بهره‌گیری	machismo	مردی‌گری
extraction	بهره‌برداری [اقتصادی]		(با دید منفی - تعصب مردی - گردن‌گلفتی)
extrimist	افراطی	mafiaocracy	مافیایی‌گری
factional	جناحی	magnates	توانگران
factionalism	جناح‌گرایی - طرفدار جناح‌بندی	manor	تیول - ملک اربابی
feminism (فمینیسم)	جنبش طرفداری از حقوق زن	mass	توده - توده‌ای
force	نیرو - زور	mechanism	سازوکار
formation	شکل‌گیری - صورت‌بندی	metatheory	فرانظریه
freedom	آزادی	militant	ستیزه‌جو - رزم‌جو - رزمنده
fundamentalism	بنیادگرایی	mobility	تحرک
gentry	اعیان	mobilization	به‌پاخواستن - بسیج
geopolitics	جغرافیای سیاسی	mobilized	به‌پاخاسته - به‌حرکت آمده
grievance	نارضایتی		

moderate	میانه‌رو	positivism	مثبت‌گرا
monarchical	سلطنتی	post-structuralism	پساساخت‌گرایی
movement	جنبش	poverty	فقر
narrative	روایت - روایتی داستانی	pragmatism	مصلحت‌گرایی
neophilia = neophilism	نویارگی	puritanism	پیرایشگری
noble	اشراف - نجبا	putschist	شورشگر
notion	انگاره - پندار	racism	نژادپرستی
omphalo skepsis	شکاکیت ناف‌شناختی	radical	رادیکال - ریشه‌ای
	(استعاره‌ای است که معادل فارسی آن را هنوز نیافته‌ام)	rebellion	طغیان
paternalism	پدرانه، پدرگرایانه	reform	اصلاح
patriarchal	پدرسالارانه	reformer	اصلاح‌طلب
patrimonial	پدر موروثی (پدر وراثتی)	reformism	اصلاح‌طلبی
(neo-patrimonial)	پدر وراثتی جدید (نوپدرموروثی)	regime	نظام حکومتی
patriot	میهن‌پرست	relativism	نسبیت‌گرایی
personalistic	شخص‌باوری، شخصیت‌باوری	relativistic	نسبیت‌گرا
perspective	دیدگاه، چشم‌انداز	repression	وازدگی، سرکوب
perspectivism	دیدگاه‌گرایی - ذهن‌گرایی	reproduction	تولید نسل، بازآفرینی
perspectivist	دیدگاه‌گرا، ذهن‌گرا	revolt	قیام
phenomenon	پدیده	revolution	انقلاب
phenotype	سرخ‌پدیداری	riot	آشوب
philosophizing	فلسفه‌بافی - فلسفه‌بازی	rituals	شعائر، آیین‌ها
plantocracy	حکومت مزرعه‌داران (بیشتر در امریکای لاتین مصداق دارد، که سوداگران اروپایی به مناطق مستعمره‌نشین آمده و زمین‌های حاصلخیز و بزرگ را غصب کرده و زراعت و درختکاری کرده‌اند و منبع قدرت آنها شده است)	rules	مقررات، قواعد
pluralism	تکثرگرایی - چندگانگی	sabotage	خرابکاری، کارشکنی
polity	دستگاه حکومتی	sans-culottes	جمهوری‌خواهان افراطی (در انقلاب فرانسه)
popular	مردمی - عامه	sect	فرقه
populist	عامه‌گرا	self-determination	خودسامانی - خودمختاری
(unpopulist)	غیرمردمی - غیرعامه‌گرا	serfdom	نظام رعیتی
		settler	مهاجر مقیم
		sharecropper	کشاورز سهم‌بر
		solidarity	انسجام
		sovereignty	حاکمیت
		squatters	اشغالگران

state	دولت (گرچه برخی عقیده دارند برخلاف معمول، این واژه به معنای حکومت است)	tenancy	اجاره‌داری
state-centered	دولت‌محوری	tenure	اجاره، تصرف
statism	دولت‌سالاری - دولت‌محوری	texture	بافت
statist	دولت‌محور - دولت‌گرا	theorizing	نظریه‌پردازی
statolatry	قدرت‌پرستی	theory	نظریه
strategy	راهبرد - راهکار	tool-kit	جعبه ابزار
strucluralism	ساختارگرایی	transformation	تبدیل، تغییرات (در جمع)
struggle	مبارزه	turmoil	اغتشاش - بلوا
subjectivism	ذهن‌گرایی	tyrants	جباران
subjectivistic	ذهن‌گرا	uneven development	توسعه نامتوازن
sultanistic	سلطنتی، سلطنت‌طلب	upheaval	خیزش
suppress	سرکوب کردن	upsurge	ظهور، بروز
sustainable development	توسعه پایدار - توسعه ماندگار	utopia	ناکجا آباد - آرمانشهر
system	نظام - منظومه	utopian	آرمان‌گرا، خیال‌پردازانه، رؤیایی
tactical	تاکتیکی - شیوه اجرایی	variety	تنوع - چندگونگی
tenant	مستأجر - اجاره‌دار	violence	خشونت
		womanhood	زنانگی

واژه‌نامه

فارسی-انگلیسی

reform	اصلاح	ideal	آرمان - آرمانی
reformer	اصلاح‌طلب	ideology	آرمان - ایدئولوژی
reformism	اصلاح‌طلبی	utopian	آرمان‌گرا، خیال‌پردازانه، رؤیایی
gentry	اعیان	ideational	آرمانی - اندیشه‌ای
turmoil	اغتشاش - بلوا	ideation	آرمانی‌گری
extrimist	افراطی	freedom	آزادی
authoritarian	اقتدارگرا	liberty	آزادی
exclusionary (inclusionary متضاد)	انحصارطلبی	insurgency	آشوب
idea	اندیشه	riot	آشوب
solidarity	انسجام	coalition	ائتلاف
revolution	انقلاب	tenure	اجاره، تصرف
notion	انگاره - پندار	tenancy	اجاره‌داری
texture	بافت	intentional	ارادی - از روی قصد
egalitarian	برابری‌خواهی	agrarian	ارزی (نظام دهقانی و مالکیت ارضی)
demise	برهم‌ریختگی	colonization	استعمارکردن
fundamentalism	بنیادگرایی	colonial	استعماری - استعمارگر
mobilization	به‌پاخواستن - بسیج	aristocrat	اشراف حکومتی
mobilized	به‌پاخاسته - به‌حرکت آمده	noble	اشراف - نجبا
extraction	بهره‌برداری [اقتصادی]	squatters	اشغالگران

factionalism	جناح‌گرایی - طرفدار جناح‌بندی	exploitation	بهره‌کشی، استثمار، بهره‌گیری
factional	جناحی	paternalism	پدرانه، پدرگرایانه
movement	جنبش	patriarchal	پدرسالارانه
feminism	جنبش طرفداری از حقوق زن (فمینیسم)	patrimonial	پدر موروثی (پدر وراثتی)
gurrilla	چریک	(neo-patrimonial)	پدر وراثتی جدید (نوپدر موروثی)
sovereignty	حاکمیت	phenomenon	پدیده
sabotage	خرابکاری، کارشکنی	post-structuralism	فراساختگرایی
violence	خشونت	puritanism	پیرایشگری
self-determination	خودسامانی - خودمختاری	tactical	تاکتیکی - شیوه اجرایی
autocracy	خودکامگی	transformation	تبدیل، تغییرات (در جمع)
autonomy	خودمختاری	commercialization	تجارتی‌کردن (بازارگرایی)
upheaval	خیزش	mobility	تحرک
polity	دستگاه حکومتی	pluralism	تکثرگرایی - چندگانگی
democracy	دموکراسی - مردم‌سالاری	centralization	تمرکز
dualism	دوگانگی	centralism	تمرکزگرایی
statism	دولت‌سالاری - دولت‌محوری	arrangement	تنظیمات
state	دولت (گرچه برخی عقیده دارند برخلاف معمول، این واژه به معنای حکومت است)	variety	تنوع - چندگونگی
statist	دولت‌محور - دولت‌گرا	magnates	توانگران
state-centered	دولت‌محوری	mass	توده - توده‌ای
perspective	دیدگاه، چشم‌انداز	sustainable development	توسعه پایدار - توسعه ماندگار
perspectivist	دیدگاه‌گرا، ذهن‌گرا	uneven development	توسعه نامتوازن
perspectivism	دیدگاه‌گرایی - ذهن‌گرایی	conspiracy	توطئه - تبانی
dictatorship	دیکتاتوری - خودکامگی	reproduction	تولید نسل، بازآفرینی
bureaucrat	دیوان‌سالار	manor	تیول - ملک اربابی
bureaucracy	دیوان‌سالاری	civil society	جامعه مدنی
subjectivistic	ذهن‌گرا	tyrants	جباران
subjectivism	ذهن‌گرایی	determinism	جبرگرایی
radical	رادیکال - ریشه‌ای	tool-kit	جعبه ابزار
strategy	راهبرد - راهکار	geopolitics	جغرافیای سیاسی
ancien régime	رژیم سابق (در انقلاب فرانسه)	sans-culottes	جمهوری خواهان افراطی (در انقلاب فرانسه)
narrative	روایت - روایتی داستانی		
approach	رویکرد - رهیافت		

culturalist	فرهنگ‌گرا	womanhood	زنانگی
culturalism	فرهنگ‌گرایی	infrastructural	زیربنایی
ambition	فزون‌خواهی - جاه‌طلبی	strucluralism	ساختارگرایی
constraint	فشار - تنگنا	constructionism	ساختمان‌گرایی
poverty	فقر	disorganisation	سازمان‌گسیختگی - بی‌سازمانی
immiseration	فقیر کردن	mechanism	سازوکار
philosophizing	فلسفه‌بافی - فلسفه‌بازی	conflict	ستیزه - تضاد
constitutional	قانون‌گرایی - قانون‌سالاری	militant	ستیزه‌جو - رزم‌جو - رزمنده
statolatry	قدرت‌پرستی	suppress	سرکوب کردن
hegemony	قدرت‌رهبیری	monarchical	سلطنتی
disempowerment	قدرت‌زدایی	sultanistic	سلطنتی، سلطنت‌طلب
coercion	قهر - اجبار	phenotype	سنگ پدیداری
revolt	قیام	personalistic	شخص‌باوری، شخصیت‌باوری
agent	کارگزار	rituals	شعائر، آیین‌ها
agency	کارگزاری	omphalo skepsis	شکاکیت‌ناف‌شناختی
sharecroper	کشاورز سهم‌بر	(استعاره‌ای است که معادل فارسی آن را هنوز	
actors	کنشگران	نیافته‌ام)	
interest groups	گروه‌های هم‌سود	formation	شکل‌گیری - صورت‌بندی
discourse	گفتمان	cognition	شناخت
adventurist	ماجراجو	cognitive	شناختی
adventurism	ماجراجویی	insurrection	شورش - خیزش - قیام
mafiaocracy	مافیایی‌گری	putschist	شورشگر
struggle	مبارزه	rebellion	طغیان
positivism	مثبت‌گرا	upsurge	ظهور، بروز
Estates General	مجلس طبقات عمومی (عامه)	determinant	عامل تعیین‌کننده (جبری)
associational	مجمعی - محفلی	populist	عامه‌گرا
popular	مردمی - عامه	Enlightment	عصر روشنگری (خردگرایی)
machismo	مردی‌گری	(non intentional)	غیرارادی - قصدناشده
	(با دید منفی - تعصب مردی - گردن‌گلفتی)	inclusionary	غیرانحصارطلبی (غیرطلبی؟)
centrality	مرکزیت	(unpopulist)	غیرمردمی - غیرعامه‌گرا
contention	مسابقه - منازعه	metatheory	فرانظریه
tenant	مستأجر - اجاره‌دار	sect	فرقه
colonist	مستعمره‌نشین - استعمارشده	breakdown	فروپاشی

serfdom	نظام رعیتی	incorporation	مشارکت
system	نظام - منظومه	legitimization	مشروعیت بخشی
antithesis	نظر مقابل - وضع مقابل (برابر نهاد)	legitimacy	مشروعیت (مصطلح شده ولی ناقص است)
theory	نظریه	pragmatism	مصلحت‌گرایی
theorizing	نظریه پردازی	absolutism	مطلق‌گرا (مستبد)
neophilia = neophilism	نویارگی	rules	مقررات، قواعد
force	نیرو - زور	settler	مهاجر مقیم
repression	وازدگی، سرکوب	moderate	میان‌رو
plantocracy	حکومت مزرعه‌داران (بیشتر در امریکای لاتین مصداق دارد، که سوداگران اروپایی به مناطق مستعمره نشین آمده و زمین‌های حاصلخیز و بزرگ را غصب کرده و زراعت و درختکاری کرده‌اند و منبع قدرت آنها شده است)	patriot	میهن‌پرست
allies	هم‌پیمانان - متفقین	discontent	ناراضی
alliance	هم‌پیمانی - اتحاد	grievance	نارضایتی
association	همنشینی - مجمع - محفل	utopia	ناکجا آباد - آرمانشهر
identity	هویت (این‌همانی)	elitism	نخبه‌گرایی - نخبه‌گری
		racism	نژادپرستی
		relativistic	نسبیت‌گرا
		relativism	نسبیت‌گرایی
		regime	نظام حکومتی

کتابنامه

- Abadan-Unat, Nermin. "Social Change and Turkish Women." Pp. 5-31 in *Women in Turkish Society*, edited by Nermin Abadan-Unat. Leiden: E. J. Brill, 1981.
- Abdel-Malek, Anouar. *Social Dialectics*. Two volumes. Albany: State University of New York Press, 1981.
- Abel, Wilhelm. *Agricultural Fluctuations in Europe*. New York: St. Martin's Press, 1980.
- Abrahamian, Ervand. *Iran Between Two Revolutions*. Princeton: Princeton University Press, 1982.
- . "The Guerrilla Movement in Iran, 1963-1977." Pp. 149-74 in *Iran: Revolution in Turmoil*, edited by Halch Afshar. Albany: State University of New York Press, 1985.
- . *The Iranian Mojehedin*. New Haven: Yale University Press, 1989.
- . *Khomeinism: Essays on the Islamic Republic*. Berkeley: University of California Press, 1993.
- Ahmad, Aijaz. *In Theory: Classes, Nations, Literatures*. London: Verso, 1992.
- Alexander, Jeffrey C. *Theoretical Logic in Sociology*. Four volumes. Berkeley: University of California Press, 1983.
- . *Twenty Lectures: Sociological Theory Since World War II*. New York: Columbia University Press, 1987.
- Allen, Robert C. *Enclosure and the Yeoman*. Oxford: Clarendon Press, 1992.
- Almond, Gabriel and Sidney Verba. *The Civic Culture*. Princeton: Princeton University Press, 1963.
- Alonso, Ana Maria. "The Effects of Truth: Re-Presentation of the Past and the Imagining of Community." *Journal of Historical Sociology* 1 (1) (March 1988): 32-57.
- Andean Oral History Workshop (THOA)/Silvia Rivera Cusicanqui. "Indigenous Women and Community Resistance: History and Memory." Pp. 151-83 in *Woman and Social Change in Latin America*, edited by Elizabeth Jelin. London: Zed, 1990.
- Anderson, Benedict. *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. London: Verso, 1983.
- Anderson, Leslie and Mitchell A. Seligson. "Reformism and Radicalism among Peasants: An Empirical Test of Paige's Agrarian Revolution." *American Journal of Political Science* 38 (4) (November 1994): 944-72.
- Anderson, Perry. *Lineages of the Absolutist State*. London: Verso, 1974.
- Applewhite, Harriet and Darline G. Levy, editors. *Women and Politics in the Age of the Democratic Revolution*. Ann Arbor: University of Michigan Press, 1990.
- Archer, Margaret. *Culture and Agency: The Place of Culture in Social Theory*. Cambridge: Cambridge University Press, 1988.

- Armstrong, Robert and Janet Shenk. *El Salvador: The Face of Revolution*. Boston: South End Press, 1982.
- Ash, Timothy Garton. "Eastern Europe: The Year of Truth." *The New York Review of Books* (February 15, 1990): 17-22.
- . *The Magic Lantern: The Revolution of '89 Witnessed in Warsaw, Budapest, Berlin, and Prague*. New York: Random House, 1990.
- Baker, Keith Michael. *Inventing the French Revolution: Essays on French Political Culture in the Eighteenth Century*. Cambridge: Cambridge University Press, 1990.
- . "On the Problem of the Ideological Origins of the French Revolution." Pp. 197-219 in *Modern European Intellectual History: Reappraisals and New Perspectives*, edited by Dominick LaCapra and Steven L. Kaplan. Ithaca: Cornell University Press, 1982.
- , editor. *The French Revolution and the Creation of Modern Political Culture*, volume one: *The Political Culture of the Old Regime*. Oxford: Pergamon Press, 1987.
- Bayo, Alberto. *150 Questions for a Guerilla Fighter*. Boulder: Paladin, 1963.
- Bearman, Peter. *Relations into Rhetoric: Local Elite Social Structure in Norfolk, England, 1540-1640*. New Brunswick: Rutgers University Press, 1993.
- Beik, William. *Absolutism and Society in Seventeenth-Century France: State Power and Provincial Aristocracy in Languedoc*. Cambridge: Cambridge University Press, 1985.
- Bello, Walden and Stephanie Rosenfeld. *Dragons in Distress: Asia's Miracle Economies in Crisis*. San Francisco: Institute for Food and Development Policy, 1990.
- Bendix, Reinhard. *Nation-Building and Citizenship*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1977.
- Benjamin, Jules R. *The United States and the Origins of the Cuban Revolution: An Empire of Liberty in an Age of National Liberation*. Princeton: Princeton University Press, 1990.
- Benjamin, Medea, Joseph Collins, and Michael Scott. *No Free Lunch: Food and Revolution in Cuba Today*. New York and San Francisco: Food First and Grove Press, 1986.
- Bennoune, Mahfoud. *The Making of Contemporary Algeria, 1830-1989: Colonial Upheavals and Post-Independence Development*. Cambridge: Cambridge University Press, 1988.
- Berenson, Edward. "The Social Interpretation of the French Revolution." *Contention: Debates in Society, Culture, and Science* 3 (2) (Winter 1994): 55-81.
- Beverly, John and Jose Oviedo, editors. *The Postmodernism Debate in Latin America*. Special issue of *Boundary 2* 20 (3) (Fall 1993).
- Birnbaum, Pierre. *States and Collective Action: The European Experience*. Cambridge: Cambridge University Press, 1988.
- Black, George. *Triumph of the People: The Sandinista Revolution in Nicaragua*. London: Zed, 1981.
- Bois, Guy. *The Crisis of Feudalism: Economy and Society in Eastern Normandy ca. 1300-1550*. Cambridge: Cambridge University Press, 1984 [1976].
- Bonachea, Ramón L., and Marta San Martín. *The Cuban Insurrection, 1952-1959*. New Brunswick: Transaction, 1974.
- Bonner, Raymond. *Waltzing with a Dictator: The Marcoses and the Making of American Policy*. New York: Times Books, 1987.
- Bonney, Richard. *Political Change in France Under Richelieu and Mazarin, 1624-1661*. Oxford: Oxford University Press, 1978.
- . *The King's Debts: Finance and Politics in France, 1589-1661*. Oxford: Oxford University Press, 1981.
- Booth, John A. *The End and the Beginning: The Nicaraguan Revolution*. Second edition. Boulder: Westview Press, 1985.

- Booth, John A., and Thomas W. Walker. *Understanding Central America*. Second edition. Boulder: Westview Press, 1993.
- Bosher, J. F. *French Finances 1770–1795, From Business to Bureaucracy*. Cambridge: Cambridge University Press, 1970.
- Bouatta, Cherifa. "Feminine Militancy: Algerian Moudjahidates During and After the War." Pp. 18–39 in *Gender and National Identity: Women and Politics in Muslim Societies*, edited by Valentine M. Moghadam. London: Zed, 1994.
- Bouatta, Cherifa and Doria Cherifati-Merabtine. "The Social Representation of Women in Algeria's Islamist Movement." Pp. 183–201 in *Identity Politics and Women: Cultural Reassertions and Feminisms in International Perspective*, edited by Valentine M. Moghadam. Boulder: Westview Press, 1994.
- Bourgois, Philippe. "Nicaragua's Ethnic Minorities in the Revolution." Pp. 459–72 in *Nicaragua: Unfinished Revolution*, edited by Peter Rosset and John Vandermeer. New York: Grove Press, 1986.
- Boyce, James K. *The Philippines: The Political Economy of Growth and Impoverishment in the Marcos Era*. Honolulu: University of Hawaii Press, 1993.
- Braestrup, Peter. *Big Story: How the American Press and Television Reported and Interpreted the Crisis of Tet 1968 in Vietnam and Washington*. Abridged version. New Haven: Yale University Press, 1977.
- Brenner, Robert. "Agrarian Class Structure and Economic Development in Pre-Industrial Europe." *Past and Present* 70 (1976): 30–75.
- . *Merchants and Revolution: Commercial Change, Political Conflict, and London's Overseas Traders, 1550–1653*. Cambridge: Cambridge University Press, 1993.
- Brinton, Crane. *The Anatomy of Revolution*. Revised and expanded edition. New York: Vintage, 1965.
- Brucker, Gene. *Florentine Politics and Society, 1343–1378*. Princeton: Princeton University Press, 1962.
- . *The Civic World of Early Renaissance Florence*. Princeton: Princeton University Press, 1977.
- Brysk, Alison. "'Hearts and Minds:' Bringing Symbolic Politics Back In." *Polity* 27 (4) (Summer 1995): 559–85.
- Burawoy, Michael and Pavel Krotov. "The Soviet Transition From Socialism to Capitalism: Worker Control and Economic Bargaining in the Wood Industry." *American Sociological Review* 57 (1992): 16–38.
- Burke, Peter. *Popular Culture in Early Modern Europe*. New York: Harper & Row, 1978.
- Burns, Gene. "Ideology, Culture, and Ambiguity: The Revolutionary Process in Iran." *Theory and Society* 25 (3) (June 1996).
- Bush, Diane Mitsch and Stephen P. Mumme. "Gender and the Mexican Revolution: The Intersection of Gender, State, and Church." Pp. 343–65 in *Women and Revolutions in Africa, Asia, and the New World*, edited by Mary Ann Tétreault. Columbia: University of South Carolina Press, 1994.
- Callinicos, Alex. *Althusser's Marxism*. London: Pluto Press, 1976.
- . *The Revenge of History: Marxism and the East European Revolutions*. University Park: Pennsylvania State University Press, 1991.
- Cammack, Paul. "Bringing the State Back In?" *British Journal of Political Science* 19 (1989): 261–90.
- Cannon, Terence. *Revolutionary Cuba*. New York: Thomas Y. Crowell, 1981.
- Cardoso, Fernando Henrique and Enzo Faletto. *Dependency and Development in Latin America*, translated from the Spanish by Marjory Mattingly Urquidi. Berkeley: University of California Press, 1979.
- Castro, Vanessa and Gary Prevost, editors. *The 1990 Elections in Nicaragua and Their Aftermath*. Lanham: Rowman & Littlefield, 1992.

- Cayasso, Bassette. "Afro-Nicaraguans Before and After the Sandinista Revolution." Pp. 163-98 in *African Presence in the Americas*, edited by Carlos Moore, Tanya R. Sanders, and Shawna Moore. Trenton: Africa World Press, 1995.
- Charlesworth, Andrew. *An Atlas of Rural Protest in Britain, 1548-1900*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1983.
- Charlton, Michael. *The Last Colony in Africa: Diplomacy and the Independence of Rhodesia*. Oxford: Blackwell, 1990.
- Chartier, Roger. *The Cultural Origins of the French Revolution*, translated by Lydia G. Cochrane. Durham and London: Duke University Press, 1991.
- Chehabi, H. E. *Iranian Politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran under the Shah and Khomeini*. Ithaca: Cornell University Press, 1990.
- Cherifati-Merabtine, Doria. "Algeria at a Crossroads: National Liberation, Islamization, and Women." Pp. 40-62 in *Gender and National Identity: Women and Politics in Muslim Societies*, edited by Valentine M. Moghadam. London: Zed, 1994.
- Chevalier, François. "The Ejido and Political Stability in Mexico." Pp. 158-91 in *The Politics of Conformity in Latin America*, edited by Claudio Veliz. London: Oxford University Press, 1967.
- Chinchilla, Norma. "Revolutionary Popular Feminism in Nicaragua: Articulating Class, Gender, and National Sovereignty." *Gender & Society* 4 (3) (1990): 370-97.
- Chorley, Katharine. *Armies and the Art of Revolution*. Boston: Beacon Press, 1973 [1943].
- Christian, Shirley. *Nicaragua: Revolution in the Family*. New York: Vintage, 1986.
- Cockcroft, James. *Mexico: Class Formation, Capital Accumulation, and the State*. New York: Monthly Review Press, 1983.
- Cohen, Jean L., and Andrew Arato. *Civil Society and Political Theory*. Cambridge, MA: MIT Press, 1992.
- Cohen, Youssef. *Radicals, Reformers, and Reactionaries: The Prisoner's Dilemma and the Collapse of Democracy in Latin America*. Chicago: University of Chicago Press, 1994.
- Cohn, Samuel Kline. *The Laboring Classes in Renaissance Florence*. New York: Academic Press, 1980.
- Colburn, Forrest D. *The Vogue of Revolution in Poor Countries*. Princeton: Princeton University Press, 1994.
- Collins, Randall. "The Romanticism of Agency/Structure Versus the Analysis of Micro/Macro." *Current Sociology* 40 (1992): 77-97.
- . "Maturation of the State-Centered Theory of Revolution and Ideology." *Sociological Theory* 11 (1) (March 1993): 117-28.
- . "Prediction in Macrosociology: The Case of the Soviet Collapse." *American Journal of Sociology* 100 (1995): 1552-93.
- Comninel, George. *Rethinking the French Revolution: Marxism and the Revisionist Challenge*. London: Verso, 1987.
- Conroy, Michael E. "The Political Economy of the 1990 Nicaraguan Elections." *International Journal of Political Economy* 20 (3) (Fall 1990): 5-33.
- Cox, Oliver. *Caste, Class, and Race*. New York: Monthly Review Press, 1970.
- Cuenca, Alejandro Martínez. *Sandinista Economics in Practice*. Boston: South End Press, 1992.
- Dabashi, Hamid. *Theology of Discontent: The Ideological Formation of the Islamic Revolution in Iran*. New York: New York University Press, 1993.
- Darnton, Robert. "What Was Revolutionary about the French Revolution?" *New York Review of Books* (19 January 1989).
- Davies, James C. "Toward a Theory of Revolution." *American Sociological Review* 27 (1) (February 1962): 5-19.
- Davies, Miranda, editor. *Third World/Second Sex*. London: Zed, 1983.

- Dessert, Daniel. *Argent, Pouvoir et Société au Grand Siècle*. Paris: Fayard, 1984.
- Dewald, Jonathan. *The Formation of a Provincial Nobility: The Magistrates of the Parlement of Rouen, 1499–1610*. Princeton: Princeton University Press, 1980.
- Dix, Robert. "Why Revolutions Succeed and Fail." *Polity* 16 (3) (Summer 1984): 423–46.
- Dobbin, Frank. *Forging Industrial Policy: The United States, Britain, and France in the Railway Age*. New York: Cambridge University Press, 1994.
- Dodson, Michael and Laura Nuzzi O'Shaugnessy. *Nicaragua's Other Revolution: Religious Faith and Political Struggle*. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1990.
- Dogramaci, Emel. *The Status of Women in Turkey*. Ankara: Meteksan, 1984.
- DuBois, William. *Black Reconstruction in America*. New York: Atheneum, 1983.
- . *The Suppression of the Atlantic Slave Trade*. In *Writings*. New York: The Library of America, 1986.
- Dunkerley, James. *The Long War: Dictatorship and Revolution in El Salvador*. London: Verso, 1982.
- . *Rebellion in the Veins: Political Struggle in Bolivia, 1952–1982*. London: Verso, 1984.
- . *Power in the Isthmus: A Political History of Modern Central America*. London: Verso, 1988.
- Dunn, John. *Modern Revolutions*. New York: Cambridge University Press, 1972.
- Dupuy, Alex. *Haiti in the World Economy: Class, Race, and Underdevelopment Since 1700*. Boulder: Westview Press, 1989.
- Durkheim, Emile. *Selected Writings*, edited and with an introduction by Anthony Giddens. Cambridge: Cambridge University Press, 1972.
- Eckstein, Susan. "Comment on 'Revolution and the Rebirth of Inequality,' by Kelley and Klein." *American Journal of Sociology* 84 (3) (November 1978): 724–7.
- . "Capitalist Constraints on Cuban Economic Development." *Comparative Politics* 12 (3) (April 1980): 253–74.
- . "The Impact of Revolution on Social Welfare in Latin America." *Theory and Society* 11 (1982): 43–94.
- . "The Impact of the Cuban Revolution: A Comparative Perspective." *Comparative Studies in Society and History* 28 (July 1986): 503–34.
- Einhorn, Barbara. "Democratization and Women's Movements in Central and Eastern Europe: Concepts of Women's Rights." Pp. 48–74 in *Democratic Reform and the Position of Women in Transitional Economies*, edited by Valentine M. Moghadam. Oxford: Clarendon Press, 1993.
- Eisenstadt, S. N. "Frameworks of the Great Revolutions: Culture, Social Structure, History and Human Agency." *International Social Science Journal* 133 (August 1992): 385–401.
- Emirbayer, Mustafa, and Jeff Goodwin. "Network Analysis, Culture, and the Problem of Agency." *American Journal of Sociology* 99 (1994): 1411–54.
- . "Symbols, Positions, Objects: Rethinking Network Analysis." Paper presented at the International Conference on Social Networks, London (1995).
- . "Symbols, Positions, Objects: Toward a New Theory of Revolution and Collective Action." Working Paper No. 223. New School for Social Research (1995).
- Enríquez, Laura J. *Social Transformation in Latin America: Tensions Between Agroexport Production and Agrarian Reform in Contemporary Nicaragua*. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1991.
- Evans, Peter. *Embedded Autonomy: States and Industrial Transformation*. Princeton: Princeton University Press, 1995.
- Falcoff, Mark. *Modern Chile, 1970–1989: A Critical History*. New Brunswick: Transaction, 1993.

- Farhi, Farideh. "State Disintegration and Urban-Based Revolutionary Crises: A Comparative Analysis of Iran and Nicaragua." *Comparative Political Studies* 21 (2) (July 1988): 231-56.
- . *States and Urban-Based Revolutions: Iran and Nicaragua*. Urbana and Chicago: University of Illinois Press, 1990.
- Farsoun, Samih K. and Mehrdad Mashayekhi, editors. *Political Culture in the Islamic Republic*. London: Routledge, 1992.
- "Fatal Attraction: Peru's Shining Path." *NACLA (North American Congress on Latin America) Report XXIV* (4) (December 1990/January 1991).
- Ferguson, James. *Papa Doc, Baby Doc: Haiti and the Duvalier*. Oxford: Basil Blackwell, 1987.
- Fischer, David Hackett. *Historians' Fallacies: Toward a Logic of Historical Thought*. New York: Harper & Row, 1970.
- Foner, Philip. *A History of Cuba and its Relations with the United States*. Two volumes. New York: International Publishers, 1962, 1963.
- . *History of Black Americans*. Volume one. Westport, CT: Greenwood Press, 1975.
- Foran, John. "An Historical-Sociological Framework for the Study of Long-Term Transformations in the Third World." *Humanity and Society* 16 (3) (August 1992): 330-49.
- . "A Theory of Third World Social Revolutions: Iran, Nicaragua, and El Salvador Compared." *Critical Sociology* 19 (2) (1992): 3-27.
- . *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution*. Boulder: Westview Press, 1993.
- . "Revolutionizing Theory/Revising Revolution: State, Culture, and Society in Recent Works on Revolution." *Contention: Debates in Society, Culture and Science* 2 (2) (Winter 1993): 65-88.
- . "Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation?" *Sociological Theory* 11 (1) (March 1993): 1-20.
- . "The Causes of Latin American Social Revolutions: Searching for Patterns in Mexico, Cuba, and Nicaragua." Pp. 209-44 *World Society Studies*, volume three: *Conflicts and New Departures in World Society*, edited by Peter Lengyel and Volker Bornschier. New Brunswick: Transaction, 1994.
- . "The Iranian Revolution and the Study of Discourses: A Comment on Moaddel." *Critique: Journal of Critical Studies of Iran & the Middle East* 4 (Spring 1994): 51-63.
- . "The Future of Revolutions in a Globalizing World." Working Paper No. 26. Advanced Study Center 1995-96. International Institute, University of Michigan (March 1996).
- . "Race, Class, and Gender in the Making of the Mexican Revolution." *Revue internationale de sociologie* 6 (1) (1996): 139-56.
- . "Reinventing the Mexican Revolution: The Competing Paradigms of Alan Knight and John Mason Hart." *Latin American Perspectives* (Fall 1996): 115-31.
- Foran, John, and Jeff Goodwin. "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition Fragmentation, War, and the Limits of Social Transformation." *Theory and Society* 22 (2) (April 1993): 209-47.
- Foran, John, Linda Klouzal, and Jean-Pierre Rivera. "Who Makes Revolutions? Class, Gender, and Race in the Mexican, Cuban, and Nicaraguan Revolutions." *Research in Social Movements, Conflicts and Change* (1997).
- Foucault, Michel. *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. New York: Vintage, 1979.
- . *The History of Sexuality*, volume one: *An Introduction*. New York: Vintage, 1990.

- Friedland, Roger, and Robert R. Alford. "Bringing Society Back In: Symbols, Practices, and Institutional Contradictions." Pp. 232-63 in *The New Institutionalism in Organizational Analysis*, edited by Walter W. Powell and Paul J. DiMaggio. Chicago: University of Chicago Press, 1991.
- De la Fuente, Alejandro. "Race and Inequality in Cuba, 1899-1981." *Journal of Contemporary History* 30 (1995): 131-68.
- Furet, François. *Interpreting the French Revolution*. Cambridge: Cambridge University Press, 1981.
- Garretón, Manuel A. and Tomás Moulian. *La Unidad Popular y el conflicto político en Chile*. Santiago: Ediciones Minga, 1983.
- Geertz, Clifford. *The Interpretation of Cultures*. New York: Basic Books, 1973.
- Gellner, Ernest. *Postmodernism, Reason, and Religion*. London: Routledge, 1992.
- Gilbert, Jorge. *Cuba: From Primitive Accumulation of Capital to Socialism*. Toronto: Two Thirds Editions, 1981.
- Girvan, Norman. "Aspects of the Political Economy of Race and in the Caribbean and the Americas." Working Paper No. 7. Kingston: Institute of Social and Economic Research, University of the West Indies, 1975.
- Goffman, Erving. *Frame Analysis: An Essay on the Organization of Experience*. New York: Harper & Row, 1974.
- Goldfield, Michael. "Worker Insurgency, Radical Organization, and New Deal Labor Legislation." *American Political Science Review* 83 (1989): 1257-82.
- Goldfrank, Walter L. "Theories of Revolution and Revolution Without Theory: The Case of Mexico." *Theory and Society* 7 (1979): 135-65.
- Goldman, Wendy Zeva. "Women, the Family, and the New Revolutionary Order in the Soviet Union." Pp. 59-81 in *Promissory Notes: Women in the Transition to Socialism*, edited by Sonia Kruks, Rayna Rapp, and Marilyn B. Young. New York: Monthly Review Press, 1989.
- Goldstone, Jack A. "Theories of Revolution: The Third Generation." *World Politics* 32 (3) (April 1980): 425-53.
- . "The Comparative and Historical Study of Revolutions." *Annual Review of Sociology* 8 (1982): 187-207.
- . "Revolutions and Superpowers." Pp. 34-48 in *Superpowers and Revolutions*, edited by Jonathan R. Adelman. New York: Praeger, 1986.
- . *Revolution and Rebellion in the Early Modern World*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1991.
- , editor. *Revolutions: Theoretical, Comparative, and Historical Studies*. Second edition. San Diego: Harcourt Brace Jovanovich, 1993.
- . "Analyzing Revolutions and Rebellions: A Reply to Critics." Pp. 178-99 in *Debating Revolutions*, edited by Nikki R. Keddie. New York: New York University Press, 1995.
- . "Predicting Revolutions: Why We Could (and Should) Have Foreseen the Revolutions of 1989-1991 in the U.S.S.R. and Eastern Europe." Pp. 39-64 in *Debating Revolutions*, edited by Nikki R. Keddie. New York: New York University Press, 1995.
- Goldstone, Jack A., Ted Robert Gurr, and Farrokh Moshiri, editors. *Revolutions of the Late Twentieth Century*. Boulder: Westview Press, 1991.
- Goldthwaite, Richard A. *The Building of Renaissance Florence: An Economic and Social History*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1980.
- Goodno, James. *The Philippines: Land of Broken Promises*. London: Zed, 1991.
- Goodwin, Jeff. "States and Revolutions in the Third World: A Comparative Analysis." Ph.D. dissertation, Harvard University (1988).

- . "Colonialism and Revolution in Southeast Asia: A Comparative Analysis." Pp. 59–78 in *Revolution in the World-System*, edited by Terry Boswell. Westport: Greenwood Press, 1989.
- . "Why Guerrilla Insurgencies Persist, or the Perversity of Indiscriminate State Violence." Paper presented at the annual meetings of the American Sociological Association, Miami Beach (1993).
- . "Old Regimes and Revolutions in the Second and Third Worlds: A Comparative Perspective." *Social Science History* (4) 18 (Winter 1994): 575–604.
- . "Toward a New Sociology of Revolutions." *Theory and Society* 23 (6) (December 1994): 731–66.
- . *State and Revolution, 1945–91*. Cambridge: Cambridge University Press, 1998.
- Goodwin, Jeff and Mustafa Emirbayer. "Symbols, Positions, Objects: Toward a New Theory of Revolutions and Collective Action." Working Paper No. 223. New York: New School for Social Research Center for Studies of Social Change (1995).
- Goodwin, Jeff, and Theda Skocpol. "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World." *Politics and Society* 17 (4) (December 1989): 489–507.
- Gosse, Van. *Where the Boys Are: Cuba, Cold War America and the Making of a New Left*. London: Verso, 1993.
- Goubert, Pierre. *L'Ancien Régime*. Two volumes. Paris: A. Colin, 1969.
- Gould, Jeffery. *To Lead As Equals: Rural Protest and Political Consciousness in Chinandega, Nicaragua, 1912–1979*. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1990.
- . "Notes on Peasant Consciousness and Revolutionary Politics in Nicaragua, 1955–1990." *Radical History Review* 48 (1990): 65–87.
- Gould, Roger V. "Multiple Networks and Mobilization in the Paris Commune, 1871." *American Sociological Review* 56 (1991): 716–29.
- Gouldner, Alvin W. *The Future of Intellectuals and The Rise of the New Class*. New York: Continuum, 1978.
- Griswold, Wendy. *Cultures and Societies in a Changing World*. Thousand Oaks, London, New Delhi: Pine Forge Press, 1994.
- Guevara, Carlos Rangel. *The Latin Americans: Their Love-Hate Relationship with the United States*. New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1977.
- Guha, Ranajit and Gayatri Chakravorty Spivak, editors. *Selected Subaltern Studies*. New York: Oxford University Press, 1988.
- Gulhati, Kaval and Lisa M. Bates. "Developing Countries and the International Population Debate: Politics and Pragmatism." Pp. 47–77 in *Population and Development: Old Debates, New Conclusions*, edited by Robert Cassen et al. New Brunswick: Transaction, 1994.
- Gurr, Ted Robert. *Why Men Rebel*. Princeton: Princeton University Press, 1970.
- . "Persisting Patterns of Repression and Rebellion: Foundations for a General Theory of Political Coercion." Pp. 149–68 in *Persistent Patterns and Emergent Structures in a Waning Century*, edited by Margaret P. Karns. New York: Praeger, 1986.
- Hale, Charles R. *Resistance and Contradiction: Miskitu Indians and the Nicaraguan State, 1894–1987*. Stanford: Stanford University Press, 1994.
- Hale, J. R. *Florence and the Medici*. New York: Thames & Hudson, 1977.
- Hall, Peter A. *Governing the Economy: The Politics of State Intervention in Britain and France*. New York: Oxford University Press, 1986.
- Hall, Stuart. "Pluralism, Race, and Class in Caribbean Society." Pp. 150–82 in *Race and Class in Post-Colonial Society: A Study of Ethnic Group Relations in the English-speaking Caribbean, Bolivia, Chile and Mexico*. Paris: UNESCO, 1977.
- . "Marxism and Culture." *Radical History Review* 18 (1978): 5–14.
- . "Cultural Studies: Two Paradigms." *Media, Culture and Society* 2 (1980).

- . "Race, Articulation and Societies Structured in Dominance," Pp. 305–45 in *Sociological Theories: Race and Colonialism*. Paris: UNESCO, 1980.
- . "Signification, Representation, Ideology: Althusser and the Post-Structuralist Debates." *Critical Studies in Mass Communication* 2 (2) (1985): 91–114.
- . "The Problem of Ideology: Marxism Without Guarantees." *Journal of Communication Inquiry* 10 (2) (1986): 28–44.
- . "Clinging to the Wreckage: A Conversation with Frederick Jameson." *Marxism Today* (September 1990): 28–31.
- . "Cultural Studies and Its Theoretical Legacies." Pp. 277–94 in *Cultural Studies*, edited by Lawrence Grossberg, Cary Nelson, and Paula A. Treichler. London: Routledge, 1992.
- Hall, Stuart, John Clarke, Tony Jefferson, and Brian Roberts. "Subcultures, Cultures and Class: A Theoretical Overview." *Working Papers in Cultural Studies* 7/8 (Summer 1975): 9–74.
- Hall, Stuart, Bob Lumley and Gregor McLennan. "Politics and Ideology: Gramsci." Pp. 45–76 in *On Ideology*, edited by Stuart Hall, B. Lumley, and G. McLennan. London: Hutchinson, 1978.
- Hammond, Thomas. *Red Flag Over Afghanistan*. Boulder: Westview Press, 1984.
- Handy, Jim. *Gift of the Devil: A History of Guatemala*. Boston: South End Press, 1984.
- . *Revolution in the Countryside: Rural Conflict and Agrarian Reform in Guatemala, 1944–1954*. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1994.
- Hanson, Brad. "The 'Westoxication' of Iran: Depictions and Reactions of Behrangi, Al-e Ahmad, and Shari'ati." *International Journal of Middle East Studies* 15 (1) (February 1983): 1–23.
- Hart, John Mason. *Revolutionary Mexico: The Coming and Process of the Mexican Revolution*. Berkeley, Los Angeles, London: University of California Press, 1987.
- Hawes, Gary. *The Philippines State and the Marcos Regime: The Politics of Export*. Ithaca: Cornell University Press, 1987.
- Heimer, F. W. "The Decolonization Conflict in Angola, 1974–76: An Essay in Political Sociology." *International Studies on Contemporary Africa* (1979).
- Heine, Jorge, editor. *A Revolution Aborted: The Lessons of Grenada*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1990.
- Helg, Aline. *Our Rightful Share: The Afro-Cuban Struggle for Equality, 1886–1912*. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1995.
- Hill, Christopher. "The Norman Yoke." Pp. 50–122 in *Puritanism and Revolution*. London: Mercury Books, 1962.
- . *God's Englishman: Oliver Cromwell and the English Revolution*. New York: Harper & Row, 1972.
- . *The World Turned Upside Down*. Harmondsworth: Penguin, 1972.
- Hintze, Otto. *The Historical Essays of Otto Hintze*, edited by Felix Gilbert. New York: Oxford University Press, 1975.
- Hodges, Donald. *Intellectual Foundations of the Nicaraguan Revolution*. Austin: University of Texas Press, 1986.
- Holmes, George. *Florence, Rome and the Origins of the Renaissance*. Oxford: Clarendon Press, 1986.
- Homans, George C. "Bringing Men Back In." *American Sociological Review* 29 (5) (December 1964): 809–18.
- Horne, Alistair. *A Savage War of Peace: Algeria 1954–1962*. London: Macmillan, 1977.
- Hornik, Richard. "Bursting China's Bubble." *Foreign Affairs* 73 (1994): 28–42.
- Hunt, Lynn. *Politics, Culture, and Class in the French Revolution*. Berkeley: University of California Press, 1984.

- . *The Family Romance of the French Revolution*. Berkeley: University of California Press, 1992.
- Huntington, Samuel P. *Political Order in Changing Societies*. New Haven: Yale University Press, 1968.
- Hyde, J. K. *Society and Politics in Medieval Italy: The Evolution of Civil Life, 1000–1350*. London: Macmillan, 1973.
- Isaacman, Allen and Barbara Isaacman. *Mozambique: From Colonialism to Revolution, 1900–1982*. Boulder: Westview Press, 1983.
- James, Cyril. *The Black Jacobins*. New York: Vintage, 1963.
- Jameson, Fredric. "Third World Literature in the Age of Multinational Capital" *Social Text* (Fall 1986): 65–88.
- Jasper, James M. *Nuclear Politics: Energy and the State in the United States, Sweden, and France*. Princeton: Princeton University Press, 1990.
- Jayawardena, Kumari. *Feminism and Nationalism in the Third World*. New York: Monthly Review Press, 1986.
- Jelin, Elizabeth. "The Politics of Memory: The Human Rights Movement and the Construction of Democracy in Argentina." *Latin American Perspectives* 21 (2) (Spring 1994): 38–58.
- Johansen, Bruce. *Forgotten Founders*. Boston: Harvard Common Press, 1982.
- Jonas, Susanne. *The Battle for Guatemala: Rebels, Death Squads, and U.S. Power*. Boulder: Westview Press, 1991.
- Kandiyoti, Deniz. "Women and the Turkish State: Political Actors or Symbolic Pawns?" Pp. 126–49 in *Women-Nation-State*, edited by Nira Yuval-Davis and Floya Anthias. London: Macmillan 1989.
- Kaplonski, Christopher. "Collective Memory and Chingunjav's Rebellion." *History and Anthropology* 6 (2–3) (1993): 235–59.
- Karnow, Stanley. *In Our Image: America's Empire in the Philippines*. New York: Random House, 1989.
- Katz, Friedrich. *The Secret War in Mexico: Europe, the United States, and the Mexican Revolution*. Chicago: University of Chicago Press, 1981.
- Katznelson, Ira. "Working-Class Formation and the State: Nineteenth-Century England in American Perspective." Pp. 257–84 in *Bringing the State Back In*, edited by Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press, 1985.
- Kaufman, Michael. *Jamaica under Manley: Dilemmas of Socialism and Democracy*. London: Zed, 1985.
- Keddie, Nikki. *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran*. New Haven and London: Yale University Press, 1981.
- , editor. *Debating Revolutions*. New York: New York University Press, 1995.
- Keen, Benjamin. *A History of Latin America*. Fifth edition. Boston: Houghton Mifflin, 1995.
- Keith, Nelson W. and Novella Z. Keith. *The Social Origins of Democratic Socialism in Jamaica*. Philadelphia: Temple University Press, 1992.
- Kelly, Linda. *Women of the French Revolution*. London: Hamish Hamilton, 1987.
- Kennedy, Paul. *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500 to 2000*. New York: Random House, 1987.
- Kennedy, Roger. *Orders From France*. New York: Alfred A. Knopf, 1988.
- Kent, Dale. *The Rise of the Medici: Faction in Florence 1426–1434*. Oxford: Oxford University Press, 1978.
- Kerkvliet, Benedict J. *The Huk Rebellion: A Study of Peasant Revolt in the Philippines*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1977.

- Kettering, Sharon. *Judicial Politics And Urban Revolt in Seventeenth-Century France: The Parlement of Aix, 1629–1659*. Princeton: Princeton University Press, 1978.
- . "The Causes of the Judicial Frondes." *Canadian Journal of History* 17 (1982): 275–306.
- Keyder, Çağlar. "The Political Economy of Turkish Democracy." *New Left Review* 115 (May–June 1979): 3–44.
- Khomeini, Imam. *Islam and Revolution: Writings and Declarations of the Imam Khomeini*, translated and annotated by Hamid Algar. Berkeley: Mizan, 1981.
- Kimmel, Michael S. *Revolution: A Sociological Interpretation*. Philadelphia: Temple University Press, 1990.
- Kirk, John M. *Politics and the Catholic Church in Nicaragua*. Gainesville: University Press of Florida, 1992.
- Kitschelt, Herbert P. "Political Opportunity Structures and Political Protest: Anti-Nuclear Movements in Four Democracies." *British Journal of Political Science* 16 (1986): 57–85.
- Klima, Arnost. "Agrarian Class Structure and Economic Development in Pre-Industrial Bohemia." *Past and Present* 85 (1979): 49–67.
- K'Meyer, Tracy. "Shared Memory in Community." Paper presented at the International Oral History Conference, Columbia University (October 1994).
- Knauss, Peter. *The Persistence of Patriarchy: Class, Gender and Ideology in Twentieth Century Algeria*. Boulder: Westview Press, 1987.
- Knight, Alan. *The Mexican Revolution*, volume one: *Porfirians, Liberals and Peasants*. Lincoln and London: University of Nebraska Press, 1986.
- . *The Mexican Revolution*, volume two: *Counter-revolution and Reconstruction*. Lincoln and London: University of Nebraska Press, 1986.
- . "Racism, Revolution, and Indigenismo: Mexico, 1910–1940." Pp. 71–113 in *The Idea of Race in Latin America, 1870–1940*, edited by Richard Graham. Austin: University of Texas Press, 1990.
- Kohli, Atul, and Vivienne Shue. "State Power and Social Forces: On Political Contention and Accommodation in the Third World." Pp. 293–326 in *State Power and Social Forces: Domination and Transformation in the Third World*, edited by Joel S. Migdal, Atul Kohli, and Vivienne Shue. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.
- Kowalewski, David. "Periphery Revolutions in World-System Perspective." *Comparative Political Studies* 24 (1) (April 1991): 76–99.
- Kurzman, Charles. "Historiography of the Iranian Revolutionary Movement, 1977–79." *Iranian Studies* 28 (1–2) (Winter 1995): 25–38.
- Lachmann, Richard. "Feudal Elite Conflict and the Origins of English Capitalism." *Politics and Society* 14 (3) (1985): 349–78.
- . *From Manor to Market: Structural Change in England, 1536–1640*. Madison: University of Wisconsin Press, 1987.
- . "Origins of Capitalism in Western Europe: Economic and Political Aspects." *Annual Review of Sociology* 15 (1989): 47–72.
- . "Class Formation Without Class Struggle: An Elite Theory of the Transition to Capitalism." *American Sociological Review* 55 (1990): 398–414.
- . *Capitalists in Spite of Themselves*. Oxford: Oxford University Press, 1997.
- Lamont, Michele. *Money, Morals, and Manners: The Culture of the French and American Upper-Middle Classes*. Chicago: Chicago University Press, 1992.
- Lefebvre, Georges. *The Great Fear of 1789*. New York: Vintage, 1973 [1932].
- Lehman, David. *Signs of the Times: Deconstruction and the Fall of Paul de Man*. New York: Poseidon, 1991.

- Lenin, Vladimir Il'ich. "The Dual Power." Pp. 301-4 in *The Lenin Anthology*, edited by Robert C. Tucker. New York: Norton, 1975 [1917].
- LeVan, H. John. "Vietnam: Revolution of Postcolonial Consolidation." Pp. 52-87 in *Revolutions of the Late Twentieth Century*, edited by Jack A. Goldstone, Ted Robert Gurr, and Farrokh Moshiri. Boulder: Westview Press, 1991.
- Levi, Margaret. *Of Rule and Revenue*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1988.
- Lewis, Gordon K. *Puerto Rico*. New York: Monthly Review Press, 1963.
- . *Grenada: The Jewel Despoiled*. Baltimore: Johns Hopkins, 1987.
- Lipset, Seymour Martin. *Political Man: The Social Bases of Politics*. Second edition. Baltimore: Johns Hopkins, 1981.
- . "Radicalism or Reformism: The Sources of Working-Class Politics." *American Political Science Review* 77 (1983): 1-18.
- Liss, Sheldon B. *Radical Thought in Central America*. Boulder: Westview Press, 1991.
- . *Fidel! Castro's Political and Social Thought*. Boulder: Westview Press, 1994.
- Litchfield, R. Burr. *Emergence of a Bureaucracy: The Florentine Patricians, 1530-1790*. Princeton: Princeton University Press, 1986.
- Lobao, Linda. "Women in Revolutionary Movements: Changing Patterns of Latin American Guerilla Struggles." Pp. 180-204 in *Women and Social Protest*, edited by Guida West and Rhoda Lois Blumberg. New York and Oxford: Oxford University Press, 1990.
- Lopez, Edwin. "Ten Years of Spring, In a Land of Eternal Tyranny: Guatemala's 1944-1954 Era Revisited." Unpublished paper, Department of Sociology, University of California, Santa Barbara (1994).
- Lot, Ferdinand and Robert Fawtier, editors. *Histoire des institutions irançaises au moyen age*, volume one: *Institutions seigneuriales*. Paris: Presses Universitaires de France, 1957.
- Lucas, Colin, editor. *The French Revolution and the Creation of Modern Political Culture*, volume two: *The Political Culture of the French Revolution*. Oxford: Pergamon Press, 1988.
- Lynch, John. *The Latin American Revolutions: 1808-1826*. New York: W. W. Norton, 1973.
- McAdam, Doug. *Political Process and the Development of Black Insurgency, 1930-1970*. Chicago: University of Chicago Press, 1982.
- . "Recruitment to High-Risk Activism: The Case of Freedom Summer." *American Journal of Sociology* 92 (1986): 64-90.
- McCarthy, John D., and Mayer N. Zald. "Resource Mobilization and Social Movements: A Partial Theory." *American Journal of Sociology* 82 (1977): 1212-41.
- McClintock, Anne. "The Angel of Progress: Pitfalls of the Term Post-Colonialism." *Social Text* 31/32 (Summer 1992): 84-98.
- McDaniel, Tim. *Autocracy, Modernization, and Revolution in Russia and Iran*. Princeton: Princeton University Press, 1991.
- McGarrity, Gayle and Osvaldo Cardenas. "Cuba." Pp. 77-107 in *No Longer Invisible: Afro-Latin Americans Today*, edited by Minority Rights Group. London: Minority Rights Publications, 1995.
- McMillin, Markus. "The Dynamics of an Anti-Colonialist Social Revolution: A Study of French Algeria." Honors thesis, Department of Political Science, University of California, Santa Barbara (1991).
- Magagna, Victor V. *Communities of Grain: Rural Rebellion in Comparative Perspective*. Ithaca: Cornell University Press, 1991.

- Mahoney, James. "Social Structure and Political Culture in the Explanation of Third World Social Revolutions: Iran and Cuba Compared." Unpublished paper. Department of Political Science, Berkeley (1993).
- Major, J. Russell. *Representative Government in Early Modern France*. New Haven: Yale University Press, 1980.
- Manley, Michael. *Jamaica: Struggle in the Periphery*. London: Third World Media, 1982.
- Mann, Michael. *The Sources of Social Power*, volume two: *The Rise of Classes and Nation-States, 1760-1914*. Cambridge: Cambridge University Press, 1993.
- Mannheim, Karl. *Ideology and Utopia*. New York: Harcourt, Brace & World, 1936.
- . *Essays in the Sociology of Knowledge*, edited by Paul Kecskemeti. London: Routledge & Kegan Paul, 1952.
- Marx, Karl and Friedrich Engels. *The Marx-Engels Reader*. Second edition, edited by Robert C. Tucker. New York: W. W. Norton, 1978.
- Mason, T. David, and Dale A. Krane. "The Political Economy of Death Squads: Toward a Theory of the Impact of State-Sanctioned Terror." *International Studies Quarterly* 33 (1989): 175-98.
- Massell, Gregory. *The Surrogate Proletariat*. Princeton: Princeton University Press, 1974.
- Matthews, George Tennyson. *The Royal General Farms in Eighteenth-Century France*. New York: Columbia University Press, 1958.
- Merton, Robert K. "Insiders and Outsiders: A Chapter in the Sociology of Knowledge." *American Journal of Sociology* 78 (1) (July 1972): 9-47.
- . "Three Fragments from a Sociologist's Notebooks: Establishing the Phenomenon, Specified Ignorance, and Strategic Research Materials." *Annual Review of Sociology* 13 (1987): 1-28.
- Meyer, Alfred. *Leninism*. Boulder: Westview Press, 1986.
- Mies, Maria. *Patriarchy and Accumulation on a World Scale*. London: Zed, 1986.
- Migdal, Joel S. *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World*. Princeton: Princeton University Press, 1988.
- . "The State in Society: An Approach to Struggles for Domination." Pp. 7-34 in *State Power and Social Forces: Domination and Transformation in the Third World*, edited by Joel S. Migdal, Atul Kohli, and Vivienne Shue. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.
- Migdal, Joel S., Atul Kohli, and Vivienne Shue. "Introduction: Developing a State-in-Society Perspective." Pp. 1-4 in *State Power and Social Forces: Domination and Transformation in the Third World*, edited by Joel S. Migdal, Atul Kohli, and Vivienne Shue. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.
- Mills, C. Wright. *The Marxists*. New York: Dell, 1962.
- Mitchell, Timothy. "The Limits of the State: Beyond Statist Approaches and Their Critics." *American Political Science Review* 85 (1991): 77-96.
- Moaddel, Mansoor. "State Autonomy and Class Conflict in the Reformation." *American Sociological Review* 54 (3) (June 1989): 472-4.
- . *Class, Politics, and Ideology in the Iranian Revolution*. New York: Columbia University Press, 1993.
- . "The Significance of Discourse in the Iranian Revolution: A Reply to Foran." *Critique: Journal of Critical Studies of Iran & the Middle East* 4 (Spring 1994): 65-72.
- Moghadam, Valentine M. "The Left and the Revolution in Iran: A Critical Analysis." Pp. 23-40 in *Post-Revolutionary Iran*, edited by Hooshang Amirahmadi and Manoucher Parvin. Boulder: Westview Press, 1988.
- . "Populist Revolution and the Islamic States in Iran." Pp. 147-63 *Revolution in the World-System*, edited by Terry Boswell. Westport: Greenwood Press, 1989.

- . "Gender and Restructuring: Perestroika, the 1989 Revolutions, and Women." UNU/WIDER Working Paper No. 87. Helsinki: UNU/WIDER, 1990.
- . "Islamic Populism, Class, and Gender in Postrevolutionary Iran." Pp. 189–222 in *A Century of Revolution: Social Movements in Iran*, edited by John Foran. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1994.
- Mohlo, Anthony. *Florentine Public Finances in the Early Renaissance, 1400–1433*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1971.
- Molyneux, Maxine. "Socialist Societies: Progress towards Women's Emancipation?" *Monthly Review* 34 (3) (1982): 56–100.
- . "Mobilization Without Emancipation? Women's Interests, the State, and Revolution in Nicaragua." *Feminist Studies* 11 (2) (1985): 227–54.
- . "The Politics of Abortion in Nicaragua: Revolutionary Pragmatism – or Feminism in the Realm of Necessity?" *Feminist Review* 29 (1988): 114–32.
- . "Legal Reform and Socialist Revolution in South Yemen: Women and the Family." Pp. 193–214 in *Promissory Notes: Women in the Transition to Socialism*, edited by Sonia Kruks, Rayna Rapp, and Marilyn B. Young. New York: Monthly Review Press, 1989.
- . "Women's Role in the Nicaraguan Revolutionary Process: The Early Years." Pp. 127–47 in *Promissory Notes: Women in the Transition to Socialism*, edited by Sonia Kruks, Rayna Rapp, and Marilyn B. Young. New York: Monthly Review Press, 1989.
- Montgomery, Tommie Sue. *Revolution in El Salvador: From Civil Strife to Civil Peace*. Boulder: Westview Press, 1994.
- Moore, Barrington, Jr. *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. Boston: Beacon Press, 1966.
- . *Injustice: The Social Bases of Obedience and Revolt*. White Plains: M. E. Sharpe, 1978.
- Moore, Carlos. *Castro, the Blacks, and Cuba*. Los Angeles: Center for Afro-American Studies, UCLA, 1988.
- . "Afro-Cubans and the Communist Revolution." Pp. 199–239 in *African Presence in the Americas*, edited by Carlos Moore, Tanya R. Sanders, and Shawna Moore. Trenton: Africa World Press, 1995.
- Moote, A. Lloyd. *The Revolt of the Judges: The Parlement of Paris and the Fronde, 1643–1652*. Princeton: Princeton University Press, 1971.
- Morgan, Lewis. *League of the Iroquois*. New York: Citadel, 1962.
- Mornet, Daniel. *Les Origines intellectuelles de la Révolution française 1715–1787*. Paris: Armand Colin, 1933, 1967.
- Morrill, John. *The Nature of the English Revolution*. London: Longman, 1993.
- Mukerji, Chandra and Michael Schudson. "Introduction: Rethinking Popular Culture." Pp. 1–61 in *Rethinking Popular Culture: Contemporary Perspectives in Cultural Studies*, edited by Chandra Mukerji and Michael Schudson. Berkeley: University of California Press, 1991.
- Munslow, Barry. *Mozambique: the Revolution and its Origins*. London: Longman, 1983.
- Murray, Martin J. *The Development of Capitalism in Colonial Indochina (1870–1940)*. Berkeley: University of California Press, 1980.
- Najemy, John M. *Corporatism and Consensus in Florentine Electoral Politics, 1280–1400*. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1982.
- Najmabadi, Afsaneh. "Power, Morality and the New Muslim Womanhood." Pp. 366–89 in *The Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran, and Pakistan*, edited by Myron Weiner and Ali Banuazizi. Syracuse: Syracuse University Press, 1994.

- National Network in Solidarity with the Nicaraguan People. "Atlantic Coast: Miskitu Crisis and Counterrevolution." Pp. 83–90 in *The Nicaragua Reader*, edited by Peter Rosset and John Vandermeer. New York: Grove Press, 1983.
- Neveux, Hugues. "Déclin et reprise: la fluctuation biseculaire." Pp. 11–173 in *Histoire de la France rurale*, volume 2: *L'Age classique des paysans 1340–1789*, edited by Emmanuel Le Roy Ladurie. Paris: Seuil, 1975.
- Olson, Mancur. *The Logic of Collective Action*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1965.
- Oppenheimer, Andres. *Castro's Final Hour*. New York: Simon & Schuster, 1992.
- O'Shaughnessy, Hugh. *Grenada: Revolution, Invasion, and Aftermath*. London: Hamish Hamilton, 1984.
- Padgett, John F. and Christopher K. Ansell. "Robust Action and the Rise of the Medici, 1400–1434." *American Journal of Sociology* 98 (6) (1993): 1259–319.
- Paige, Jeffery M. *Agrarian Revolution: Social Movements and Export Agriculture in the Underdeveloped World*. New York: Free Press, 1975.
- . "Social Theory and Peasant Revolution in Vietnam and Guatemala." *Theory and Society* 12 (6) (November 1983): 699–737.
- Palmer, David Scott. "Rebellion in Rural Peru: The Origins and Evolution of Sendero Luminoso." *Comparative Politics* 18 (January 1986): 127–46.
- Papanek, Hanna. "The Ideal Woman and the Ideal Society: Control and Autonomy in the Construction of Identity." Pp. 42–75 in *Identity Politics and Women: Cultural Reassertions and Feminisms in International Perspective*, edited by Valentine M. Moghadam. Boulder: Westview Press, 1994.
- Park, Kyung Ae. "Women and Revolution in China: The Sources of Constraint on Women's Emancipation." Pp. 137–60 in *Women and Revolutions in Africa, Asia, and the New World*, edited by Mary Ann Tétreault. Columbia: University of South Carolina Press, 1994.
- Parker, David. *La Rochelle and the French Monarchy: Conflict and Order in Seventeenth-Century France*. London: Royal Historical Society, 1980.
- . *The Making of French Absolutism*. London: Edward Arnold, 1983.
- Pateman, Carol. *The Sexual Contract*. Cambridge: Polity, 1988.
- Paz, Octavio. *The Labyrinth of Solitude*. New York: Grove Press, 1985.
- Pearce, Jenny. *Promised Land: Peasant Rebellion in Chalatenango, El Salvador*. London: Latin America Bureau, 1985.
- Pérez, Luis A., Jr. *Cuba: Between Reform and Revolution*. New York: Oxford University Press, 1988.
- Pérez-Stable, Marifeli. *The Cuban Revolution: Origins, Course, and Legacy*. New York: Oxford University Press, 1993.
- Perlman, Selig. *A Theory of the Labor Movement*. Philadelphia: Porcupine Press, 1979 [1928].
- Pimentel, Benjamin. *Rebolusyon! A Generation of Struggle in the Philippines*. New York: Monthly Review Press, 1990.
- Polanyi, Karl. *The Great Transformation*. Boston: Beacon Press, 1944.
- Poole, Deborah, and Gerardo Renique. *Peru: Time of Fear*. London: Latin American Bureau, 1992.
- Popkin, Samuel L. *The Rational Peasant: The Political Economy of Rural Society in Vietnam*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1979.
- Post, Ken. *Revolution, Socialism, and Nationalism in Vietnam*. Four volumes. Aldershot, UK: Dartmouth, 1989.
- Pullan, Brian. *A History of Early Renaissance Italy: From the Mid-Thirteenth to the Mid-Fifteenth Century*. New York: St. Martin's Press, 1972.

- Putnam, Robert D. *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy*. Princeton: Princeton University Press, 1993.
- Pye, Lucian and Sidney Verba, editors. *Political Culture and Political Development*. Princeton: Princeton University Press, 1965.
- Quandt, William B. *Revolution and Political Leadership: Algeria, 1954–1968*. Cambridge, MA: MIT Press, 1969.
- Quarles, Benjamin. "Lord Dunmore as Liberator." Pp. 35–47 in *Black Mosaic: Essays in Afro-American History and Historiography*. Amherst: University of Massachusetts Press, 1988.
- . "The Revolutionary War as a Black Declaration of Independence." Pp. 48–64 in *Black Mosaic*. Amherst: University of Massachusetts Press, 1988.
- Ragin, Charles C. *The Comparative Method: Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies*. Berkeley, Los Angeles, and London: University of California Press, 1987.
- Randall, Margaret. *Gathering Rage: The Failure of Twentieth Century Revolutions to Develop a Feminist Agenda*. New York: Monthly Review Press, 1993.
- Reed, John. *Insurgent Mexico*. New York: International Publishers, 1969.
- Reynolds, Siân. "Marianne's Citizens? Women, the Republic, and Universal Suffrage in France." Pp. 101–22 in *Women, State and Revolution: Essays on Power and Gender in Europe since 1789*, edited by Siân Reynolds. Amherst: University of Massachusetts Press, 1987.
- , editor. *Women, State and Revolution: Essays on Power and Gender in Europe since 1789*. Amherst: University of Massachusetts Press, 1987.
- Rivera, Jean Pierre. "Agency and Political Consciousness in the Nicaraguan Revolution." MA thesis, Department of Sociology, University of California, Santa Barbara (1993).
- Roediger, David. *The Wages of Whiteness*. New York: Verso, 1991.
- Rosenau, Pauline Marie. *Post-Modernism and the Social Sciences*. Princeton: Princeton University Press, 1992.
- Rowbotham, Sheila. *Women, Resistance, and Revolution*. London: Allen Lane, 1972.
- Rudé, George. *Ideology and Popular Protest*. New York: Pantheon, 1980.
- Ruiz, Ramon. *The Great Rebellion: Mexico 1905–1924*. New York: W. W. Norton, 1980.
- . *Triumphs and Tragedy: A History of the Mexican People*. New York: W. W. Norton, 1992.
- Said, Edward. *Orientalism*. New York: Vintage, 1978.
- . *Culture and Imperialism*. New York: Vintage, 1993.
- Schama, Simon. *Citizens*. New York: Knopf, 1989.
- Schirmer, Daniel B. and Stephen R. Shalom, editors. *The Philippines Reader: A History of Colonialism, Neocolonialism, Dictatorship, and Resistance*. Boston: South End Press, 1987.
- Schlesinger, Stephen and Stephen Kinzer. *Bitter Fruit: The Untold Story of the American Coup in Guatemala*. New York: Doubleday, 1984.
- Schoenhals, Kai P. and Richard A. Melanson. *Revolution and Intervention in Grenada: The New Jewel Movement, the United States, and the Caribbean*. Boulder: Westview Press, 1985.
- Scott, Catherine V. and Gus B. Cochran. "Revolution in the Periphery: Angola, Cuba, Mozambique, and Nicaragua." Pp. 43–58 in *Revolution in the World-System*, edited by Terry Boswell. New York: Greenwood Press, 1989.
- Scott, James. *The Moral Economy of the Peasant*. New Haven: Yale University Press, 1976.
- . "Hegemony and the Peasantry." *Politics and Society* 7 (3) (1977): 267–96.
- . *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts*. New Haven: Yale University Press, 1990.

- Selbin, Eric. *Modern Latin American Revolutions*. Boulder: Westview Press, 1993.
- . "Socio-cultural Origins of Revolution and Rebellion in Latin America and the Caribbean." Paper presented at the meetings of the Latin American Studies Association, Washington, DC (1995).
- Sewell, William H. Jr. *Work and Revolution in France: The Language of Labor from the Old Regime to 1848*. Cambridge: Cambridge University Press, 1980.
- . "Ideologies and Social Revolutions: Reflections on the French Case." *Journal of Modern History* 57 (1) (March 1985): 57–85.
- Shayne, Julia Denise. "Salvadorean Women Revolutionaries and the Birth of Their Women's Movement." MA thesis, Department of Women's Studies, San Francisco State University, April 1995.
- Sherwood, Steven Jay, Philip Smith, Jeffrey C. Alexander. "The British Are Coming . . . Again! The Hidden Agenda of 'Cultural Studies'." *Contemporary Sociology* 22 (3) (May 1993): 370–5.
- Shohat, Ella. "Notes on the Post-Colonial." *Social Text* 31/32 (Summer 1992): 99–113.
- Shugart, Matthew Soberg. "Patterns of Revolution." *Theory and Society* 18 (2) (March 1989): 249–71.
- Siavoshi, Sussan. *Liberal Nationalism in Iran: The Failure of a Movement*. Boulder: Westview Press, 1990.
- Simon, Julian. *The Ultimate Resource*. Princeton: Princeton University Press, 1981.
- Simon, Julian and Herman Kahn, editors. *The Resourceful Earth: A Response to Global 200*. Oxford: Basil Blackwell, 1984.
- Sivanandan, A. "Imperialism in the Silicon Age." *Monthly Review* 32 (3) (July–August 1980): 24–42.
- Skocpol, Theda. "Old Regime Legacies and Communist Revolutions in Russia and China." *Social Forces* 55 (2) (December 1976): 284–315.
- . *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China*. Cambridge: Cambridge University Press, 1979.
- . "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution" (including comments by Nikki Keddie, Eqbal Ahmad and Walter Goldfrank). *Theory and Society* 11 (2) (May 1982): 265–303.
- . "What Makes Peasants Revolutionary?" *Comparative Politics* 14 (April 1982): 351–75.
- . "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research." Pp. 3–37 in *Bringing the State Back In*, edited by Peter B. Evans, Dietrich Rueschmeyer, and Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press, 1985.
- . "Cultural Idioms and Political Ideologies in the Revolutionary Reconstruction of State Power: A Rejoinder to Sewell." *Journal of Modern History* 57 (1) (March 1985): 89–96.
- . "Social Revolutions and Mass Military Mobilization." *World Politics* 40 (2) (January 1988): 147–68.
- . "Reconsidering the French Revolution in World-Historical Perspective." *Social Research* 56 (1) (Spring 1989): 53–70.
- . *Social Revolutions in the Modern World*. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.
- Skocpol, Theda, and Kenneth Finegold. "Explaining New Deal Labor Policy." *American Political Science Review* 84 (1990): 1297–304.
- Smelser, Neil J. *Theory of Collective Behavior*. New York: Free Press, 1962.
- Smil, Vaclav. *China's Environmental Crisis*. Armonk, NY: M. E. Sharpe, 1993.
- Smith, Rob. "Simultaneity and Identity: The Imagining, Making, and Politics of a Transnational Mexicano Migrant Community Between the United States

- and Mexico." Paper presented at the International Conference on Oral History, Columbia University (October 20, 1994).
- Snow, David A., and Robert D. Benford. "Master Frames and Cycles of Protest." Pp. 133-55 in *Frontiers of Social Movement Theory*, edited by Aldon D. Morris and Carol McClurg Mueller. New Haven: Yale University Press, 1992.
- Snow, David A., E. Burke Rochford, Jr., Steven K. Worden, and Robert D. Benford. "Frame Alignment Processes, Micromobilization, and Movement Participation." *American Sociological Review* 51 (1986): 464-81.
- Snow, David A., Louis A. Zurcher, Jr., and Sheldon Eklund-Olson. "Social Networks and Social Movements: A Microstructural Approach to Differential Recruitment." *American Sociological Review* 45 (1980): 787-801.
- Snyder, Richard. "Explaining Transitions from Neopatrimonial Dictatorships." *Comparative Politics* 24 (1992): 379-99.
- . "Combining Structural and Voluntarist Explanatory Perspectives: Paths out of Sultanistic Regimes." In *Sultanistic Regimes*, edited by H. E. Chehabi and Juan J. Linz. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1997.
- Soboul, Albert. *The French Revolution, 1787-1799*. London: New Left Books, 1974 [1962].
- Somers, Margaret and Walter Goldfrank. "The Limits of Agronomic Determinism: A Critique of Paige's *Agrarian Revolution*." *Comparative Studies in Society and History* 21 (July 1979): 443-58.
- Spence, Jonathan D. *The Search for Modern China*. New York: W. W. Norton, 1990.
- Spillman, Lyn. "Culture, Social Structures, and Discursive Fields." *Current Perspectives in Social Theory* 15 (1995): 129-54.
- Stallings, Barbara. *Class Conflict and Economic Development in Chile, 1958-1973*. Stanford: Stanford University Press, 1978.
- Stavans, Ilan. "Two Peruvians." *Transition* 61 (1993): 18-39.
- Stephens, Evelyne Huber and John D. Stephens. *Democratic Socialism in Jamaica: The Political Movement and Social Transformation in Dependent Capitalism*. Princeton: Princeton University Press, 1986.
- Stevens, Beth. "Women in Nicaragua." *Monthly Review* 40 (4) (September 1988): 1-18.
- Stoneman, Colin and Lionel Cliffe. *Zimbabwe: Politics, Economics and Society*. London: Pinter, 1988.
- Swidler, Ann. "Culture in Action: Symbols and Strategies." *American Sociological Review* 51 (2) (April 1986): 273-86.
- Sylvester, Christine. *Zimbabwe: The Terrain of Contradictory Development*. Boulder: Westview Press, 1992.
- "Symposium on Prediction in the Social Sciences." *American Journal of Sociology* 100, (6) (May 1995): 1520-626.
- Taheri, Amir. *The Spirit of Allah: Khomeini and the Iranian Revolution*. Bethesda: Adler & Adler, 1986.
- Tait, Richard. "The King's Lieutenants in Guyenne, 1580-1610: A Study in the Relations Between the Crown and the Great Nobility." Ph.D. dissertation, Oxford University (1977).
- Tapper, Nancy. "Causes and Consequences of the Abolition of Bride-Price in Afghanistan." Pp. 291-305 in *Rebellions and Revolutions in Afghanistan*, edited by Nazif Shahrani and Robert Canfield. Berkeley: University of California Press, 1984.
- Tarrow, Sidney. *Power in Movement: Social Movements, Collective Action and Politics*. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.

- Tétreault, Mary Ann, editor. *Women and Revolution in Africa, Asia, and the New World*. Columbia: University of South Carolina Press, 1994.
- Thomas, Hugh. "Middle-Class Politics and the Cuban Revolution." Pp. 249-77 in *The Politics of Conformity in Latin America*, edited by Claudio Veliz. London: Oxford University Press, 1967.
- . *Cuba: The Pursuit of Freedom*. New York: Harper & Row, 1971.
- Thompson, E. P. *The Making of the English Working Class*. New York: Vintage Books, 1966 [1963].
- . "The Moral Economy of the English Crowd in the Eighteenth Century." *Past and Present* 50 (February 1971): 76-136.
- Tilly, Charles. *The Vendée*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1964.
- . *From Mobilization to Revolution*. Reading, MA: Addison-Wesley, 1978.
- . "War Making and State Making as Organized Crime." Pp. 169-91 in *Bringing the State Back In*, edited by Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press, 1985.
- . "Domination, Resistance, Compliance . . . Discourse." *Sociological Forum* 6 (3) (September 1991).
- . *Coercion, Capital, and European States, AD 990-1992*. Revised edition. Cambridge: Blackwell, 1992.
- . "The Bourgeois Gentilshommes of Revolutionary Theory." *Contention* 2 (2) (Winter 1993): 153-8.
- . *European Revolutions, 1492-1992*. Oxford: Blackwell, 1993.
- . "In Search of Revolution." *Theory and Society* 23 (6) (December 1994): 799-803.
- Tlemcani, Rachid. *State and Revolution in Algeria*. London: Zed, 1986.
- de Tocqueville, Alexis. *The Old Regime and the French Revolution*. Translated by Stuart Gilbert. New York: Doubleday, 1955 [1856].
- . *Democracy in America*. New York: Modern Library, 1981.
- Tohidi, Nayereh. "Modernity, Islamization, and Women in Iran." Pp. 110-47 in *Gender and National Identity: Women and Politics in Muslim Societies*, edited by Valentine M. Moghadam. London: Zed, 1994.
- Traugott, Mark. *Armies of the Poor: Determinants of Working-Class Participation in the Parisian Insurrection of June 1848*. Princeton: Princeton University Press, 1985.
- . "Capital Cities and Revolution." *Social Science History* 19 (1995): 147-68.
- Trimberger, Ellen Kay. *Revolution from Above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt, and Peru*. New Brunswick: Transaction, 1978.
- . "E. P. Thompson: Understanding the Process of History." Pp. 211-43 in *Vision and Method in Historical Sociology*, edited by Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press, 1984.
- Trotsky, Leon. *The History of the Russian Revolution*. London: Pluto Press, 1977.
- Trouillot, Michel-Rolph. *Haiti, State Against Nation: The Origins and Legacy of Duvalierism*. New York: Monthly Review, 1990.
- Underdown, David. *Revel, Riot, and Rebellion: Popular Politics and Culture in England 1603-1660*. Oxford: Clarendon Press, 1985.
- Urdang, Stephanie. *And Still They Dance: Women, War and the Struggle for Change in Mozambique*. New York: Monthly Review Press, 1989.
- Valenzuela, Arturo. *The Breakdown of Democratic Regimes: Chile*. Baltimore: Johns Hopkins, 1979.
- Vanden, Harry. "Ideology of the Nicaraguan Revolution." *Monthly Review* 34 (2) (1982): 25-39.

- Vilas, Carlos M. *The Sandinista Revolution: National Liberation and Social Transformation in Central America*. Translated by Judy Butler. New York: Monthly Review Press, 1986.
- . *State, Class, and Ethnicity in Nicaragua: Capitalist Modernization and Revolutionary Change on the Atlantic Coast*, translated by Susan Norwood. Boulder and London: Lynne Rienner, 1989.
- Wallerstein, Immanuel. *The Modern World-System*, volume three: *The Second Era of Great Expansion of the Capitalist World-System, 1730–1840s*. New York: Academic Press, 1989.
- Walton, John. *Reluctant Rebels: Comparative Studies of Revolution and Underdevelopment*. New York: Columbia University Press, 1984.
- Warman, Arturo. "The Historical Framework of Inter-Ethnic Relations." Pp. 341–54 in *Race and Class in Post-Colonial Society: A Study of Ethnic Group Relations in the English-speaking Caribbean, Bolivia, Chile and Mexico*. Paris: UNESCO, 1977.
- Waters, Anita M. *Race, Class, and Political Symbols: Rastafari and Reggae in Jamaican Politics*. New Brunswick: Transaction, 1985.
- Waters, Elizabeth. "In the Shadow of the Comintern: The Communist Women's Movement, 1920–1943." Pp. 29–56 in *Promissory Notes: Women in the Transition to Socialism*, edited by Sonia Kruks, Rayna Rapp, and Marilyn B. Young. New York: Monthly Review Press, 1989.
- Watson, D. "Can Memory Survive the Storm?" *New Internationalist* 247 (September 1993): 14–16.
- Weber, Max. *The Methodology of the Social Sciences*. Translated and edited by Edward A. Shils and Henry A. Finch. New York: Free Press, 1949.
- Welch, S. H. *Communities of Resistance and Solidarity: A Feminist Theology of Liberation*. New York: Orbis Books, 1985.
- West, Guida and Rhoda Lois Blumberg, editors. *Women and Social Protest*. New York and Oxford: Oxford University Press, 1990.
- Wickham-Crowley, Timothy P. *Exploring Revolution: Essays on Latin American Insurgency and Revolutionary Theory*. Armonk, NY: M. E. Sharpe, 1991.
- . *Guerrillas and Revolution in Latin America: A Comparative Study of Insurgents and Regimes Since 1956*. Princeton: Princeton University Press, 1992.
- . "States and Societies in Revolution: Two Steps Forward, Perhaps One Step Back?" *Theory and Society* 23 (6) (1994): 777–83.
- Williams, Raymond. *Culture and Society, 1780–195*. New York: Columbia University Press, 1960.
- . *Politics and Letters: Interviews with New Left Review*. London: Verso, 1979.
- . *Culture*. Cambridge: Fontana, 1981.
- Wolf, Eric R. *Peasant Wars of the Twentieth Century*. New York: Harper & Row, 1969.
- Womack, John. *Zapata and the Mexican Revolution*. New York: Vintage, 1968.
- . *The Woman Question: Selections from the Writings of Karl Marx, Frederick Engels, V. I. Lenin, Clara Zetkin, Joseph Stalin*. New York: International Publishers, 1977.
- Wunder, Heide. "Peasant Organization and Class Conflict in East and West Germany." *Past and Present* 78 (1978): 47–55.
- Wuthnow, Robert. "State Structures and Ideological Outcomes." *American Sociological Review* 50 (1985): 799–821.
- . "State Structures and Class Conflict in the Rete Structures and Class Conflict in the Reformation (A Reply to Moaddel)." *American Sociological Review* 54 (3) (June 1989): 474–6.
- . *Communities of Discourse: Ideology and Social Structure in the Reformation, the Enlightenment, and European Socialism*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1989.

Youngblood, Robert L. *Marcos Against the Church: Economic Development and Political Repression in the Philippines*. Ithaca: Cornell University Press, 1990.

Zagorin, Perez. *Rebels and Rulers*, volume one. Cambridge: Cambridge University Press, 1982.

نمایه

- آپاچی ۲۴۰، ۲۴۱
 آتاتورک، کمال / مصطفی کمال پاشا ۲۰۴-۲۰۷
 آتش افروز، راهپیمایی ۱۶۷
 آتلانتیک شمالی ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱
 آراند، ژنرال آلینو ۲۴۱
 آریز، جاکوب ۲۹۹، ۳۱۷
 آرچر، مارگارت ۴۲، ۱۶۸
 آرژانتین ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸؛ انقلاب
 اجتماعی در ~ ۳۳۲، ۳۳۳؛ توسعه وابسته ~
 ۳۳۲؛ رکود اقتصادی در ~ ۳۳۲؛ فرهنگ
 سیاسی ~ ۳۳۳
 آرمان‌گرایی: جنسیت در ~ ۱۸۵-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰؛
 ~ سوسیالیستی ۷۶، ۲۰۹؛ ~ سیاسی ۲۷۳؛ ~
 کمونیستی ۷۶
 آروالو، خوان خوزه ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۱۷
 آریستید، برتراند ۱۶۰، ۳۲۹
 آرتک‌ها ۲۲۵
 آسیا / آسیایی‌ها ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۳۶، ۲۹۸،
 ۳۰۹
 آسیای جنوب شرقی: انقلاب در ~ ۸۴
 آسیای مرکزی ۲۰۳، ۲۰۴
 آفروکویایی ۲۴۴-۲۴۸
 آلتوسر، لویی ۹۵، ۲۷۱
 آلمان / آلمانی‌ها ۸۴، ۱۷۳، ۲۵۱؛ ~ شرقی ۲۰۰
 آلمیدا، خوان ۲۴۹
 آلنده، سالوادور ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۱۷
 آما، آندره ۱۹۴
 آمارو، تویاک ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۳۰
 آنگولا ۷۸، ۳۱۳؛ انقلاب ضداستعماری در ~ ۲۹۹،
 ۳۳۷؛ جنبش آزادی‌بخش ~ ۳۱۴؛ جنگ‌های
 چریکی در ~ ۳۱۴؛ سوسیالیسم در ~ ۳۱۴
 آیزنهاور، دویت دی. ۲۵۲
 ابد / عبد، یمنه ۱۹۷
 ابل‌روایت، هریت ۱۹۵
 اتحاد میسکیتوها و سوموها برای پیشرفت ۲۵۵-۲۵۷
 اتیوپی ۱۴۶، ۲۰۹؛ انقلاب ~ ۲۷۲
 احمد، ایجاز ۲۶۹
 اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری ۲۲۱
 ادیپ، هلیده ۲۰۵، ۲۰۶
 ادواردز، لایفورد ۸۷
 ارمن، اینسا ۲۰۴
 اروپا / اروپاییان ۳۱، ۷۶، ۸۱، ۱۵۸، ۱۹۶، ۲۲۳،
 ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۶، ۲۷۰؛ افزایش جمعیت در ~
 ۱۴۵، ۱۴۶؛ انقلاب در ~ ۸۳، ۱۴۶؛ انقلاب
 کارگری در ~ ۱۱۶؛ ~ سرخ‌پوستان ۲۳۳؛

اقتصاد: جنسیت در ~ ۱۸۶؛ ~ جهانی ۷۵؛ رکود ~
 ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱،
 ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۸؛ ~ سیاسی ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۶۸،
 ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۱۴
 ~ نئوکلاسیک ۲۰۰

اقتصاد اخلاقی، مکتب ۷۴، ۷۵، ۸۳
 اقیانوس آرام ۲۵۱، ۲۵۳-۲۵۶
 اقیانوس اطلس ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۵۳-۲۵۷، ۲۸۵
 اکرور، جوهر ۱۹۷

اکستاین، سوزان ۶۸، ۹۰، ۹۱

اکوادور ۹۱

اکینو، بنیگنو ۳۳۰

اکینو، کورازون / کوری ۱۶۰، ۳۲۵، ۳۳۰

الجزایر / الجزایریان ۱۵، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۰۱،

۲۰۹، ۳۱۲؛ استقلال ملی ~ ۱۹۷، ۳۱۱، ۳۱۴؛

انقلاب ~ ۲۱، ۴۵، ۲۷۲، ۳۱۴؛ انقلاب

ضداستعماری در ~ ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۳۷؛ زنان ~

۱۸۵، ۱۹۶-۱۹۸

الجزایر، اتحادیه ملی زنان ۱۹۷، ۱۹۸

الجزایر، جبهه آزادی‌بخش ملی ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۷

الجزیره ۳۱۱

السالوادور ۲۲، ۸۵، ۸۶، ۱۷۳، ۲۵۳، ۲۷۹، ۲۸۳؛

امریکا در ~ ۳۲۴؛ انقلاب اجتماعی نافرجام در

~ ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۷؛ توسعه وابسته ~

۳۳۷؛ جنگ داخلی در ~ ۳۲۲، ۳۲۴؛ جنگ

طبقاتی در ~ ۳۲۲؛ چریک‌های مسلح ~ ۳۷،

۳۸؛ رکود اقتصادی در ~ ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۷؛

فرهنگ سیاسی ~ ۲۸۲، ۳۲۲، ۳۳۷؛

مارکسیست-لنینیستی در ~ ۲۸۲؛ مردم‌سالاری

در ~ ۲۸۲

السالوادور، انقلاب ۱۹۰، ۲۶۸، ۲۸۱-۲۸۳

الیکارشی ۱۱۵-۱۱۸

امریکا، ایالات متحده / امریکایی‌ها ۴۶، ۷۳، ۸۶

۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۱،

۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۹، ۳۱۲، ۳۲۷؛ اروپاییان ~ ۲۲۴،

۲۲۵؛ ~ اسپانیا ۲۲۷-۲۲۹؛ افزایش جمعیت در

~ ۱۵۷؛ در السالوادور ۳۲۴؛ انقلاب‌های ~

کارگران ~ ۲۵۸؛ مهاجرین ~ ۲۵۸، ۲۵۹؛

نخبگان ~ ۲۳۸

اروپای شرقی ۱۹، ۲۲، ۵۴، ۵۵، ۸۸، ۱۱۲-۱۱۴،

۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۳۹؛

انقلاب در ~ ۲۱، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۸۶، ۲۰۰-۲۰۲،

۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۷-۲۷۹؛ زنان ~ ۱۹۶،

۲۰۰-۲۰۲؛ فناوری ~ ۲۵۶؛ نظام رعیت‌داری

در ~ ۱۱۱، ۱۱۲

اروپای غربی ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۴۶، ۱۵۷، ۲۰۹

اروپای مرکزی ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۱

اسپانیا ۸۲، ۱۴۶، ۱۶۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۷۲؛

اشغالگران ~ ۱۷۰، ۱۷۲؛ امریکای ~

۲۲۷-۲۲۹؛ جنبش مردم‌سالاری در ~ ۱۷۲؛

در کوبا ۲۴۲، ۲۴۳

اسپانیولی، زبان ۲۸۰

استالین، یوزف ۸۸، ۱۹۰، ۲۰۴

استوارت، دودمان ۱۲۰، ۱۲۱

استیونس، بت ۲۱۲

اسکات، جیمز ۵۴، ۶۵، ۶۸، ۷۵، ۲۶۹، ۲۷۳

اسکاتلند ۱۲۱، ۲۲۲

اسکاج‌پیل، تدا ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۴۶،

۶۶-۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۸-۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۹-۹۲،

۱۳۱، ۱۶۸، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۹-۲۸۱،

۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۷

اسمیت، یان ۳۱۳

اسنو، دیوید ۴۵

اش، تیموتی گرتن ۲۷۸

اشرافیت ۱۱۴-۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۹

افریقا / افریقایان ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۱۳

افریقای جنوبی ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۱۳

افریقای شمالی ۱۵۴، ۱۵۷

افریقای مرکزی ۳۳۳

افغانستان ۱۳۲، ۲۰۳؛ انقلاب ~ ۴۵، ۲۰۹، ۲۷۲؛

جمهوری دموکراتیک ~ ۲۱۰؛ جنگ‌های

داخلی ~ ۲۱۰؛ زنان ~ ۲۰۸-۲۱۰

افغانستان، حزب دموکراتیک خلق ۲۰۸-۲۱۰

اقتدارگرا ۳۶، ۹۷ توسعه ~ ۱۶۱؛ حکومت ~ ۸۱

۲۲۷-۲۳۵؛ ۳۰۸-۳۱۴؛ فرهنگ و ~
 ۲۷۰-۲۷۲؛ ~ فرهنگی ۹۰؛ ~ کارگری
 ۱۱۶؛ ماهیت‌گرایی ~ ۵۲ ~ معکوس ۵۶
 ~ نافرجام ۸۶ ۲۹۹، ۳۲۱-۳۲۷، ۳۳۸ ~
 نوین ۱۶۹، ۱۹۶

انقلاب ارضی ۷۸

انقلاب کوبا: ریشمها، روند، و میراث آن ۴۶-۴۹
 انقلاب و شورش در آستانه عصر نوگرایی جهان ۶۷، ۸۲
 انقلاب‌های اروپایی از ۱۶۹۲ تا ۱۹۹۲ ۸۱
 انقلاب‌های نوین در امریکای لاتین ۶۷، ۸۹
 انگلس، فریدریش ۷۷، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۷
 انگلستان/ انگلیس ۸۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۷۳،
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۶۹، ۲۷۲؛ انقلاب ~ ۱۹، ۹۲
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸-۱۳۱،
 ۱۳۳، ۱۴۶، ۲۲۱-۲۲۳؛ پادشاهان ~ ۱۲۵؛
 تاریخ ~ ۱۳۲، ۲۲۲؛ جامعه ~ ۱۱۹
 ۲۲۳-۲۲۵؛ جنگ داخلی در ~ ۸۸
 ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۸-۱۳۰، ۱۳۲، ۳۳۹؛ فرهنگ ~
 ۲۶۸؛ کشاورزان ~ ۱۱۱، ۱۱۲؛ کلیسای ~
 ۱۱۹؛ ~ در گرنادا ۳۱۸؛ مجلس ~ ۱۲۲
 نخبگان ~ ۱۳۱

اورتگا، دانیل ۲۵۶

اوردنگ، استفاین ۱۹۰

اورینت شمالی، استان ۴۸، ۷۴، ۲۴۶-۲۴۸

اوکراین ۱۴۶

اونونداگا، طایفه ۲۳۳

اونیدا، طایفه ۲۳۳

ایبری، شبه‌جزیره ۸۲، ۲۲۹

ایتالیا/ ایتالیایی‌ها ۱۹، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۷۳؛ ~ مرکزی
 ۱۱۵

ایران ۲۲، ۳۶، ۱۴۶، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۷،
 ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۳۳؛
 اسلام‌گرایان ~ ۱۹۹، ۲۷۵، ۲۷۶؛ اقلیت‌های
 قومی ~ ۲۷۶، ۲۷۷؛ امریکا در ~ ۲۷۷، ۳۰۷؛
 انقلاب ~ ۲۱، ۷۷-۷۹، ۹۰، ۱۷۲، ۲۶۸، ۲۷۱،
 ۲۷۳-۲۷۸، ۲۸۱، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۳۷؛ انقلاب
 اجتماعی در ~ ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۶؛ انقلاب

۱۲۷، ۲۲۱-۲۲۷، ۲۳۳، ۲۵۸، ۲۵۹؛ ~ در ایران
 ۲۷۷، ۳۰۷؛ بانک ~ ۲۴۳؛ برده‌داری در ~
 ۲۳۹؛ ~ در تایوان ۳۳۲، ۳۳۳؛ ~ در جامائیکا
 ۳۲۰؛ جنگ داخلی ~ ۲۳۸، ۲۳۹؛ ~ در چین
 ۳۰۸؛ دانشگاه‌های ~ ۲۷۰؛ سرخ‌پوستان ~
 ۲۳۵-۲۴۲؛ سیاهان ~ ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۶؛ ~ در

شیلی ۳۲۰؛ فرهنگ ~ ۲۶۸؛ ~ در فیلیپین
 ۳۲۵، ۳۳۰؛ ~ در کوبا ۴۷، ۴۹، ۲۴۲-۲۴۴،
 ۲۸۰، ۳۰۶، ۳۰۷؛ کنگره ~ ۴۰؛ ~ در گرنادا
 ۳۱۸، ۳۲۰؛ ~ در گواتمالا ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۴؛ ~
 در مصر ۳۳۳؛ ~ در مکزیک ۳۰۶؛ ~ در
 نیکاراگوئه ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۷؛
 ~ در ویتنام ۳۱۲، ۳۱۳؛ ~ در هائیتی ۳۲۹

امریکای جنوبی ۱۷۳، ۲۹۸، ۳۰۰

امریکای شمالی ۱۵۷، ۲۵۲، ۲۵۳؛ نخبگان ~ ۲۳۸
 امریکای لاتین ۱۵، ۶۵، ۷۶، ۸۶، ۹۰، ۱۵۸، ۱۶۹،
 ۱۷۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۵۷-۲۵۹، ۲۶۹، ۲۸۴،
 ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۲؛ انقلاب اجتماعی در
 ~ ۸۵، ۹۲، ۲۲۱؛ جنبش‌های چریکی در ~
 ۷۴، ۱۹۰؛ جنگ‌های استقلال ~ ۲۲۳
 زنان ~ ۲۱۱

امریکای مرکزی ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۵۳، ۲۸۴؛ انقلاب در
 ~ ۸۵؛ جنبش‌های چریکی ~ ۳۶

امور خارجی ۱۵۰

امیربایر، مصطفی ۱۷۰

انحصارطلب ۳۶؛ حکومت ~ ۸۱، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۱
 ۳۱۵، ۳۲۶؛ ~ سیاسی ۳۶، ۳۷

اندرسون، پری ۳۲

اندونزی ۷۵، ۸۴؛ کنترل جمعیت در ~ ۱۵۸

انقلاب/ انقلابیون: ~ اجتماعی ۲۷، ۶۱، ۸۲-۸۴
 ۸۶، ۱۷۱، ۲۹۸-۳۲۷، ۳۳۸، ۳۳۹؛ ~ اجتماعی
 وازگون‌شده ۳۱۵-۳۲۱؛ ~ بورژوازی ۲۰۴؛
 ~ جهان سوم ۲۹۹-۳۰۲، ۳۰۶-۳۰۸؛
 ~ روشنفکر ۷۷؛ ~ سوسیالیستی ۲۰، ۲۱؛
 ~ سیاسی ۸۶، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۲۷-۳۳۱،
 ۳۳۸؛ ~ شکوهمند ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲؛
 ~ شهری ۷۹؛ ~ ضداستعماری ۸۶، ۲۲۳

- مشروطیت - ۱۵۵؛ انهدام گروه‌های چپ در -
 ۱۷۲؛ جمهوری اسلامی - ۱۹۹-۲۰۱، ۲۸۳؛
 جنبش‌های چپ‌گرای - ۱۷۲؛ جنبش
 ملی‌گرایی در - ۳۰۷؛ حزب توده - ۲۷۶؛
 چریک‌های فداییان خلق - ۲۷۶؛ دوران
 سلطنت در - ۳۸؛ زنان - ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۶،
 ۱۹۸-۲۰۱؛ سازمان چریک‌های مجاهد خلق -
 ۲۷۶؛ عملیات نظامی در - ۶۶؛ کارگران -
 ۲۷۶؛ ملی‌گرایان دموکراتیک جبهه ملی -
 ۲۷۶؛ نقش بازاریان - ۷۹، ۱۵۳؛ نخبگان
 مذهبی - ۱۵۳
 ایرلند / ایرلندی‌ها ۷۶، ۸۸، ۱۲۱، ۱۳۲، ۲۲۳؛
 اغتشاش در - ۸۲
 اینان، عفت ۲۰۶
 این‌هرن، باربارا ۲۰۱
 باتیستا، ژنرال فولگنسیو ۴۸، ۴۶-۴۹، ۸۶، ۲۴۷،
 ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۰۶، ۳۰۷
 بارکین، رامون ۴۸
 بازرگان، مهدی ۲۷۶
 بالتیک، منطقه ۲۰۰
 بالکان ۸۲؛ جنگ - ۲۰۶
 بایو، آلبرتو ۱۷۲
 بایه، ژان-پییر ۲۳۵
 براودل، فرناند ۶۴
 برده‌داری / بردگان ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵؛ جنبش
 لغو - ۲۳۲
 برزیل ۹۱، ۲۱۱، ۲۹۹، ۳۳۲-۳۳۵
 برنتون، کرین ۶۴
 بریتانیا ۸۲، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۷۰، ۳۱۳؛ پیمان صلح - با
 ترکیه ۲۰۵؛ - در مکزیک ۲۳۵، ۲۳۶
 برنر، رابرت ۱۱۱، ۱۱۲
 بروندی ۱۵۲، ۱۵۳
 بریسک، آلیسون ۱۷۷، ۱۷۸
 بریتون، کرین ۸۷-۸۹، ۹۲
 بسیج تا انقلاب ۵۴
 بعثی، نظام ۱۵۵
 بلژیک ۱۵۲
 بلشویک‌ها / بلشویسم ۳۶، ۶۶، ۷۷، ۹۰، ۲۰۲-۲۰۴،
 ۲۱۳، ۲۰۸
 بلغارستان ۲۰۱
 بن‌فورد، رابرت ۴۵
 بنیادگرایان اسلامی ۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵
 بوتان، شریفه ۱۹۷
 بوازا، جمیله ۱۹۷
 بوث، جان ۴۶
 بورژوازی ۴۶، ۴۷، ۷۷، ۸۳، ۱۲۸؛ زنان - ۱۸۸
 بوژیر، جمیله ۱۹۷
 بوعلی، حسیبه بن ۱۹۷
 بولین ۲۲، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۰-۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶،
 ۳۳۵، ۳۳۶
 بولیوار، سیمون ۲۲۹
 بولیوی ۷۵، ۸۹، ۹۰، ۱۷۳، ۳۲۷؛ انقلاب - ۶۷
 ۱۷۲؛ انقلاب اجتماعی در - ۳۳۰؛ انقلاب
 سیاسی در - ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۷؛ جنبش
 ملی انقلاب - ۳۲۹، ۳۳۰؛ فرهنگ سیاسی
 - ۳۳۱، ۳۳۷؛ قیام دهقانی در - ۶۵؛
 کارگران - ۳۲۹
 بومدین، هواری ۱۹۸
 بوهم ۱۴۶
 بهره‌کشی ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۳۳؛ - اقتصادی
 ۱۰۸، ۱۱۳؛ - دهقانان ۱۱۹؛ - عشریه
 ۱۱۲؛ - منابع ۱۶۰
 بیانیه کمونیستی ۷۷
 بیشاپ، موریس ۳۱۸، ۳۲۰
 پاپانک، هانا ۱۸۶
 پاترسین‌ها ۱۱۵-۱۱۷؛ - ضد الیگارشی ۱۱۶؛ غیر
 - ۱۱۵، ۱۱۶
 پاره‌تو، ویلفرد ۱۳۳، ۱۵۲
 پاریس ۱۲۷-۱۲۹، ۱۹۶، ۱۹۷
 پاکستان ۱۴۶، ۲۱۰
 پتروگراد، کنفرانس زنان کارگر ۲۰۲
 پتی، جورج ۶۴، ۸۷

۲۰۴-۲۰۷؛ فرهنگ سیاسی ~ ۳۳۴؛ کمیته

اتحاد و پیشرفت ~ ۲۰۵؛ ملی‌گرایان ~
۲۰۵، ۲۰۶

تترو، ماری آن ۱۸۵، ۱۸۶

تربورن، گوردن ۲۷۱

ترکی، نورمحمد ۲۰۹

ترمیدور، دوران ۸۷ ۱۲۹

تروا، مایکل-رالف ۲۲۶

تروتسکی، لئون ۷۳، ۲۵۸

ترومن، هری اس. ۲۵۲

ترینیداد ۲۴۷، ۳۱۸

تشکل طبقه کارگر انگلیس ۲۶۹

تگویی، ماریا ۱۶۹، ۱۷۳

تواین، مارک ۹۱

تورگو، آن روبرت جاکوب ۱۲۷

توسعه وابسته ۸۶، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴

۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳

۳۳۸، ۳۳۷

توکویل، الکسی دو ۳۵، ۵۲، ۸۳، ۸۸، ۲۷۰، ۲۷۴

۳۰۱؛ ~ گرای ۳۰

تولید ناخالص ملی ۱۵۰، ۱۵۸، ۳۰۰، ۳۰۹

توماس، هیو ۲۴۹

تیانان‌من، میدان ۱۵۰

تیلی، چارلز ۱۹، ۲۸، ۳۱، ۳۶، ۴۴، ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۲

۸۶، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۷۹، ۲۶۷، ۲۷۳

ثور، انقلاب ۲۰۸-۲۱۰

جاسپر، جی. ام. ۴۱

جامائیکا ۱۷۲، ۲۵۵، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۲۹؛ امریکا در ~

۳۲۰؛ انقلاب اجتماعی در ~ ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۷

۳۳۸؛ توسعه وابسته ~ ۳۳۷؛ رکود اقتصادی ~

۳۱۸، ۳۳۷؛ سوسیالیسم در ~ ۳۱۸؛ سیاه‌پوستان

~ ۳۱۸؛ فرهنگ سیاسی ~ ۳۱۸، ۳۲۱

مردم‌گرایی در ~ ۳۲۱

جامعه مدنی ۲۷-۳۰، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۹

۱۳۳، ۱۷۶

جبرگرایی ۱۹، ۴۲، ۱۶۸

پتیون، الکساندر ۲۳۴

پدرسالاری ۱۸۵-۲۲۰؛ ~ اجتماعی ۲۰ ~

فرهنگی ۲۰

پرتغال ۸۲، ۱۴۶، ۳۱۳، ۳۱۴

پرز، لوئیس ۴۸

پرز- استابل، ماری‌فلی ۴۶-۴۹

پرسیتری، کلیسای ۱۲۳، ۲۲۲

پرستس، لوئیس کارلوس ۱۶۹

پرو ۱۵، ۷۸، ۹۰، ۹۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۳، ۲۱۱، ۲۲۸

۲۳۰؛ انقلاب اجتماعی نافرجام در ~ ۲۹۹

۳۲۴، ۳۳۷؛ توسعه وابسته ~ ۳۳۷؛ جنبش

منحصربه‌فرد شبه‌ماتوئیستی- مارکسیستی ~

۳۲۴؛ رکود اقتصادی در ~ ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۷

فرهنگ سیاسی ~ ۳۳۷

پروس ۸۴

پسانوگرایی، نظریه ۱۷

پلات، قانون ۲۴۳

پورتوریکو ۲۴۳، ۲۴۴

پوگاچف، شورش ۱۴۶

پوما کاهوا، امیر ماتو ۲۳۰

پهلوی، خاندان ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۰۷

پیتمن، کارول ۱۹۵

پیج، جفری ۱۸، ۴۴، ۷۸، ۷۹، ۲۶۷

پیغمبر (ص) اسلام ۱۹۹

تاجیکستان ۱۴۶

تاریخ طبیعی، مکتب ۲۷۰

تاریخ مرا تیرنه خواهد کرد ۲۴۶

تامپسون، ای. پی. ۷۲، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۶

تودور، دودمان ۱۲۱

تایلند ۱۵۷

تایوان ۲۹۹، ۳۳۴، ۳۳۵؛ امریکا در ~ ۳۳۲، ۳۳۳

ژاپن در ~ ۳۳۲

ترکیه ۲۰۷، ۲۹۹، ۳۳۳-۳۳۵؛ اصلاح طلبان ۲۰۵

۲۰۶؛ پیمان صلح ~ با بریتانیا ۲۰۵؛ توسعه

اقتصادی ~ ۲۰۵، ۲۰۶؛ جنبش جوانان ~

۲۰۵؛ حکومت ملی در ~ ۲۰۵؛ زنان ~

انقلاب اجتماعی در ~ ۲۰۷، ۳۲۷، ۳۳۱؛
 انقلاب سیاسی در ~ ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۲۷-۳۲۹؛
 ۳۳۱، ۳۳۷؛ انقلاب ضداستعماری در ~ ۳۰۸،
 ۳۰۹، ۳۱۱؛ انقلاب فرهنگی در ~ ۹۰؛ جامعه
 روستایی در ~ ۷۹، ۸۶، ۸۷؛ جنبش کمونیستی
 ~ ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۱۵۱، ۳۰۸؛ حزب کومین‌تانگ
 ~ ۳۰۸؛ حزب مائو در ~ ۳۰۸؛ دوران سلطنت
 در ~ ۳۸؛ رکود اقتصادی در ~ ۳۲۷، ۳۳۷؛
 زنان ~ ۲۱، ۱۸۵؛ فرهنگ سیاسی ~ ۳۲۹،
 ۳۳۷؛ کارگران ~ ۲۲۷؛ کشاورزان ~ ۹۰، ۱۵۰؛
 صنایع سبک در ~ ۹۰؛ نظام پادشاهی در ~
 ۳۰۸

چین چپ‌لا، نورما ۱۹۰، ۲۱۱

چیومی، طغیان / چیومی‌ها ۱۱۰، ۱۱۴-۱۱۸،
 ۱۳۱-۱۳۳

حسین، بایا ۱۹۷

حکومت: ~ و دولت ۱۷؛ ~ سرکویگر ۳۰۰، ۳۰۱،
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۶

حمیدو، جنت ۱۹۷

خاورمیانه ۱۵۵-۱۵۷، ۳۳۳

خلف‌الله، زهیه ۱۹۷

خلیج خوک‌ها ۲۸۰، ۲۸۳

خمیستی، فاطمه ۱۹۷

خمینی، آیت‌الله / امام ۱۹۹، ۲۷۵-۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۳،
 خوارز، بنیتو پابلو ۲۳۷

دارنتون، رابرت ۷۶، ۱۹۳

دان، جان ۱۸۶

دانتون، ژرژ ۱۲۹

داوسن، رابرت ۲۵۲

درون‌کوچندگان: ~ آلمانی ۲۲۶؛ ~ اروپایی ۲۲۶،

۲۲۷؛ ~ اسلاو ۲۲۶؛ ~ ایتالیایی ۲۲۶؛ ~

ایرلندی ۲۲۶؛ ~ سفیدپوست ۲۲۷؛ ~

سیاه‌پوست ۲۲۶؛ ~ شبه‌جزیره ایبری ۲۲۹

دنگ ژیاونگ ۱۵۱

دوارته، خوزه ناپلتون ۲۸۲

جبهه ملی آزادی‌بخش فاراباندو مارتی ۲۸۲، ۲۸۳،
 ۳۲۲

جفرسون، توماس ۱۶۸

جمعیت ۵۱، ۱۸۶؛ افزایش ~ ۸۲، ۸۳، ۱۴۲-۱۶۳؛

تاریخ و ~ ۱۴۵-۱۴۷؛ بسیج ~ ۲۹

جمعیت‌شناختی، نظریه ۱۶، ۸۲

جنسیت ۲۰-۲۲، ۱۸۵-۲۲۰، ۲۷۳، ۳۰۰

جنگ جهانی اول ۵۶، ۵۷، ۸۴، ۱۵۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۴۰

جنگ جهانی دوم ۸۴، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۹۵، ۲۰۶،

۲۵۲، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۷-۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵

۳۱۷، ۳۲۷

جنگ سرد ۱۳۲، ۱۵۷، ۲۸۲-۲۸۴

جوهر نو، جنبش ۳۱۸

جولیان، سایمون ۱۴۲

جهان سوم ۲۶۹، ۳۲۴؛ انقلاب‌های ~ ۲۹۹-۳۰۲

۳۰۶-۳۰۸، ۳۳۶؛ دیکتاتوری در ~ ۳۰۲

جیاواردنا، کوماری ۲۰۵، ۲۰۶

جیمز، سی. ال. آر. ۲۳۴

جیمز دوم ۱۲۴

جیمسون، فردریک ۲۶۹

چائوشسکو، نیکا ۳۸، ۸۵، ۲۷۸

چارلز اول ۱۲۱-۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۲۲

چارلز دوم ۱۲۳

چامورو، ویولتا ۲۸۵

چریک‌ها و انقلاب در امریکای لاتین ۷۶، ۸۵

چستوخوا ۲۰۱

چکسلواکی ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۱، ۲۰۰، ۲۰۱؛

انقلاب ~ ۲۷۸

چه عواملی دهقانان را به قیام وامی‌دارد؟ ۷۹

چه گوارا ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲

چیانگ، دیکتاتوری ۳۸

چیانگ کای-شک ۳۰۸، ۳۲۲

چین / چینی‌ها ۳۶، ۵۵، ۵۶، ۹۲، ۱۴۶، ۱۸۸، ۲۰۴،

۲۹۸، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۳۸؛ افزایش جمعیت در ~

۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴؛ امریکا در ~ ۳۰۸

انقلاب ~ ۳۳، ۸۴، ۸۹، ۱۷۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۳۷

- دواگر، امپراتور ۱۵۱
 دوالیه، ژان-کلود ۳۲۷، ۳۲۹
 دوالیه، دودمان ۳۲۹
 دیوار، سیمون ۲۲۹
 دورکیم، امیل ۷۶، ۲۰۵
 دولت: استقلال ~ ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۴۰؛ ~ و
 افزایش جمعیت ۱۴۸-۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸؛
 توانایی ~ ۲۸-۳۰، ۳۳، ۳۹؛ جنسیت و ~
 ۱۸۸، ۱۸۹؛ ~ و حکومت ۱۷؛ رویکرد توان ~
 ۱۷، ۲۷، ۶۱؛ سیاست ~ ۴۴، ۲۱۴؛ ~ و
 طغیان‌گران ۸۰-۸۲؛ فروپاشی ~ ۳۷، ۳۸، ۳۰۱؛
 ~ گرای ۲۷، ۲۸؛ ~ محوری ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۷،
 ۳۹، ۴۰؛ نظام بین‌المللی ~ ۲۹، ۴۵؛ نگرش
 ساختمان‌گرایی ~ ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۱،
 ۴۷، ۴۹
 دولتها و انقلاب‌های اجتماعی ۱۷، ۳۲، ۴۴، ۴۶، ۱۶۸،
 ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۹۹
 دومینیکن، جمهوری ۹۱
 دهقانان ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۱۲؛ بهره‌کشی ~ ۱۱۹؛
 شورش ~ ۷۸-۸۱، ۱۲۷
 دیاز، پورفیریو ۳۸، ۲۳۶، ۲۳۸، ۳۰۶
 دیسالین، ژان-ژاک ۲۳۴
 دیکس، رابرت ۴۶
 دیگرها ۸۸، ۲۲۳، ۲۲۴
 دین بین‌فرد ۳۱۲
 دیوان‌سالاری ارضی ۸۰، ۸۴، ۲۷۸، ۳۱۲
 دیویس، جیمز ۸۳، ۳۰۱
 رابوتان، شیلا ۱۹۳، ۱۹۴
 رابوت‌نیتزا ۲۰۲
 رادیکالیسم ۳۶، ۳۷، ۴۴؛ ~ اسلامی ۱۵۷؛ ~
 سیاسی ۱۲۳؛ ~ شهری ۱۲۴؛ ~ عرفی ۳۲۲؛ ~
 مذهبی ۱۲۳
 راستافاریانیسم، آیین ۳۱۸
 راگین، چارلز ۲۲، ۲۹۹
 رانگل، کارلوس ۷۶
 راوندهد، گروه ۲۲۱
 رژیم سابق ۵۴
 رساله جنبش زنان کمونیست ۲۰۳
 رنسانس ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۴۵
 رواندا ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱-۱۵۳، ۱۵۵
 روئیز، رمون ادواردو ۲۴۱، ۲۵۸
 روسپی، ما کسیمیلیان دو ۸۸، ۱۲۹، ۱۹۳
 روحانیون ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴-۱۳۰
 رودزیا ۳۱۳
 روزولت، فرانکلین ۲۵۲
 روسو، ژان ژاک ۱۹۳
 روسیه ۳۶، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۹۰، ۹۲، ۱۳۳،
 ۱۴۶، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۸؛ انقلاب ~ ۳۱، ۳۳، ۷۷،
 ۷۸، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۴۰، ۲۶۸، ۲۷۱،
 ۳۳۹؛ جنگ ~ با ژاپن ۸۰؛ دوران سلطنت در
 ~ ۳۸؛ زنان ~ ۲۱، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۲؛ عملیات
 نظامی در ~ ۴۶؛ قیام دهقانی در ~ ۴۵؛ نظام
 جدید ~ ۱۱۴
 روشنگری، عصر ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۷۴
 رومانی ۳۸، ۲۷۸؛ انقلاب اجتماعی در ~ ۸۵
 رهاسازی زنان ترک ۲۰۶
 ریشمهای فرهنگی انقلاب فرانسه ۲۷۴، ۲۷۵
 ریگان، رونالد ۲۵۲، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۳۰
 رینولدز، سیان ۱۸۵
 ریوسن خوان، استان ۲۵۳
 زاپاتا، امیلیانو ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱؛ جنبش
 ~ ۲۴۲
 زاپاتیستا ۳۳۳، ۳۳۴
 زئیر ۱۵، ۲۹۹؛ انقلاب اجتماعی در ~ ۳۳۳؛ توسعه
 وابسته ~ ۳۳۳، ۳۳۵؛ رکود اقتصادی در ~
 ۳۳۳؛ فرهنگ سیاسی ~ ۳۳۴
 زتکین، کلارا ۲۰۴
 زلایا، استان ۲۵۳
 زلایا، خوزه سانتوس ۲۵۱
 زنان ۱۵، ۱۷۴، ۱۹۱؛ آزادی ~ ۲۰، ۱۹۰؛ ~
 افغانستان ۲۰۸-۲۱۰؛ ~ و انقلاب ۲۰، ۲۱؛ ~

سادات، انور ۱۵۹، ۳۳۳
 سارتر، ژان-پل ۳۱۲
 سالازار، آنتونیو ۳۱۴
 ساندینو، آگوستو ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۵۲، ۲۸۲
 ساندینیست‌ها، جنبش ۱۷۲، ۲۱۱، ۲۵۱-۲۵۴، ۲۵۷
 ۲۷۲، ۲۸۳-۲۸۵؛ جبهه آزادی‌بخش ملی - ۲۵۶
 سایگون ۱۵۹، ۳۱۳
 سرخ‌پوستان ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۷-۲۵۹؛ اروپاییان - ۲۳۳
 - امریکایی ۲۳۵-۲۴۲؛ - نیکاراگوئه
 ۲۵۲-۲۵۶؛ فرهنگ - ۲۳۷، ۲۳۸
 سرمایه‌داری، سرمایه‌داران ۴۰، ۴۱، ۷۱، ۷۷، ۸۴
 ۹۱، ۲۶۸
 سعید، ادوارد ۲۶۹
 سفیدپوستان ۲۲۵-۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۹
 ۲۵۰، ۲۵۹؛ - رودزیا ۳۱۳؛ کارگران - ۲۳۲
 ۲۵۸؛ - کوبا ۲۴۵-۲۴۷
 سلین، اریک ۱۸، ۲۰، ۶۵، ۶۷، ۸۹، ۹۰، ۱۶۷، ۲۷۲
 ۲۷۴
 سندرو لومینوسو/ راه درخشان ۱۵۴، ۳۲۴، ۳۲۵
 سنکا، طایفه ۲۳۳
 سوئدلر، آن ۶۸، ۶۹، ۱۷۸، ۲۷۰، ۲۷۳
 سورینام ۱۷۲
 سوریه ۱۵۵
 سوسیالیست/ سوسیالیسم ۳۷، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۱۵۵
 ۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۴۷، ۲۷۲، ۲۷۷
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴
 سومالی ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۵
 سوموزا دیلیه، آناستازو ۳۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵
 ۲۷۲، ۲۸۴
 سوموزا دیلیه، لوئیس ۲۵۲
 سوموزا گارسیا، ژنرال آناستازو ۸۶، ۲۵۲
 سیا ۲۸۴، ۳۲۰
 سیاست ۳۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۶، ۲۱۳؛ جنسیت در -
 ۱۸۵، ۱۸۶؛ - قانون‌سالار ۳۶
 سیاست هسته‌ای: انرژی و دولت در ایالات متحد، سوئد و
 فرانسه ۴۱

بلشویک‌ها ۲۰۳؛ - در انقلاب الجزایر ۱۸۵
 - در انقلاب ایران ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۸-۲۰۱؛ -
 در انقلاب چین ۲۱، ۱۸۵؛ - در انقلاب روسیه
 ۲۱، ۱۸۵؛ - در انقلاب فرانسه ۱۸۵، ۱۸۶
 ۱۹۳، ۱۹۴؛ - در انقلاب کوبا ۲۱، ۱۸۵؛ - در
 انقلاب نیکاراگوئه ۲۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹
 ۲۱۰-۲۱۲؛ - در انقلاب ویتنام ۲۱، ۱۸۵؛ -
 در انقلاب یمن جنوبی ۲۱؛ - در خانواده
 ۱۹۲-۱۹۶، ۲۱۳؛ - اروپای شرقی ۱۹۶
 ۲۰۰-۲۰۲؛ - الجزایر ۱۹۶؛ - ایران ۱۹۶؛ -
 ترکیه ۲۰۴-۲۰۷؛ رشد جهانی جنبش‌های -
 ۲۱۴؛ رهاسازی - ۲۰۲-۲۱۳؛ - شوروی
 ۱۹۶، ۲۰۱؛ - کشورهای امریکای لاتین ۲۱۱؛
 - کمونیست ۲۰۳، ۲۰۴؛ - مکزیک ۱۹۵
 ۱۹۶

زن روز ۱۹۹

زوا گلدمن، وندی ۲۰۲

زیمبابوه: اتحاد ملی افریقای - ۳۱۳؛ استقلال -
 ۳۱۳؛ انقلاب ضداستعماری در - ۲۹۹، ۳۱۱
 ۳۳۷؛ جنگ چریکی در - ۳۱۳؛ سازمان خلق
 افریقای - ۳۱۳

ژاپن/ ژاپنی‌ها ۸۴، ۲۵۱، ۲۷۲، ۳۰۷، ۳۰۸؛ - در

تایوان ۳۳۲؛ جنگ - با روسیه ۸۰

ژاکوبین‌ها ۶۵، ۱۲۹، ۱۹۴

ژاگورین، پرز ۱۸۶

ژنودل/ بخش زنان حزب ۲۰۲، ۲۰۴

ژوزف بناپارت ۲۲۹

ساحل‌عاج ۱۴۶

ساختاری، نظریه/ ساختارگرایان ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۴۴

۶۱-۱۰۷، ۱۲۴-۱۳۰، ۱۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳؛ -

اجتماعی ۱۸۸، ۳۰۰؛ - اقتصادی ۲۰۰، ۳۰۰

- سیاسی ۱۸۸

ساختگرایی/ ساختارگرایان ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۹

۲۶۸، ۲۹۹؛ - فرانسوی ۶۸، ۲۷۰

ساختمان‌گرایی، مکتب ۱۷

غرب‌گرایی ۲۰۵
 غزه ۱۵
 غنا ۱۴۶
 غیرمارکسیستی، نظریه ۸۳
 فاطمه(ع)، حضرت ۱۹۹
 فاشیست، نیروهای ۱۷۲
 فاگوت، استیدمن ۲۵۷
 فالتو، انزو ۳۰۰
 فتودالیسم ۲۰۹
 فراساختگرایی، نظریه ۱۷، ۳۳، ۲۶۸، ۲۷۰
 فرانسه/فرانسوی‌ها ۲۲، ۳۶، ۶۶، ۸۲، ۱۹۶، ۲۰۵،
 ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۷۲، ۲۷۷؛ اشرافیت ~ ۱۲۷؛
 انقلاب ~ ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۳۱، ۳۳، ۶۵، ۶۷، ۷۲،
 ۸۴، ۸۸، ۹۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۵،
 ۱۲۷-۱۳۳، ۱۴۶، ۱۷۲، ۲۰۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۳۹؛
 پادشاهان ~ ۱۲۵؛ تاریخ ~ ۱۲۴؛ توسعه
 اقتصادی ~ ۱۲۷؛ زنان ~ ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰،
 ۱۹۳، ۱۹۴؛ ساختگرایی ~ ۲۶۸، ۲۷۰؛ عملیات
 نظامی در ~ ۶۶، ۶۷؛ طبقه سوم ~ ۱۲۷؛
 فرهنگ ~ ۶۵، ۷۵، ۲۶۸؛ کشاورزان ~ ۱۱۱،
 ۱۱۲؛ مکتب فرهنگی کشاورزان ~ ۷۷، ۷۸،
 ۸۶، ۸۹؛ نخبگان ~ ۱۲۹
 فرانکفورت، مکتب ۲۶۸
 فردیناند پنجم ۲۲۹
 فروندها، دوران ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۲،
 ۱۴۶
 فرهنگ/ فرهنگ‌گرایان: ~ اروپایی ۲۵۸
 ~ احساس ۶۴ ~ امریکا ۲۶۸؛ ~ و انقلاب
 ۲۷۰-۲۷۲؛ ~ انگلستان ۲۶۸؛ جنسیت
 در ~ ۱۸۵-۱۸۷، ۱۹۳؛ ~ سرخ‌پوستان
 ۲۳۷، ۲۳۸؛ ~ سیاسی ۲۰، ۲۲، ۳۶، ۱۷۳،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۷۳-۲۷۹، ۲۸۲،
 ۲۸۳، ۲۸۷-۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۱
 ۳۱۳-۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۶؛ ~ سیاهان ۲۵۵؛ ~
 طغیان ۷۷، ۷۸ ~ فرانسه ۶۵، ۷۵، ۲۶۸

سیاه‌پوستان ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸-۲۳۲، ۲۵۸، ۲۵۹؛ ~
 امریکا ۲۳۹، ۲۴۶؛ ~ جامائیکا ۳۱۸
 درون‌کوچندگان ~ ۲۲۶؛ ~ رودزیا ۳۱۳
 فرهنگ ~ ۲۵۵؛ ~ کوبا ۲۴۵-۲۵۰؛ ~
 نیکاراگوئه ۲۵۳، ۲۵۵
 سیسیل ۱۴۶
 سیگا، ادوارد ۳۲۰
 سیول، ویلیام ۱۸، ۶۴-۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۶، ۸۷، ۸۸،
 ۹۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۶
 سیرا مائسترا ۳۷، ۴۷، ۲۴۹
 سین‌فیوگوس، کامیلو ۴۸، ۱۶۷، ۳۰۶
 شاما، سیمون ۷۶
 شانگهای ۳۰۸
 شاه ایران ۳۶، ۷۹، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۷۲،
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۷
 شاین، جولیا ۲۸۲
 شریعتی، علی ۱۹۹، ۲۷۶
 شوالیه، فرانکو ۲۳۸
 شورشیان ناراضی ۷۵
 شوروی، اتحاد جماهیر ۱۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۴،
 ۱۳۲، ۱۴۶، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۷۷، ۲۷۸؛ زنان ~
 ۱۹۶، ۲۰۱؛ ~ در کوبا ۲۸۰؛ ~ و ویتنام شمالی
 ۳۱۲
 شیلی ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۲۹؛ امریکا در ~ ۳۲۰؛ انقلاب
 اجتماعی در ~ ۳۱۷، ۳۳۷؛ انقلاب
 سوسیالیستی در ~ ۳۱۵، ۳۱۷؛ توسعه وابسته ~
 ۳۳۷؛ حزب کمونیسم در ~ ۳۱۷؛ رکود
 اقتصادی ~ ۳۳۷؛ فرهنگ سیاسی ~ ۳۱۷،
 ۳۲۱؛ مردم‌گرایی در ~ ۳۲۱
 عثمانی، امپراتوری ۱۴۶، ۲۰۵، ۲۷۲
 عدن ۲۰۷
 عراق ۱۵۵
 عربستان سعودی ۱۵۵
 علوم اجتماعی ۲۶۷-۲۹۷

- ~ و کارگزاری ۱۷۳-۱۷۶؛ ~ مقاومت ۱۷۳
 فرهنگ- کارگزاری، نظریه ۹۱، ۹۲
 فرمی، فریده ۷۷، ۱۸۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۹۹
 فری، ادواردو ۳۱۷
 فریاد دل ۱۹۳
 فلسطین ۱۵۵
 فلورانس ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۲؛ جنگ در ~
 ۱۱۵-۱۱۷؛ نجبگان ~ ۱۱۸، ۱۳۱
 فمینیسم / فمینیست‌ها ۱۶، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۴،
 ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۷۲، ۲۸۲
 فنلاند ۸۷
 فوجیموری، آلبرتو ۳۲۵
 فورن، جان ۷۷، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۵،
 ۱۷۹، ۲۶۷، ۲۹۸
 فوره، فرانساوا ۷۶
 فوکو، میشل ۲۷۰، ۲۷۱
 فوکویاما، فرانسیس ۱۵
 فیلیس، وندل ۲۰، ۱۶۸، ۱۸۰
 فیلیپین ۳۹، ۷۵، ۸۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۲۷؛ امریکا در ~
 ۳۲۵، ۳۳۰؛ انقلاب اجتماعی نافرجام ~ ۳۲۲،
 ۳۲۵، ۳۳۷؛ انقلاب سیاسی در ~ ۹۹، ۳۲۵،
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۷؛ توسعه وابسته ~ ۳۳۷، ۳۳۸؛
 جبهه ملی مردمی ~ ۳۳۰؛ جنبش کارگری چپ
 در ~ ۳۲۵؛ رکود اقتصادی در ~ ۳۲۶، ۳۳۱،
 ۳۳۷، ۳۳۸؛ سوسیالیسم در ~ ۳۳۰؛ فرهنگ
 سیاسی ~ ۳۳۷، ۳۳۸؛ کمونیسم در ~ ۳۲۵؛
 ملی‌گرایی در ~ ۳۳۰
 قاهره ۱۵۹
 قومیت ۱۸۸، ۲۱۴
 کابل، امیلکار ۲۶۷
 کابل ۲۱۰
 کاتانو، مارسلو ۳۱۴
 کاتولونیا، شورش‌های ۱۴۶
 کارائیب، منطقه ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۳۱۸؛
 لژیون ~ ۱۷۲
 کارتر، جیمی ۲۵۲، ۳۰۷، ۳۲۴
 کارتیه، راجر ۲۷۴، ۲۷۵
 کاردناس، اوسوالد ۲۴۹
 کاردناس، ال. ۲۳۹
 کاردوسو، فرناندو انریکو ۳۰۰
 کارگران، طبقه ۷۶-۷۹، ۹۳، ۱۴۴، ۲۰۴، ۲۵۲، ۳۰۰؛
 ~ اروپایی ۲۵۸؛ ~ افریقایی تبار ۲۵۷، ۲۵۸؛
 ~ ایران ۲۷۶؛ ~ کوبا ۲۴۴، ۲۴۷؛ ~ مکزیک
 ۲۴۰-۲۴۲؛ ~ مهاجر ۱۴۴
 کاستاریکا ۱۷۲
 کاسترو، فیدل ۳۶، ۳۷، ۴۷، ۴۹، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۹۰،
 ۲۴۵-۲۴۵، ۲۷۹-۲۸۱، ۳۰۶
 کاسترو، سیاه‌بوستان و افریقا ۲۴۶
 کاستیلو-ناکس، پیمان‌نامه ۲۵۲
 کاکس، اولیور سی. ۲۲۳، ۲۲۶
 کالبدشکافی انقلاب ۸۷
 کالهن، سی. ۲۷۱
 کانادا ۲۳۶
 کنز، فردریک ۲۴۰
 کرامول، اولیور ۸۸ ۱۲۲، ۲۲۲، ۲۲۳
 کردناس، کواموک ۳۳۳
 کرنسکی، الکساندر فتودورویچ ۸۷
 کره جنوبی ۲۹۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵؛ رکود اقتصادی
 ~ ۳۳۴
 کریستف، هنری ۲۳۴
 کشاورزی ۱۵۹، ۲۰۸، ۲۳۳-۲۳۶؛ توسعه ~ ۱۶۱
 کشاورزان، طبقه ۷۸، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۹، ۳۰۰ ~
 انقلابی ۷۹؛ ~ فرانسوی ۱۱۱، ۱۱۲
 کشورهای توسعه‌یافته ۱۵۸
 کشورهای جهان سوم ۱۹، ۲۲، ۷۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴،
 ۳۰۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹؛ انقلاب‌های
 اجتماعی در ~ ۲۹۸-۳۳۷؛ افزایش جمعیت در
 ~ ۱۵۷
 کشورهای در حال توسعه ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۱؛
 افزایش جمعیت در ~ ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۸،
 ۱۵۹
 کلاتای، الکساندرا ۲۰۲-۲۰۴
 کلبرن، اریک ۲۰

کولبرن، فورست ۱۸، ۶۵، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲،
 ۱۶۸، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۱
 کلگیت پالمولیو ۲۴۳
 کلمیا ۷۵، ۹۱
 کمونیست، حزب / کمونیست‌ها / کمونیسم ۳۶، ۴۷،
 ۶۶، ۸۵، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۸۷،
 ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۷، ۲۷۲، ۳۰۷، ۳۰۸
 کترا، جنگ ۱۸۸، ۲۸۵
 کندراتیف، منحنی ۷۵
 کنده، پرنس دو ۱۲۶
 کندیوتی، دنیس ۲۰۶
 کنفوسیوسی، جامعه ۱۵۸
 کنیا ۷۵، ۱۴۶
 کواکرها ۸۸
 کویا / کویایی‌ها ۲۲، ۸۹، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۵۲،
 ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۱؛ آفروکویایی در ~
 ۲۴۴ - ۲۵۰؛ ارتش ~ ۴۸، ۴۷؛ اسپانیا در ~
 ۲۴۲، ۲۴۳؛ اقتصاد ~ ۲۴۵؛ امریکا در ~ ۴۷،
 ۴۹، ۲۴۲-۲۴۴، ۲۸۰، ۳۰۶، ۳۰۷؛ انقلاب ~
 ۱۷، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۶، ۴۸، ۴۷، ۷۴، ۸۶، ۱۶۷،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۳، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰،
 ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۹-۲۸۱، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۳۷؛
 انقلاب اجتماعی در ~ ۳۰۶؛ بورژوازی در ~
 ۴۶-۴۸؛ جنبش ملی‌گرایی ~ ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰،
 ۲۵۱؛ جنگ ~ ۴۸؛ جنگ استقلال ~
 ۲۴۶-۲۴۸؛ چریک‌های ~ ۴۷، ۳۱۱؛ حزب
 کمونیست در ~ ۴۷، ۲۴۷؛ دوران دیکتاتوری
 در ~ ۳۸؛ زنان در ~ ۲۱، ۱۸۵؛ سفیدپوستان
 ~ ۲۴۵-۲۴۷؛ سوسیالیسم در ~ ۹۰، ۹۱، ۱۷۲،
 ۲۷۹-۲۸۱؛ سیاه‌پوستان ~ ۲۴۵-۲۵۰؛ شوروی
 در ~ ۲۸۰؛ عملیات نظامی در ~ ۶۶؛ طبقات
 اجتماعی ~ ۴۶، ۴۷؛ فرهنگ سیاسی ~ ۲۸۰،
 ۲۸۱؛ فناوری در ~ ۲۵۶؛ کارگران ~ ۲۴۴،
 ۲۴۷؛ مارکسیست-لنینیستی در ~ ۲۸۱، ۲۸۰؛
 مبارزه مسلحانه در ~ ۴۹؛ ملی‌گرایی در ~
 ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۱؛ نژادپرستی در ~
 ۲۴۲-۲۵۱

کوستوفا، دبرینکا ۲۰۱
 کولیج، کالوین ۲۵۲
 کومین‌تانگ / حزب ملی‌گرا ۳۰۸، ۳۳۲
 کینگ، ردنی ۷۳
 کینگز، جان مینارد ۹۱
 گارسیا، آلن ۳۲۵
 گافمن، اروینگ ۴۵
 گرانما، گروه ۲۴۸
 گرامشی، آنتونیو ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱
 گرایش انقلابی در کشورهای فقیر ۶۷، ۷۶، ۸۹
 گرنادا ۱۷۳، ۲۹۹؛ امریکا در ~ ۳۱۸، ۳۲۰؛ انقلاب
 ~ ۶۷، ۸۹، ۱۷۲؛ انقلاب اجتماعی در ~ ۳۳۷؛
 انگلستان در ~ ۳۱۸؛ توسعه وابسته ~ ۳۳۷؛
 جنبش نوحاسته کارگری در ~ ۳۱۸؛ رکود
 اقتصادی ~ ۳۳۷؛ فرهنگ سیاسی ~ ۳۲۰،
 ۳۲۱؛ هویت ملی ~ ۳۱۸
 گلدستون، جک ۱۹، ۲۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۸۲، ۸۳، ۹۱،
 ۹۲، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۹، ۲۷۲، ۲۹۹
 گلدفرانک، والتر ۲۹۹، ۳۰۹
 گلدمن، وندی زیوا ۲۰۴
 گلدنر، الوین ۷۶، ۷۷
 گواتمالا ۸۵، ۱۷۲، ۳۱۷؛ اقتصاد ~ ۳۲۴؛ امریکا در
 ~ ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۴؛ انقلاب اجتماعی در ~
 ۳۱۵، ۳۳۷؛ انقلاب اجتماعی نافرجام در ~
 ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۷؛ انقلاب ضداستعماری
 در ~ ۲۹۹؛ بومی‌گرایی در ~ ۳۱۵؛ توسعه
 وابسته ~ ۳۳۷؛ جنگ سی‌ساله ~ ۳۲۴؛ رکود
 اقتصادی در ~ ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۷؛ فرهنگ
 سیاسی ~ ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۷؛ کشاورزی ~
 ۳۱۵
 گودوین، جف ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۷، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۸۰
 ۸۱-۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۹۹، ۳۰۰
 گورباچف، میخائیل ۱۱۰، ۱۱۳
 گوروژ، ژاکلین ۱۹۷
 گوزمان، ایمایل ۳۲۵
 گوکالب، ضیاء ۲۰۵، ۲۰۶

- گوگه، اولمپ دو ۱۹۳
گومز، ماکزیمو ۱۶۷
گویان ۱۷۲
گیروان، نورمن ۲۲۷، ۲۵۷-۲۵۹
گیرتز، کلیفورد ۲۷۰، ۲۷۱
گیلبرت، جورج ۲۴۳
- لاکزالت، سناتور پل ۳۳۰
لاکمن، ریچارد ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۱۰۶
لاکومب، کلر ۱۹۴
لندن ۱۲۱-۱۲۴، ۱۲۸
لنین، وی. آی. ۳۲، ۶۶، ۸۷، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۷
لوئیس، گوردن ۲۴۵
لوئانو، لیندا ۱۹۰
لوکاج، جورج ۲۶۸
لولرها ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴
لوورتور، توسن ۱۶۹، ۲۳۳، ۲۳۴
لوی، دارلین ۱۹۵
لویی چهاردهم ۱۳۱
لهستان ۲۰۰، ۲۰۱
لیبرالیزم ۱۵۵، ۲۰۰
لینکلن، آبراهام ۲۳۹
- مناکولپا، سیاست ۹۰
مائو تسه‌تونگ ۶۶، ۸۷، ۸۸، ۱۹۰، ۳۲۷
مائو، حزب / مائوئیستی ۲۷۶، ۳۰۸
ماداگاسکار ۱۴۶
مادرو، فرانسیسکو ۳۰۶
مادرید ۲۲۹
مارتی، آگوستین فاراباندو ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۸۲
مارتی، خوزه ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۸۰
مارکس، کارل ۷۷، ۸۳، ۱۳۴، ۱۹۰، ۲۰۷
مارکسیست‌ها / مارکسیسم ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۴۴، ۷۷، ۸۳
۱۸۷، ۲۰۰، ۲۷۶، ۲۷۹؛ انقلابیون ~ ۴۶ ~
ستی ۷۸ ~ غربی ۲۶۸؛ ~ قالبی ۷۸ ~
لنینیسم ۲۷۲، ۲۸۰-۲۸۳؛ ~ نو ۲۶۸
مارکوس، فردیناند ۳۹، ۱۶۰، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰
- ماسشو، آنتونیو ۱۶۷
مافیاگرایی ۸۵، ۸۶، ۳۰۶
ماکتو، برادران ۲۴۷
ماکسیمیلیان سوم، آرچدوک ۲۳۶
مالایا ۸۴
مان، مایکل ۲۹، ۸۰
ماناگوا ۲۵۳، ۲۵۴
مانهایم، کارل ۷۶
مبارک، حسنی ۳۳۳
مجارستان ۸۲، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۱
مدیچی، خاندان ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۴-۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳
مذهب ۱۴۳، ۱۹۳، ۲۵۵، ۲۷۵-۲۷۷
مراکش ۱۹۶
مرتون، رابرت ۶۸
مردم‌سالاری، جنبش ۱۷۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۸۱
۲۸۲، ۳۲۱، ۳۲۹
مرگ سیاه / طاعون ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱
مصر ۱۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۹۹، ۳۳۳، ۳۳۵؛ امریکا
در ~ ۳۳۳
معدل، منصور ۱۸۷
مقدم، والتین م. ۲۰، ۲۱، ۱۸۵، ۲۷۳، ۲۷۶
مک‌اولی، کرایس ۲۱، ۲۲۱، ۲۷۳
مک‌دانیل، تیموتی ۶۸، ۷۷
مک‌کارتی، جوزف ۲۵۲
مکزیک ۱۵، ۳۸، ۹۰، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۲۸،
۲۹۸، ۳۰۸، ۳۳۲-۳۳۵، ۳۳۸؛ اقتصاد ~ ۲۳۵؛
امریکا در ~ ۳۰۶؛ انقلاب ~ ۲۱، ۴۵، ۱۷۲،
۲۲۳، ۲۳۵-۲۴۲، ۲۵۹، ۳۳۷؛ انقلاب اجتماعی
در ~ ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۶؛ بریتانیا در ~ ۲۳۵
۲۳۶؛ جنگ داخلی ~ ۳۰۶؛ زنان ~ ۱۹۵
۱۹۶؛ قیام دهقانی در ~ ۶۵؛ کارگران ~
۲۴۰-۲۴۲؛ نخبگان ~ ۲۳۹
مکزیکوسیستی ۲۴۰، ۲۴۲
مک‌گریتی، گیل ۲۴۹
ملی‌گرایی، جنبش ۳۷، ۴۶، ۴۹، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۵۱
۱۵۵، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۰۱
۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴؛ در ایران ۳۰۷؛ در کوبا

۱۱۴-۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۳؛ ~ حاشیه‌نشین ۷۶؛ ~
 حزبی ۲۷۸؛ ~ دوگانه ۱۱۴؛ ~ دولتی ۱۳۲،
 ۱۳۳؛ رقابت ~ ۸۳، ۱۱۹؛ ~ زمین‌دار ۷۸، ۹۸
 ستیز ~ ۱۱۸-۱۳۰، ۱۶۰؛ ~ سفیدپوست ۲۳۰؛
 ~ سیاسی ۱۸۷؛ ~ ضدانقلاب ۳۹؛ غیر ~
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴؛ ~
 غیردولتی ۱۳۳؛ ~ قدیم ۱۹؛ ~ کمونیستی
 ۲۷۸؛ ~ مالک ۱۲۹؛ ~ متحد ۱۰۹-۱۱۳؛
 ~ محلی ۱۶۰، ۲۳۰؛ ~ مذهبی ۱۵۳، ۱۵۹؛
 ~ مکزیکی ۲۳۹؛ ~ ملی ۲۵، ۱۵۹، ۲۷۸؛
 ~ مولاتو ۲۳۳؛ ~ میانه‌رو ۱۶۰؛ ~ نظامی
 ۳۸، ۳۹؛ ~ هائیتی ۲۳۳
 نژاد/ نژادگرایی ۲۱، ۲۲، ۱۴۳، ۱۷۳، ۱۸۸،
 ۲۲۱-۲۶۶، ۲۳۱، ۲۷۳، ۳۰۰؛ انقلاب‌های
 ضداستعماری و ~ ۲۲۷-۲۳۵؛ در انقلاب
 کوبا ۲۴۲-۲۵۱؛ در انقلاب نیکاراگوئه
 ۲۵۱-۲۵۷
 نظام‌باز جهانی، نظریه ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵،
 ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۸
 نظام مشترک‌المنافع ۱۲۲-۱۲۴
 نکومو، جوشوا ۳۱۳
 نورمن‌ها ۲۲۱-۲۲۵، ۲۳۸
 نورمن یوک/ یوغ نورمن، نظریه ۲۲۲-۲۲۴
 نوگرایی ۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۵
 ۲۰۹، ۲۷۰؛ پسا ~ ۲۶۹
 نهضت آزادی ۲۷۶
 تی‌بینگ، طغیان ۱۴۶
 نیجریه ۱۴۶
 نیکاراگوئه ۲۲، ۳۸، ۳۶، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۴۶، ۱۵۵،
 ۱۷۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۲؛
 امریکا در ~ ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۸۴، ۲۸۵،
 ۳۰۷؛ انقلاب ~ ۶۷، ۷۷، ۹۰، ۱۷۳، ۲۲۳، ۲۵۹،
 ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۳۷؛ انقلاب
 اجتماعی در ~ ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۶؛ جنبش
 ملی‌گرایی ~ ۲۵۲، ۳۰۷؛ زنان ~ ۲۱، ۱۸۵،
 ۱۸۸-۱۹۰، ۲۰۴، ۲۱۰-۲۱۲؛ سرخ‌پوستان ~

۳۶ ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۱؛ ~ در نیکاراگوئه
 ۲۵۲، ۳۰۷
 منچو، دودمان ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۷
 منلی، نایکل ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸
 موبوتو سسه‌سکو ۳۳۳، ۳۳۴
 مور، برینگتون ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۲۶۷
 مور، دان ۲۳۱
 مور، کارلوس ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸-۲۵۰
 موراویان، کلیسای ۲۵۵، ۲۵۶
 مورنه، دانیل ۲۷۴
 موری، جان ۲۳۱
 موزامبیک ۳۱۳؛ انقلاب ضداستعماری در ~ ۲۹۹،
 ۳۱۱، ۳۳۷؛ جبهه آزادی‌بخش ~ ۳۱۴
 موگابه، رابرت ۱۹۰، ۳۱۳
 مولینو، ما کسین ۱۸۸-۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲
 مونا کادا، حمله ۲۴۹
 موهارک، طایفه ۲۳۳
 میچنیک، آدام ۲۷۸
 میز، ماریا ۱۸۹
 میشل، تیموتی ۴۲، ۵۷
 میشله، جولیس ۱۹۵
 میلان ۱۱۶
 مینگ، امپراتوری ۱۴۶
 ناپلئون ۳۶ ۱۹۳، ۲۲۹
 ناصر، جمال ۳۳۳
 ناصرسم ۱۵۵
 ناکس، فیلاتدر سی. ۲۵۲
 نامیبیا ۱۴۶
 ناهواتل، زبان ۲۳۸
 نایب، آلان ۸۴ ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰
 نجم‌آبادی، افسانه ۱۹۹
 نخبگی، الگوهای/ نخبگان: ~ اروپایی ۲۳۸؛ ~
 اقتصادی ۱۸۷، ۳۰۰؛ ~ امریکای شمالی ۲۳۸؛
 ~ ایالتی ۱۲۵، ۱۲۷؛ ~ بازار ۱۶۰، ۳۱۲؛ ~
 بومی- قبیله‌ای ۳۱۱؛ جابه‌جای ~ ۱۵۲، ۱۵۷؛
 ~ جدید ۱۹؛ ~ چنگانه ۱۰۹، ۱۱۰

انقلاب اجتماعی در ~ ۳۳۱؛ انقلاب سیاسی در
 ~ ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۷؛ انقلاب
 ضداستعماری در ~ ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵،
 ۲۴۵، ۲۵۹؛ جمهوری‌های ~ ۲۲۹، ۲۳۰؛ رکود
 اقتصادی ~ ۳۳۷؛ فرهنگ سیاسی ~ ۳۳۷
 نخبگان ~ ۲۳۳
 مال، استوارت ۲۶۹
 هانت، لین ۱۸، ۶۴-۶۶، ۷۲، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۱۸۷
 هاوانا ۲۴۴، ۲۴۸
 هجدهمین برومر لویی ناپلئون ۱۳۳
 هلسینکی ۲۰۰
 هند ۲۰۹؛ کارگران ~ ۲۲۷
 هندو، جامعه ۱۵۸
 هندوراس ۸۵
 هندوکش، کوه‌های ۲۱۰
 هنری هشتم ۱۱۰، ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۳۱-۱۳۳
 هوتو- توتسی، قوم ۱۵۲، ۱۵۳
 هورنیک، ریچارد ۱۵۰
 هوشی‌مین ۱۹۰
 هومبالت، الکساندر فون ۲۲۹
 هومنز، جورج ۶۲، ۱۸۰
 هورر، هربرت ۲۴۲
 هیل، کریستوفر ۲۲۲
 یاناس، سوزان ۱۶۹
 یلسین، بوریس ۱۰۶
 یمن، جمهوری ۱۴۶، ۲۰۴، ۲۰۷-۲۰۹
 یمن، جبهه آزادی‌بخش ۲۰۷
 یمن جنوبی ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰؛ جنگ چریکی در ~
 ۲۰۷؛ زنان ~ ۲۱، ۲۰۷، ۲۰۸
 یویکو، خورخه ۳۱۵، ۳۱۷
 یوکاتان ۲۳۸
 یا کویی‌ها ۲۳۸
 یهودیان ۱۹۳

۲۵۳-۲۵۶؛ سیاهان ~ ۲۵۳، ۲۸۸؛ عملیات
 نظامی در ~ ۶۶؛ فرهنگ سیاسی ~
 ۲۸۳-۲۸۵؛ مذهب در ~ ۲۵۵؛ نژادپرستی در
 ~ ۲۵۱-۲۵۷
 نیکاراگوئه، اتحادیه زنان مسئول در مسائل اجتماعی
 ۲۱۱
 نیکاراگوئه، انجمن ملی طرفداری از برابری زنان ۲۱۱
 نیکاراگوئه، جنبش نوین زنان ۲۱۱
 نیکسون، ریچارد ۳۱۳
 واشینگتن ۲۵۱، ۲۵۲
 واکر، توماس ۴۶
 والتون، جان ۷۵، ۲۹۹
 وایتی، الی ۲۳۱، ۲۴۲
 وبر، ماکس ۲۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۶۸
 وحشت سفید، دوران ۱۲۸، ۱۲۹
 وست‌مینستر، نظام ۳۱۸
 ون‌دی، ضدانقلابی ۷۲
 ونزوئلا ۲۲۹
 ووثنو، رابرت ۴۱
 وولف، اریک ۶۵، ۶۷، ۸۰، ۲۶۷
 وهابی، جنبش ۱۵۵
 ویتنام ۳۶، ۴۵، ۷۵، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۱۵۹، ۲۰۴، ۲۰۹؛
 امریکا در ~ ۳۱۲، ۳۱۳؛ انقلاب ضداستعماری
 در ~ ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۳۷؛ ~ جنوبی ۳۱۲، ۳۱۳؛
 زنان ~ ۲۱، ۱۸۵؛ ~ شمالی ۳۱۲؛ قیام دهقانی
 در ~ ۶۵
 ویکام- کراولی، تیموتی ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۴۶، ۶۱
 ۱۶۸-۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۶
 ویلا، پانچو ۲۴۰، ۲۴۱؛ جنبش ~ ۲۴۲
 ویلسون، وودرو ۲۴۲
 ویلیام اول حرام‌زاده ۲۲۲
 ویلیام سوم فاتح ۱۲۲، ۲۲۱
 ویلیامز، ریموند ۲۶۹، ۲۷۱
 ویلیستا، جنبش‌های ۲۴۰
 هائیتی ۱۵۱، ۱۶۰، ۲۳۳، ۳۲۷؛ امریکا در ~ ۳۲۹

آیا عصر انقلاب‌ها به سر آمده است و سال ۱۹۸۹ پایان عصر انقلاب‌هاست؟

«نویسندگان این کتاب بهترین راهنمای موجود را در مورد مطالعات معاصر در زمینه انقلاب به ما ارائه داده‌اند.»

چارلز تیلی. دانشگاه کلمبیا.

برخلاف نظر برخی، نمی‌توان پذیرفت که دوره انقلاب در جهان به سر آمده است. این واقعه می‌تواند باز هم در این یا آن گوشه کره زمین روی دهد. هرچند ممکن است گفتمان و محل وقوع انقلاب‌ها تغییر کند، اما به هر حال، در آینده‌ای که فعلاً پیش رو داریم، وقوع انقلاب‌ها امری ناممکن نیست. در کتاب نظریه پردازی انقلاب‌ها، بعضی از نامدارترین اندیشمندان به بررسی نقادانه بسیاری از چارچوب‌های نظری پرداخته و در فهم انقلاب کوشش کرده‌اند. رویکردهای نظری در این کتاب، بر محور مفاهیم و جستارهایی از قبیل دولت و کارگزاران انقلاب‌ها، نظریه ساختگرایی، الگوهای نخبگی و نظریه‌های جمعیت‌شناختی، مطالعات قومی / نژادی، مطالعات فرهنگی، و فمینیسم قرار دارد؛ از لحاظ زمانی، کتاب به دوره تاریخی بین انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم تا تحولات اروپای شرقی در اواخر قرن بیستم می‌پردازد، هرچند گاهی به رویدادهای پیش از این دوره نیز پرداخته است. شاید بتوان با توجه به شرایط کنونی و آینده جهان ادعا کرد که بررسی انقلاب‌ها مهم‌ترین اشتغال ذهنی دانشوران اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسان امروز است. مطالعه نقادانه کتاب حاضر می‌تواند به سهم خودگامی در این زمینه باشد.

جان فورن استادیار جامعه‌شناسی در دانشگاه سنتاباربارای کالیفرنیا است.

ISBN 978-964-312-314-7



9 789643 123147



نشرنی